

نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)

نویسنده: منتظرالقائم، اصغر

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

مکان چاپ: قم

سال چاپ: ۱۳۸۰ ه. ش

نوبت چاپ: اول

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری) ؛ ص ۵

ص: ۵

فهرست موضوعات

مقدمه ۱۳

معرفی و نقد منابع ۱۷

۱. کتیبه‌ها ۱۷

۲. طبقات ۱۸

۳. مقاتل ۱۹

۴. فتوح ۲۱

۵. انساب ۲۳

۶. تاریخ‌های عمومی ۲۷

۷. کتب جغرافیایی ۳۱

فصل اول: یمن در گستره تاریخ پیش از اسلام کلمه یمن ۳۵

جغرافیایی طبیعی و انسانی یمن ۳۷

خاستگاه اقوام سامی ۳۸

معینان ۴۳

قتبان ۴۴

اوسان ۴۵

کشور سبأ ۴۵

مکرّیان ۴۶

پادشاهی سبأ ۴۷

ص: ۶

پادشاهی سبأ و ذی ریدان ۴۸

حکومت سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمن ۵۰

اوضاع سیاسی یمن در روزگار ذونواس ۵۴

اوضاع سیاسی یمن در قرن قبل از ظهور اسلام ۵۵

ایرانیان و یمن ۵۸

فصل دوم: قبایل یمنی قبیله حمیر ۶۵

اسلام حمیر ۶۷

قبایل حضرموت ۶۸

مهرة ۶۹

اسلام مهرة ۶۹

قبیله حضرموت ۶۹

قبیله مذحج ۷۱

سعد العشیره ۷۱

زیید ۷۲

جعفی ۷۲

مراد ۷۳

اسلام مراد ۷۳

بنو الحارث بن کعب ۷۴

اسلام بنو الحارث بن کعب ۷۴

نخع ۷۴

اسلام نخع ۷۵

صداء ۷۵

اسلام صداء ۷۵

رهاء ٧٥

اسلام رهاء ٧٦

جنب ٧٦

ص:٧

عنس ٧٦

اسلام عنس ٧٦

همدان ٧٧

اسلام همدان ٨٠

خولان ٨١

اسلام خولان ٨٢

اشعر ٨٢

اسلام اشعر ٨٣

خنعم ٨٤

سکونت گاه خنعم ٨٥

اسلام خنعم ٨٥

بجیله ٨٦

اسلام بجیله ٨٦

ازد ٨٧

اسلام ازد ۸۹

اسلام غامد ۸۹

اسلام غافق ۹۰

اسلام بارق ۹۰

اسلام دوس ۹۰

اسلام در قبیله ازد عمان ۹۱

قبیله خزاعه ۹۱

اسلام خزاعه ۹۲

اسلام اوس و خزرج ۹۳

طی ۹۵

اسلام طی ۹۶

قبیله کنده ۹۷

جایگاه کنده ۱۰۲

کنده و دیگر قبایل ۱۰۳

ص:۸

اسلام کنده ۱۰۴

اسلام صدف ۱۰۴

اسلام تجیب ۱۰۵

چگونگی به اسلام درآمدن قبایل یمنی ۱۰۷

اشکال پذیرش اسلام به وسیله یمنی‌ها ۱۰۷

برخورد رسول الله صلی الله علیه و اله با قبایل یمنی ۱۰۸

فصل سوم: شکل‌گیری تشیع و نقش یاران یمنی رسول الله صلی الله علیه و اله در آن معنای اصطلاحی شیعه ۱۱۸

زمینه پیدایش تشیع ۱۱۸

شکل‌گیری عملی تشیع ۱۱۹

نقش یاران یمنی رسول الله صلی الله علیه و اله در شکل‌گیری تشیع ۱۲۹

علی در میان یمنی‌ها ۱۳۱

فصل چهارم: نقش قبایل یمنی در ارتداد و فتوحات اسلامی ارتداد در جزیره العرب و نقش قبایل یمنی ۱۳۷

پیامبران دروغین ۱۳۸

ارتداد در بحرین ۱۴۲

ارتداد در قبایل یمنی ۱۴۲

نقش قبایل یمنی در فتوح اسلامی ۱۴۹

آغاز فتوحات ۱۵۱

نقش یمنی‌ها در فتوح شام ۱۵۷

شکل‌گیری شهر کوفه و موقعیت یمنی‌ها در آن ۱۶۱

فصل پنجم: نقش قبایل یمنی در قیام برضد عثمان زمینه قیام یمنی‌ها برضد عثمان ۱۶۹

بذل و بخشش‌های عثمان ۱۷۱

کوفه پایگاه مبارزه علیه عثمان ۱۷۴

ص: ۹

حادثه قتل عثمان ۱۷۹

فصل ششم: یمنی‌ها در روزگار خلافت علی علیه السلام و شکوفایی تشیع تأثیر یمنی‌ها در بیعت با علی علیه السلام

۱۸۵

قاعدین و یمنی‌ها ۱۸۸

کارگزاران یمنی علی علیه السلام ۱۹۱

نمودار ۱: بافت قبیله‌ای استانداران حضرت علی علیه السلام ۱۹۶

جنگ جمل و نقش قبایل یمنی در آن ۱۹۶

کوشش امیر مؤمنان علیه السلام برای جلوگیری از جنگ ۲۰۶

بافت قبیله‌ای پیکار جمل ۲۰۸

نمودار ۲: بافت قبیله‌ای فرماندهان پیکو جمل ۲۰۹

آوردگاه صفین و نقش یمنی‌ها در آن ۲۱۰

زمینه پیکار صفین ۲۱۰

دیدگاه یمنی‌ها درباره جنگ با معاویه ۲۱۲

نقش یمنی‌ها در آزادسازی فرات ۲۱۵

صف‌بندی یمنی‌ها در صفین ۲۱۷

نمودار ۳: بافت قبیله‌ای فرماندهان پیکار صفین ۲۱۹

نقش یمنی‌ها در معارک جنگ ۲۲۰

مالک اشتر و همدانی‌ها ۲۲۲

عاقبت جناح چپ عراق ۲۲۴

شهادت عمّار بن یاسر ۲۲۵

بازتاب شهادت یاران یمنی علی علیه السّلام ۲۲۷

تأثیر اشرافیت یمنی در تضعیف موقعیت علی علیه السّلام ۲۲۹

فداکاری بزرگان شیعه یمنی ۲۳۶

فداکاری قبیله همدان ۲۳۹

زنان شیعه یمنی ۲۴۰

بافت قبیله‌ای جنبش خوارج و بیکار نهروان ۲۴۲

چگونگی انتخاب حکم یمنی ۲۴۲

ص: ۱۰

جای‌گاه یمنی‌ها در رهبری خوارج ۲۴۶

تأثیر اشرافیت یمنی در بازگردانیدن سپاه ۲۴۹

نقش قبایل یمنی در غارات ۲۵۱

جای‌گاه یمنی‌ها در بازگردانیدن غارات ۲۵۶

سسستی کوفیان در برابر علی علیه السّلام ۲۵۷

آخرین سپاه و نقش قبایل یمنی در شکل‌گیری آن ۲۶۱

فصل هفتم: یمنی‌ها و تشییع در سال‌های ۴۰-۶۷ هجری خلافت حسن بن علی علیه السّلام و قبایل یمنی ۲۶۷

تأثیر رهبر یمنی در بسیج سپاه ۲۷۰

جای‌گاه یمنی‌ها در سپاه حسن بن علی علیه السّلام ۲۷۱

نقش یمنی‌های کوفه در پذیرش صلح ۲۷۶

خیانت اشرافیت قبیله‌ای کوفه ۲۷۷

نگاهی به موضع یمنی‌ها در خلافت حسن بن علی علیه السّلام ۲۷۸

رفتار معاویه و موضع شیعیان کوفه ۲۷۹

روابط نخبگان یمنی با رهبری شیعه ۲۸۱

کوفه پایگاه قیام علیه نظام معاویه ۲۸۲

قیام شیعیان کوفه به رهبری حجر بن عدی ۲۸۴

نقش اشرافیت یمنی در سرکوبی قیام حجر ۲۸۵

زمینه قیام امام حسین علیه السّلام ۲۸۹

کوشش رهبران شیعه کوفه برای قیام ۲۹۰

رهبران یمنی کوفه و قیام مسلم بن عقیل ۲۹۱

خیانت رهبران قبیله‌ای کوفه به مسلم ۲۹۳

نقش اشرافیت کوفه در شهادت مسلم بن عقیل ۲۹۳

قیام امام حسین علیه السّلام و نقش یمنی‌ها در آن ۲۹۵

بسیج اشرافیت یمنی و نزاری کوفه برای کشتن امام حسین علیه السّلام ۲۹۷

واقعه روز عاشورا ۲۹۹

شهدای یمنی پیکار عاشورا ۳۰۰

ص: ۱۱

نمودار ۴: بافت قبیله‌ای شهدای کربلا ۳۰۱

ماهیت معرفت دینی شهدای یمنی حادثه عاشورا ۳۰۲

تشیع یمنی‌ها و میراث باستانی پادشاهی یمن ۳۰۳

بازتاب قیام امام حسین علیه السلام در میان یمنی‌ها ۳۰۴

قیام عبد الله بن عقیف ازدی و خیانت اشراف یمنی ۳۰۵

قیام یمنیان مدینه منوره علیه رژیم اموی ۳۰۶

بازتاب قیام امام حسین علیه السلام در کوفه ۳۰۷

۱- نقش شیعیان یمنی کوفه در قیام توأیین ۳۰۷

بافت قبیله‌ای قیام توأیین ۳۱۱

ماهیت فکری توأیین ۳۱۱

۲- نقش یمنی‌ها در جنبش مختار ۳۱۲

ابراهیم بن مالک اشتر و مختار ۳۱۴

اتحاد اشرافیت یمنی با والی کوفه برضد مختار ۳۱۵

الف) پیکار بنی مروان با مختار ۳۱۷

ب) طرح براندازی اشراف یمنی کوفه علیه مختار ۳۱۷

ج) اتحاد اشرافیت کوفه و زبیری‌ها علیه مختار ۳۱۹

قبایل یمنی در دو رویه همراهی و مخالفت با قیام مختار ۳۲۲

بازتاب جنبش مختار بر موالی ۳۲۳

مهاجرت اشعریان به ایران ۳۲۵

نتیجه ۳۲۷

چکیده ۳۳۳

تصاویر ۳۳۷

فهرست‌ها آیات و روایات ۳۴۹

معصومین علیهم السّلام ۳۵۰

ادیان و مذاهب ۳۵۱

ص: ۱۲

اشعار ۳۵۲

کتب ۳۵۳

رخدادها ۳۵۷

اعلام و اشخاص ۳۵۸

اماکن ۳۸۲

انساب، قبایل، طوایف، اقوام و جماعات ۳۹۰

فهرست کتب فارسی و عربی ۳۹۸

فهرست مقالات فارسی و عربی ۴۰۵

طی سالیان متمادی تدریس و تحقیق در تاریخ اسلام و تشیع، ضرورت تحقیق درباره قبایل یمنی و تشیع و نقش آنان در حمایت از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و تحکیم و گسترش قیام های شیعه بر من روشن گردید . براساس تحقیقات انجام شده در ایران و کشورهای دیگر تاکنون در این باره کتابی نگاشته نشده است و تنها برخی تحقیقات تک‌نگاری در دائره المعارف ها و یا به صورت مستقل درباره قبایل یمنی و نقش آنان در اسلام انجام شده است . در کتاب‌های تاریخ تشیع نیز چند صفحه‌ای به این موضوع اشارت رفته است.

چون جای این موضوع در مطالعات اسلامی و تاریخ تشیع خالی بود بر خود لازم دانستم برای جبران این کمبود و پیوند بیشتر تحقیقات تاریخ اسلام در ایران با دنیای اسلام درباره این موضوع به تحقیق بپردازم . این کتاب حاصل مطالعات پراکنده سال‌های تدریس و سه سال فعالیت پیوسته می‌باشد .

محدوده کلی این کتاب از زمینه های موضوع آغاز می‌گردد. فصل اول، تحت عنوان «یمن در گستره تاریخ پیش از اسلام» به روشن کردن جایگاه قبایل یمنی در حکومت های پیش از اسلام و عظمت باستانی یمن اختصاص دارد . فصل دوم، به بررسی و شناسایی قبایل یمنی، انساب، موقعیت یابی، روابط آنان با یکدیگر و اسلام در بین قبایل یمنی می‌پردازد. فصل سوم، تحت عنوان «شکل‌گیری تشیع و نقش یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله در آن» تلقی خود را از شیعه بیان می‌کند و از زمینه ها و عوامل شکل‌گیری آن و هواداری و حمایت یمنی ها از خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله در مناطق مختلف و تأثیر آنان در شکل‌گیری آغازین تشیع سخن می‌گوید. فصل چهارم، به نام «نقش قبایل یمنی در ارتداد و فتوح اسلامی» می‌باشد. در این جا ما ناگزیریم به دلیل بازتاب رده و فتوح در نوع نگرش و تفکر اسلامی اعراب و مسلمانان، تأثیر یمنی‌ها را در این دو حادثه مهم بررسی کنیم . مهاجرت قبایل یمنی به عراق و شام و شکل‌گیری تدریجی دو جبهه شام و عراق در برابر یکدیگر و حضور یمنی ها در کوفه (پایگاه تشیع) و نقش آنان در حوادث این شهر از مباحث این فصل می‌باشد. فصل پنجم، به نام «نقش قبایل یمنی در قیام برضد عثمان» نامگذاری شده و از اثرگذاری یمنی‌ها در حرکت‌های مخالف عثمان و حمایت‌های آنان از علی علیه السلام سخن می‌راند. فصل ششم، تحت عنوان «یمنی‌ها در روزگار خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام و شکوفایی تشیع» می‌باشد. روزگار

خلافت علی علیه السلام میدان بروز و ظهور تشیع است و نوع همکاری و حمایت و مخالفت یمنی ها در جنگ ها و تشکیلات اداری وی به خوبی نگرش و گروهش آنان را نسبت به تشیع

ص: ۱۴

بر ما معلوم می‌دارد. فصل هفتم، به نام «یمنی‌ها و تشیع در سال‌های ۴۱-۶۷ هجری» نامیده شده است. در این فصل به بررسی تأثیر یمنی‌ها در خلافت حسن بن علی علیهما السلام، مبارزات یمنی‌های شیعه با معاویه، نقش آنان در قیام‌های مسلم بن عقیل در کوفه، قیام امام حسین علیه السلام، توأین و مختار و بازتاب آن می‌پردازد.

در این کتاب، گردآوری اطلاعات و داده‌های تاریخی براساس روش کتابخانه‌ای مبتنی بر منابع و اسناد درجه اول - که برخی از آنها در نقد منابع آمده اند- انجام گرفت. تردیدی نیست که مطالعه انتقادی منابع و مآخذ اصلی تاریخی و جغرافیایی در درجه اول اهمیت قرار دارد و کوشش شد آب از سرچشمه برداشته شود تا خار و خاشاک در آن راه نیابد. برای تحلیل و تفسیر داده‌های تاریخی از روش قیاسی مربوط به کلیات حوادث و روش استقرایی مربوط به جزئیات حوادث مبتنی بر منابع درجه اول، استفاده شد. همچنین نقشه‌هایی از موقعیت یابی قبایل براساس داده‌های منابع، کشیده شده و در چندین جا نمودار مقایسه‌ای برای تبیین بهتر نتایج، فراهم گردید. بررسی و تحلیل‌های به دست آمده از منابع دست اول با تحقیقات جدید پیرامون موضوع مقایسه گردیده شد تا بتوان تصویر روشن و مستندی بدون پیش داوری درباره نتایج حاصل ارائه کرد.

سؤالات اساسی این پژوهش عبارتند از:

- قبایل یمنی چگونه به اسلام رو آوردند و تفاوت گروه و نگرش آنان به اسلام چه بوده است؟

- گرایش یمنی‌ها به تشیع از چه زمانی آغاز و تحت تأثیر چه عواملی بوده است؟

- آیا تشیع یمنی‌ها تحت تأثیر نظام حکومت‌های باستانی عربستان جنوبی بوده است؟

فرضیه‌های اصلی این پژوهش عبارتند از:

- عوامل اعتقادی و قبیله‌ای در گرایش یمنی‌ها به تشیع مؤثر بوده است.

- تشیع یمنی‌ها تحت تأثیر نظام حکومت‌های باستانی یمنی نبوده است.

در مسیر این تحقیق پاره ای از مشکلات وجود داشت که با یاری خداوند و تحقیق بیشتر حل شد، ولی زمان تحقیق را طولانی تر کرد؛ از جمله:

۱- منابع دست اول به حدّ کافی پیرامون موضوع در کتابخانه ها وجود نداشت که با پی گیری در خارج از کشور دستیابی به برخی از آنها ممکن شد مانند کتاب صفة جزیره العرب و الاکلیل همدانی.

۲- بر اهل تحقیق روشن است که برای دستیابی به ضبط صحیح نام ها و جای ها باید ساعت ها منابع بررسی می شد تا ضبط درست یک کلمه به دست می آمد، برای نمونه هلال بن نافع بجلی گاهی مرادی ثبت شده است یا حصین بن نمیر سکونی کندی گاهی تمیمی و همدانی آمده است.

۳- اسامی اشخاص عموماً در برخی از منابع بدون پسوند نام قبیله آنان آمده بود و برای دستیابی به نام قبیله آنان باید به منابع انساب مراجعه می شد و چون در این کتاب ها نیز نام همه اشخاص نیامده بود، ناگزیر به کتاب های شرح حال مراجعه گردید.

۴- برخی شاخه های قبایل، هم در قبایل یمنی و هم در قبایل نزاری به طور مشترک وجود داشتند و

ص: ۱۵

انتخاب، بسیار سخت بود و به بررسی عمیق و اطلاعات گسترده از قبایل نزاری و مکان یابی آنان نیاز داشت تا انتخاب شایسته صورت گیرد، برای نمونه شاخه عبس در سه قبیله یمنی، (مراد، ازد و لخم) و قبیله مضری غطفان یا شاخه جشم در بیست قبیله یمنی و نزاری وجود دارد.

۵- در منابع تصحیفات بسیار زیادی از سوی نویسندگان و نسخ اتفاق افتاده که با صرف وقت بسیار و بررسی در منابع و مقابله منابع تاریخی و انسابی ضبط صحیح به دست می آمد؛ برای مثال نام عمرو بن عمیس هذلی در برخی جاها عیس یا عبیس هذلی آمده بود.

به هر حال، با اعتراف به کمی ها و کاستی های این تحقیق و بضاعت مزجات این بنده، کتاب حاضر آماده گردید. در طول تحقیق از راهنمایی استادان بزرگوار و فرهیخته دکتر صادق آئینه وند، دکتر هادی عالم زاده و دکتر سید جعفر شهیدی سود بردم. از محققان و پژوهشگران انتظار می رود نادرستی هایی را که به نظرشان می رسد تذکر دهند تا با دیده منت بدان نگرسته و در جای خود بدان عمل شود.

در پایان امید است این اثر، پرتوی بر گوشه ها و زوایای تاریخ تشیع و نقش سیاسی - نظامی و فرهنگی قبایل یمنی در اسلام و تشیع در قرن اول هجری باشد.

اصغر منتظم القائم

ص: ۱۷

معرفی و نقد منابع

معرفی و نقد منابع، یکی از مباحث اصولی در تحقیقات تاریخی است و ما را به شناخت و ارزش و اعتبار مأخذ تاریخی و تحلیل موضوع یاری می‌رساند و از اهمیت خاصی برخوردار است؛ از این رو، بر خود لازم می‌دانم درباره منابع اساسی این پژوهش مطالبی را بنگارم:

۱. کتیبه‌ها

کتیبه‌های عربستان جنوبی به خط مسند مربوط به حکومت های باستانی یمن از منابع اصلی این پژوهش محسوب می‌شوند. این کتیبه‌های تاریخ دار حمیری اطلاعات و حقایق ارزشمندی درباره تاریخ و روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مردم جنوب شبه جزیره عربی و نقش قبایل جنوبی و شمالی در حکومت‌های باستانی یمن به ما می‌دهد. در این نوشته‌ها نام بسیاری از قبایل جنوبی و برخی از قبایل شمالی همچون همدان و شاخه های آن: بکیل، حاشد، مرثد و بتع، حمیر، مذحج، خولان، کنده، مضر و بنی ثعلبه آمده است. کشف و مطالعه این کتیبه‌ها بسیاری از حقایق را درباره تاریخ عربستان جنوبی روشن کرد و روایات موهوم اخباریان را درهم فرو ریخت، ولی نکته شایان توجه این است که روایات اخباریان و مطالب کتیبه‌ها از قرن چهارم میلادی تا حدودی باهم هماهنگی پیدا می‌کند.

آگاهی از کتیبه‌ها برای اولین بار در آثار هشام بن محمد کلبی آمده است، ولی کشف واقعه آنها مرهون زحمات حسن بن احمد همدانی است. وی اطلاعات مهمی در کتاب هشتم و دهم الاکلیل درباره کتیبه‌ها و آثار باستانی شبوه، بون، عمران، ریده، صنعا، مارب، صرواح و ... به دست می‌دهد.

همدانی برخی از کتیبه‌ها را معرفی کرده و شماری از آنها را به گونه ای ناقص خوانده است. سرانجام تحقیقات کتیبه‌شناسی از اواخر سده هیجدهم شروع شد و در قرن‌های نوزده و بیست ادامه یافت.

مطالعه درست این کتیبه‌ها مرهون تلاش مستشرقان و برخی محققان عرب است، دانشمندانی همچون نیبور، گلازر - که در سال‌های ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۷ میلادی چندین بار از یمن بازدید کرد - هالیفی، ریکمانس، فون ویسمان، فیلبی و خانم

ژاکلین پیرن - نویسنده کتاب اکتشاف جزیره العرب - و استادان مصری مثل خلیل یحیی نامی، سلیمان حزین و محمد توفیق، که در دهه‌های چهل تا هفتاد سده بیستم، در یمن به

ص: ۱۸

مطالعه و تحقیق پرداختند.^۱ آنان حقایق ارزشمندی را درباره نظام حکومت های باستان و قبایل یمنی به دست آوردند، ولی در این کتیبه ها اطلاعات پراکنده و ناهماهنگی درباره جایگاه، انساب، تاریخ و روابط قبایل یمنی با یکدیگر وجود دارد؛ بدین جهت ما ناگزیر هستیم از منابع دیگر سود ببریم.

۲. طبقات

شرح حال اشخاصی را که در یک لایه و برش زمانی و مکانی قرار می‌گیرند طبقه می‌گویند.

الطبقات الكبرى: این کتاب نوشته محمد بن سعد بن منیع (درگذشته ۲۳۰ ق) مشهور به ابن سعد کاتب واقدی است. وی در مکتب حجاز از مشایخی همچون موسی بن عقبه اسدی (درگذشته ۱۴۱ ق)، محمد بن اسحاق (درگذشته ۱۵۱ ق)، ابو معشر مدنی (درگذشته ۱۷۰ ق) و محمد بن عمر واقدی (درگذشته ۲۰۷ ق) در مکتب عراق از راویان و استادانی مثل عامر بن شراحیل شعبی (درگذشته ۱۰۵ ق)، وکیع بن جراح (درگذشته ۱۹۷ ق)، هشام بن محمد کلبی (درگذشته ۲۰۶ ق) و هیشم بن عدی (درگذشته ۲۰۷ ق) و پس از آمدن به بغداد از ابو الحسن مدائنی (درگذشته ۲۱۶ ق) سود جست. در این میان بیش از همه از واقدی استفاده برد و آثار ابن سعد همه متکی بر مطالب وی می‌باشد.^۲

دانشمندان، شخصیت علمی وی را ستایش کرده و او را مردی راستگو و موثق می‌دانند.^۳ کتاب طبقات در هشت جلد چاپ شده که جلد اول آن درباره برخی پیامبران و نیاکان رسول الله صلی الله علیه و اله و حوادث ابتدای هجرت است. سپس شرح مفصل یکصد صفحه ای درباره نامه های رسول خدا صلی الله علیه و اله و وفود و شرح ۱۴۰ صفحه‌ای پیرامون شخصیت حضرت محمد صلی الله علیه و اله است. جلد دوم این کتاب درباره حوادث هجرت تا رحلت رسول الله صلی الله علیه و اله می‌باشد و شش مجلد دیگر شامل شرح حال ۴۲۵۰ نفر از شخصیت های صدر اسلام تا سال ۲۳۰ هجری قمری است که ۶۳۰ نفر از آنان زنان هستند. ابن سعد با آوردن روایات کوتاه و بلند و بیشتر با سند کامل، شرح حال صحابه و دیگران را به صورت ناهماهنگ آورده است. افرادی مثل ابو بکر را در ۴۴ صفحه و برخی را تنها به نام بردن آنان اکتفا کرده است. اگرچه روش طبقات مورد استفاده علم الحدیث و رجال است، ولی می‌توانیم مطالب

^۱ (۱). محمد بن علی الاکوع، الیمن الخضراء مهد الحضاره، ص 198.

^۲ (۲). ابن ندیم، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمد رضا تجدد، ص 166.

^۳ (۳). ابن خلکان، وفيات الأعیان، تحقیق احسان عباس، المجلد الرابع، ص 351.

سودمندی را در باب تاریخ عرب و اسلام تا اوایل قرن سوم هجری از این کتاب استفاده کنیم . در میان شرح احوال اشخاص، که در قالب روایات کوتاه و بلند و منفرد آمده است، می توان داستان های کاملی را درباره حوادث مربوط به موضوع تحقیق تنظیم کرد، برای نمونه می توان درباره قیام حجر بن عدی از میان شرح احوال وی^۴ و قیام حره و درباره مختار می توان از میان شرح حال محمد بن حنفیه^۵ و

ص: ۱۹

عبد الله بن مطیع عدوی^۶ یا درباره قیام توّابین می توان از شرح احوال سلیمان بن سرد^۷ اطلاعاتی به دست آورد. کتاب طبقات چون به نسب اشخاص در آغاز هر شرح حال اشاره کرده گنجینه ارزشمندی در باب انساب قبایل عرب نزاری و یمنی است.

ابن سعد طرفدار مکتب خلفاست بدان گونه که در گزارش هفت صفحه ای خود درباره سقیفه^۸ روایات خود را - که بیشتر درباره فضایل ابو بکر است - به شیوه ای تنظیم کرده که خواننده حضور جناح مخالف را حس نکند . همچنین وی توجه کمتری به امامان و بزرگان شیعه مثل حسن بن علی علیهما السلام و حسین بن علی علیهما السلام و مالک اشتر نشان می دهد. مطالب ابن سعد اشتباهاتی دارد، از جمله فرماندار رسول الله صلی الله علیه و اله بر قلعه دباء را حذیفه بن یمان می داند^۹ که تا زمان ابو بکر در آن منطقه بود . این روایت مقرون به صحّت نیست؛ زیرا حذیفه زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله در مدینه بود، منابع دیگر نیز عامل دباء را حذیفه بن محسن بارقی ثبت کرده اند.

با وجود این کاستی ها، درباره اسلام آوردن قبایل یمنی از جلد اول این کتاب و اشخاص موافق و مخالف تشیع از مجلّات سوم تا هشتم سود برده شد.

۳. مقاتل

مقتل نگاری شاخه ای از دانش تاریخ است که به بیان سرگذشت شهیدان با شرحی از مکان و زمان شهادت آنان از زبان راویان پرداخته می شود و هدف آن، حفظ و ثبت اخلاص و ایثار مردان حق است .^{۱۰} می توان گفت: مقتل نویسی یکی از ویژگی های تاریخ نگاری مکتب کوفه است و افرادی همچون جابر بن یزید جعفی (درگذشته ۱۲۸ ق)، ابو مخنف لوط بن

^۴ (4). ابن سعد، الطبقات الکبری، المجلد الرابع، ص 217.

^۵ (5). همان، المجلد الخامس، ص 91.

^۶ (1). همان، ص 145.

^۷ (2). همان، المجلد السادس، ص 25.

^۸ (3). همان، المجلد الثالث، ص 16.

^۹ (4). همان، المجلد السابع، ص 101.

^{۱۰} (5). صادق آئینوند، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ص 300.

یحیی ازدی (درگذشته ۱۷۰ ق)، هشام بن محمد کلبی و ابوالسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی (درگذشته ۲۸۳ ق) از مشهورترین مقتل نگاران بوده‌اند.

[الف] وقعة صفین:

نصر بن مزاحم منقری تمیمی^{۱۱}، یکی از اخباریان کوفی (درگذشته ۲۱۲ ق) است که مدتی در بغداد سکونت داشت. اثر برجای مانده از او کتاب گران سنگ وقعة صفین است که به تحقیق عبد السلام محمد هارون در مصر چاپ شد. نصر اگرچه شیعه است، با بی طرفی این اثر را درباره یکی از وقایع سرنوشت ساز تاریخ اسلام نگاشته و در آن رجزها و مثالبی را که جنگجویان دو جبهه شام و عراق به یکدیگر گفته اند با رعایت امانت آورده است. وقعة صفین تنها مهمتوین مأخذ پیکار صفین نیست، بلکه برای شناخت والیان و تشکیلات نظامی امیر مؤمنان علی علیه السلام می توان بسیار از آن، بهره جست. این کتاب حاوی مجموعه‌ای

ص: ۲۰

از معارف شیعه و دیدگاه‌های علی علیه السلام و فضایل وی از زبان رسول الله صلی الله علیه و اله - که یاران وی مثل عمار و هاشم بن عتبه بیان کرده اند - می‌باشد. مطالبی که در این کتاب مطرح شده عبارت است از: ورود حضرت امیر علیه السلام به کوفه و تعیین والیان و زمینه های جنگ صفین و نامه های امیر مؤمنان علی علیه السلام به معاویه و بالعکس، بسیج سپاه در شام و کوفه و آرای یاران علی علیه السلام و حرکت دو اردوگاه به سوی صفین، حوادث مسیر راه از کوفه تا صفین، مقدمات جنگ و نبردهای سرنوشت ساز ده روز پایانی جنگ، خدعه عمرو بن عاص، سستی کوفی‌ها در ادامه جنگ، تعیین داوران، پیمان نامه صلح صفین و بازگشت علی علیه السلام به کوفه و گفت‌وگوی داوران.

این کتاب نه تنها درباره نقش قبایل یمنی و نزاری به ویژه همدان، مذحج و ربیعه در آوردگاه صفین، بلکه درباره نقش قبایل عرب در فتوح اسلامی، انساب قبایل و روابط هر کدام با یکدیگر در گستره روزگاران پیش از اسلام و بعد از اسلام، به بحث می پردازد. در جای جای کتاب نصر بن مزاحم اشعار شاعران و رجز جنگجویان دو جبهه شام و عراق آمده است. این اشعار در توصیف وقایع و دیدگاه های دو گروه، نسب، هجو و تفاخر است و تاریخ تفکر و فرهنگ آن دوره اسلامی را به ما منتقل می‌کند. در این صورت نصر بن مزاحم در بیان حوادث صفین به شیوه ایام العرب تمایل دارد.

روایان و مشایخ نصر بن مزاحم بیشتر عراقی هستند، همچون اصبع بن نباته و شعبی، البته از اخباریان مدینه هم روایاتی نقل کرده است، مثلاً از محمد بن اسحاق^{۱۲} هشت روایت گرفته. اگرچه ابن سعد روایت اصبع بن نباته را - به دلیل شیعه

^{۱۱} (۶). ابن ندیم، پیشین، ص ۱۵۸.

^{۱۲} (۱). نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، تحقیق عبد السلام محمد هارون، ص ۵۵۰-۲۵۵.

بودن - ضعیف می‌داند،^{۱۳} ولی حضور اصبع بن نباته - که از یاران و شیعیان امیر مؤمنان علی علیه السلام و شاهد حوادث در جنگ صفین بود و گزارش او از دو جبهه شام و عراق است - بر اعتبار و صحت مطالب کتاب می‌افزاید. با وجود این اطلاعات موثق و جامع درباره این پیکار سرنوشت‌ساز در تاریخ اسلام، در بیان حوادث ترتیبی نیست، مثلاً وقایع ده روز پایانی نبرد تا روز پنجم به ترتیب آمده، اما از روز پنجم تا روز هشتم روشن نمی‌باشد. گاه حوادثی مثل پیکار روز پنج‌شنبه، پیکار هاشم بن عتبّه^{۱۴} و شهادت عبد الله بن بدیل خزاعی^{۱۵} تکرار شده است و رشته ارتباط حوادث را محقق باید از لابه‌لای روایات نامرتب تنظیم کند. فهرست کشته‌ها از یاران علی علیه السلام که در آخرین روایات کتاب آمده است، فهرستی مغلوط است و از یاران معاویه در آن آمده و برخی از کسانی که در جمل کشته شدند، مثل هند جملی و زبّ بن صوحان عبدی در این فهرست آمده است. برخی تاریخ‌ها مثل تاریخ ملاقات سفیر علی علیه السلام شبت بن ربیع با معاویه در ماه ربیع الآخر^{۱۶} و رفت و آمد سفرا در ماه‌های ربیع الأوّل و جمادی الأوّلی در جمادی الثانیه^{۱۷} آمده که مقرون به

ص: ۲۱

صحت نیست، زیرا نبرد صفین در ماه‌های ذی حجه، محرّم و صفر بود. شایان توجه است هرکدام از مورخان پس از نصر بن مزاحم که درباره صفین مطالبی نگاشته‌اند ریزه‌خوار خوان گسترده وی بر سر کتاب وقعه صفین هستند.

[ب) مقاتل الطالبیین:]

این کتاب نوشته علی بن محمد بن حسین مشهور به ابو الفرج اصفهانی (در ۳۵۶ ق) است. وی در شعر و ادب، تاریخ، انساب و اغانی، سرآمد روزگار خود بود. ابو الفرج فترت کوتاهی را که در مقتل نویسی پیش آمد جبران کرد و با نگارش مقاتل الطالبیین این شعبه از تاریخ‌نویسی را تکامل بخشید.

این کتاب حاوی شرح حال بلند و کوتاه ۲۱۶ نفر از فرزندان و خاندان ابو طالب از سال هشتم هجرت تا سال ۳۱۳ هجری قمری است. بخش اول کتاب، شامل شرح حال جعفر بن ابی طالب تا پایان امویان، شرح حال عبید الله بن حسن بن علی است و بخش دوم، احوال کشته شدگان فرزندان ابو طالب در روزگار عباسیان ذیل دوران هر خلیفه تا دوره مقتدر عباسی است.

^{۱۳} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص 225.

^{۱۴} (۳). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 348 و 356.

^{۱۵} (۴). همان، ص 46 و 400.

^{۱۶} (۵). همان، ص 188.

^{۱۷} (۶). همان، ص 190.

ابو الفرج با جمع آوری روایات کوتاه و بلند، کتاب خود را نگاشته است. در این تحقیق درباره خلافت حسن بن علی علیهما السلام و قیام حسین بن علی علیهما السلام و قیام مسلم بن عقیل در کوفه از این کتاب بهره بسیار جسته شد.

راویان و مشایخ وی در این قسمت از مدینه و کوفه می باشند که برخی از آنان امام جعفر صادق علیه السلام، ابن سعد، محمد بن عمر واقدی، نصر بن مزاحم، ابو مخنف، عوانه بن حکم، ابو اسحاق سبعی (در ۱۲۷ ق) و شعبی می باشند. ابو الفرج بهترین شرح در باب قیام مسلم بن عقیل در کوفه و شرح کشته شدگان خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله در واقعه کربلا را به دست می دهد، ولی نسبت به یاران یمنی و نزاری امام حسین علیه السلام که همراه او کشته شدند، بی توجه بوده است. در این جا لازم است نامی هم از کتاب گران سنگ اغانی نوشته ابو الفرج اصفهانی ببریم که صاحب بن عبّاد درباره آن می گوید: «کتابخانه ام ۲۰۶ هزار جلد کتاب دارد، ولی از آن میان تنها اغانی همنشین همیشگی من است».^{۱۸} ما در پژوهش خود از میان اشعار شاعران قبایل عرب جنوبی و نزاری و توضیحات ابو الفرج موفق شدیم برخی اطلاعات درباره جای گاه روابط و قدرت قبایل یمنی به دست آوریم.

۴. فتوح

پس از غزوات رسول الله صلی الله علیه و اله در روزگار خلفای راشدین، مجاهدان مسلمان کشورهای بسیاری را گشوده اند. دستگاه خلافت و مسلمانان برای تصاحب سرزمین ها و گرفتن انواع مالیات ها، ناگزیر بودند درباره چگونگی فتح ها به جنگ یا به صلح و مذهب آنان (اهل کتاب باشند یا بت پرست) اطلاعات لازم را جمع آوری کنند و بدین سان تاریخ نگاری فتوح اسلامی شکل گرفت؛ این روش به بیان چگونگی گشایش شهرها و سرزمین ها می پردازد:

[الف فتوح البلدان:]

این نوشته، که بهترین و ارزشمندترین نمونه این نوع تاریخ نویسی است به قلم

ص: ۲۲

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (در ۲۷۹ ق) می باشد. مطالب این کتاب درباره فتح مناطق جزیره العرب در زمان رسول الله صلی الله علیه و اله و فتح سرزمین های شام و مصر و عراق و ایران در روزگار خلفای راشدین، اموی و عباسی است. بلاذری علاوه بر شرح داستان فتح شهرها به حوادث و کشمکش ها و تحولات فرماندهان عرب و فاتحان تا زمان نزدیک به خود اشاره کرده است. فتوح البلدان منبع مهم ولی نه چندان گسترده در باب جنگ های رده، فتوح، تاریخ و اوضاع اقتصادی و جغرافیایی شهرها و سرزمین ها می باشد. این کتاب در باب تشکیلات نظامی و اداری مسلمانان، مثل

^{۱۸} (۱). یاقوت حموی، معجم الادباء، الجزء الثالث عشر، ص ۹۷.

اسامی فرماندهان، استانداران، قاضیان، مهاجرت قبایل عرب به شهرها، ساکنان بومی و آیین آنان، مقدار خراج، بنیاد شهرهای اسلامی و گسترش بافت شهرهای قدیمی، بنیان مساجد جامع در شهرها و اعلام جغرافیایی^{۱۹} اطلاعات گرانبهایی به ما می‌دهد، ضمناً در بخش جداگانه‌ای درباره خراج، عطایا، خاتم، تقود و خط خواننده را از نکته مهمی آگاه می‌سازد.

در این پژوهش اطلاعات مفیدی در باب مهاجرت قبایل جنوبی و نقش آنان در فتوحات اسلامی شام و عراق و سکونت آنان در کوفه و شهرهای دیگر، همراه با شمار آنان از این کتاب به دست آمد. روش تاریخ‌نگاری بلاذری، خبر و جمع‌آوری روایات با اسناد آنها درباره فتح شهرها با رعایت ترتیب زمان وقوع می‌باشد. وی بیشتر روایات خود را از مشایخ و راویان کوفه و مدینه و شام همچون، عباس بن هشام کلبی، حسین بن اسود کوفی، علی بن محمد مدائنی، ابو عبید قاسم بن سلّام (در ۲۲۴ ق)، ابو عبیده معمر بن مثنی (در ۲۱۱ ق)، محمد بن سعد کاتب، عمرو بن محمد ناقد، ابو حفص دمشقی، هشام بن عمّار دمشقی گرفته است.

بلاذری علاوه بر اسنادی که نام آنان را برده، در سند روایات خود از راویان گمنام دیگری استفاده کرده که به این ترتیب از آنان نام می‌برد: گروهی از دانشمندان فلان شهر، مشاهیر فلان شهر، گروهی از اهل علم بدون بیان نام شهر آنان، اهل فلان شهر، پیران فلان شهر، برای من نقل کردند. برخی روایات وی نیز بدون هیچ‌گونه سندی با ذکر کلمه «قالوا» آمده است: برخلاف این اطلاعات مهم، بلاذری شرح دقیقی از استقرار قبایل در کوفه و بصره به دست نمی‌دهد.

[ب] الفتوح:

این کتاب به خامه ابو محمد احمد بن علی بن اعثم کندی (درگذشته حدود ۳۱۴ ق) مشهور به ابن اعثم می‌باشد. وی از محدّثان و مورّخان و شعرای شیعی بود. مطالب کتاب الفتوح شامل حوادث تاریخ اسلام پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و اله از حادثه سقیفه، جنگ‌های رده، فتوحات شام و عراق و ایران و ارمینیه، مشروح وقایع روزگار خلافت علی علیه السلام، خلافت حسن بن علی علیهما السلام، خلافت معاویه، قیام امام حسین علیه السلام و بازتاب آن، خلافت ابن زبیر و مروان، حوادث خلافت مروانین، قیام عباسیان و ابو مسلم خراسانی، حوادث دوران خلافت عباسیان تا خلافت معتصم عباسی می‌باشد. در پایان قرن ششم هجری محمد بن احمد مستوفی این کتاب را به فارسی ترجمه کرد. تاریخ‌نگاری ابن اعثم به شکل خبر و جمع‌آوری روایات کوتاه و بلند پیرامون حوادث است. با آن‌که از مشایخ و راویان بسیار خود گاه‌گاه نام می‌برد - مثلاً در ابتدای بحث قیام

ص: ۲۳

^{۱۹} (۱). بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، ص ۱۹۷ و ۳۱۷.

امام حسین علیه السلام نام راویان خود را در یک صفحه آورده است - عموم روایات را با ذکر کلمه «قال» بیان نموده است؛ برای نمونه در قسمت خلافت یزید تا خلافت عبد الملک بن مروان (جلد سوم) جز چند روایت، که با سند کامل آمده، تمامی روایات با کلمه «قال» نقل شده است.

مشایخ و راویان ابن اعثم از مکاتب مختلف مدینه و شام و عراق هستند، اما بیشتر روایات خود را از واقدی، هشام بن محمد کلبی، نصر بن مزاحم و ابو مخنف آورده است. اگرچه به نظر می‌رسد وجود آثار مورخان پیش از ابن اعثم ما را از مراجعه به کتاب الفتح بی‌نیاز می‌سازد، ولی باید گفت: وی اهتمام بیشتری به خطبه‌ها، نامه‌ها، اشعار و رجزها دارد؛ مثلاً در باب پیکار صفین با آن‌که بیشتر روایات خویش را از نصر بن مزاحم منقروی نقل کرده، به مطالب دیگری اشاره دارد که مهم می‌نماید، مانند داستان اویس قرنی که آن را در پنج صفحه آورده، در حالی که نصر بن مزاحم درباره وی به یک روایت کوتاه بسنده کرده یا از فضایل عمار بن یاسر از زبان علی علیه السلام و خطبه کامل امیر مؤمنان علی علیه السلام در لیلۃ الهریر و اشعار بعضی زنان کوفه همچون ام سنان مذحجیه و سوده دختر عماره همدانیه و زرقاء دختر عدی همدانیه خبر می‌دهد.

ابن اعثم در لابه لای مطالب خود به اشعار توجه زیادی دارد و گاهی به زندگی و اشعار شاعران شیعه مثل فرزدق و کمیت بن زید اُسدی عنایت خاصی نشان می‌دهد. ابن اعثم حوادث را براساس ترتیب وقوع جمع آوری کرده، ولی چون به سال‌ها کمتر توجه دارد گاهی ترتیب حوادث رعایت نشده است، از جمله:

داستان پیکار نهروان را پس از غارات آورده و جنگ شوشتر و نهاوند را در پی هم قرار داده است. ابن اعثم در بیان شمار سپاه یان همیشه بیشترین رقم را ثبت کرده است، مثلاً منابع دیگر شمار سپاه مسلم بن عقبه را در حمله به مدینه دوازده هزار نفر نوشته‌اند، ولی ابن اعثم ۲۷۰۰۰ آورده است.

۵. انساب

اعراب به علت عصبیت و اهمیتی که برای اشرافیت قبیله ای در سازمان اجتماعی خود قائل بودند به انساب و تبار خود توجه خاصی داشتند و تبار خود را در قالب رجز، شعر و روایات شفاهی به فرزندان خود منتقل می‌کردند. بدین ترتیب، نسب با ولادت قبیله متولد می‌شد و نسل اندر نسل همراه با آن تداوم می‌یافت. در بین اعراب نزاری و جنوبی به ویژه قریش نسب‌شناسان مشهوری بودند، از جمله: ابو بکر^{۲۰} و سه نفر از نسابان قریش به نام‌های عقیل بن ابی طالب، جبیر بن مطعم و مخرمه بن نوفل که عمر آنان را مأمور تدوین دیوان کرد.^{۲۱} از دیگر نسابان، سعید بن نمران همدانی و مشعله

^{۲۰} (1). ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الایباری و عبد الحفیظ شلی، القسم الأول، ص 250.

^{۲۱} (2). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 295.

بن نعیم بودند که سعد بن ابی وقاص آنان را مأمور کرد تا تقسی مات هفت گانه قبایل کوفه را تنظیم کنند.^{۲۲} بدین سان، مسلمانان بنا به رسم دیرینه خود به نسب رو آوردند و انسابیان با استناد به برخی از آیات و روایات بر اهمیت آن تأکید کردند و آگاهی از انساب را دانشی

ص: ۲۴

ارجمند و بلندپایه می دانستند.^{۲۳} بنیاد دیوان عطای و گسترش فتوحات و تأسیس شهرها و استقرار قبایل عرب جنوبی و نزاری در آنها، دانش نسب را گسترش داد و نسب شناسان بزرگی ظهور کردند، از جمله: دغفل بن حنظله سدوسی، عبید بن شریه جرهمی، زید بن کیس نمری، ورقاء بن اشعر، عبد الله بن عمرو یشکری، عبد الله بن عروض یشکری، عوانه بن حکم، محمد بن سائب کلبی و هشام بن محمد کلبی.^{۲۴}

شایان توجه است، دانش انساب منبع مهمی برای شناخت قبایل عرب است، ولی چون خمیرمایه آن، روایات شفاهی و شعر است و تفاخرات قبیله ای در آن راه دارد، باید در وثوق و اعتماد کامل به آن تردید داشت و با دی ده احتیاط به آن نگرست، اگرچه تواتر روایات انسابیان قبایل مختلف درباره نسب یک قبیله و حضور نام برخی از قبایل عرب جنوبی و شمالی در کتیبه های عربستان جنوبی تا حدودی این شک را برطرف می کند. از نسب شناسان مشهوری که از آثار آنان در تحقیق خود سود جستیم عبارتند از:

[الف] هشام بن محمد بن سائب کلبی (در ۲۰۴ یا ۲۰۶ ق:)]

وی از مشایخ بزرگ مکتب کوفه و عالم به انساب، اخبار، تاریخ، مثالب، شعر و ایام العرب، سیره و جغرافیا و حافظ و مفسر قرآن بود.^{۲۵} امام جعفر صادق علیه السلام وی را به محضر خود می پذیرفت و به خود نزدیک می ساخت و از دانش خود بهره مندش می کرد.^{۲۶} هشام آگاه ترین مردم به نسب بود^{۲۷} و از این رو، کتاب های بسیاری در باب انساب عرب نگاشت که از جمله آنها جمهره النسب می باشد. مطالب کتاب وی شامل نسب قریش و بنی هاشم، ربیعه و قبایل قحطانی کنده، طی، مذحج، همدان، حمیر، ازد، خولان، خثعم و بجیله می باشد. وی بیش از همه قبایل به سه قبیله یمنی کنده، ازد و قضاعه توجه بیشتری نشان داده است. کتاب ابن کلبی علاوه بر اطلاعات ارزشمند در باب انساب، حاوی اطلاعات

^{۲۲} (3) محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوك، الجزء الثالث، ص 152.

^{۲۳} (1) ابن حزم، جمهره انساب العرب، ص 2.

^{۲۴} (2) ابن قتیبه، المعارف، تحقیق ثروت عکاشه، ص 534؛ ابن ندیم، پیشین، ص 151.

^{۲۵} (3) همان، ص 161؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، الجزء التاسع عشر، ص 287.

^{۲۶} (4) ابو العباس احمد بن علی نجاشی اسدی، رجال، ص 434.

^{۲۷} (5) ابن قتیبه، المعارف، ص 537.

تاریخی، ایام العرب، مسکن قدیم و جدید قبایل، تراجم احوال بزرگان قبایل، مهاجرت قبایل به سرزمین های مفتوح، نقش آنان در فتوحات و اشعار بسیاری از شاعران قبایل می‌باشد.

هشام بن محمد برای هم آوایی با شیعیان، اطلاعات مهمی درباره بزرگان قبایل که شیعه بوده اند به ما می‌دهد. همچنین اخباری پراکنده از قیام های شیعه، همچون واقعه کربلا، قیام توّابین و مختار را جمع آوری کرده است. علاوه بر آن می‌توانیم اطلاعاتی را در باب والیان و فرماندهان نظامی از کتاب جمهره النسب به دست آوریم. حجم مطالب هشام بن محمد درباره قبایل ناهماهنگ است و برخی قبایل مثل کنده را هشتاد صفحه آورده در حالی که درباره خولان دو صفحه نوشته است. وی نسب طی و مذحج را نیز در ارتباط باهم آورده و مطالب مربوط به آن دو قبیله را جدا از هم نساخته است.

[ب] ابو عبید قاسم بن سلام:

یکی دیگر از انسایان مکتب بصره و کوفه قاسم بن سلام می‌باشد. ابو عبید

ص: ۲۵

دانش‌های بسیاری را در خود جمع کرده بود و عالم به فقه، حدیث، نحو، انساب، علوم قرآنی، لغت و شعر بود.

از مشایخ وی در بصره اصمعی عبد الملک بن قریب (درگذشته ۲۱۷ ق) ابو عبیده معمر بن مثنی، نصر بن شمیل (درگذشته ۲۰۴ ق)، ابو زید سعید بن اوس انصاری، ابو محمد یحیی بن مبارک یزیدی و از مشایخ وی در کوفه ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی، هشام بن محمد کلبی، ابو عمرو اسحاق بن مراد شیبانی و ابن فرّاء بودند. از جمله آثار برجسته ابو عبید الامثال و کتاب النسب است.^{۲۸}

[کتاب النسب:]

یکی از آثار ارزشمند ابو عبید در باب انساب قبایل عرب شمالی و جنوبی است. وی در این کتاب اطلاعات هرچند مختصر درباره نسب و شاخه‌های قبایل عرب را به دست می‌دهد. ابو عبید این کتاب را در چهار بخش نگاشته است که عبارتند از: نسب مضر و در آغاز آن نسب بنی هاشم؛ نسب قبایل یمنی؛ نسب ربیع و شاخه‌های آن؛ نسب قضاعه که در پایان کتاب و در بخش جداگانه به دنبال قبایل یمنی آمده است. این کتاب نه تنها انساب قبایل را به دست می‌دهد، بلکه اطلاعات ارزشمندی در باب وفود و اسلام قبایل، نقش آنان در فتوح، مهاجرت قبایل، رجال و شخصیت‌ها، روابط قبایل با یکدیگر و تاریخ اسلام به ما می‌دهد.

^{۲۸} (1). ابن ندیم، پیشین، ص 120؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، الجزء السادس عشر، ص 254.

ابو عبید در کتاب خود شعبه های قبایل را به اختصار آورده و درباره برخی قبایل همچون عکّ تنها نسب آن را ذکر کرده و از هرگونه توضیح دیگر خودداری نموده است.

[پ] ابو جعفر احمد بن یحیی بن جابر بلاذری بغدادی:]

از نسابان، مترجمان، شعرا، جغرافی دانان و مورخان بزرگ اسلامی است. مشایخ وی از مکاتب عراق، ایران، مدینه و شام بودند.^{۲۹} اثر وی در باب نسب کتاب گران سنگ انساب الاشراف است. این کتاب علاوه بر آن که انساب قریش و قبایل مضر است تاریخ اسلام و تاریخ قبایل مضر در اسلام می باشد. راویان و مشایخ مشهور وی در این کتاب عبارتند از:

محمد بن سعد کاتب، عباس بن هشام کلبی، هشام بن عمّار دمشقی، عمرو بن محمد ناقد، ابو عبید قاسم بن سلّام، احمد بن ابراهیم دورقی، عبد الله بن صالح عجلی، زبیر بن بکّار، بکر بن هیثم، حسین بن علی بن اسود و ابو خيثمه زهیر بن حرب.

مطالب این کتاب برحسب خاندان های مؤثر و حاکم در تاریخ اسلام و بیان تبار آنان با شرح تاریخ شخصیت های بزرگ و مشهور آنان به این شرح تدوین شده است: پس از ذکر نسب خاندان بنی هاشم به زندگی و سیره رسول الله صلی الله علیه و اله در دوران کودکی، بعثت و هجرت تا رحلت ایشان و حادثه سقیفه اشاره شده است؛ پس از آن به شرح تاریخ فرزندان ابو طالب با شرح مفصّلی درباره فضایل و تاریخ خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام تا شهادت وی می پردازد، سپس تاریخ خلافت و زندگی حسن بن علی علیهما السلام و فرزندانش و تاریخ قیام امام حسین علیه السلام و زندگی فرزندانش را می آورد، بخش دیگر کتاب یک دوره کامل تاریخ خاندان و خلافت بنی امیه شامل عثمان، معاویه و یزید می باشد؛ قسمت دیگر کتاب انساب الاشراف درباره عباس بن عبد المطلب و فرزندان وی و تاریخ خلافت عباسیان تا دوران هارون الرشید است؛ در پایان این قسمت نیز

ص: ۲۶

فصلی را درباره دختران عبد المطلب نگاشته است. بلاذری در بخش دیگری درباره بقیه شاخه های قریش و سپس درباره دیگر قبایل مضر مثل کنانه، هذیل، بنی تمیم، قیس بن عیلان، بنی سلیم و ثقیف پرداخته است، در نتیجه بیشترین مطالب کتاب درباره بنی هاشم و بنی امیه می باشد.

روش تاریخ نگاری بلاذری در انساب الاشراف تاریخ خبر و جمع آوری روایات کوتاه و بلند، هرچند متعدّد، با ذکر اسناد حدیث درباره موضوعات کتاب می باشد. وی در بسیاری از روایات به جای آوردن سند با ذکر کلمه «قالوا» و برخی را

^{۲۹} (2). یاقوت حموی، معجم الادباء، الجزء الخامس، ص 89؛ ابن ندم، پیشین، ص 186.

بدون هیچ‌گونه سندی به دست داده است. بلاذری دسته‌دیگری از روایات را از نوشته‌های مورخان و اخباریان گرفته است که به جای آوردن کلمه «حدیثی» کلمه «قال» را می‌آورد و نام منبع و سند وی را یاد می‌کند. از جمله کسانی که بلاذری از منابع آنان سود جسته است: واقدی، ابومخنف، مدائنی، هیشم بن عدی و محمد بن اسحاق می‌باشند. بلاذری با روش نقد، روایات را جمع‌آوری کرده است. وی درباره یک موضوع روایات متعددی می‌آورد، ولی ارزش کار او این است که آن روایتی را که به نظرش صحیح است مشخص می‌کند و با دلایل محکم و استوار، روایات دیگر را رد می‌نماید. از جمله بلاذری این روایت را که قیس بن سعد بن عباده همراه حسن بن علی علیهما السلام برای آماده ساختن کوفیان برای جنگ جمل به کوفه آمد رد می‌کند، چون قیس در این هنگام والی مصر بوده است.

در این پژوهش در بحث‌های مربوط به اسلام در یمن، دوران عثم ان و دوران خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام و قیام‌های شیعه مثل حجر بن عدی و توأیین و مختار از انساب الاشراف سود بردیم.

بلاذری با یک هم‌آوایی درباره این قیام‌ها سخن گفته است و از لابه لای مطالب وی نقش نیروهای یمنی برای ما روشن می‌گردد. این کتاب منبع مهمی برای تشکیلات نظامی و حکومتی علی علیه السلام، نامه‌ها و خطبه‌های وی می‌باشد. همچنین تقسیمات هفت‌گانه قبایل کوفه را به طور کامل یاد کرده است. بلاذری شواهد بسیار شعری در بیان داستان‌ها آورده است. دیدگاه بلاذری برعکس استاد وی ابن سعد بسیار متعادل است و این ادعا از بیان داستان فدک در فتوح البلدان و آوردن واقعه غدیر خم و داستان سقیفه، که آرای نیروهای مخالف خلیفه را آورده، به میان کشیده، تبعید ابو ذر، کتک خوردن عمّار به دستور عثمان، قیام حجر، همدلی با قیام امام حسین علیه السلام، قیام زید بن علی علیه السلام و قیام نفس زکیه در انساب الاشراف روشن می‌گردد. با این حال، رعایت اختصار گاهی سبب ابهام در قسمت‌هایی از این داستان‌ها شده است، آن‌گونه که درباره توأیین مشاهده می‌شود. آوردن روایات کوتاه درباره موضوعات موجب برهم خوردن نظم و ترتیب حوادث شده است.

همچنین نقل روایات متعدّد درباره وقایع و عدم تأیید یا رد همه آنها موجب سردرگمی خواننده می‌گردد.

۶. تاریخ‌های عمومی

به کتاب‌هایی که مورخان اسلامی در آنها تاریخ بشر را از ابتدای خلقت - همراه تاریخ پیامبران و امت‌های‌شان و اقوام گوناگون - تا ظهور اسلام و از آن پس تاریخ اسلام را تا دوران خود نگاشته‌اند، تواریخ عمومی یا جهانی می‌گویند، از جمله آنها تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری، الاخبار الطوال ابو حنیفه دینوری و

مروج الذهب مسعودی است. این شیوه تاریخ‌نگاری در بغداد مرکز خلافت عباسیان شکل گرفت. در قرن سوم هجری در تاریخ، همچون علوم دیگر دانشمندان بزرگی ظهور کردند. آنان با سیاحت و گردشگری اطلاعات بسیاری از مراکز علمی به دست آوردند و تحت تأثیر تجربه وحدت ادیان الهی و امت اسلامی و دانش های عقلی ملل دیگر، تحقیقات گسترده تاریخی، جغرافیایی، نسب‌شناسی و ادبی را به روایات اخباریان افزودند و خط تاریخ‌نگاری عمومی را بنیاد نهادند.

[الف] تاریخ یعقوبی:

این کتاب نوشته سیاح و مورخ و جغرافی دان بزرگ اسلامی، ابن واضح احمد بن ابی یعقوب مشهور به عباسی اصفهانی (درگذشته ۲۸۴ ق) است. موضوع این کتاب، تاریخ پیامبران، اقوام سریانی، بابلی، هندی، یونانی، رومی، ایرانی، چینی، مصری، حبشی و قبایل عرب پیش از اسلام یمن، حیره، شام و آیین های اعراب و ایام العرب است. سپس یعقوبی به شرح اجداد رسول الله صلی الله علیه و اله و دوران بعثت و هجرت تا وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله می پردازد. بخش دیگر کتاب یعقوبی درباره خلفای راشدین و بنی امیه و بنی عباس است که تا دوران معتمد عباسی سال ۲۵۹ قمری ادامه می‌یابد. با آن‌که این قسمت به تاریخ خلفا اختصاص دارد، یعقوبی به دلیل شیعی بودن، زندگی امامان شیعه و برگزیده‌ای از سخنان آنان همراه با قیام های شیعه را در آن نگاشته است. یعقوبی در بخش پیش از اسلام - جز مطالب مربوط به ایران - بیشتر تمایل به گزارش تاریخ دینی و فرهنگی اقوام مختلف داشته است. شاید علت آن، عدم دسترسی به منابع معتبر تاریخ سیاسی اقوام یونانی و عرب و هندی بوده است.

روش تاریخ‌نویسی یعقوبی، موضوعی با حفظ ترتیب زمان وقوع حوادث است، وی در آغاز بخش تاریخ اسلام فهرستی از منابع خود را آورده و در لابه لای مطالب نیز گاهی روایاتی را با سند آنها (همچون صفحات ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۹۱ از جلد اول و ۳۴۷، ۳۶۰ و ۴۵۲ از جلد دوم) نگاشته است. یعقوبی به جهت آگاهی به احکام نجوم (نتجیم) در سرآغاز دوران هر خلیفه، جدولی از صور فلکی به دست داده است. در پایان دوران خلافت هر یک از خلفا فهرستی از وزرا، والیان، قاضیان، فرزندان آنان و حوادث طبیعی همچون سیل، قحطی، زلزله و بیماری های مسری را - که در دوران هر خلیفه اتفاق افتاده است - نگاشته است. در این پژوهش از مباحث یعقوبی درباره سرزمین و انساب قبایل یمنی و فهرست کامل مخالف‌های یمن، نمایندگان یمنی ها نزد رسول الله صلی الله علیه و اله و تاریخ دوران خلفای راشدین به ویژه خلیفه سوم و امیر مؤمنان علی علیه السلام و مباحث مربوط به قیام های شیعه سود برده شد. اهتمام یعقوبی بر اختصار حوادث است، ولی ابهام در مطالب وی کمتر راه دارد. با وجود این از یک مورخ شیعه پسندیده نیست خلافت حسن بن علی علیهما السلام را در دو صفحه و قیام امام حسین علیه السلام را در چهار صفحه بیاورد.

[ب] الاخبار الطوال:

این کتاب نوشته ریاضی‌دان، منجم، ادیب، گیاه‌شناس و مورخ بزرگ ایرانی ابوحنیفه احمد بن داود دینوری (درگذشته پیش از ۲۹۰ ق) است. وی در مکتب عراق (بصره و کوفه) تعلیم دید.^{۳۰}

ص: ۲۸

کتاب اخبار الطوال یک تاریخ عمومی است شامل شرح حال پیامبران، پادشاهان ایران، روم و یمن، تاریخ ایران از تاریخ اساطیری تا پایان دوره ساسانیان. ابوحنیفه، تاریخ اسلام را از فتح ایران در روزگار عمر آغاز می‌کند و به شرح مفصل دوران خلافت علی علیه السلام، خلافت معاویه و یزید، قیام و شهادت امام حسین علیه السلام، شرح مفصل قیام مختار و ابن زبیر، خلافت مروانیان تا سقوط آنان می‌پردازد. وی در ادامه، درباره قیام و خلافت عباسیان تا مرگ معتصم به سال ۲۲۷ قمری می‌نویسد. گرایش ایرانی وی از توجه او به تاریخ ساسانیان، فتح ایران و برجسته نشان دادن حضور موالی در قیام مختار بر ما روشن می‌گردد.

تاریخ‌نگاری دینوری به روش موضوعی، بدون ذکر منابع و سند است، البته در لابه لای مطالب خود به نام ۲۱ راوی همچون عبید بن شریه، شعبی، کیس نمری و هیشم بن عدی اشاره کرده است. در این پژوهش از مطالب وی در باب فرماندهان جنگ جمل، صفین و والیان علی علیه السلام و حوادث روزگار خلافت وی و قیام مختار و نقش موالی در آن، سود برده شد. با وجود این، ابوحنیفه به جایگاه قبیله‌ای افراد کمتر توجه نشان داده است.

[پ] تاریخ الرسل و الملوک:

نویسنده این کتاب، ادیب و مفسر و فقیه و مورخ بزرگ ایرانی محمد بن جریر طبری (درگذشته ۳۱۰ ق) است. این کتاب تاریخ عمومی عالم از آفرینش تا سال ۳۰۲ هجری می‌باشد.

موضوعات و منابع نویسنده آن به این شرح می‌باشد: (۱) خلقت و تاریخ پیامبران برگرفته از قرآن و روایات محمد بن اسحاق و روایات تورات و انجیل از وهب بن منبه و محمد بن کعب قرظی؛ (۲) تاریخ ایران از ترجمه‌های عبد الله بن مقفع و آثار هشام بن محمد کلبی و ابو عبیده معمر بن مثنی و علمای اخبار اقوام گذشته عجم و عرب؛^{۳۱} (۳) تاریخ عرب پیش از اسلام (انساب و ایام) از عبید بن شریه، محمد بن کعب قرظی، وهب بن منبه، هشام بن محمد کلبی و ابن اسحاق؛ (۴) سیره رسول الله صلی الله علیه و اله از عروه بن زبیر، ابان بن عثمان، محمد بن مسلم شهاب زهری، عاصم بن عمر بن قتاده، موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق؛ (۵) جنگ‌های رده و فتوحات از سیف بن عمر تمیمی و مدائنی؛ (۶) دوران خلافت علی علیه السلام از سیف بن عمر تمیمی، ابو مخنف و مدائنی؛ (۷) روزگار امویان و قیام‌های شیعه از عوانه بن

^{۳۰} (۱). ابن ندیم، پیشین، ص ۱۳۲؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، الجزء الثالث، ص ۲۶.

^{۳۱} (۱). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۳۹۹.

حکم، ابو مخنف، مدائنی، واقدی، عمر بن شیبّه و هشام بن محمد؛ (۸) تاریخ عباسیان تا سال ۳۰۲ قمری از احمد ابی خیمه، احمد بن زهیر، مدائنی، هیشم بن عدی، واقدی و ابن طیفور گرفته است. بدین سان منابع طبری از مکتب عراق، مدینه، یمن و ایران هستند.

طبری روایات در باب حوادث پیش از اسلام را با بیانی استوار به صورت موضوعی گردآوری کرده و زندگی رسول الله صلی الله علیه و اله و اجداد وی را تا هجرت به شکل سیره نگاری نگاشته و حوادث هجرت تا سال ۳۰۲ قمری را به صورت حولیات براساس سال وقوع و سال های پی در پی جمع آوری کرده است. کار وی همچون محدثان، جمع آوری روایات با سند آنها پیرامون حوادث است. طبری سند روایاتی را که خود شنیده

ص: ۲۹

و یا از منابع دیگر گرفته است به راوی اصلی، که در واقعه حاضر بوده یا از فرد دیگری که شاهد بوده، می‌رساند. وی روایاتی را که خود شنیده و اجازه روایت از منبع خود داشته با کلمات «حدّثنا»، «حدّثتی»، «اخبرنا» و «کتب الی» شروع می‌کند و روایاتی را که از منابع دیگر گرفته است با عبارات «قال»، «حدّثت» و «ذکر» آغاز می‌کند. برخی ویژگی‌های تاریخ طبری را می‌توان به شرح ذیل بیان کرد:

۱- طبری حوادث را براساس تسلسل سال‌های متمادی نگاشته و مهمترین رویداد هر سال را در ابتدای حوادث آن سال می‌آورد.

۲- دیدگاه طبری پشتیبانی از قدرت خلفای راشدین و خلفای بنی امیه و بنی عباس می‌باشد، ولی از بیان جنایات آل امیه ابایی ندارد.

۳- توجه او بیشتر به حوادث سیاسی و نظامی است و کمتر به مسائل اقتصادی و اجتماعی توجه دارد.

۴- در پایان هر سال، نام قاضیان و امرای حج و استانداران و حوادث غیرمترقبه را می‌آورد.

۵- طبری در مواردی تحلیل‌های استواری به دست می‌دهد، همچون تحلیل درباره نظام شاهان یمن^{۳۲} یا درباره علّت پیروزی عکرمه بن ابو جهل بر قبيله مهره می‌نویسد اختلاف بزرگان مهره علّت پیروزی مسلمانان بود.^{۳۳}

^{۳۲} (۱). همان، ص 450.

^{۳۳} (۲). همان، الجزء الثانی، ص 531.

۶- طبری روایات مختلف هرچند متناقض را پیرامون موضوعات می آورد به گونه‌ای که خواننده در انتخاب آنها سردرگم می‌شود و ترتیب حوادث را برهم می زند، از آن جمله خبر رحلت خلیفه دوم را با هشت روایت^{۳۴} می آورد. وی گاهی روایاتی را پیرامون موضوع واحدی در دو جا با دو سند مختلف به دست داده است، همچون محبوس بودن ابو محجن ثقفی و شرکت وی در جنگ قادسیه^{۳۵} یا اشاره به تأسیس کوفه یک بار در ضمن حوادث سال چهارده و بار دیگر در حوادث سال هفده.

۷- طبری مشروح ترین گزارش را درباره قیام حجر بن عدی، امام حسین علیه السلام، توأین و مختار با راویان معتبر همچون ابو مخنف، آورده است که در این پژوهش از آنها بسیار سود برده شد.

پاره‌ای از اشکالات در طول مطالعه و تحقیق به نظر رسید که ذکر آنها خالی از فایده نیست:

۱- طبری در مباحث مربوط به آفرینش و تاریخ پیامبران، اسرائیلیات و خرافات را آورده است.

۲- وی روایت افسانه غرائق را از محمد بن کعب قرظی نقل کرده است.

۳- طبری بسیاری از روایات خود را در باب جنگ های رده و فتوح و قیام علیه عثمان و جنگ جمل از سیف بن عمر تمیمی گرفته است که وثوق علمی وی از سوی دانشمندان رجال و محققان مورد تردید قرار گرفته است . درباره بی اعتباری اخبار سیف، همین بس که بسیاری از شخصیت های افسانه ای و برخی

ص: ۳۰

مکان های جغرافیایی را وارد تاریخ کرده که جز در تاریخ طبری در هیچ منبع دیگری نیامده است که از آن جمله: افسانه عبد الله بن سبأ و کشتارهای بی شمار سپاهیان خالد بن ولید (از پادگان های مرزی ایران در حفیر، ثنی، ولجه و الیس که براساس گزارش سیف در الیس به تنهایی هفتاد هزار نفر کشته شدند) است.^{۳۶} در دروغین بودن این شمار همین بس که هیچ گاه در یک پادگان مرزی این چنین نیرویی وجود ندارد.

۴- طبری از سیف بن عمر، اخبار خرافی و دروغین دیگری را وارد تاریخ کرده است، از آن جمله : داستان عاصم بن عمرو می باشد. بنابر این روایت، عاصم به دنبال گاو یا گوسفند بود . چوپانی به دروغ ق سم خورد نمی دانم کجاست.

^{۳۴} (3). همان، الجزء الثالث، ص 266.

^{۳۵} (4). همان، ص 56 و 76.

^{۳۶} (1). همان، الجزء الثاني، ص 562.

ناگهان از میان بیشه گاوی بانگ زد دروغ می گوید.^{۳۷} نمونه دیگر درباره لشکرکشی علاء بن حصرمی به جزیره دارین است. وی می نویسد: مسیری را که کشتی در یک شبانه روز طی می کرد مسلمانان از روی آب گویی، بر ماسه پا می گذارند، پشت سر گذاشتند و آن را فتح کردند.^{۳۸} همچنین اخبار خرافی دیگری درباره اسود عنسی از سیف بن عمر نقل می کند که اسود دارای شیطانی بود که به وی وحی می کرد.^{۳۹}

۵- طبری خود بانی حذف برخی واقعات تاریخی است، از آن جمله: حذف نامه محمد بن ابی بکر به معاویه و پاسخ وی؛ زیرا به گفته طبری مطالبی در آن هست که عامه تحمل آن را ندارند.^{۴۰} نمونه دیگر حذف عبارت، «عثمان برخلاف آنچه خداوند فرستاد حکمرانی کرد» از سخنان عمار بن یاسر است که در جنگ صفین به یاران خود گفت، در حالی که نصر بن مزاحم از همان راوی طبری (زید بن وهب جهنی) این عبارت را آورده است.^{۴۱}

۶- سیف بن عمر، منبع خبر طبری، سال های برخی حوادث را به عقب برده است، از جمله: حمله احنف بن قیس تمیمی به خراسان را سال هیجده آورده در حالی که فتح خراسان در روزگار عثمان بود.

۷- روایات طبری در باب جنگ جمل و صلح امام حسن علیه السلام با معاویه درهم و برهم و همچون منابع دیگر، شکل یک داستان منظم را ندارد. در بیان داستان پیکار جمل آورده است عبد الله بن سبا قهرمان افسانه ای سیف قرار پیمان صلح بین علی علیه السلام و ناکثین را برهم زد، در حالی که در هیچ منبع دیگری این روایت نیامده و اقدامات مصلحانه امیر مؤمنان علیه السلام در پیش گیری از جنگ، گویای ساختگی بودن این روایت است.

۸- حجم استفاده طبری از روایات سیف بن عمر پیرامون جنگ های رده و فتوحات و اواخر خلافت

ص: ۳۱

عثمان و پیکار جمل بسیار گسترده است. از آن جمله ۷۵ روایت از ۱۱۴ روایتی که طبری در باب رده ج مع آوری کرده از سیف بن عمر است و بقیه به ترتیب دو روایت از زهری، شش روایت از ابو مخنف، هیجده روایت از محمد بن اسحاق، یک روایت از مدائنی، یک روایت از هشام بن محمد و یک روایت از ابن شبهه، می باشد. بر این اساس شاید گمان کنیم تمامی مطالب طبری افسانه است درحالی که چنین نیست و راه حل این است که آنچه را از سیف گرفته و غث و سمین

^{۳۷} (۲). همان، الجزء الثالث، ص ۱۴.

^{۳۸} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۲۶. از این نمونه خرافات سیف درباره جنازه عبد الرحمان بن ربیع است که ترکان بلنجر تاکنون به وسیله آن طلب باران می کنند و یاری می جویند» ر. ک: محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۵۱.

^{۳۹} (۴). همان، الجزء الثانی، ص ۴۶۸.

^{۴۰} (۵). همان، الجزء الثالث، ص ۵۵۷.

^{۴۱} (۶). همان، الجزء الرابع، ص ۲۷؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۲۶.

در آن راه دارد جدا کنیم . در این صورت، حوادث پس از جمل که هیچ روایتی از سیف در آن نیست و منابع طبری، اخباریان موثق می‌باشند و با منابع معتبر مثل نصر بن مزاحم و بلاذری مطابقت دارند به دلیلی تواتر روایات قابل اعتماد است.

۷. کتب جغرافیایی

دانش جغرافیا یکی از علوم مورد نیاز و دخیل دانش تاریخ بلکه پیوسته به آن است و برای درک و فهم حوادث و تحلیل روایات تاریخی و توثیق آنها از اهمیت خاصی برخوردار است. مورخ با دانش جغرافیا می‌تواند وقوع حادثه را در ظرف زمان و مکان وقوع درک کند و امکان وقوع آن را بررسی نماید. از قرن دوم هجری تحقیقات گسترده‌ای با آثار هشام بن محمد کلبی درباره جغرافیای شبه جزیره به عمل آمد . سپس مسلمانان در این رشته چنان پیشرفت کردند که دایره المعارف‌های بزرگ جغرافیایی نگاشتند. از جمله آثار جغرافیایی که مورد استفاده واقع شد البلدان یعقوبی و صفة جزیره العرب همدانی و معجم البلدان یاقوت حموی می‌باشد.

[الف] البلدان:

نویسنده این کتاب، احمد بن ابی یعقوب مشهور به یعقوبی (درگذشته ۲۸۴ ق) است.

مطالب این کتاب که بخش‌هایی از آن مفقود شده است شامل مسافتات و منازل، تاریخ، فرهنگ، جغرافیای طبیعی و انسانی و اقتصادی شهرهای عراق، عجم، فارس، کرمان و سیستان، خراسان، ماوراء النهر، عراق، یمن، حجاز، شام، مصر و شمال آفریقا، آسیای صغیر و ارمنستان می‌باشد. مشروح‌ترین گزارش یعقوبی درباره بغداد و سرّمن رأی، کوفه، مکه و مدینه است و بقیه شهرها را به طور مختصر شرح کرده است. در این پژوهش از بخش‌های یمن و عراق این کتاب سود جسته شد. یعقوبی اطلاعات بسیار مختصر ولی سودمند درباره ساکنان نواحی یمن و مخلاف‌های آن به دست می‌دهد.

[ب] صفة جزیره العرب:

نویسنده این کتاب، مورخ و نسب‌شناس و شاعر و ادیب و منجم و فیلسوف و باستان‌شناس و جغرافی‌دان یمنی ابو محمد حسن بن احمد بن یعقوب همدانی (در ۳۳۴ ق) مشهور به «ابن حائک»^{۴۲} و «زبان یمن» است. همدانی به علت وسعت دانش، آثار بسیاری نگاشته است که مشهورترین آنها صفة جزیره العرب می‌باشد. مطالب این کتاب، شامل مباحث کلی پیرامون جغرافیا، وصف بلاد و شهرهای یمن در مناطق تهامه، نجد، کوهستان، حضرموت، سرو حمیر، سرو مدحج، شهرهای عدن و صنعا،

^{۴۲} (۱). یاقوت حموی، معجم الادباء، الجزء السابع، ص 230.

بلاد همدان، محل استقرار قبایل و خاندان های یمنی، تاریخ و مشاهیر آنان، قلاع یمنی، بازارهای یمن، عمارات و ابنیه، آثار باستانی و کتیبه ها، قصرها، درّه ها، گیاهان، رودخانه ها و چشمه ها، معادن و عجایب و فهرست دقیقی از مخلاف های یمن و سرانجام، حدود یکصد صفحه شعر در وصف سرزمین و انساب قبایل و بلاد یمن می باشد. از این کتاب در باب سرزمین قبایل یمنی و شهرهای آنان سود جسته شد. شایان توجه است مطالب همدانی هرچه درباره سرزمین آبا و اجدادی وی می باشد بسیار دقیق است، ولی مطالب وی درباره حضرموت و مناطق دیگر و راه های شبه جزیره از دقت لازم برخوردار نیست.

همدانی کتاب ارزشمند دیگری به نام الاکلیل من اخبار الیمن و انساب حمیر دارد. این کتاب عنوان ده کتاب است که کتاب دهم وی به نام فی معارف همدان و انسابها و عیون اخبارها می باشد. الاکلیل این مطالب را دربردارد: انساب حمیر و همدان و دیگر قبایل یمنی و شاخه ها و خاندان های آنان، روابط قبایل و ایام، تاریخ یمن، موقعیت یابی قبایل یمنی و شهرها و روستاها و قلاع آنان، بزرگان و دانشمندان قبایل، آثار باستانی یمن - کتیبه ها، قصرها، گنجینه ها - زبان حمیری و حروف مسند و گنجینه ای از اشعار شعرا درباره موضوعات بالا.

همدانی یکی از دانشمندان بزرگ یمنی از قبیله بکیل همدان بود که با خط و زبان حمیری آشنایی داشت و به راهنمایی استادش محمد بن عبد الله اوسانی خط مسند را فراگرفت و کتیبه ها را نه چندان دقیق می خواند^{۴۳} و از این راه اطلاعات ارزشمندی از تاریخ یمن پیش از اسلام داشت. همدانی در این دو کتاب علاقه وافری به دوران باستانی یمن به ویژه سرزمین آبلو اجدادی خود و منطقه حمیر و یادگارهای تاریخی آن نشان می دهد و دغدغه خاطر او بیشتر یادآوری گذشته باعظمت سرزمین حمیر و همدان و نه همه قبایل یمنی، بود.

فصل اول یمن در گستره تاریخ پیش از اسلام

یمن در گستره تاریخ پیش از اسلام

کلمه یمن

^{۴۳} (1). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، ص 36-40.

یمن از یمنت^{۴۴} (یمنات) گرفته شده است. این واژه در کتیبه های بعد از میلاد آمده است، از جمله کتیبه شماره ۶۵۶ جامه^{۴۵} خبر از جنگی می دهد که بین شمربهرعش^{۴۶} (حدود ۳۰۰ م) و حضرموت^{۴۷} رخ داده و در این کتیبه، شمر پادشاه «سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمنت» خوانده شده است.^{۴۸} کتیبه شماره ۱۰۵۰ گلازر^{۴۹} و ۴۳۱ سیه^{۵۰} نیز شمربهرعش را در نیمه دوم فرمانروایی اش به نام پادشاه «سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمنت» یاد کرده است.^{۵۱} کلمه یمنت در زبان های مردم جنوب شبه جزیره به معنای جنوب است^{۵۲} و از دیدگاه گلازر همه سرزمین های قسمت جنوب غربی شبه جزیره عربی از باب المنذب تا حضرموت را دربر می گرفته است. یمن از مخلاف های^{۵۳} بسیاری تشکیل

ص: ۳۶

شده بود و اقیال^{۵۴} و اذواء که از استقلال داخلی برخوردار بودند بر آنها فرمان می راندند، ولی اینان سروری ظفار یا میفعه را پذیرفته بودند.^{۵۵} از دیدگاه فون ویسمان^{۵۶} یمنت شامل قسمت های جنوبی سرزمین حضرموت می شده است.^{۵۷} بدین صورت، کلمه یمن از یمنت گرفته شده و در روزگار اسلامی گسترش یافته، تا این که سرزمین وسیعی را دربر گرفته که پیش از اسلام جزو یمن محسوب نمی شده است.^{۵۸} اما از دیدگاه جغرافی دانان اسلامی شامل سرزمینی است که از باختر به دریای سرخ و از خاور به دریای عمان و از شمال به حدود طائف و جایی به نام طلحة الملک محدود است.^{۵۹}

^{۴۴} (1). چون آواهای خط مسند ناشناخته است در خواندن آن اتفاق نظر نیست.

^{۴۵} (2). emmaJ.

^{۴۶} (3). hsirahuyrimahS.

^{۴۷} (4). tuamarhdaH.

^{۴۸} (5). جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، الجزء الثاني، ص 553.

^{۴۹} (6). resalG.

^{۵۰} (7). HIC.

^{۵۱} (8). همان، ص 548.

^{۵۲} (9). همان، ص 530.

^{۵۳} (10). این کلمه در جغرافیای تاریخی یمن بسیار استعمال می شود و به معنای رستاق و جمع آن مخالیف است. «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الأول، ص 37. سرزمین یمن به قطعه هایی موسوم به محفد تقسیم می شده است و هر محفد شامل چند قلعه یا قصر بوده است. از مجموع چند محفد و قریه های آن حوزه ای به نام مخلاف تشکیل می شده است که حکمران آن حوزه را قیل می نامیدند. هر قلعه یا قصر، متعلق به شیخ یا امیری بوده است که از نام آن قلعه با کلمه ذو لقب می یافته است، مثل ذو غمدان، - یعنی دارنده قصر غمدان» ر. ک: مسعودی، مروج الذهب، تحقیق محمد محی الدین عبد الحمید، المجلد الثاني، ص 89؛ علی اکبر فیاض، تاریخ اسلام، ص 28. یعقوبی نام های 84 مخلاف را آورده است. «ر. ک: البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ص 98؛ تاریخ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، جلد اول، ص 245.

^{۵۴} (1). قیل به حکام یمن می گفتند که پای گاهشان فروتر از پادشاهان بوده است» ر. ک: ابن درید، الاشتقاق، تحقیق عبد السلام محمد هارون، الجزء الثاني، ص 530؛ محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدی جم، ص 121.

^{۵۵} (2). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 530.

^{۵۶} (3). nnamsiW noV.

^{۵۷} (4). همان، ص 530 و 548.

^{۵۸} (5). همان، ص 531.

^{۵۹} (6). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص 89.

اخباریان معتقدند: از آن روی به این منطقه یمن گفته اند که از طرف راست به سوی آن می رفتند یا ابن عباس گفته است: «عرب متفرق شدند و آنان که به طرف راست رفتند یمنیان نامیده شدند».^{۶۰} همچنین نوشته اند چون این سرزمین سمت راست کعبه قرار دارد یمن خوانده شده است.^{۶۱} ولی آن گونه که یاقوت باز نموده است: «خانه کعبه، چهارگوش است و راست و چپ ندارد و اگر یمن، طرف راست مردمی باشد طرف چپ دیگران خواهد بود».^{۶۲}

همچنین گفته شده است چون مردم مکه در شمار افزون شدند و شهر مکه گنجایش آنان را نداشت، یمنیان به یمن رفتند.^{۶۳} با نقل این گفته ها معلوم شد اخباریان بنا بر حدس و گمان برای کلمه یمن، معانی مختلفی ساخته اند و قولی که درست تر و منطقی تر به نظر می رسد اشتقاق کلمه یمن از یمنت می باشد.

ص: ۳۷

جغرافیای طبیعی و انسانی یمن

بی تردید محیط طبیعی و جغرافیایی بر حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی انسان مؤثر است و جغرافیا برای درک و فهم بهتر بستر حوادث تاریخی، اهمیت بسزایی دارد؛ از این رو، ناگزیریم اشاراتی به وضع جغرافیای طبیعی و انسانی یمن داشته باشیم (نقشه شماره یک).

سرزمین یمن در زاویه جنوب غربی شبه جزیره عرب قرار گرفته است که از جنوب به دریای عدن و عرب و از مغرب به دریای سرخ منتهی می شود و به چند بخش تقسیم شده است که عبارتند از:

مناطق کوهستانی: یمن سرزمین مرتفع و بیابانی است که هرچه از شرق به غرب پیش رویم به ارتفاع آن افزوده می گردد، به طوری که ارتفاع آن در واپسین بخش غرب، نزدیک دریای سرخ، به ۳۶۶۰ متر می رسد. عمده مناطق کوهستانی در شمال و شمال غربی یمن واقع شده است و در بخش جنوبی به طرف شرق، کوه های کم ارتفاعی وجود دارند.^{۶۴} منطقه کوهستانی حاصل خیزترین جای یمن می باشد که دارای دره های بزرگی است که بیشترین فعالیت کشاورزی یمن در آنها صورت می گیرد و به علت وجود انبوه درختان و میوه ها و مزارع در این منطقه، یمن را به نام الخضراء نامیده اند.^{۶۵} در این منطقه بارندگی فراوان می باشد، در تابستان ها هوا معتدل و بارانی^{۶۶} و در زمستان ها خشک و سرد است.^{۶۷}

^{۶۰} (7). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الخامس، ص 447 (ذیل کلمه یمن).

^{۶۱} (8). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص 69.

^{۶۲} (9). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الخامس، ص 447 (ذیل کلمه یمن).

^{۶۳} (10). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 531.

^{۶۴} (1). داوود کرملو، کتاب جمهوری یمن، ص 5.

^{۶۵} (2). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، تحقیق محمد بن علی الاکوع، ص 90.

^{۶۶} (3). ابن خردادبه، مسالك و ممالك، ترجمه سعید خاکرند، ص 134.

^{۶۷} (4). داوود کرملو، پیشین، ص 5.

کشاورزی یمن متکی به باران‌های موسمی است که در مناطق مرتفع دو دوره بارندگی، یکی در بهار و دیگری در اواخر تابستان پیش‌بینی می‌شود.^{۶۸} این منطقه از قدیم، بیشترین جمعیت یمن را درخ و دجای داده است. حکومت‌های باستانی یمن بیشتر در این منطقه بودند.

منطقه جلگه‌ای: این منطقه در شرق و شمال بخش کوهستانی و به موازات آن قرار دارد و به سمت صحرای الربع الخالی در جنوب عربستان امتداد پیدا کرده و به تدریج از ارتفاع آن کاهش می‌یابد.

قسمت جلگه‌ای، شامل مناطق صعده^{۶۹}، الجوف^{۷۰}، شبوه^{۷۱}، حضرموت و المهرة^{۷۲} می‌باشد.

ص: ۳۸

منطقه حضرموت شامل بخش بیابانی و جلگه‌ای شرقی عدن و در کنار دریاست.^{۷۳}

شهر تاریخی شبوه مرکز حکومت حضرموت در آن قرار دارد.^{۷۴} منطقه حضرموت از شمال به بیابان الربع الخالی و از جنوب به دریای عرب و از شرق به عمان متصل می‌شود و مساحت آن ۴۵۰۰ کیلومتر مربع و از مسکن قبیله یمنی مهره می‌باشد.^{۷۵}

منطقه ساحلی: بخش‌های ساحلی به دریای سرخ، خلیج عدن و دریای عرب مشرف است. یک نوار ساحلی از حدود مرزهای عمان فعلی به سمت جنوب غربی و تنگه باب المندب تا سواحل جنوب شرقی دریای سرخ تهامه امتداد می‌یابد. بندر مهم و تاریخی عدن^{۷۶} در ساحل دریای عرب و بندر تاریخی المخاء^{۷۷} در این منطقه قرار دارد.^{۷۸} تهامه^{۷۹}

^{۶۸} (5).

8. sserp nodneralc, drofxo, nemey ni yrotsih dna tmemnrevoG sebirt, hcserd luaP1993P,

^{۶۹} hadaS..(6)

^{۷۰} fwaj -IA..(7)

^{۷۱} awbahS..(8)

^{۷۲} harham -IA..(9)

^{۷۳} (1). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني (ذیل کلمه حضرموت).

^{۷۴} (2). محمد بن علی الاکوع، پیشین، ص 129.

^{۷۵} (3). همان، ص 130.

^{۷۶} nadA..(4)

^{۷۷} ahkamIA..(5)

^{۷۸} (6). داوود کرملو، پیشین، ص 11 و 4.

^{۷۹} hemahiT..(7)

دشت ساحلی کم ارتفاع غرب برای کشاورزی از آب های منطقه کوهستانی استفاده می کند، ولی از نظر سیاسی و رفاه به پایه قدرت و شرافت شرق باستانی^{۸۰} و منطقه کوهستانی نمی رسد.

منطقه بیابانی: این منطقه جزء بیابان ربع الخالی یا صحرای بزرگ یمن است و در اطراف آن، بعضی گیاهان صحرائی می روید. هرچه به طرف شمال این صحرا پیش برویم از پوشش گیاهان صحرائی کاهش یافته و به انبوه شن های روان که همه جا را فراگرفته، افزوده می شود.^{۸۱}

شایان توجه است که از قدیم یمن به دو منطقه یمن بالا (الیمن العلیاء) و یمن پایین (الیمن السفلی) تقسیم می شده است.^{۸۲}

خاستگاه اقوام سامی

سکونتگاه اقوام سامی «به احتمال قوی شبه جزیره عربی بوده است و اقوامی که بعدها به سرزمین هلال خصیب آمده و عنوان بابلیمان، آشوریان، فینیقیان و عبرانیان یافته اند در آن جا نشو و نما کرده اند».^{۸۳} قرابت اقوام یاد شده و حبشی ها نشانه ای از وحدت اقوامی است که به یک نژاد

ص: ۳۹

وابسته بودند که مهد آن، عربستان است.^{۸۴} با آن که اهالی اتیوپی خود را منسوب به ملکه سبأ و از نژاد عرب جنوبی می دانند، امروزه اختلاف نظرهایی در این باره به وجود آمده است که یکسان بودن نسبی فرهنگ ها مربوط به ارتباطات و روابط تاریخی است که از قرن پنجم قبل از میلاد دیده می شود؛^{۸۵} در نتیجه مردم یمن، عرب و از نژاد سامی هستند که در تاریخی نامعلوم از شمال به ناحیه جنوب شبه جزیره وارد شدند.^{۸۶}

مردم ساکن در شبه جزیره عربی را عرب گویند و از دیدگاه اخباریان و نسب شناسان به دو قسم تقسیم شده اند:

^{۸۰} P .tic .po ,hcserd luaP 8..(8)

^{۸۱} (9) . داوود کریملو، پیشین، ص 4.

^{۸۲} P .eic .po ,hcserd luaP 12..(10)

^{۸۳} (11) . فیلیپ حتّی، تاریخ مفصل عرب، ترجمه ابو القاسم پاینده، ص 8.

^{۸۴} (1) . همان، ص 20.

^{۸۵} (2).

، sirap, silasrevinu aideapolcycnE1985eipoihtE, .

^{۸۶} (3).

v, acinnatirB aideapolcycnE wen ehT 10P, 27&abas, .

دسته اول، اعراب بائده شامل اقوامی مانند عاد و ثمود، که نام آنها مکرر در قرآن آمده است.^{۸۷} قوم عاد در شمال غربی جزیره العرب در ناحیه حسمی یعنی شمال حجاز نزدیک به مناطق قوم ثمود ساکن بوده اند. حفریات و اکتشافات هورسفیلد^{۸۸} در جبل «رم» واقع در ۲۵ کیلومتری عقبه و نیز اکتشافات سافیگناک^{۸۹} و گلیدن^{۹۰} نشان می دهد که این موضوع همان «ارم» قرآن کریم است که پیش از اسلام ویران شده و جز چشمه آبی از آن باقی نمانده است.^{۹۱}

ثمود قوم حضرت صالح است که بت پرست بودند. «قلمرو آنان بین شام و حجاز، نزدیک ساحل دریای حبشی جای داشته و سرزمینشان در فجّ الناقه بوده و خانه‌هایشان که در کوه‌ها تراشیده بودند تاکنون به جای مانده است و این در راه حجاج شام، نزدیک وادی القری است و خانه‌هایشان با درهای کوچک در سنگ تراشیده شده است و منازل آنان به اندازه خانه‌های مردم روزگار ماست».^{۹۲}

دسته دوم، اعراب باقیه می باشند که به دو قسم تقسیم شده اند: الف) عرب عاریه (اصلی) یا قحطانیان که نسب شناسان گویند همان یقطان تورات^{۹۳} است که در سفر پیدایش آمده است.^{۹۴} ب) عرب مستعرب یا معدی. عموماً مردمی را که در قلب شبه جزیره و حجاز و نجد

ص: ۴۰

۹۵

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۴۰

زندگی می کردند اعراب شمالی و چون از نسل اسماعیل بودند آنها را اسماعیل می نامند و چون اسماعیل عرب نبود و به سبب مجاورت با اعراب خالص و اختلاط با آنان، زبان عربی را آموخت به آنان عرب مستعرب گفته شده است. همچنین

^{۸۷} (4). فجر (89)، آیه 6-14.

^{۸۸} dleifsrH.. (5).

^{۸۹} cangifaS.. (6).

^{۹۰} neddilG.. (7).

^{۹۱} (8). هادی عالمزاده، تحقیقی در نژاد و انساب و طبقات عرب، فصلنامه مشکوة، شماره 38، ص 59، بحار 1372 ش.

^{۹۲} (9). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص 42.

^{۹۳} (10). ابن خلدون، العبر، الجزء الثانی، ص 7 و 8.

^{۹۴} (11). تورات (کتاب مقدس)، عهد عتیق، سفر پیدایش، باب 10، آیه 26.

^{۹۵} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، 1 جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، 1380 ه.ش.

آنان به واسطه انتساب به عدنان یا معد یا نزار یا مضر، اجداد بیستم تا هفدهم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، معدی، نزاری یا مضرى مشهورند.^{۹۶}

تقسیم جغرافیایی عربستان به وسیله صحرای بزرگ الربع الخالی و شرایط طبیعی در زندگی مردم این سرزمین، آثار مهم برجای گذاشته و آنها را به دو دسته شمالی و جنوبی تقسیم کرده است.^{۹۷} و بدین روی اعراب معدی را شمالی و اعراب قحطانی را جنوبی یا یمنی می‌نامند.

در متون آشوری از شاهان نینوا^{۹۸} کلمه اربی به معنای بدوی و در تورات^{۹۹} واژه عرب و اعراب و در قرآن کریم^{۱۰۰} نیز کلمه اعراب به معنای بیابان‌نشین و بدوی به کار رفته است.

اعراب قحطانی ساکنان جنوب جزیره العرب می‌باشند که نسب‌شناسان به شیوه تورات^{۱۰۱} نسبت آنها را به «سام بن نوح» می‌رسانند و آنها را فرزندان یعرب بن قحطان^{۱۰۲} می‌دانند که سکونت‌گاه آنان یمن و شحر و حضرموت و عمان بود و بدین جهت یمانی خوانده شده‌اند.

بخش‌بندی عرب به دو تیره قحطانی و عدنانی، تفاوت محیط جغرافیایی و معیشت و چالش‌های بین مردم جنوب، که زندگی شهرنشینی و نیمه‌حضری داشتند، با بدویان و بیابان‌گردان (که در داستان‌های ایام العرب انعکاس یافته است، از جمله: یوم خزار که بین ربیع و متحدانش از معد با مذحج و متحدانش از قبایل یمنی رخ داد و به شکست مذحج منجر گردید)^{۱۰۳} و تفاوت‌ها در خط و زبان عرب شمالی و جنوبی و رقابت بازرگانی، حکایت از حضور چالش و اختلاف بین عدنانی‌ها و قحطانی‌ها دارد که در دوران اسلامی و دوران اموی شدت گرفت و آن گونه که مسعودی باز می‌نمایاند، «فرزندان نزار و قحطان در مقام تنازع و تفاخر به ملوک و

ص: ۴۱

^{۹۶} (۱). ر. ک: مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص 51 و 111؛ ابن خلدون، العبر، الجزء الثاني، ص 7-32؛ و ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 5-8؛ جواد علی، پیشین، الجزء الأول، ص 354 و 392.

^{۹۷} (۲). فیلیپ حئی، پیشین، ص 41؛ شوقی ضیف، تاریخ ادبی عرب العصر الجاهلی، ترجمه علی‌رضا ذکاوتی قراقرلو، ص 33.

^{۹۸} (۳). فیلیپ حئی، پیشین، ص 50.

^{۹۹} (۴). تورات، کتاب اشعیا، باب 13، آیه 20 و کتاب ارمیا، باب 3، آیه 2.

^{۱۰۰} (۵). توبه (9) آیهای 90، 97، 98، 99، 101، 120؛ احزاب (33) آیه 20؛ فتح (48) آیه 11، 16 و حجرات (49) آیه 14.

^{۱۰۱} (۶). تورات، سفر پیدایش، باب 10، آیه 26.

^{۱۰۲} (۷). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 7؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوك، الجزء الأول، ص 141؛ ابن درید، الاشتقاق، الجزء الثاني، ص 361.

^{۱۰۳} (۸). ابو عبیده معمر بن المثنی، ایام العرب قبل الاسلام، تحقیق عادل جاسم البیاتی، الجزء الثاني، ص 29؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، الجزء الأول، ص 310.

انبیا و مطالب دیگر قصه‌های طولانی و مناظرات بسیار دارند».^{۱۰۴} این چالش و تفاخر نیز در اشعار شاعران دو گروه یاد شده، انعکاس داشته است به طوری که کمیت بن زید اسدی شاعر و فقیه و نسب شناس شیعی، هنگامی که شاعران یمنی طرفدار بنی امیه برای تقرّب به امیر عراق خالد بن عبد الله قسری بجلیّ اشعاری در مدح یمنی ها و مذمت نزاریا ن سرودند، در قصیده نونیه که حدود سیصد بیت است به مدح و منقبت نزار و نکوهش رقبای یمنی آنان پرداخت؛ برای نمونه به این چند بیت توجه کنید:

إلى مضر الّتی لا یجهلونا

و إن رفعوا مناسبهم رفعا

بأحسن إلفه متنزّrina

و إن یتیمّنوا یجدوا نزارا

إلى أیّ المناسب یتقینا

بأرحام شوابک عالمات

بهنّ إلى ابن آجر بهتدینا^{۱۰۵}

لهنّ منار عدنان بن ادّ

اگر به نسیشان افتخار کنند ما به قبیله مضر که نمی تواند آن را انکار کنند افتخار می کنیم؛ اگر ادّعی یمنی بودن کنند خواهند دید که قبیله نزار با بهترین انس و الفت خود را از نزار می دانند؛ ما دارای نسب های پیوسته و داناییم، آنان با کدامین نسب با ما روبه رو خواهند شد؛ نسب های نزار نشانه ای روشن از عدنان بن ادّ دارد، با این ما را به [اسماعیل] فرزند هاجر پیوند می دهند.

دعبل بن علی خزاعی در قصیده ای در پاسخ به کمیت بن زید اسدی به قوم خود، که از ملوک یمن بوده اند و افتخاراتی داشته‌اند که نزار نداشته، تفاخر کرده است:

إلى نصر النّبوة فاخرینا

لقد علمت نزار أن قومی

^{۱۰۴} (1). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثانی، ص 72.

^{۱۰۵} (2). کمیت بن زید اسدی، هاشمیات، به تفسیر ابی ریش احمد بن ابراهیم، تحقیق داود سلّوم و نوری حمّودی، ص 300. کمیت در قصیده دیگری به نام المذکبه در حدود سیصد بیت همه قبایل یمنی را مذمت کرد و در آن به فضایل و مناقب خاندان عصمت پرداخت. خالد بن عبد الله چون از اشعار این شاعر آزاده باخبر شد دستور داد او را به زندان انداختند. کمیت به کمک همسرش از زندان گریخت تا این که هشام بن عبد الملك او را بخشید. وی سرانجام به سال 126 قمری به دست لشکریان یوسف بن عمر ثقفی (هوادار خالد) کشته شد» ر. ک: ابن اعثم، الفتوح، المجلد الرابع، ص 295؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد الرابع، ص 282؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، المجلد الخامس، ص 220؛ عبد القادر بن عمر البغدادی، خزانه الادب، المجلد الثالث، ص 179. شایان توجه است دیدگاه مسعودی که کمیت را عامل تشدید عصبیت قبیله ای دانسته، پسندیده نیست و عامل گسترش عصبیت نظام اموی بود. «مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص 244».

هم کتبوا الكتاب بباب مرو

و باب الصین کانوا الکاتبینا

و هم ضربوا سمرقندا بشمر

و هم غرسوا هناک التبتینا^{۱۰۶}

قوم نزار می دانست که قوم من افتخارشان به یاری و کمک به رسالت است؛ آنان تا دروازه مرو و چین حکم می راندند و پیمان فاتحانه بستند؛ آنان با وسیله شمر، سمرقند را درهم کوبیدند و شهر

ص: ۴۲

تبت را بنیان نهادند.

«هرکس به شعر جاهلی مراجعه کند در آن، تفاخر به یمنی یا قحطانی و معدی یا مضرّی بودن را می یابد، همچنان که به عصیبت سوزان قبیله ای مبتنی بر همخونی و خویشاوندی نسبی و سببی برمی خوریم»^{۱۰۷} آن گونه که یکی از مفاهیم در اشعار معلقات سبع تفاخر است؛ لبید بن ربیع عامری شاعر مخضرم در فضیلت قوم خود می گوید:

فبنی لنا بیتا رفیعا سمکه

فسما الیه کهلها و غلامها^{۱۰۸}

خداوند برای ما کاخی از شرف برافراشته که در رفعت سر به آسمان کشیده است و همه افراد قبیله ما از پیر و نوجوان بدین کاخ رفیع چشم دوخته اند.

عمرو بن کلثوم بن مالک التغلبی از شاعران جاهلی در معلقه خود می گوید:

ورثنا المجد قد علمت معدّ

نطاعن دونه حتی ببینا

و قد علم القبائل من معدّ

إذا قبب بأبطحها بنینا

^{۱۰۶} (3). دعبل بن علی، دیوان، تحقیق محمد یوسف نجم، ص 148، قصیده 204.

^{۱۰۷} (1). شوقی ضیف، پیشین، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو، ص 63.

^{۱۰۸} (2). معلقات سبع، ترجمه عبد الحمّد آیتی، ص 84.

این مجد و عظمت را از پدرانمان به میراث برده‌ایم و قبیله معد، نیک می‌داند که ما در پای این مجد می‌جنگیم تا این ادعا روشن گردد؛ قبایل معد، نیک می‌دانند که چون در صحرا چادرهای مان را برپا کنیم؛ مهمانان را میزبانی شایسته‌ایم و آنان را که بخواهند ما را در جنگ بیازمایند دشمنی هولناکیم.

حسان بن ثابت انصاری نیز همه هنر خود را در نکوهش رقبای انصار یعنی مکیان به کار می‌برد و از یثربیان دفاع می‌کند و با قوم خود بر معد و نزار فخر می‌فروشد و می‌گوید:

و نحن بنو الغوث بن نبت بن مالک

بن زید بن کهلان و أهل المفاخر^{۱۱۰}

از آنچه گذشت فخر فروختن به پیشینیان و قبیله خود و قحطان و عدنان گرایی در اشعار شاعران جاهلی و مخضرم دیده می‌شود که در دوره اسلامی شدت گرفت، ولی جواد علی، پژوهشگر تاریخ عرب، معتقد است قحطان و عدنان گرایی نزد عرب در دوران اسلامی سبب شد که به آن رنگ باستانی و دیرین بدهند و آن را به روزگار جاهلی بازگردانند. شاعران با گرایش‌های قحطانی و عدنانی خود برای درآمد از راه چاپلوسی، دست به تدوین اشعاری زدند و این دودستگی از روزگار خلفای اموی و هم به دست ایشان به اوج خود رسید.^{۱۱۱}

ص: ۴۳

عنوان پژوهش حاضر، ما را ناگزیر می‌سازد تا نگاهی کوتاه به تاریخ سیاسی و ساختار قبیله ای یمن در هنگام بعثت نبوی بیفکنیم و نیروهای سیاسی و قبیله ای را که در یمن نقش تعیین کننده داشتند شناسایی کرده تا واقعیت تاریخ این روزگار یمن بیشتر بر ما معلوم گردد. در این جا ناگزیریم برای شناسایی ساختار سیاسی حکومت‌های قبل از اسلام یمن و تأثیر آنها بر موضوع پژوهش، نگاهی گذرا به نظام‌های سیاسی قبل از اسلام بیفکنیم، البته از فرو رفتن در بحث‌های عمیق و شرح مفصّل حکومت‌های باستانی یمن خودداری خواهیم کرد.

^{۱۰۹} (3). عمرو بن کلثوم، دیوان، تحقیق امیل بدیع یعقوب، ص 75 و 88.^{۱۱۰} (4) یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 248.^{۱۱۱} (5). جواد علی، پیشین، الجزء الأول، ص 493.

حکومت معین، قدیم ترین پادشاهی در جزیرهٔ العرب به شمار می آمد و سرگذشت آن از سنگ نبشته های مسند به ما رسیده است. «پادشاهی معین در قسمت سفلی وادی الجوف در شمال یمن پدید آمد (نقشه شماره یک). اینان هیچ گاه قدرت کشوری مهمی نداشتند و به نظر می رسد اجتماعی از سوداگران بوده باشند. محدوده واقعی سرزمین معین که تحت سیطره اینان قرار داشت کوچک بود.»^{۱۱۳} پایتخت معین در شمال شرقی صنعا و شرق الجوف شهر قرناو^{۱۱۴} بود.^{۱۱۵} هومل^{۱۱۶} احتمال داده که آغاز حکومت معین از حدود ۱۲۰۰ قبل از میلاد و پایان آن قرن ششم قبل از میلاد باشد.^{۱۱۷} فیلیبی^{۱۱۸} زمان حکومت نخستین پادشاه معینی را در ۱۱۲۰ قبل از میلاد و زمان آخرین پادشاه آنان را در ۶۳۰ قبل از میلاد می داند^{۱۱۹}، ولی تحقیقاتی که از سال ۱۹۳۷ میلادی به بعد انجام گرفته، این نظر را غیرمعتبر دانسته و نشان داده که دوره شکوفایی پادشاهی معینان تا آن جا که سنگ نبشته ها گواهی می دهد، از حدود قرن چهارم تا قرن دوم قبل از میلاد بوده است.^{۱۲۰}

بنابراین، بین محققان در تاریخ پادشاهی معینان هماهنگی وجود ندارد. تقریباً تمامی سنگ نبشته های معینان از محله ای بسیار محدودی بوده است؛ یکی قرناو و دیگری

ص: ۴۴

یثیل^{۱۲۱} که اکنون براقش^{۱۲۲} نامیده می شود و هردو در وادی سفلی الجوف کنار هم در جنوب نجران قرار دارند و دیگری در ددان در شمال حجاز که اکنون آن را علا^{۱۲۳} می نامند، جایی که معینان یک مستعمره نشین داشتند^{۱۲۴} «و اقلیتی از

^{۱۱۲} naeaniM..(1)

^{۱۱۳} V ,acinnatirB ,aideapolcycnE 2P , 75aibarA ,..(2)

^{۱۱۴} uanraG..(3)

^{۱۱۵} (4) . فیلیپ حتی، پیشین، ترجمه ابو القاسم پاینده، ص 68؛ عدنان ترسیسی، بلاد سبا و حضارات العرب الأولى، ص 53.

^{۱۱۶} lemnoH..(5)

^{۱۱۷} V ,acinnatirB ,aideapolcycnE 2P , 76aibarA ,..(6)

^{۱۱۸} yblihP..(7)

^{۱۱۹} (8) . جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 77.

^{۱۲۰} V ,acinnatirB ,aideapolcycnE 2P , 76aibarA ,..(9)

^{۱۲۱} lihtaY..(1)

^{۱۲۲} hsigareB..(2)

^{۱۲۳} (3) . نام محلی است بین شام و وادی القری «ر. ك: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ذیل كلمه علا».

^{۱۲۴} V ,acinnatirB ,aideapolcycnE 2P , 76aibarA ,..(4)

معینان در علا یعنی «دیدان» می‌زیسته‌اند که پس از سستی گرفتن معین، در کارهای خود راه استقلال در پیش گرفته است».^{۱۲۵}

قتبان^{۱۲۶}

حکومت قتبان همزمان با معین و سبأ بوده است و «از حدود قرن پنجم قبل از میلاد و شاید اندکی قبل از آن آغاز و تا حدود میلاد ادامه پیدا کرده است».^{۱۲۷} از نوشته‌های قتبانی برمی‌آید که فرمانروایان قتبان مانند سبأییان خود را «مکرب» می‌خوانده‌اند.

مکرب به معنای مقرب است، یعنی نزدیک به خدایان و میانجی و شفیع میان ایشان و مردمان. این کلمه کنایه از کاهن-حاکم است که به نام خدا یا الهه فرمان می‌راند و در ابتدا به شیوه داوران حکمرانی می‌کردند. چون دامنه فرمانروایی مکربها گسترش یافت و از درون پرستش گاه بیرون رفت و حکومت آنان زمینی گشت، خود را پادشاه خواندند. پس مکربان کهن‌ترین پادشاهان یمن می‌باشند.^{۱۲۸}

سکونت‌گاه نخستین قتبان، بیهان^{۱۲۹} و نواحی مجاور آن بود و پایتخت آن شهر تمنع^{۱۳۰} بود^{۱۳۱} که امروزه به کحلان شناخته می‌شود. این منطقه از گذشته دور به پرآبی و باروری و بوستان‌ها بلندآوازه بوده است.^{۱۳۲} ویرانی تمنع و پایان استقلال قتبان در نزدیک آغاز میلاد بوده است و از متنی که محتملاً به قرن اول میلادی تعلق دارد برمی‌آید که وادی بیهان در آن زمان، تحت سیطره حکومت حضرموت قرار داشت.^{۱۳۳}

ص:۴۵

در سنگ‌نبشته‌های قتبانی نام قبایل و خاندان‌های بسیار آمده که بعضی از آنان عبارتند از:

^{۱۲۵} (5). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 241.

^{۱۲۶} nabataG..(6)

^{۱۲۷} V ,acinnatirB ,aideapolcycnE 2P , 76aibarA ,..(7)

^{۱۲۸} (8). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 179.

^{۱۲۹} nahieB (nahyaB..(9)

^{۱۳۰} anmiT..(10)

^{۱۳۱} V ,acinnatirB ,aideapolcycnE 2P , 76aibarA ,..(11)

^{۱۳۲} (12). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 222.

^{۱۳۳} V ,acinnatirB ,aideapolcycnE 2P , 76aibarA ,..(13)

جدنم یا جدن، آل یهر از یاران پادشاه، اهربن، ذران، هوران، قلب، ردمن، مدحیم، هیبر، یجر، رشم، عم علی، سمکر، دهسم، حضرم و ذرعن^{۱۳۴} و ...

اوسان^{۱۳۵}

حضور گسترده قبایل در حکومت قتبان، نشان از قدرت قبایل و شکل قبیله ای نظام و تعدد مراکز قدرت در ساختار حکومتی قتبان دارد و این حکومت از دولت های کوچک متعدد تشکیل شده بود که از جمله آنها حکومت اوسانیان بود. سرزمین اوسان وابسته به کشور قتبان بوده است. اوسانیان حکومتی کوچک پایه گذاری کردند که نام برخی از فرمانروایانشان به دست آمده است.^{۱۳۶} پادشاهی اوسان در سرزمین علیای جنوب قتبان بود و بر جمعیت هایی از ساحل دریای سرخ از جمله: حبشیان فرمان می رانده اند، اما رابطه این حبشیان با حبشیان اتیوپی نامعلوم است^{۱۳۷} (نقشه شماره دو). اوسان دولتی ساحلی در شرق عدن بود^{۱۳۸}. اوسانیان پس از ضعف قتبان از آن جدا شده، حکومت مستقلی را پدید آورده اند و برخی قبایل دیگر نیز به ایشان پیوسته اند. این قبایل دارای خودفرمانی درونی بوده و روی هم کشور اوسان را پدید آورده اند.^{۱۳۹} نام اوسانیان تا قرن چهارم هجری هنوز باقی بوده است، به گونه ای که همدانی از شخصی به نام محمد بن احمد اوسانی نام برده که می توانسته سنگ نبشته های خط مسند را بخواند.^{۱۴۰}

کشور سبأ^{۱۴۱}

قوم سبأ از نژاد سامی بودند. از حفاری های باستان شناسی که در یمن مرکزی شده است چنین می نماید که تمدن سبایی از قرن دوازده و دهم قبل از میلاد شروع شد.^{۱۴۲} سباییان از مهم ترین خانواده های عرب جنوبی بودند که برای خود کشوری پایه گذارده و شماری از نبشته های

ص: ۴۶

عربستان جنوبی از آنهاست و نامشان در تورات به صورت سبأ آمده است^{۱۴۳} و درباره آنها چنین گفته است: «تجّار سبأ و رعمه سوداگران تو بودند. بهترین همه ادویجات و هرگونه سنگ گرانها و طلا به عوض بضاعت تو می دادند».^{۱۴۴} نام

^{۱۳۴} (1). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 218.

^{۱۳۵} (2). nasuA.

^{۱۳۶} (3). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 498.

^{۱۳۷} (4). V ,acinnatirB ,aideapolycnE 2P ,aibarA , 76.

^{۱۳۸} (5). V ,silasrevinu ,aideapolycnE 7eibarA , ..

^{۱۳۹} (6). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 498.

^{۱۴۰} (7). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الكتاب العاشر، ص 37.

^{۱۴۱} (8). abaS.

^{۱۴۲} (9). V ,acinnatirB ,aideapolycE weN ehT 10, 278.

سبأ در قرآن به مناسبت خبر دادن از قوم و ملکه سبأ^{۱۴۵} و کشاورزی پررونق آنان، که به واسطه سیل از بین رفت،^{۱۴۶} آمده است. مورخان و مفسران اسلامی، داستان‌های بسیاری درباره ایشان نوشته‌اند. دانشمندان انساب نیای بزرگ سبأ را چنین آورده‌اند: سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان.^{۱۴۷}

از نوشته‌های سبایی برمی آید که لقب فرمانروایان سبأ ثابت نبوده است، بلکه بارها دگرگون شده و این به علت پایه‌گذاری کشور سبأ به دوره‌های گوناگون تاریخی بوده است: دوره اول با عنوان «مکرب سبأ» و دوره دوم با عنوان «پادشاه سبأ» و دوره سوم با عنوان «پادشاه سبأ و ذی ریدان» و دوره آخر با عنوان «پادشاه سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمن و عرب‌های آن در بلندی‌ها و تهامه‌ها».^{۱۴۸}

مکربیان

عنوان کهن‌ترین فرمانروایان سبأ در نوشته‌ها مکرب است و در این روزگار مردم در زیر رهبری کاهن - شاه به سر می‌بردند.^{۱۴۹} دانشمندان نام هفده مکرب را از نوشته‌های عربستان جنوبی در جداول تقریبی نوشته‌اند؛ زیرا تاریخ‌گذاری دقیق امکان‌پذیر نبوده است.^{۱۵۰} اما تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که شاهان و مکربان همزمان بودند و گرایش جدید، نام مکرب را به عنوان دربرگیرنده بعضی از وظایف سیاسی که به موازات فعالیت‌های شاهان انجام می‌شده است، مورد ملاحظه قرار می‌دهد.^{۱۵۱}

ص: ۴۷

شهر صرواح^{۱۵۲} پایتخت سباییان در روزگار مکربان بوده است^{۱۵۳} و این شهر سکونت‌گاه قبیله «فیشان» بود. این قبیله از قبایل پرآوازه و نیرومند و دارای افراد بسیار و مؤثر در زندگی سیاسی آن زمان یمن بود و دیرین‌ترین فرمانروایان سبأ از

^{۱۴۳} (1). کتاب مقدس، عهد قدیم، سفر پیدایش، باب 25، آیه 3 و باب 10، آیه 7 و 28؛ در آیه 7 شبا از اخلاف حام است و در آیه 28 شبا از اخلاف سام است.

^{۱۴۴} (2). همان، کتاب حزقیال، باب 27، آیه 22 و 23.

^{۱۴۵} (3). نمل (27) آیه 22.

^{۱۴۶} (4). سبأ (34) آیه 16.

^{۱۴۷} (5). ابو عبید قاسم بن سلام، کتاب النسب، تحقیق مریم محمد خیر الدرغ، ص 339؛ حمزة بن حسن اصفهان، سنی ملوک الارض و الانبیاء، ترجمه جعفر شعار، ص 130.

^{۱۴۸} (6). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 266؛ در دائرة المعارف بریتانیکا از دوره اول و دوم با عنوان پادشاه سبأ یاد می‌کند و لقب رسمی سلاطین جنوب عربستان را با سه عنوان آورده است: «V, acinnatirB, aideapolycynE 2P, 76AIBARA».

^{۱۴۹} (7). در دائرة المعارف بریتانیکا نیز از مکربان به عنوان کاهن - شاه یاد شده است.

«V, acinnatirB, aideapolycynE 19P, 849abas».

^{۱۵۰} (8). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 269.

^{۱۵۱} (9) V, acinnatirB, aideapolycynE 19P, 849abas ...

^{۱۵۲} (1). صرواح میان صنعا و مأرب نزدیک به مأرب است و اکنون خرابه‌های آن به نام صرواح الخریبه مشهور است «ر. ک:

آن برخاسته است.^{۱۵۴} نام صرواح و قصر آن در اشعار شاعران عرب بسیار یاد شده است و همدانی در چن دین جا اشعاری را درباره آن آورده است.^{۱۵۵} در این روزگار مآرب یکی از شهرهای تابع صرواح بود، ولی کاهن - شاهان توجه خود را به مآرب معطوف داشته و برای خود کاخ های باشکوه در آن ساخته اند.^{۱۵۶} کرب ایل و تر آخرین مکربیی بود که خود را پادشاه خواند و سبأ پا به مرحله تازه‌ای گذاشت.^{۱۵۷}

پادشاهی سبأ

شاهان سبأ در دوران قدرت خویش بر سراسر جنوب عربستان تسلط یافتند و حکومت همسایه خود معینیان را تابع خویش ساختند.^{۱۵۸} پایتخت شاهان سبأ شهر مآرب بود که در ۱۲۰ کیلومتری شرق صنعای امروزی واقع شده است.^{۱۵۹} مآرب دارای برج و باروهای بسیار استوار بود و باروی آن دو در داشت. پرآوازه‌ترین ساختمان‌های مآرب کاخ پادشاهی سلحین و پرستش‌گاه شهر بود که بارها نوسازی و بازسازی شده است.^{۱۶۰} (نقشه شماره دو).

دوره شاهان سبأ از سال ۶۵۰ قبل از میلاد آغاز شده و در سال ۱۱۵ یا به گففریگمانس ۱۰۹ قبل از میلاد پایان یافته است.^{۱۶۱} در این دوره براساس نبشته‌های به دست آمده، مثل متن شماره ۱۶۹۳ گلازر، جنگ‌هایی میان سبأ و قتبان رخ داده است.^{۱۶۲} و جنگی نیز با قبیله «رعنن» که فرمانروایی با عنوان پادشاه داشته، اتفاق افتاده است.^{۱۶۳} یکی دیگر از قبایلی که دارای

ص: ۴۸

یاقوت حموی، معجم البلدان، جزء الثالث، ص 402، ذیل صرواح؛ جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 303؛ محمد بن علی الاکوع، الیمن الخضره مهد الحضاره، ص 294 و 366.

^{۱۵۳} (2). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 303.

^{۱۵۴} (3). همان، ص 390.

^{۱۵۵} (4). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، کتاب العاشر، ص 40 و 42 و 43 و 52 و 107.

^{۱۵۶} (5). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 306.

^{۱۵۷} (6). همان، ص 315.

^{۱۵۸} (7). فیلیپ حتق، پیشین، ص 68.

^{۱۵۹} (8).

V, acinnatirB, aideapolcycnE weN ehT 10P, 278abas, .

^{۱۶۰} (9). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 334.

^{۱۶۱} (10). همان، ص 315.

^{۱۶۲} (11 و 12). همان، ص 321.

^{۱۶۳} (11 و 12). همان، ص 321.

استقلال بود و پادشاهانی از خود به نام ملک داشت قبیله «اربغان» بود.^{۱۶۴} در این دوره پادشاهی سبأ در یک خاندان نبود و بین چندین خاندان می چرخیده است. براساس فهرست هومل، چهار خاندان حکومت می کردند. هشت نفر از پادشاهان این دوره از عشیره مرثد از «بکیل» همدان بودند که نام یکی از آنها علهان نهفان پسر یرم ایمن است. این نام برای همداری شناخته شده بوده است، ولی وی این نام را از آن دو نفر دانسته و می گوید: علهان و نهفان از پادشاهان قدیم همدان بوده اند.^{۱۶۵} فهرست کلمان هوار، پنج خاندان و به نوشته فیلی، چهار خاندان که پنجمین خاندان از همدان بودند که بین ۱۶۰ تا ۱۱۵ قبل از میلاد حکومت می کردند.^{۱۶۶}

از قبایل بلندآوازه که در این روزگار فرمانروایی داشته و یا نفوذ گسترده داشته اند (فیشان، مرثد از بکیل همدان، سخیم، خسا، عقرب، خولان، جدن، اربعن، بتع از حاشد همدان، سمعی، یهیب، یرسم، بنوسمع، رمس، رابان، سقران، قرعمتان)^{۱۶۷} و از جمله «املك سبأ» (یعنی پادشاهان سبأ) در نبشته ها برمی آید که در آن روزگار در کنار پادشاه بزرگ سبأ شاهان دیگری هم بوده اند که هرکدام بر قبیله یا قبایلی فرمان می رانده و نزد حکومت مرکزی دارای امتیازها می بوده اند.

می توان چنین تعبیر کرد که پادشاه بزرگ سبأ سمت شاه شاهان داشته و اینان با اعتراف به سروری وی بر مردم خویش، فرمان می رانده اند.^{۱۶۸} در واقع اینان پیران قبیله بوده اند که در حدود سرزمین های قبایل خود از استقلال برخوردار بوده و نام ملک را چون خوش می داشته اند^{۱۶۹} به تقلید یا رقابت با پادشاهان بر خود می نهاده اند و اینان شاهان منطقه خود بودند نه پادشاه حکومت های بزرگی مثل حکومت سبأ. البته بعضی از بزرگان این قبایل، مثل مرثد و فیشان و تبع دارای چنان قدرتی شدند که بر تخت سبأ فرود آمدند و آن را تصاحب کردند و این امر بر ما معلوم می سازد که نظام حکومتی سبأ متکی بر قبایل بوده است.

پادشاهی سبأ و ذی ریدان

سومین دوره کشور سبأ پادشاهی «سبأ و ذی ریدان» است که در حدود سال ۱۱۵ قبل از میلاد که سبأییان بر قتبان پیروز شدند شروع می شود. این دوره، روزگاری ناآرام و آشفته بود و در آن، آتش جنگ های بسیاری زبانه می کشید. سردمداران برجسته آن پیکارها بزرگان همدان، حمیر،

ص: ۴۹

^{۱۶۴} (1). همان، ص 318.

^{۱۶۵} (2). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الكتاب العاشر، ص 36-38.

^{۱۶۶} (3). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 347-352.

^{۱۶۷} (4). همان، ص 390-415.

^{۱۶۸} (5). همان، ص 336.

^{۱۶۹} (6). همان، ص 407.

حضر موت و قبتان و خداوندان ریدان بوده اند.^{۱۷۰} در نتیجه، اقتصاد این سرزمین بر اثر این درگیری ها و گریختن مردم از سکونت‌گاه‌های خود، آسیب فراوان دید. رقابت سرسختانه حریفان برای چنگ انداختن به تاج و تخت، سبب آشفته‌گی اوضاع یمن شده بود. چون حکومت سبأ و ذی ریدان نیرومند نبود و نیروهای رزمی کارآزموده و دارای فرماندهی یکنواخت نداشت در سال ۲۴ قبل از میلاد رومیان به فرماندهی ایوس گالوس^{۱۷۱} استاندار مصر به یمن یورش آوردند،^{۱۷۲} ولی به زودی به خاطر گرمی و بی‌آبی واپس نشستند.^{۱۷۳}

از شاهان مشهور این دوره شرح یحضب فرزند فرعم ینهب می باشد که از عشیره مرثد از قبیله بکیل همدان است.^{۱۷۴} نام وی برای هشام بن محمد بن سائب الکلبی شناخته شده بود و تأسیس کاخ پرآوازه «غمدان»^{۱۷۵} را به وی نسبت داده است. شهر صنعا باید روزگاری پیش از وی ساخته شده باشد و اهمیت آن روز به روز افزایش یافت تا آن‌که پایتخت یمن و جایگاه فرمانروایان آن گشت^{۱۷۶} و شعرم اوتر برج و باروی شهر را ساخت.^{۱۷۷} شرح یحضب، پادشاهی جنگاور بوده که با حمیر و حضر موت و دیگر قبایل جنگید. این جنگ‌ها و آشوب‌ها او را ناتوان ساخت و عربستان جنوبی را به ویرانی و نابودی کشاند.^{۱۷۸}

سرانجام به سال‌های حدود هشتاد میلادی حمیریان بر کشور سبأ چیره شدند. آن‌گونه که در نوشته‌های سبایی اشارت رفته است، روابط حمیریان و سباییان بیشتر دشمنانه بوده است.

حمیریان بارها بر مآرب چیره شدند و حتی یکی از پادشاهان ایشان توانسته است این شهر را اشغال کند و خود را «پادشاه سبأ و ذی ریدان» بخواند.^{۱۷۹}

پایتخت حمیریان ظفار بود^{۱۸۰} و سرزمین آنان ذی ریدان و دژ پرآوازه آن «ریدان» نام داشت.^{۱۸۱}

^{۱۷۰} (1). همان، ص 418.

^{۱۷۱} sullagsuileA.. (2)

^{۱۷۲} V ,silasrevinu aideapolcycnE 7P , 452eibarA ,.. (3)

^{۱۷۳} (4). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 420.

^{۱۷۴} (5). همان، ص 422.

^{۱۷۵} (6). کاخ غمدان هفت طبقه و دارای چهار نمای سفید و قرمز و زرد و سبز بود و در بالای آن، جایگاهی از سنگ مرمر رنگی بود که سقف آن از مرمر یکپارچه بود.

کاخ غمدان در ایام خلافت عثمان خراب شد. «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص 210، (ذیل کلمه غمدان)».

^{۱۷۶} (7). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 495.

^{۱۷۷} (8). همان، ص 442.

^{۱۷۸} (9). همان، ص 453.

^{۱۷۹} (10). همان، ص 520.

^{۱۸۰} (11). همان، ص 517.

^{۱۸۱} V ,acinnatirB aideapolcycnE 2P , 76aibarA ,.. (12)

حمیریان از سکونت گاه‌های خود به سرزمین کوهستانی و جنوبی یمن بر کرانه دریا آمدند و به همسایگان خود حمله آوردند و توانستند بر کشور قتبان و سبأ دست اندازند و حدود ده سال بر آنان حکمرانی کنند.^{۱۸۲} به نوشته فون ویسمان به استناد نبشته ۶۵۳ emmag حمیریان دوبار در حوالی سال ۱۱۰ و دویست میلادی بر مأرب چیره شده اند.^{۱۸۳} به نوشته فیلیبی از سال ۱۱۵ میلادی تا ۲۴۵ میلادی پادشاهانی از خاندان «بنی بتع» از حاشد بر سبأ و ذی ریدان فرمان رانده‌اند.^{۱۸۴}

بدین صورت، در دوره سوم پادشاهی سبأ شاهد پیکارهای سخت در میان خاندان‌های رقیب فرمانروایی از نسل فیشان و همدانی‌ها و حمیری‌هاییم. این جنگ‌ها شریان حیات سیاسی حکومت سبأ و اوضاع اجتماعی و اقتصادی یمن را فرسوده و زمینه دخالت بیگانگان را فراهم کرده است.

حکومت سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمن

حدود سال سیصد میلادی عبارت «حضرموت و یمن» بر لقب رسمی پادشاهان سبأ افزوده شد و این دو سرزمین، استقلال خود را از دست داد و وابسته به کشور سبأ شد.^{۱۸۵} این دوره با حکومت شمیره‌عش شروع می‌شود. وی اولین شخصیت تاریخی به معنای دقیق کلمه است که شهرتش در اخبار اسلامی مانده است.^{۱۸۶} وی نزد اخباریان «شمر یرعش» و از پایگاه بلندی برخوردار است. او همان «تبّع» بزرگ است که در قرآن^{۱۸۷} از او یاد شده است و همه عرب‌ها از قحطانی و عدنانی سپاسگزار او بوده اند و به روایت اخباریان بر ارمنستان، ایران، هند، سمرقند، چین، مصر و حبشه دست یافت^{۱۸۸} و سرانجام پس از عمری بسیار طولانی در کاخ غمدان بدرود حیات گفت و چون تنش می‌لرزیده، به او یرعش گفته‌اند. گزافه‌گویی و مبالغه درباره وی به حدی است که حمزه اصفهانی به آن اعتراف دارد.^{۱۸۹}

براساس نبشته‌های مسند، روزگار او به دو دوره تقسیم می‌شود: عصری که او پادشاه سبأ و

^{۱۸۲} (1). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 484.

^{۱۸۳} (2). همان، ص 521.

^{۱۸۴} (3). همان، ص 488.

^{۱۸۵} (4). همان، ص 530.

^{۱۸۶} (5).

V, acinnatirB, aideapolcycnE weN ehT 10P, 27&bas, .

^{۱۸۷} (6). دخان (44) آیه 37 و ق (50) آیه 14.

^{۱۸۸} (7). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص 404 و 524 و 535؛ یعقوبی، تاریخ، ج 1، ص 243.

^{۱۸۹} (8). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، 133.

ذی ریدان بوده است و در نیمه دوم فرمانروایی اش به نام «پادشاه سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمن» خوانده شده است. از نیشته‌های emmag به شماره ۶۵۶ و ۶۶۲ برمی‌آید که میان شمیره‌عش و حضرموت جنگی رخ داده است که حضرموت شکست خورد و به دست شمیره‌عش افتاد. از این‌رو، وی خود را پادشاه حضرموت نیز خوانده است.^{۱۹۰} به گفته فون ویسمان وی هم‌روزگار «امرؤ القیس بن عمرو» بوده که با قبایل مذحج و نزار و أسد جنگیده و تا نجران پیش تاخته است.^{۱۹۱} بدین صورت، عربستان آوردگاه کشاکش دو مرد نیرومند (یکی شمیره‌عش در جنوب و دیگری امرؤ القیس در شمال) بوده است.

حبشیان - به گفته فیلیبی - پس از مرگ شمیره‌عش در دوره جانشینانش در حدود سال ۳۴۰ میلادی بر عربستان جنوبی چیره شدند و فرمانروایی شان تا ۳۷۵ میلادی در یمن به درازا کشیده است.^{۱۹۲} و پادشاه اکسوم در ساحل شرقی آفریقا عنوان شاه سبأ و ذی ریدان را مدعی بود.^{۱۹۳} از همین روی، سران قبایل از این فرصت سود جسته، حکومت‌های مستقلی برای خود پایه‌گذاری کردند.

در همین ایام ملکی کرب در برابر حبشیان شورش کرد و آنان را از عربستان بیرون راند.^{۱۹۴} نام وی را طبری^{۱۹۵} تیان اسعد ابو کرب بن ملکی کرب بن زید بن تبع الاول بن عمرو ذی الأذعار و حمزه اصفهانی^{۱۹۶} و مسعودی^{۱۹۷} کلی کرب بن تبع ثبت کرده‌اند.

به نوشته ابن اسحاق وی همان کسی است که به مدینه آمد و دو دانشمند یهودی را فراخواند و خانه کعبه را گرامی داشت و آن را پرده پوشانید و به آیین کلیمی درآمد و مردم یمن را به آن دین فراخواند.^{۱۹۸}

از این جا معلوم می‌گردد برخلاف حضور افسانه و اساطیر در روایات اخباریان، از قرن چهارم میلادی این روایات با نیشته‌های یمنی تا حدودی هماهنگی پیدا می‌کنند و به واقعیت‌های تاریخی نزدیک می‌شوند.

^{۱۹۰} (1). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، 553.

^{۱۹۱} (2). همان، ص 548.

^{۱۹۲} (3). همان، ص 569.

^{۱۹۳} (4).

V, acinnatirB, aideapolcycnE weN ehT 10P, 27&bas, .

^{۱۹۴} (5). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 569.

^{۱۹۵} (6). تاریخ، الجزء الثاني، ص 535.

^{۱۹۶} (7). سنی ملوک الارض و الانبياء، ص 135.

^{۱۹۷} (8). مروج الذهب، المجلد الثاني، ص 76.

^{۱۹۸} (9). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 20.

پس از ملکی کرب، اب کرب أسعد به پادشاهی رسید و عنوان تازه «واعربهموطودم و تهمتم» یعنی عرب های آن در کوهستان ها و تهامه ها را بر خویشان افزود و خود را «پادشاه سبأ و

ص: ۵۲

ذی ریدان و حضرموت و یمن و عرب های آن در کوهستان ها و تهامه ها» خواند.^{۱۹۹} این به نشان سلطه وی بر اعراب بیابان گرد می باشد که نام آنها را جزو لقب خود قرار داده است. دخالت این اعراب بیابان گرد در سیاست جنوب، رفتار حکومت های آن را به شیوه قبیله ای نزدیک کرده و به اختلافات و درگیری های داخلی آنان کمک نموده است. آن گونه که محقق تاریخ عرب جواد علی می نویسد: اینان در زمان اب کرب أسعد تأثیر آشکاری در سیاست جنوب داشته و می توانسته اند دگرگونی های بزرگ در وضع سیاسی آن پدید آورند.^{۲۰۰}

پس از اب کرب أسعد به نوشته emmag حسان یهأمن و سپس شرحبیل یعفر حکومت کردند.^{۲۰۱} به نوشته حمزه اصفهانی حسان به دست برادرش عمرو کشته شد و پس از مدتی نیز عمرو به هلاکت رسید.^{۲۰۲} و شیرازه قبایل حمیر از هم گسیخت و همگی پراکنده شدند.^{۲۰۳}

کنیبه های یمنی پراکندگی حمیریان را مربوط به شکاف برداشتن سد مأرب به سال ۵۶۵ حمیری یا ۴۵۰ میلادی می دانند. نبشته یکصد سطری شماره ۵۵۴ گلزر از شرحبیل یعفر با عنوان «پادشاه سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمنات و اعراب آن در نجد و تهامه ها» یاد می کند که پادشاه از قبایل حمیر و حضرموت کمک خواسته تا سد را تعمیر کند، ولی برخلاف هزینه های سنگین و کار چندین هزار کارگر دوباره آب بند شکسته شد و بسیاری از قبایل پواکنده شدند.^{۲۰۴} و از اهمیت مأرب کاسته شد و بر اعتبار صنعا افزوده گردید.^{۲۰۵}

بدین سان، از قرن سوم تا پنجم میلادی بسیاری از قبایل عرب جنوبی و نزاری، علاوه بر آن که با شتران خود کمک کار بازرگانی سبأییان و حمیریان بودند با اسبان و جنگجویان خود به ارتش شاهان سبأ پیوستند و در سیاست جنوب تأثیر

^{۱۹۹} (1). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 571.

^{۲۰۰} (2). همان، ص 571.

^{۲۰۱} (3). همان، ص 576.

^{۲۰۲} (4). حمزة بن حسن اصفهانی، سنی ملوك الارض و الانبياء، ترجمه جعفر شعار، ص 136.

^{۲۰۳} (5). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 29.

^{۲۰۴} (6). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 580.

^{۲۰۵} (7). همان، ص 581.

گذاشتند. «از بین رفتن تمایزهای میان اعراب و حمیریان و عربی شدن تدریجی جنوب نیز مربوط به همین زمان است و این فرآیندی بود که در قرن ششم سریع تر شد».^{۲۰۶}

به نظر فیلیپی پس از شرحبیل یعفر فرمانروایی به عبد کلال رسید. وی کاهن و از بزرگان

ص: ۵۳

قبیله‌ای بوده که به طمع پادشاهی به پا خاسته و چیره شده است.^{۲۰۷} حمزه اصفهانی نام عبد کلال را به صورت عبید بن کلال بن مئوب آورده و وی را پیرو آیین مسیح دانسته است.^{۲۰۸} بدین صورت، روشن می‌گردد رقابت بر سر تصاحب فرمانروایی، آتش جنگ و ستیز میان قبایل حمیری را برافروخته و به تضعیف موقعیت آنان منجر گردیده است.

شرحبیل یکف در سال ۴۶۰ میلادی پادشاه یمن شد که بر پایه برآورد فیلیپی و هومل پادشاهی اش در سال ۴۷۰ میلادی به پایان رسید.^{۲۰۹} پس از وی دو پسرش معدی کرب یثعم و لخیث ینوف تا ۴۹۵ میلادی فرمان رانده‌اند.^{۲۱۰} لخیث ینوف همان است که در منابع اسلامی به نام لخیعه بن ینوف ذوشناتر خوانده شده و او را مردی از قبیله حمیر و بدکاره دانسته‌اند که مدّت پادشاهی او ۲۷ سال طول کشیده و به دست یوسف ذونواس کشته شده است.^{۲۱۱}

کاوشگران بر نبشته‌ای دست یافته‌اند که فیلیپی شماره ۲۲۸ روی آن گذاشته است. در آن، معدی کرب یثعم پادشاه سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمن و اعراب آن در کوهستان و تهامه خوانده شده و تاریخ ۶۳۱ حمیری برابر ۵۱۶ میلادی را دارد. وی اندکی پیش از ذونواس فرمان می‌رانده است. در این نبشته کلماتی بریده از هم، مثل سبأ، حمیر، رحاب و اعره‌مو (اعراب آن) ... کدت و مذحجم و بنی ثعلبت و مذر آمده است. واژه اعراب که پیش از کنده آمده، نشان این است که این قبیله، بیابان‌گرد بوده و سکونت‌گاهی ثابت نداشته^{۲۱۲}؛ از این رو، فرمانروایان یمن برای سرکوب دشمنان خود از آن سود می‌جستند.

از این نوشته معلوم می‌شود پادشاهی یمن از نیمه دوم قرن پنجم میلادی در حال تبادل و آشوب داخلی بوده و آشوبی بزرگ در یمن به وقوع پیوسته که قبایل نامبرده شده در آن شرکت داشتند و در نتیجه، نیروهای سیاسی عمده یمن ضعیف شده و راه برای دخالت مجدد حبشیان هموار گشته است، آن گونه که جواد علی روشن نموده است: «و این به علت

^{۲۰۶} (8). عربستان پیش از اسلام، نوشته مونت گمری وات، از کتاب تاریخ اسلام نشر دانشگاه کمبریج، گردآوری بی هولت و آن لمبتون، ترجمه احمد آرام، ص 44.

^{۲۰۷} (1). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 582.

^{۲۰۸} (2). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص 136.

^{۲۰۹} (3 و 4). همان، ص 587.

^{۲۱۰} (3 و 4). همان، ص 587.

^{۲۱۱} (5). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 30؛ حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص 137.

^{۲۱۲} (6). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 589.

دشمنی‌ها میان قبایل و پیدایش روحیه قبیله ای بود که همکاری را جز در چارچوب منافع قبیله ای روا نمی‌دارد.^{۲۱۳} پیکار و ثار و غارت عامل حیات بود و انتقام امر مقدسی بود که درگیری‌ها را گسترش می‌داد، به همین روی، نظم و امنیت از یمن رخت بر بسته بود.

ص: ۵۴

اوضاع سیاسی یمن در روزگار ذونواس

فرجام فرمانروایی حمیریان با یوسف اسار است که اخباریان او را چنین معرفی کرده‌اند:

زرعه ذونواس بن تبان اسعد ابو کرب بن ملکی کرب بن زید بن عمرو . وی پس از درآمدن به آیین یهودی نام خود را یوسف گذاشت و بر مسیحیان نجران سخت گرفت و بیست هزار نفر آنان را کشت^{۲۱۴} که در قرآن به رفتار زشت ذونواس اشارت رفته است.^{۲۱۵}

کاوشگران دو نبشته مهم به دست آورده اند که به شماره ۵۰۷ و ۵۰۸ ریکمانس^{۲۱۶} می‌باشد. در آن به جنگ‌هایی میان حبشیان و پادشاهی به نام یوسف اسار اشاره شده است و از او تنها با عنوان «ملکن یسف اسار» نام برده شده و آن عنوان بلند برای او نیامده است و دانسته می‌شود که حکومت او تمام یمن را دربر نمی‌گرفته، بلکه بخش‌هایی از آن را شامل می‌شده است. حبشیان بخشی از یمن و از آن میان پایتخت حمیر یعنی ظفار را در اشغال خود داشتند و اقیال بر سر فرمانروایی با یکدیگر در ستیز بودند و هرکدام اقطاع مستقلی داشتند و با پادشاه در حکمرانی و سلطنت در نزاع بودند.^{۲۱۷}

در نبشته ۵۰۸ از جنگ‌هایی میان یوسف اسار و حبشیان و متحدانشان از اقیال یمن سخن به میان آمده است و در بالای شهر نجران با دشمنانش که از قبایل «بنی ازان»، شهریان و بیابان‌گردان قبایل همدان و بیابان‌گردان کدت (کنده) و مراد و مذحج گرد آمده بودند، جنگیده و بر حبشیان و متحدانشان زیان‌های بسیار فرود آورده است. در ارتش یوسف اسار اقیال و بزرگانی از «یزان» با قبایلشان همراه وی بوده‌اند.^{۲۱۸} یوسف در پی این پیروزی‌ها هیأتی را به حیره فرستاد تا

^{۲۱۳} (7). همان، ص 591.

^{۲۱۴} (1). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 35.

^{۲۱۵} (2). بروج (85) آیات 3-8.

^{۲۱۶} (3). snamkcyR.

^{۲۱۷} (4). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 595.

^{۲۱۸} (5). همان، ص 596.

خبر پیروزی های خود را به اطلاع منذر پادشاه حیره برساند . آمدن نمایندگان یوسف به حیره همزمان با ورود هیأت نمایندگی روم به سال ۵۲۴ میلادی به حیره بود.^{۲۱۹}

بدین ترتیب، یمن در حوالی سال ۵۲۵ میلادی آوردگاه پیکارهای ارتش یوسف اسار و هم پیمانانش با حبشیان و متحدانشان گردیده بود. این جنگ ها به ضعف سیاسی و نظامی و اقتصادی یمن منجر شد و به همین جهت حبشیان موفق شدند بر سراسر یمن چیره شوند.

ص:۵۵

اوضاع سیاسی یمن در قرن قبل از ظهور اسلام

پس از کشتار نجرانی ها به وسیله ذونواس مردی سبایی به نام دوس ذو ثعلبان از یمن گریخت و شکایت به نجاشی پادشاه اکسوم [حبشه] برد.^{۲۲۰} به نوشته پروکوپیوس وی هلستیسوس نام داشت.^{۲۲۱} امپراتور روم یوستینیانوس در نامه ای از نجاشی موکدا خواستار دخالت در جنوب عربستان شد^{۲۲۲} و کشتی هایی نیز در اختیار حبشیان قرار داد.^{۲۲۳} به این ترتیب، حبشیان به تحریک روم، آماده حمله به یمن شدند . لشکرکشی حبشیان با عید «پانکوت» سال ۵۲۵ میلادی و مراسم دینی باشکوهی در کلیسای جامع اکسوم آغاز شد .^{۲۲۴} از اکسوم هفتاد هزار نفر به فرماندهی یکی از سرداران حبشی به نام اریاط به یمن فرستاده شد .^{۲۲۵} اریاط با موفقیت پای در خاک یمن گذاشت و ذونواس را شکست داد و چندین سال حکومت کرد.^{۲۲۶} حبشیان چون سرزمین حاصل خیز حمیریان را دیدند در همان جا رحل اقامت افکندند .^{۲۲۷} ولی پس از مدتی یکی از سرداران اریاط به نام ابرهه بن اشرم^{۲۲۸} بر اریاط خود شورید و اریاط را از پای درآورد و بر حکومت یمن دست یافت.^{۲۲۹}

^{۲۱۹} (6). فرانتس التهام، کمکهای اقتصادی در دوران باستان، ترجمه امیر هوشنگ امینی، ص 132.

^{۲۲۰} (1). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 37.

^{۲۲۱} (2). پروکوپیوس، جنگ های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، ص 98.

^{۲۲۲} (3). فرانتس التهام، پیشین، ترجمه امیر هوشنگ امینی، ص 134.

^{۲۲۳} (4). همان، ص 135.

^{۲۲۴} (5). همان، ص 139.

^{۲۲۵} (6). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص 546.

^{۲۲۶} (7). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 37.

^{۲۲۷} (8). پروکوپیوس، پیشین، ترجمه محمد سعیدی، ص 98.

^{۲۲۸} (9). aharbA.

^{۲۲۹} (10). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 42.

حمیریان در حمله حبشیان خسارات فراوان دیدند و از عزت و سربلندی به حسیض ذلت افتادند . ذوجدن حمیری، یادآوری می‌کند ویرانی‌هایی را که اریاط بر دژهای یمن وارد ساخت از جمله ویرانی قلعه های سلحین، بینون و غمدان که همانندی نداشتند، می‌گوید:

آسان گیر که گریه آنچه را رفته باز نمی‌گرداند، خویشان را از تأسف مردگان به هلاکت نینداز؛ بینون برفت و اثری از آن باقی نماند و مردم بعد از سلحین خانه‌ها بنا کنند.^{۲۳۰}

در روایات اسلامی حمله حبشیان به یمن را برای کمک به مسیحیان دانسته اند، ولی مسأله دیگری هم بوده که در برانگیختن حبشیان بی‌تأثیر نبوده و آن:

ص: ۵۶

رقابت و دشمنی شدید سیاسی و نظامی و اقتصادی رومیان با ایرانیان سبب شد رومیان حبشیان را به تصرف یمن برانگیزانند تا بتوانند هم از منابع اقتصادی و تجارت یمن بهره مند گردند و هم از قوای حبشی ها و حمیری ها علیه ساسانیان استفاده کنند، آن گونه که پروکوپوس می‌نویسد: «ژوستی نین^{۲۳۱} به فکر افتاده بود که با حبشی ها و حمیری ها متحد شود و آسیبی به ایران برساند»^{۲۳۲} و اشاره دارد: «ژوستی نین فرستاده‌ای به نام ژولیانوس^{۲۳۳} به نزد هلستیوس و حبشیان فرستاد و از آنها خواست با رومیان متحد شوند و علیه ایرانی ها بجنگند و به حبشی ها خاطر نشان نمود که اگر ابریشم از هندوستان بخرند و به رومیان بفروشند هم خود آنها سود هنگفت خواهند برد و هم از رفتن پول رومی ها به جیب دشمنان ایشان یعنی ایرانی ها جلوگیری خواهند کرد . از حمیری ها درخواست کرد که با لشکری جرار به خاک پارسیان بتازند».^{۲۳۴} ولی هیچ‌کدام نتوانستند کاری از پیش ببرند، زیرا ایرانی ها به هندوستان نزدیک تر بودند و تجارت ابریشم در اختیار آنها بود و لشکرکشی حمیریان به خاک ایران به علت صحرای وسیع بایر، که مسافرت در آن بسیار دشوار است و حمیریان نیروی برابری و ستیزه با ایرانیان را نداشتند، امکان نداشت.

بعدها نیز ابرهه چون اساس پادشاهی خود را مستقر ساخت به ژوستی نین وعده حمله به خاک ایران را داد، ولی چون متوجه خطرات آن شد از این کار منصرف شد.^{۲۳۵}

^{۲۳۰} (11). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص 546.

^{۲۳۱} nainitsu]. (1).

^{۲۳۲} (2). پروکوپوس، پیشین، ترجمه محمد سعیدی، ص 93.

^{۲۳۳} sunailu]. (3).

^{۲۳۴} (4). همان، ص 99 و ص 116.

^{۲۳۵} (5). همان، ص 100.

بدین صورت، یمن از سیاست رقابت آمیز نظامی و اقتصادی بین دو قدرت جهانی روم و ایران مصون نماند. ایام حکومت حبشیان بر یمن، علی رغم بعضی از اقدامات عمرانی برای تحکیم سلطه خود (مثل تعمیر سد مأرب، ساختن دژها و عبادت گاه‌ها) به علت ظلم و ستمگری و خشونت با شورش های بسیار روبه رو شدند. آن گونه که از یک سنگ نبشته ابرهه به مناسبت تعمیر آب بند مأرب که تاریخ ۶۵۷ حمیری برابر با ۵۴۲ میلادی^{۲۳۶} را دارد و به شماره ۶۱۸ resalG و ۵۱۴ HIC ثبت شده است، از شورش یزید بن کبشه از بزرگان سرشناس یمن خبر می دهد که عامل و نماینده ابرهه بر قبیله کنده بود. او با همکاری اقیال سبایی علیه ابرهه می شورد، اما ابرهه با همراهی بعضی از قبایل یمنی این شورش را سرکوب می سازد.^{۲۳۷}

ص: ۵۷

پس از سلطه حبشیان بر یمن «آنان شهرها را ویران کردند و مردان را کشتند و زنان و کودکان را به اسارت گرفتند»^{۲۳۸} و بر اثر این اعمال ظالمانه اخراج حبشی ها آرزوی قلبی مردم یمن گشته بود و بارها شورش کردند، ولی هربار شکست می خوردند؛ زیرا این شورش ها یکپارچه نبود.^{۲۳۹} حبشیان نیز بین اقیال و رهبران قبایل رقابت و دشمنی ایجاد کرده بودند و این امر به هرج و مرج سیاسی در یمن و تضعیف رهبران یمنی در برابر حبشیان کمک می کرد.

از سنگ نبشته ابرهه که در بالا آمد به حضور نمایندگان و سفرای (با عنوان محشکت) روم و حبشه و ایران اشاره رفته است و این نشان از اهمیت یمن بر ای هردو قدرت جهانی آن روزگار دارد؛ همچنین از این سنگ نبشته برمی آید با آن که ابرهه نایب السلطنه پادشاه حکومتی مستقل داشت.

ابرهه مسیحی متعصبی بود و به نشر مسیحیت در میان مردم یمن اهتمام داشت و کلیساها و عبادت گاه های زیادی از جمله: در صنعا، نجران و ظفار بساخت. در این زمان، کشیشان و مبلغان بسیار مشغول تبلیغ مسیحیت در بین حمیریان بودند.^{۲۴۰} مشهورترین کلیسایی که ابرهه با کمک فراوان نجاشی در صنعا ساخت «قلیس» بود.^{۲۴۱} این نام از اکلزیای (aiselkke) یونانی به معنای معبد است.^{۲۴۲}

^{۲۳۶} (6). برخی معتقدند در این سال سد شکسته شده است که ظاهراً درست نباشد.

», «siraP, silasrevinu aideapolcycnE1985abaS»

^{۲۳۷} (7). جواد علی، پیشین، الجزء الثالث، ص 483.

^{۲۳۸} (1). مطهر بن طاهر المقدسی، البدء و التاريخ، الجزء الثالث، ص 185.

^{۲۳۹} (2). محمود رامیار، در آستانه سال زاد پیامبر، ص 155.

^{۲۴۰} (3). جواد علی، پیشین، الجزء الثالث، ص 506.

^{۲۴۱} (4). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 43.

^{۲۴۲} (5). محمود رامیار، پیشین، ص 100.

رفت و آمد زائران به مکه و بی اعتنایی به قلّیس و رونق تجاری این شهر، ابرهه را برانگیخت تا نسبت به موقعیت مکه عکس العمل نشان دهد. در روایات اسلامی آمده است: مردی از کنانه معبد قلّیس را ملوٲ ساخت و ابرهه قسم یاد کرد که خانه کعبه را ویران خواهد کرد^{۲۴۳} یا نوشته‌اند: بر اثر آتش آن مرد، آتش به قلّیس افتاد و آن را بسوخت.^{۲۴۴}

به همین روی ابرهه با شصت هزار نفر از حبشی ها و یمنی ها با چند پیل به سوی مکه رفت و آن گونه که در قرآن آمده است^{۲۴۵} گرفتار بلا شد و قسمت اعظم سپاهش نابود شدند و هنگامی که به یمن بازگشت مرد و فرزندش یکسوم جانشین پدر شد و پس از وی فرزند دی‌گرس مسروق به حکومت رسید. او بر مردم یمن سخت گرفت و بیش از پدر و برادر ستم کرد.^{۲۴۶} مردم یمن در تمام

ص:۵۸

دوران سلطه حبشیان از سال ۵۲۵ میلادی تا ۵۷۵ میلادی^{۲۴۷} مردم یمن روزگار سختی را گذراندند^{۲۴۸} و از تحقیر و خواری رنج می بردند و «علی‌رغم هشت خانواده حمیری، که پیش از ورود حبشیان در حکومت با یکدیگر تبادل داشتند، حبشیان سعی داشتند تمام مقامات حکومتی را از دست یمنیان خارج کنند».^{۲۴۹}

ایرانیان و یمن

طی نیم قرن حکومت حبشیان، شریان های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی یمن زیر بار سلطه آنان درهم فروریخت . سرانجام یکی از اهالی یمن به نام سیف بن ذی یزن از قبیله «یزن» حمیری به درخواست اهالی این سرزمین برای رهایی از بار ذلت حبشیان به دربار «خسرو انوشیروان» رفت و از وی کمک طلبید. پادشاه ساسانی سرانجام سپاهی را که تعداد آنها بالغ بر ۷۵۰۰ نفر بود^{۲۵۰} به فرماندهی و هرز^{۲۵۱}، از دلیران و بزرگان که نامش خرزاد پسر نرسی^{۲۵۲} و اسپهبد دیلم^{۲۵۳} بود، به یمن فرستاد.

^{۲۴۳} (6). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 45.

^{۲۴۴} (7). مطهر بن طاهر المقدسی، پیشین، الجزء الثالث، ص 186.

^{۲۴۵} (8). قرآن مجید، سوره فیل.

^{۲۴۶} (9). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص 80.

^{۲۴۷} (1). فیلیپ حتّی، پیشین، ص 80؛ جواد علی، پیشین، الجزء الثالث، ص 524.

^{۲۴۸} (2). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 62.

^{۲۴۹} (3). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، الیمن فی صدر الاسلام، ص 25.

^{۲۵۰} (4). ابن خلدون، العبر، الجزء الثاني، ص 63.

^{۲۵۱} (5). zirhav.

^{۲۵۲} (6). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ترجمه جعفر شعار، ص 143.

^{۲۵۳} (7). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص 80.

بدین‌سان، در منابع اسلامی ارسال سپاه به یمن را پاسخ به درخواست سیف بن ذی یزن دانسته اند، ولی با دقت و امعان‌نظر در روابط سیاسی و اقتصادی روم و ایران درمی‌یابیم مسأله دیگری در این رابطه مؤثر بوده است.

انوشیروان درصدد بود تا نفوذ خود را، که از پیش بر سواحل جنوبی خلیج فارس وجود داشت، بسط دهد و به نفوذ رومیان و هم‌پیمانانشان خاتمه بخشد و بازارهای مهم و بنادر تجاری و تنگه استراتژیک باب المندب را در اختیار گیرد. از متن ابن اسحاق نیز برمی‌آید که جذابیت اقتصادی یمن که سیف پیش چشم انوشیروان آورد،^{۲۵۴} بی‌تأثیر نبوده است.

شایان توجه است منابع اسلامی نیروهای وهرز را هشتصد زندانی^{۲۵۵} ثبت کرده‌اند و این رقم نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا انوشیروان به خوبی می‌دانست در یمن، نه تنها با نیروهای عظیم

ص: ۵۹

حبشی‌ها درگیر خواهد شد، بلکه به مقابله با منافع سیاسی و اقتصادی رومیان و متحدان آنان، خواهد رفت. اگرچه وی به کمک یمنی‌ها و حمیریان امید داشت، ولی شایسته منافع وی نبود که با یک نیروی ضعیف و بدون روح یه‌پا در مبارزه‌ای بگذارد که سپاه دشمن بالغ بر یکصد هزار نفر بودند.^{۲۵۶} به هر روی روشن است افسانه فرستادن هشتصد نفر زندانی به یمن برای طرح افتخارات و نشان دادن عظمت ایرانی و ضعف و زبونی حبشی‌ها ساخته شده است. همچنین انتخاب وهرز، که از صاحب منصبان بود و لقب هزار مرد داشت^{۲۵۷} و کسری او را برابر با هزار سوار می‌گرفت،^{۲۵۸} حکایت از اهمیت این لشکرکشی برای انوشیروان دارد.

پس از مقابله وهرز و سیف با سپاه مسروق، وهرز موفق شد وی را از پای درآورد. بسیاری از حبشیان کشته شدند و بقیه به هر سوی گریختند. وهرز وارد صنعا شد^{۲۵۹} و خبر پیروزی خود را به انوشیروان نوشت. وی دستور داد سیف را پادشاه یمن کند و بر وی باج و خارجی معین نمود که هر سال بپردازد.^{۲۶۰} و مقرر کرد ایرانیان از یمنیان زن بگیرند ولی یمنیان از آنها زن نگیرند.

^{۲۵۴} (۸). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 63.

^{۲۵۵} (۹). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص 559.

^{۲۵۶} (۱). همان، ص 562.

^{۲۵۷} (۲). کریستین سن آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص 432.

^{۲۵۸} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص 562.

^{۲۵۹} (۴). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 64.

^{۲۶۰} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص 560.

وهرز تاجی بر سر سیف گذاشت و او را بر پادشاهی مستقر کرد و جمعی از ه‌مراهان خود را در یمن به جای گذاشت^{۲۶۱} و به ایران بازگشت . چون اخبار موقیّت سیف به قبایل عرب رسید، فرستادگان اشراف و بزرگان عرب به تهنیت بازگشت پادشاهی بر فراز کاخ غمدان به حضور سیف رسیدند. پس از چهار سال که از حکومت سیف گذشت^{۲۶۲} وی را بکشتمند. شاید هم بتوان گفت که سیف به تحریک ایرانیان کشته شده باشد؛ زیرا وقتی خبر شورش به انوشیروان رسید وهرز را با چهار هزار نفر به سوی یمن فرستاد . وی نیز شورش را سرکوب کرد و از جانب انوشیروان بر یمن حکومت کرد^{۲۶۳} و کارگزاران خود را بر مخالفین یمن فرستاد.^{۲۶۴}

وهرز مدّت پنج سال با موقیّت حکومت کرد^{۲۶۵} و از دنیا رفت. پس از وی پسرش مرزبان به جانشینی وهرز گمارده شد و پس از مرگ مرزبان پسرش تینجان به امارت رسید^{۲۶۶} و پس از وی

ص: ۶۰

خرّ خسرو به حکومت یمن گمارده شد که خسرو پرویز او را عزل و به جای وی باذان را فرستاد.

همو کسی است که به محض دریافت نامه رسول الله صلی الله علیه و اله^{۲۶۷} به سال هشتم هجری اسلام آورد و به پیروی از باذان، ابناً و ایرانیانی که در یمن بودند اسلام آوردند.^{۲۶۸} باذان اسلام خود را برای رسول خدا صلی الله علیه و اله نوشت و هیأتی را برای بیعت با پیامبر صلی الله علیه و اله به مدینه فرستاد و رسول الله صلی الله علیه و اله به آنان گفت: «شما از ما و به سوی ما اهل بیت می باشید».^{۲۶۹} پس از باذان، دادویه داعیانی نزد ابناً فرستاد و آنان اسلام آوردند.^{۲۷۰} روی آوردن آزادانه ایرانیان یمن به اسلام از اهمیّت بسزای برخوردار است و در روند گسترش اسلام در یمن و بعد نیز در ایران بسیار مؤثر واقع گردید.

بدین صورت، پس از سلطه فارسین، یمن یک استان ایرانی شد و از سوی تیسفون مستقیم اداره می شد و حکام ایرانی یمن، اموال و خراج زمین^{۲۷۱} و عشریه، از بازار عدن که در اوّل ماه رمض ان و بازار صنعا که در نیمه ماه رمضان برپا

^{۲۶۱} (6). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثانی، ص 82.

^{۲۶۲} (7). همان، ص 83.

^{۲۶۳} (8). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأوّل، ص 565.

^{۲۶۴} (9). همان، ص 564.

^{۲۶۵} (10). ابو حنیفه دینوری، الاخیار الطوال، ترجمه محمود مهدوی، ص 93.

^{۲۶۶} (11). ابن هشام، پیشین، القسم الأوّل، ص 69.

^{۲۶۷} (1). همان، ص 69.

^{۲۶۸} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأوّل، ص 297.

^{۲۶۹} (3). ابن هشام، پیشین، القسم الأوّل، ص 69.

^{۲۷۰} (4). بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، ص 114.

^{۲۷۱} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأوّل، ص 565.

می‌شد،^{۲۷۲} می‌گرفتند و از طریق دریا و زمین برای پادشاه ایران می‌فرستادند.^{۲۷۳} آنان لشکری از آسواران تشکیل دادند که حرکت‌های مخالف خود را با آن سرکوب می‌کردند.^{۲۷۴}

پارسیان چون به یمن وارد شدند اجتماعاتی را در نقاط مختلف آن کشور شکل دادند و چون پیوندهای سببی با مردم یمن برقرار کردند به مرور زمان بر جمعیتشان افزوده شد که در منابع به احفاد و اخلاف آنان «ابنأ» گفته می‌شود. «ابنأ از وحدت و یکپارچگی قبیله ای برخوردار نبودند و به نام خانوادگی خود مشهور بودند . خانواده‌هایی مثل باذان، سردویه، مهرویه، زنجویه، بردویه، جندویه و بوذرجه به صورت خاندان های اشرافی در یمن ظاهر شدند .»^{۲۷۵} خاندان باذان از مالکان عمده زمین و تجار بزرگ در صنعا و ذمار^{۲۷۶} بودند و خود وی نیز بستان مخصوصی به نام «الدینباز» در صنعا داشت.^{۲۷۷} بدین ترتیب، ایرانیان از سال ۵۷۵ میلادی بسان سروران بر یمنی‌ها

ص: ۶۱

حکمرانی کردند، ولی در اواخر از نفوذ آنان کاسته شده بود و اقتدار آنان در همه مخالفین یمن گسترده نبود و به شهرهای صنعا و عدن و اطراف^{۲۷۸} این دو شهر محدود می‌گشت.

پس از کاهش نفوذ پارسیان، رهبران قبایل و بزرگان سرشناس یمن، دره‌ها و مناطق تحت تصرف خود را به طور مستقل اداره می‌کردند و روابط مشخصی با آنان داشتند، آن گونه که در منطقه جوف نجران، رؤسای قبایل مذحج و خولان اجتماعی در مذاب جوف تشکیل دادند و لشکر عظیمی علیه باذان حاکم ایرانی آراستند، ولی دیگر رهبران قبایل دعوت آنان را اجابت نکردند و باذان نیز برای مقابله با این اتحاد با عمرو بن حارث شاکری و عمرو بن یزید بن ربیع حاشدی از قبیله همدان پیمانی بست که آنان یکدیگر را در جنگ علیه دشمنان یاری کنند.^{۲۷۹}

به وضوح روشن است که اتحاد مذحج و خولان علیه پارسیان و پیمان باذان با همدان حکایت از ضعف سیاسی عمال ایرانی در هنگام ظهور اسلام دارد . رازی دلایلی را که چرا همه شاخه های همدان به این اتحاد وارد شدند بیان

^{۲۷۲} (6). محمد بن حبيب، المحيّر، رواية ابى سعيد الحسن بن الحسين السكّري، به تصحيح ايلزه ليختن شتيتز، ص 266؛ يعقوبى، تاريخ، جلد اول، ص 350.

^{۲۷۳} (7). ابن خلدون، العبر، الجزء الثانى، ص 65.

^{۲۷۴} (8). احمد بن عبد الله رازى، تاريخ مدينة صنعا، تحقيق حسين بن عبد الله العمرى، ص 37.

^{۲۷۵} (9).

, 1988p, 6malsI ylrae ni nemey eht, JadaM- la. M JadaM nishuM- ladba. 9- 233acahti, nodnol, yrotsih lacticloP a sserp

^{۲۷۶} (10). احمد بن عبد الله رازى، پيشين، ص 89 و 133؛ حسن بن احمد همدان، صفة جزيرة العرب، ص 237.

^{۲۷۷} (11). احمد بن عبد الله رازى، پيشين، ص 133.

^{۲۷۸} (1). محمد بن حبيب، پيشين، ص 266.

^{۲۷۹} (2). احمد بن عبد الله رازى، پيشين، ص 37.

ظن قوی این است که نظامات کهن یمن از یک نظام سازمان یافته منظم که پادشاهی در یک دودمان ثابت و مستمر باشد، برخوردار نبود، طبری می نویسد: «پادشاهان یمن را نظامی نبوده است. یکی از رؤسای شان بر مخالف خود پادشاه می شد و قلمروش از آن تجاوز نمی کرد. اگرچه بعضی هم از مخالف خود مسافتی دراز می پیمود و دورتر می رفت، نه از این رو بود که از پدر پادشاهی را به ارث برده و نه پسرش از او ارث می برد. پادشاهان یمن مثل راهزنان سرگردان بودند که به هنگام غفلت اهالی به جایی دستبرد می زدند و چون تعقیب شوند قرار نمی گیرند، گاه یکی از آنها از مخالف خود بیرون می آمد و به قصد جنگ و غارت دور می شد و بر سر راه به هر چه می رسید می ربود، ولی از بیم آن که اموال غارت شده را بازپس گیرند به مکان خود بازمی گشت، بی آن که مردمی که بیرون از مخالف او هستند از او فرمانبرداری کنند یا به او خراج بپردازند».^{۲۸۵}

بدین ترتیب، تا ظهور اسلام، یک نظام پادشاهی موروثی که به طور مستمر بر یمن حکمرانی داشته باشد وجود نداشت و قبایل و نیروهای سیاسی متعدد بر یمن حکومت داشتند و از قرن چهارم میلادی نظام حکومت سبأ شکل قبایله ای داشت. سراسر قرن پیش از اسلام بیگانگان بر یمن حکمرانی داشتند و «کشور حمیری با سابقه فراوان قدیمی پاره پاره شد و با سقوط آن تمام یک تمدن از میان رفت».^{۲۸۶}

ص: ۶۳

فصل دوم قبایل یمنی

ص: ۶۵

قبایل یمنی با بررسی کوتاهی که درباره نظام حکومت های یمن تا ورود اسلام به این منطقه انجام گرفت بر ما معلوم شد که در هنگام بعثت نبوی، یمن در زیر سلطه بیگانگان بود و در آتش اختلافات و کشمکش های قبایله ای و عشیره ای می سوخت. در این جا مناسب است به شناسایی شمار و بافت قبیله ای جامعه یمن و موقعیت قدرت سیاسی و نظامی و جغرافیایی این قبایل و روابط آنها با یکدیگر بپردازیم تا ساختار قدرت قبایل را شناسایی کنیم و تأثیر آنان در گرایش به اسلام و تشیع بر ما معلوم گردد.

قبایله حمیر

^{۲۸۵} (1). تاریخ، الجزء الأول، ص 450؛ ابن خلدون، العبر، الجزء الثاني، ص 58.

^{۲۸۶} (2). مونت گمری وات، پیشین، ص 60.

دانشمندان انساب، این قبیله را از نسل قحطان^{۲۸۷} دانسته‌اند: قحطان - یعرب - یشجب - سبأ (حمیر و کهلان). در شرحی که یونانیان می‌دهند حمیر به صورت «هومریان» جلوه‌گر می‌شود.

نویسندگان یونانی و مسیحی عموماً مردم جنوب عربستان را هومرایت می‌نامند.^{۲۸۸}

قبیله حمیر منسوب به سرو حمیر در جنوب شرقی یمن است. آنان در ظفار و دژ پرآوازه آن ریدان می‌زیسته‌اند^{۲۸۹} و سپس دسته‌هایی از آنها به سرزمین کوهستانی جنوب یمن بر کرانه دریا آمدند. سکونت‌گاه حمیر در اطراف لحج، یریم، رداع، نجد حمیر،^{۲۹۰} شبام،^{۲۹۱} ذمار^{۲۹۲} و جیشان^{۲۹۳} و

ص: ۶۶

جند بوده است و بر فنا مهم‌ترین بندر حضرموت، استیلا پیدا کردند^{۲۹۴} و گروهی از آنان نیز به حیره مهاجرت کردند.^{۲۹۵} به‌طور کلی قلمرو قبیله حمیر «اقلیم حمیر» نامیده می‌شد که حدّ آن از شمال به صنعا و جنوب آن به عدن و شرق آن به شبوه و غرب آن به ساحل پست دریا منتهی می‌شد^{۲۹۶} (نقشه شماره سه).

حمیریان با پادشاهی حضرموت در قرن سوم و دوم قبل از میلاد در اصطکاک و نزاع بودند^{۲۹۷} و آن‌طور که گفته شد در حدود هشتاد میلادی بر کشور سبأ چیره شدند و دوره‌هایی بر تمامی یمن حکومت داشتند که فرجام حکومت آنان با یوسف اسار پایان پذیرفت. آن‌گونه که گذشت پیش از ورود حبشیان، حکومت بین هشت خانواده حمیری که با یکدیگر به نزاع و کشمکش پرداختند، در تبادل بود و این اختلافات موقعیت آنان را ضعیف کرده بود، به طوری که یمن به اشغال بیگانگان درآمد و ایرانیان به درخواست رهبران حمیری به یمن وارد شدند و به همین جهت، روابط آنان با والیان پارسی مستحکم بود و بعضی از مقامات اداری در ایام سلطه ایرانیان را در اشغال خود داشتند. علی‌رغم این دوستی وقتی بعضی قبایل یمنی علیه باذان متحد شدند حمیریان بی‌طرفی اختیار کردند.

^{۲۸۷} (1). ابن درید، الاشتقاق، الجزء الثاني، ص 361؛ مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص 71؛ ابن حزم، جمهرة انساب العرب، الجزء الثاني، ص 329؛ احمد بن عبدربه،

العقد الفريد، تحقيق محمد سعيد العريان، الجزء الثالث، ص 285؛ ابو عبيد قاسم بن سلام، كتاب النسب، ص 339.

^{۲۸۸} (2). V ,acinnatirB ,aideapolcycnE 2p , 76aibrA ,..

^{۲۸۹} (3). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 516.

^{۲۹۰} (4). همان، ص 517.

^{۲۹۱} (5). عمر رضا کخاله، معجم قبائل العرب، الجزء الأول، ص 305، (ذیل کلمه حمیر).

^{۲۹۲} (6). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 100 و 168.

^{۲۹۳} (7). يعقوب، البلدان، ص 98.

^{۲۹۴} (1). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 520.

^{۲۹۵} (2). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الأول، ص 306.

^{۲۹۶} (3). P ,tic .po ,ja ,daM -la .M ,jadaM nishuM -ladbA 6..

^{۲۹۷} (4). V ,acinnatirB ,aideapolcycnE 2P , 76aibrA ,..

روابط حمیریان با سبأییان بیشتر دشمنانه بود و نزاع و دشمنی بین آنان وجود داشت.^{۲۹۸} همچنین حمیریان به همراهی مذحج و همدان، جنگ‌هایی با ربیعیه و مضر در دره سلان داشتند. روابط حمیر و کلب نیز تیره بود و پیکار سختی به نام «یوم البیدا» بین آنان درگرفت.^{۲۹۹}

[شاخه‌های حمیر:]

شاخه‌های مشهور حمیر عبارتند از:

۱- بنی یزان که همان ذویزن^{۳۰۰} در نزد نسب‌شناسان است و از عشایر نام آور حمیری است و از بزرگان آنان باید از سیف بن ذی یزن و زرعه ذویزن یاد کرد.^{۳۰۱}

۲- جدن از دیگر عشایر پرآوازه حمیری است که نام آن در شماری از نیشته‌های عربستان جنوبی آمده است.^{۳۰۲}

ص: ۶۷

۳- ذو اصبح شاخه دیگری از حمیر می‌باشد و سکونت‌گاه آنان در لبح بود.^{۳۰۳}

۴- بنو غیدان که تعدادی از اقیال، از جمله حارث بن عبد کلال مَثُوب و نعیم بن کلال از آنها می‌باشند.^{۳۰۴}

۵- ذورعین؛ ۶- ذوآبین؛ ۷- یحصب؛ ۸- المقرَّبون؛ ۹- کلاعیون؛ ۱۰- بنی حضور؛^{۳۰۵} ۱۱- قدم؛ ۱۲- ذی مران؛ ۱۳- ذی لعوه^{۳۰۶} از دیگر شاخه‌های آن می‌باشند.

بدین صورت، در هنگام ورود اسلام به یمن، حمیریان به شاخه‌های بسیار تقسیم شده بودند و رهبران آنها مالک درّه‌های خود بودند و به عنوان پادشاه خوانده می‌شدند، در حالی که رهبران قبیله ای بیش نبودند و از نامه بزرگان حمیری به

^{۲۹۸} (5). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 520.

^{۲۹۹} (6). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الأول، ص 306.

^{۳۰۰} (7). ابن حزم، پیشین، الجزء الثانی، ص 478.

^{۳۰۱} (8). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 381.

^{۳۰۲} (9). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 598.

^{۳۰۳} (1). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 95 و 177، یکی از مخلاف‌های یمن در شمال غربی عدن قرار دارد» ر. ک:

محمد بن علی الاکوع، الیمن الخضراء مهد الحضارة، ص 119.

^{۳۰۴} (2). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 264 و 356.

^{۳۰۵} (3). ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 340؛ ابن عبدربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 286؛ ابن درید، پیشین، الجزء الثانی، ص 523؛ ابن حزم، پیشین، الجزء الثانی، ص 478؛ هشام بن محمد کلبی، جبهة النسب، تحقیق محمود فردوس العظم، الجزء الثانی، ص 278.

^{۳۰۶} (4). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 341.

به نزد رهبران حمیری فرستاد.^{۳۱۳} شایان توجه است براساس نخستین منابع، اسلام رهبران حمیری در سال نهم هجری ثبت شده و گروهی از آنان پذیرش اسلام خود را به رسول الله صلی الله علیه و اله نوشتند و این سخن عبد المحسن مدعج که می گوید:

«منابع دقیقا نمی توانند اسلام آوردن رهبران حمیری را در مجموع تأیید کنند»^{۳۱۴} مقرون به صحت نیست، زیرا اقبال حمیری، ابتدا خود به پیامبر نامه نوشتند و اسلام خود را اعلام داشتند، نه این که از آنان خواسته شده باشد که اسلام بیاورند. رسول الله صلی الله علیه و اله نیز در پاسخ خود اسلام آنان را تأیید کرد.

قبایل حضرموت

نام حضرموت در تورات آمده است^{۳۱۵} و آن سرزمین بزرگی از یمن است که در جنوب جزیره العرب، نزدیک به دریا واقع است و از شرق به مرز عمان و غرب آن به شرق عدن منتهی می گردد.^{۳۱۶} در این سرزمین تعدادی از قبایل زندگی می کردند. در ساحل جنوب شرقی آن، قبیله مهره^{۳۱۷} و در مرکز آن، یعنی دره حضرموت قبیله حضرموت و در قسمت بالای این دره، شاخه های صدف و تجیب و در شمال غربی آن، سکاسک و سکون از قبیله کنده و شاخه هایی از حمیر و همدان در آن

ص: ۶۹

سکونت داشتند.^{۳۱۸} از دره های مشهور حضرموت دره احقاف است که از سرزمین حضرموت تا ناحیه مهره امتداد دارد و قبر حضرت هود علیه السلام در آن است و مردم مهره آن را زیارت می کنند.^{۳۱۹}

مهره

دانشمندان انساب، این قبیله را از قحطان و نسب آن را چنین آورده اند: مهره بن حیدان بن عمرو بن الحاف بن قضاة.^{۳۲۰} جای گاه این قبیله بین عمان و حضرموت در ساحل دریای عرب بود و از شهرهای آن، شحر در ساحل حضرموت

^{۳۱۳} (2). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 444.

^{۳۱۴} (3). ja, daM nishuM -ladba 7. .tic .po .p

^{۳۱۵} (4). سفر پیدایش، باب 10، آیه 36.

^{۳۱۶} (5). حسن بن احمد همدان، صفة جزيرة العرب، ص 166؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص 270 (ذیل کلمه حضرموت).

^{۳۱۷} (6). حسن بن احمد همدان، صفة جزيرة العرب، ص 90.

^{۳۱۸} (1). همان، ص 168 و 166.

^{۳۱۹} (2). همان، ص 170.

^{۳۲۰} (3). ابو عبید ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 372؛ ابن درید، پیشین، الجزء الثاني، ص 552؛ هشام بن محمد کلی، جبهة النسب، الجزء الثالث، ص 13.

می‌باشد.^{۳۲۱} بازار شحر از بازارهای مشهور عرب بود^{۳۲۲} و در نیمه شعبان هر سال برپا می‌شد و بازرگانان از زمین و دریا از حبشه و هند و ایران و دیگر همسایگان عرب به آنجا روی می‌آوردند و تجار تحت حمایت این قبیله بودند و به همین روی، از آنان عشریه می‌گرفتند. قبیله مهره دارای یک حکومت با تشکیلات اداری و مالی نبود که بتواند قدرت خود را همانند یک دولت اعمال کند و آنها درگیر پیکار با بنی معاویه بن کنده بودند.^{۳۲۳}

اسلام مهره

نمایندگان این قبیله به سرپرستی مهري بن ابيص به نزد پیامبر آمدند و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به اسلام دعوت کرد، آنان نیز مسلمان شدند و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای آنان نوشت که: «هیچ کس نباید به ایشان حمله و غارت برد و دام‌ها را در مراتع آنان بدون اجازه بچرانند و برای شان است که احکام اسلام را برپا دارند».^{۳۲۴}

قبیله حضرموت

در تورات حضرموت را فرزند قحطان دانسته است.^{۳۲۵} یاقوت حضرموت را هم اسم مکان و هم نام قبیله دانسته است^{۳۲۶} و نسب حضرموت را چنین آورده است: عمرو [حضرموت] بن قیس بن

ص: ۷۰

معاویه بن جشم بن عبد شمس بن وائله بن الغوث بن قطن بن عریب بن زهیر بن ایمن بن الهمیسع بن حمیر بن سبأ.^{۳۲۷} ولی از منابع دیگر انساب، اطلاعات دقیقی از نقش حضرموت به عنوان یک قبیله به دست نمی‌آید و ما تنها نمی‌توانیم به نقل تورات اعتماد کنیم و حضرموت را نام قبیله بدانیم و آن گونه که از متن همدانی^{۳۲۸} برمی‌آید شایسته است که این نام را برای سرزمین حضرموت به کار ببریم نه برای قبیله و بعضی از قبایلی که در منطقه حضرموت سکونت داشتند به نام حضرمی شناخته شده‌اند.

^{۳۲۱} (4). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 90؛ ابن حزم، پیشین، الجزء الثاني، ص 440.

^{۳۲۲} (5). يعقوب، تاريخ، جلد اول، ص 349.

^{۳۲۳} (6). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، پیشین، ص 47.

^{۳۲۴} (7). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 355.

^{۳۲۵} (8). سفر پیدایش، باب 10، آیه 36.

^{۳۲۶} (9). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص 269 (ذیل کلمه حضرموت).

^{۳۲۷} (1). همان، الجزء الثاني، ص 270؛ یاقوت حموی، المتقضب، تحقیق ناجی حسن، ص 367.

^{۳۲۸} (2). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 168 و 166.

عنوان حضرموت در اوایل قرن چهارم میلادی در دوران شمیره‌عش بر لقب رسمی پادشاهان سبأ افزوده شد و این نشان این است که این سرزمین استقلال خود را از دست داد و وابسته به کشور سبأ شد.^{۳۲۹} حضرت رسول صلی الله علیه و اله نیز وائل بن حجر بن سعد حضرمی را از منطقه حضرموت دانسته و چون قیل این منطقه بود سرزمین هایی را که در اختیارش بود به وی واگذار کرد.^{۳۳۰} و او را بر فرمانروایان حضرموت ریاست داد.^{۳۳۱} از نامه پیامبر به مهاجر بن ابی امیه نومی آید چندین پادشاه بر شیوه حکمرانی داشتند^{۳۳۲} که رسول خدا صلی الله علیه و اله آنان را تحت ریاست وائل متحد کرد. از حضور چهار نفر از پادشاهان حضرموت به نام های حمده، مخوس، مشرح و أبضعة^{۳۳۳}، که در مدینه نزد پیامبر اسلام آمدند، برمی آید که چندین پادشاه بر حضرموت حکومت داشتند که با یکدیگر متحد نبودند و پیامبر وائل را بر آنها ریاست داد. از منابع برمی آید برخی از حضرمی‌ها هم پیمان قریش و شریک تجاری آنان بوده‌اند.^{۳۳۴}

بدین صورت، بر ما معلوم می گردد، حضرموت جای گاه قبایل حمیری، مهره و کنده بود و مردم شهر شبوه از حمیر^{۳۳۵} و شبام از «بنو فهد» از حمیر و حوره و قاره از کنده^{۳۳۶} و عندل از صدف بودند^{۳۳۷} و بر حضرموت شماری از اقیال حکومت می کردند که خود را پادشاه می خواندند و اینان تنها مالکان دره های خود بودند و با یکدیگر متحد نمی شدند حتی باهم در نزاع و پیکار

ص: ۷۱

بودند؛ یعقوبی از پیکارهای جانسوزی بین کنده و حضرموت خبر می دهد که به نابودی آنها منجر شد.^{۳۳۸}

قبیله مذحج

نسب شناسان نسب این قبیله را چنین آورده اند: مالک (مذحج) بن آدد بن زید بن یشجب بن عریب زید بن کهلان بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان.^{۳۳۹} نام این قبیله در کتیبه ریگمانس به شماره ۵۰۸، که به روزگار یوسف اسار تدوین شده، مذحجم آمده است.^{۳۴۰} اینان از جنگاوران نیرومند بودند که به ارتش پادشاهان حمیر و از جمله شمیره‌عش

^{۳۲۹} (3). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 530.

^{۳۳۰} (4). ابن سعد، پیشین، الجلد الأول، ص 349.

^{۳۳۱} (5). محمد حمید الله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد صلی الله علیه و اله، ترجمه سید محمد حسینی، ص 296 و 299.

^{۳۳۲} (6). همان، ص 297.

^{۳۳۳} (7). ابن سعد، پیشین، الجلد الأول، ص 349.

^{۳۳۴} (8). واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، الجلد الأول، ص 15 و 64.

^{۳۳۵} (9). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 171.

^{۳۳۶} (10). همان، ص 169 و 168.

^{۳۳۷} (11). همان، ص 167.

^{۳۳۸} (1). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 267.

^{۳۳۹} (2). ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 307؛ ابن حزم، پیشین، الجزء الثاني، ص 405.

^{۳۴۰} (3). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 552 و 590.

پیوستند.^{۳۴۱} از درگیری‌های آنان با وی و از تهدیدهای آنها علیه ایرانیان^{۳۴۲} معلوم می‌گردد این قبیله از قدرت سیاسی مهمی برخوردار بوده است. مذحج با فرزندان معد در تهمامه در جنگ بود و از جمله: در پیکار «سلان» که آغازگر جنگ بود، شکست خورد.^{۳۴۳}

قبیله مذحج دارای شاخه‌های مختلفی بوده است که عبارتند از: سعد العشیره، مراد، بنی الحارث بن کعب، نخع، صداء، رهاء، جنب و عنس.^{۳۴۴} این قبیله بر منطقه بزرگی از یمن حکمرانی داشت و سکونت گاه آنان سرزمین سرو مذحج که امروزه «بیضاء» نامیده می‌شود بود و از تثلیث و نجران در شمال تا مأرب و فدثینه را دربرمی گرفت^{۳۴۵} (نقشه شماره چهار).

سعد العشیره

از شاخه‌های بزرگ مذحج بود و دارای شعباتی بود که مشهورترین آنها زبید و جعفی^{۳۴۶} و انس الله هستند.

ص: ۷۲

زبید

زبید بن صعب بن سعد العشیره بن مذحج از شاخه های سعد العشیره است که جایگاه آنان در تهمامه یمن بود و از شهرهای آنها حصیب^{۳۴۷} و جازان (بندری در کنار دریای سرخ روبه روی جزایر فرسان که جیزان نیز نامیده می‌شود)^{۳۴۸} فَعَن، فرغان، تثلیث، سازه و مربع بود^{۳۴۹} و در همسایگی حاشد از همدان سکونت داشتند.^{۳۵۰}

اسلام زبید

^{۳۴۱} (4). همان، ص 552.

^{۳۴۲} (5). احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص 37.

^{۳۴۳} (6). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 281.

^{۳۴۴} (7). ابو عبید ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 314-325؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 248؛ هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص 262.

^{۳۴۵} (8). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 85 و 175 و 237.

^{۳۴۶} (9). ابن حزم، پیشین، الجزء الثاني، ص 409 و 410.

^{۳۴۷} (1). یعقوبی، البلدان، ص 98.

^{۳۴۸} (2). محمد بن علی الاکوع، پیشین، ص 182.

^{۳۴۹} (3). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الثاني، ص 465 (ذیل کلمه زبید).

^{۳۵۰} (4). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، پیشین، ص 33.

عمرو بن معدی کرب از بزرگان و شجاعان و شاعران زبیدی بود که بیکارهایی با خثعم و حمیر داشت.^{۳۵۱} وی با گروهی از افراد قبیله خود به مدینه آمد و خدمت رسول الله صلی الله علیه و اله رسید و اسلام آورد. اما در جریان ارتداد قبایل از اسلام خارج و دوباره به اسلام بازگشت.^{۳۵۲} وی در جنگ‌های یرموک و قادسیه و نهاوند شرکت داشت.^{۳۵۳}

واقعی درباره اسلام زبید می‌نویسد: چون علی علیه السلام به سرزمین یمن وارد شد . و به نزدیک مدحج رسید، به گروهی از آنها برخورد . علی علیه السلام آنان را به اسلام دعوت کرد، ولی مدحجیان نپذیرفتند و به جنگ با او پرداختند. وی نیز به آنان حمله برد . بیست نفر از ایشان کشته شدند و بقیه گریختند. علی علیه السلام از تعقیب آنان دست برداشت و آنها را به اسلام دعوت کرد که بی درنگ پذیرفتند و چند نفر از رؤسای مدحج نیز با علی علیه السلام بیعت کردند.^{۳۵۴}

جعفی

این قبیله از شاخه‌های سعد العشیره بود که در مخلاف مستقلی به نام جعفی سکونت داشتند.

سرزمین آنان دره بزرگ جردان بود که روستاهای زیادی داشت و تا صنعا ۴۲ فرسخ فاصله داشت و تا نزدیک حضرموت امتداد داشت.^{۳۵۵}

ص: ۷۳

اسلام جعفی

دو نفر از بزرگان آنها به نام‌های قیس بن سلمه بن شراحیل و سلمه بن یزید به مدینه آمدند و به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله رسیدند و اسلام آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و اله برای قیس نامه‌ای نوشت و او را بر قبایل مران و حریم و کلاب و وابستگان آنان امیر کرد .^{۳۵۶} «أنس الله» از دیگر شاخه‌های سعد العشیره می‌باشد. مردی از آنها به نام زیاب «فراض» بت قبیله خود را شکست و به حضور پیامبر آمد و اسلام آورد.^{۳۵۷}

مراد

^{۳۵۱} (5). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الجزء العاشر، ص 143.

^{۳۵۲} (6). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 583.

^{۳۵۳} (7). ابو علی اسماعیل بن القاسم القالی البغدادی، ذیل الامالی و النوادر، ص 144.

^{۳۵۴} (8). واقعی، المغازی، المجلد الثاني، ص 1079.

^{۳۵۵} (9). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 151 و 188؛ محمد بن علی الاکوع، پیشین ص 390.

^{۳۵۶} (1). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 324.

^{۳۵۷} (2). همان، ص 342.

«یحابر (مراد) بن مذحج» شاخه‌ای از مذحج است که دارای شعبی از جمله بنو قرن و بنو عرثان^{۳۵۸} بود. بیشتر افراد مراد در «جوف» همدان سکونت داشتند و بازار تجاری آنها در آیین از سرزمین حمیر^{۳۵۹} بود. مراد در کشمکش و نزاع دائمی با همدان بود و بعضی از اوقات شاخه‌های دیگر مذحج را علیه همدان با خود همراه می‌کرد. تا آن‌جا که در فاصله بعثت پیامبر اسلام تا غزوه بدر در سال دوم هجری، شش جنگ بین مذحج و همدان روی داد که آخرین آنها پیکار «یوم الرّزم» بود که در هنگام جنگ بدر در محلی به نام الرّزم از بلاد مراد در وادی ملاحا در جوف همدان اتفاق افتاد و همدان به رهبری الاجدع بن مالک بر مراد به رهبری فروة بن مسیک پیروز شد و بسیاری از مردان مراد کشته و زخمی شدند.^{۳۶۰} مالک بن کعب شاعر عصر جاهلی در این‌باره سروده است:

کفنا غداة الرّزم همدان آتیا کفاه و قد ضاقت برزم دروعها^{۳۶۱}

ما در روز جنگ رزم، همدان را یاری کردیم و فرماندهان سپاه می آمدند در حالی که کاری از دست آنان ساخته نبود [زره بر بدن آنان تنگ شده بود].

اسلام مراد

فروة بن مسیک پس از شکست در جنگ رزم، به نزد کندیان رفت و چون شاهان کنده به او خیانت

ص: ۷۴

کردند از آنان بیرید و به دشمنی با آنها برخاست و سپس در سال نهم هجری به مدینه آمد و اسلام آورد و رسول الله صلی الله علیه و آله او را بر قبیله مذحج و شاخه های آن (مراد و زبید) امیر کرد و خالد بن سعید بن عاص را برای جمع‌آوری زکات همراه او فرستاد.^{۳۶۲} اما قول رازی که بیان داشته رسول الله صلی الله علیه و آله فروه را بر صنعا و

^{۳۵۸} (3). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 324؛ هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص 245.

^{۳۵۹} (4). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، پیشین، ص 33.

^{۳۶۰} (5). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الجزء العاشر، ص 86 و 163 و 186 و 199؛ حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 216؛ ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 581.

^{۳۶۱} (6). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثالث، ص 42 (ذیل کلمه رزم).

^{۳۶۲} (1). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 528؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 327. هشام بن محمد می نویسد: عمر بن خطاب فروه را مأمور جمع‌آوری صدقات مذحج قرار داد. «جمهرة النسب، الجزء الأول، ص 351».

مخلاف‌های آن و حضرموت امیر گردانید^{۳۶۳} صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و اله وائل به حجر حضرمی را بر فرمانروایان حضرموت ریاست داد و صنعا در اختیار ابناء بود.

بنو الحارث بن کعب

از شاخه‌های قدرتمند مذحج بنو الحارث بن کعب بود که در جنگجویی و شجاعت شهره بودند.

درید بن صمه جشمی درباره آنان گفته است: بنو الحارث گل سرسید شجاعتند.^{۳۶۴} در منابع، بزرگان آنان را پادشاه نامیده‌اند به‌گونه‌ای که در پیکار «کلاب دوم» چهار نفر از پادشاهان آنان به رهبری عبد یغوث بن وقاص حارثی علیه بنی تمیم شرکت کردند، ولی قبایل یمنی شکست خوردند و عبد یغوث کشته شد.^{۳۶۵} جایگاه بنو الحارث درّه نجران بود^{۳۶۶} و با قبیله صداء هم‌پیمان بودند^{۳۶۷} (نقشه شماره سه).

اسلام بنو الحارث بن کعب

رسول الله صلی الله علیه و اله در ماه ربیع الأول سال دهم هجری خالد بن ولید را به همراه چهارصد نفر برای دعوت این قبیله فرستاد. بنو الحارث اسلام را پذیرفتند و هفت تن از بزرگان آنان همراه خالد به حضور پیامبر صلی الله علیه و اله آمدند و رسول الله صلی الله علیه و اله قیس بن حصین حارثی را بر این قبیله فرمانده ساخت^{۳۶۸} و عمرو بن حزم انصاری را برای تعلیم فقه و سنت و تعالیم اسلام و گرفتن صدقات ایشان به نجران فرستاد.^{۳۶۹}

نخع

از شاخه‌های مذحج، جسر (نخع) بن عمرو بن عله بن جلد بن مالک بن أدد^{۳۷۰} می‌باشد. جای‌گاه

ص: ۷۵

نخع جنوب شرقی بیضاء^{۳۷۱} در دره‌های مران، کبران، نزعه، حجومه، ملاحه، التیب^{۳۷۲} و صحب^{۳۷۳} بود.

^{۳۶۳} (2). احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص 500 و 142.

^{۳۶۴} (3). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، الجزء العاشر، ص 34.

^{۳۶۵} (4). ابو عبیده معمر بن المنثی، پیشین، الجزء الثانی، ص 72.

^{۳۶۶} (5). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 237؛ ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء العاشر، ص 34.

^{۳۶۷} (6). ابن حزم، پیشین، ص 413.

^{۳۶۸} (7). ابن سعد، پیشین، الجلد الأول، ص 339.

^{۳۶۹} (8). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 386 و 532.

^{۳۷۰} (9). هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص 288؛ ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 311؛ یاقوت حموی، المقترض، ص 279.

اسلام نخع

برخی از بزرگان نخع همچون مالک بن حارث هنگامی که علی علیه السلام در قبیله مذحج بود اسلام آوردند و در اقدامات نظامی وی در مذحج او را همراهی کردند.^{۳۷۴} پس از آن، نمایندگان نخع آخرین نمایندگان بودند که در نیمه محرم سال یازدهم هجری به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله در مدینه رسیدند. آنان دویست نفر بودند که در یمن با «معاذ بن جبل» بیعت کرده و مسلمان شده بودند.^{۳۷۵}

صداء

از دیگر شاخه‌های مذحج، صداء بن یزید بن حرب بن عله بن جلد بن مالک بن ادد است. این قبیله هم‌پیمان با جنب و بنو الحارث بن کعب بود. صداء در همسایگی بنو الحارث بن کعب در شمال نجران در دره های مرخه، البجباجه، حزا، لجبیه، العلوب، المدید و عبدان و منطقه عبره^{۳۷۶} سکونت داشتند.

اسلام صداء

پس از بازگشت رسول الله صلی الله علیه و اله از جعرانه در سال هشتم هجری قیس بن سعد بن عباد را با چهارصد نفر از مسلمانان به قبیله صداء گسیل کرد. پس از آن، پانزده نفر از نمایندگان صداء به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله آمدند و اسلام آوردند و در حجه الوداع نیز یکصد نفر از افراد آن قبیله شرکت کردند.^{۳۷۷}

رهاء

از شاخه‌های مذحج، رهاء بن منبه بن حرب بن عله بن جلد بن مالک بن ادد^{۳۷۸} می‌باشد. آنان

ص: ۷۶

در سرو مذحج در دره‌های حمر، اسیل، قصص^{۳۷۹} و روستای بهرور در جنوب شرقی رداغ^{۳۸۰} سکونت داشتند.

^{۳۷۱} (1). محمد بن علی الاکوع، باورقی صفة جزیره العرب، ص 176.

^{۳۷۲} (2). حسن بن احمد همدانی، صفة جزیره العرب، ص 178.

^{۳۷۳} (3). همان، ص 189.

^{۳۷۴} (4). واقدی، فتوح شام، تصحیح عبد اللطیف عبد الرحمان، الجزء الأول، ص 62.

^{۳۷۵} (5). ابن سعد، پیشین، الجلد الأول، ص 346؛ شهاب الدین احمد نویری، تحایة الأرب، ترجمه محمود مهدوی، جلد سوم، ص 97.

^{۳۷۶} (6). حسن بن احمد همدانی، صفة جزیره العرب، ص 187 و 188.

^{۳۷۷} (7). ابن سعد، پیشین، الجلد الأول، ص 326.

^{۳۷۸} (8). ابن حزم، پیشین، ص 412.

^{۳۷۹} (1). حسن بن احمد همدانی، صفة جزیره العرب، ص 187.

اسلام رهاؤ

در سال نهم هجری، مالک بن مراره رهاوی به نمایندگی شاهان حمیر به مدینه آمد، ولی رهاوی ها در سال دهم هجری اسلام آوردند. در این سال پانزده نفر از مردان رهاوی به حضور پیامبر آمدند و مسلمان شدند و قرآن و فرایض دینی را آموختند و پیامبر نیز به آنان هدایایی داد.

گروهی از رهاوی ها نیز در حجّة الوداع همراه رسول خدا صلی الله علیه و اله بودند و تا هنگام رحلت ایشان در مدینه به سر می بردند.^{۳۸۱}

جنب

از دیگر شاخه های مذحج، جنب بن یزید بن حرب بن عله بن جلد بن مالک ادد^{۳۸۲} می باشد.

جای گاه آنان به مخلاف جنبی شناخته می شد و در هرآن، ذمار و روستای الکیبیة و سرزمین راحه و محلاة^{۳۸۳} بود. این قبیله با صداء و سعد العشیره هم پیمان بود.^{۳۸۴}

عنس

از شاخه های مذحج، عنس بن مالک بن ادد^{۳۸۵} می باشد. سکونت گاه این قبیله در نجد یمن در دو فرسخی شرق ذمار^{۳۸۶} در رداغ و قریه بزرگ هروج^{۳۸۷} بود. و به نام مخلاف عنس خوانده می شد.^{۳۸۸}

اسلام عنس

عمّار بن یاسر عنسی با پدر و مادرش (سمیه) در مکه زندگی می کردند و با بنی مخزوم

ص: ۷۷

^{۳۸۰} (2). همان، ص 182.

^{۳۸۱} (3). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 344.

^{۳۸۲} (4). ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 309.

^{۳۸۳} (5). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 130 و 227.

^{۳۸۴} (6). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 319.

^{۳۸۵} (7). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 325؛ هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص 366.

^{۳۸۶} (8). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 179.

^{۳۸۷} (9). همان، ص 358.

^{۳۸۸} (10). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 206؛ یعقوبی، البلدان، ص 97.

هم‌پیمان بودند. عمار و خانواده‌اش در دوران دعوت مخفی، اسلام آوردند.^{۳۸۹} همچنین مردی از عنس به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله در مدینه آمد و اسلام آورد و مدتی نیز در مدینه ماند.^{۳۹۱۳۹۰}

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۷۷

همدان

این قبیله از روزگار پادشاهان سبأ از حدود صد سال قبل از می لاد نفوذ فراوان داشته است و تاکنون پس از حدود ۲۱ قرن بر سیاست یمن چهره می‌نمایند. همدان از قبایل بزرگ یمن و در رقابت با پادشاهان سبأ بود که سرانجام موفق شد حکومت را از دست آنها خارج کند.

از خاندان‌های همدان «یرم ایمن» است که چهار نفر از این خانواده به فرمانروایی رسیدند.

یکی از آنها شعرم اوتر است که در حدود پنجاه سال قبل از میلاد فرمانروایی داشت.^{۳۹۲} «بتع» از دیگر خاندان‌های بزرگ «حاشد» همدان است که دارای نفوذ گسترده بودند.^{۳۹۳} به نوشته فیلیبی از سال ۱۱۵ تا ۲۴۵ میلادی دوازده تن از آنها بر سبأ و ذی ریدان فرمان را بردند.^{۳۹۴} یکی از اقبالیان همدان علهن نهفن پسر یرم ایمن^{۳۹۵} است. همدانی این نام را برای دو شخص دانسته و می‌نویسد: «بر بعضی از سنگ‌های قصرهای حمیر و همدان در صنعا و ناعط و عمران از بون به خط مسند آمده بود: علهان و نهفن از خاندان بتع بن همدان که از پادشاهان قدیم بودن».^{۳۹۶}

این شاهان، پادشاه نبودند و شایستگی این عنوان را نداشتند، بلکه اقبالیان و فرماندهان گوناگون مناطق کوچک و سران قبایل بودند که در حوزه فرمانروایی‌شان خود را پادشاه می‌خواندند.

^{۳۸۹} (۱). محمد بن اسحاق، کتاب السیر و المغازی، تحقیق سهیل زکار، ص ۱۴۴.

^{۳۹۰} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۴۲.

^{۳۹۱} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

^{۳۹۲} (۳). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص ۳۶۹.

^{۳۹۳} (۴). همان، ص ۴۰۷.

^{۳۹۴} (۵). همان، ص ۴۸۸.

^{۳۹۵} (۶). همان، ص ۳۶۵.

^{۳۹۶} (۷). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الجزء العاشر، ص ۳۶.

نسب‌شناسان، این قبیله را از نسل کهلان می‌دانند و نسب او را چنین آورده اند: همدان بن مالک بن زید بن اوسلت بن ربیعۀ بن الخیار بن مالک بن زید بن کهلان.^{۳۹۷} همدان به دو شاخه بزرگ حاشد و بکیل تقسیم می‌شد. از شاخه‌های بکیل، ارحب، سهلان، مرهبة و شاکر^{۳۹۸} می‌باشد و از شاخه‌های حاشد یریم، حجور، فائش، قابض، شبام، الجندع، یام، السبیب، خارف، وادعه،

ص: ۷۸

الصائد، مرثد و بتع به حساب می‌آید.^{۳۹۹}

در هنگام ظهور اسلام همدان از قبایل قدرتمند و متحد با حکام پارسی و ابناً بود و از متحدین خود، همراه ابناً در حمله به مذحج در پیکار «الرزم» در جوف بهره‌مند شد. در این نبرد، مذحج شکست سختی خورد و بعضی از سران آن کشته شدند.^{۴۰۰} همدان همچون یکی از قبایل بدوی و مهاجم در چالش و ستیز طولانی با مراد،^{۴۰۱} زبید^{۴۰۲} و خولان قضاة^{۴۰۳} بود. آن‌گونه که همدانی اشعاری را درباره روابط تیره مراد و همدان آورده است:

آی همدان؛ آماده باشید و دامن همّت بالا زنید که کاری بزرگ شما را به خود فراخوا نده است؛ مراد را فراخوانید و سلاح‌های خود را برگیرید و مثل فزون طلبان اسبان اصیل را جمع کنید.^{۴۰۴}

با وجود رابطه خصمانه بین مذحج و همدان گاهی پیوندهای ازدواج بین عمرو بن معدی کرب زبیدی و اجدع بن مالک چابک‌سوار همدان^{۴۰۵} وجود داشت. گاهی نیز بین همدان و مذحج علیه برخی قبایل غیریمنی پیمان برقرار می‌شد؛ زیرا همدان با قبایل قیسی در چالش بود،^{۴۰۶} از جمله: یک‌بار بین همدان و مذحج و کنده علیه بنی تمیم اتحادی برقرار شد که در جنگ کلاب دوم، بنی تمیم شکست سختی به قبایل یمنی وارد کردند.^{۴۰۷}

^{۳۹۷} (8). همان، الجزء العاشر، ص 33؛ ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 334؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 247؛ هشام بن محمد کلی، جهمرة النسب، الجزء الثاني، ص 238.

^{۳۹۸} (9). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 337؛ ابن حزم، پیشین، الجزء الثاني، ص 476؛ هشام بن محمد کلی، جهمرة النسب، الجزء الثاني، ص 252.

^{۳۹۹} (1). هشام بن محمد کلی، جهمرة النسب، ص 228؛ همدان، الاکلیل، الجزء العاشر، ص 46.

^{۴۰۰} (2). P ,tic .po ,ja ,daM -la -m ja ,daM nishuM ladBA 8.

^{۴۰۱} (3). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 581؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص 391.

^{۴۰۲} (4). حسن بن احمد همدان، الاکلیل، الجزء العاشر، ص 150.

^{۴۰۳} (5). همان، ص 108 و 124.

^{۴۰۴} (6). همان، ص 144.

^{۴۰۵} (7). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، پیشین، ص 37.

^{۴۰۶} (8). حسن بن احمد همدان، الاکلیل، الجزء العاشر، ص 183.

^{۴۰۷} (9). ابو عبیده معمر بن المثنی، پیشین، الجزء الثاني، ص 71.

در دوران اسلامی، همدان از نیروهای عمده سیاسی و نظامی صاحب نفوذ در یمن بوده است، به گونه‌ای که طی سال‌های ۴۹۲ قمری تا ۵۶۹ قمری در یمن امارتی داشتند تا ایوبیان آن را برانداختند.^{۴۰۸} هم‌اکنون نیز همدان همچون گذشته قدرتمند است و رئیس جمهوری فعلی یمن از شاخه «سنحان» از حاشه می‌باشد. شایان ذکر است علی‌رغم نفوذ همدان در یمن بین شاخه‌های آن بکیل و حاشه چالش‌های سختی وجود داشته است، به طوری که هرکدام قبایلی را با خود متحد کرده و به پیکارهای طولانی دست یازیده اند. شیخ المشایخ حاشه اکنون شیخ عبد الله بن حسین الاحمر رئیس مجلس فعلی یمن و رئیس حزب «التجمع الیمنی الاصلاح» است و از طرفداران علی عبد الله صالح رئیس جمهور فعلی یمن است. الاحمر دارای مذهب زیدی است،

ص: ۷۹

ولی به عربستان گرایش دارد.^{۴۰۹} شیخ قبیله بکیل به نام ابو الحرم از طرفداران علی سالم البیض آخرین رئیس جمهوری یمن جنوبی است.^{۴۱۰} می‌توان گفت: قسمتی از اختلافات و جنگ‌های دو یمن در نتیجه چالش‌های سیاسی این دو قبیله بود و این در حالی است که هنوز جامعه یمن از بافت قبیله‌ای برخوردار است.^{۴۱۱} رئیس جمهوری یمن در مصاحبه با هفته‌نامه المجله شماره ۳۴۷ اول اکتبر ۱۹۸۶ میلادی گفت: «حکومت قسمتی از قبیله هاست و مردم یمن ما مجموعه‌ای از قبیله‌ها هستند».^{۴۱۲} همچنین در پی جنگ‌های شدید داخلی یمن در ۲۴ جمادی الاخر ۱۴۱۳ قمری (۱۹۹۲ م) شیوخ و شخصیت‌های قبایل استان‌های یمن برای حل و فصل درگیری‌ها در صنعا گرد هم آمدند و اعلامیه‌ای خطاب به ملت یمن صادر کردند^{۴۱۳} و این حکایت از نفوذ قبایل در سرنوشت سیاسی و اجتماعی یمن تا حال را دارد.

جای‌گاه همدان در بخش وسیعی در شمال صنعا تا صعه^{۴۱۴} بود و مخلاف نجران بین بنو الحارث بن کعب و مذحج و همدان^{۴۱۵} تقسیم شده بود. این قبیله مجاور خولان صاحب شهر صعه^{۴۱۶} بود. شهرهای همدان عبارت بود از: بون، عمران، جوف، خمر، حجور، ریده^{۴۱۷} و روستای بزرگ حاز که در آن آثار باستانی از قبل از اسلام^{۴۱۸} بوده است. از

^{۴۰۸} (10). استانلی لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، ص 84.

^{۴۰۹} (1). داود کرملو، پیشین، ص 25 و 235 و 256.

^{۴۱۰} (2). همان، ص 25.

^{۴۱۱} (3). ریشه‌های يك بحران خونین یمن - غرش توپ‌ها، کیهان، شماره 15083، ص 14، 25 خرداد 1373.

^{۴۱۲} (4). p ,tic .po ,hcserd luaP 7.

^{۴۱۳} (5). داود کرملو، پیشین، ص 219.

^{۴۱۴} (6). حسن بن احمد همدان، صفة جزيرة العرب، ص 217.

^{۴۱۵} (7). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، پیشین، ص 56.

^{۴۱۶} (8). حسن بن احمد همدان، صفة جزيرة العرب، ص 217.

^{۴۱۷} (9). همان، ص 217-224.

^{۴۱۸} (10). همان، ص 213.

قصرهای معروف همدان، ناعط و عمران^{۴۱۹} بود. به طور کلی سرزمین همدان بین صنعا و صعده به دو قسمت تقسیم می‌شد. قسمت شرقی از آن بکیل و قسمت غربی از آن حاشد بود.^{۴۲۰} بازارهای بکیل، ورور، غرق و ریده^{۴۲۱} بودند و بازارهای حاشد، همل (قدیمی‌ترین آنها) سپس صافر، فاعقه، الانونم، الظهر، قطابه، العرقه، عیان، لعیان، ادران، حجه، نمل، قیلاب، شرس، حملان و یند^{۴۲۲} بودند (نقشه شماره پنج).

ص: ۸۰

اسلام همدان

از جمله افرادی که پس از جنگ تبوک در عام الوفود به مدینه آمدند چند تن از بزرگان همدان به نام‌های مالک بن نمط، ابو ثور، مالک بن ایفیع، ضمام بن مالک و عمیره بن مالک بودند، در حالی که لباس های فاخر یمنی بر تن داشتند. به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله رسیدند و مالک بن نمط به پیامبر گفت: «گروهی از بزرگان همدان از شهری و بادیه‌نشین بر شتران راهوار نشسته و پیش تو آمده اند و خود را به اسلام پیوند زده اند بدون این که از سرزنش ملامت‌کنندگان باکی داشته باشند، اینان از مخلاف‌های خارف و یام و شاکر هستند که دعوت رسول خدا صلی الله علیه و اله را آله را اجابت کرده و از خدایان سنگی دوری کرده و پیمان‌شان شکسته نخواهد شد».^{۴۲۳} رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود: «همدان نیکو قبیله ای است. چه قدر برای یاری دادن شتابان و بر سختی پایدار و شکیبایند. گروهی از بندگان برگزیده و سران اسلام از ایشانند».^{۴۲۴} پس رسول الله صلی الله علیه و اله برای آنان فرمانی نوشت و سرزمینشان را به آنها واگذار کرد.^{۴۲۵}

آن‌گونه که طبری باز نموده اسلام با دعوت علی بن ابی طالب علیه السلام در میان همدانیان رواج یافت.

وی می‌نویسد: «رسول الله صلی الله علیه و اله خالد بن ولید را به سوی مردم یمن فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند. براء بن عازب می‌گوید: من جزو همراهان خالد بودم. شش ماه آن جا اقامت کردیم، ولی کسی دعوت وی را نپذیرفت. رسول الله صلی الله علیه و اله علی علیه السلام را با نامه ای به یمن فرستاد و دستور داد خالد بازگردد و اگر کسی از همراهان وی بخواهد همراه علی علیه السلام بماند. براء می‌گوید: من از کسانی بودم که همراه علی علیه السلام ماندم و چون به اوایل یمن رسیدیم مردم فراهم شدند و علی با ما نماز صبح را بخواند و سپس ما را به یک صف کرد و

^{۴۱۹} (11). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الجزء العاشر، ص 36.

^{۴۲۰} (12). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 217.

^{۴۲۱} (13). همان، ص 219.

^{۴۲۲} (14). همان، ص 224.

^{۴۲۳} (1). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 597.

^{۴۲۴} (2). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 341.

^{۴۲۵} (3). همان، ص 341؛ احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص 495.

حمد و ثنای خدا را گفت . آن‌گاه نامه رسول الله صلی الله علیه و اله را برای همدانیان خواند و همه آنها به یک روز مسلمان شدند و علی علیه السلام این خبر را برای رسول خدا صلی الله علیه و اله نوشت . پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله پس از خواندن نامه علی علیه السلام به سجده افتاد و سپس گفت : «درود بر همدان، درود بر همدان» . از آن پس، مردم یمن به اسلام روی آوردند .^{۴۲۶} بزرگداشت رسول الله صلی الله علیه و اله از همدانیان و نامه ها و ف رمان های متعدّد حضرت رسول به آنان^{۴۲۷} حکایت از توجّه خاصّ پیامبر صلی الله علیه و اله به این قبیله دارد.

ص: ۸۱

خولان

دانشمندان انساب این قبیله را از نسل سبأ دانسته اند و نسب او را چنین آورده اند: خولان بن عمرو بن مالک بن حارث بن مرّة بن ادد بن زید بن عمرو (یشجب) بن عریب بن کهلان بن سبأ.^{۴۲۸} خولان از قبایل بزرگ و نیرومندی است که در شماری از نیشته‌های یمنی از او یاد شده است که در برابر سبأییان سر به شورش برداشته و آنان سپاهی را برای سرکوبی خولانیان گسیل داشته‌اند.

از یک نیشته معینی برمی‌آید که کاروانی از معین گرفتار حمله راهزنان خولانی گشته است.^{۴۲۹} خولانیان با ایرانیان نیز در ستیز بودند^{۴۳۰} و این حکایت از قدرت و روحیه جنگجویی و غارت گری خولانیان در برابر نظام‌های حکومتی سبأییان، معینیان و ایرانیان دارد.

همدانی خولان را به «خولان بن عمرو بن الحاف بن قضاة»^{۴۳۱} و «خولان العالیة»^{۴۳۲} تقسیم کرده است، ولی آن‌گونه که جواد علی باز نموده است این جدایی مستند نیست که بتوان آن را به اختلاف نسب برگرداند، بلکه پیامد اختلاف طبیعت مکان و دگرگونی احوال سیاسی و اقتصادی است که شاخه های ایشان را از هم جدا کرده است و نسب شناسان گمان کرده‌اند به واسطه اختلاف در نسب است.^{۴۳۳}

^{۴۲۶} (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص 390.

^{۴۲۷} (5). محمد حمید الله، پیشین، ص 278.

^{۴۲۸} (1). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 313؛ ابن عبدربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 317؛ هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص 175.

^{۴۲۹} (2). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 400.

^{۴۳۰} (3). احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص 37.

^{۴۳۱} (4). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 217.

^{۴۳۲} (5). همان، الاکلیل، الكتاب العاشر، ص 45.

^{۴۳۳} (6). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 401.

خولانیان در چالش و کشمکش با قبیله همدان^{۴۳۴} و قبیله غیریمنی هوازن بودند و بیکاری به نام «یوم بیشه» بین خولان قضاعه و هوازن درگرفت؛^{۴۳۵} خولان با قبایلی همچون زبید هم پیمان بود.^{۴۳۶}

سکونت گاه خولان در کنار مأرب و صرواح بود. آن گاه گروه‌هایی از ایشان کوچ کردند و ماندگار سرزمین های بالای شرق صنعا شدند و به ایشان خولان العالیه گفته شده تا از خولان قضاعه جدا شوند.^{۴۳۷} سرزمین آنان مخالف خولان العالیه خوانده می‌شد.^{۴۳۸} جای گاه خولان

ص: ۸۲

قضاعه شهر بزرگ و آباد صعده^{۴۳۹} بود که تا صنعا شصت فرسخ و تا خیوان شانزده فرس فاصله داشت.^{۴۴۰} از دیگر مناطق آنان، شرف البیاض و قیوان بود.^{۴۴۱} درّه حاصل خیز علاف منطقه کشاورزی آنان بود و محصول فراوان می داد.^{۴۴۲} (نقشه شماره شش)

اسلام خولان

در ماه شعبان سال دهم هجری، ده نفر از نمایندگان خولان به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله در مدینه رسیدند و گفتند: «ای رسول خدا صلی الله علیه و اله ما به خدا و رسولش ایمان داریم».

پیامبر از آنها پرسید: «عمّ انس (عمیانس)^{۴۴۳} در چه حال است». گفتند: «همچون مبتلابان به جرب در بدترین حال است و خداوند به جای آن، احکام و فرمان هایی که تو آورده ای ع نایت فرموده، چون به سوی آن برگردیم ویرانش خواهیم ساخت». آن گاه درباره امور دینی پرسش هایی کردند که پیامبر به آنها پاسخ داد و دستور فرمود به آنان قرآن و احکام بیاموزند و به هرکدام دوازده و نیم اوقیه جایزه داد. چون پیش قوم خود بازگشتند، هنوز بارهای خود را باز نکرده

^{۴۳۴} (7). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الکتاب العاشر، ص 65 و 108 و 124 و 160 و 162.

^{۴۳۵} (8). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، پیشین، ص 41.

^{۴۳۶} (9). احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص 37.

^{۴۳۷} (10). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 401.

^{۴۳۸} (11). محمد بن علی الاکوع، پیشین، ص 54.

^{۴۳۹} (1). یعقوبی، البلدان، ص 98؛ حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 217 و 224.

^{۴۴۰} (2). یاقوت حموی، المعجم البلدان، الجزء الثالث، ص 406 (ذیل کلمه صعده).

^{۴۴۱} (3). عمر رضا کخاله، پیشین، ص 224.

^{۴۴۲} (4). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 224.

^{۴۴۳} (5). هشام بن محمد کلبي، الاصنام، ترجمه سید محمد رضا جلالی، ص 139.

بودند که بت خود عمّ انس را ویران کردند و آنچه را رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر آنان حرام فرموده بود حرام و آنچه را حلال فرموده بود حلال دانستند.^{۴۴۴}

اشعر

این قبیله از قبایل قحطانی است که انسابیان نسب او را چنین آورده‌اند: نبت (الاشعر) بن ادد بن زئ بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبا.^{۴۴۵}

سکونت‌گاه اشعر: در منطقه تهامه یمن قبایل متعددی پراکنده بودند که از جمله: اشعریان بودند.

آنها در غرب سراه در درّه «ملح» سکونت داشتند.^{۴۴۶} از شهرهای آنان زبید و قریه آن الحصیب^{۴۴۷} و

ص: ۸۳

بندر آن غلافقه^{۴۴۸} و القحمة،^{۴۴۹} حیس و الکدراء در درّه سهام^{۴۵۰} می‌باشد (نقشه شماره شش).

جای‌گاه اشعریان متصل به «عک» بود و اشعریان در حالت اتحاد و ادغام و پیوند سببی با عک بودند. در حادثه فیل نیز اشعریان همراه عک و خثعم، ابرهه را همراهی کردند.^{۴۵۱} همچنین مادر ابو موسی اشعری نیز از عک بود^{۴۵۲} و حتی هنگامی که هیأت نمایندگی اشعریان به مدینه آمد دو نفر از عک همراه آنان^{۴۵۳} بودند. در جنگ‌های رده نیز مرتدان اشعری و عک در یک صف قرار داشتند.^{۴۵۴}

از آنچه گذشت چنین برمی آید که موجودیت سیاسی اشعریان و عک یکی بوده است و از این که هیأت نمایندگی مشخصی را به مدینه منوره نفرستاده است، روشن می‌گردد عک تابع اشعر بوده است.

اسلام اشعر

^{۴۴۴} (6). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 324.

^{۴۴۵} (7). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 248؛ ابن حزم، پیشین، ص 397؛ هشام بن محمد کلّبی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص 268.

^{۴۴۶} (8). حسن بن احمد همدان، صفة جزيرة العرب، ص 118 و 244.

^{۴۴۷} (9). یعقوبی، البلدان، ص 98.

^{۴۴۸} (1). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثالث، ص 130 (ذیل کلمه زبید) و الجزء الرابع، ص 208 (ذیل کلمه غلافقه).

^{۴۴۹} (2). همان، الجزء الرابع، ص 311 (ذیل کلمه القحمة).

^{۴۵۰} (3). همان، الجزء الرابع، ص 441 (ذیل کلمه کدراء).

^{۴۵۱} (4). ابن اسحاق، پیشین، ص 61.

^{۴۵۲} (5). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 105.

^{۴۵۳} (6). همان، المجلد الأول، ص 348.

^{۴۵۴} (7). محمد بن جریر طبری، تاریخ، الجزء الأول، ص 533.

ابو موسیٰ عبد اللہ بن قیس اشعری ہم پیمان با سعید بن عاص بن امیہ بود . وی همراه برادرش و گروهی از اشعریان به مکّه آمد و در دوران بعثت اسلام آورد و به سرزمین خود بازگشت .^{۴۵۵} سرانجام در سال هفتم هجری ابو موسیٰ اشعری به همراه پنجاه نفر از نمایندگان اشعری ها از راه دریا به جدّه آمدند و سپس راهی مدینه شدند . چون نزدیک مدینه منوره رسیدند این شعر را می سرودند: «فردا با دوستان ارجمند - یعنی محمّد و یاران او - دیدار خواهیم کرد».^{۴۵۶} آنان چون وارد مدینه شدند به ملاقات رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله رفتند و اسلام آوردند.^{۴۵۷}

شایان توجه است واقدی و گروهی از مورّخان دیگر، ابو موسیٰ را از مهاجران به حبشه محسوب داشته اند، ولی این خبر نمی تواند درست باشد و آن گونه که ابن سعد باز نموده است موسی بن عقبه، ابن اسحق و ابو معشر مدنی او را جزو مهاجران به حبشه ندانسته اند و چون آمدن

ص: ۸۴

اشعریان به مدینه همزمان با رسیدن جعفر بن ابی طالب و یارانش بود وی را از مهاجران به حبشه پنداشته اند».^{۴۵۸}

ابو موسیٰ اشعری همراه برادرش ابو عامر اشعری در جنگ حنین شرکت داشت و هنگام فرار مشرکین رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله ابو عامر را مأمور تعقیب فراریان به اوطاس کرد . ابو عامر تیری خورد و کشته شد و برادرش مأموریت وی را ادامه داد.^{۴۵۹} ابو موسیٰ مدّتی نیز از طرف پیامبر فرماندار شهرهای زبید و عدن بود.^{۴۶۰}

ختعم

از قبایل قحطانی است که دانشمندان انساب نسب وی را چنین آورده اند: ختعم بن أنمار بن اراش (نزار) بن عمرو بن العوث بن نبت بن زید بن کهلان بن سیأ.^{۴۶۱} اگرچه ابن اسحاق و مسعودی ختعم و بخيله را از نسل نزار بن معد می دانند که انمار به یمن رفته و در آنجا ساکن شد^{۴۶۲}، ولی پذیرفتن نظر مسعودی به دلایل ذیل مشکل می نماید:

- رأی مسعودی خلاف نظر عموم دانشمندان انساب است، به ویژه وی دلیل روشنی بر گفته خود بیان نکرده است.

^{۴۵۵} (8). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 105؛ ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثالث، ص 245.

^{۴۵۶} (9). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 348.

^{۴۵۷} (10). شهاب الدین احمد نویری، پیشین، جلد سوم، ص 31.

^{۴۵۸} (1). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 105.

^{۴۵۹} (2). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 454.

^{۴۶۰} (3). ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثالث، ص 246.

^{۴۶۱} (4). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 301؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 348؛ ابن حزم، پیشین، ص 390؛ ابن عبد ربّه، پیشین، الجزء الثالث، ص 303؛ هشام بن محمّد کلی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص 375.

^{۴۶۲} (5). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 74؛ مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص 113.

- جای گاه خثعم و بجیله در سراه یمین^{۴۶۳} بود و روابط دوستی مشخصی با قبایل دیگر یمینی اطراف خود همچون مذحج داشت، ولی با قبایل معدی در ستیز و بیکار بود.

- بجیله و خثعم بت «ذو الخلصه» را که در تباله بین یمین و مکه قرار داشت ستایش می کردند و جز هوازن و باهله، عموم پرستندگان این بت، قبایل یمینی مثل ازد^{۴۶۴} بودند.

- خثعم در هنگام حمله ابرهه به مکه همراه وی بودند،^{۴۶۵} در حالی که اگر معدی بودند در این حمله شرکت نمی کردند.

ص: ۸۵

سکونت گاه خثعم

در منطقه سراه یمین قبایل مختلفی، از جمله : خثعم، بجیله، غامد، بارق، غافق، و ازد زندگی می کردند^{۴۶۶} و گاهی در جنگ و ستیز با یکدیگر بودند. از شهرهای خثعم، تباله^{۴۶۷} و بیشه^{۴۶۸} و شمال و شرق جرش^{۴۶۹} بود، آن گونه که وقتی سرد بن عبد الله ازدی از طرف رسول الله صلی الله علیه و اله مامور سرکوبی مشرکین قبیله خثعم شد آنان به جرش پناه بردند و در آن متحصن شدند^{۴۷۰} (نقشه شماره هفت).

روابط خثعم: خثعم با بجیله برادرزاده بودند،^{۴۷۱} ولی گاهی روابط آنها تیره می باشد و با یکدیگر می جنگیدند. بین خثعم و ازد خونخواهی ها و جنگ های سختی وجود داشت.^{۴۷۲} رابطه خثعم با همدان نیز گاهی به خشونت می گرایید.^{۴۷۳}

اسلام خثعم

هنگامی که جریر بن عبد الله بجلی نماینده بجیله به مدینه آمد رسول الله صلی الله علیه و اله وی را مأمور تخریب بت «ذو الخلصه» کردند. این بت، سنگی سپید و نگارین بود که شکل تاجی بر آن نگاشته بودند. جریر بن قبیله خود آمد و

^{۴۶۳} (6). حسن بن احمد همدان، صفة جزيرة العرب، ص 233؛ عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الأول، ص 331 (ذیل کلمه خثعم).

^{۴۶۴} (7). هشام بن محمد کلبي، الاصلنام، ص 130.

^{۴۶۵} (8). محمد بن اسحاق، پیشین، ص 61.

^{۴۶۶} (1). حسن بن احمد همدان، صفة جزيرة العرب، ص 130 و 131 و 231 و 233 و 224.

^{۴۶۷} (2). يعقوب، البلدان، ص 98.

^{۴۶۸} (3). حسن بن احمد همدان، صفة جزيرة العرب، ص 231.

^{۴۶۹} (4). همان، ص 233 و 234.

^{۴۷۰} (5). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 587.

^{۴۷۱} (6). ابن حزم، پیشین، ص 387.

^{۴۷۲} (7). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 588.

^{۴۷۳} (8). حسن بن احمد همدان، الاكليل، الكتاب العاشر، ص 588.

با کمک «بنی احمس» از قبیله بجیله به سوی ذوالخلصه حمله برد و صد مرد از باهله و دویست مرد از خثعم را که پرده‌دار آن بت بودند بکشت و بقیه را هزیمت داد و ذوالخلصه را ویران ساخت و آن را آتش زد و بسوخت.^{۴۷۴}

پس از تخریب بت ذوالخلصه عثث بن زحر و انس بن مدرک همراه گروهی از مردان خثعم به حضور رسول خ دا صلی الله علیه و اله آمدند و گفتند : ما به خدا و رسولش و آنچه از جانب خداوند آورده ایمان آورده ایم، اکنون برای ما عهدنامه بنویس تا به دستورهای آن عمل کنیم.^{۴۷۵} پیامبر نیز عهدنامه‌ای به این شرح برای ایشان صادر فرمود: «هر خونی در جاهلیت ریخته اند از گردن آنان برداشته می شود و باید در مورد زمین های دیمی ۱/۱۰ و زمین های آبی ۱/۲۰ زکات

ص: ۸۶

بپردازند»^{۴۷۶} و حدودی را برای زمین ها و مراتع آنان معین کرد و نشانه‌هایی برای آن حدود قرار داد که هرکس خارج از آن محدوده اسب و شتر یا گاو و گوسفند بچراند، مال او حرام خواهد بود.^{۴۷۷}

بجیله

این قبیله از قبایل قحطانی است که منسوب به مادرشان بجیله دختر صعب بن سعد العشیره اند و فرزندان انمار بن ارش بن عمرو بن الغوث بن نبت بن زید بن کهلان بن سبأ^{۴۷۸} می‌باشند (نقشه شماره هفت). جای‌گاه این قبیله در سراء وسطی یمن^{۴۷۹} بود. در جریان فتوح، اکثر آنان در شهرهای عراق و عده کمی در شام پراکنده شدند و فقط معدودی از آنها در مساکن نخستین خود باقی ماندند.^{۴۸۰}

همان‌گونه که درباره خثعم گفته شد روابط بجیله با خثعم گاهی به تاریکی می‌گرایید. بجیله پیوسته با همسایگان خود در چالش بودند، از این‌رو، در بسیاری از قبایل پراکنده شدند و جریر بن عبد الله بجلی مجدداً آنان را متحد کرد.^{۴۸۱}

اسلام بجیله

^{۴۷۴} (9). هشام بن محمد کلی، الاضنام، ص 130.

^{۴۷۵} (10). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 348.

^{۴۷۶} (1). همان، ص 286.

^{۴۷۷} (2). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 588.

^{۴۷۸} (3). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 301؛ ابن درید، پیشین، الجزء الثاني، ص 515؛ ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 75؛ هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص 375.

^{۴۷۹} (4). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 233-235؛ ياقوت حموي، معجم البلدان، الجزء الثالث، ص 205 (ذیل کلمه سراء).

^{۴۸۰} (5). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الأول، ص 63 (ذیل کلمه بجیله).

^{۴۸۱} (6). ابن حزم، پیشین، ص 287.

در سال دهم هجری جریر بن عبد الله بجلیّ همراه ۱۵۰ نفر از قبیله خود به مدینه آمد و همگی اسلام آوردند و با پیامبر بیعت کردند. رسول خدا صلی الله علیه و اله به جریر فرمود: بت ذو الخلصه در چه حال است؟ گفت: همچنان به حال خود باقی است و خداوند متعال ما را از شرّ او راحت خواهد ساخت. سپس رسول الله صلی الله علیه و اله جریر را مأمور ویرانی آن بت کرد. وی نیز به همراهی دویست نفر از قومش آن بت را ویران ساخت و ب ه مدینه بازگشت.^{۴۸۲} همچنین رسول الله صلی الله علیه و اله جریر را به نزد دو نفر از اذواء یمن به نام های ذو الکلاع و ذو عمرو فرستاد و آن دو را به اسلام دعوت کرد. آنان مسلمان شدند و جریر تا هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله نزد آن دو بود.^{۴۸۳} همچنین قیس بن عزره احمسی همراه ۲۵۰ نفر از شاخه احمس به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله آمدند و اسلام آوردند و

ص: ۸۷

رسول الله صلی الله علیه و اله به بلال دستور داد به نمایندگان بجهله جایزه بپردازد.^{۴۸۴}

ازد

از قبایل بزرگ قحطانی است که در بعضی از سنگ‌نشته‌های سیایی از آن نام برده شده است.^{۴۸۵} دانشمندان انساب نسب وی را چنین آورده‌اند: ازد بن الغوث بن نبت بن مالک بن زید بن کهلان بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان.^{۴۸۶} این قبیله دارای شعبات متعدّد و بزرگی است که بعضی از آنها نقش مهمّی در تاریخ اسلام ایفا کردند، از جمله شاخه‌های آن عبارتند از:

– «بنو حارثه بن ثعلبه بن عمرو (مزقیاء) بن عامر ماء السماء بن حارثه الغطریف بن امرئ القیس بن ثعلبه بن مازن بن الازد، پدر اوس و خزرج.^{۴۸۷} حسان بن ثابت درباره انساب انصار می‌گوید:

و نحن بنو الغوث بن نبت بن مالک و زید بن کهلان و اهل المفاخر^{۴۸۸}

^{۴۸۲} (7). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 347.

^{۴۸۳} (8). همان، ص 265.

^{۴۸۴} (1). شهاب الدین احمد نویری، پیشین، جلد سوم، ص 99.

^{۴۸۵} (2). احمد حسین شرف الدین، دراسات فی انساب قبائل الیمن، ص 44.

^{۴۸۶} (3). ابو عبید قاسم بن سلام، کتاب النسب، ص 267؛ ابن حزم، پیشین، ص 330 و 386؛ هشام بن محمد کلی، جهره النسب، الجزء الثانی، ص 2.

^{۴۸۷} (4). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 9؛ ابن حزم، پیشین، ص 332؛ هشام بن محمد کلی، جهره النسب، الجزء الثانی، ص 20 و 35.

^{۴۸۸} (5). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 248.

– جفنة بن عمرو مزيقيا، پدر شاهان غسان که این نام برگرفته از آبی است که می‌نوشتند.^{۴۸۹}

شاخه‌ای از جفنه، آل منذر هستند که بر حیره پادشاهی داشتند و چون با پژوهش ما ارتباطی ندارند از بحث درباره آنان خودداری می‌کنیم.

– خزاعه؛ بنو عمرو بن ربیعہ (لحی) بن حارثه بن عمرو مزیقیاء بن عامر ماء السماء.^{۴۹۰}

– عکّ بن عدنان بن عبد الله بن الازد.^{۴۹۱} بعضی از دانشمندان انساب عکّ را از نسل عدنان می‌دانند.^{۴۹۲} ولی یمنی بودن آنان پسندیده‌تر است؛ زیرا در پیکار صفین منادی عکّی‌ها در برابر مذحج فریاد زد:

«ای مذحجیان خدا را خدا را در حق عکّ و جذام، آیا حرمت خویشاوندی را به یاد نمی‌آورید».

معاویه نیز عکّی‌ها را همراه لخم و جذام و اشعر در برابر مذحج قرار داد.^{۴۹۳}

– غافق بن الشاهد بن عکّ بن عدنان بن عبد الله بن الازد.^{۴۹۴}

ص: ۸۸

– غامد بن عبد الله بن كعب بن الحارث بن كعب بن عبد الله بن مالك بن نصر بن الازد.^{۴۹۵}

– زهران بن كعب بن الحارث بن كعب بن عبد الله بن مالك بن نصر بن الازد.^{۴۹۶}

– دوس بن عدنان بن عبد الله بن زهران بن كعب بن الحارث بن كعب بن عبد الله بن مالك بن نصر بن الازد.^{۴۹۷}

– راسب بن میدعان بن مالك بن نصر بن الازد.^{۴۹۸}

^{۴۸۹} (6). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 267؛ ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 302.

^{۴۹۰} (7). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 91.

^{۴۹۱} (8). ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 302؛ ابن حزم، پیشین، ص 375.

^{۴۹۲} (9). یعقوبی، البلدان، ص 247؛ ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 74.

^{۴۹۳} (10). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 302.

^{۴۹۴} (11). ابن حزم، پیشین، ص 329.

^{۴۹۵} (1). ابن حزم، پیشین، ص 377؛ ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 296؛ هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الثاني، ص 194.

^{۴۹۶} (2). هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، ص 37 و 267؛ یاقوت حموی، المقتضب، ص 246.

^{۴۹۷} (3). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 297؛ ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 82.

^{۴۹۸} (4). ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 301؛ ابن حزم، پیشین، ص 386.

- «بارق» شعبه‌ای از خزاعه است که نسب او چنین است: بارق بن عدی بن حارثة بن عمرو مزقیبیا بن عامر ماء السماء بن حارثة الغطریف بن امرئ القیس بن ثعلبة بن مازن بن الازد.^{۴۹۹}

جایگاه ازد در مأرب بود. تا آن‌جا که اخباریان باز نموده اند: «عمرو بن مزقیبیا بن عامر ماء السماء» هنگامی که سد شکاف برداشت با گروهی ازدی مهاجرت کرد. دسته‌ای از آنان در سراء یمین در منطقه‌ای به نام طود و گروهی به مکه و اطراف آن و دسته‌ای به یثرب و گروهی به شام و دسته‌ای به عراق و گروهی به عمان و یمامه و بحرین مهاجرت کردند.^{۵۰۰}

شاخه‌های غامد در سراء در دره «دوقه» در مسیر مکه و صنعا^{۵۰۱} و شاخه دوس در سراء مشرف بر تهامه^{۵۰۲} و دسته‌ای از بارق و بنی راسب^{۵۰۳} در سراء ساکن شدند که به «ازدشنوئه» شناخته می‌شدند^{۵۰۴} و مخالف آنان را نیز به همین نام می‌نامیدند. دسته‌ای از دوس در حیره،^{۵۰۵} خزاعه در مکه و اطراف آن. مر الظهران، تنعیم، جعرانه، سرف، فح، عصم، عسفان، قدید^{۵۰۶} (نقشه شماره هفت) و تهامه مکه،^{۵۰۷} اوس و خزرج در یثرب^{۵۰۸} و فرزندان جفنه بن عمرو در شام در

ص: ۸۹

سرزمین بلقاء^{۵۰۹} و شاخه‌هایی از دوس به ریاست مالک بن فهم (به نام‌های مالک و یحمد) حارث و عتیک (شاخه‌ای از بارق) در شحر عمان ساکن شدند^{۵۱۰} و از آن‌جا در بحرین و هجر پراکنده شدند^{۵۱۱} که به نام ازد عمان شناخته می‌شوند. بدین ترتیب ازد از قبایل بزرگ یمینی است که شاخه‌های فراوان دارد و به دو قسمت تقسیم می‌شده: ازد شنوئه یا «ازد السراء» که در سراء سکونت داشتند؛ ازد عمان، شاخه‌هایی که در عمان سکونت یافتند^{۵۱۲} (نقشه شماره هشت). در هنگام بعثت نبوی خزاعه، اوس و خزرج و غسان به نام ازد شناخته نمی‌شدند.

^{۴۹۹} (5). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 293؛ ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 300؛ هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الثاني، ص 150.

^{۵۰۰} (6). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 249؛ حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 326؛ ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 91.

^{۵۰۱} (7). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص 485 (ذیل کلمه دوقه).

^{۵۰۲} (8). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الأول، ص 394 (ذیل کلمه دوس).

^{۵۰۳} (9). همان، الجزء الثاني، ص 111 (ذیل کلمه راسب).

^{۵۰۴} (10). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 249؛ حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 326 الی 330.

^{۵۰۵} (11). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 330؛ احمد حسین شرف الدین، پیشین، ص 45.

^{۵۰۶} (12). عبد القادر فیاض حرفوش، قبيلة خزاعه في الجاهلية و الاسلام، ص 39.

^{۵۰۷} (13). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 91؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 248.

^{۵۰۸} (14). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 249؛ حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 330.

^{۵۰۹} (1). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 330؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 251.

^{۵۱۰} (2). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 330؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 250.

^{۵۱۱} (3). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 250.

^{۵۱۲} (4). همان، ص 249.

اسلام ازد

در سال نهم هجری سرد بن عبد الله ازدی با بیش از ده نفر به نمایندگی از قبیله ازد به مدینه آمدند و اسلام آوردند . سرد بن عبد الله در دین به خوبی پایداری کرد و رسول خدا صلی الله علیه و اله وی را بر افرادی که از قبیله ازد مسلمان شده بودند امیر کرد و به آنان دستور داد تا با قبایل مشرکی که در اطراف سرزمین ایشانند، جنگ کند . سرد به دستور آن حضرت با همراهان خود به جرش رفت و آن را فتح کرد.^{۵۱۳}

همچنین رسول الله صلی الله علیه و اله برای خالد بن ضماد ازدی و جناده ازدی و قوم و پیروان او نامه هایی نوشت و در آن آورد که : «تا هنگامی که نماز بگذارند و زکات بپردازند و خدای و رسول را فرمان برند و از غنایم سهم خدا و رسول را بپردازند و از مشرکان دوری جویند در پناه خدا و رسول او خواهند بود».^{۵۱۴}

اسلام غامد

در ماه رمضان سال دهم ده نفر از نمایندگان غامد به مدینه آمدند و در حضور رسول الله صلی الله علیه و اله مسلمان شدند. وی برای آنان فرمانی صادر کرد که متضمن احکام و شرایط اسلام بود و جوایزی نیز به آنان داد و ابی بن کعب قرآن به آنها آموخت.^{۵۱۵} همچنین رسول خدا صلی الله علیه و اله نامه ای به ابو ظبیان غامدی نوشت و وی و قومش را به اسلام دعوت کرد. ابو ظبیان همراه عده ای از قوم خود به نزد

ص: ۹۰

پیامبر در مدینه آمد و اسلام آورد و پیامبر برای وی فرمانی نوشت.^{۵۱۶}

اسلام غافقی

جلیحه بن شجار بن صحار غافقی همراه مردانی از قوم خود به حضور پیامبر آمدند و گفتند:
«ما سران قوم خود می‌باشیم و مسلمان شده‌ایم و سهم زکات خود را از اموالمان جدا کرده‌ایم».
عوز بن سریر غافقی نیز گفت: «به خدا ایمان آورده‌ایم و از رسول وی پیروی می‌کنیم».^{۵۱۷}

^{۵۱۳} (5). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص 587؛ طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 388.

^{۵۱۴} (6). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 267 و 270.

^{۵۱۵} (7). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 345؛ شهاب الدین نویری، پیشین، جلد سوم، ص 96.

^{۵۱۶} (1). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 280.

^{۵۱۷} (2). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 352؛ شهاب الدین نویری، پیشین، جلد سوم، ص 102.

اسلام بارق

نمایندگان بارق در مدینه به حضور رسول خدا صلی الله علیه و اله آمدند و پیامبر آنان را به اسلام دعوت فرمود. همگی مسلمان شدند و بیعت کردند و رسول خدا صلی الله علیه و اله برای ایشان فرمانی صادر کردند.^{۵۱۸}

اسلام دوس

طفیل بن عمرو دوسی که مردی شاعر و خردمند بود به مکه آمد و علی رغم سفارش قریش که با رسول الله صلی الله علیه و اله تماس نگیرد با وی ملاقات کرد. رسول الله صلی الله علیه و اله نیز اسلام را به او عرضه کرد و طفیل بدون درنگ، مسلمان شد و به قبیله خود بازگشت، ولی هرچه کوشید جز پدر و همسرش کسی اسلام نیاورد. از این رو، پس از مدتی مجدداً به مکه آمد و گزارش اسلام نیاوردن قبیله خود را به اطلاع رسول الله صلی الله علیه و اله رساند. آن حضرت درباره ایشان دعا کرد و گفت: «بار خدایا دوس را هدایت فرما». سپس طفیل به قبیله خود بازگشت و به دعوت قبیله خود مشغول شد. وی هنگام جنگ خیبر با هفتاد یا هشتاد خانوار دوسی در خیبر به رسول خدا صلی الله علیه و اله ملحق شد و آن حضرت نیز در غنایم آنان را سهم کرد. پس از فتح مکه، طفیل از پیامبر صلی الله علیه و اله خواست او را برای سوزاندن بت «ذو الکفین» بت قبیله عمرو بن حنم بفرستد. رسول خدا صلی الله علیه و اله پذیرفت و طفیل بن عمر آن بت را آتش زد و به نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله بازگشت و در مدینه بود تا رسول الله صلی الله علیه و اله رحلت کردند.^{۵۱۹} شایان توجه است طفیل از مسلمانان دوران بعثت است که آزادانه اسلام را پذیرفت و خدمات مهمی به آن کرد و مقام درخور و شایسته‌ای یافت و سرانجام در جنگ یمامه به شهادت رسید.^{۵۲۰}

ص: ۹۱

قبیله دوس نیز با فعالیت‌های تبلیغی طفیل، قبل از قبایل دیگر یمنی و هنگامی که هنوز مکه فتح نشده بود، اسلام آوردند.

اسلام در قبیله ازدعمان

در ذی قعدة سال هشتم رسول خدا صلی الله علیه و اله عمرو بن عاص را به نزد جیفر پادشاه عمان و برادرش عبد فرستاد. در نامه‌ای نیز آنان را به اسلام دعوت کرد. سپس آنها اسلام آوردند و عمرو به دستور رسول الله صلی الله علیه و اله نزد آنان ماند. او صدقات توانگرانشان را می گرفت و بین نیازمندانشان تقسیم می کرد و از مجوسیان بومی عمان جزیه گرفت.^{۵۲۱} همچنین هیأتی از مسلمانان آزادشهر دبا در عمان به مدینه آمدند و در حضور رسول خدا صلی الله علیه و اله

^{۵۱۸} (3). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 352.

^{۵۱۹} (4). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 382.

^{۵۲۰} (5). همان، ص 385.

^{۵۲۱} (1). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 262؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 262.

و اله اعتراف به اسلام نمودند . رسول الله صَلَّى الله عليه و اله نیز خذيفه بارقي را برای تعليم قرآن و احكام و گرفتن زكات همراه آنان به دبا بفرستاد.^{۵۲۲}

قبيله ازد از قبایل بزرگ يمني است که شعبه های آن در مناطق مختلف جزیره العرب سکونت داشتند و هيچ گونه اتحاد و همبستگی در بين آنان وجود نداشت . حتی شاخه هایی که در سراه يمن زندگی می کردند و در همسایگی یکدیگر بودند در نزاع باهم بودند. از هیأت های نمایندگی متعددی که ازدی ها به مدینه منوره فرستادند بر ما معلوم می گردد که بين آنان اختلاف و دودستگی وجود داشته است و رهبری واحدی نداشتند .

قبيله خزاعه

این قبيله در مر الظهران سکونت داشت.^{۵۲۳} افراد آن قبيله با همکاری بنو بکر بن کنانه توانستند سلطه «جرهم» بر مکه را از بين برند و حکومت بر شهر و تولیت خانه کعبه را به دست آورند.

سرانجام قصی بن کلاب با همکاری قریش و کنانه و قضاعه موفق شد خزاعه و بنی بکر را از مکه بیرون کند و فرمانروایی مکه و تصدی امور خانه کعبه را به دست آورد .^{۵۲۴} روابط خزاعه و بنی هاشم در زمان عبد المطلب به مسالمت گرایید و پیمان استواری بين خزاعه و عبد المطلب بسته شد . ادر برابر دشمنان، پشتیبان و مددکار یکدیگر باشندند.^{۵۲۵} روابط خزاعه و بنی هاشم چنان صمیمی بود که عبد المطلب از آنان همسر برگزید.^{۵۲۶}

ص: ۹۲

اسلام خزاعه

پس از هجرت رسول خدا صَلَّى الله عليه و اله به مدینه منوره، روابط همکاری و پشتیبانی خزاعه با رسول الله صَلَّى الله عليه و اله ابعاد وسیعی یافت به گونه ای که مسلمان و مشرک آنان، همگی پیامبر صَلَّى الله عليه و اله را دوست می داشتند و در مکه و تهامه هر اتفاقی می افتاد رسول خدا صَلَّى الله عليه و اله را از آن باخبر می ساختند و از هواداران آن حضرت، محسوب می شدند.^{۵۲۷} همچنین معبد بن ابي معبد خزاعی پس از شکست احد نزد رسول خدا صَلَّى الله عليه و اله آمد و از مصیبت وارده به ایشان اظهار ناراحتی کرد و در روحاء ابو سفیان را که قصد بازگشت داشت ملاقات کرد و

^{۵۲۲} (2). ابن سعد، پیشین، الجلد السابع، ص 101.

^{۵۲۳} (3). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 92.

^{۵۲۴} (4). ابن هشام، پیشین، ص 117 و 123؛ عبد القادر فیاض حرفوش، قبيلة خزاعه في الجاهلية و الاسلام، ص 44.

^{۵۲۵} (5). محمد حمید الله، پیشین، ترجمه سید محمد حسینی، ص 329.

^{۵۲۶} (6). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 326.

^{۵۲۷} (1). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 102.

وی را از این کار برحذر داشت.^{۵۲۸} همکاری خزاعه با پیامبر صلی الله علیه و اله ادامه یافت تا هنگامی که قریش در سال پنجم هجری آهنگ مدینه کرد. گروهی از سواران خزاعه به مدینه آمدند و حرکت آنان را به آگاهی پیامبر صلی الله علیه و اله رسانیدند.^{۵۲۹} در هنگام بستن صلح حدیبیه نیز بنی خزاعه پیمان همکاری خود را با رسول خدا صلی الله علیه و اله اعلام کردند.^{۵۳۰} بدین ترتیب روابط صمیمی و همکاری بین خزاعه و رسول الله صلی الله علیه و اله هر روز ابعاد بیشتری می یافت به گونه ای که وقتی انس بن زبیم الدیلی رسول خدا صلی الله علیه و اله را هجو کرد، جوانی از خزاعه بر او حمله برد که به جنگ میان خزاعه به مدینه منوره آمدند و شکایت بنی بکر و قریش را به رسول الله صلی الله علیه و اله بردند و همین، بهانه حمله پیامبر صلی الله علیه و اله به مکه شد.^{۵۳۱}

از متن ابن هشام برمی آید قبل از جنگ احد، گروهی از خزاعه مسلمان بوده اند،^{۵۳۲} از جمله:

نافع بن بدیل بن ورقاء که از قاریان قرآن بود و در حادثه بئر معونه کشته شد.^{۵۳۳} قبل از فتح مکه نیز رسول الله صلی الله علیه و اله نامه ای به بدیل بن ورقاء و بسر بن سفیان خزاعی نوشت و آن دو را به اسلام دعوت کرد که آن دو دعوت پیامبر صلی الله علیه و اله را پذیرفتند. بدیل در فتح مکه و غزوه حنین شرکت داشت^{۵۳۴} و به دستور پیامبر صلی الله علیه و اله سرپرستی غنایم حنین را برعهده گرفت.^{۵۳۵} وی در حجة الوداع

ص: ۹۳

همراه رسول الله صلی الله علیه و اله بود^{۵۳۶} و سرانجام قبل از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رفت.^{۵۳۷}

اسلام اوس و خزرج

رسول خدا صلی الله علیه و اله در هنگام مراسم حج و سایر اجتماعات مکه، قبایل عرب را به دین اسلام دعوت می فرمود، از آن جمله: در مراسم حج سال یازده، شش نفر از مردم خزرج با رسول خدا صلی الله علیه و اله ملاقات کردند.^{۵۳۸} اینان چون بشارت ظهور یک پیامبر را از یهودیان شنیده بودند^{۵۳۹} دعوت رسول الله صلی الله علیه و اله را

^{۵۲۸} (2). ابن هشام، پیشین، ص 102؛ واقدی، المغازی، المجلد الأول، ص 334.

^{۵۲۹} (3). واقدی، المغازی، المجلد الأول، ص 445.

^{۵۳۰} (4). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 318.

^{۵۳۱} (5). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 390؛ واقدی، المغازی، المجلد الثاني، ص 784.

^{۵۳۲} (6). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 102.

^{۵۳۳} (7). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 294.

^{۵۳۴} (8). همان، ص 294.

^{۵۳۵} (9). واقدی، المغازی، المجلد الثاني، ص 922.

^{۵۳۶} (1). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 294.

^{۵۳۷} (2). ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمييز الصحابه، الجزء الأول، ص 141.

^{۵۳۸} (3). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 428.

اجابت کردند و با امید آن که اسلام، سبب تسکین کشمکش‌ها و اختلافات آنان خواهد شد و بین آنها الفت ایجاد خواهد کرد به شهر خود بازگشتند. با بازگشت این گروه به یثرب، در محافل اوس و خزرج، آوازه اسلام در پیچید. ^{۵۴۰} در جریان حج سال دوازده بعثت در گردنده عقبه منی، در مکه پنج نفر از شش نفر سال قبل و هفت نفر دیگر (جمعا دوازده نفر که ده نفرشان خزرجی و دو نفر دیگر اوسی بودند) با پیامبر صلی الله علیه و اله بیعت کردند که «برای خدا شریکی قرار ندهند، دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، بت‌ها را نپرستند و در کارهای نیک که رسول خدا صلی الله علیه و اله دستور دهد نافرمانی نکنند». این پیمان، عقبه اول یا «بیعة النساء» خوانده شده است. ^{۵۴۱}

پس از انجام بیعت، یثربیان از رسول خدا صلی الله علیه و اله خواستند که فردی را برای دعوت مردم یثرب به کتاب خدا همراه آنان بفرستد. رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف را همراه ایشان به مدینه فرستاد. مصعب چون وارد یثرب شد در خانه اسعد بن زراره سکونت اختیار کرد ^{۵۴۲} و روزها در محله‌های اوس و خزرج می‌رفت و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد. بدین‌سان، اسلام در یثرب شیوع یافت و کم‌کم در تمام خانه‌های مدینه وارد شد و خانه‌ای نبود که چندین مرد یا زن مسلمان در آن یافت نشود. ^{۵۴۳}

مصعب پس از نزدیک به یک سال تبلیغ اسلام، موفقیت زیادی پیدا کرد تا هنگام مراسم حج سال سیزدهم بعثت همراه مسلمانان یثرب به مکه باز آمد. ^{۵۴۴} با اتمام مراسم حج، ۷۳ مرد و دو زن (که یازده نفرشان اوسی و ۶۴ نفر دیگر خزرجی بودند) در محل عقبه منی با

ص: ۹۴

رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت کردند تا همان گونه که از زنان و فرزندان خود دفاع می‌کنند از پیامبر صلی الله علیه و اله نیز دفاع کنند.

بدین‌صورت، پیمان‌های عقبه اول و دوم، مقدمات هجرت مسلمانان و پیامبر صلی الله علیه و اله را به یثرب فراهم کرد و «هجرت موجب شکوفایی، تحکیم و تثبیت انقلاب و علت مبقیه بعثت در قالب تشکیل حکومت بود. رسول اکرم صلی

^{۵۳۹} (4). قرآن مجید، بقره(2)، آیه 89.

^{۵۴۰} (5). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 430.

^{۵۴۱} (6). همان، ص 431.

^{۵۴۲} (7). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 397.

^{۵۴۳} (8). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 437.

^{۵۴۴} (9). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 220.

الله عليه و اله سياست داخلی خود را از مرحله تبليغ اسلام و دعوت به کلمه طيبه و موعظه حسنه به مرحله استقرار حکومت اسلامی و تحوّل نظام قبیله‌ای به دولت و تشریح احکام، تبدیل کرد.^{۵۴۵}

پس از گذشت حدود یک سال از ورود رسول خدا صلی الله عليه و اله به مدینه بنای مسجد النبی صلی الله عليه و اله و حجرات اطراف آن به پایان رسید و بیشتر مردم اوس و خزرج مسلمان شدند و تنها چند طایفه اوس به نام های خطمة، واقف، وائل و أمیه در حال شرک باقی مانده بودند.^{۵۴۶}

مسلمانان خزرج و اوس در طی دوران ده ساله هجرت از هیچ گونه همکاری با رسول الله صلی الله عليه و اله دریغ نکردند و در جنگ های پیامبر با دشمنان اسلام با تمام توان وی را یاری کردند، به گونه ای که در فتح مکه با چهار هزار نفر همراه رسول خدا صلی الله عليه و اله بودند^{۵۴۷} و با این خدمات مقامی شایسته و درخور پیدا کردند به گونه ای که قرآن درباره آنان می فرماید: **وَالَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ**^{۵۴۸} یعنی آنها که یاری کردند به حقیقت اهل ایمانند و هم آموزش خدا و روزی نیکوی بهشتی مخصوص آنهاست.

بدین صورت، آنان به مقام پرافتخار انصار نایل شدند . در مقابل نیز رسول الله صلی الله عليه و اله با اقدامات اصلاح گرایانه خود موفق شد آنها را از شرک، اختلافات و چالش های قبیله‌ای، اخلاق جاهلی، فقر و بدبختی و تحمّل ستم یهود نجات بخشد، به گونه ای که مولانا جلال الدین محمد بلخی در این باره سروده است:

یک ز دیگر جان خون آشام داشت

دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت

محو شد در نور اسلام و صفا

کینه های کهنه شان از مصطفی

همچو اعداد عنب در بوستان

اولا اخوان شدند آن دشمنان

در شکستند و تن واحد شدند^{۵۴۹}.

وزدم المؤمنون إخوه به پند

ص: ۹۵

^{۵۴۵} (1). اصغر منتظر القائم، تاریخ صدر اسلام، ص 111.

^{۵۴۶} (2). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 500.

^{۵۴۷} (3). واقدی، المغازی، المجلد الثاني، ص 798.

^{۵۴۸} (4). انفال (8) آیه 74.

^{۵۴۹} (5). مولوی، مثنوی معنوی، همصحیح نیکلسون، دفتر دوم، بیت 3713.

این قبیله از قبایل بزرگ قحطانی است که دانشمندان انساب نسب آن را چنین آورده‌اند:

طی بن ادد بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبا^{۵۵۰}. قبیله طی دارای شاخه‌های زیادی بود که مشهورترین آنها «جندب بن خارجه بن فطره بن طی» و «الغوث بن طی» می‌باشند. شاخه جندب به نام مادرش جدیله شناخته می‌شود. فرزندان جندب «بنو ثعلبه بن رومان بن جندب» و «بنو ثعلبه بن ذهل بن رومان بن جندب» و «بنو ثعلبه بن جدعاء بن ذهل بن رومان» بودند که به الثعالب سه‌گانه مشهورند.^{۵۵۱} خاندان حاتم طایی از بنو ثعلبه بن جدعاء بودند.^{۵۵۲}

جایگاه طی در سرزمین جوف که مراد و همدان در آن سکونت داشتند بود. پس از مهاجرت ازد به دنبال آنان مهاجرت کردند^{۵۵۳} و در سمیرا^{۵۵۴} و فید^{۵۵۵} در کنار بنی اسد در سرزمین نجد فرود آمدند^{۵۵۶} و بر کوه «اجأ» و «سلمی»^{۵۵۷} که از بنی اسد بود، دست یافتند. پس از آن، قسمتی از سرزمین تمیم در نجد بین حیره و یمامه و مسکنی از غطفان در نجد را تصاحب کردند. روستاهای طی دومه، سکاکه، القاره، ظریب و محضر^{۵۵۸} بود (نقشه شماره نه).

طی رفتار بدوی و نیمه‌بدوی داشت و حتی بین شاخه‌های آن، پیکارهای سختی اتفاق افتاد، از آن جمله جنگ «الفساد» که بین بنو جدیله و بنو الغوث به وقوع پیوست. این جنگ چهار روز طول کشید. نبرد در روز چهارم در عرنان بین تیماء و دو کوه طی ادامه یافت که بنو الغوث پیروز شدند.^{۵۵۹}

روابط طی با بعضی از قبایل معدی، مثل شاخه غنی از «قیس بن عیلان» تیره بود و قبیله غنی به رهبری طفیل الغنوی طی را در شرق کوه سلمی شکست داد و بسیاری از آنها را کشت و غنایم زیادی

ص: ۹۶

^{۵۵۰} (1). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 247؛ ابن حزم، پیشین، ص 399؛ هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص 179.

^{۵۵۱} (2). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 326؛ ابن درید، پیشین، الجزء الثاني، ص 380.

^{۵۵۲} (3). ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 313.

^{۵۵۳} (4). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء الحادی عشر، ص 168.

^{۵۵۴} (5). سمیراء در مسیر حجاج و یکی از منازل راه مکه بود» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثالث، ص 255، (ذیل کلمه سمیرا).

^{۵۵۵} (6). قید از منازل نیمه راه مکه و کوفه است» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص 282، (ذیل کلمه فید).

اجأ یکی از کوه‌های طی در غرب کوه فید قرار دارد» ر. ک: عبد القادر فیاض حرفوش، قبيلة طی، ص 92.

^{۵۵۶} (7). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الثاني، ص 689 (ذیل کلمه طی).

^{۵۵۷} (8). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 238 و 239.

^{۵۵۸} (9). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الثاني، ص 689.

^{۵۵۹} (10). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء الثالث عشر، ص 10.

به دست آورد.^{۵۶۰} همچنین طی با بنی عامر و «یاد» پسر نزار درگیری‌هایی داشتند،^{۵۶۱} ولی با بنی اسد هم پیمان بودند، زیرا سرزمینشان در کنار هم بود. طی با غطفان نیز هم پیمان بود، اما سرانجام در نزدیک بعثت نبوی میان طی و بنی اسد اختلاف افتاد و بنی اسد با غطفان هم سخن شدند و با طی جنگیدند^{۵۶۲} و آن قبیله را از سرزمینش بیرون کردند. ذی الخمار بن عوف جذمی آزرده شد و پیمانی را که با غطفان داشت برید و پیش دو طایفه طی (غوث و جدیله) فرستاد و پیمانشان را تجدید کرد و آنان را یاری داد تا به جای‌گاه خود بازگشتند^{۵۶۳} و بعدا پیامبر صلی الله علیه و اله فرمانی برای بنی اسد نوشت و آنان را از نزدیک شدن به سرزمین طی و تصرف آب‌های آن بازداشت.^{۵۶۴} روابط طی با بکر بن وائل نیز خصمانه بود، به صورتی که حاتم رهبر طی بر آنان غارت برد، ولی شکست خورد و تعدادی کشته و اسیر داد و خود وی نیز به اسارت درآمد.^{۵۶۵}

روابط طی با ساسانیان صمیمانه بود و طی از منافع آنان حمایت می کرد، به گونه ای که وقتی نعمان بن منذر از طی تقاضای کمک کرد آنان نپذیرفتند^{۵۶۶} و بعدا نیز خسرو پرویز ایاس بن قبیصه طایی را همراه یک مأمور پارسی به نام نخیرجان [نخارجان] به مدت نه سال بر حکومت حیره گمارد.^{۵۶۷}

این روابط صلح‌آمیز و دشمنانه با دیگر نیروها نشان این است که قبیله طی از قبایل پرنفوذ و قدرتمند نجد بود که خسرو پرویز از آنان حاکمی برای حیره انتخاب کرد، اگرچه طی مدتی زیر سلطه حارث بن عمرو کندی و پسرش شرحبیل قرار داشت.^{۵۶۸}

اسلام طی

پانزده نفر از نمایندگان قبیله طی به ریاست زید الخیل بن مهلهل به مدینه آمدند و نزد رسول الله صلی الله علیه و اله مسلمان شدند و رسول خدا صلی الله علیه و اله به هر یک پنج اوقیه نقره جایزه داد و به زید دوازده و نیم اوقیه و او را «زید الخیر» نامگذاری کرد و فید و قسمتی از زمین‌های اطراف آن را به او واگذار فرمود. ولی زید در بازگشت از دنیا رفت و همسرش نامه‌ای را که رسول خدا صلی الله علیه و اله برای

^{۵۶۰} (1). همان، الجزء الخامس عشر، ص 352.

^{۵۶۱} (2). عمر رضا کخاله، پیشین، ص 690.

^{۵۶۲} (3). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 291.

^{۵۶۳} (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 486.

^{۵۶۴} (5). ابن سعد، پیشین، الجلد الأول، ص 269.

^{۵۶۵} (6). ابو عبیده معمر بن المثنی، پیشین، الجزء الثانی، ص 603.

^{۵۶۶} (7). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 266.

^{۵۶۷} (8). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص 614.

^{۵۶۸} (9). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 268.

وی نوشته بود سوزاند.^{۵۶۹} پس از آن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در سال دهم هجری علی علیه السلام را برای تخریب بتکده فلس گسیل داشتند. وی با دویست سوار به منطقه خاندان حاتم حمله برد و بتکده را خراب کرد و با غنایم و اسیرانی از جمله: سفانه دختر حاتم طایی به مدینه بازگشت.^{۵۷۰} سفانه با اشاره حضرت علی علیه السلام از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درخواست آزادی خود را کرد و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مقاداری لباس و خرجی راه و مرکبی به او داد و وی را آزاد کرد. عدی بن حاتم که هنوز بر آیین مسیحیت بود به هنگام حمله حضرت علی علیه السلام ب ه شام فرار کرد. سفانه پس از آزادی به شام رفت و برادر خود را به مدینه آورد و عدی بن حاتم به حضور رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله رسید و مسلمان شد.^{۵۷۱} پس از آن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را مأمور جمع آوری زکات قومش کرد.^{۵۷۲} قبیله طی در دین اسلام راسخ و استوار بود، زیرا در جریان ارتداد قبایل عرب جز دو نفر هیچ یک از آنان^{۵۷۳} از دین خارج نشدند و فرمان های رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله به خاندان «معاویة بن جریول» طی و «عامر بن اسود بن عامر جوین طایی» و «زید الخیل طایی» حکایت از توجه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به این قبیله دارد.^{۵۷۴}

قبیله کنده

یکی دیگر از قبایل بزرگ قحطانی، قبیله کنده است که انسابیان نسب او را چنین آورده اند:

ثور [کنده] بن عفیر بن عدی بن الحارث بن مرّة بن ادد بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبأ.^{۵۷۵} کنده به دو شاخه بزرگ بنی معاویه و بنی اشرس^{۵۷۶} تقسیم می شد. بنی اشرس به شاخه های تجیب، صدف، السکاسک و السکون^{۵۷۷} و بنی معاویه به دو شاخه الرائش و بنی حارث تقسیم^{۵۷۸} می گردید.

کنده از قبایل قدرتمند یمنی است که «در روزگار شمریه عرش به ارتش پادشاهان حمیر پیوستند؛ زیرا آنان جنگاورانی نیرومند و پرخاشگر بودند که برای بیم دادن دشمنان از آنها

^{۵۶۹} (1). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص 577.

^{۵۷۰} (2). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 322.

^{۵۷۱} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 376؛ عبد القادر فیاض حروفش، قبيلة طی، ص 98 و 400.

^{۵۷۲} (4). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 322.

^{۵۷۳} (5). هشام بن محمد کلی، جبهة النسب، الجزء الأول، ص 237.

^{۵۷۴} (6). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 269.

^{۵۷۵} (7). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 304؛ ابن حزم، پیشین، ص 425.

^{۵۷۶} (8). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 305.

^{۵۷۷} (9). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 309؛ ابن حزم، پیشین، ص 429.

^{۵۷۸} (10). ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 306.

استفاده می‌شد».^{۵۷۹} در نوشته‌های عربستان جنوبی پس از میلاد، از آن جمله کتیبه جامه به شماره ۶۶۰ و ۶۶۵ و ریگمانس به شماره ۵۱۰^{۵۸۰} نام این قبیله مکرر به صورت «کدت» آمده است. واژه اعراب که پیش از نام‌کنده آمده معلوم می‌دارد که این قبیله بیابان گرد بوده و سکونت گاهی ثابت نداشته است. از این رو، شاهان یمن برای سرکوبی دشمنان خود (از قبایل یمنی یا معدی)، از این قبیله سود می‌جستند.^{۵۸۱} در کتیبه‌ای (YR ۵۱۰ که به سال ۵۱۶ میلادی برمی‌گردد و پروفیسور ریگمانس در وادی مأسل آن را کشف و منتشر کرد نام‌کنده و مذحج همراه بنی ثعلبه به عنوان اعراب آمده است.^{۵۸۲} محققان این واژه را معمولاً به مفهوم «اعرابی - اعراب بادیه‌نشین - بدوی» گرفته‌اند.^{۵۸۳} در کتیبه ۵۰۸ ریگمانس و ۲۲۸ فیلی^{۵۸۴} نیز نام‌کنده به صورت عرب‌های کنده آمده که با یوسف اسار جنگیده‌اند.^{۵۸۵} پیکار کنده با شاهان یمن حکایت از قدرت سیاسی - نظامی این قبیله دارد. البته در روزگاران مختلف، این قدرت در درجات شدت و ضعف قرار داشت، به گونه‌ای که ابرهه یزید بن کبشه کنده را به عنوان عامل خود برکنده منصوب کرد که به سال ۵۴۲ میلادی علیه ابرهه قیام کرد، ولی ابرهه قیام او را فرونشاندید^{۵۸۶} و مجدداً به سال ۵۴۷ میلادی ابجبر کنده را بر آنان گمارد.^{۵۸۷}

صفحات درخشان تاریخ‌کنده در شمال با نام حارث بن عمرو مرتبط است. در سال ۵۰۲ میلادی امپراتور آناسیاسیوس با حارث کنده پیمان صلح منعقد کرد.^{۵۸۸} پس از آن، درگیری‌های خونینی میان لخمیان و کندیان در سال ۵۲۸ میلادی به وقوع پیوست^{۵۸۹} و حارث نواده حجر آکل المرار موفق شد حیره را به تصرف درآورد و بر سرزمین لخمیان فرمان براند^{۵۹۰} و فرزندان خود را بر قبایل کنانه و بنی اسد و بنی تمیم و بنی ثعلب که در نجد بودند بگمارد.^{۵۹۱}

-
- ^{۵۷۹} (۱). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 552.
 - ^{۵۸۰} (۲). همان، ص 552.
 - ^{۵۸۱} (۳). همان، ص 590.
 - ^{۵۸۲} (۴). پیگولوسکایا، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ترجمه عنایت‌الله رضا، ص 330.
 - ^{۵۸۳} (۵). همان، ص 332.
 - ^{۵۸۴} (۶). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 589.
 - ^{۵۸۵} (۷). همان، الجزء الثانی، ص 596.
 - ^{۵۸۶} (۸). پیگولوسکایا، پیشین، ص 338.
 - ^{۵۸۷} (۹). همان، ص 343.
 - ^{۵۸۸} (۱۰). همان، ص 325.
 - ^{۵۸۹} (۱۱). همان، ص 328.
 - ^{۵۹۰} (۱۲). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص 147.
 - ^{۵۹۱} (۱۳). ابن شهبه، تاریخ المدینة المنورة، الجزء الثانی، ص 544؛ ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء التاسع، ص 81.

حارث بر قبایل معد و سرزمین حیره فرمان می راند تا انوشیروان به پادشاهی رسید و منذر بن ماء السماء را بر حکومت حیره تعیین کرد. چون منذر به حیره نزدیک شد حارث کندی گریخت و سرانجام به دست قبیله بنی کلب کشته شد.^{۵۹۲}

پس از مرگ حارث بین فرزندان سلمه و شرحبیل اختلاف افتاد و به پیکار با یکدیگر برخاستند و در کلاب بین کوفه و بصره با یکدیگر رویه رو شدند.^{۵۹۳} شرحبیل به دست بنو ثعلب کشته شد.^{۵۹۴} بدین صورت؛ احوال کنده پریشان شد و حکومت از دست بنی آکل المرار خارج شد و متفرق شدند و به حضرموت^{۵۹۵} مقر اصلی خویش بازگشتند.^{۵۹۶} سپس فرمانروایی به دست «معدی کرب بن جبلة» و «قیس بن معدی کرب» از شاخه «بنی معاویه الاکرمین بن الحارث» افتاد.^{۵۹۷} در روزگار قیس دین اسلام در مکه ظهور کرد. آن گاه اشعث بن قیس به ریاست آنان رسید.^{۵۹۸}

بدین سان، «دولت کنده در واقع دولت بدویان و اتحادی با قبایل معد، تحت زعامت شیوخ قبایل کنده از جنوب عربستان بود».^{۵۹۹} کندها موفق شدند حکومتی متحد و مشترک با قبایل معدی و نجدی در سرزمین های شمال شرقی جزیره العرب پدید آورند، ولی ملوک آنان، آن گونه که باور کاسکل^{۶۰۰} می باشد دارای گارد محافظ نبودند. آنان در رأس نیروهای قبیله ای قرار داشتند و بیش از همه بر قبایل و عشیره ها و خاندان های خود اعتماد داشتند که گاه نیز بین آنان اختلاف های شدیدی بروز می کرد. داستان های ایام العرب و جنگ های قبیله ای از یک سو با خودشان و از سویی دیگر، با قبایل دیگر همچون حضرموت و مراد، مؤید آن است که سازمان جنگی آنان صورت قبیله ای داشت و مثل یک نظام پادشاهی دارای گارد محافظ و تشکیلات نظامی پیچیده و مقتدر و منظم نبودند. از متن ابو عبیده معمر بن مثنی درباره پیکار کلاب^{۶۰۱} نیز برمی آید که نیروهای همراه شرحبیل بن حارث از بنی بکر و قبایل متحد وی بودند و نیروهای سلمه بن حارث از تغلب، «النمر» و قبایل دیگر هم پیمان وی بودند.

ص: ۱۰۰

^{۵۹۲} (1). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص 147.

^{۵۹۳} (2). ابو عبیده معمر بن المثنی، الجزء الثاني، ص 47. محققی علت این اختلاف را فتنه انگیزی منذر می نویسد. «ر. ک: یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 269».

^{۵۹۴} (3). ابن شبنه، پیشین، الجزء الثاني، ص 545.

^{۵۹۵} (4). ابو عبیده معمر بن المثنی، پیشین، الجزء الثاني، ص 65.

^{۵۹۶} (5). فیلیپ حقی، پیشین، ترجمه ابو القاسم پاینده، ص 107.

^{۵۹۷} (6). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص 148.

^{۵۹۸} (7). همان، ص 148.

^{۵۹۹} (8). پیگولوسکایا، پیشین، ص 352.

^{۶۰۰} (9). W. 340. lekscA. C. W. p nelleuQ nehcsimiehnje eiD به نقل از پیگولوسکایا، پیشین، ص 352.

^{۶۰۱} (10). ایام العرب، الجزء الثاني، ص 47.

بدین صورت؛ درمی یابیم اولاً، رفتار و خوی بیابان گردی آنان موجب اختلاف و کشمکش و عدم همبستگی آنها بود و ثانیاً، سازمان جنگی آنان شکل قبیله‌ای داشت که در ایام حارث (۴۶۰-۵۳۸) بر شرق عربستان تسلط یافتند. قدرت حارث از چند عامل نشأت می‌گرفت:

همراهی قبایل یمنی با وی، هم پیمانی با قبایل معدی و نجدی، برخورداری از حمایت امپراتوری روم شرقی، ضعف قدرت سیاسی حکومت ساسانی در ایام کواذ (قباد)^{۶۰۲} و همراهی و یاری بکر بن وائل با حارث به واسطه کینه ای که از آل لخم داشتند.^{۶۰۳} بدین صورت، «کنندیان سازمان نظامی دموکراتیکی را تشکیل می‌دادند که پیشروی و حملاتشان سبب ارتباط گروه‌های قابل ملاحظه‌ای از اعراب ساکن، نیمه بدوی و بدوی در محدوده ای وسیع شده بود».^{۶۰۴} در روایات و اشعار عرب از امرا و ملوک کنده بسیار یاد شده است^{۶۰۵} و «تعدادشان را به هفتاد نفر می‌رسانده‌اند»^{۶۰۶} که اولین آنها مرتع و سپس پسرش ثور^{۶۰۷} و آخرین آنان اشعث بن قیس^{۶۰۸} بود. این بدین واسطه است که اینان جنگاورانی نیرومند و پرخاشگر بودند و خونریزی را دوست داش تند و از این روی، قدرت سهمگینی پیدا کردند و به همین جهت، نام ایشان داخل در اسم پادشاهان درآمد.^{۶۰۹}

حکومت کنندیان در نجد و حیره امتزاجی از عناصر کوچنده و ساکن حضری و بری بود. به همین جهت، تمام خصلت‌ها و مظاهر بادیه نشینی را از خود دور نساخته بودند. خوی بدوی و قبیله‌ای در یک جا جمع شده بود و اختلافات و درگیری‌های قبیله‌ای داخلی آنان بازتابی از این رفتار بود که در جنوب نیز از همبستگی و اتحاد و حکومت واحد برخوردار نبودند، آن گونه که سه هیأت نمایندگی از کنده، تجیب و صدف به مدینه منوره آمدند. هیأت نمایندگی کنده به رهبری اشعث بن قیس بن معدی کرب را چهار نفر از بزرگان کنده به نام های مخوس، مشرح، جمد، أبضعة همراهی می‌کردند. اینان صاحب دره‌هایی بودند و به همین جهت، به پادشاهان چهارگانه شهرت یافتند. در جریان ارتداد آنان کشته شدند^{۶۱۰} و زیاد بن لبید انصاری» در این باره

ص: ۱۰۱

سروده است:

- ^{۶۰۲} (1). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ترجمه جعفر شعار، ص 108.
- ^{۶۰۳} (2). همان، ص 109؛ جواد علی، پیشین، الجزء الثالث، ص 335.
- ^{۶۰۴} (3). پیگولوسکایا، پیشین، ص 353.
- ^{۶۰۵} (4). ابن شَبَّه، پیشین، الجزء الثاني، ص 545؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 267؛ حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص 147.
- ^{۶۰۶} (5). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، پیشین، ص 44.
- ^{۶۰۷} (6). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 268.
- ^{۶۰۸} (7). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص 148.
- ^{۶۰۹} (8). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص 552.
- ^{۶۱۰} (9). ابن شَبَّه، پیشین، الجزء الثاني، ص 543.

از آنچه گذشت این حقیقت بر ما روشن می گردد که این پادشاهان از پادشاهی جز نامی نداشتند و آن گونه که ابن شَبّه^{۶۱۲}، یعقوبی^{۶۱۳}، یاقوت^{۶۱۴} و بلاذری^{۶۱۵} بر ما معلوم داشته اند این شاهان چهارگانه فقط مالک درّه های خود بودند و پس از قتل حارث بن عمرو کندیان «اصلا دارای سلطنت نبودند و اینان دارای ثروت و مکنت بودند و به نام ریحانه یمن خوانده می شدند»^{۶۱۶} و ابن خلدون نیز از قول جرجانی می نویسد: «پس از اینان در میان کنده پادشاهی دیده نشده، جز آن که در میانشان صاحبان ریاست و سروری بودند تا آن جا که عرب قبیله کنده را قبیله پادشاهان می نامید»^{۶۱۷} بدین سان، نظریه کاسکل را در این باره که گفته: «دولت کندیان هرگز دولتی بدوی (بادیه نشین) نبوده است»^{۶۱۸} و حاکمیت آنان را «دولت کنده» و «دولت شهر» خوانده^{۶۱۹} نمی توان پذیرفت و عنوان ملک را اینان از اجدادشان به ارث می بردند و به آن افتخار می جستند و آن گونه که از رفتار امرئ لقیس^{۶۲۰} شاعر و اشعث بن قیس برمی آید جاه طلبی آنان را وامی داشت تا با این عنوان بر رقبای خود برتری جویند. در واقع اینان مالک درّه ها بودند و به طور مستقل بر قلعه ها و سرزمین های خود حکومت می کردند و در قبیله خود ملک خوانده می شدند، به طوری که ابن سعد می گوید: به این علت به آنان پادشاه می گفتند که درّه هایی داشتند و مالک آنچه در آنها قرار داشت، بودند.^{۶۲۱} از متن ابن هشام^{۶۲۲} و واقدی^{۶۲۳} برمی آید برادران اکیدر بن عبد الملک السکونی از کنده که پادشاه دومة الجندل بود در امر حکومت با وی شریک بودند و اکیدر تنها عنوان پادشاهی داشته است.

ص: ۱۰۲

جا بگاه کنده

-
- ^{۶۱۱} (1). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص 271 (ذیل کلمه حضرموت).
- ^{۶۱۲} (2). ابن شَبّه، پیشین، الجزء الثاني، ص 545.
- ^{۶۱۳} (3). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 11.
- ^{۶۱۴} (4). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص 271، (ذیل کلمه حضرموت).
- ^{۶۱۵} (5). بلاذری، فتوح البلدان، ص 109.
- ^{۶۱۶} (6). ابن شَبّه، پیشین، الجزء الثاني، ص 545.
- ^{۶۱۷} (7). ابن خلدون، العبر، الجزء الثاني، ص 275.
- ^{۶۱۸} (8). W. 339. C. W. lek. s. A. nelluQ nehcsimiehnne eiD. (به نقل از پیگولوسکایا، پیشین، ترجمه عنایت الله رضا، ص 352).
- ^{۶۱۹} (9). پیگولوسکایا، پیشین، ترجمه عنایت الله رضا، ص 352.
- ^{۶۲۰} (10). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء التاسع، ص 87.
- ^{۶۲۱} (11). ابن سعد، پیشین، المجلد الخامس، ص 13.
- ^{۶۲۲} (12). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 526.
- ^{۶۲۳} (13). المغازی، المجلد الثاني، ص 1020.

سرزمین کنده در حضرموت بین دو درّه در این منطقه محصور بود. آن دو درّه عبارتند از دره عین و دیگری دوعن که در بالای آن قلاع قرار داشت و در پایین آن، مزارع و نخلستان بود.^{۶۲۴} در میان این دو درّه، قلعه نجیر و شهر تریم^{۶۲۵} که مقر پادشاهان بنی عمرو بن معاویه بود قرار داشت^{۶۲۶} (نقشه شماره ده).

پس از آن، دسته‌هایی از کنده به سوی عراق و سرزمین معدیان مهاجرت کردند. از میان آنان حارث بن عمرو بن حجر موفق شد بر حیره و قبایل معدی و نجدی فرمانروایی کند. پس از جنگ داخلی فرزندان حارث و کشتاری که مندر از بازماندگان آنان راه انداخت^{۶۲۷} فرمانروایی از آنان منقرض شد^{۶۲۸} و باقی مانده‌کنندیان به مسکن نخستین خود در حضرموت بازگشتند.^{۶۲۹} در هنگام ظهور اسلام، بیشتر مخالف‌های حضرموت در کنترل سیاسی این قبیله بود و گروه‌های قبیله‌ای دیگر در کشور را به مبارزه می‌طلبیدند.^{۶۳۰} از حاکمیت اکیدر بن عبد الملک سکونی بر دومه الجندل که در جریان جنگ تبوک به اسارت خالد بن ولید درآمد^{۶۳۱} برمی‌آید که همه‌کنندیان به حضرموت بازنگشته و برخی از سکونی‌ها در شمال باقی ماندند و در دومه الجندل حکومتی مبتنی بر رفتارهای قبیله‌ای برپا داشتند.

بدین‌سان، درمی‌یابیم تنها بخشی ناچیز از قبایل کنده از جنوب به شمال عزیمت کردند و بخش بزرگی از قبایل کنده در حضرموت باقی ماندند^{۶۳۲} و «استقلال خود را حفظ کردند. اواسط سده پنجم میلادی هنگامی که کنندیان به سرزمین‌های عربستان مرکزی رفتند و در آن جا دولت خود را تأسیس نمودند، روابط خود را با آن دسته از قبایل خویش که در جنوب باقی ماندند همچنان حفظ کردند و از حمایت ملوک حمیر نیز برخوردار گشتند».^{۶۳۳}

شاخه تجیب در منطقه کسرقشاقش در وسط حضرموت سکونت داشت. این منطقه

ص: ۱۰۳

^{۶۲۴} (1). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 168.

^{۶۲۵} (2). ياقوت حموي، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص 28 (ذيل كلمة تريم).

^{۶۲۶} (3). حسن بن احمد همدانی، الاكليل، تحقيق نبيه امين فارس، الجزء الثامن، ص 90.

^{۶۲۷} (4). ابن شبة، پيشين، الجزء الثاني، ص 545.

^{۶۲۸} (5). حمزة بن حسن اصفهاني، پيشين، ص 148.

^{۶۲۹} (6). جواد علي، پيشين، الجزء الثالث، ص 319 و 378.

^{۶۳۰} (7).

6. malsI yIraE ni hemey eht, ja, daM- La- M ja, daM nishuM- ladba 9- 233P, yrotsih lacitloP a

^{۶۳۱} (8). ابن هشام، پيشين، القسم الثاني، ص 526.

^{۶۳۲} (9).

, latneiro ednoM el. raruM la likA fo ylimaF eht fo nuaG- la. rednilo. G193IV, 25p, .208.

^{۶۳۳} (10). بيگولوسكاييا، پيشين، ص 341.

دارای روستاهای زیادی بود، از جمله: روستاهای بزرگ هینن^{۶۳۴} که در پایین آن بازاری و در بالای آن قلعه‌ای بود^{۶۳۵} و بنو الحارث بن عمرو بن حجر آکل المرار در شهر دمّون سکونت داشتند^{۶۳۶}. جای‌گاه بنی حارثه از تجیب شهر بزرگ حورّه بود.^{۶۳۷} از قلعه‌های مشهور کنده قلعه نجیر^{۶۳۸} می‌باشد.

کنده و دیگر قبایل

در میان کنده و قبایل حضرموت جنگ‌هایی بود که آنها را نابود ساخت،^{۶۳۹} ولی شاخه صدف با قبایل حضرموت رابطه داشت و به آنها نامیده می‌شد.^{۶۴۰} شاخه‌های دیگر کنده هرکدام به طور مستقل با همسایگان‌شان روابطی داشتند. شاخه تجیب با مذحج، روابط خویشاوندی داشت؛ زیرا مادرشان که به او انتساب داشتند تجیب دختر ثوبان از قبیله مذحج بود.^{۶۴۱} به‌طور کلی کنده با مذحج پیوندهای نیکو برقرار کرده بود،^{۶۴۲} ولی گاهی روابط آنان تیره می‌شد مثلاً قیس بن معدی کرب کنده پدر اشعث با آن که هم پیمان مراد بود، عهد خویش را نقض کرد و با آنها جنگید و کشته شد. اشعث در صدد خونخواهی پدر برآمد، ولی اسیر شد و مجبور گشت سه هزار شتر فدیبه دهد تا آزادی خود را به دست آورد.^{۶۴۳} اشعث بار دیگر به بنی حارث بن کعب از مذحج نیرنگ زد و پیمان صلح و حسن همجواری خود را با آنان شکست، در نتیجه بار دیگر اسیر شد و قرار گردید، برای آزادی خود دویست شتر ماده جوان فدیبه دهد، ولی او صد شتر داد و صد شتر دیگر را پرداخت نکرد تا این‌که اسلام آمد و امور جاهلی را از بین برد.^{۶۴۴}

چنین به نظر می‌رسد خیانت در تاریخ خاندان معدی کرب بن جبلة، قبل و بعد از اسلام، امری رایج بوده است: فروه بن مسیک مرادی هم پیمان با کنده بود، ولی آنان به وی خیانت کرده؛ او را یاری ندادند و فروه درباره خیانت آنان سروده است:

ص: ۱۰۴

-
- ۶۳۴ (۱). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 171.
 - ۶۳۵ (۲). همان، ص 167.
 - ۶۳۶ (۳). همان، ص 168.
 - ۶۳۷ (۴). همان، ص 168 و 171.
 - ۶۳۸ (۵). همان، ص 169.
 - ۶۳۹ (۶). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 267.
 - ۶۴۰ (۷). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، پیشین، ص 44.
 - ۶۴۱ (۸). ابن حزم، پیشین، ص 429.
 - ۶۴۲ (۹). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص 552 و 596.
 - ۶۴۳ (۱۰). ابو علی اسماعیل بن قاسم القالی، پیشین، ص 146.
 - ۶۴۴ (۱۱). ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ترجمه حسین قره چانلو، ص 281.

آن‌گاه که پادشاهان كنده خیانت کردند و از کمک بازایستادند، گام‌ها برای حرکت بدن را یاری نکرد.

اشعث در جریان ارتداد قبایل جنوب، پس از شکست از زیاد بن لبید بیاضی پیمان صلحی با وی بست و به قوم خود خیانت کرد.^{۶۴۶} بعد از اسلام شاهد ارتداد اشعث و خیانت‌های وی به حضرت علی علیه السلام هستیم و بعداً نیز فرزند و نواده‌اش خیانت‌هایی داشته‌اند؛ به همین جهت، این خاندان در تاریخ «مشهور به خیانت می‌باشند».^{۶۴۷}

بین شاخه‌های كنده روابط نزدیکی برقرار نبود، ولی گاهی در مقابل قبایل دیگر باهم متحد می شدند، آن‌گونه که الجون بن کثوم السکونی با اکراه برای آزادی برادرش قیسبه (بزرگ سکون) که در اسارت بنی عامر بن عقیل بود، با قیس بن معدی کرب کندی متحد شد.^{۶۴۸}

اسلام كنده

از شاخه معاویه الاکرمین، اشعث بن قیس همراه شصت نفر از سواران قبیله كنده^{۶۴۹} از جمله:

چهار نفر از بزرگان بنی عمرو بن معاویه (به نام‌های مخوس، مشرح، جمد و أبضعه) به مدینه آمدند. آنان با تبختر و غرور خاصی خود را آراسته بودند و در حالی که جبهه‌های حریر سیاه حاشیه‌دار پوشیده و دیبای‌های زربفت که جقه‌های زرین داشت بر تن کرده بودند، وارد مسجد النبی شدند. رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود: مگر شما مسلمان نشده‌اید؟ گفتند: چرا. فرمود: پس اینها چیست که بر تن کرده‌اید؟ این جامه‌ها را در آورید. آنان نیز لباس‌های حریر خود را بزمین انداختند و با رسول الله صلی الله علیه و اله سخن گفتند.^{۶۵۰}

اسلام صدف

نمایندگان صدف که پیش از ده نفر بودند به مدینه آمدند و با رسول خدا صلی الله علیه و اله بین خانه و منبرشان برخورد کردند و بدون سلام نشستند. رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود: آیا شما مسلمان هستید؟

^{۶۴۵} (1). ابن هشام، پیشین، القسم لثانی، ص 582.

^{۶۴۶} (2). واقدی، کتاب الزده، تحقیق محی الجیوری، ص 211.

^{۶۴۷} (3). ابن رسته، پیشین، ص 281.

^{۶۴۸} (4). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء الثالث عشر، ص 5 و 6.

^{۶۴۹} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء لثانی، ص 394.

^{۶۵۰} (6). ابن شبهه، پیشین، الجزء لثانی، ص 542؛ ابن هشام، پیشین، القسم لثانی، ص 585.

گفتند: آری. فرمود: چرا سلام نکردید؟ آنان به پا خاستند و گفتند: «السلام علیک ایها النبی و رحمۃ اللہ». رسول خدا صلی اللہ علیہ و اله فرمود: سلام بر شما باد، بنشینید. آنها نشستند و از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و اله سؤالاتی کردند که حضرت پاسخ فرمودند.^{۶۵۱}

اسلام تجیب

سیزده نفر از نمایندگان تجیب در سال نهم هجری به مدینه آمدند، در حالی که زکات اموال خود را نیز همراه آورده بودند. سپس آنان به سرزمین خود بازگشتند و در مراسم حج سال دهم هجری در منی به حضور پیامبر صلی اللہ علیہ و اله رسیدند.^{۶۵۲}

از مباحثی که درباره تاریخ سیاسی و قبایل یمن گفته شد به طور خلاصه می توان نتیجه گرفت در نظام پادشاهی قبتان، قبایل در امر حکومت شریک بودند و کشور اوسان نیز از اتحاد قبایل مستقل پدید آمده بود. قبایل در دوره های مختلف پادشاهی سبأ، حضور گسترده داشتند و ساختار حکومتی آنان در دوره های بافت قبیله ای داشت و قبایل متعدّد (مثل فیشان و همدان) هر از گاهی، قدرت پیدا می کردند و تخت پادشاهی سبأ را تصاحب می کردند. در قرن سوم میلادی پیکارهای سختی در بین خاندان های رقیب فرمانروایی فیشان، همدان و حمیر وجود داشت. این جنگ ها اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی یمن را آشفته کرده بود و زمینه دخالت بیگانگان را فراهم آورد. تا در نیمه قرن چهارم میلادی حبشیان بر یمن چیره شدند و مدعی عنوان شاه سبأ و ذی ریدان گشتند. از ابتدای قرن چهارم نیز اعراب بیابان گرد در کوهستان ها و تهامه، در سیاست یمن تأثیر آشکاری داشتند و دگرگونی های مهمی را در وضع سیاسی این منطقه پدید آوردند.

در نیمه دوم قرن پنجم میلادی پادشاهی یمن گرفتار آشوب داخلی بود و پادشاهان یمن از اعراب بیابان گرد کنده و مذحج و بنی ثعلب و مضر برای سرکوب دشمنان خود استفاده می کردند.

به همین جهت آشوب های داخلی، یمن را فراگرفت و حکومت حمیریان ضعیف شد و حتی رقابت های سیاسی و اقتصادی دو قدرت جهانی روم و ایران، یمن را نیز به میدان رقابت این دو تبدیل کرد و حبشیان به تحریک رومیان به اشغال یمن پرداختند. سلطه حبشیان حدود نیم قرن به طول انجامید و در این ایام، شریان های حیات سیاسی، اقتصادی و

^{۶۵۱} (1). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 329.

^{۶۵۲} (2). همان، ص 323.

اجتماعی یمن فروریخت و مردمش روزگار سختی را گذراندند و گرفتار انواع تحقیر و خواری شدند. با ضعف حبشیان و نداشتن پایگاه مناسب بین مردم یمن، نوبت به امپراتوری ساسانی رسید. آنان با دعوت خاندانی

ص: ۱۰۶

از حکام شکست خورده یمنی به این منطقه وارد شدند. بدین سان؛ یمن، یک استان ایرانی شد و حکامی که از سوی تیسفون فرستاده می شدند آن را اداره می کردند. آنان اموال و خراج و عشریه بازارها را جمع کرده به تیسفون می فرستادند. ایرانیان در ایام اشغال یمن اجتماعی را به نام ابناء در شکل خاندان های اشرافی در یمن تشکیل دادند، ولی در اواخر از اقتدار آنان کاسته شد و سلطه آنان محدود به صنعا و عدن گردید. در روزگار سلطه پارسایان رهبران و بزرگان قبایل یمن، مثل مذحج، خولان و همدان مناطق خود را به استقلال اداره می کردند و با ایرانیان هم پیمان می شدند یا علیه آنان دسته بندی می کردند.

بدین ترتیب، یک قرن دخالت مستقیم بیگانگان در یمن، نظام سیاسی و مقام های کلیدی را از دست یمنی ها خارج کرد. در این میان، رهبران و شیوخ قبایل مثل حمیر، حضرموت، مذحج، کنده و ازد در مناطق تحت تصرف خود از استقلال داخلی برخوردار بودند و در درّه های خود فرمان می راندند و عنوان پادشاه را ادعا می کردند، در حالی که رهبر قبیله ای بیش نبودند و در واقع اقبال و ادواء بودند. اینان به طور مستقل بر قلعه ها و مخلاف های یمن حکومت می کردند و شایستگی عنوان پادشاه را نداشتند و در درّه ها و قبیله خود ملک خوانده می شدند.

دسته بندی و نزاع سیاسی، مهم ترین شاخصه سیاسی این روزگار یمن بود. آن گونه که از متن ابن سعد برمی آید، حضور ۲۷ هیأت نمایندگی از قبایل یمنی در مدینه منوره، دلیل قاطعی بر این اختلافات سیاسی می باشد. این عادی بود که ظهور و حضور رهبران گوناگون قبایل به طور اجتناب ناپذیری، یک نزاع قدرت را بین آنان به وجود آورده بود. رؤسا و رهبران متعددی در بین قبایل عمده حمیر، مذحج و کنده مدعی پادشاهی بودند. اینان عنوان ملک را از اجدادشان به ارث می بردند و به آنان افتخار می کردند، به طوری که اشعث بن قیس می گفت: «پدران ما پادشاهان بوده اند، پیش از آن که در زمین نه قریشی بود و نه ابطحی».^{۶۵۳}

بدین ترتیب، اثری از نظامات پادشاهی در هنگام ظهور اسلام در یمن نبود و هیچ قدرتی در یمن وجود نداشت که بتواند نفوذ سیاسی خود را بر سراسر یمن بسط و گسترش دهد و تنها شیوخ متعدد قبایل درگیر نزاع سیاسی و مدعی پادشاهی بودند. این ادعای پادشاهی یوشالی منحصر در قبایل یمنی نبود و بعضی قبایل عرب شمالی و بادیه نشین نیز چنین

^{۶۵۳} (1). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 50.

ادعاهایی را داشتند، آن گونه که وقتی بزرگان بنی تمیم به مدینه آمدند و از رس ول الله صلی الله علیه و اله خواستار مفاخره شدند زبیرقان بن بدر تمیمی چنین سرود:

نحن الملوك فلاحیّ یقاربنا

فینا الملوك و فینا تنصب البیع^{۶۵۴}

ص: ۱۰۷

ما پادشاهانی می‌باشیم که هیچ قبیله‌ای را یارای برابری با ما نیست. در میان ما پادشاهان و پرستش‌گاه‌های متعدّد وجود دارد.

بدین صورت، در هنگام ظهور اسلام حکومت های باستانی یمن از بین رفته بودند و قبیله گرایي بر جامعه یمن چهره باز نموده بود. از بین رفتن حکومت و عدم قدرت سیاسی منجر به از بین رفتن نظم و امنیت شده بود. پیکار و غارت وسیله حیات بود. انتقام‌جویی و ثار، یک وظیفه مقدّس بود و یمن آوردگاه نزاع و خونریزی بین قبایل گردیده بود. قبایل یمنی حضری و یکجانشین کشاورز نیز تحت تأثیر قبایل بدوی قرار داشتند و رفتار آنان بیشتر با مشی قبیله گرایي عجین شده بود.

چگونگی به اسلام درآمدن قبایل یمنی

از گزارش‌هایی که در چگونگی پذیرش اسلام توسط قبایل یمنی آورده شد می توان نتیجه گرفت اوس و خزرج در سال‌های آخرین بعثت و اوایل هجرت اسلام را پذیرفتند و قبایل دوس و اشعر و خزاعه از سال هفتم هجری اسلام آوردند. آوای اسلام پیش از هجرت به یمن راه یافت، ولی اسلام در سال‌های پس از فتح مکه در بین بیشتر قبایل یمنی رسوخ کرد. قبایل یمنی کمتر از دو سال تسلیم قدرت رسول الله صلی الله علیه و اله شدند و هیأت های نمایندگی خود را بدین منظور به مدینه فرستادند. به نظر می‌رسد عوامل ذیل یمنی‌ها را واداشت تا در برابر رسول خدا صلی الله علیه و اله تسلیم شوند:

۱- فروریختن پایگاه مهمّ سیاسی قریش و مشرکین یعنی مکه؛ زیرا قریش در روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی شبه جزیره نقش تعیین‌کننده داشت.

^{۶۵۴} (2). واقدی، المغازی، الجزء الثاني، ص 977.

۲- در پی غزوه تبوک و گسترش اسلام تا مرزهای اَیله، جریاء، تبوک و دومه الجندل در شمال جزیره العرب، مسیحیان این منطقه قدرت دولت رسول الله صلی الله علیه و اله را به رسمیت شناختند و قبول جزیه کردند^{۶۵۵} و این امر در اطاعت قبایل دیگر از حکومت رسول الله صلی الله علیه و اله مؤثر واقع شد.

۳- در پی اختلافات و درگیری های سیاسی و نظامی قبایل یمنی، بعضی از قبایل که در پی یافتن نقطه اتکایی بودند عازم مدینه می شدند که فروه بن مسیک مرادی از این نمونه بود.

۴- تشتت قدرت سیاسی و عدم وجود قدرت مرکزی در منطقه یمن.

اشکال پذیرش اسلام به وسیله یمنی ها

الف- بعضی از رهبران و نمایندگان قبایل یمنی خود به مدینه منوره می آمدند و اسلام می آوردند، مثل عمرو بن معدی کرب زبیدی و مهری بن ابیض و فروه بن مسیک مرادی و نمایندگان رهاء، بجیله، ازد، غامد، بارق و طی.

ص: ۱۰۸

ب- تعدادی از رهبران و نمایندگان قبایل یمنی که اسلام آورده بودند به مدینه می آمدند و اسلام خود را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و اله می رسانیدند، از آن جمله: نمایندگان دوس، نخع، غافق، تجیب و صدف، خولان و کنده.

ج- برخی از رؤسای یمنی، نمایندگانی به مدینه می فرستادند و اسلام خود را به اطلاع پیامبر می رسانیدند، مثل رهبران حمیری که مالک بن مراره رهاوی را نزد پیامبر صلی الله علیه و اله فرستادند.

برخورد رسول الله صلی الله علیه و اله با قبایل یمنی

رفتار رسول الله صلی الله علیه و اله با قبایل یمنی همواره با روش جذب و مدارا و ملاحظت و مهربانی همراه و توأم بود و در مدینه منوره از هیأت های نمایندگی قبایل یمنی به گرمی استقبال می شد و پیامبر صلی الله علیه و اله به روش های مختلف با آنان برخورد می کرد و ایشان را مجذوب اسلام می نمودند:

الف- برای عده ای از رهبران و شیوخ یمنی، مثل ابو ظبیان غامدی از دی نامه نوشت و از آنان خواستار پذیرش اسلام شد.

^{۶۵۵} (۱). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۲۵.

ب- برای عده‌ای از رهبران و شیوخ قبایل یمنی، عهدنامه‌هایی نوشت و عنوان‌های سیاسی و حکومتی و مالکیت آنان بر مناطق تحت تصرفشان را به رسمیت شناخت و از آنان خواست احکام و حدود اسلام را رعایت کنند، از آن جمله : رهبران حمیر، زبید، مراد، همدان، خثعم و طی .

ج- حضرت رسول صلی الله علیه و اله گاه ی از بین نمایندگان و رؤسای یمنی امیر و فرمانده انتخاب می کرد و اداره قسمت‌هایی از یمن را بر عهده آنان می‌گذاشت. از آن جمله: وائل بن حجر بن سعد حضرمی که امیر قومش شد، قیس بن سلمه جعفی که بر قبایل مران و حریم و کلاب امیر شد، فروة بن مسیک مرادی که امیر مراد و زبید گردید؛ ابو موسی اشعری فرمانده سریه‌ای در حنین^{۶۵۶} که والی عدن و زبید و رمع و ساحل^{۶۵۷} گردید؛ سرد بن عبد الله ازدی فرمانده سپاه فاتح جرش بود؛ جریر بن عبد الله بجلی فرمانده تخریب بت ذو الخلصه و نماینده پیامبر صلی الله علیه و اله نزد ذو الکلاع و ذی عمرو بود؛ قیس بن حصین حارثی که بر قبیله بنو الحارث بن کعب امیر گردید؛ عدی بن حاتم طایی مأمور صدقات طی شد و مالک بن مراره مأمور اخذ صدقات و جزیه از حمیریان بود.

د- رسول الله صلی الله علیه و اله در راستای سیاست جذب قلوب وقتی نمایندگان یمنی به مدینه منوره م ی آمدند هدایایی می‌داد که از آن جمله: نمایندگان خولان، بجیله، غامد و تجیب بودند.

ه- گروهی از صحابی خود را برای تعلیم قرآن و احکام اسلامی و گرفتن زکات و صدقات و جزیه به سوی قبایل یمنی گسیل می‌کرد و به بعضی از نمایندگان خود اجازه داده بود، برای اصلاح

ص: ۱۰۹

وضع اجتماعی، صدقات توانگران را بین فقرای آن قبایل تقسیم کنند، از جمله این نمایندگان: خالد بن سعید بن عاص که همراه فروة بن مسیک اعزام شد؛ عمرو بن حزم انصاری بر بنو الحارث بن کعب؛ عمرو بن عاص و ابو زید انصاری نزد ازد عمان؛ حضرت علی علیه السلام برای گرفتن جزیه نصارای نجران؛ المهاجر بن ابی امیه به صنعا؛ زیاد بن لبید انصاری به حضرموت؛ معاذ بن جبل به عنوان مبلغ اسلام نزد حمیر و امیر همه مبلغان^{۶۵۸} و عامل پیامبر صلی الله علیه و اله بر چند.^{۶۵۹}

و- در مواردی نیز پیامبر، لشکریانی علیه بعضی مناطق یمن، گسیل کرد که عبارتند از: حضرت علی علیه السلام با سیصد مرد در رمضان سال دهم به قلمرو مذحج فرستاده شد؛ خالد بن ولید با چهارصد مرد در ربیع الأول سال دهم به

^{۶۵۶} (1). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص 454.

^{۶۵۷} (2). محمد بن حبیب، پیشین، ص 126.

^{۶۵۸} (1). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص 590.

^{۶۵۹} (2). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 586.

نجران قلمرو بنی الحارث بن کعب فرستاده شد؛ قیس بن سعد بن عباده انصاری با چهارصد مرد به قلمرو صداء از مذحج فرستاده شد. دلایل ارسال این سپاه‌ها در این است که نجران یک منطقه استراتژیک و شاهراه مطمئنی بین حجاز و یمن بود که شاخه‌های مذحج در آن و اطراف آن سکونت داشتند و از این جهت، سرزمین نجران برای پیامبر صلی الله علیه و اله اهمیت زیادی داشت و مذحجیان نیز به راحتی اسلام را نپذیرفتند و در برابر حضرت علی علیه السلام مقاومت کردند که وی ناچار به جنگ با آنان شد.

بدین ترتیب، اسلام به صورت آزادانه و سریع وارد سرزمین یمن شد، ولی چگونه قبایل یمنی جذب اسلام شدند و اسلام را به صورت یک دین پذیرفتند و به احکام آن عمل کردند به وضوح برای ما روشن نیست و نیاز به پژوهش بیشتری دارد. در ظاهر از هیأت‌های نمایندگی قبایل یمنی که به مدینه آمدند و اسلام آوردند و از نامه‌های رسول الله صلی الله علیه و اله به رهبران یمنی که از آنها می‌خواستند به احکام و حدود اسلام عمل کنند برمی‌آید که اسلام به همان گونه که وارد سرزمین یمن گردید به سرعت به عمق جامعه یمن راه یافت، ولی محققان بر این دیدگاه اشکالاتی گرفته‌اند که عبارتند از:

الف) تشتت گسترده سیاسی در یمن. در این باره اسمیت محقق انگلیسی تاریخ عرب و یمن می‌نویسد: «اگر کشور از نظر سیاسی یکپارچه نبوده، اسلام به ندرت توانسته خودش را به سرعت و با سهولت در منطقه تثبیت کند».^{۶۶۰}

ب) پراکندگی گسترده قبایل و سکونت‌گاه‌ها و روستاها در مناطق کوهستانی، حضرموت و تهامه یمن.

ص: ۱۱۰

۶۶۱

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۱۱۰

ج) اختلافات شدید بین قبایل که در یمن دامن گسترده بود.

^{۶۶۰} (3).

. xeR. G htimS. seiduts naibarA 1990. loV, snoitpecnocsiM dna smelborp- yrotsiH etinemey. 20P- 131- 139ni.
rof ranimes eht fo sgnideecorp

^{۶۶۱} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، 1 جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، 1380 ه.ش.

د) از دیدگاه اسمیت «امکان ندارد اسلام بتواند در تمامی این ناحیه رخنه کند و عمیقاً در متن اجتماع نفوذ کند. علاوه بر این، شواهد فراوانی در دست است که قرن ها اسلام تنها یک نفوذ ظاهری بیشتر نداشت، به گو نه‌ای که در حدود سال سیصد هجری الهادی الی الحق یحیی بن الحسین زیدی جماعتی را در شمال یمن یافت که به ندرت اسلام روی آنان تأثیر داشت و این جامعه هنوز عادات غیراسلامی داشتند. مع الوصف اجتماعی بود که ظاهراً در آن ناحیه وضعیّت عادی داشت. آنچه با واقعیّت نزدیک تر است این است که اسلام به تدریج در طی چندین قرن در اجتماع یمن جذب شد».^{۶۶۲}

از بررسی گزارش‌های منابع نخستین اسلامی درباره ورود اسلام به یمن نتیجه می‌گیریم:

(۱) هیأت‌های نمایندگی قبایل با میل و رضا به مدینه منوره می‌آمدند و اسلام می‌آوردند.

بعضی از این هیأت‌ها نیز به قصد دیدار با رسول الله صلی الله علیه و اله و اعلام وفاداری و تقدیم گزارش اسلام قبیله خود به مدینه می‌آمدند. حداقل ما نام هفت قبیله از این گونه را می‌شناسیم که بعضی از آنها زکات خود را نیز همراه آورده بودند. پرداخت زکات نشان از پذیرش عملی اسلام و عمل به دستورات آن می‌باشد.

(۲) رسول الله صلی الله علیه و اله برای گسترش اسلام در یمن به نیروی نظامی متوسّل نشد و تنها از سه گروه کوچک نظامی در برخی از مناطق استراتژیک یمن استفاده کرد.

(۳) ارسال مبلغانی مثل معاذ بن جبل و عمرو بن حزم انصاری برای تعلیم و آمّ و زش قرآن و احکام اسلامی در عمق بخشیدن به اسلام، مؤثر بود.

(۴) حضرت رسول صلی الله علیه و اله در نامه ها و فرمان‌های خود به بزرگان یمنی از آنان برپا داشتن نماز و احکام اسلام و پرداخت خمس و زکات را خواستار می‌شد.

(۵) جامعه یمن عموماً از نظام قبیله ای برخوردار بوده است و مردم تابع شیوخ و رهبران خود بودند. در هیأت‌های نمایندگی که به مدینه می‌آمدند رهبران و شیوخ پیشقراول بودند. هنگامی که اسلام می‌آوردند اعضای قبیله و خویشاوندانشان از آنان پیروی می‌کردند.

(۶) اعضای هیأت‌های نمایندگی قبایل یمنی و همراهان آنها که به مدینه می‌آمدند براساس متن ابن سعد حدود ۱۰۷۰ نفر بودند. پر واضح است این افراد در بازگشت به یمن در گسترش اسلام و نفوذ آن در جامعه یمن مؤثر بودند، برای مثال می‌توان به تعداد هیأت نمایندگی اشعر (پنجاه نفر)، دوس (هفتاد خانواده)، بجیله (چهارصد نفر)، نخع (دویست نفر)، طی (پانزده نفر)، صداء (پانزده نفر که یکصد نفر از آنان نیز در حجّه الوداع شرکت داشتند) اشاره کرد.

(۷) بعضی از گزارش‌ها اسلام فراگیر قبایلی همچون همدان و زبید^{۶۶۳} را تأیید می‌کنند. درباره بجهله نیز آمده جریر بن عبد الله بجلی هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و اله درباره قومش سؤال کرد گفت:

خداوند متعال اسلام را آشکار ساخته و از مسجدهای ایشان اذان گفته می‌شود و قبایل، بت‌های خود را شکسته اند و بت‌خانه‌ها را ویران کرده‌اند.^{۶۶۴} درباره قبیله کنده و منطقه حضرموت نیز گزارش شده است همگی آنان اسلام آوردند.^{۶۶۵}

(۸) بعضی از رهبران قبایل یمنی در تخریب بتکده‌های مشرکین و گسترش اسلام اقدامات مؤثری انجام دادند. طفیل بن عمرو دوسی، ابو موسی اشعری و برادرش، جریر بن عبد الله بجلی و صرد بن عبد الله ازدی از این نمونه می‌باشند.

(۹) از آنچه گذشت روشن می‌گردد اختلاف شدید قبیله‌ای که در یمن وجود داشت، عامل بازدارنده در اطاعت قبایل از رسول الله صلی الله علیه و اله و قبول اسلام نبود، بلکه رهبران درگیر نزاع و اختلاف که جویای نام و قدرت بودن د به دنبال نقطه اتکایی می‌گشتند تا از آن کمک گیرند یا به مثابه نیروی سوم از آن استفاده کنند تا بر رقبای خود برتری یابند. دو رهبر از مذحج به نام‌های فروه بن مسیک مرادی و عمرو بن معدی کرب زبیدی از این گونه بودند که به مدینه آمدند و اسلام آوردند.

سپس رسول الله صلی الله علیه و اله فروه را امیر منطقه مذحج کرد. پس از آن، چهار نفر از رؤسای همدان که رقیب مذحج بودند به مدینه آمدند و اسلام آوردند و رسول الله صلی الله علیه و اله سرزمینشان را به آنها واگذار کردند.

(۱۰) به نظر می‌رسد تشتت سیاسی نیز عامل بازدارنده نفوذ اسلام در یمن نبوده است؛ زیرا رهبران درگیر نزاع قدرت از عدم امنیت، نفوذ خارجی و رکود تجارت رنج می‌بردند. در چنین اوضاع و احوالی آنان از یک قدرت قوی و اطمینان‌بخش استقبال می‌کردند و به همین روی، به مدینه منوره می‌رفتند و اعلام اطاعت و وفاداری نسبت به رسول الله صلی الله علیه و اله می‌کردند.

(۱۱) برخوردهای جذاب و شایسته رسول الله صلی الله علیه و اله با هیأت‌های نمایندگی قبایل، واگذاری مالکیت و امیری و اهدای جوایز به آنها در گرایش سریع این رهبران به اسلام که بعضی جویای دین توحیدی بودند و بعضی جویای نام و قدرت، مؤثر بوده است.

^{۶۶۳} (۱). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 328.

^{۶۶۴} (۲). همان، ص 347.

^{۶۶۵} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 542.

۱۲) حضور نمایندگان قبایل یمنی، مثل صداء، تجیب و رهاء در مراسم حج سال دهم معلوم می‌دارد که اسلام در میان آنان چنان نفوذ داشت که شرایع اسلام از جمله: نماز، زکات و حج را انجام می‌دادند.

ص: ۱۱۲

۱۳) تعداد بسیاری از قبایل یمنی، در دوران خلیفه اول و دوم در فتوحات سرزمین شام و ایران شرکت کردند. آنان سپس به شامات، بصره، کوفه و خراسان مهاجرت کردند و ساکن این مناطق شدند. به وضوح روشن است که اینان اگر مسلمان نبودند نه خود در این فتوحات شرکت می‌کردند و نه اجازه چنین کاری به آنان داده می‌شد.

۱۴) ما نباید فراموش کنیم که قدرت سیاسی اسلام در زمان رسول الله صلی الله علیه و اله در عمده ایالات یمن گسترش یافته بود و والیان پیامبر صلی الله علیه و اله با همکاری مبلغان در گسترش اسلام و تثبیت آن فعالیت می‌کردند. والیان رسول الله صلی الله علیه و اله بر مناطق مختلف یمن پس از رحلت باذان عبارت بودند از:

ابان بن سعید بن عاص (برصنعان)^{۶۶۶}، عامر بن شهر همدانی (همدان)، عمرو بن حزم انصاری (نجران)، زیاد بن لبید بیاضی انصاری و وائل بن حجر بن سعد حضرمی (حضرموت)، عکاشه بن ثور غوثی (قلمرو سکاسک و سکون در حضرموت)،^{۶۶۷} قیس بن حصین حارثی (بر بنو الحارث بن کعب)،^{۶۶۸} فروه بن مسیک مرادی (بر مراد و زبید)،^{۶۶۹} خالد بن سعید بن عاص بر ناحیه بین نجران رمع و زبید، طاهر بن ابی هاله (تهامه قلمرو عک و اشعر)، معاذ بن جبل (جند)،^{۶۷۰} ابو موسی اشعری (عدن و سواحل)،^{۶۷۱} قیس بن سلمه جعفی (قلمرو جعفی) و رهبران حمیری (قلمرو حمیر).

۱۵) به خوبی آشکار است که در موضوع پژوهش تاریخی مهمی چون ورود اسلام به یمن، تنها با استناد به یک نمونه واقعه تاریخی، آن گونه که باور اسمیت است، نمی‌توان این نظریه را مطرح کرد که چون زمان الهادی الی الحق گروهی آداب اسلامی را مراعات نمی‌کردند و آلوده به منکرات بودند پس اسلام تا سال‌های حدود سیصد هجری در جامعه یمن جذب نشده بود.

^{۶۶۶} (1). بلاذری، فتوح البلدان، ص 115. طبری شهر بن باذان را نوشته است، ولی روایت او از سیف بن عمر است» ر. ک: تاریخ الرسل و الملوك، الجزء الثاني، ص 464.

^{۶۶۷} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 464.

^{۶۶۸} (3). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 339.

^{۶۶۹} (4). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 582.

^{۶۷۰} (5). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 586. طبری یعلی بن منیه را آورده که صحیح به نظر نمی‌رسد» ر. ک: طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 464.

^{۶۷۱} (6). محمد بن حبیب، پیشین، ص 126.

درباره یحیی بن الحسین الهادی الی الحق باید گفت وی یکی از شاعران و نویسندگان و امامان زیدی بود^{۶۷۲} که به دعوت یکی از بزرگان یمن به نام ابو العتاهیه عبدالله بن بشر با کمک مردمی از قبایل همدان و خولان و بنی الحارث در یمن خروج کرد.^{۶۷۳} مردم شهر صعده در شمال یمن در صفر

ص: ۱۱۳

سال ۲۸۴ هجری با وی بیعت کردند.^{۶۷۴} وی مؤسس حکومت زیدیان یمن بود و پس از دوازده سال حکومت بر قسمت‌هایی از یمن در سال ۲۹۶ هجری در صعده دار فانی را وداع گفت.^{۶۷۵}

در منبع مورد اشاره اسمیت به چند ناحیه در شمال یمن اشاره شده است که الهادی الی الحق مردم آن نواحی را به امر به معروف و نهی از منکر دعوت کرد، از جمله: «در منطقه اثافت در محلی به نام بیت ذؤد لشکری تبه کار همراه دعام بن ابراهیم از مخالفان الهادی بودند که باده می‌نوشیدند و لواط می‌کردند و آشکارا زنا می‌نمودند. مأمور الهادی آنان را به امر به معروف و نهی از منکر و ترک فواحش دعوت کرد.»^{۶۷۶} در همین منبع از چند جای دیگر نیز سخن رفته است^{۶۷۷} که الهادی الی الحق مردم را به انجام فرایض و شرایع اسلام و ترک محرّمات و فواحش دعوت کرد. شایان توجه است در هیچ‌کدام از این موارد اشاره نشده است که یحیی بن حسین، مردم آن نواحی را به قبول اسلام و اظهار کلمه شهادتین دعوت کرده باشد.

از متن مورد اشاره اسمیت روشن می‌گردد آنان گروهی از مسلمانان بودند که آداب اسلامی را انجام نمی‌دادند. از دوران هجرت نیز انجام بعضی از معاصی کبیره در بین مسلمانان امری طبیعی بوده است و یکی از مباحث عمده فرق مختلف کلامی در اسلام - از ظهور خوارج - این است که آیا مرتکب گناه کبیره مؤمن می‌باشد یا کافر یا فاسق.^{۶۷۸} مقصود از فسق، خروج از اطاعت خداست با وجود ایمان به او.^{۶۷۹}

بدین ترتیب، بر ما روشن می‌شود اسلام در یمن به شکل آزادانه و سریع در میان رهبران و مردم قبایل یمنی گسترش پیدا کرد و بین طبقات مختلف جامعه یمن در اواخر دوران هجرت و خلافت خلیفه او^۱ ل نفوذ یافت و چنین به نظر می‌رسد

^{۶۷۲} (7). علی بن محمد العلوی العمری، المجدی، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، ص 78.

^{۶۷۳} (8). علی بن محمد بن عبید الله العباسی العلوی، سیره الهادی الی الحق یحیی بن الحسین، تحقیق سهیل زکّار، ص 17.

^{۶۷۴} (1). همان، ص 41.

^{۶۷۵} (2). همان، ص 397.

^{۶۷۶} (3). همان، ص 94.

^{۶۷۷} (4). همان، ص 85 و 86 و 95 و 125 و 212 و 213 و 214.

^{۶۷۸} (5). ابو الحسن علی بن اسماعیل الأشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین، ترجمه محسن مؤیدی، ص 144، ابو منصور عبد القاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، به اهتمام محمد جواد مشکور، ص 255.

^{۶۷۹} (6). علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ترجمه و شرح ابو الحسن شعرانی، ص 596.

نظریه اسمیت که گفته است: «اسلام به آهستگی در طی چندین قرن به داخل جامعه یمن جذب شد»^{۶۸۰} نه تنها با گزارش‌های منابع اولیه تاریخ اسلام مطابقت و هم‌آهنگی ندارد، بلکه چنین نظری به دور از ذهن نیز می‌باشد.

ص: ۱۱۵

فصل سوم شکل‌گیری تشیع و نقش یاران یمنی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌در آن

ص: ۱۱۷

شکل‌گیری تشیع و نقش یاران یمنی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌در آن پس از شناسایی قبایل عرب جنوبی و بررسی نفوذ و گسترش اسلام در میان آنان، اکنون زمان آن فرارسیده تا به شکل‌گیری تشیع بپردازیم و تلقی خود را از آن روشن سازیم و زمینه‌های رویکرد و گروه قبایل یمنی به خاندان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌را روشن کنیم.

با رحلت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌واقع‌ای در تاریخ اسلام اتفاق افتاد که آن را به نام محلّ وقوعش سقیفه بنی ساعده^{۶۸۱} می‌خوانند. این حادثه سبب شد ابو بکر بن ابی قحافه به قدرت سیاسی و خلافت اسلامی دست یابد. در پی این واقعه یاران رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌به دو گروه موافق و مخالف خلافت تقسیم شدند. دسته‌ای هوادار خلیفه و دسته‌ای دیگر معتقد بودند که رهبری پس از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌از آن اهل بیت اوست و باید از طریق نصّ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌تعیین گردد. در پایان سقیفه به‌رغم بیعت تعدادی از مهاجران و انصار با ابو بکر، انصار یا برخی از آنان علی‌السلام را شایسته به دست گرفتن رهبری سیاسی مسلمانان دانستند و گفتند: «جز با علی‌علیه‌السلام بیعت نخواهیم کرد».^{۶۸۲} از همین واقعه هواداران علی‌السلام یا شیعه، تشکل سیاسی پیدا کردند و به عنوان یک گروه فکری و سیاسی با درجات شدت و ضعف میدان بروز و ظهور یافتند. این حادثه نقطه عطفی شد برای تعیین حدود بین مذاهب اسلامی و پیدایش مبانی فکری و اعتقادی دو گروه یاد شده و جدایی و شکاف میان مسلمانان. این‌جا شایسته است به سابقه کاربرد کلمه شیعه اشاراتی بشود.

ص: ۱۱۸

معنای اصطلاحی شیعه

^{۶۸۰} (7).135. p .tic .htmS

^{۶۸۱} (1). برای جلوگیری از گسترش مباحث رساله ناگزیر هستیم از وارد شدن به بحث سقیفه خودداری کنیم؛ زیرا خود، موضوع پژوهش جداگانه‌ای است که در منابع و مآخذ تاریخ اسلام مطرح شده است؛ بعضی از آنها عبارتند از: سیره ابن هشام، الطبقات الکبری محمد بن سعد، الاخبار الموفقیات زبیر بن بکر، انساب الاشراف بلاذری، تاریخ یعقوبی، الامامة و السياسة ابن قتیبه، تاریخ طبری، کتاب السقیفه و فدک ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری، اثبات الوصیه لعلی بن ابی طالب ابو الحسن مسعودی و العقد الفرید عبد ربه.

^{۶۸۲} (2). طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 443؛ زبیر بن بکر، الاخبار الموفقیات، تحقیق سامی مکی العان، ص 583.

«شیعه در استعمال غلبه دارد بر کسی که دوستدار علی علیه السلام و خاندان او - رضوان الله عليهم أجمعين - باشد تا جایی که نام اختصاصی آنان گردیده است.»^{۶۸۳} شیعه در لغت به معنای همراهان و پیروان است و فقها و متکلمان اصطلاحاً «یاران و پیروان علی علیه السلام و فرزندانش را شیعه گویند».^{۶۸۴}

و «آن گروه از دوستداران علی علیه السلام که او را بر دیگر اصحاب پیامبر برتری داده اند شیعه نامبردار شده اند».^{۶۸۵} نویختی درباره شیعه می نویسد: «پس از رحلت پیامبر گروهی شیعه نامیده شدند و ایشان هواخواه علی بن ابی طالب علیه السلام بودند که پیروی از وی را شیوه خود ساخته و به کس دیگر نگریدند.»^{۶۸۶} شهرستانی می نویسد: «شیعه آنانی هستند که پیروی مرتضی علی - رضی الله عنه - کردند و به امامت و خلافت وی قائل شدند که به نص روشن یا به وصیت ثابت است».^{۶۸۷} بدین سان، از دیدگاه دانشمندان سنی و شیعه پیروان علی علیه السلام و فرزندانش را شیعه می نامند.

زمینه پیدایش تشیع

رسول الله صلی الله علیه و اله در دوران حیات خود کلمه شیعه را درباره حضرت علی علیه السلام و یارانش به کار برد. عبد الله بن مسعود گوید: «دست خود را بر دوش علی علیه السلام زد و فرمود: این و شیعیانش از رستگارانند».^{۶۸۸} همچنین از رسول الله صلی الله علیه و اله روایت شده که فرمود: «یا علی پیروان تو حزب الله هستند و تو و یارانت دادگستر و دادگر هستید».^{۶۸۹} رسول الله صلی الله علیه و اله مصداق آیه **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**^{۶۹۰} را علی علیه السلام و شیعیانش دانسته اند.^{۶۹۱} بدین سان، روشن می گردد اولین کسی که کلمه شیعه را مطرح کرد و یاران علی علیه السلام را شیعه نامید

ص: ۱۱۹

^{۶۸۳} (۱). ابن منظور، لسان العرب، المجلد السابع، ص 258، ذیل کلمه شیعه.

^{۶۸۴} (۲). ابن خلدون، مقدمه، ص 196.

^{۶۸۵} (۳). ابو الحسن علی بن اسماعیل الاشعری، پیشین، ص 13.

^{۶۸۶} (۴). حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ترجمه جواد مشکور، ص 4.

^{۶۸۷} (۵). ابو الفتح مخد بن عبد الکریم شهرستانی، الملل و النحل، ترجمه مصطفی خالقدار هاشمی، تصحیح محمد رضا جلالی نائینی، جلد اول، ص 191.

^{۶۸۸} (۶). شیخ صدوق، فضائل الشیعه و صفات الشیعه، ص 12.

^{۶۸۹} (۷). همان، ص 15.

^{۶۹۰} (۸). بیّنه (98) آیه 7.

^{۶۹۱} (9). حاکم حسکانی نیشابوری، شواهد التزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلة فی اهل البيت صلوات الله و سلامه عليهم، تحقیق محمد باقر محمودی، الجزء الثاني، ص

357؛ المؤلف بن احمد بن محمد الخوارزمی، المناقب، تحقیق مالک محمودی، ص 266.

رسول گرامی اسلام بود. دیگران نیز از رسول الله صلی الله علیه و اله آموختند که یاران علی علیه السلام را شیعه نامند به صورتی که ام سلمه می گوید: شیعیان علی علیه السلام در روز قیامت رستگار هستند.^{۶۹۲}

شکل گیری عملی تشیع

پس از بیعت با ابو بکر گروهی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله به بیعت در سقیفه معترض بودند و خواستار خلافت و رهبری اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله شدند. نام آنان در منابع مختلف از جمله یعقوبی چنین آمده: عباس بن عبد المطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، عمّار بن یاسر، براء بن عازب و ابی بن کعب. یعقوبی با نقل سخنانی از منذر بن ارقم و عتبه بن ابی لهب آنان را جزو یاران علی علیه السلام محسوب داشته است.^{۶۹۳} همچنین دسته ای از اصحاب کبار پیامبر صلی الله علیه و اله اجتماعی شبانه در محله بنی بیاضه تشکیل دادند تا صبح سه شنبه جلو بیعت را بگیرند. اعضای این اجتماع عبارت بودند از:

عمّار، مقداد، سلمان، ابو ذر، عبادة بن الصامت، ابو الهیثم بن التّیّهان و حذیفه بن یمان که به اتفاق براء بن عازب ب ه در منزل ابی بن کعب رفتند و او را با نظر خود همراه کردند.^{۶۹۴} عبد الفتّاح عبد المقصود بدون ذکر مآخذ می نویسد: «عمّار گفت " تیم را چه حقی در این کار است، زمامداری خلق حق رسول خدا صلی الله علیه و اله بود، اکنون هم حق برترین مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله است "».^{۶۹۵}

مسعودی از همراهی چهل مرد از جمله: سلمان، ابو ذر، مقداد، عمّار، حذیفه بن یمان و ابی بن کعب با علی علیه السلام یاد می کند.^{۶۹۶} عبد العزیز جوهری نیز از سلمان و زبیر و گروهی از انصار که بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله تمایل به بیعت با علی علیه السلام داشتند یاد می کند.^{۶۹۷} از امام صادق علیه السلام روایت شده دوازده نفر از صحابه مخالف بیعت ابو بکر بودند، آنان عبارتند از: خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود، عبد الله بن مسعود، عمّار بن یاسر، ابو ذر غفاری، سلمان، بریده بن حصیب أسلمی، ابی بن کعب، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، سهل بن حنیف، ابو ایوب خالد بن یزید انصاری، ابو الهیثم بن التّیّهان.^{۶۹۸}

ص: ۱۲۰

^{۶۹۲} (1). بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، الجزء الثانی، ص 183.

^{۶۹۳} (2). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 523.

^{۶۹۴} (3). ابو بکر احمد بن عبد العزیز الجوهری، السقیفه و فدک، روایة ابن ابی الحدید، جمع و تحقیق محمد هادی امینی، ص 46.

^{۶۹۵} (4). عبد الفتّاح عبد المقصود، الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ترجمه سنی محمود طالقانی، جلد اول، ص 281.

^{۶۹۶} (5). مسعودی، اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 154.

^{۶۹۷} (6). ابو بکر احمد بن عبد العزیز الجوهری، پیشین، ص 43.

^{۶۹۸} (7). عماد الدین طبری، کامل بجائی، ص 315.

صحابه نامبرده هرکدام عقیده مذهبی خود را بسته به میزان خلوص قلبی خویش درباره امامت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله بیان داشتند که در دو گروه انصار و مهاجران به آنان و گفته‌های‌شان اشاره می‌شود:

انصار

سهل بن حنیف انصاری: وی از قبیله اوس بود و در جنگ بدر و سایر غزوات همراه رسول الله صلی الله علیه و اله شرکت داشت.^{۶۹۹} وی از شیعیان حضرت علی علیه السلام بود.^{۷۰۰} و در حضور ابو بکر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که گفت: "این نصیحت به امت می‌کنم، امام شما بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام است."^{۷۰۱}

عثمان بن حنیف: او برادر سهل بود و در احد و سایر غزوات شرکت داشت.^{۷۰۲} وی گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود: "اهل بیت من سروران و اولیای شما پس از من هستند آنان را مقدم دارید."^{۷۰۳}

خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین: وی از قبیله اوس بود و در احد و سایر غزوات شرکت داشت.^{۷۰۴} رسول الله صلی الله علیه و اله شهادت او را برابر با شهادت دو نفر می‌دانست. وی گفت: از رسول الله شنیدم که «اهل بیت من حق و باطل را از یکدیگر جدا کنند و اینان امامانی‌اند که به ایشان اقتدا می‌شود».^{۷۰۵}

ابو الهیثم بن التیّهان: وی حلیف طایفه بنی عبد الأشهل اوس بود.^{۷۰۶} از مسلمانان عقبه اول^{۷۰۷} و عقبه دوم و جزو نقبای دوازده‌گانه انصار^{۷۰۸} بود. وی از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرد که «خاندان من، ستارگان فروزان روی زمین هستند. آنان را پیش اندازید و از آنها سبقت نگیرید».^{۷۰۹} موضع وی در ارتباط با خلیفه به گونه ای بود که از پذیرفتن مأموریت وی خودداری کرد.^{۷۱۰}

^{۶۹۹} (1). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 471 و المجلد السادس، ص 15.

^{۷۰۰} (2). مطهر بن طاهر مقدسی، پیشین، الجزء الخامس، ص 119.

^{۷۰۱} (3). شیخ صدوق، الخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، الجزء الثاني، ص 465.

^{۷۰۲} (4). ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، ص 371.

^{۷۰۳} (5). الطبرسی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بحدادی و محمد هادی به، الجزء الأول، ص 198.

^{۷۰۴} (6). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 380 و المجلد السادس، ص 51.

^{۷۰۵} (7). عماد الدین طبری، پیشین، ص 319.

^{۷۰۶} (8). ابن قتیبه دینوری، المعارف، ص 270.

^{۷۰۷} (9). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 433.

^{۷۰۸} (10). همان، ص 445.

^{۷۰۹} (11). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص 465.

^{۷۱۰} (12). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 448.

براء بن عازب: وی از قبیله اوس بود و در پانزده سالگی در جنگ خندق شرکت کرد و در پانزده غزوه همراه رسول الله صلی الله علیه و اله بود.^{۷۱۱} از وی روایات بسیاری نقل شده است. اول کسی که اخبار تشکیل جلسه سقیفه را به اهل بیت رسانید براء بود.^{۷۱۲} وی راوی و از اعضای شورای شبانه برای جلوگیری از بیعت ابو بکر بود.^{۷۱۳}

ابو ایوب انصاری: نام وی خالد بن زید بن کلیب از بنی النجّار خزرج بود. در پیمان عقبه دوم حضور داشت.^{۷۱۴} رسول الله صلی الله علیه و اله چندین ماه اول هجرت را مهمان ابو ایوب بودند.^{۷۱۵} وی در جنگ بدر و همه غزوات زمان رسول الله صلی الله علیه و اله شرکت داشت.^{۷۱۶} ابو ایوب در جنگ های جمل، صفین، نهروان همراه امیر المؤمنین علی علیه السلام و در محاصره قسطنطنیه همراه یزید بن معاویه بود که همان جا درگذشت.^{۷۱۷} ابو ایوب در میان مهاجران و انصار به پا خاست و گفت: «درباره خاندان پیامبرتان از خدا بپرهیزید و خلافت را به آنان بازگردانید که آنان به خلافت از شما سزاوارترند».^{۷۱۸}

ابی بن کعب: از طایفه بنی نجّار خزرج بود. در پیمان عقبه دوم و همه غزوات پیامبر صلی الله علیه و اله حضور داشت.^{۷۱۹} وی کاتب رسول الله صلی الله علیه و اله بود و پیامبر درباره وی فرمود: «قاری امت من ابی بن کعب است».^{۷۲۰} وی به مهاجران و انصار گفت: آیا سخنان رسول الله صلی الله علیه و اله را فراموش کرده اید که علی علیه السلام را در مقابل همه نگه داشت و فرمود " هر که را من مولای اویم علی هم مولای اوست " و فرمود: " یا علی، انت منی بمنزله هارون من موسی ".^{۷۲۱}

قیس بن سعد بن عباده: برخلاف پدرش که در پی امارت خود بود از شیعیان فداکار علی بن ابی طالب و حسن بن علی علیهما السلام بود. پدرش سعد چون منزوی شد به وی گفت: «پذیرفتن ولایت علی علیه السلام واجب بود». قیس گفت: تو خودت این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره علی علیه السلام شنیدی و خلافت را طلب کردی و

^{۷۱۱} (1). همان، المجلد الرابع، ص 364 و المجلد السادس، ص 17.

^{۷۱۲} (2). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 523.

^{۷۱۳} (3). عبد العزیز جوهری، پیشین، ص 46.

^{۷۱۴} (4). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 457.

^{۷۱۵} (5). همان، ص 498.

^{۷۱۶} (6). همان، ص 457.

^{۷۱۷} (7). ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، المجلد الخامس، ص 143.

^{۷۱۸} (8). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص 465.

^{۷۱۹} (9). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 498.

^{۷۲۰} (10). الامام شمس الدین الذهبی، تذکرة الحفاظ، المجلد الأول، ص 15.

^{۷۲۱} (11). طبرسی، پیشین، الجزء الأول، ص 297.

اصحابت گفتند: «از ما یک امیر و از شما یک امیر». به خدا سوگند هرگز حضورا با تو صحبت نخواهم کرد.^{۷۲۲} چون پدرش به حوران شام رفت وی را همراهی نکرد تا

ص: ۱۲۲

کشته شد.^{۷۲۳} وی از مدافعان مشتاق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله بود و درباره حضرت علی علیه السلام سروده است:

و علیّ إمامنا و إمام
لسوانا أتى به التنزیل
یوم قال النّبیّ: من كنت مولا
ه فهذا مولاہ خطب جلیل
إنما قاله النّبیّ علی الأئمّة
حتم ما فیہ قال و قیل^{۷۲۴}

حذیفه بن یمان: حذیفه بن حسیل بن جابر از بنی عبس یمن بود که به مدینه مهاجرت کرد و هم یمان بنی عبد الأشهل اوس شد. وی در احد و غزوات دیگر همراه رسول الله صلی الله علیه و اله بود.^{۷۲۵} حذیفه از جمله کسانی بود که در شورای شبانه محله بنی بیاضه حضور داشت و گفت:

«طایفه انصار در اندیشه نقض بیعت هستند». ^{۷۲۶} حذیفه در فتح ایران شرکت داشت و پس از کشته شدن نعمان بن مقرن در نهند، فرماندهی جنگ به عهده وی^{۷۲۷} بود. همچنین حذیفه اردبیل را به صلح گشود.^{۷۲۸}

حذیفه بن یمان پس از قتل عثمان در حالی که مریض بود به منبر رفت و گفت: «مردم با علی علیه السلام بیعت کرده‌اند، تقوا پیشه کنید و او را یاری و همراهی کنید که به خدا از اول تا آخر بر حق بوده است و بعد از پیامبر صلی الله علیه و

^{۷۲۲} (12). عبد العزیز جوهری، پیشین، ص 68.

^{۷۲۳} (1). بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق محمد حمید الله، الجزء الأول، ص 589، حدیث 1193.

^{۷۲۴} (2). علی علیه السلام پیشوای ما و غیر ماست که درباره او نازل شد؛ روزی که پیامبر صلی الله علیه و اله گفت: «هرکس را که من مولای اویم، علی هم مولای اوست»، و این سخنی بزرگ است؛ آنچه را پیامبر به اقتضای گفت قطعی است، در آن هیچ گفتگویی نیست. «سید رضی، خصائص الأئمه علیهم السلام، تحقیق محمد هادی امینی، ص 43.

^{۷۲۵} (3). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص 15؛ ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، المجلد الأول، ص 391.

^{۷۲۶} (4). عبد العزیز جوهری، پیشین، ص 47.

^{۷۲۷} (5). بلاذری، فتوح البلدان، ص 302.

^{۷۲۸} (6). همان، ص 321.

اله شما از کسانی که گذشته‌اند و از کسانی که تا روز قیامت خواهند بود بهتر است». سپس دست راست خود را بر دست چپ زد و گفت: «خدایا شاهد باش که من با علی علیه السلام بیعت کردم» و به دو فرزندش سعد و صفوان گفت: «با او باشید و کوشش کنید تا در کنار او به شهادت رسید. به خدا او بر حق است و مخالف او بر باطل است».^{۷۲۹}

عباده بن الصامت: وی از طایفه عمرو بن عوف خزرج بود و در عقبه دوم حضور داشت و یکی از نقبای انصار بود. وی در بدر و همه غزوات پیامبر صلی الله علیه و اله شرکت داشت.^{۷۳۰} عباده یکی از اعضای شورای شبانه محله بنی بیاضه برای جلوگیری از بیعت عمومی با ابو بکر بود.^{۷۳۱} وی در فتوح شام شرکت داشت و از طرف ابو عبیده والی حمص گردید. شهرهای لاذقیه و جبلة و طرطوس را

ص: ۱۲۳

فتح کرد و مسجدی در لاذقیه بساخت.^{۷۳۲}

مهاجران

زبیر بن عوام: پدرش از بنی اسد و مادرش صفیه دختر عبد المطلب بود. وی جزو پنج نفری است که به همراه ابو بکر حضور پیامبر صلی الله علیه و اله آمد و ایمان آورد.^{۷۳۳} و از مهاجران به حبشه بود. در جنگ بدر و سایر غزوات حضور داشت.^{۷۳۴} زبیر خود را هاشمی می‌دانست و علی علیه السلام می‌گفت:

«زبیر با ما بود تا پسرش عبد الله بزرگ شد و او را از ما جدا کرد».^{۷۳۵} وی در آغاز مدافع با حرارت و احساساتی علی علیه السلام بود. وقتی عمر با گووهی می‌خواست علی علیه السلام را برای بیعت با ابو بکر از خانه خارج کند زبیر با شمشیر به مقابله با عمر آمد.^{۷۳۶} ولی سرانجام در خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام چون از دستیابی به امارت کوفه ناامید گردید^{۷۳۷} همراه طلحه و عایشه در جنگ جمل به بهانه خونخواهی عثمان شرکت کرد.^{۷۳۸}

^{۷۲۹} (7). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص 394.

^{۷۳۰} (8). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 464.

^{۷۳۱} (9). عبد العزيز جوهری، پیشین، ص 46.

^{۷۳۲} (1). بلاذری، فتوح البلدان، ص 139.

^{۷۳۳} (2). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 250.

^{۷۳۴} (3). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 101.

^{۷۳۵} (4). ابن عبد البر، الامتاع، الجزء الثاني، ص 293.

^{۷۳۶} (5). عبد العزيز جوهری، پیشین، ص 44.

^{۷۳۷} (6). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 51.

^{۷۳۸} (7). همان، ص 73.

عبد الله بن مسعود: وی از حلیفان بنی زهره بن کلاب بود. او در دوران دعوت مخفی اسلام آورد و قرآن را در مکه با آواز بلند خواند و از مهاجران دوم به حبشه بود. عبد الله در جنگ بدر و همه غزوات رسول الله صلی الله علیه و اله شرکت داشت.^{۷۳۹} در روزگار خلافت عمر همراه عمّار بن یاسر وزیر و معلم و عامل بیت المال کوفه شد.^{۷۴۰}

موضع عبد الله درباره خلافت چنین بود؛ وی در مسجد النبی صلی الله علیه و اله به پا خاست و گفت:

«علی بن ابی طالب صاحب خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله است. آنچه را خداوند برای او قرار داده به وی بازگردانید و به عقب بازنگردید که زیان می بینید».^{۷۴۱} همچنین عبد الله بن مسعود در حلقه درس خود در پاسخ نوجوانی که پرسید آیا پیامبران به شما گزارش نداده که پس از وی چند تن پیشوا هستند گفت: «بله به ما گفته پس از وی دوازده تن پیشوای او هستند به عدد نقبای بنی اسرائیل».^{۷۴۲}

ص: ۱۲۴

بریده بن الحصبیب أسلمی: وی رئیس اسلم بود و در هنگام هجرت رسول الله صلی الله علیه و اله در «کراع الغمیم» اسلام آورد.^{۷۴۳} پس از غزوه احد به مدینه آمد و در غزوات پس از آن شرکت داشت.^{۷۴۴} وی از مخالفان بیعت ابو بکر بود و گفت: «رسول الله صلی الله علیه و اله ما را دستور داد تا به علی علیه السلام به عنوان امیر المؤمنین سلام کنیم».^{۷۴۵}

زید بن وهب جهنی: در حیات رسول الله صلی الله علیه و اله اسلام آورد. وی از یاران علی علیه السلام بود.^{۷۴۶} خود وی روایتی نقل کرده که دلالت بر تشیع وی دارد. آن روایت چنین است: در روزگار ابو بکر به اتفاق دوازده نفر از مهاجرین و انصار با اجازه علی علیه السلام نزد خلیفه رفتیم و به بیان فضایل امیر المؤمنین علی علیه السلام پرداختیم. پس از آن، خلیفه سه روز از منزل خارج نشد. اما عمر و عده ای از مهاجران با اقوام خود به منزل او رفتند و وی را به مسجد آوردند و بر منبر نشانند. در این هنگام، یکی از آنان آشکارا گفت: «اگر یکی از شما بازگردد و سخنان گذشته

^{۷۳۹} (8). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 150 و المجلد السادس، ص 13.

^{۷۴۰} (9). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 223 و 227.

^{۷۴۱} (10). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص 464.

^{۷۴۲} (11). همان، ص 467.

^{۷۴۳} (1). ابن قتیبه، المعارف، ص 300.

^{۷۴۴} (2). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 241؛ ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، المجلد الأول، ص 175.

^{۷۴۵} (3). سید رضی، پیشین، ص 67؛ ابن عساکر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمد باقر محمودی، الجزء الثاني، ص 260.

^{۷۴۶} (4). ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، المجلد الثاني، ص 242.

را تکرار کند با شمشیرهای خود، وی را پاره پاره خواهیم کرد». آنان نیز در خانه‌های خود نشستند و دیگر در این باره با کسی سخن نگفتند.^{۷۴۷}

خالد بن سعید بن عاص اموی : اسلام خالد را بعضی قبل از اسلام ابو بکر آورده اند.^{۷۴۸} وی جزو مسلمانان مهاجر به حبشه بود و به سال هفتم هجری به مدینه آمد و در فتح مکه و غزوه حنین و طائف و تبوک شرکت داشت.^{۷۴۹} خالد بن سعید از طرف رسول الله صلی الله علیه و اله عامل منطقه بین نجران و رمع و زبید بود.^{۷۵۰} پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله به مدینه آمد و نزد علی علیه السلام رفت و گفت: «بیا تا با تو بیعت کنم، به خدا در میان مردم کسی از تو سزاوارتر به جانشینی محمد صلی الله علیه و اله نیست».

همچنین گفت: «ای فرزندان عبد مناف، از کار خود دل کندید تا دیگری بر آن دست اندازد»؟^{۷۵۱} ابو بکر به سخن او اهمیت نداد، ولی عمر آن را به دل گرفت و هنگامی که ابو بکر او را فرمانده سپاه شام قرار داد از ابو بکر خواست او را عزل کند. ابو بکر او را عزل و یزید بن ابی سفیان را

ص: ۱۲۵

به جای وی گماشت.^{۷۵۲} اما خالد با آن سپاه به شام رفت و در مرج الصفر کشته شد.^{۷۵۳}

عباس بن عبد المطلب و فرزندان او : اگر چه عباس در هنگام رحلت رسول الله صلی الله علیه و اله پیر بنی هاشم بود، ولی در آن برهه به حمایت از علی علیه السلام برخاست و گفت: «دستت را بده تا با تو بیعت کنم تا گفته شود عمومی رسول الله صلی الله علیه و اله با پسرعموی رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت کرد و اهل بیت نیز با تو بیعت کنند».^{۷۵۴} همچنین گفت: خارج شو تا جلو چشم مردم با تو بیعت کنم.^{۷۵۵} خلیفه و یارانش چون موضع گیری عباس را دیدند به سبب موقعیت سنی و خویشاوندی عباس با پیامبر صلی الله علیه و اله که در جامعه مورد توجه بود و برای تیره کردن رابطه بنی هاشم باهم و تضعیف موقعیت آنان درصدد برآمدند تا با تطمیع و تهدید، وی را به سوی خود جلب کنند. برای این منظور ابو عبیده و مغیره بن شعبه همراه عمر به ملاقات وی رفتند تا بهره ای برای وی قرار دهند. ولی عباس ضمن رد استدلال خلیفه گفت: «اگر به حساب رسول الله صلی الله علیه و اله باشد حق ما را گرفته ای و اگر به خاطر

^{۷۴۷} (5). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص 465.

^{۷۴۸} (6). ابن قتیبه، المعارف، ص 296.

^{۷۴۹} (7). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 96.

^{۷۵۰} (8). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 464.

^{۷۵۱} (9). همان، ص 586.

^{۷۵۲} (1). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 97.

^{۷۵۳} (2). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 360.

^{۷۵۴} (3). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 4.

^{۷۵۵} (4). بلاذری، انساب الاشراف، المجلد الأول، ص 583، حدیث 1180.

مؤمنان است ما خود از مؤمنان هستیم . آنچه گفتمی برای من قرار می دهی، به راستی اگر حق مؤمنان باشد تو را حق نیست که در آن داوری کنی و اگر حق ما باشد به گرفتن قسمتی و رها کردن قسمتی از آن تن در نخواهیم داد»^{۷۵۶}.

فضل پسر بزرگ عباس در فتح مکه، غزوه حنین و حجّه الوداع شرکت داشت.^{۷۵۷} وی چون خبر بیعت با ابو بکر را شنید گفت: «ای گروه قریش، با این که اهل خلافت ماییم نه شما و سرور ما از شما بدان سزاوارتر است با شبهه کاری خلافت برای شما راست نگردهد»^{۷۵۸}. وی در فتوح شام شرکت کرد و در سال هجده به واسطه طاعون در عمواس رحلت کرد.^{۷۵۹}

قتم یکی دیگر از فرزندان عباس همراه برادرش فضل در غسل و کفن و دفن جنازه رسول الله صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام کمک می کرد.^{۷۶۰} وی از متحصنین خانه فاطمه علیها السلام بود و با خلیفه بیعت نکرد.

عتبه بن ابی لهب: وی در فتح مکه اسلام آورد و در حنین شرکت داشت.^{۷۶۱} در هنگام رحلت رسول الله صلی الله علیه و اله همراه بنی هاشم بود، چون خبر بیعت با ابو بکر را شنید به زبان شعر چنین سرود:

ص: ۱۲۶

«گمان نمی کردم که خلافت از بنی هاشم و در میان ایشان از ابو الحسن بگذرد، از کسی که از همه مردم در ایمان و سابقه بیشتر و به قرآن و سنت ها داناتر است، آخر کسی که پیامبر صلی الله علیه و اله را دید و کسی که در غسل دادن و کفن کردن پیامبر صلی الله علیه و اله جبرئیل یاورش بود، کسی که آنچه در آنهاست در او هست و خود آنان را در این شبهه ای نیست، لیکن آنچه از نیکی در اوست در دیگران نیست»^{۷۶۲}.

ابو ذر: نام او جندب بن جناده غفاری بود . وی در جاهلیت بت نمی پرستید و چهارمین یا پنجمین فردی است که به راهنمایی علی علیه السلام اسلام آورد .^{۷۶۳} وی سپس به قبیله خود بازگشت و پس از جنگ خندق به مدینه منوره آمد.^{۷۶۴}

^{۷۵۶} (5). ابن قتیبه، الامامة و السیاسة، الجزء الأول، ص 15.

^{۷۵۷} (6). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 54.

^{۷۵۸} (7). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 523؛ زبیر بن نکر، پیشین، ص 580.

^{۷۵۹} (8). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 55.

^{۷۶۰} (9). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 452.

^{۷۶۱} (10). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 59.

^{۷۶۲} (1). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 523.

^{۷۶۳} (2). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 224.

^{۷۶۴} (3). همان، ص 226.

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مسیر تبوک درباره وی گفت: «خدا رحمت کند ابو ذر را که تنها می‌رود و تنها می‌میرد و تنها محشور می‌شود».^{۷۶۵} ابو ذر از یاران با فضیلت و زاهد و مشتاق اهل بیت و راستگوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود به گونه‌ای که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «آسمان سایه نیفکنده و زمین حمل نکرده کسی را که از ابو ذر راستگوتر باشد».^{۷۶۶} وی راوی حدیث معروف «سفینه نوح» می‌باشد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق».^{۷۶۷} ابو ذر پس از بیعت ابو بکر گفت: «اگر خلافت را در اهل بیت پیامبرتان قرار می‌دادید حتی دو نفر با شما اختلاف پیدا نمی‌کردند».^{۷۶۸}

ابو ذر در روزگار خلافت عثمان در مسجد ایستاد و پس از تلاوت آیه **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ...**^{۷۶۹} گفت: «علی بن ابی طالب وصی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و وارث علم اوست. ای امت سرگردان پس از پیامبرش، هان اگر شما کسی را که خدا پیش داشته مقدم می‌داشتید و کسی را که خدا پس انداخته عقب می‌انداختید و ولایت و وراثت را در خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله خود می‌نهادید، البته از بالای سر و از زیر پای خود می‌خوردید و دوست خدا نادر نمی‌شد و سهمی از فرایض خدا از میان نمی‌رفت و دو نفر در حکم خدا اختلاف نمی‌کردند، مگر آن که علم آن را از کتاب خدا و سنت پیامبرش نزد اینان می‌یافتند. لکن اکنون که چنین کردید پس بدرجامی کار خود را بچشید: **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ**

ص: ۱۲۷

ظَلَمُوا أَيْ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ^{۷۷۱} و زود است که ستمگران بدانند به کدام بازگشتگاهی بازمی‌گردند».

همچنین ابو ذر گفت: «پیامبر فرمود " امر خلافت پس از من از آن علی علیه السلام است و پس از وی از آن فرزندان او از خاندان من و از فرزندان حسین علیه السلام است " ولی شما سخنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را فراموش کردید و به دنبال دنیا رفتید و آخرت را رها کردید».^{۷۷۲}

مقداد بن عمرو: وی از قبیله الحاف بن قضاعه بود. در مکه با اسود بن عبد یغوث الزهری هم پیمان شد. به همین سبب وی را مقداد بن اسود گویند. وی از مسلمانان نخستین و مهاجران به حبشه بود و در بدر و همه غزوات همراه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود. رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره وی فرمود:

^{۷۶۵} (4). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 523.
^{۷۶۶} (5). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 228.
^{۷۶۷} (6). ابن قتیبه، المعارف، ص 252.
^{۷۶۸} (7). عبد العزيز جوهري، پیشین، ص 62.
^{۷۶۹} (8). آل عمران (3) آیه 33-34.
^{۷۷۰} (9). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 66.
^{۷۷۱} (1). شعراء (26) آیه 227.
^{۷۷۲} (2). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص 463.

«خداوند به من فرموده علی، ابو ذر، مقداد و سلمان را دوست داشته باشم».^{۷۷۴}

مقداد: از اعضای شورای شبانه بنی بیاضه برای جلوگیری از بیعت عمومی با ابو بکر بود. وی به خلیفه گفت: «ای ابو بکر، تو خود می دانی که علی علیه السلام وصی و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و اله و از هر جهت سزاوار این مقام است. پس خلافت را به او واگذار و بزرگی و احترام خود را نگه دار».^{۷۷۵} وی در روزگار خلافت عثمان در مسجد گفت: «شگفتا از قریش و دروغ د اشتن ایشان خلافت را از خاندان پیامبرشان، با این که در میان اینان است اول مؤمنان و پسرعموی پیامبر خدا، داناترین مردم و فقیه ترین ایشان در دین خدا و کسی که در راه اسلام بیش از همه رنج برد و راه شناس تر ایشان بود، آن که از همه بهتر به راه راست هدایت می کند. به خدا قسم، خلافت را از هدایت کننده هدایت یافته پاک و پاکیزه ربوندند و نه اصلاحی برای امت خواستند و نه حقی در روش، لیکن آنان دنیا را بر آخرت برگزیدند، پس دوری و نابودی با ستمکاران را».^{۷۷۶}

عمار بن یاسر: وی از شاخه عنس قبیله مذحج بود که پدرش از یمن به مکه آمد و حلیف «ابا حذیفه بن المغیره» شد.^{۷۷۷} خانواده عمار از مسلمانان اولیه هستند.^{۷۷۸} مادرش بر اثر شکنجه های بنی مخزوم کشته شد.^{۷۷۹} وی در جنگ بدر و سایر غزوات همراه رسول الله صلی الله علیه و اله بود.

ص: ۱۲۸

پیامبر به وی فرمود: «تو را گروه ستمگر و گردنکش خواهند کشت».^{۷۸۰} درباره وی فرمود:

«به درستی که او هرگز حق را ترک نمی کند تا این که بمیرد»^{۷۸۱} و «هرکس با او ستیزه کند خدای با او ستیزه کند و هرکس او را دشمن بدارد خداوند دشمنش می دارد».^{۷۸۲}

موضع عمار درباره مسأله جانشینی رسول الله صلی الله علیه و اله: وی از اعضای شورای شبانه بنی بیاضه بود. عمار به ابو بکر گفت: «حقی را که خداوند برای دیگری قرار داده برای خودت قرار نده و نخستین کس مباش که گفته رسول الله

^{۷۷۳} (3). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 161.

^{۷۷۴} (4). ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الرابع، ص 409.

^{۷۷۵} (5). شیخ صدوق، الحصال، الجزء الثاني، ص 464.

^{۷۷۶} (6). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 54.

^{۷۷۷} (7). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 248.

^{۷۷۸} (8). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 260.

^{۷۷۹} (9). همان، ص 320.

^{۷۸۰} (1). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 251.

^{۷۸۱} (2). ابن عبد البر، پیشین، الجزء الثاني، ص 480.

^{۷۸۲} (3). واقدی، المغازی، المجلد الثاني، ص 881.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرِبَارَه اهل بیت را نادیده گرفته، حق را به صاحب آن بسپار و بار خویشتن را سبک گردان تا وقتی با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رُوبَه رو شدی از تو خشنود باشد و نزد خداوند سرفراز باشی ^{۷۸۲} «عَمَّارِ هَمَّانِ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَقَوْلِكَ: بِه هَر كَسِي كِه اِيْمَان بَه خِدا دَارِد سَفَارَش مِي كِنَم وَلايْت عَلِي رَا بِيْذِيْرِد، هَر كَس كِه وَلايْت او رَا بِيْذِيْرِد وَلايْت مَرَا بِيْذِيْرِد فَتَه اسْت وَ هَر كِه وَلايْت مَرَا بِيْذِيْرِد وَلايْت خِداوْنِد رَا بِيْذِيْرِفْتَه اسْت وَ هَر كِه عَلِي رَا دُوسْت دَاسْتَه مَرَا دُوسْت دَاسْتَه اسْت وَ هَر كِه مَرَا دُوسْت بَدَارِد خِداي رَا دُوسْت خِواَهْد دَاسْت.» ^{۷۸۴}

سلمان فارسی: زادگاه وی روستای جی اصفهان بود. پس از ترک آیین زرتشتی و پذیرش مسیحیت به شامات رفت. سپس به حجاز و مدینه آمد و سرانجام به حضور رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَسِيْد وَ اسْلَام آوْرِد وَ با کمک رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پس از جنگ احد آزاد شد. ^{۷۸۵} وی در جنگ خندق شرکت کرد و به توصیف «سلمان مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» مفتخر شد. ^{۷۸۶}

سلمان از مخالفان خلیفه بود و به اصحاب گفت: «به مردی آگاه و باتجربه دست یافتید، ولی کان اصلی را گم کردید.» ^{۷۸۷} همچنین گفت: «به مرد سالخورده ای دست یافتید، ولی اهل بیت را رها کردید، اگر خلافت را در ایشان قرار می دادید حتی دو نفر با شما مخالفت نمی کردند و از نعمت آن بهره مند می شدید.» ^{۷۸۸} وقتی بلابو بکر بیعت شد سلمان فارسی گفت: «کرداذ و ناکرداذ،

ص: ۱۲۹

یعنی کردید و نکردید، انتخاب کردید، ولی انتخاب صحیحی نکردید.» ^{۷۸۹} وی به ابو بکر گفت:

«هنگام داوری حکم خود را به که نسبت می دهی، چون از آنچه ندانی از تو سؤال کنند به که پناه بری، در حالی که در بین مردم کسی هست که از تو داناتر و پارساتر است و با رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خِوِشَاوَنْدِي اش نزدیک تر و سابقه دارتر در حیات وی باشد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پِشِوایی وی را به شما گفته، اما شما فرمان وی را رها ساختید و وصیت او را به فراموشی سپردید.» ^{۷۹۰}

نقش یاران یمنی رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در شکل گیری تشیع

^{۷۸۲} (4). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص 464.

^{۷۸۴} (5). زبیر بن بکار، پیشین، 312؛ محمد بن سلیمان کوفی، مناقب الامام امیر المؤمنین، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، الجزء الثاني، ص 405.

^{۷۸۵} (6). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 214.

^{۷۸۶} (7). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 224؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 83.

^{۷۸۷} (8). عبد العزيز جوهری، پیشین، ص 43.

^{۷۸۸} (9). همان، ص 43.

^{۷۸۹} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الأول، ص 591، حدیث 1197.

^{۷۹۰} (2). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص 463.

بررسی و تعمق درباره مواضع مهاجران و انصار پیرامون مسأله زعامت و رهبری پس از پیامبر صلی الله علیه و اله بر جامعه اسلامی ما را به این موارد رهنمون می‌شود:

۱- اگرچه موضع خواص بزرگان انصار درباره مسأله جانشینی رسول الله صلی الله علیه و اله، امامت اهل بیت و علی علیه السلام بود، ولی از منابع برمی آید در حادثه سقیفه از ناموران انصار یمنی سعد بن عباد خزرجی در پی دستیابی به خلافت برای خود بود و حباب بن منذر بن جموح خزرجی با شور و عصبانیت در پی رساندن سعد به خلافت بود، حتی اگر به قیمت بازگشت به دوران جاهلیت باشد.^{۷۹۱} در مقابل آنان اسید بن حضیر اوسی (یکی از نقبای انصار)^{۷۹۲} معن بن عدی و عویم بن ساعده (از هم‌پیمانان اوس) که هر سه در پیمان عقبه دوم شرکت داشتند^{۷۹۳} و سلمه بن اسلم اوسی (که در همه غزوات حاضر بود)^{۷۹۴} و بشیر بن سعد خزرجی (که در بیعه الحرب شرکت داشت)^{۷۹۵} از موافقان و یاران خلیفه اول^{۷۹۶} بودند.

علاوه بر انصار، بزرگانی از مهاجران نخستین، اعتقاد به امامت و رهبری عقیدتی و عملی علی علیه السلام و اهل بیت داشتند. در مقابل اینان خواصی از مهاجران مثل عمر بن خطاب از بنی عدی، ابو عبیده بن جراح فهری، مغیره بن شعبه ثقفی^{۷۹۷}، خالد بن ولید مخزومی از مخالفان علی علیه السلام^{۷۹۸}،

ص: ۱۳۰

سهیل بن عمرو از بنی عامر بن لوی، حارث بن هشام مخزومی، عکرمه بن ابی جهل مخزومی^{۷۹۹}، عبد الرحمن بن عوف زهری، سعد بن ابی وقاص زهری و عثمان بن عفان^{۸۰۰} بودند که در تحکیم پایه‌های قدرت سیاسی و نظامی خلیفه نقش مهمی را ایفا کردند. اینان همگی جز مغیره از اشراف و بزرگان قریش بودند.

۲- بسیاری از بزرگان صحابه مهاجر و انصار از یاران و هواداران علی علیه السلام بودند و هسته اولیه تشیع را تشکیل می‌دادند و اعتقاد قلبی به خلافت باطنی و دنیاوی علی علیه السلام داشتند. در این میان، نظرگاه عمّار و مقداد و ابو ذر و خصوصاً سلمان با دیگران تفاوت داشت، زیرا آنان نه تنها شخصیت ممتازی در بین صحابه دیگر داشتند، بلکه بین آنان و

^{۷۹۱} (3). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 8.

^{۷۹۲} (4). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 455.

^{۷۹۳} (5). همان، ص 456 و 458.

^{۷۹۴} (6). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 446.

^{۷۹۵} (7). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 456.

^{۷۹۶} (8). ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الأول، ص 92؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 9.

^{۷۹۷} (9). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 15.

^{۷۹۸} (10). زبیر بن بکار، پیشین، ص 581.

^{۷۹۹} (1). همان، ص 583.

^{۸۰۰} (2). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 11.

پیامبر صلی الله علیه و اله رابطه و صمیمیتی خاص وجود داشت و رسول الله صلی الله علیه و اله بارها مقام دینی و ایمانی و مشی آنان را ستوده و تأیید کرده بودند.

همین چهار صحابه به علت دفاع سرسختانه عقیدتی و عملی از اهل بیت و علی علیه السلام «از زمان پیامبر صلی الله علیه و اله و پس از او به دوستی علی علیه السلام نامبردار بودند و از دیگران گسستند و به وی پیوستند و او را پیشوا و راهنمای خود ساختند و در تشیع اسلام پیشگام بودند».^{۸۰۱}

۳- از مجموع گفتمان های هواداران علی علیه السلام برمی آید که مواضع آنان مبتنی بر مستندات قرآن و فرمایش های رسول اکرم صلی الله علیه و اله بوده است . اینان علی علیه السلام را به استناد نص پیامبر صلی الله علیه و اله شایسته مقام خلافت می دانستند. دسته ای از آنها مستقیم نام علی علیه السلام را برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله مطرح می کردند و گروهی نیز با استناد به حدیث ثقلین و سفینه نوح، که پیامبر صلی الله علیه و اله اهل بیت را وسیله هدایت و نجات دانسته بودند، آنان را شایسته مقام زعامت و رهبری می دانستند؛ در این صورت نیز پیشوایی از آن علی علیه السلام بود.

۴- شیعیان نخستین از صحابی کبار و بافضیلت رسول الله صلی الله علیه و اله بودند که در پیمان عقبه دوم یا غزوه بدر و سایر غزوات شرکت داشتند و اقدامات مؤثری برای تحکیم و تعمیق اسلام انجام دادند.

۵- مدافعان نظریه امامت اهل بیت نه تنها در حجاز وجود داشتند، بلکه در بین بعضی از قبایل معدی مثل بنی تمیم و یمنی مثل کنده در حضرموت نیز حضور داشتند، به گونه ای که حارث بن معاویه تمیمی^{۸۰۲} و حارثه بن سراقه کندی و اشعث بن قیس کندی^{۸۰۳} بن زیاد بن لبید انصاری

ص: ۱۳۱

نماینده خلیفه در حضرموت گفتند: «ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله را اطاعت خواهیم کرد، چرا شما آنان را از خلافت بازداشتید».^{۸۰۴}

علی در میان یمنی ها

^{۸۰۱} (3). حسن بن موسی نوبختی، پیشین، 35.

^{۸۰۲} (4). واقدی، کتاب الزده، تحقیق محیی الجیوری، ص 176.

^{۸۰۳} (5). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 50.

^{۸۰۴} (1). واقدی، کتاب الزده، ص 176.

یمنی‌ها از راه‌های زیر با شخصیت و فضایل علی علیه السلام و سفارش‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله درباره وی آشنا شدند:

الف) مأموریت‌هایی که از طرف رسول الله صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام واگذار شده بود، از آن جمله:

دعوت قبيله همدان^{۸۰۵} و مذحج که در فصل دوم به آن اشاره شد و مسلمان شدن چند نفر از رؤسای مذحج به وسیله علی علیه السلام؛^{۸۰۶} تبلیغ دین اسلام و آموزش قرآن و احکام به یمنی‌ها؛^{۸۰۷} اختیار کامل مالی در جمع‌آوری جزیه،^{۸۰۸} زکات، خمس و غنایم و تصرف در آنها به گونه‌ای که یکی از زنان اسیر را برای خود اختصاص داد. بدین جهت، خالد بن ولید با عده‌ای بریده بن حصیب را به شکایت از علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله فرستاد.

ایشان ناراحت شد و گفت: «از علی شکایت نکنید، زیرا او از من است و من از وی هستم و او ولی شما پس از من خواهد بود»؛^{۸۰۹} امامت و ریاست علی علیه السلام بر دیگر فرماندهان نظامی رسول الله صلی الله علیه و اله همچون خالد بن ولید و خالد بن سعید بن عاص در یمن؛^{۸۱۰} حل اختلافات یمنی‌ها و صدور احکام قضایی و اجرای حدود اسلام و تأیید آنها از سوی رسول الله صلی الله علیه و اله به گونه‌ای که وقتی یمنی‌ها درباره صحت احکام علی علیه السلام از ایشان سؤال کردند، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «حکم همان است که وی داده است». آنان برخاستند و گفتند:

«این حکم در واقع حکم رسول خداست».^{۸۱۱} نمونه دیگر زید بن ارقم می‌گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله بودم. نامه علی علیه السلام از یمن به وی رسید. او در مورد حکمی که داده بود از وی کسب تکلیف کرده بود. رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «من درباره این مسأله جز آنچه علی علیه السلام داوری کرده است

ص: ۱۳۲

چیزی نمی‌دانم»؛^{۸۱۲} علی علیه السلام در جمع‌آوری زکات برای یمنی‌ها مشقت ایجاد نمی‌کرد و با آنان مدارا می‌کرد؛^{۸۱۳} علی علیه السلام با حرکت‌های نظامی، تبلیغی، اقتصادی و قضایی زمینه تحکیم دولت رسول الله صلی الله علیه و اله را

^{۸۰۵} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 389؛ ابن کثیر، البدايه و النهايه، تحقیق احمد ابو ملحم، الجزء الخامس، ص 94.

^{۸۰۶} (3). واقدی، المغازی، المجلد الثاني، ص 1079.

^{۸۰۷} (4). واقدی، المغازی، المجلد الثاني، ص 1082؛ متقی هندی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ضبطه الشيخ بکری حیّان و الشيخ صفو السقا، الجزء الثالث عشر، ص 36369، ابن عساکر، پیشین، الجزء الثالث، ص 497.

^{۸۰۸} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 400؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 440.

^{۸۰۹} (6). ابن عساکر، پیشین، الجزء الأول، ص 401.

^{۸۱۰} (7). ابن عساکر، پیشین، الجزء الأول، ص 401؛ واقدی، المغازی، المجلد الثاني، ص 1085.

^{۸۱۱} (8). واقدی، المغازی، المجلد الثاني، ص 1086.

^{۸۱۲} (1). حاکم حسکانی، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق محمد عبد القادر عطا، الجزء الثالث، ص 146، محمد حمید الله، پیشین، ترجمه سید محمد حسینی، ص 220.

در یمن ایجاد کرد و برای کوتاه مدّت با اختیار کامل مالی که داشت در محدوده سرزمین همدان و مذحج حکومتی به وجود آورد. به همین روی، علی علیه السّلام هوادارانی استوار در یمن به ویژه در قبیله همدان و مذحج پیدا کرد که از جمله آنان مالک بن حارث اشتر نخعی بود که شعاع نورانیت معرفت اسلام را از علی علیه السّلام گرفت و چنان شخصیت اسلامی مالک را شکل داد که همراه علی علیه السّلام در برخی از حوادث روزگار رسول الله صلی الله علیه و اله در یمن شرکت کرد و پس از پیکار «اجنادین» با خاندان خود نزد علی علیه السّلام به مدینه منوره آمد و سپس ابو بکر او را به شام فرستاد.^{۸۱۴}

این شواهد برخلاف نظرگاه محقق انگلیسی آقای مونت گمری وات می باشد که می گوید: «اگر چه علی علیه السّلام وظایف دیوانی و حکومتی را در جنوب عربستان در سال ۶۳۱ میلادی اجرا کرد، هیچ مدرکی دال بر ایجاد علاقه خاصی نسبت به او وجود نداشت».^{۸۱۵}

ب) وقتی هیأت های نمایندگی قبایل یمنی، از جمله : ابو عامر اشعری، ابو غره خولانی، ظبیان، عثمان بن قیس و عرنه دوسی به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله می رسیدند، پیامبر صلی الله علیه و اله علی علیه السّلام را به عنوان وصی خود به آنان معرفی می کرد.^{۸۱۶}

پ) آن گونه که در فصل دوم گفته شد بعضی از نمایندگان قبایل یمنی در حجّه الوداع حضور داشتند و در مراسم غدیر خم نیز شرکت کردند. آنان حدیث غدیر درباره پیشوایی علی علیه السّلام را به گوش خود از رسول الله صلی الله علیه و اله شنیدند. به گونه ای که در بالا گفته شد گروهی از سران حضرموت خواهان خلافت و جانشینی اهل بیت بودند و ابو بکر نیز تصمیم داشت برای آرام کردن آن منطقه علی علیه السّلام را به یمن بفرستد.^{۸۱۷}

بدین سان، مدارک به خوبی نشان می دهد یمنی ها با شخصیت علی علیه السّلام آشنایی داشتند و وی نزد آنان از محبوبیت برخوردار بود و گروهی از سران آنان به رهبری علی علیه السّلام و اهل بیت پس از

ص: ۱۳۳

^{۸۱۳} (2). واقدی، المغازی، المجلد الثانی، ص 1085.

^{۸۱۴} (3). واقدی، فتوح الشام، تصحیح عبداللطیف عبد الرحمان، الجزء الأول، ص 62.

^{۸۱۵} (4).

. W, ttaW yremogtnoM yteicos ehT yB 196Qp. sdyyamU eht rednu msi, ihs 161citaisA layoR ehT fò lanruoj: nI. dehshilbup, ygoloeahcrA lacilbiB fò yteicos ehT. dnalerI dnA niatirB taerG fò yteicos. nodnol

^{۸۱۶} (5). ابو عبد الله محمد بن ابراهیم الکاتب النعمان، کتاب الغیبه، ص 62.

^{۸۱۷} (6). واقدی، کتاب الزّده، ص 197.

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اعتراف داشتند.

۶- شیعیان و یاران نخستین علی علیه السلام از مهاجران و انصار تنها از یک نژاد خاص نبودند و در میان آنان ایرانی نیز وجود داشت. شیعیان عرب از قبایل معدی و یمنی بودند. معدی‌ها از قبایل غفار، اسلم و شعبه های مختلف قریش مثل بنی اسد، بنی زهره، بنی امیه و بنی هاشم بودند و شیعیان نخستین یمنی نیز از قبایل مذحج، قضاعه، اوس و خزرج بودند. از ۲۳ نفر نامبرده شده، ده نفر از انصار یمنی، ده نفر از مهاجران مضر، دو نفر از مهاجران یمنی و یک نفر ایرانی بودند.

۷- همان‌گونه که قبلاً آورده شد عناصر هوادار اولیه ابو بکر از مهاجران و انصار تنها از نژاد عرب شامل قبایل معدی و یمنی بودند. البته بیشترین هواداران خلیفه از شعبه های قریش، مثل بنی مخزوم، بنی زهره، بنی امیه، بنی عامر بن لوی، فهر و عدی بودند. یاران یمنی وی نیز بیشتر از قبیله اوس و خزرج بودند. پس بر ما روشن می‌گردد باورهای مسلط شیعی آنان براساس تقسیمات قبیله‌ای نبوده است.

بدین‌سان، اگر قبیله را یک معیار تقسیم‌بندی برای یاران علی علیه السلام و ابو بکر در نظر بگیریم - برخلاف این‌که بیشتر یاران ابو بکر قریشی بودند - نمی‌توانیم همه آنان را در یک تقسیم‌بندی مشخص قرار دهیم؛ زیرا شیعیان علی علیه السلام و یاران ابو بکر از قبایل متعدّد عرب مضر و یمنی بودند.

ص: ۱۳۵

فصل چهارم نقش قبایل یمنی در ارتداد و فتوحات اسلامی

ص: ۱۳۷

نقش قبایل یمنی در ارتداد و فتوحات اسلامی

ارتداد در جزیره العرب و نقش قبایل یمنی

شاید تصوّر شود عنوان پژوهش ما با مسأله ارتداد بی‌ارتباط باشد، ولی به علّت حضور قبایل یمنی در این ماجرا و تأثیر ژرفی که ارتداد بر این قبایل داشت ما ناگزیر هستیم به نقش قبایل یمنی در ارتداد بپردازیم، اما از بحث گسترده درباره همه برگشتگان از دین خودداری خواهیم کرد و تنها به ارتداد قبایل یمنی اشاره خواهیم کرد. می‌توان بازگشتگان از دین را به گروه‌های زیر تقسیم کرد:

۱- پیامبرنمایان: در اواخر عمر رسول الله صلی الله علیه و اله و آغاز خلافت ابو بکر عدّه ای به ادّعیای پیامبری برخاستند، افرادی مثل اسود عنسی در یمن و مسیلمه بن حبیب در میان بنی حنیفه و سجاح دختر منذر در بنی تمیم، فجاءة السلمی در بنی سلیم، طلیحه بن خویلد اسدی در میان بنی اسد، عیینة بن حصن فزاری در بنی فزاره و قره بن سلمه القشیری در میان بنی عامر و غطفان.^{۸۱۸}

۲- مخالفان پرداخت زکات: گروهی بودند که با پرداخت زکات مخالف بودند و آن را نوعی باج می دانستند، از جمله اینان گروهی از بنی تمیم و هوازن^{۸۱۹} بودند. آنان می گفتند: «نماز را برپا می دارند، ولی زکات نمی پردازند».^{۸۲۰} خلیفه درباره اینان گفته بود: «اگر زانوبند شتری را هم از من دریغ دارند با ایشان نبرد خواهم کرد».^{۸۲۱} آنان اطاعت از ابو بکر را بر خود گران می دیدند و با حفظ ایمان و اسلام خویش و انجام دادن دیگر واجبات دینی از پرداخت زکات به وی خودداری می کردند.^{۸۲۲}

ص: ۱۳۸

۳- گروهی رهبری خلیفه اول را به رسمیت نمی شناختند و خواهان حکومت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و اله بودند. از جمله اینان گروهی از مردم کنده^{۸۲۳} و برخی از بنی تمیم^{۸۲۴} بودند. اینان زکات را انبار کرده بودند تا خلیفه واقعی تعیین گردد و زکات او را به او بدهند.

۴- افرادی نیز ابو بکر را برای اداره حکومت ضعیف می دانستند و می گفتند: «ما هرگز با ابو فصیل بیعت نمی کنیم». اینان گروهی از طی،^{۸۲۵} بنی اسد، و بنی فزاره^{۸۲۶} یا مردمی از کنده بودند که می گفتند: «ابو بکر به هیچ وجه توانایی اداره مسلمانان را ندارد».^{۸۲۷}

۵- گروهی از مرتدان «بر اثر تعصبات و وابستگی های قبیله ای و چشم داشت های مادی و دنیاوی منقاد قدرت پیام بر اسلام صلی الله علیه و اله شده بودند و اکنون با سر برداشتن پیامبرانی دروغین از طایفه خویش یا طوایف همبسته خود، ترجیح می دادند که به جای پیروی از پیغمبر قریش به پیامبری از خویش بپیوندند».^{۸۲۸}

^{۸۱۸} (۱). ابن اعثم، پیشین، المجلد الأول، ص 15.

^{۸۱۹} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 474.

^{۸۲۰} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 474؛ ابو علی مسکویه، تجارب الامم، تحقیق ابو القاسم امامی، الجزء الأول، ص 163.

^{۸۲۱} (۴). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 10.

^{۸۲۲} (۵). هادی عالمزاده، ابو بکر، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد پنجم، ص 221.

^{۸۲۳} (۱). واقدی، کتاب الزده، ص 172 و 175 و 176.

^{۸۲۴} (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 50.

^{۸۲۵} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 483؛ ابن اعثم، پیشین، المجلد الأول، ص 40.

^{۸۲۶} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 485.

^{۸۲۷} (۵). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 51.

اما این که طبری از قول عروه بن زبیر آورده است که جز دو قبیله قریش و ثقیف، دیگر قبایل عرب همه یا اندکی از دین بگشتند^{۸۲۹} صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا «دامنه ارتداد به این درجه از وسعت نباید بوده باشد. از بررسی روایات برمی‌آید که بیشتر قبایل پیرامون مدینه یا نزدیک بدان، غالب قبایل میان مکه و مدینه و بسیاری از قبایل یمن، نجد، تهامه و نیز بسیاری از فروع قبایلی که در این ناحیه مرتد شده بودند، همچنان مؤمن و وفادار به اسلام باقی مانده بودند»^{۸۳۰}.

پیامبران دروغین

۱- اسود عنسی: در ذی حجه سال دهم هجری کاهنی از قبیله عنس به نام عبهله بن کعب بن حارث بن عمرو بن عبد الله بن سعد بن عنس بن مذحج از غار خبان در شمال شرقی جوف دعوی پیامبری کرد.^{۸۳۱} شاید نتوان اسود را جزو مرتدین دانست؛ زیرا گزارش روشنی درباره اسلام آوردن وی و قبیله اش عنس در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله در دسترس نیست. ابن هشام^{۸۳۲} و

ص: ۱۳۹

طبری^{۸۳۳} و رازی^{۸۳۴} وی را دروغ‌زن می‌خوانند و طبری در یک مورد وی را جزو برگشتگان از دین^{۸۳۵} معرفی می‌کند.

عبهله از موقعیت بی ثبات منطقه مذحج، نزاع و دشمنی میان رهبران شاخه های قبیله مذحج و از ضعف موقعیت فروه بن مسیک رهبر مراد و نماینده رسول الله صلی الله علیه و اله بر مذحج سود جست و پس از ده روز که از غار خبان خارج شد بر نجران دست یافت و بنو الحارث پس از اخراج عمرو بن حزم انصاری (قاضی و معلم اعزامی از مدینه) به اسود پیوستند.^{۸۳۶} فروه بن مسیک مرادی به الاحسیه عقب نشینی کرد و تعدادی از مسلمانان به او ملحق شدند.^{۸۳۷} عبهله در محرم سال یازده پس از جمع آوری نیرو از نجران، بدون درگیری با قبایل دیگر مس تقیما به سوی صنعا رفت و پس از ۲۵ روز که از ظهورش می‌گذشت^{۸۳۸} به علت ضعف سیاسی و نظامی ابناء بر صنعا دست یافت.

^{۸۲۸} (6). عالم‌زاده، ابوبکر، پیشین، جلد پنجم، ص 233.

^{۸۲۹} (7). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 475.

^{۸۳۰} (8). عالم‌زاده، ابوبکر، پیشین، جلد پنجم، ص 233.

^{۸۳۱} (9). daM nishuM -ladba 24. .po ,tic p

^{۸۳۲} (10). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص 599.

^{۸۳۳} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 463 و 473.

^{۸۳۴} (2). احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص 73.

^{۸۳۵} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 538.

^{۸۳۶} (4). همان، ص 465.

^{۸۳۷} (5). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الأول، ص 112 (ذیل کلمه الاحسیه).

^{۸۳۸} (6). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 467.

پس از آن اسود بر سواحل یمن (عثر،^{۸۳۹} الشَّرْجَه،^{۸۴۰} الحَرْدَه،^{۸۴۱} غَلَّافِقَه) عدن و شهر الجند دست یافت^{۸۴۲} و بزرگان بنی ولیعه کنده حمایت خود را از عبهله اعلام کردند.^{۸۴۳}

اسود چون بر صنعا دست یافت حاکم آن را که از طرف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حاکم می راند بیرون کرد^{۸۴۴} و ایرانی زادگانی را سخت مورد شکنجه و فشار قرار داد. عبهله مرزبان همسر باذان پادشاه ابناء و عامل ابرویز را که از دنیا رفته بود به همسری خود درآورد.

دین سان، جنبش عبهله بن کعب بر ضد اسلام از میان قبیله عنس که ظاهراً تمایل کمتری به اسلام نشان داده بودند ظهور کرد و سرزمین مذحج، شهر صنعا، سواحل و تهامه یمن را فراگرفت.

چون اخبار جنبش عبهله به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسید قیس بن هبیره مکشوح مرادی^{۸۴۵} را به

ص: ۱۴۰

همراهی فروة بن مسبک مرادی به جنگ اسود فرستاد . قیس هنگامی که به یمن آمد به اسود فهمانید که پیرو اوست . عبهله نیز اجازه داد تا قیس با گروهی از قبایل مذحج، همدان و دیگران وارد صنعا شوند . قیس پس از ورود به صنعا با ایرانیان همدست شد و با کمک فیروز دیلمی از بزرگان ابناء و دادویه جانشین باذان،^{۸۴۶} مخفیانه با همسر باذان تماس برقرار کردند و از وی برای کشتن اسود استمداد نمودند . مرزبان که از اسود کینه سختی به دل داشت آنان را از راه آب کوچکی به درون خانه اسود راهنمایی کرد و آنها وارد خوابگاه اسود گردیدند و قیس سر از تن اسود جدا کرد . قیس آن سر را صبح بر بالای دیوار شهر قرار داد و فریاد زد : «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ الْأَسْوَدَ كَذَّابٌ عَدُوُّ اللَّهِ». در این هنگام یاران اسود گرد آمدند، قیس نیز سر وی را نزد آنان انداخت. طرفداران

^{۸۳۹} (7). کوره‌ای در یمن است» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص 85، (ذیل کلمه عثر).

^{۸۴۰} (8). اول کوره عثر است» ر. ک: معجم البلدان، الجزء الثالث، ص 334، (ذیل کلمه شرحه).

^{۸۴۱} (9). منطلقه‌ای در یمن است» ر. ک: معجم البلدان، الجزء الثالث، ص 240، (ذیل کلمه حرده).

^{۸۴۲} (10). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 468.

^{۸۴۳} (11). ladba 27. -nishuM ,ja ,daM ,tic ,po

^{۸۴۴} (12). بلاذری نام عامل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله را خالد بن سعید بن عاص آورده است» ر. ک: فتوح البلدان، ص 111 و 113.

^{۸۴۵} (13). نام وی قیس بن هبیره مکشوح بن عبد یغوث بن العزیز بن سلمة بن عامر بن عویشان بن زاهر بن مراد بود که سیف بن عمر وی را قیس بن عبد یغوث آورده

است» ر. ک: ابن حزم، پیشین، الجزء الثاني، ص 407؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 467.

^{۸۴۶} (1). سیف بن عمر جانشین باذان را شهر بن باذان و نام همسر وی را آزاد آورده است» ر. ک: طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 466.

شایان توجه است روایات طبری درباره جنبش عبهله از هشت روایت، هفت‌تای آن از سیف بن عمر است. سیف داستان جنبش عبهله را با خرافات و اخبار تحریف شده درهم آمیخته است، از جمله می نویسد: اسود دارای شیطانی بود که به وی وحی می کرد و اسود او را فرشته می نامید که در هنگام کشته شدن وی در کالبد اسود به زبان وی سخن گفت؛ یا روزی خطی کشید و یکصد گاو و شتر را پشت آن قرار داد و بدون آن که دست و پای‌شان را ببندد همه را نحر کرد و هیچ کدام پای از خط بیرون نگذاشتند» ر. ک: طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 468. علاوه بر نقل این موهومات به وسیله سیف، محقق تاریخ اسلام مرتضی عسگری می‌نویسد: هر چهار نفر روایان سیف ساخته ذهن خود وی می‌باشند» ر. ک: عبد الله بن سبأ، ترجمه محمد صادق نجمی و هاشم هریسی، جلد دوم، ص 172.

اسود مگر عدّه کمی، پراکنده شدند . قیس با یارانش به آنان حمله کرد و آنها را کشت . تنها کسانی که مسلمان شدند نجات یافتند.^{۸۴۷}

استراتژی رسول الله صلی الله علیه و اله در سرکوبی اسود چنان خردمندانه بود که از نیروهای شمال و مدینه منوره برای سرکوب وی استفاده نکرد و «تلاش آن حضرت این بود که از موقعیت قبایل عرب جنوبی مراد و همدان^{۸۴۸} و ابناء، که به طور کامل در ارتباط با اسلام بودند، استفاده کند تا قدرت عیله را درهم فروریزد».^{۸۴۹}

۲- طلیحۀ بن خویلد: وی کاهن بنی اسد بود که در سال نهم هجری با هیأت نمایندگان بنی اسد به نزد رسول الله صلی الله علیه و اله در مدینه آمد و اسلام آورد. پس از بازگشت، ادعای پیامبری کرد. همین که رسول الله صلی الله علیه و اله رحلت کردند کار وی بالا گرفت^{۸۵۰} و عیینۀ بن حصن فزاری بزرگ و شیخ قبیله غطفان با هفتصد نفر از بنی فزاره به طلیحه پیوست.^{۸۵۱} مردمی از طی نیز درصدد همراهی با وی

ص: ۱۴۱

بودند که عدی بن حاتم آنان را از منع زکات و بازگشت از دین بازداشت و با هزار سوار به خالد بن ولید پیوست . بعدا خالد نیز تأیید کرد که هیچکس از قبیله طی از دین بازنگشته است .^{۸۵۲} منابع دیگر نیز تأیید می کنند مردم طی از دین بازنگشتند.^{۸۵۳}

ابو بکر اولین سپاهی را که به فرماندهی خالد بن ولید برای سرکوب مرتدان فرستاد علیه بنی اسد بود . خالد به همراهی عدی بن حاتم و زید الخیل طائی به نزد قبیله بنی اسد رفت و طلیحه را نصیحت کرد که از لجاجت بازگردد، ولی طلیحه بازنگشت و به جنگ دست یازید . در هنگام جنگ عیینۀ بن حصن فرار کرد و خالد، صفوف بنی اسد و غطفان را شکافت و طلیحه به همراه همسرش به نزد ملوک غسان فرار کرد . عیینۀ بن حصن و قره بن سلمه گرفتار شدند و بنی عامر و هوازن و سلیم به اسلام بازگشتند. طلیحه در روزگار خلافت عمر به مدینه آمد و مسلمان شد.^{۸۵۴}

بدین ترتیب خطر یکی از پیامبران دروغ زن از قبایل عرب شمالی با کمک قبیله طی از اعراب یمنی از بین رفت.

^{۸۴۷} (۲). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۱۴.

^{۸۴۸} (۳). طبری، می نویسد: نخستین کسی که به مقابله اسود قیام کرد عامر بن شهر همدان در سرزمین همدان بود» ر. ک: پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۶۴.

^{۸۴۹} (۴). M. NishuM -ladba 30. p, tic, po, ja, daM

^{۸۵۰} (۵). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۴.

^{۸۵۱} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۸۵.

^{۸۵۲} (۱). همان، ص ۴۸۴.

^{۸۵۳} (۲). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۵۸.

^{۸۵۴} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۲۱.

۳- مسیلمه بن حبیب: از قبیله بنی حنیفه در یمامه بود.^{۸۵۵} مردم یمامه او را به پیامبری برداشتند و به او ایمان آوردند. عقیل بن مالک حمیری از فرزندان پادشاهان حمیر، که در همسایگی بنی حنیفه زندگی می‌کرد و بر اسلام باقی مانده بود، وی را از این سرکشی و بی‌اعتنایی به دین نهی کرد، اما، مسیلمه نپذیرفت و به ادعای دروغین خود ادامه داد.^{۸۵۶} وی به رسول الله صلی الله علیه و اله نوشت: من با تو انباز شده‌ام، پس نیمی از زمین تورا ست و نیمی از آن مرا، لیکن قریش مردمی بیدادگرند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله در پاسخ وی گفتند: «از محمد رسول الله صلی الله علیه و اله به مسیلمه کذاب، همانا زمین برای خداست، آن را به هر که از بندگانش خواهد میراث دهد و انجام نیک برای پرهیزگاران است.»^{۸۵۷} پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله سجاح دختر حارث بن سوید تمیمی، کاهن بنی تمیم، نیز ادعای نبوت کرد که شبث بن ربعی یربوعی تمیمی مؤذن وی بود. سجاح با یارانش به یمامه نزد مسیلمه رفت و به همسری وی درآمد.^{۸۵۸} چون کار مسیلمه بالا گرفت، ابو بکر خالد بن ولید را به جنگ وی فرستاد. در یمامه پیکار سختی درگرفت، به گونه ای که ۱۲۰۰ نفر از نامداران لشکر اسلام که هفتصد نفرشان از قاریان قرآن بودند شهید شدند.^{۸۵۹} سرانجام مسلمانان پیروز شدند و مسیلمه

ص: ۱۴۲

کشته شد.^{۸۶۰} بعضی از شهدای جنگ یمامه از قبایل یمنی عبارتند از: طفیل بن عمرو دوسی ازدی، عاصی بن ثعلبه دوسی، مخرمه بن شریح حضرمی، عبّاد بن بشر اوسی، عبّاد بن حارث اوسی، سراقه بن کعب خزرجی، عماره بن حزم خزرجی، ابو دجانة سمّاک بن اوس خزرجی، حباب بن عبد الله خزرجی، حبیب بن عمرو خزرجی، حارث بن کعب خزرجی، عقبه بن عامر خزرجی، عائذ بن معاص خزرجی، یزید بن ثابت خزرجی و ابو حنّه بن غزیه بن عمرو خزرجی.^{۸۶۱} بدین سان، بیشتر شهدای یمنی پیکار یمامه از انصار به‌ویژه از خزرج بودند.

ارتداد در بحرین

^{۸۵۵} (4). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص 599.

^{۸۵۶} (5). وثیمة بن الفرات، قطع من کتاب الردّه، ص 18.

^{۸۵۷} (6). یعقوبی، پیشین، جلد دوم، ص 7.

^{۸۵۸} (7). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 499.

^{۸۵۹} (8). واقدی، کتاب الردّه، ص 140؛ ابن اعثم، پیشین، المجلد الأول، ص 37.

^{۸۶۰} (1). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 36.

^{۸۶۱} (2). بلاذری، فتوح البلدان، ص 101.

همزمان با رحلت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْدَرُ بْنُ سَاوَى عَبْدِ نَيْزِ بْنِ دُنْيَا رَفْتِ وَ مَرْدَمِ رِبْعِيهِ دَرِ بَحْرَيْنِ مِنْ دِينِ بَغَشْتَنْدِ^{۸۶۲} وَ مِنْدَرُ بْنُ نَعْمَانَ بْنِ مِنْدَرٍ رَا بِيهِ پَادشاهی برداشتند . وی با گروهی از بکر بن وائل و هفت هزار پیاده و سوار ایرانی به بحرین آمدند.

قبیله عبد القیس که بر دین پایدار بودند به رهبری جارود بن المعلی با منذر جنگیدند، ولی شکست خوردند و به هجر و قلعه جواثا پناه بردند و از ابو بکر کمک خواستند.^{۸۶۳} وی علاء بن حضرمی را با دو هزار نفر از مهاجر و انصار به بحرین فرستاد. در یمامه ثمامه بن اثال حنفی بمسلمانان بنی حنیفه به علاء پیوستند .^{۸۶۴} وی شبانه با کمک مسلمانان جواثا به نیروهایی که به محاصره قلعه پرداخته بودند حمله برد و آنان را شکست داد و منذر به بنی حنیفه پناه برد و اعراب از علاء امان خواستند و ایرانیان نیز دسته ای به زاره^{۸۶۵} و قطیف^{۸۶۶} و گروهی نیز به مدائن رفتند. پس از موفقیت علاء بن حضرمی ابو بکر او را بر بحرین امارت داد.^{۸۶۷}

ارتداد در قبایل یمنی

۱- کنده: چون خلافت به ابو بکر رسید مردم کنده، مگر طایفه ای از شاخه بنی عمرو بن معاویه

ص: ۱۴۳

از دین بازگشتند.^{۸۶۸} برخلاف ارتداد پادشاهان کنده، بعضی از بزرگان آنان مثل عوف بن مراره سکونی، ولید بن محسن دریکی، عبد الله بن یزید سکونی و ثور بن مالک کنندی شاهان و مردم کنده را از بازگشت از دین بازداشتند، ولی درخواست آنان را رد کردند.^{۸۶۹} اشعث بن قیس بن زیاد بن لبید عامل حضرموت گفت: «چون مردم بر خلافت ابو بکر اتفاق کنند ما هم موافقت نماییم».

زیاد گفت: «اعتبار به توافق مهاجرین و انصار است».^{۸۷۰} امرؤ القیس بن عابس پسرعموی اشعث وی را از مخالفت با زیاد بن لبید بازداشت، ولی اشعث نپذیرفت. مردم کنده دو گروه شدند، گروهی بر دین باقی ماندند و به برپا داشتن نماز و

^{۸۶۲} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 519.

^{۸۶۳} (4). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 40.

^{۸۶۴} (5). همان، ص 42.

^{۸۶۵} (6). الزارة روستای بزرگی در بحرین است که امروزه جزو عربستان است «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثالث، ص 126، (ذیل کلمه الزارن)».

^{۸۶۶} (7). القطیف شهری در بحرین است که امروز جزو عربستان است «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص 378، (ذیل کلمه قطیف)».

^{۸۶۷} (8). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 46.

^{۸۶۸} (1). ابن شبة، پیشین، الجزء الثانی، ص 547.

^{۸۶۹} (2). وثیمة بن الفران، پیشین، ص 36.

^{۸۷۰} (3). واقدی، کتاب الزده، ص 167.

پرداختن زکات مصمّم بودند و گروهی زکات نپرداختند و سرپیچی کردند.^{۸۷۱} حارثه بن سراقه به زیاد بن لبید گفت: «تا زمانی که رسول الله صلی الله علیه و اله زنده بود اطاعت او را کردیم و اگر از اهل بیت وی کسی به جای او نشیند او را اطاعت خواهیم کرد، ما از پسر ابو قحافه اطاعت نخواهیم کرد».^{۸۷۲}

اشعث بن قیس به قوم خود گفت: «مرا یقین است که کسی به ریاست «تیم بن مرّه» تن در ندهد و بزرگان بطحاء بنی هاشم را ترک نکنند؛ زیرا آنان سزاوار خلافت هستند و اگر قرار است خلافت بیرون از بنی هاشم باشد هیچ کس بدان سزاوارتر از ما نیست؛ زیرا پدران ما پیش از آن که در جهان نه قریشی بود و نه ابطحی، پادشاهان زمین بوده اند».^{۸۷۳} در این جا اشعث بن قیس اگر چه از اهل بیت طرفداری می کند، ولی غرور اشرافی و ریاست طلبی او را وامی دارد تا پدران خود را پادشاهان زمین معرفی کند. زیاد بن لهد به بنو ذهل بن معاویه یکی از شاخه های کنده، رفت و از آنان خواست تا تسلیم شوند و اطاعت کنند. حارث بن معاویه مردی از بزرگان بنی تمیم، که در بین آنان بود، گفت: «چرا ما را به اطاعت مردی می خوانی که کسی به اطاعت او دعوت نشده و سفارشی برای او نوشته نشده است». زیاد گفت: «راست می گویی، ولی ما او را برای خلافت انتخاب کرده ایم». حارث گفت: «چرا اهل بیت را که شایسته خلافت بودند از آن بازداشتید؛ زیرا خداوند فرموده: **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ**^{۸۷۴} زیاد گفت: مهاجران و انصار در این کار از شما شایسته ترند. حارث گفت: «نه، به خدا قسم، حسادت شما را واداشت تا حق را از آنان بازدارید. ما یقین داریم که رسول الله صلی الله علیه و اله از دنیا نرفت، مگر این که یکی از اهل بیت

ص: ۱۴۴

خویش را در میان مردم معین کرد.^{۸۷۵} اکنون از میان قبیله ما بیرون رو؛ زیرا ما به دعوت تو خشنود نیستیم». سپس مردی به نام عرفجه بن عبد الله ذهلی گفت: به خدا قسم، حارث بن معاویه درست می گوید، این مرد را بیرون کنید؛ رفیق او به هیچ وجه شایسته خلافت نیست.^{۸۷۶}

شایان توجه است حارث بن معاویه اهل بیت را شایسته جانشینی رسول الله صلی الله علیه و اله می داند و معتقد است رسول الله صلی الله علیه و اله آنان را برای جانشینی خود معرفی کرده اند. این اعتقاد همان امامت منصوسی است که شیعیان و ارکان چهارگانه آن معتقد بودند و در میان مردم کنده شیوع داشت. در این صورت، علت امتناع کندیان از بیعت با ابو بکر و عامل وی زیاد بن لبید بر سر همین اعتقاد بوده است.

^{۸۷۱} (4). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 48.

^{۸۷۲} (5). واقدی، کتاب الزده، ص 171.

^{۸۷۳} (6). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 50.

^{۸۷۴} (7). انفال (8) آیه 75.

^{۸۷۵} (1). واقدی، کتاب الزده، ص 176.

^{۸۷۶} (2). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 50.

پس از آن عدی بن عوف به کندیان گفت: «سخنان عرفجه را گوش نکنید؛ زیرا شما را به کفر می خواند. سخنان زیاد را گوش کنید و به آنچه مهاجران و انصار رضا داده اند خشنود باشید؛ زیرا آنان در این کار از شما داناترند.» پس از آن، عدّه‌ای قصد کشتن عدی و زیاد را داشتند. زیاد به هر طایفه‌ای از کنده رفت مردم دعوت وی را رد کردند. به همین علّت به سوی مدینه حرکت کرد و ابو بکر را از سرکشی قبایل کنده آگاه ساخت.^{۸۷۷}

هنگامی که زیاد به مدینه رسید ابو بکر وی را با چهار هزار نفر از مهاجرین و انصار به حضرموت فرستاد.^{۸۷۸} بدین سان، ابو بکر برای سرکوبی کنده از نیروهای غیریمنی سود برد، در حالی که رسول الله صلی الله علیه و اله برای سرکوب اسود عنسی از نیروهای داخلی یمن استفاده کرد و از مدینه منوره نیرو ارسال نکرد.

زیاد بن لبید با سپاه خود از مدینه به حضرموت بازگشت و به شاخه بنی عمرو بن معاویه از کنده حمله برد و پادشاهان چهارگانه آنان (مخوس، مشرح، جمد و أبضعة) و بسیاری از آنان را کشت. چون این خبر به شاخه سکاسک و سکون رسید شبانه نزد زیاد آمدند و از وی امان خواستند و مصمم به همکاری با وی شدند.^{۸۷۹}

سپس شرحبیل بن سمط کندی با پسرش و امرؤ القیس بن عابس و ابن صالح بن زیاد ملحق شدند^{۸۸۰} و زیاد به سرکشان کنده حمله برد و شاخه‌های بنو هند، بنو عاقل، بنو حجر و بنی جمر را شکست داد و بسیاری از آنان را کشت و تعدادی را به اسارت گرفت و غنایم بسیاری را به دست آورد.^{۸۸۱}

ص: ۱۴۵

خبر پیروزی‌های زیاد، اشعث بن قیس را غضبناک کرد و از عموزادگان خود (بنی مرّه، بنی عدی و بنی جبله) کمک خواست و با آنان به مقابله زیاد رفت. زیاد با نیروهای خود و پانصد نفر از سکاسک و سکون در نزدیک شهر تریم با اشعث جنگید. سرانجام شکست به نیروهای خلیفه راه یافت و سبید و اندی از آنان کشته شدند. زیاد در تریم حصاری شد و اشعث غنایم و اسرا را برگرفت و به صاحبانش بازگرداند و با یارانش به محاصره تریم پرداخت.^{۸۸۲}

زیاد بن لبید سپس از مهاجر بن ابی امیه مخزومی کمک خواست. بدین منظور مهاجر با هزار سوار به کمک زیاد به شهر تریم آمد، ولی آن دو در مقابله با اشعث نتوانستند کاری از پیش برند.^{۸۸۳} چون کار بر نیروهای اعزامی مدینه سخت شد،

^{۸۷۷} (3). همان، ص 51.

^{۸۷۸} (4). واقدی، کتاب الزّده، ص 178.

^{۸۷۹} (5). همان، ص 185.

^{۸۸۰} (6). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 545.

^{۸۸۱} (7). واقدی، کتاب الزّده، ص 185-188.

^{۸۸۲} (1). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأوّل، ص 54.

^{۸۸۳} (2). واقدی، کتاب الزّده، ص 190.

زیاد نامه‌ای به ابو بکر نوشت و وی را از اوضاع و احوال حضرموت باخبر ساخت. ابو بکر نیز نامه‌ای به اشعث نوشت و وی را از عهدشکنی و بازگشت و از دین برحذر داشت و به او خاطر نشان کرد اگر ارتداد وی و نپرداختن زکات به سبب زیاد بن لبید است او را عزل خواهد کرد و هرکه را دوست داشته باشند به جای وی خواهد گماشت. چون فرستاده ابو بکر به نزد اشعث آمد او را کشتند.^{۸۸۴} اقدام ناشایست اشعث و نامه خلیفه سبب شکاف بین یاران اشعث شد و بعضی از آنان وی را ترک کردند، ولی هنوز برتری با اشعث بود و محاصره تریم ادامه یافت.

ابو بکر همچنین پس از آگاهی از احوال بحرانی نیروهای خود در شهر تریم به عمر گفت:

تصمیم دارم علی بن ابی طالب را به جنگ این قوم بفرستم؛ زیرا وی در فضل و شجاعت و علم و فهم و مدارا و نزدیکی با پیامبر صلی الله علیه و اله بی نظیر است و این مهم به دست او انجام می‌گیرد. عمر پاسخ داد: ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و اله راست می‌گویی، علی علیه السلام همان است که گفتی و بالاتر از آن، ولی من می‌ترسم که وی از جنگ با این قوم خودداری کند و اگر او با آنان جنگ نکرد هیچ کس را نمی‌توان یافت که به جنگ آنان رغبت کند؛ شایسته آن است که علی علیه السلام با تو در مدینه باشد که تو بی‌نیاز از مشورت با وی نیستی؛ نامه‌ای به عکرمه بن ابی جهل بنویس و او را به جنگ با اشعث بن قیس و یارانش بفرست که او مرد جنگ است.^{۸۸۵} ابو بکر گفت: این رأی صواب است و نامه‌ای به عکرمه نوشت و به او فرمان داد که با مردم مکه به کمک زیاد بشتابد. عکرمه نیز با دو هزار سوار از قریش و موالی و هم‌پیمانان آنها به کمک زیاد رفت.^{۸۸۶}

بدین صورت، بر ما روشن می‌گردد آنچه که ابو بکر را واداشته بود تا پیشنهاد انتصاب علی علیه السلام به

ص: ۱۴۶

فرماندهی سپاه را به عمر دهد، این بود که کندیان و بعضی دیگر از قبایل عرب جنوبی، خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله را جانشین بر حق وی می‌دانستند و ابو بکر برای فرونشاندن شورش کندیان در ظاهر مصمم بود فردی هاشمی را برای این کار انتخاب کند تا شورش آنان را فرونشاند، ولی عمر به دلیل حسادت و ترس از نفوذ علی علیه السلام در یمن و بیعت یمنی‌ها با او و ضعف رفتار و فقه ابو بکر در برابر روش و فقه علی علیه السلام خلیفه را از تصمیم خود بازداشت. سپس خلیفه را راهنمایی کرد تا از جناح قدرتمند دیگر قریش، یعنی بنی مخزوم که خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل و مهاجر بن ابی امیه از آن بودند، استفاده کند. بعداً نیز با اصرار از خلیفه خواست تا خالد بن سعید بن عاص، نماینده رسول الله صلی الله علیه و اله بر منطقه‌ای از یمن را - که خلیفه او را فرمانده قسمتی از سپاه شام قرار داده بود -

^{۸۸۴} (3). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 56.

^{۸۸۵} (4). واقدی، کتاب الرد، ص 197.

^{۸۸۶} (5). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 59.

^{۸۸۷} عزل کند، چون به علی علیه السلام گفته بود : «در میان مردم کسی از تو به جانشینی محمد صلی الله علیه و اله سزاوارتر نیست»،^{۸۸۸} ابو بکر نیز چ نین کرد و به جای وی یزید بن ابو سفیان را گماشت .^{۸۸۹} بدین صورت، دو جناح قدرتمند قریش یعنی بنی امیه و بنی مخزوم که تا فتح مکه از هرگونه دشمنی با پیامبر کوتاهی نکرده بودند در دستگاه سیاسی و نظامی خلیفه دارای نفوذ گسترده شدند و به مقامات بالای فرماندهی دست یافتند.

چون عکرمه به زیاد ملحق شد، زیاد به اتفاق عکرمه و مهاجر و همه مسلمانان به اشعث حمله بردند و اشعث عقب نشینی کرد و به قلعه نجیر پناه برد. مسلمانان قلعه را محاصره کردند که بر اثر آن، یاران اشعث به شدت تشنه و گرسنه شدند و جنگ سختی درگرفت و در راه های نجیر کشتار بسیار شد. سرانجام اشعث و کندیان هزیمت یافتند. اشعث خواهان اسارت خود شد و برای خاندان و ده نفر از بزرگان یارانش امان خواست. زیاد نیز پذیرفت و امان نامه‌ای برای آنها نوشت. هنگامی که اشعث و خویشانش از حصار بیرون آمدند زیاد به وی گفت : «تو برای خودت امان نگرفتی، به خدا قسم تو را خواهم کشت». اشعث وی را تهدید کرد و گفت: اگر مرا بکشی یمن را بر خودت و خداوندگارت می شورانی و آن قدر سوار و پیاده فراهم آید که گذشته را فراموش کنی .^{۸۹۰} سپس زیاد داخل قلعه شد و مردان جنگی را می گرفت و گردن آنان را می زد.

مردم گفتند : «ای مرد، اشعث به ما خبر داد که ما را امان داده ای چرا ما را می کشی». زیاد پاسخ داد : «اشعث دروغ می گوید و جز خاندان و ده نفر از عموزادگانش نام هیچ کس دیگر در امان نامه نیامده است». مردم ساکت شدند و دانستند که اشعث به آنان خیانت کرده است.

ص: ۱۴۷

در این هنگام نامه‌ای از ابو بکر به زیاد رسید که به او فرمان داده بود : «اشعث را با احترام نزد من بفرست و هیچکدام از بزرگان کنده از کوچک و بزرگ را نکش». زیاد نیز اشعث را با هشتاد نفر از بزرگان کنده نزد ابو بکر فرستاد.^{۸۹۱}

هنگامی که اشعث نزد ابو بکر آمد گفت : «خداوند تو را بر من برتری داد و من چیزی را دگرگون نکرده ام و به مال بخل نوزیدم، ولی عامل تو زیاد بر قوم من جفا کرد و بی گناهان را کشت. از این کار عارم آمد، گذشت آنچه رفت و من نفس خویش و این پادشاهان را باز می خرم و هر اسیری را که در سرزمین یمن دارم آزاد می کنم و یار و یاور تو خواهم بود و

^{۸۸۷} (1). ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثانی، ص 84.

^{۸۸۸} (2). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص 526.

^{۸۸۹} (3). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 98.

^{۸۹۰} (4). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 67.

^{۸۹۱} (1). واقدی، کتاب الزده، ص 211.

این‌که ام فروه خواهرت را به همسری من درآوری؛ زیرا من برای تو داماد خوبی خواهم بود.» سپس ابو بکر اشعث و بزرگان کنده را آزاد کرد و خواهرش را به همسری وی درآورد و اشعث نزد ابو بکر از مرتبه بلندی برخوردار شد.^{۸۹۲} شایان توجه است علی‌رغم خیانت‌های اشعث و کشتاری که از مسلمانان در تریم و نجیر راه انداخته بود، خلیفه وی را بخشید و با پیوند سببی با او گام مهمی در تثبیت وفاداری وی به دستگاه خلافت برداشت.

۲- ارتداد در ازدعمان: هنگامی که عکرمة برای کمک به زیاد بن لبید عازم حصرموت بود در مأرب فرود آمد. خبر به اهالی دبا^{۸۹۳} رسید، آنان ناراحت شدند و به یکدیگر گفتند: «جمع شوید تا عکرمة را مشغول کنیم تا جنگ با عموزادگان ما از کنده و قبایل یمن را فراموش کند».

سپس عامل ابو بکر، حذیفه بن محسن باری^{۸۹۴} را از سرزمین خود بیرون کردند. حذیفه نزد عکرمة گریخت و نامه‌ای به ابو بکر نوشت و بازگشت از اهالی دبا را از اسلام به وی خبر داد.

ابو بکر نیز به عکرمة فرمان داد به دبا رود و پس از سرکوبی مردم آن جا به نزد زیاد بن لبید برود.^{۸۹۵} عکرمة به دبا رفت و با لقیط بن مالک ازدی مشهور به «ذو التاج» و مردم آن جا جنگید^{۸۹۶} و

ص: ۱۴۸

حدود یکصد نفر از مردان آنان را کشت و سیصد نفر از مردان و چهارصد نفر از زنان و فرزندانشان را به اسارت گرفت و آنان را به نزد ابو بکر فرستاد. بقیه مردم ازدعمان به دین باز آمدند و قبول پرداخت زکات کردند.^{۸۹۷}

۳- همدان: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و اله از دنیا رفتند گروهی از همدانیان مصمم بودند که از دین بازگردند، ولی بعضی از بزرگان آنان از جمله مران بن ذی عمیر بن مران و عبد الله بن مالک ارحبی در میان اقوام خود به پا خاستند و گفتند: «ما محمد صلی الله علیه و اله را نمی پرستیدیم، ما پروردگار وی را می پرستیدیم و او زنده است و نمی‌میرد» و قوم خویش را تشویق به ثبات بر اسلام نمودند.

^{۸۹۲} (۲). همان، ص 213.

^{۸۹۳} (۳). دبا یکی از شهرهای قدیمی و مشهور در عمان است «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص 435، (ذیل کلمه دبا)».

^{۸۹۴} (۴). در منابع نام وی متفاوت آمده است: بلاذری حذیفه بن محسن باری ازدی آورده است «فتوح البلدان، ص 87»؛ طبری، نام وی را حذیفه بن محسن الغلفانی حمیری آورده است «تاریخ، الجزء الثاني، ص 529»؛ ابن عبد البر حذیفه القلعائی آورده است «ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب» - بمماش الاصابه فی تمییز الصحابه، احمد بن علی بن حجر العسقلانی - الجزء الأول، ص 278، یاقوت حذیفه بن محسن باری ازدی می‌نویسد «معجم البلدان، الجزء الثاني، ص 435، ذیل کلمه دبا»؛ ابن اعثم نام وی را حذیفه بن محسن می‌نویسد «الفتوح، المجلد الأول، ص 60»؛ ابن حجر عسقلانی، حذیفه بن محسن القلعائی آورده است «الاصابه، الجزء الأول، ص 317»؛ ابن سعد حذیفه بن یحیی ازدی آورده است «الطبقات الكبرى، المجلد السابع، ص 101». از مجموع این روایات گزارش بلاذری پسندیدتر است.

^{۸۹۵} (۵). واقدی، کتاب الزده، ص 199.

^{۸۹۶} (۶). بلاذری، پیشین، ص 87.

^{۸۹۷} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 60.

همدانیان نیز دعوت آنان را پذیرفتند و بر اسلام باقی ماندند.^{۸۹۸}

۴- خولان: این قبیله در خلافت ابو بکر از دین خارج شدند. ابو بکر یعلی بن منبیه امیه را سوی آنان فرستاد. وی بر آنان پیروز شد و غنایم و اسیرانی از آنان گرفت و خولانیان به اسلام بازگشتند.^{۸۹۹}

۵- بنو نهد: اینان شاخه‌ای از قضاعه بودند که از دین بازگشتند. ابو بکر ابازرعۀ بن مسعود بن عامر را برای سرکوبی آنان فرستاد.^{۹۰۰}

شایان توجه است طبری گزارش‌هایی به روایت سیف بن عمر (در دوازده صفحه) درباره ارتداد قبایل یمنی عک، خثعم، مهره، نخع و قیس بن عبد یغوث به همراهی مردمی از «لحج»^{۹۰۱} آورده است که^{۹۰۲} در منابع دیگر از ارتداد اینان سخن به میان نیامده است؛ به همین سبب در پذیرفتن این روایات باید احتیاط بیشتری نشان داد.

بازگشتگان از دین، تازه مسلمانانی بودند که تحت تربیت تعالیم اسلام به طور کامل قرار نگرفته بودند و اسلام در اعماق روح و جان آنان نفوذ نکرده بود و آشفتگی و شکاکیت آنان از تعدد آیین‌های مختلف، محیط خشک و بی آب و سوزان صحرا، مهاجرت، نزاع و پیکارهای بی پایان قبیله‌ای - که همچنان پابرجا بود - ناشی می‌شد. تعصب قبیله‌ای عامل دیگری برای ارتداد بود؛ زیرا یکایک اعضای قبیله بر این امر وقوف داشتند که قبیله، عامل حیات و زندگی آنان و

ص: ۱۴۹

جدایی از آن با توجه به خطرات صحرا به معنای نابودی آنان است؛ از همین روی، یک روح جمعی و عصبیتی سوزان در بین اعضای قبیله به وجود می‌آمد که مایه انسجام و اتحاد درونی آنان بود، اما از سوی دیگر تعصب قبیله‌ای عاملی برای سوجدجویی پیامبران دروغ‌زن و رهبران مرتدان هم بود. شیوخ و رهبران قبایل که بعضی نیز ادعای پادشاهی داشتند خواهان نام و موقعیت بودند؛ به همین جهت، با ایجاد حکومتی مرکزی موقعیت آنان متزلزل می‌شد و آینده برای آنان نگران‌کننده بود و این نگرانی آنان را به شورش علیه حکومت مدینه وامی‌داشت. پیامبران دروغین هم کاهنانی بودند که با نفوذ اسلام موقعیتشان به خطر افتاده بود، مثل طلحه، اسود عنسی و سجاح.

^{۸۹۸} (2). وثیمة بن الفرات، پیشین، ص 30.

^{۸۹۹} (3). بلاذری، فتوح البلدان، ص 109.

^{۹۰۰} (4). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 376.

^{۹۰۱} (5). لحج مخلافی در بن منسوب به «لحج بن وائل بن الغوث بن قطن بن عرب بن زهیر بن ائمن بن الهمیسع بن حمیر بن سبأ» می‌باشد (یا قوت حموی، پیشین، الجزء الخامس، ص 14، ذیل کلمه لحج؛ عمر رضا کخّاله، معجم قبائل العرب، الجزء اللث، ص 1009، ذیل کلمه لحج).

^{۹۰۲} (6). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 529-541.

اگرچه قبیله یمنی در ارتداد شرکت داشتند، ولی بعضی از قبایل و رهبرانشان از دین بازنگشتند و به مبارزه با مرتدان برخاستند، مثل همدان (که عامر بن شهر بزرگ آنان با اسود عنسی جنگید) و عدی بن حاتم طایی (که با قبیله خود با طلیحه پیکار کرده) و سکاسک و سکون از کنده (که بر اسلام باقی ماندند و زیاد بن لبید را یاری دادند). نمونه دیگر مالک بن حارث نخعی بود، وی با ابو مسیکه ایادی که از اسلام بازگشته بود بجنگید و او را بکشت.^{۹۰۳}

برخی از قبایل که از دین بازگشتند رهبرانی از همان قبایل با مرتدان قبیله خود جنگیدند تا بر اسلام باقی بمانند، از این نمونه فروه بن مسیک مرادی، شرحبیل بن سمط کندی، عدی بن عوف کندی، امرؤ القیس بن عابس کندی و حذیفه بن محسن بارقی ازدی بودند.

برخی از رهبران قبایل یمنی نیز در مبارزه با مرتدان جان باختند، از جمله: طفیل بن عمرو دوسی^{۹۰۴} و بسیاری از اوس و خزرج که در یمامه به شهادت رسیدند.^{۹۰۵}

از سخنان برخی از رهبران یمنی مثل حارثه بن سراقه و اشعث بن قیس از کنده برمی آید آنان معتقد به خلافت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و اله بودند؛ چون تسلیم خلیفه نشدند و زکات نپرداختند سردار ابو بکر با آنان جنگید و از حجاز نیز به او کمک رسانید.

نقش قبایل یمنی در فتوح اسلامی

پس از آشنایی با نقش یمنی ها در ارتداد ناگزیریم به چگونگی مهاجرت آنان از سرزمین نیاکانشان به سرزمین عراق و شام و نقش آنان در فتوحات اسلامی و سکونت آنان در شهرهای مختلف عراق و شام به ویژه شهر کوفه بپردازیم. به وضوح روشن است رهیافت این حوادث ما را

ص: ۱۵۰

۹۰۶

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۱۵۰

^{۹۰۳} (۱). اسامه بن منقذ، کتاب الاعتبار، تحقیق فیلیپ حتی، ص 37، قیس العطار، مالک اشتر، ص 11 و 170.

^{۹۰۴} (۲). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 385.

^{۹۰۵} (۳). بلاذری، فتوح البلدان، ص 101.

^{۹۰۶} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، 1 جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، 1380 ه.ش.

به تفهیم موضوع پژوهش و صف‌بندی‌های عراق و شام کمک خواهد کرد.

خلیفه اول پس از سرکوبی بازگشتگان از دین و ایجاد آرامشی نسبی به دعوت مثنی بن حارثه شیبانی از شیوخ قبایل همجوار حیره پاسخ مثبت داد و خالد بن ولید مخزومی فرمانده نظامی ارشد خود را مأمور حمله به مرزهای ایران کرد. اگرچه در ظاهر دعوت مثنی از خلیفه مشوق وی در این حملات بود، ولی به نظر می‌رسد عوامل دیگری زمینه‌ساز این فتوحات بودند که بعضی از آنها عبارتند از:

۱- دعوت به جهاد ابتدایی و گسترش اسلام که وظیفه قرآنی بود؛ خلیفه اول و دوم هنگام اعزام سرداران با استناد به قرآن جهاد را توصیه می‌کردند و آن را موجب ثواب و رستگاری می‌دانستند.^{۹۰۷} به همین دلیل فرم اندهان عرب در مکاتبات و گفتگوهای خود با بزرگان ایرانی و رومی پذیرش اسلام یا قبول جزیه یا جنگ را مطرح می‌کردند.^{۹۰۸}

۲- کاهش تنش‌ها و مخالفت‌های سیاسی داخلی و مشغول داشتن کسانی که مدیریت سیاسی خلیفه را به رسمیت نمی‌شناختند و زکات به او نمی‌پرداختند.

۳- معضل عمده اجتماعی جامعه عرب، درگیری‌ها و پیکارهای داخلی قبایل بود. خلیفه برای زدودن این ناهنجاری آنان را به فتوحات مشغول داشت و از نیروی جنگی بالقوه و کارآمد آنان برای فتوحات استفاده کرد. خلیفه آنان را به دشمن خارجی مشغول داشت تا پیکار با یکدیگر را فراموش کنند.

۴- کسب منابع اقتصادی و درآمد در چهارچوب غنیمت، خمس، زکات و جزیه و خراج برای دولت اسلامی و قبایل عرب از اهمیت بسزایی برخوردار بود، چنان که خلیفه دوم گفت: «حجاز جای ماندن شما نیست، مگر این که آذوقه در جای دیگری بجوید و جز این نیرو نگیرید، کجایند مهاجران که ه به وعده خداوند می‌رفتند؟ گردش کنید در زمین، آن‌گونه که خداوند در کتاب خود، شما را وعده داده که آن را به شما می‌دهد؛ زیرا فرموده: **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ**^{۹۰۹} خداوند دین خود را چیره می‌کند و یاور آن را نیرو می‌دهد و میراث امت‌ها را به اهل آن می‌سپارد، کجایند بندگان صالح خدا».^{۹۱۰} واقدی نیز می‌نویسد: وقتی مردم مکه و حجاز و یمن خبر پیروزی مسلمانان و به دست آوردن اموال رومی‌ها در اجنادین را شنیدند، برای به دست آوردن غنیمت و پاداش اخروی در رفتن به شام با یکدیگر

ص: ۱۵۱

^{۹۰۷} (1). بلاذری، فتوح البلدان، ص 115؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 588.

^{۹۰۸} (2). بلاذری، فتوح البلدان، ص 257؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 572.

^{۹۰۹} (3). صف (91) آیه 9.

^{۹۱۰} (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 631.

۵- مژده فتح سرزمین یمن و شام و مغرب و مشرق از پیامبر صلی الله علیه و اله که در هنگام کندن خندق در سال پنجم هجری به مسلمانان داده بودند.^{۹۱۲}

۶- ضعف و اختلاف سیاسی ساسانیان به گونه ای بود که بهرام چوبینه علیه هرمنز قیام کرد، ولی حکومت او چندان نپایید.^{۹۱۳} با مرگ خسرو پرویز طی سالهای ۶۲۸-۶۳۲ میلادی ده پادشاه ضعیف بر تخت سلطنت ساسانی نشستند^{۹۱۴} و به وسیله سرداران عزل و کور می شدند.^{۹۱۵}

این تبدلات بی دربی علایم آشکار و مبرهن فروپاشی سیاسی حکومت ساسانیان بود.

۷- همان گونه که در فصل اول گفته شد غارت کاروان هدایای باذان در حمض و پیکار حرص^{۹۱۶} و ذوقار،^{۹۱۷} افسانه شکست ناپذیری ارتش ساسانی را در نزد اعراب فرو ریخت و همین زمینه ای برای فتوح ایران شد. از سویی دیگر، پیکارهای موته و تبوک مسلمانان را با لشکرکشی به سوی مرزهای روم شرقی آشنا ساخت.

آغاز فتوحات

هنگامی که خلیفه در محرم سال دوازدهم^{۹۱۸} هجری خالد را مأمور حمله به مرزهای ایران کرد به مثنی بن حارثه دستور داد به خالد بپیوندد. خالد در ماه محرم با نیروهای ایرانی پادگان حفیر، که دروازه هند و معتبرترین و استوارترین مرز ایران بود جنگید و به پیروزی دست یافت.^{۹۱۹} وی سرانجام در ماه ربیع الأول از ط ریق مصالحه موفق به فتح حیره شد.^{۹۲۰} خالد

ص: ۱۵۲

^{۹۱۱} (1). واقدی، فتوح الشام، الجزء الأول، ص 61.

^{۹۱۲} (2). ابن هشام، پیشین، لقسم الثاني، ص 219.

^{۹۱۳} (3). کریستین سن، پیشین، ترجمه رشید یاسمی، ص 465.

^{۹۱۴} (4). همان، ص 523.

^{۹۱۵} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص 629 و الجزء الثاني، ص 633.

^{۹۱۶} (6). ابو عبیده معمر بن مثنی، پیشین، الجزء الثاني، ص 67.

^{۹۱۷} (7). همان، ص 496.

^{۹۱۸} (8). به نظر می رسد پذیرفتن آغاز سال دوازده برای شروع فتوحات محل تأمل است؛ زیرا سپاهیان خلیفه هنوز در یمن، عمان، بحرین و حضرموت مشغول سرکوبی مرتدان بودند، چگونگی می توان پذیرفت خلیفه خیالش از آنان آسوده نشده جبهه جدیدی را برای خود باز کرده باشد. بلاذری نیز تصریح کرده که خلیفه پس از آسوده شدن از جنگ های رده سپاهیان را به شام فرستاد «ر. ک: فتوح البلدان، ص 115». علاوه بر آن واقدی تصریح کرده هنگامی که کندیان زیاد بن لبید را اخراج کردند خالد هنوز در بمامه بود «ر. ک: کتاب الزده، ص 179».

^{۹۱۹} (9). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 554.

^{۹۲۰} (10). همان، ص 567.

پس از فتح انبار و عین التمر به کمک عیاض بن غنم رفت و دومة الجندل را فتح کردند.^{۹۲۱}

ابو بکر پس از این که از مردان آسوده شد به حج رفت و پس از بازگشت از سفر حج، به مردم مکه و طائف و یمن و همه اعراب نجد و حجاز نامه نوشت و آنان را به جهاد و کسب غنائم در سرزمین روم ترغیب کرد.^{۹۲۲} وی پس از ارسال سپاهیان به شام، خالد بن ولید را از حیره به شام فرستاد. سپاه اسلام در ماه جمادی الاولی در أجنادین بر رومیان پیروز شد.^{۹۲۳}

وقتی ابو بکر در بیست و دوم جمادی الآخر سال سیزدهم هجری^{۹۲۴} فوت کرد عمر به خلافت رسید. به سبب کدورتی که با خالد داشت وی را از فرماندهی سپاه شام عزل کرد و ابو عبیده بن جراح را به جای وی گمارد.^{۹۲۵} عمر همچنین ابو عبیده بن مسعود ثقفی را به فرماندهی عراق نصب کرد. ابو عبیده به عراق آمد و در پیکار «نمارق» و «کسکر» با همکاری مردمی از طی بر ایرانی ها پیروز شد.^{۹۲۶} عروه بن زید الخلیل طائی نیز با دهقان زوایی مصالحه کرد.^{۹۲۷} ابو عبیده ثقفی در پیکار قسّ الناطف (پل) در ماه رمضان سال سیزده در برابر ذو الحجاب مردانشاه (بهمن جادویه) زیر پای پیل افتاد و کشته شد.^{۹۲۸} و مسلمانان تا مدینه فرار کردند.^{۹۲۹}

شایان توجه است ابو بکر در فتوحات فرماندهان خود را بیشتر از قریش انتخاب می کرد. در جبهه عراق شمار کمی از نیروها از قبایل یمنی همچون اوس و خزرج و طی^{۹۳۰} بودند. با گسترده شدن دامنه فتوحات و کمبود نیروی نظامی در شام، عمر از خلیفه خواست تا از یمنی ها نیز کمک گیرد، وی هم پذیرفت؛^{۹۳۱} چون هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص را با سپاهی به شام فرستاد قیس بن هبیره مرادی با چهار هزار سوار و هلقام بن حارث الازدی با هفتاد نفر و تعدادی از قبیله همدان، اسلم، غفار، مزینه، و مردمی از مدینه همراه وی بودند.^{۹۳۲} در سپاه شش هزار نفری عمرو بن عاص نیز که به شام فرستاده شد، عمرو بن حزام مرادی با دویست سوار و حمزة بن مالک همدانی با سیصد سوار وی را همراهی کردند. در حالی که نیروهای مضری لشکر عمرو عاص عبارت بودند

^{۹۲۱} (1). همان، ص 578.

^{۹۲۲} (2). بلاذری، فتوح البلدان، ص 115.

^{۹۲۳} (3). همان، ص 121.

^{۹۲۴} (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 611.

^{۹۲۵} (5). همان، ص 624.

^{۹۲۶} (6). همان، ص 632-636.

^{۹۲۷} (7). بلاذری، فتوح البلدان، ص 252.

^{۹۲۸} (8). همان، ص 252.

^{۹۲۹} (9). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 642.

^{۹۳۰} (10). همان، ص 554.

^{۹۳۱} (11). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 83.

^{۹۳۲} (12). همان، ص 86-96.

از: سهیل بن عمرو و حارث بن هشام مخزومی و عکرمة بن ابی جهل با سه هزار سوار، ابو الأعور السلمی و معن بن یزید السلمی با هزار و هفتصد سوار و ضحاک بن قیس الفهری با سیصد سوار و حبیب بن مسلمه الفهری با چهارصد سوار.^{۹۳۳}

بدین سان، بیشترین سپاهیان که به شام اعزام شدند نزاری بودند و نیروهای قبایل یمنی در فتوح شام از شمار کمتری برخوردار بودند. اولین گروه آنان به همراهی ذوالکلاع حمیری پیش ابو بکر آمدند^{۹۳۴} و بعدا سوارانی از مراد، ازد و همدان به شام اعزام گردیدند. گستردگی محورهای عملیاتی در دو جبهه شام و عراق، کمبود نیروی نظامی، شکست مسلمانان در نبرد پل و کشته شدن چهار هزار نفر^{۹۳۵} از مسلمانان در آن، عمر را واداشت تا از نیروی گسترده قبایل یمنی و کسانی که سابقا از دین بازگشته بودند دعوت به عمل آورد تا به سوی شام و عراق روند^{۹۳۶}. اولین قبیله که به درخواست وی پاسخ مثبت داد بجیله بود که به رهبری جریر بن عبد الله بجلی به مدینه آمد. عمر از وی خواست که به سوی عراق حرکت کند، ولی جریر گفت: «سوی شام می رویم»؛ اما عمر وی را به رفتن سوی عراق و غنایم کسری ترغیب کرد. هنگامی که جریر پیشنهاد خلیفه را پذیرفت،^{۹۳۷} عمر یک چهارم از خمس غنایم را که قوم وی در جنگ به دست آورد اختصاص به بجیله داد.^{۹۳۸} همچنین گروهی از ازدی ها قصد رفتن شام داشتند و عمر آنان را به عراق فرستاد.^{۹۳۹} خلیفه پس از فرستادن جریر به عراق عرفجة بن هرثمه باری را با گروهی از ازد و بارق و عبد الله بن ذوالسهمین خنعمی را به نزد مثنی بن حارثه فرستاد. از قبایل معدی نیز دسته‌هایی از بنی کنانه، رباب، بنی حنظله بن یربوع، بنی ضبه، عبد القیس، بنی عمرو و بنی سعد، نزد عمر آمدند که آنان را نزد مثنی فرستاد.^{۹۴۰} مثنی با نیروهای تازه وارد در ساحل غربی فرات در محلی به نام بویب (نخیله)^{۹۴۱} با مهران فرمانده ایرانی روبه رو شد و شکست سختی به سپاه ایران داد. در این پیکار شرحبیل بن سمط کندی شجاع

^{۹۳۳} (۱). شایان توجه است در نسخه عربی از حمزة بن مالک و حبیب بن مسلم ه نام برده نشده، ولی در نسخه ترجمه فارسی نام آنان آمده است که در نسخه عربی نام آندو افتاده است «ر. ک: ابن اعثم، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، به تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، ص 63، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، 1372 ش؛ ابن اعثم، المجلد الأول، ص 100».

^{۹۳۴} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 587.

^{۹۳۵} (۳). همان، ص 642.

^{۹۳۶} (۴). همان، ص 634.

^{۹۳۷} (۵). بلاذری، فتوح البلدان، ص 253.

^{۹۳۸} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 644.

^{۹۳۹} (۷). بلاذری، فتوح البلدان، ص 253.

^{۹۴۰} (۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 645.

^{۹۴۱} (۹). چون اردوگاه مسلمانان در نخیله بود این جنگ به نام نخیله نیز گفته شده است «ر. ک: بلاذری، فتوح البلدان، ص 254».

زیادی از خود نشان داد.^{۹۴۲}

از منابع در دسترس ما چنین برمی آید که دو جبهه شام و عراق بی ارتباط باهم نبودند و در موقع ضرورت، نیروهایی از شام به عراق و یا بالعکس به کمک یکدیگر می‌رفتند.^{۹۴۳} در یک مورد ابو عبیده بن جراح، هاشم بن عتبّه را فرمانده سپاه ده هزار نفری عراقی‌ها کرد و به نزد سعد بن مالک فرستاد^{۹۴۴} و در مورد دیگری هفتصد نفر از مراد را به یاری سعد فرستاد.^{۹۴۵}

پیکار قادسیه: عمر هنگامی که از حرکت رستم فرمانده ایرانی آگاه گردید، سعد بن مالک بن ابی وقاص را به فرماندهی انتخاب کرد و به عراق فرستاد. سعد به همراهی چهار هزار نفر همراه فرزندان و زنانشان به سوی عراق حرکت کرد.^{۹۴۶} نیروهای سپاه سعد عبارت بودند از هزار نفر از قبایل معدی و بقیه از قبایل یمنی بارق، ألمع^{۹۴۷} و غامد ازد به فرماندهی حمیضة بن نعمان بارقی، بیش از هزار نفر از نخع، ششصد نفر از حضرموت و شاخه صدف کنده به رهبری شداد بن ضمیع، ۱۳۰۰ نفر از مذحج به سالاری عمرو بن معدی کرب زبیدی و ابو سبره بن ذویب فرمانده شاخه جعفی و زبیدو انس الله و یزید بن حارث صدایی سالار صدها و جنب و مسلیه.^{۹۴۸} پس از حرکت سعد، عمر گروه‌های دیگری را به کمک وی فرستاد که از آن جمله چهارصد نفر از بنی اسد را برگزید. شمار سپاه مثنی نیز مشتمل بود بر شش هزار نفر از بکر بن وائل، دو هزار نفر از طویف دیگر ربیع، چهار هزار نفر از باقی ماندگان جنگ پل، دو هزار نفر از بجیله به فرماندهی جریر بن عبد الله^{۹۴۹} و دو هزار نفر از قضاعه و طی به سالاری عمرو بن وبره و عدی بن حاتم. سپس اشعث بن قیس کندی نیز در شراف با ۱۷۰۰ نفر از مردم یمن به سعد ملحق شد.^{۹۵۰}

ابن اعثم شمار سپاه سعد را چهل هزار نفر می‌داند که با نیروهای کمکی شام شصت هزار نفر می‌شدند و سپاه رستم را ۱۵۰ هزار نفر نوشته است؛^{۹۵۱} ولی باید گفت: آمار سپاه سعد سی و چند

ص: ۱۵۵

^{۹۴۲} (۱). بلاذری، فتوح البلدان، ص 254.

^{۹۴۳} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 627 و 634 و الجزء الثالث، ص 52.

^{۹۴۴} (۳). همان، الجزء الثانی، ص 627.

^{۹۴۵} (۴). بلاذری، فتوح البلدان، ص 256.

^{۹۴۶} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 5.

^{۹۴۷} (۶). - ألمع شاخه‌ای از بارق ازد می‌باشد. «ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 293.»

^{۹۴۸} (۷). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 5.

^{۹۴۹} (۸). بلاذری نوشته است چهار يك نیروهای قادسیه از بجیله بودند که به نظر صحیح نمی‌رسد «ر. ک: بلاذری، فتوح البلدان، ص 267.»

^{۹۵۰} (۹). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 7.

^{۹۵۱} (۱۰). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 160. شایان توجه است رقم شصت هزار نفر گزاره می‌نماید؛ زیرا اعزام يك سپاه-- بیست هزار نفری از شام به عراق مشکل می‌نماید. آمار طبری به واقعیت نزدیک‌تر است، به طوری که آمار سپاه رستم را شصت هزار نوشته است «ر. ک: محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 22.»

هزار نفر بودند^{۹۵۲} که در حین جنگ، هاشم بن عتبّه با شش هزار سوار که هزار نفرشان یمنی بودند از شام به یاری عمویش سعد بن مالک آمد^{۹۵۳} که قیس بن هبیره بن مکشوح مرادی و مالک اشتر نیز ه ^{۹۵۴}مراه وی بودند . بدین‌سان، نیروهای سازمان جنگی سعد در قادسیه کمتر از نیمی یمنی بودند که جز قبیله طی و اوس و خزرج، بقیه به مرور ایام، خصوصاً از آغاز خلافت عمر وارد سازمان نظامی مسلمانان شدند و نیم بیشتر نیروهای سعد از قبایل ربیعیه و مضر و نجد بودند.

آنان در فرماندهی نیز برتری داشتند، به گونه‌ای که از هشت فرمانده سپاه، شش نفر معدی بودند به نام‌های: سعد بن عبد الله بن معتم (فرمانده میمنه)، خالد بن عرفطه (نایب سعد)، عاصم بن عمرو تمیمی (فرمانده دنباله سپاه)، سواد بن مالک تمیمی (فرمانده پیشاهنگان)، سلمان بن ربیعیه باهلی (فرمانده برگزیده سواران و تقسیم غنایم)، حمّال بن مالک اسدی (فرمانده پیادگان)؛ دو نفر دیگر شرحبیل بن سمط کندی (فرمانده میسره) و عبد الله بن ذوالسهمین خثعمی (فرمانده سواران) یمنی بودند. سلمان فارسی دعوتگر و مأمور اکتشاف، هلال هجری مترجم، زیاد بن سمیه^{۹۵۴} دبیر و سفرای سعد نزد رستم، زهره بن حویه تمیمی، حدیفه بن محسن بارقی و مغیره بن شعبه ثقفی بودند .^{۹۵۵} بدین ترتیب، در قادسیه بیشتر مقامات فرماندهی و سازمان نظامی در اختیار معدی هاست و هنوز یمنی‌ها در موقعیت پایین تری قرار دارند، اما به مرور ایام بر اثر مهاجرت‌های بیشتر به عراق و پیوندهای خانوادگی بر جمعیت آنان افزوده می شود و مقامات مهم نظامی و اداری بیشتری را به دست می‌آورند. شایان توجه است که طبری می‌نویسد: در قادسیه هفتصد زن بی‌شوهر از نخع و هزار نفر از بجیله وجود داشتند که با قبایل عرب ازدواج کردند.^{۹۵۶}

برای آشنایی با چگونگی ساختار قبیله‌ای پیکارها در عراق و ایران و شام و مصر از ذکر شمار آنان خودداری می‌کنیم و فقط برای نمونه به آوردن نام فرماندهان بسنده می‌نماییم؛ زیرا از روی مقامات نظامی می‌توان به موقعیت قبایل در فتوحات پی برد:

پیکار جلولاء: فرماندهان آن عبارت بودند از : هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص (فرماندهی کل)، جریر بن عبد الله بجلی (فرمانده میمنه)، حجر بن عدی کندی (فرمانده میسره)، مکشوح مرادی

ص: ۱۵۶

^{۹۵۲} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 7.
^{۹۵۳} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 52، اگرچه در جای دیگری ده هزار نفر آورده است « ر. ک: محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 628».
^{۹۵۴} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 9. سلمان در فتوح مدائن سهم بسزایی داشت و به دعوت وی گروهی از مرزبانان و مهتران ایرانی مسلمان شدند» ر. ک: واقدی، فتوح الشام، الجزء الثاني، ص 189».
^{۹۵۵} (4). واقدی، فتوح الشام، الجزء الثاني، ص 36-32.
^{۹۵۶} (5). همان، ص 82.

(فرمانده جناح)، عمرو بن معدی کرب زبیدی، طلیحہ بن خویلد اسدی^{۹۵۷}. از شش فرمانده چهار نفر یمنی و د و نفر نزاری هستند. پس از تصرف شهر نیز امارت آن به جریر بن عبد اللہ واگذار گردید^{۹۵۸}. پس از آن شهر خاتقین را جریر فتح کرد^{۹۵۹} و حلوان^{۹۶۰} به صلح گشوده شد. سپس سعد بن ابی وقاص، جریر را والی حلوان کرد. وی موفق به فتح قریسین به صلح شد.^{۹۶۱} آن گاه سعد جریر را با هزار نفر از بجیلہ و قبایل یمنی در حلوان سکونت داد.^{۹۶۲}

نبرد شوشتر: فرماندهان آن عبارت بودند از: ابو موسی اشعری (فرمانده کل)، جریر بن عبد اللہ بجلی بر میمنه، نعمان بن مقرن مزنی بر میسرہ، براء بن عازب انصاری بر جناح، عمّار بن یاسر بر سواران، حذیفہ بن یمان بر پیادگان.^{۹۶۳} از شش فرمانده، پنج نفر یمنی و یک نفر نزاری هستند.

فتح الفتوح: فرمانده آن نعمان بن مقرن، معاون وی حذیفہ بن یمان، فرمانده سوم جریر بن عبد اللہ بجلی، فرمانده چهارم مغیرہ بن شعبه و پنجمین نفر اشعث بن قیس^{۹۶۴} بود. فرماندهان قسمت‌های مختلف سپاه عبارت بودند از: عمرو بن معدی کرب زبیدی بر قلب، اشعث بن قیس بر میمنه، مغیرہ بن شعبه بر میسرہ، طلیحہ بن خویلد بر جناح، قیس بن هبیره مرادی در کمین و عروہ بن زید الخیل طایی از حمله‌کنندگان.^{۹۶۵} بدین ترتیب، از نه فرمانده شش نفر آنان یمنی هستند.

پس از پیکار نهاوند ابو موسی اشعری دینور^{۹۶۶} و جریر بن عبد اللہ شهر همدان را به صلح گشودند.^{۹۶۷} نعیم بن مقرن یزید بن قیس همدانی را فرماندار همدان کرد.^{۹۶۸} در پی دستور خلیفه دوم، عمّار را والی کوفه و عروہ بن زید الخیل طایی را با هشت هزار نفر به دستھی^{۹۶۹} و ری فرستاد.

ص: ۱۵۷

-
- ۹۵۷ (1). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 210؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص 264.
 - ۹۵۸ (2). همان، ص 264.
 - ۹۵۹ (3). بلاذری، فتوح البلدان، ص 264.
 - ۹۶۰ (4). حلوان شهری بزرگ، آباد و کوهستانی بود که تا قصر شیرین پنج فرسخ مسافت داشت « ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص 290، ذیل کلمه حلوان؛ ابن خردادبه، مسالك و ممالك، ص 24. میوه حلوان انجیر و بر بالای آن دایم برف باشد « ر. ک: ابو القاسم بن احمد جیہانی، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبد السلام کاتب، ص 100».
 - ۹۶۱ (5). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 219.
 - ۹۶۲ (6). همان، ص 274.
 - ۹۶۳ (7). بلاذری، فتوح البلدان، ص 300.
 - ۹۶۴ (8). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 298.
 - ۹۶۵ (9). بلاذری، فتوح البلدان، ص 302؛ ابن اعثم، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی، ص 239.
 - ۹۶۶ (10). بلاذری، فتوح البلدان، ص 304. خلیفه بن خیط فاتیح همدان و دینور و ماسبدان را حذیفه نوشته است « ر. ک: تاریخ، ص 107».
 - ۹۶۷ (11). بلاذری، فتوح البلدان، ص 306.
 - ۹۶۸ (12). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 230.
 - ۹۶۹ (13). دستی ناحیه‌ای است بین ری و همدان که به دو بخش تقسیم می شود. دستی ری شامل نود قریه و دستی همدان شامل تعدادی قریه است « ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص 454، ذیل کلمه دستی؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص 314».

عروه به این مناطق رفت و آنها را گشود.^{۹۷۰} پس از آن که مردم ری عهدشکنی کردند مغیره بن شعبه نیز کثیر بن شهاب حارثی را والی ری و دستی کرد، ولی مجدداً مردم ری عهدشکنی کردند که قرظۀ بن کعب انصاری آن شهر را برای آخرین بار بگشود.^{۹۷۱} براء بن عازب انصاری نیز شهرهای ابهر و قزوین را به صلح گشود.^{۹۷۲} حذیفۀ بن یمان بر اردبیل دست یافت و با مرزبان آن صلح کرد؛^{۹۷۳} ولی پس از مدتی عمر حذیفه را عزل کرد و عتبۀ بن فرقد سلمی را به جای وی گمارد. در روزگار حکومت ولید بر کوفه، عبد الله بن شبل احمسی با مردم آذربایجان جنگید. پس از وی اشعث بن قیس کندی با آنان مصالحه کرد و آنها را به اسلام دعوت کرد. اشعث گروهی از اعراب را در آن جا سکونت داد و اردبیل را شهرسازی کرد.^{۹۷۴} پس از فتح آذربایجان شماری از قوم ازد در ارومیه و تبریز و گروهی از همدانیان در میانه و خلباها ساکن شدند.^{۹۷۵}

فتح اصفهان: ابو موسی اشعری در سال ۲۳ قمری عبد الله بن بدیل ورقاء خزاعی را به اصفهان فرستاد.^{۹۷۶} وی پس از نبرد، جی را به صلح فتح کرد و احنف بن قیس تمیمی را به یهودیه فرستاد که وی با صلح آن را گشود.^{۹۷۷}

نقش یمنی‌ها در فتوح شام

هنگامی که ابو بکر سپاهی را به شام فرستاد نخستین گروه یمنی به همراهی ذوالکلاع حمیری^{۹۷۸}

ص: ۱۵۸

و شماری از قبایل مراد و همدان و ازد^{۹۷۹} به شام مهاجرت کردند. پس از پیکار اجنادین، گروهی از مردم یمن به رهبری عمرو بن معدی کرب زبیدی و مالک بن حارث نخعی به مدینه آمدند و ابو بکر آنان را به شام نزد خالد فرستاد.^{۹۸۰} پیش

^{۹۷۰} (1). ابن اعثم، پیشین، المجلد الأول، ص 309.

^{۹۷۱} (2). بلاذری، فتوح البلدان، ص 315.

^{۹۷۲} (3). همان، ص 317.

^{۹۷۳} (4). خلیفة بن خیاط، پیشین، ص 108.

^{۹۷۴} (5). بلاذری، فتوح البلدان، ص 322.

^{۹۷۵} (6). همان، ص 326.

^{۹۷۶} (7). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 46.

^{۹۷۷} (8). بلاذری، فتوح البلدان، ص 308. طبری و ابو نعیم اصفهانی فاتح اصفهان را عبد الله بن عبد الله بن عتبای نوشته اند و می نویسند عبد الله بن بدیل در دوران عمر کودک و در صقین که کشته شد 24 ساله بود. سخن طبری و ابو نعیم صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا اولاً عبد الله قبل از فتح مکه اسلام آورد و در غزوات فتح مکه، حنین و طائف و تبوک شرکت داشت، در صورتی که اگر کودک بود نمی توانست در این غزوات شرکت داشته باشد (ر. ک: ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 294) ثانیاً طبری، روایت خود را از سیف بن عمر تمیمی گرفته است که وثوق وی مورد تردید است. ابن حجر نیز می نویسد: عبد الله بن عبد الله بن عتبای انصاری اسدی در بمامه کشته شد و از فرد دیگری نیز به نام عبد الله بن عبد الله بن عتبای اموی انصاری از قول حافظ ابو شیخ نام می برد که فاتح اصفهان بوده است «ر. ک: ابن حجر عسقلانی، پیشین، الجزء الثاني، ص 336؛ ابو نعیم اصفهانی، ذکر اخبار اصفهان، تحقیق سید حسن کسروی، المجلد الأول، ص 44، ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثالث، ص 135 و 198؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 223».

^{۹۷۸} (9). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 587.

از نبرد قادسیه برخلاف میل باطنی مهاجران یمنی، عمر آنان را به عراق فرستاد، ولی رغم دستور خلیفه در یک مورد از ۲۳۰۰ نفر نخعی که به مدینه آمدند نیمی به عراق و نیم دیگر به شام مهاجرت کردند.^{۹۸۱} به مرور زمان در فتح شهرهای شام، شمار بیشتری از قبایل یمنی حضور یافتند و در بعضی از مناطق شام نیز سکنی گزیدند. برای آگاهی از نقش یمنی‌ها در فتوح شام کافی است نگاهی به نام‌های فرماندهان چند پیکار مهم در شام بیفکنیم تا به موقعیت آنان دست یابیم:

نبرد در فحل: مسلمانان در هشتم ماه ذی قعدة سال سیزده بر رومیان پیروز شدند. فرماندهان این جنگ عبارت بودند از: یزید بن ابی سفیان بر میمنه، شرحبیل بن حسنه بر میسره، خالد بن ولید بر قلب و ابو عبیده بن جراح بر جناح.^{۹۸۲}

جنگ أجنادین: خالد بن ولید و ابو عبیده جراح فهری بر سپاه بزرگ رومی‌ها در ماه جمادی الأول سال سیزده م هجری پیروز شدند. در این نبرد، ۴۵۰ نفر از مسلمانان که بیست نفرشان از انصار و بیست نفر از حمیر و سی نفرشان از اهالی مکه بودند به شهادت رسیدند.^{۹۸۳}

پیکار یرموک: فرماندهان آن عبارت بودند از: ابو عبیده بن جراح، خالد بن ولید، شرحبیل بن حسنه، یزید بن ابی سفیان، قیس بن هبیره مرادی. در این جنگ مهاجران و انصار و ازدی‌ها در قلب سپاه بودند و شماری از حمیر، همدان، مذحج، خولان، خثعم، کنانه، قضاعه، لخم، جذام و قبایل حضرموت در میمنه و میسره بودند.^{۹۸۴} از شجاعان و نام‌آوران یرموک مالک بن حارث نخعی بود که رگ چشم او قطع شد و بدین جهت، از آن روز به اشتر شهرت یافت.^{۹۸۵} دیگر هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص بود که با تیری یک چشم او کور شد.^{۹۸۶} همچنین سمط بن اسود کندی در این نبرد و پیکار شام و حمص از خود شجاعت‌ها نشان داد.^{۹۸۷}

ص: ۱۵۹

^{۹۷۹} (1). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 87.

^{۹۸۰} (2). واقدی، فتوح الشام، الجزء الأول، ص 62.

^{۹۸۱} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 5.

^{۹۸۲} (4). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 151.

^{۹۸۳} (5). واقدی، فتوح الشام، الجزء الأول، ص 59.

^{۹۸۴} (6). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 198.

^{۹۸۵} (7). همان، ص 207.

^{۹۸۶} (8). بلاذری، فتوح البلدان، ص 141.

^{۹۸۷} (9). همان، ص 143.

پس از فتح دمشق، خالد بن ولید به همراهی ملحان بن زیاد طائی ح مص را فتح کرد^{۹۸۸} و بعلبک را به همراهی عمرو عاص فتح نمود.^{۹۸۹} بندر لاذقیه و جبله و انطرطوس را عبادۀ بن صامت انصاری گشود.^{۹۹۰} خالد بن ولید ابتدا بر شهر قنسرین به صلح سلطه یافت، ولی چون عهدشکنی کردند بار دیگر سمط بن اسود کندی آن را گشود.^{۹۹۱} طرابلس را سفیان بن حبیب ازدی تسخیر کرد.^{۹۹۲} و شهرهای ساحلی عکا، صور، یافا^{۹۹۳} و عسقلان^{۹۹۴} به وسیله معاویه فتح شد.

پیکار دمشق: فرماندهان سپاه اسلام ابو عبیدۀ بن جراح، خالد بن ولید، یزید بن ابی سفیان، شرحبیل بن حسنه، عیاض بن غنم فهری، عمرو عاص^{۹۹۵} و ابو درداء خزرجی موفق شدند^{۹۹۶} در رجب سال چهاردهم هجری شهر دمشق را به صلح فتح کنند.^{۹۹۷} در روزهای محاصره دمشق ذو الکلاع حمیری حائل بین دمشق و حمص بود و مانع کمک رومیان به دمشق گردید.^{۹۹۸} پس از گشوده شدن دمشق گروهی از سران یمنی، مثل عمرو بن شمر بن غزیه، سهم بن مسافر بن هزمه و مشافع بن عبد اللّٰه بن شافع همراه یزید بن ابی سفیان در دمشق باقی ماندند.^{۹۹۹}

نبرد قیساریه: در سال هفدهم هجری این شهر را یزید بن ابی سفیان و برادرش معاویه، مالک بن حارث نخعی، ضحاک بن قیس فهری، عبادۀ بن صامت انصاری و حبیب بن مسلمه فهری به صلح گشوده‌اند.^{۱۰۰۰}

عیاض بن غنم فهری بر شهرهای جزیره (حران، رقه، رها، رأس عین) به صلح دست یافت.^{۱۰۰۱} شهر قرقیسیا را میسرۀ بن مسروق عبسی به جنگ گشود. شهر سنجار را عمیر بن سعد انصاری به

ص: ۱۶۰

صلح فتح کرد. میافارقین را مالک بن حارث نخعی به صلح به قلمرو اسلام درآورد.^{۱۰۰۲}

-
- ۹۸۸ (۱). بلاذری، فتوح البلدان، ص 136.
 - ۹۸۹ (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 140.
 - ۹۹۰ (۳). بلاذری، فتوح البلدان، ص 139.
 - ۹۹۱ (۴). همان، ص 150.
 - ۹۹۲ (۵). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 262.
 - ۹۹۳ (۶). همان، ص 263.
 - ۹۹۴ (۷). بلاذری، فتوح البلدان، ص 148. از شهرهای ساحلی فلسطین بین غزه و بیت جبرین بوده است که به دستور صلاح الدین ایوبی به واسطه ترس از تصرف آن به وسیله صلیبیون در شعبان سال 587 قمری خراب شد» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص 122، (ذیل کلمه عسقلان).
 - ۹۹۵ (۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، المجلد الثاني، ص 626.
 - ۹۹۶ (۹). بلاذری، فتوح البلدان، ص 127.
 - ۹۹۷ (۱۰). بلاذری، فتوح البلدان، ص 130؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 623، 628.
 - ۹۹۸ (۱۱). همان، ص 626.
 - ۹۹۹ (۱۲). همان، ص 628.
 - ۱۰۰۰ (۱۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 245.
 - ۱۰۰۱ (۱۴). همان، ص 248.

از آنچه گذشت بر ما معلوم می‌گردد قبایل یمنی در هردو جبهه شام و عراق شرکت داشتند، ولی سیاست نظامی خلیفه دوم و نیاز گسترده به جنگجویان در عراق سبب شد خلیفه خلاف تمایل قلبی یمنی‌ها آنان را به عراق فرستد. در عراق تا پیکار قادسیه اکثریت فرماندهان و سپاهیان نزاری بودند، ولی پس از این جنگ بر موقعیت قبایل یمنی افزوده شد و به مقامات مهم نظامی و دیوانی دست یافتند، به گونه‌ای که در فتح الفتوح اکثریت سالاران سپاه یمنی بودند و شهرهای بسیاری به وسیله سرداران یمنی فتح شد. به مرور زمان در عراق بر موقعیت یمنی‌ها افزوده شد و جمعیت بیشتری از قبایل یمنی به عراق مهاجرت کردند و با شایستگی و لیاقتی که از خود نشان دادند، امارت شهرهایی از عراق بر عهده آنان گذاشته شد، از آن جمله: عمّار بن یاسر بر کوفه،^{۱۰۰۳} جریر بن عبد الله بجليّ و عزرة بن قیس بجليّ بر حلوان، یزید بن قیس همدانی بر همدان، ابو موسی اشعری بر بصره^{۱۰۰۴}، هرثمه بن عرفجه باری بر موصل^{۱۰۰۵} و اشعث بن قیس کنندی بر اردبیل.

حذیفه بن یمان و عثمان بن حنیف انصاری مأمور مساحی و خراج شدند و عمران بن حصین خزاعی مأمور تعلیم قرآن و فقه به مردم بصره گردید.^{۱۰۰۶}

در جبهه شامات علی رغم حضور شمار بسیاری از قبایل یمنی مثل حمیر، همدان، مذحج، خولان، خثعم، کنده و ازد، هیچ‌گاه یمنی‌ها موقعیتی را که در عراق به دست آوردند نتوانستند در شام پیدا کنند. بیشتر فرماندهان شامات نزاری بودند و تنها شمار کمی از آنان یمنی بودند. در پیکارهای فحل و دمشق هیچ فرمانده عالی یمنی وجود نداشت و در برموک تنها یک فرمانده یمنی انتخاب شد، در حالی که در نبرد شوشتر پنج نفر یمنی و یک فرمانده نزاری حضور داشتند.

در سیستم نظامی و اداری مسلمانان در شام یمنی‌ها کمتر به مقامات عالی دست یافتند. اگرچه افرادی همچون عباده بن صامت، ملحان بن زیاد طائی، مالک بن حارث نخعی، سفیان بن حبیب ازدی، سمط بن اسود کنندی و ذو الکلاع حمیری فاتح بعضی از شهرهای شام بودند، ولی این شمار کم با عراق قابل مقایسه نیست.

علی‌رغم شایستگی و لیاقت‌هایی که یمنی‌ها از خود بروز داده بودند، چرا این تبعیض وجود داشت؟ آیا این، نتیجه عدم شایستگی یمنی‌ها بود؟ سوابق سرداران نامبرده یمنی‌ها در نبردهای

ص: ۱۶۱

^{۱۰۰۲} (۱). همان، ص 285.

^{۱۰۰۳} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 254.

^{۱۰۰۴} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 95.

^{۱۰۰۵} (۴). بلاذری، فتوح البلدان، ص 327.

^{۱۰۰۶} (۵). همان، ص 370.

عراق و شام این فرض را رد می‌کند. شاید بتوان گفت: اولاً، این تفاوت ناشی از تفاخرات قبیله‌ای معدی‌گرایی بنی‌امیه، بنی‌مخزوم و بنی‌فهر بوده است که به یمنی‌ها اجازه نمی‌داد وارد مقامات عالی در شامات بشوند؛ ثانیاً، این رفتار ناشی از تفاوت نگرش و گروه‌های سیاسی، اجتماعی و دینی اشراف قریش با دیدگاه‌های یمنی‌ها بود، بدان‌گونه که در یرموک ماهان فرمانده رومی، هنگام نبرد تن‌به‌تن از مالک بن حارث سؤال کرد: تو از یاران خالد هستی؟ گفت: نه من از یاران رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌هستم.^{۱۰۰۷} در این فقره به خوبی تربیت دینی مالک روشن می‌گردد.

باید گفت: اگرچه در ظاهر نیاز به نیرو و خلیفه را واداشت تا یمنی‌ها را به عراق گسیل کند یا از روی دلسوزی آنان را به عراق فرستاد، چرا که قریشیان اجازه نمی‌دادند یمنی‌ها در شام ابراز وجود کنند و استعدادها و نهفته‌خویش را شکوفا سازند، این تصمیم مربوط به اهداف سیاسی - اجتماعی خلیفه بود؛ این واقعیتی است که نتیجه این شیوه برخورد با یمنی‌ها در شام موجبی برای نزاع شام و عراق در آینده بود که در فاصله‌ای نه‌چندان دور رخ نمایان کرد، برای نمونه مالک بن حارث تا فتح اسکندریه^{۱۰۰۸} در شام و مصر و عراق در رفت و آمد بود و پس از آن به کوفه رفت و در آن شهر سکونت اختیار کرد.

شکل‌گیری شهر کوفه و موقعیت یمنی‌ها در آن

عمر به سعد بن ابی وقاص دستور داد محلی برای هجرت مسلمانان و پیروانشان برگزیند که بین وی و آن محل دریا فاصله نباشد.^{۱۰۰۹} سعد، سلمان و حذیفه بن یمان را برای مکان‌یابی فرستاد.

آن دو به کوفه که ریگزاری با شن‌های سرخ بود رسیدند و آن محل را انتخاب کردند. سعد در محرم سال هفدهم از مداین به کوفه آمد و آن شهر را طراح‌ی کرد^{۱۰۱۰} و به ابو الهیاج بن مالک اسدی دستور داد تا برای معابر بزرگ چهل ذراع و برای کنار آنها سی ذراع و برای بین آنها بیست ذراع و برای کوچه‌ها هفت ذراع و برای قطعه‌ها شصت ذراع تعیین حدود کند.^{۱۰۱۱} سعد مسجد و صحن آن و دارالاماره خود را در جایی بلند و اطراف آن قرار داد.^{۱۰۱۲} سپس در چهار جهت اصلی معابر

ص: ۱۶۲

^{۱۰۰۷} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 207.

^{۱۰۰۸} (۲). واقدی، فتوح الشام، الجزء الثاني، ص 60.

^{۱۰۰۹} (۳). بلاذری، فتوح البلدان، ص 274.

^{۱۰۱۰} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 145.

^{۱۰۱۱} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 148. ابو عبید قاسم بن سلام می‌نویسد: عمر او را برای تعیین حدود معابر کوفه قرار داد. «کتاب النسب، ص 227».

^{۱۰۱۲} (۶). بلاذری، فتوح البلدان، ص 275.

بزرگ را تعیین کرد و محلّه‌ها را بین معبرها قرار داد^{۱۰۱۳} و به مردم اجازه داد خانه‌هایی از نی بسازند. ولی پس از مدّتی در کوفه حریق رخ داد و سعد با تأیید خلیفه به ساکنان اجازه داد با خشت خانه‌هایی بنا کنند.^{۱۰۱۴}

سعد با قرعه‌کشی بخش غربی را برای نزاریان و بخش شرقی را برای اهل یمن تعیین نمود.^{۱۰۱۵} وی ابتدا جنگاوران قادسیه را در ده گروه جای داد،^{۱۰۱۶} ولی پس از افزایش جمعیت گروه‌ها و نقل و انتقالاتی که صورت گرفته بود با کسب اجازه از عمر به نسب شناسان دستور داد ساکنان را دسته بندی کنند. نسب‌شناسان نیز آنها را به هفت گروه ذیل تقلیل دادند.^{۱۰۱۷} گروه‌های هفت‌گانه بر اساس روایت سیف بن عمر از این قرار هستند:

۱- کنانه و هم‌پیمانان و وابستگانش از حبشیان و غیر از ایشان و جدیله، شاخه‌ای از بنو عمرو بن قیس عیلان.

۲- قضاعه و از آنان تیره غسان بن شمام، بجیله، خثعم، کنده، قبایل دیگر حضرموت و ازد.

۳- مذحج، حمیر و همدان و هم‌پیمانان آنها (هر سه قبیله از قبایل پر قدرت یمنی بودند)؛ اگر چه یعقوبی می‌نویسد: قبیله همدان در کوفه پراکنده گشتند.^{۱۰۱۸}

۴- تمیم، رباب و هوازن که هر سه از قبایل مضرّی بودند.

۵- أسد، غطفان، محارب و نمر، ضبیعه و تغلب.

۶- ایاد، عک، عبد القیس، اهل هجر و ایرانیان.

طبری نامی از گروه هفتم نیاورده است؛^{۱۰۱۹} ولی از دیدگاه حسین جعفری، محقق پاکستانی، گروه هفتم قبیله یمنی طی می‌باشد^{۱۰۲۰} که از قبایل قدرتمند ساکن نجد بود. دلایلی که جعفری برای نظر خود آورده کافی به نظر نمی‌رسد، اولاً، بدین جهت، که طی در روزگار خلافت امام علی بن ابی طالب علیه السّلام و خلافت معاویه نقش مهمّی در کوفه داشته،

^{۱۰۱۳} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 149.

^{۱۰۱۴} (2). همان، ص 147.

^{۱۰۱۵} (3). بلاذری، فتوح البلدان، ص 275.

^{۱۰۱۶} (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 149. در جای دیگری نیز از آنان با «اهل الایام» یاد می‌کند «ر. ک: محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 584».

^{۱۰۱۷} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 151.

^{۱۰۱۸} (6). یعقوبی، البلدان، ص 90.

^{۱۰۱۹} (7). تاریخ، الجزء الثالث، ص 152.

^{۱۰۲۰} (8).

نمی‌تواند دلیلی برای جای دادن آن در یک گروه باشد؛ ثانیاً بر ما معلوم نیست طی با چه قبایل دیگری یک گروه را تشکیل می‌دادند.

گروه‌های هفت‌گانه کوفه به روایت ابو مخنف در دوران خلافت عثمان و امیر مؤمنان

ص: ۱۶۳

علی علیه السلام بدین قرار است: مذحج، اشعر و طی که در لشکرکشی‌ها طی فرماندهی مستقل داشت؛ حمیر و همدان؛ قیس بن عیلان و عبد القیس؛ کنده و قبایل حضرموت، قضاعه و مهره؛ ازد، بجیله، خثعم و انصار؛ بکر بن وایل و تغلب؛ قریش، کنانه، آسد، تمیم، ضبّه، رباب و مزینه. ۱۰۲۱ نظر به مکان‌یابی قبایل و روابط آنان با یکدیگر در پیش از اسلام (که در فصل دوم گذشت) و اشاره نکردن فهرست سیف به گروه هفتم و ناهماهنگی بسیار مکان یابی فهرست سیف با ابو مخنف و هشام بن محمد کلبی در شورش اشراف کوفه علیه مختار، علی رغم تغییرات در حکومت زیاد بن سمیه بر کوفه، می‌توان برداشت کرد که فهرست ابو مخنف درست‌تر است. ۱۰۲۲

پس از استقرار قبایل در کوفه، که جمعیت اولیه شهر شامل دوازده هزار نفر یمنی و هشت هزار نفر نزاری بودند، ۱۰۲۳ نکته درخور توجه این است که در جایابی قبایل در معابر، نزاری‌ها و یمنی‌ها کاملاً از هم جدا نیستند، به گونه‌ای که همدان یمنی در کنار سلیم و ثقیف نزاری است و بجیله کنار تیم و تغلب و نخع کنار اسد قرار دارد. همچنین با آن‌که عک، یمنی است در تقسیم‌بندی گروه‌های هفت‌گانه کنار قبایل نزاری ایاد و عبد القیس قرار دارد، عبد القیس که به بحرین مهاجرت کرده بودند و با مردم هجر همسایه بودند و با ایرانیان بحرین نیز روابط نزدیکی داشتند.

جمعیت شهر کوفه از نژاد عرب و فارس تشکیل می‌شدند. اعراب که خود شهر را ساخته بودند نامتجانس بودند و از عرب نزاری و یمنی تشکیل می‌شدند. در میان هرکدام، عناصر بدوی مهاجر دارای روحی سرکش و استقلال طلب و مغرور و متعصب و خشن و عناصر نیمه‌شهرنشین و شهرنشین با ویژگی‌های مخصوص خود وجود داشتند که همه تحت نفوذ اشرافیت قبیله‌ای بودند. علاوه بر اعراب و ایرانیان دسته‌هایی از یهودیان نیز در این شهر سکونت داشتند. ۱۰۲۴

۱۰۲۱ (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 235.

۱۰۲۲ (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 519.

۱۰۲۳ (۳). بلاذری، فتوح البلدان، ص 276. بلاذری این آمار را از قول عامر بن شراحیل شعبی آورده است.

۱۰۲۴ (۴). کاظم الجنابی، تخطیط مدینة الکوفه، ص 58.

بدین‌سان، کوفه شهری تازه تأسیس و نوحاسته با نژادهای مختلف و سنت‌های متفاوت و ناپایدار و هویت فرهنگی و افکار ناهمگون و بی ثبات و مردمی جسور، استقلال طلب، خود بزرگ بین، صاحب نظر، ضد شام و بنی امیه و اشراف قریش و معترض بودند تا جایی که خلیفه عمر از دست آنان شکایت کرد و گفت: «امان از مردم کوفه، اگر بر ایشان فردی قوی را به امارت بگمارم او را به فجور نسبت دهند و اگر فردی ضعیف را بر آنان بگمارم وی را حقیر بشمارند».^{۱۰۲۵} در روزگار خلافت عثمان نیز اولین حرکت اعتراض‌آمیز دسته‌جمعی علیه خلیفه از شهر کوفه برخاست و

ص: ۱۶۴

عثمان درباره آنان گفت: «مردم کوفه را برای فتنه آفریده اند».^{۱۰۲۶} بدین‌سان، مردم کوفه با کارشکنی، مداخله بی جا در کار حکومت و تصمیم‌گیری‌های آنی و بازگشت از آن، در راه زمامدار خود مشکلاتی پدید می‌آوردند.^{۱۰۲۷} از سویی دیگر، بنا به شواهد و دلایل زیر به دست می‌آید که رگه‌هایی از محبت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام در میان کوفیان وجود داشته:

۱- حضور قوی عناصر یمنی نسبت به نزاری در کوفه، از جمله قبیله همدان و مذحج که از قبایل قدرتمند یمنی بودند و اسلام خود را از علی علیه السلام گرفته بودند و دل در گرو محبت وی داشتند و همان گونه که در فصل سوم گفته شد: علی علیه السلام با اقدامات حکومتی در یمن محبوبیت خاصی بین این دو قبیله به دست آورده بود. علاوه بر آن، برخی از یمنی‌ها معتقد به پیام غدیر بودند و اهل بیت پیامبر را شایسته جانشینی وی می‌دانستند. همین نفوذ علی علیه السلام در بین یمنی‌ها بود که ابو بکر تصمیم داشت برای آرام کردن حضرموت وی را به این منطقه بفرستد. این قبایل یمنی فضای فکری شهر را به سوی علی علیه السلام سوق می‌دادند؛ زیرا یمنی‌ها نه تنها سفارش رسول الله صلی الله علیه و اله را درباره وصایت علی علیه السلام شنیده بودند، بلکه وی را فردی مساوات طلب می‌دانستند که تفاوتی بین یمنی‌ها و قریشیان نخواهد گذاشت.

۲- حضور صحابه بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و اله در کوفه که از عناصر قوی شیعه بودند، از جمله اینان: عمّار بن یاسر از ارکان شیعه که حدود دو سال والی کوفه بود؛ عبد الله بن مسعود عامل بیت المال و وزیر عمّار که خلیفه دوم همزمان با عمّار او را به کوفه فرستاد، عمر به کوفیان نوشت: این دو از اصحاب بزرگوار و شریف رسول الله صلی الله علیه و اله و از اصحاب بدر هستند؛^{۱۰۲۸} حذیفه بن یمان از سرداران بزرگ فتح ایران و عامل مساحی و خراج زمین‌های

^{۱۰۲۵} (5). بلاذری، فتوح البلدان، ص 278.

^{۱۰۲۶} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 361.

^{۱۰۲۷} (2). سید جعفر شهیدی، قیام حسین علیه السلام، ص 104.

^{۱۰۲۸} (3). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص 7.

دجله و آن سوی دجله بود و در کوفه سکونت داشت^{۱۰۲۹} و در مسجد آن، حلقه درس حدیث داشت؛^{۱۰۳۰} عثمان بن حنیف انصاری مأمور مساحی زمین ها و خراج بود.^{۱۰۳۱} ابن سعد نیز هر چهار نفر را از طبقه کوفیین دانسته است^{۱۰۳۲} و آن گونه که گفته شد اینان از هواداران مشتاق علی علیه السلام بودند که بذر هواداری وی را در کوفه می پراکندند.

۳- حضور برخی از اصحاب و تابعین به احسان شیعه که از بزرگان قبایل یمنی و نزاری بودند.

ص: ۱۶۵

و در قبیله خود بذر هواداری علی علیه السلام را می پراکندند؛ از جمله: مالک بن حارث نخعی، عمرو بن زراره نخعی، کمیل بن زیاد نخعی، زید بن صوحان عبدی و برادرش صعصعه، جندب بن زهیر ازدی، حجر بن عدی کندی، عدی بن حاتم طایی و عمرو بن حمق خزاعی.

بدین ترتیب، در شهر کوفه بزرگان شیعه با قبایل یمنی دوستدار علی علیه السلام مرتبط شدند و از همان آغاز، این شهر پس از مدینه کانون تشیع گردید و اشپولر محقق آلمانی نیز به آن تأکید دارد و می نویسد: «مرکز اصلی تبلیغات شیعیان ابتدا در کوفه بود».^{۱۰۳۳} در فصل های بعد نشان خواهیم داد که حامیان علی علیه السلام در کوفه اعتراض های گسترده ای نسبت به عثمان و والیانش نشان دادند. در روزگار خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز با انتقال مرکز خلافت به شهر کوفه، ساکنان آن شهر بهره های بسیاری از دریای بی کران معارف وی بردند و شیعیان تربیت یافته وی - که شدت و ضعف داشت - در جنگ های علی علیه السلام با مخالفینش از او حمایت کردند و بعضی نیز در این راه جان باختند. در این دوره کوفه چنان عظمتی یافت که علی علیه السلام آن را «جمجمه الاسلام» و «کنز الایمان» و «سیف الله» نامید و سلمان گفت: کوفه قبة الاسلام است.^{۱۰۳۴}

ص: ۱۶۷

فصل پنجم نقش قبایل یمنی در قیام برضد عثمان

ص: ۱۶۹

^{۱۰۲۹} (4). یعقوبی، البلدان، ص 89.

^{۱۰۳۰} (5). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص 214-217.

^{۱۰۳۱} (6). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 227.

^{۱۰۳۲} (7). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص 8.

^{۱۰۳۳} (1). ایران در نخستین قرون اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، جلد اول، ص 322.

^{۱۰۳۴} (2). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص 5.

نقش قبایل یمنی در قیام برضد عثمان در فصل گذشته به نقش قبایل یمنی در ارتداد و فتوحات اسلامی و مهاجرت آنان به شام و عراق اشارت رفت. در این فصل به سبب اهمیت دوران خلافت عثمان برای تاریخ تشیع به نقش قبایل یمنی در قیام علیه عثمان می‌پردازیم.

زمینه قیام یمنی‌ها برضد عثمان

پس از کشته شدن عمر در ذی حجه سال ۲۳ هجری عثمان بن عفان به خلافت رسید. او مردی تجارت پیشه و از مسلمانان دوران دعوت مخفیانه بود. وی فردی راحت طلب بود و در کار زندگی بر خود سخت نمی‌گرفت، آن‌گونه که در هنگام بنای مسجد النبی صلی الله علیه و اله زیر آفتاب کار نمی‌کرد^{۱۰۳۵} و در جنگ احد جزو فراریان بود.^{۱۰۳۶} وی در فتوحات دوران دو خلیفه پیشین (ابو بکر و عمر) حضور نیافت. او با چنین روحیه‌ای به خلافت رسید.

در آغاز حکمرانی وی ابو سفیان در جمع خاندان اموی گفت: «ای بنی امیه، خلافت را مانند گوی دست به دست بگردانید. به خدایی که ابو سفیان به او قسم می‌خورد من پیوسته امید داشتم خلافت به شما برسد و میان فرزندان شما موروثی گردد».^{۱۰۳۷} عثمان در جهت سفارش بزرگ خاندانش، عموی خود حکم بن ابی العاص و پسرش مروان بن حکم را، که پیامبر به طائف تبعیدشان کرده بود، به مدینه فراخواند^{۱۰۳۸} و دختر خود را نیز به تزویج مروان درآورد^{۱۰۳۹} و او را در کارهای خود دخالت داد، به طوری که مروان همه کاره خلیفه شد. عثمان به تحریک مروان آرام - آرام استاندارانی را که عمر نصب کرده بود عزل کرد و دگرگونی‌هایی در رفتار خلفای

ص: ۱۷۰

پیشین به وجود آورد. در دوره اول حکمرانی عثمان، مردم به رفتار او معترض نبودند و بر خلاف دخالت های مروان در «شش سال اول زمامداری اش کسی بر کارهایش خرده نگرفت و قریش او را بیشتر از عمر دوست می داشتند؛ زیرا عمر بر آنان سخت می‌گرفت، ولی عثمان با آنان مدارا و به حالشان رسیدگی می‌کرد، ولی در شش سال آخر حکومتش دیگر به کارهای مردم رسیدگی نمی‌کرد و نزدیکان و خانواده خود را بر کارها گمارد».^{۱۰۴۰} عثمان استان‌های مهم و استراتژیک را یکی پس از دیگری به خاندانش واگذار کرد؛ از آن جمله:

^{۱۰۳۵} (1). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 497.

^{۱۰۳۶} (2). واقدی، المغازی، الجلد الأول، ص 278.

^{۱۰۳۷} (3). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء السادس، ص 356.

^{۱۰۳۸} (4). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، الجزء الأول، ص 514.

^{۱۰۳۹} (5). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 58.

^{۱۰۴۰} (1). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، الجزء الأول، ص 512.

در سال ۲۵ هجری سعد بن مالک را از کوفه معزول کرد و ولید بن عقبه بن ابی معیط برادر مادری خود را به جای وی گماشت.^{۱۰۴۱} او کسی بود که علی علیه السلام پدرش را کشت و چون دروغی به پیامبر صلی الله علیه و اله گفت آیه ای در مذمت وی نازل گردید.^{۱۰۴۲} ولید در کوفه با خوانندگان و ندما و رقاصه ها از سر شب تا صبح به عیش و عشرت و میگساری مشغول بود. روزی در سجده نماز صبح گفت:

«بنوش و به من بنوشان». وقتی رفتار ولید در کوفه شیوع یافت عده‌ای به او هجوم بردند^{۱۰۴۳} و انگشتی او را درآوردند. درآوردند. سپس ابو زینب زهیر بن عوف ازدی و جندب بن زهیر ازدی و ابو حبیب غفاری به مدینه رفتند و از رفتار ولید به عثمان شکایت بردند، ولی عثمان آنان را از خود دور کرد. کوفیان ناچار به حضور علی علیه السلام رسیدند و ماجرای ولید را به وی گفتند. علی علیه السلام به نزد عثمان رفت و از او خواست تا ولید را عزل کند و حد بر او جاری کند. عثمان نیز ولید را عزل کرد و به مدینه فراخواند، ولی به جای وی سعید بن عاص را گمارد و هنگامی که ولید به مدینه آمد علی علیه السلام حد را بر وی جاری ساخت.^{۱۰۴۴}

عثمان در سال ۲۷ هجری عمرو عاص را از مصر عزل کرد و به جای وی عبد الله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی خود را گماشت.^{۱۰۴۵} او کسی است که از دین بازگشت و رسول الله صلی الله علیه و اله روز فتح مکه فرمان قتل وی را صادر کرد، اما با وساطت عثمان بخشوده شد. عبد الله چون به مصر رفت بنای ظلم و جور در پیش گرفت، آن گونه که مصریان از او شکایت و دادخواهی کردند.

عبد الله شاکیان را مورد ضرب و شتم قرار داد تا این که بعضی از آنان کشته شدند. بدین روی، هفتصد نفر از مصریان به مدینه آمدند^{۱۰۴۶} و از عبد الله نزد عثمان شکایت کردند. وی به شکایت

ص: ۱۷۱

آنان رسیدگی نکرد، آنها نیز به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله شکایت بردند. علی علیه السلام نزد عثمان رفت و عزل عبد الله و رعایت انصاف درباره مصریان را از او خواست. عثمان نیز پذیرفت و محمد بن ابی بکر را به جای وی

^{۱۰۴۱} (۲). خلیفه بن خیاط، پیشین، ص ۱۱۴.

^{۱۰۴۲} (۳). حجات (۴۹) آیه ۶.

^{۱۰۴۳} (۴). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص ۳۴۴.

^{۱۰۴۴} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۲۴.

^{۱۰۴۵} (۶). خلیفه بن خیاط، پیشین، ص ۱۱۵.

^{۱۰۴۶} (۷). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۳۶.

گمارد.^{۱۰۴۷} چون محمد و مصریان عازم مصر شدند در راه، غلام عثمان را دیدند و از وسایل او نامه ای مهور به مهر عثمان یافتند که در آن، فرمان قتل محمد و سرکردگان مصریان داده شده بود. مصریان به مدینه نزد عثمان بازگشتند و نامه را به وی نشان دادند، ولی عثمان از آن اظهار بی اطلاعی کرد. علی علیه السلام به نزد وی رفت و گفت: مگر این کاغذ و مهر و غلام از تو نیست؟ خلیفه سوگند یاد کرد که از آن خبر ندارد. چون بر مصریان معلوم گشت مروان آن نامه را نوشته است از خلیفه خواستار عزل مروان شدند، ولی عثمان به خواسته آنان وقعی نگذاشت.^{۱۰۴۸}

عثمان در سال ۲۹ هجری ابو موسی اشعری را از بصره عزل و عبد الله بن عامر بن کریز پسر دایی خود را به جای وی گماشت و عثمان بن ابی العاص را نیز از فارس برداشت و این منطقه را نیز برعهده عبد الله قرار داد.^{۱۰۴۹}

معاویه فرمانروای شام: عمر پس از مرگ یزید بن ابی سفیان برادرش معاویه را به جای وی گمارد.^{۱۰۵۰} معاویه به علت نزدیکی به رومیان از قدرت زیادی برخوردار شد و هنگامی که عمر نیمی از اموال استانداران خود را مصادره کرد،^{۱۰۵۱} معاویه شامل این حکم نشد. وی همواره والی مورد اعتماد عمر بود. به هنگام درگذشت وی، معاویه والی شام و اردن بود.^{۱۰۵۲} عثمان در سال دوم خلافت خود فلسطین، حمص و قنسرين را به معاویه واگذار کرد.^{۱۰۵۳} بدینسان، معاویه حاکم مطلق العنان شامات گردید و به دور از نظارت خلیفه، اسباب یک حکومت مستقل را برای خود فراهم کرد.

بذل و بخشش های عثمان

عثمان علاوه بر آن که مصادر مهم سیاسی اسلام به ویژه چهار استان بزرگ شام و مصر و کوفه و بصره را به امویان سپرد، اموال بسیاری از بیت المال را به خاندان خود داد، به گونه ای که

ص: ۱۷۲

حزب طلقاء ثروت کلانی از این راه به دست آوردند. بعضی از آن واگذاری ها در منابع در دسترس ما چنین آمده است:

۱- اخ تصاص مراتع مدینه به بنی امیه.^{۱۰۵۴}

-
- ۱۰۴۷ (1). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 513.
 - ۱۰۴۸ (2). ابن شته، پیشین، الجزء الرابع، ص 1160.
 - ۱۰۴۹ (3). خلیفه بن خیاط، پیشین، ص 116.
 - ۱۰۵۰ (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 339.
 - ۱۰۵۱ (5). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 46.
 - ۱۰۵۲ (6). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 339.
 - ۱۰۵۳ (7). همان، الجزء الثالث، ص 339.
 - ۱۰۵۴ (1). ابن ابی الحدید، شرح نصح البلاغه، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، الجزء الأول، ص 198.

۲- عثمان یکصد هزار درهم و بار دیگر صدقات قبیله قضاعه را که سیصد هزار درهم بود به حکم بن ابی العاص بخشید.^{۱۰۵۵}

۳- خلیفه، روستای فدک^{۱۰۵۶} و در سال ۲۷ هجری ۱/۵ غنایم آفریقا (شامل ۵۰۴۰۰۰ دینار)^{۱۰۵۷} و بار دیگر یکصد هزار درهم را^{۱۰۵۸} به مروان بن حکم داد.

۴- عثمان بازار «مهرقه» در شرق مدینه را- که رسول الله صلی الله علیه و اله آن را برای استفاده عموم مسلمانان قرار داده بود و فرموده بود : «این جا را خراب مکنید و از آن کرایه مگیرید، نفرین خدای بر کسی که از بازار ما چیزی بکاهد»- به حارث بن حکم داد.^{۱۰۵۹}

۵- عثمان یکصد هزار درهم از بیت المال بصره حواله عباس بن ربیعۃ بن حارث کرد.^{۱۰۶۰}

۶- خلیفه پس از ازدواج دخترش با عبد الله بن خالد بن اسید، ششصد هزار درهم از بیت المال بصره حواله وی کرد.^{۱۰۶۱} بار دیگری نیز به زید بن ارقم خزانه‌دارش دستور داد سیصد هزار درهم به او بدهد.^{۱۰۶۲}

۷- وقتی ابو موسی اشعری از بصره یک میلیون درهم برای عثمان فرستاد وی یکصد هزار درهم آن را به زید بن ثابت داد.^{۱۰۶۳}

۸- عثمان دویست هزار درهم را در یک روز به ابو سفیان بخشید.^{۱۰۶۴}

۹- عثمان وقتی با نائله دختر فرافسه الکلبیه ازدواج کرد از بیت المال صد هزار درهم به او داد و جعبه جواهراتی را که در آن زیور بود برگرفت و به بعضی از زنانش داد و پانصد هزار درهم از بیت المال وام گرفت.^{۱۰۶۵}

ص: ۱۷۳۳

^{۱۰۵۵} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 515.

^{۱۰۵۶} (۳). ابن قتیبه دینوری، المعارف، ص 195؛ مطهر بن طاهر المقدسی، پیشین، الجزء الخامس، ص 200.

^{۱۰۵۷} (۴). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 58.

^{۱۰۵۸} (۵). ابن ابی الحدید، پیشین، الجزء الأول، ص 198.

^{۱۰۵۹} (۶). محمد بن طاهر المقدسی، پیشین، الجزء الخامس، ص 200؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 370.

^{۱۰۶۰} (۷). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 528.

^{۱۰۶۱} (۸). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 62.

^{۱۰۶۲} (۹). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 548.

^{۱۰۶۳} (10). همان، ص 526.

^{۱۰۶۴} (11). ابن ابی الحدید، پیشین، الجزء الأول، ص 198.

^{۱۰۶۵} (12). محمد بن طاهر المقدسی، پیشین، الجزء الخامس، ص 202.

بدین‌سان، بذل و بخشش های عثمان، توزیع ناعادلانه غنایم و خراج، درآمد بسیار از خرید و فروش اراضی و اسرا، معاملات تجاری، جابه‌جایی اراضی و یکجا کردن آنها، سبب پیدایش یک طبقه جدید ثروت‌اندوز، سودجو، افزون‌طلب و رفاه‌زده در بین امویان و بعضی از صحابه گردید که برای نمونه به برخی اشاره می‌شود:

۱- عثمان بن عفّان: در هنگامی که وی کشته شد سی و سه میلیون و پانصد هزار درهم و یکصد و پنجاه هزار دینار نزد صندوق‌دارش بود و قیمت املاک وی در خیبر و وادی القری دویست هزار دینار بود و هزار شتر در ریزه داشت. ^{۱۰۶۶}

۲- زبیر بن عوّام: وی وقتی کشته شد یازده خانه در مدینه، دو تا در بصره، یکی در کوفه و یکی در مصر داشت . مجموعه ثروتی که وی از خود باقی گذاشت ۵۱ میلیون درهم بود. ^{۱۰۶۷}

۳- عبد الرحمان بن عوف: در طویله وی یکصد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند بود . پس از درگذشت او قیمت اموالش دو میلیون و ششصد و هشتاد و هشت هزار دینار بود. ^{۱۰۶۸} وی همچنین دارای مزرعه‌ای در جرف بود که بیست شتر آبکش داشت. ^{۱۰۶۹}

۴- سعد بن ابی وقاص: وی خانه‌ای در عقیق بساخت که دارای ارتفاعی بلند، فضایی باز و بر بالای آن کنگره بود. ^{۱۰۷۰}

۵- زید بن ثابت: هنگام مرگ وی چندان طلا و نقره از خود باقی گذاشته بود که فرزندان آنها را با تبر می شکستند و بین خود تقسیم می‌کردند و این به جز اموال و املاک دیگر وی بود که قیمت آنها یکصد هزار دینار بود. ^{۱۰۷۱}

۶- طلحة بن عبید الله: قیمت اموالی که وی به جای گذاشت دو میلیون و دویست هزار درهم و دویست هزار دینار بود ^{۱۰۷۲} و درآمد وی از عراق، روزانه هزار دینار و از ناحیه سراه بیش از این مقدار بود. طلحه در مدینه خانه‌ای از گچ و آجر و ساج بساخت. ^{۱۰۷۳}

۷- یعلی بن منبیه امیه: وی وقتی مرد پانصد هزار دینار نقد به جای گذاشت و میزان طلب های او از مردم، املاک و چیزهای دیگری که باقی گذاشت سیصد هزار دینار بود. ^{۱۰۷۴}

^{۱۰۶۶} (1). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 76.

^{۱۰۶۷} (2). همان، ص 110.

^{۱۰۶۸} (3). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص 342.

^{۱۰۶۹} (4). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 136.

^{۱۰۷۰} (5). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص 342.

^{۱۰۷۱} (6). همان، ص 342.

^{۱۰۷۲} (7). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 221.

^{۱۰۷۳} (8). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص 342.

بذل و بخشش‌ها و تبعیض‌های ناروای عثمان، دگرگون کردن سنت رسول الله صلی الله علیه و اله،^{۱۰۷۵} عدول از طریقه خلفای قبلی، اشغال مصادر سیاسی اسلام به وسیله حزب اشراف اموی و طلقاء، رفتار ناشایست عمال عثمان و گرانی و رکود اقتصادی به سبب جمع نقدینگی و انباشت طلا و نقره در دست عده ای خاص موجب اعتراضات و تغییرات اجتماعی وسیعی گردید و هسته‌های مخالفت علیه رژیم عثمان در بعضی از شهرها شکل گرفت و حتی بعضی از صحابی به کبار رسول الله صلی الله علیه و اله به اعتراض و مخالفت با وی پرداختند . آنان شاهد اقدامات ناشایست و غارت اموال عمومی به وسیله حزب طلقاء و بازگشت به عصر جاهلیت بودند . گروهی که در فتح مکه ناگزیر به پذیرش اسلام شدند؛ چون تحوّل اعتقادی و اخلاقی در خود به وجود نیاورده بودند هنوز نمونه رفتار و منش جاهلی بودند . آنان هنگامی که مصادر سیاسی اسلام را به تصرف خود درآوردند با خصلت اشرافی و سودجویانه و تجاری که داشتند درصدد جمع‌آوری ثروت کلان برآمدند و به غارت حقوق عمومی و محرومان پرداختند . عثمان که خود نیز بازرگان^{۱۰۷۶} بود نمی‌توانست از اعمال ظالمانه و بازگشت طلبانه خاندان خود به عصر جاهلیت جلوگیری کند . به همین جهت، علی علیه السلام و طلحه و زبیر به وی اعتراض کردند و گفتند: «مگر عمر به تو وصیت نکرد که آل ابی معیط و بنی امیه را بر مردم مسلط نکنی؟»^{۱۰۷۷} بدین‌سان، مخالفت و قیام علیه عثمان شکل گرفت و به قول ابن سعد و بلاذری، «عثمان خمس غنایم آفریقا را به مروان بخشید و اموال عمومی را به نزدیکان خود واگذار کرد و کار خود را چنین توجیه کرد که طبق فرمان خدا صلح رحم می‌کند. وی اموال را از مردم می‌گرفت و سپس از بیت المال برمی‌داشت و می‌گفت: «ابو بکر و عمر آنچه را مربوط به ایشان می‌شد نمی‌گرفتند و آن را برجای می‌نهادند، ولی من آنها را می‌گیرم و در میان خویشاوندان خود قسمت می‌کنم. به همین جهت، مردم از او برآشفتند».^{۱۰۷۸}

کوفه پایگاه مبارزه علیه عثمان

مخالفت با اعمال جاهلی حزب طلقاء از کوفه (پایگاه تشیع) آغاز شد . عبد الله بن مسعود از ولید خواست که بدهکاری اش را به بیت المال پردازد، ولی ولید از پرداخت آن خودداری کرد و از دست عبد الله به عثمان شکایت برد .

^{۱۰۷۴} (9). همان، ص 343.

^{۱۰۷۵} (1). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 527.

^{۱۰۷۶} (2). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 60.

^{۱۰۷۷} (3). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 517 و 522.

^{۱۰۷۸} (4). ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 512؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 64.

عثمان به عبد الله نوشت: «تو خازن ما هستی و آنچه را ولید گرفته است از او طلب نکن». ابن مسعود نیز کلیدهای بیت المال را نزد ولید انداخت و گفت: «گمان می‌کردم خزانه‌دار مسلمانان هستم، اگر قرار است خازن شما باشم مرا

ص: ۱۷۵

به آن حاجتی نیست».^{۱۰۷۹}

همچنین وقتی ولید در حال مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند، دو نفر از بزرگان یمنی و دو نفر نزاری از کوفه به مدینه رفتند و به خلیفه شکایت کردند.^{۱۰۸۰} برای مردم شهر کوفه (پایگاه تشیع و یمنی ها) اعمال ظالمانه و فاسد کارگزاران عثمان قابل تحمل نبود، بدین جهت، عمرو بن زراره نخعی و کمیل بن زیاد نخعی مردم را به عزل عثمان و بیعت با علی علیه السلام دعوت کردند.^{۱۰۸۱}

یکی دیگر از مخالفت‌های کوفیان، اعتراض دسته‌ای از بزرگان و معاریف و قاریان کوفه به سعید بن عاص بود که گفته بود: «سواد عراق بستان قریش است».^{۱۰۸۲} سعید شکایت آنان را به عثمان نوشت و خلیفه دستور تبعید مالک بن حارث اشتر نخعی رئیس نخع^{۱۰۸۳}، زید بن صوحان، صعصعه بن صوحان، عبدی، عائذ بن حمله تمیمی، کمیل بن زیاد نخعی، جندب بن زهیر ازدی، حارث بن عبد الله همدانی، یزید بن مکفّف نخعی، ثابت بن قیس نخعی و أصغر بن قیس حارثی، را به شام صادر کرد.^{۱۰۸۴} اینان گروهی از بزرگان هواداران علی علیه السلام از قبایل یمنی و نزاری کوفه بودند که شجاعانه در برابر مظالم و مفسد عمال عثمان ایستادند و خواستار بیعت با علی علیه السلام بودند.

پس از تبعید این گروه به شام، دسته‌ای از معاریف کوفه در مراسم حج از تبعید کوفیان نزد عثمان شکایت کردند، ولی وی به شکایت آنان توجهی نکرد. سپس گروهی از بزرگان قبایل یمنی و نزاری کوفه و روستاهای آن نامه‌ای به عثمان نوشتند و از رفتار سعید و تبعید مالک شکایت کردند، ولی عثمان نه تنها وقعی به نامه آنان نگذاشت بلکه دستور داد پیک آنان را کتک زدند.^{۱۰۸۵} عثمان کعب بن عبده نهدی را که از زاهدان کوفه بود و نامه‌ای جداگانه به عثمان نوشته بود به مدینه احضار کرد و دستور داد بیست ضربه شلاق به او بزنند. سپس او را به کوفه بازگرداند و به سعید دستور داد او را به

^{۱۰۷۹} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 518.

^{۱۰۸۰} (۲). همان، ص 517.

^{۱۰۸۱} (۳). همان، ص 521.

^{۱۰۸۲} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 365.

^{۱۰۸۳} (۵). ابن حجر عسقلانی، پیشین، المجلد الثالث، ص 482.

^{۱۰۸۴} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 529؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 384.

^{۱۰۸۵} (۷). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 389؛ بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 530.

جبال تبعید کند . طلحه و زبیر به تبعید کعب اعتراض کردند و عثمان ناگزیر شد او را به مدینه فراخواند و از وی عذرخواهی کند و به او قول داد به عدالت رفتار خواهد کرد.^{۱۰۸۶}

هنگامی که اشتر و یارانش در شام بودند به معاویه خبر رسید که گروهی از اهل دمشق با آنان نشست و برخاست دارند، لذا به عثمان نوشت حضور آنان موجب شورش در شامات خواهد شد؛

ص: ۱۷۶

خلیفه نیز دستور تبعید آنان را به حمص داد .^{۱۰۸۷} پس از مدتی مالک اشتر و یارانش از غیبت سعید بن عاص در کوفه سود جستند و به شهر خود بازگشتند . با بازگشت مالک به کوفه رهبری کوفیان علیه رژیم عثمان به دست وی افتاد و لشکریانی از قبایل یمنی و نزاری فراهم آورد و در راه ها گمارد و سعید بن عاص را که نزد عثمان رفته بود به کوفه راه نداد و در نامه ای از عثمان خواست تا از خدای تعالی به علت گماردن عاملان ظالم و فاسق بر سر مسلمانان آمرزش بطلبد و عبد الله بن قیس را والی کوفه بداند و حذیفه بن یمان را عامل خراج قرار دهد .^{۱۰۸۸} نامه مالک را یزید بن قیس ارحبی و گروهی از بزرگان همدان، جعفی و نخع و تمیم به نزد عثمان بودند . وی درخواست کوفیان را اجابت کرد و نامه‌ای به ابو موسی و حذیفه نوشت: اهل کوفه از شما راضی هستند و شما مورد اعتماد من هستید، امور آنان را برعهده بگیرید و براساس حق عمل کنید.^{۱۰۸۹}

بدین سان، اشغال مصادر سیاسی اسلام به وسیله حزب ظل قاء، تبعیضات و بذل و بخشش به گروهی خاص، ظهور یک طبقه زراندوز و برده دار و عدول از سنت رسول الله صلی الله علیه و اله به وسیله عثمان، موجب شد تا مردم کوفه به رهبری مالک اشتر و گروهی از صحابه از عثمان لب به شکایت باز کنند. از جمله آنها ابو ذر، مقداد، عبد الله بن مسعود، عمار بن یاسر، طلحه، زبیر، عبد الرحمان بن عوف و عمرو بن عاص بودند . مواضع اینان در برخورد با خلیفه متفاوت بود.

گروهی از آنان صلاحیت و شایستگی عثمان را برای خلافت زیر سؤال می بردند و خلافت را از آن اهل بیت و علی علیه السلام می دانستند و بیش از دیگران نسبت به اعمال و رفتار خلیفه اعتراض می کردند. در مقابل، گروهی از آنان چون عضو شورای عمر بودند خود را همسنگ خلیفه می دانستند و از بذل و بخشش های عثمان برخوردار شده بودند، ولی چون مشاغل سیاسی به آنان واگذار نمی شد و همه مناصب به بنی امیه محول می گردید از دست خلیفه عصبانی بودند.

^{۱۰۸۶} (8). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 393.

^{۱۰۸۷} (1). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 532.

^{۱۰۸۸} (2). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 395-402.

^{۱۰۸۹} (3). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 526.

از میان گروه نخست همچنان که در پیش گفته شد ابو ذر علی علیه السلام را شایسته ترین فرد برای خلافت می دانست. وی با هیجان بی ماندی از علی علیه السلام طرفداری می کرد و در برابر اعمال خلیفه و بذل و بخشش های وی بر آشفت و چون عثمان تاب تحمل وی را نداشت او را به شام تبعید کرد.

هنگامی که ابو ذر به شام رسید با دیدن ثروت اندوزی اشراف و بنا کردن قصر سبز به وسیله معاویه بنای شکوه و اعتراض گذاشت. معاویه سعی کرد با پول ابو ذر را تطمیع کند، ولی تلاش او نافرجام ماند^{۱۰۹۰} و ابو ذر همچنان خطاب به ثروتمندان شام می گفت: **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ**

ص: ۱۷۷

وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^{۱۰۹۱} معاویه از سخنان ابو ذر به عثمان شکایت کرد.^{۱۰۹۲} خلیفه نیز به معاویه دستور داد: «ابو ذر را با مرکبی درشت خوی و راهنمایی خشن به مدینه بفرستد تا شب و روز مرکب را براند تا خواب بر او غلبه کند و یاد من و تو از خاطر او فراموش گردد». معاویه نیز به همان ترتیب ابو ذر^{۱۰۹۳} را به سال سی هجری به مدینه فرستاد.^{۱۰۹۴} صدای اعتراض ابو ذر در مدینه خاموش نشد و با فریاد بلند آیه: **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ** را می خواند. خلیفه که نمی توانست فریادهای عدالت خواهی ابو ذر را تحمل کند او را به ریزه تبعید کرد.^{۱۰۹۵} هنگامی که ابو ذر عازم ریزه بود در مراسم بدرقه وی، خلاف دستور خلیفه که به مروان گفته بود کسی او را بدرقه نکند، علی علیه السلام و فرزندان، عمّار و مقداد وی را همراهی کردند.^{۱۰۹۶} سرانجام ابو ذر در سال ۳۲ هجری در ریزه از دنیا رفت.^{۱۰۹۷}

عبد الله بن مسعود: پس از شکایت ولید از دست عبد الله بن عثمان، عبد الله سرپرستی بیت المال کوفه را رها کرد. آن گاه عثمان وی را به مدینه فراخواند. هنگامی که به مدینه آمد و به مسجد النبی صلی الله علیه و اله وارد شد، عثمان در حال خواندن خطبه بود، چون عبد الله را بدید سخن ناپسندی به وی گفت. عبد الله به کنایه پاسخ داد من این چنین

^{۱۰۹۰} (4). همان، ص 541.

^{۱۰۹۱} (1). توبه (9) آیه 34.

^{۱۰۹۲} (2). محمد بن جریر طبری، الفتوح، الجزء الثالث، ص 335.

^{۱۰۹۳} (3). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 373.

^{۱۰۹۴} (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 335.

^{۱۰۹۵} (5). ابن شیبّه، پیشین، الجزء الثالث، ص 1034؛ طبری از سیف بن عمر تمیمی روایت مضحکی را آورده که ابو ذر خودش به عثمان پیشنهاد کرد تا به ریزه برود «ر. ک: طبری، تاریخ الرسل و الملوك، الجزء الثالث، ص 336». این روایت نه تنها با منابع دیگر مثل بلاذری و یعقوبی و ابن اعثم مغایرت دارد، بلکه چگونه می توان پذیرفت که ابو ذر رفتن به سرزمین خشک ریزه را به ماندن در مدینه منوره و کنار مقبره رسول الله صلی الله علیه و اله و مصاحبت با علی بن ابی طیب علیه السلام ترجیح داده باشد. به خوبی روشن است این روایت از افسانه های دروغین سیف بن عمر است که تنها آن را طبری نقل کرده است.

^{۱۰۹۶} (6). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 375.

^{۱۰۹۷} (7). ابن قتیبه، المعارف، ص 253؛ شمس الدین ذهبی، پیشین، المجلد الأول، ص 16.

نیستم، بلکه من از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله در بدر و بیعت رضوان هستم . عایشه نیز از سخن عثمان خشمگین شد. سپس عثمان دستور داد عبد الله را با خشونت از مسجد اخراج کنند . غلامان عثمان نیز چنان ضربتی به وی زدند که بر زمین افتاد و دنده او شکست. علی علیه السلام به عثمان اعتراض کرد و عبد الله را به خانه خود برد.^{۱۰۹۸} پس از آن ابن مسعود رنجور شد. روزی عثمان به عیادت وی رفت و گفت: برای قصاص آماده‌ام.

عبد الله با سماحت گفت : من کسی نیستم که در قصاص را بر خلفا بگشایم . عثمان گفت: این مقرری تو است آن را بگیر.^{۱۰۹۹} عبد الله گفت: وقتی که بدان نیازمند بودم آن را از من دریغ داشتی و

ص: ۱۷۸

اکنون که از آن بی نیازم آن را به من می‌بخشی، من به آن نیازی ندارم. پس از آن، عبد الله پیوسته بیمار بود تا این که در سال ۳۲ هجری از دنیا رفت و عمّار بر جنازه وی نماز خواند و او را در بقیع به خاک سپردند.^{۱۱۰۰}

عمّار بن یاسر: عثمان برخلاف عمر از عمّار در مصادر سیاسی استفاده نکرد و به سبب طرفداری از علی علیه السلام مورد خشم و غضب قرار گرفت و حتی عثمان عمّار را تهدید کرد، ولی او پاسخ داد : «به خدا سوگند، من از این که دوستدار علی علیه السلام هستم عذرخواهی نمی‌کنم».^{۱۱۰۱} عمّار از جمله کسانی بود که به سیاست مالی و تبعیضات و بذل و بخشش‌های خلیفه معترض بود و یک بار نامه‌ای به اتفاق مقداد و طلحه و زبیر با عده دیگری از یاران رسول الله صلی الله علیه و اله به عثمان نوشت و او را نصیحت کرد.^{۱۱۰۲}

عمّار عهده‌دار رساندن نامه ناراضیان به خلیفه گردید و نامه را به او داد . عثمان پس از خواندن چند سطری از آن به شدت خشمگین شد و آن را به دور انداخت. عمّار به او گفت:

این نامه یاران رسول الله صلی الله علیه و اله است و به خدا قسم من اندر زگر و شفیق تو هستم . عثمان گفت: دروغ می‌گویی ای پسر سمیه ! عمّار گفت: به خدا من پسر سمیه و یاسر هستم . عثمان دستور داد غلامانش او را به شدت مضروب ساختند و خودش نیز به شکم او لگد سختی زد به طوری که عمّار مبتلا به فتق شد و بی هوش گردید. چون این

^{۱۰۹۸} (8). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 525.

^{۱۰۹۹} (9). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 64.

^{۱۱۰۰} (1). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 526.

^{۱۱۰۱} (2). زبیر بن بکّار، پیشین، ص 608.

^{۱۱۰۲} (3). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 539.

خبر به بنی مخزوم رسید نزد عمّار آمدند و او را به منزلش بردند و خلیفه را تهدید کردند که اگر عمّار بمیرد شیخ بزرگ بنی امیه را خواهند کشت.^{۱۱۰۳} رفتار عثمان با عمّار سبب خشم و ناراحتی امّ سلمه، عایشه و مردم از وی گردید.^{۱۱۰۴}

از دیگر ناراضیان عثمان جبلة بن عمرو ساعدی انصاری و جهجاه بن سعید غفاری بودند که به عثمان پرخاش کردند و بر سر او فریاد زدند.^{۱۱۰۵} بدین سان، شیعیان و صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله با تلاش و کوشش فراوان براساس وظیفه اسلامی امر به معروف و نهی از منکر خواستار اجرای عدالت و از بین بردن تبعیضات بودند، ولی عثمان و کارگزارانش با خودکامگی به سلب آزادی از آنان پرداختند و هرگونه حرکت عدالت خواهانه شیعیان یمنی و نزاری را سرکوب کردند.

ص: ۱۷۹

حادثه قتل عثمان

شیوه حکمرانی عثمان سرانجام در سال ۳۵ سبب اعتراض و شورش عمومی مردم علیه وی گردید و گروه هایی از ناراضیان از ایالت های بزرگ به مدینه منوره آمدند؛ آنان عبارت بودند از:

۱- ششصد نفر از مصریان به رهبری عبد الرحمان بن عدیس بلوی از اصحاب بیعت رضوان،^{۱۱۰۶} سودان بن حرمان مرادی، عمرو بن حمق خزاعی، کنانه بن بشر بن عتاب کندی به همراهی محمد بن ابی بکر و بنی تیم؛

۲- دویست نفر از کوفه به رهبری مالک اشتر نخعی؛

۳- یکصد نفر از بصره به ریاست حکیم بن جبلة عبّدی.^{۱۱۰۷} علاوه بر اینان، بنی زهره و هذیل به علّت بدرفتاری؛ عبد الله بن مسعود، مردم غفار و هم پیمانانشان به علّت بی حرمتی به ابو ذر و بنی مخزوم به علّت ضرب و شتم عمّار بن یاسر از عثمان خشمگین بودند و به محاصره وی پرداختند.^{۱۱۰۸}

در هنگام محاصره، طلحه محاصره کنندگان را علیه عثمان تحریک کرد تا آب را بر روی عثمان بستند. در این هنگام علی علیه السلام سه مشک آب برای او فرستاد که با اعتراض طلحه روبه رو شد.^{۱۱۰۹} در این میان شخصی خیر آورد که

^{۱۱۰۳} (4). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 372.

^{۱۱۰۴} (5). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 538.

^{۱۱۰۵} (6). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 537؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 399.

^{۱۱۰۶} (1). ابن شیبّه، پیشین، الجزء الرابع، ص 1155.

^{۱۱۰۷} (2). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 65 و 71.

^{۱۱۰۸} (3). ابن شیبّه، پیشین، الجزء الرابع، ص 1160.

^{۱۱۰۹} (4). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الثاني، ص 38.

معاویه چهار هزار نفر از سپاه شام را به فرماندهی یزید بن اسید به کمک عثمان فرستاده است.^{۱۱۱۰} چون مردم این خبر را شنیدند، در خانه عثمان را آتش زدند.^{۱۱۱۱} در این حال به علی علیه السلام خبر رسید که شورشیان تصمیم به قتل عثمان گرفته‌اند. بدین‌روی، فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را به در خانه عثمان فرستاد تا مانع ورود ناراضیان به خانه عثمان گردند.^{۱۱۱۲} سرانجام پس از ۴۹ روز که از محاصره عثمان گذشت عده‌ای از ناراضیان از خانه‌های انصار به داخل خانه عثمان رفتند و عصر روز هیجده ذی حجه سال ۳۵ وی را به قتل رسانیدند.^{۱۱۱۳}

ص: ۱۸۰

از آنچه گذشت بر ما روشن می‌گردد:

۱- در قیام علیه عثمان قبایل نزاری عبد القیس، تمیم، غفار، بنو مخزوم، بنو تیم و بنو زهره و قبایل یمنی نخع، همدان، ازد، جعفی، عنس، مراد، خزاعه و بلی حضور داشتند. ناراضیان نیز از ایالات بزرگ کوفه، بصره، مصر و مدینه بودند و حتی صحابه پیامبر و افرادی از شورای عمر مثل طلحه و زبیر و عبد الرحمان بن عوف به مخالفت با عثمان پرداختند. طلحه به‌ویژه در تحریک مردم به قتل عثمان نقش تعیین‌کننده‌ای داشت.

۲- اعتراض و شورش علیه عثمان در دوره دوم خلافت عثمان شروع شد، زیرا ناراضیان از اعمال بنی امیه و تبعیضات عثمان و بذل و بخشش‌های وی به ستوه آمدند، خصوصاً عده‌ای از صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله و یمنی‌های کوفه پیش از دیگران به عثمان اعتراض کردند؛ چون اینان از شیعیان علی علیه السلام بودند و تحت تأثیر تربیت اسلامی قرار داشتند و بیش از جاهای دیگر شلاق بی‌عدالتی عثمان را حس می‌کردند در قیام علیه خلیفه پیشتاز بودند.

۳- عده‌ای از شیعیان به‌ویژه مردم کوفه علی علیه السلام را شایسته خلافت می‌دانستند و خواهان عزل عثمان و خلافت علی علیه السلام بودند، ولی علی علیه السلام همواره نقش میانجی را بین شورشیان و عثمان ایفا می‌کرد و با فرستادن فرزندان مصمم بود از قتل عثمان جلوگیری کند.

۴- در دوره دوم حکمرانی عثمان، نهضت تشیع ابعاد تازه‌ای به خود گرفت. اگرچه شیعیان یمنی کوفه به تبعید فرستاده شدند و مورد ضرب و جرح قرار گرفتند، ولی جامعه اسلامی بر اثر بی‌عدالتی امویان و عثمان رویکرد و اقبال شایان توجّهی به علی علیه السلام نشان داد.

^{۱۱۱۰} (5). ابن شُبّه می‌نویسد: عثمان از معاویه طلب کمک کرد و معاویه یزید بن أسد قسری را به کمک او فرستاد و به وی گفت: وقتی به ذی حشب رسیدی در آنجا بمان و از آن عبور نکن و حرقی زن؛ زیرا شاهد چیزی را می‌بیند که غایب نمی‌بیند و من شاهد هستم و تو غایب. یزید در ذی حشب ماند تا عثمان کشته شد. سپس ابن شُبّه از قول راوی خود می‌نویسد: معاویه به عمد چنین کرد تا عثمان کشته شود و مردم را به سوی خود دعوت کند. ر. ک: تاریخ المدینة المنورة، الجزء الرابع، ص 1289.

^{۱۱۱۱} (6). ابن قتیبه، الامامة و السیاسة، الجزء الثاني، ص 38.

^{۱۱۱۲} (7). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 558.

^{۱۱۱۳} (8). ابن شُبّه، پیشین، الجزء الرابع، ص 1230؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 411.

۵- یکی از عوامل اصلی شورش علیه عثمان تصاحب مصادر سیاسی اسلام به وسیله حزب طلقاء بود. از سیر حوادث و دخالت‌های مستقیم مروان در امور و تحریک شورشیان با نامه ای که به فرماندار مصر نوشت و سپاهی که معاویه در ظاهر برای کمک به عثمان فرستاد- ولی در باطن قصد او از این کار تسریع در قتل وی بود- برمی آید که بنی امیه در قتل عثمان دخالت مستقیم داشتند، بدان گونه که علی علیه السلام به سعد بن مالک گفت: «به خدا آن چنان از او دفاع کرده‌ام که از خود شرم دارم، ولی این وضع را که می بینی مروان، معاویه، عبد الله بن عامر و سعید بن عاص برای وی به وجود آورده‌اند. وقتی نیک خواهی می‌کردم و به او می‌گفتم آنان را دور کند، با من دورویی می‌کرد تا آنچه را می‌بینی پیش آمد». ^{۱۱۴} علی علیه السلام نیز در نامه‌ای به معاویه نوشت: «عثمان را هنگامی یاری کردی که به سود خودت بود و هنگامی که برای او سودمند بود او را یاری نکردی». ^{۱۱۵} عمرو عاص نیز به معاویه گفت: «تو با همراه داشتن مردم شام

ص: ۱۸۱

دست از یاری او بازداشتی». ^{۱۱۶}

۶- شایان توجه است طبری از قول سیف بن عمر تمیمی قیام علیه عثمان را در نتیجه فعالیت فردی افسانه ای به نام «عبد الله بن سبأ» می‌داند. سیف وی را فردی یهودی از اهالی صنعا معرفی می‌کند که در زمان عثمان اسلام آورد و به حجاز، بصره، کوفه و مصر مسافرت کرد و مردم را به قیام علیه عثمان و به وصایت علی علیه السلام دعوت کرد. از آنچه گذشت به خوبی روشن می‌گردد این شیوه حکمرانی خلیفه و والیانش بود که مردم را به قیام و شورش برانگیخت، اما سیف چون از هواخواهان مکتب خلفا بوده و نمی‌خواست عثمان را در این ماجرا مقصّر بداند فردی افسانه ای را بازمی‌پردازد و در تاریخ وارد می‌کند. سیف دروغ‌پردازی‌های دیگری نیز در باب تاریخ رده، فتوح و شورش علیه عثمان دارد که محقق تاریخ اسلام، مرتضی عسگری در کتاب عبد الله بن سبأ و خمسون و مائة صحابی مختلق به خوبی باز نموده است که سیف، روایات خود را به نام راویان ناشناخته‌ای که ساخته خود وی بوده‌اند جعل کرده است. جالب توجه این‌که نام راویان وی و افسانه عبد الله بن سبأ در منابع دیگر تاریخ اسلام تا قرن سوم هجری- جز طبری که این داستان را از سیف گرفته- نیامده است و همین نکته تردید ما را نسبت به داستان عبد الله بن سبأ بیشتر می‌کند. این مسأله بحث و بررسی بیشتری را می‌طلبد، ولی در این جا برای ما مجال نیست و چون از اصل موضوع خارج می‌شویم از بحث بیشتر در این باره خودداری می‌کنیم و آن را به تحقیق دیگری می‌سپاریم.

ص: ۱۸۳

^{۱۱۴} (۱). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 410.

^{۱۱۵} (۲). فتح البلاغه، ترجمه و شرح و فیض الاسلام، نامه 37، ص 950.

^{۱۱۶} (۱). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 86.

یمنی‌ها در روزگار خلافت علی علیه السلام و شکوفایی تشیع

تأثیر یمنی‌ها در بیعت با علی علیه السلام

با کشته شدن عثمان در روز جمعه هجده ذی حجه سال ۳۵ هجری،^{۱۱۱۷} مهاجران و انصار و مردمی که از شهرهای دیگر در مدینه بودند با اشتیاق تمام رو به علی علیه السلام آوردند و به او گفتند:

«عثمان کشته شد و مردم به پیشوا نیازمندند و کسی را برای امامت شایسته‌تر از تو نمی‌دانیم؛ زیرا سابقه‌ات در دین بیشتر و به رسول خدا صلی الله علیه و اله نزدیک‌تر هستی».^{۱۱۱۸} علی علیه السلام گفت: چنین نکنید اگر من وزیر باشم بهتر است که امیر باشم،^{۱۱۱۹} مرا به حکومت شما نیازی نیست، من با شما هستم هر کسی را انتخاب کنید به او رضایت می‌دهم. مردم گفتند: «به خدا جز تو را انتخاب نخواهیم کرد».^{۱۱۲۰} پس از چند روز رفت و آمد سرانجام علی علیه السلام در روز پنج‌شنبه به آنان گفت: «بیعت با من نباید پنهانی باشد و باید در مسجد و با رضایت مسلمانان انجام گیرد».^{۱۱۲۱} فردا صبح روز جمعه ۲۵ ذی حجه علی علیه السلام در مسجد النبوی به منبر رفت و گفت: «ای مردم، دیروز از یکدیگر جدا شدیم، در حالی که من از حکومت بر شما کراهت داشتم؛ ولی اصرار کردید که جز من کسی زمام امور شما را به دست نگیرد. آگاه باشید که کلید اموال شما با من است و من حق ندارم جدای از شما درهمی از آن بردارم، آیا رضایت می‌دهید؟» مردم گفتند: آری. علی علیه السلام فرمود: خدایا نق شاهد باش. آن‌گاه از آنان بیعت گرفت.^{۱۱۲۲}

طلحه و زبیر و مهاجران و انصاری^{۱۱۲۳} که در بیعت عقبه و جنگ بدر شرکت داشتند و مردمی

از مصر و کوفه و بصره که در مدینه بودند با علی علیه السلام بیعت کردند. «این بیعت نموداری از رغبت و اشتیاق مردم به خلافت علی علیه السلام بود و این که او را بر تمام افراد دیگر مقدم می‌دانستند و خواهان هیچ کس دیگری

^{۱۱۱۷} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 429؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 31.

^{۱۱۱۸} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، المجلد الثالث، ص 450.

^{۱۱۱۹} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، المجلد الثاني، ص 209 و 210.

^{۱۱۲۰} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 450.

^{۱۱۲۱} (۵). همان، ص 450.

^{۱۱۲۲} (۶). همان، ص 451.

^{۱۱۲۳} (۷). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 74.

نمودند».^{۱۱۲۴} حضرت امیر علیه السلام در این باره می‌گوید: «ناگهان مردم همانند موهای پریش کفتار مرا احاطه کردند، به طوری که حسن و حسین پایمال شدند و دو طرف جامه‌ام بر اثر ازدحام جمعیت پاره شد، مردم همانند گله بدون شبان به من رو آوردند».^{۱۱۲۵} همچنین می‌فرماید: و خشنودی مردم در بیعت من بدان جا رسید که خردسال شادمان شد و سالخورده لرزان لرزان بدان جا روان و بیمار - برای بیعت - خود را برپا می‌داشت و دختران جوان - برای دیدن آن منظره - سربرهنه دوان.^{۱۱۲۶}

در بیعت با امیر المؤمنین علی علیه السلام تمامی خاندان بنی هاشم و عموم مهاجران و انصار و مردمی که از شهرهای دیگر در مدینه حضور داشتند، شرکت کردند. برخی از مهاجران که در بیعت با امام شرکت داشتند عبارت بودند از: عمّار بن یاسر، طفیل بن حارث بن عبد المطلب، حصین بن حارث بن عبد المطلب، مسطح بن اثاثه بن عبّاد بن مطلب، جهجاه بن سعید غفاری، عبد الرحمن بن حنبل جمحی، حارث بن عوف لیشی، بریده بن حصیب اسلمی، هاشم بن عتبه زهری (مرقال)، عمرو بن حمق خزاعی، عبد الله بن بدیل خزاعی، محمد بن بدیل خزاعی، عمرو بن محسن غنمی اُسدی.

شماری از انصار که در بیعت علی بن ابی طالب علیه السلام شرکت کردند عبارت بودند از: براء بن عازب، یزید بن نویره انصاری، حارث بن سراقه خزرجی، ابو أسید مالک بن ربیع خزرجی ساعدی، شدّاد بن اوس بن ثابت خزرجی، ابو ایوب خالد بن زید، خزیمه بن ثابت اوسی ذو الشهادتین، ابو الهیثم بن التیّهان اوسی، ابو عیّاش زرقی انصاری، سهل بن حنیف اوسی، عثمان بن حنیف اوسی، زید بن ارقم خزرجی، سعید بن سعد بن عباده، قیس بن سعد بن عباده، مسعود بن قیس انصاری، عمرو بن بلال انصاری، رفاعه بن مالک زرقی خزرجی، جبلة بن عمرو ساعدی، عمرو بن حزم خزرجی، سهل بن سعد ساعدی، عماره بن اوس انصاری، نعمان بن عجلان انصاری، جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری،^{۱۱۲۷} ثابت بن قیس بن شماس خزرجی.^{۱۱۲۸}

برخی از صحابه و تابعین و کسانی که از شهرهای دیگر در مدینه حضور داشتند و در بیعت امام شرکت داشتند عبارتند از: محمد بن ابی بکر، حجر بن عدی کندی، عدی بن حاتم طایی، زید بن صوحان عبدی، صعصعه بن صوحان عبدی، مالک بن حارث الاشر نخعی، کملی بن زیاد

ص: ۱۸۷

^{۱۱۲۴} (۱). شیخ مفید، الجمل، تحقیق سید علی میرشریفی، ص ۹۰.
^{۱۱۲۵} (۲). نصح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۳، ص ۵۱.
^{۱۱۲۶} (۳). نصح البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، خطبه ۲۲۹.
^{۱۱۲۷} (۴). شیخ مفید، الجمل، ص ۱۰۵.
^{۱۱۲۸} (۵). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۷۶.

نخعی، عمرو بن زرارۀ نخعی، ثابت بن قیس نخعی، قبیصۀ بن جابر اسدی، عبد الرحمن بن عدیس بلوی، اویس بن عمرو بن قرن مرادی، جندب بن زهیر ازدی، حکیم بن جبلة عبدی، رشید هجری، معقل بن قیس بن حنظله ریاحی تمیمی، سوید بن حارث ازدی، مالک بن ضمرة ضمری، حبه بن جوین عرنی بجلی، حارث همدانی و محمد بن ابی حذیفه بن عتبۀ بن ربیعہ قرشی.^{۱۱۲۹}

بدین سان، بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام با شرکت همه خاندان بنی هاشم و مهاجران و انصار و مردم مصر و عراق از صحابه و تابعین، که در آن هنگام در مدینه حضور داشتند، شکل گرفت و تعداد بیعت کنندگان بیرون از شمار بود. پس از بیعت در مدینه منوره اهالی شهرها جز شام و عده ای خاص با علی علیه السلام بیعت کردند.^{۱۱۳۰} بدین سان، مشخصات بیعت با علی علیه السلام را می توان چنین برشمارد:

۱- مردم در بیعت با علی علیه السلام آزاد بودن و فرصت انتخاب داشتند.

۲- بیعت با امیر مؤمنان به صورت یک پیشنهاد عمومی بود و عموم مردم به صورت خود انگیخته در بیعت شرکت داشتند.

۳- بیعت با علی علیه السلام با شور و شوق و اشتیاق مردم همراه بود.

۴- در بیعت با امام هر دو گروه یمنی ها و نزاری ها شرکت داشتند، به گونه ای که جز بنی هاشم از شمار مهاجران و انصار و تابعین به احسان نامبرده شده هفده نفر نزاری و چهل نفر یمنی هستند. این رقم، آشکار می سازد یمنی ها به علت آن که در روزگار عثمان شاهد بی عدالتی و تبعید و ضرب و شتم بودند به بیعت و حکومت علی علیه السلام تما یل بیشتری داشتند، به طوری که مردانی از آنان به پا خاستند و در فضایل علی علیه السلام داد سخن دادند که از آن جمله: مالک بن حارث اشتر گفت:

«ای مردم، این است وصی اوصیا و وارث علم انبیا، کسی که در راه خدا بس گرفتاری کشید و نیک امتحان داد، آن که برای او کتاب خدا به ایمان گواهی داد و پیامبرش به بهشت رضوان، کسی که فضایل در او به کمال رسیده و در سابقه و علم و برتری اش نه اواخر شک دارند و نه اوایل.»^{۱۱۳۱}

ثابت بن قیس شمّاس خزرچی گفت: «به خدا سوگند ای امیر مؤمنان، اگر در زمامداری از تو پیش افتادند پس در دین از تو پیش نرفتند و اگر دیروز بر تو سبقت گرفتند امروز به آنان رسیدی و آنان و تو چنان بودید که شأنت پنهان و

^{۱۱۲۹} (۱). شیخ مفید، الجمل، ص 108.

^{۱۱۳۰} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، جلد دوم، ص 212؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 436.

^{۱۱۳۱} (۳). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 76.

مقامت ناشناخته نبود، در آنچه نمی دانستند به تو نیاز داشتند و تو با دانشت به کسی نیاز نداشتی». سپس خزیمه بن ثابت انصاری سخن گفت و پس از وی صعصعه بن صوحان عبدی به پا خاست و گفت: «به خدا سوگند ای امیر مؤمنان، تو خلافت را آراستی و آن تو را نیاراست و تو مقام آن را بالا بردی نه آن مقام تو را و آن به تو نیازمندتر است

ص: ۱۸۸

تا تو به آن».^{۱۱۳۲}

شادمانی و خوشحالی یمنی ها از بیعت با علی علیه السلام چنان بود که هیأتی از بزرگان خود را از یمن به مدینه فرستادند. وقتی این خبر به علی علیه السلام رسید مالک بن حارث نخعی را به استقبال آنان فرستاد. مالک به گرمی از آنان استقبال کرد و آنها را به مدینه آورد و با بزرگان و معاریف یمنی به حضور علی بن ابی طالب علیه السلام رسید. اینان عبارتند از: عیاض بن خلیل ازدی، رفاعه بن وایل همدانی، کیسوم بن سلمه بن جهنی،^{۱۱۳۳} رویبه بن وبرجلی، رفاعه بن شداد، هشام بن ابرهه نخعی، جمیع بن خیشم کندی، أخنس بن قیس عتیکی،^{۱۱۳۴} عقبه بن نعمان نجدی،^{۱۱۳۵} عبد الرحمان بن ملجم مرادی.^{۱۱۳۶}

امیر مؤمنان به آنان گفت: «شما مهتران و بزرگان یمن هستید، اگر ما را کاری سخت پدید آید شکیبایی شما وقتی شمشیر بر گردن فرود آید و نیزه بر پهلو فرورود چگونه خواهد بود؟» عبد الرحمان بن ملجم پاسخ داد: «ای امیر المؤمنین، ما را هرکجا خواهی ببر، به خدا قسم خواهی دانست که ما پهلوان شجاع و عاقل زیرک و دلیر بی باک هستیم و ترش رو نیستیم. ما این را از پدرانمان به ارث برده ایم و فرزندان صالح ما از ما به ارث خواهند برد». سپس شعری خواند که آغاز آن چنین است: «با شمشیر بر آن در روز جنگ به سوی دشمن به پیش می روم».^{۱۱۳۷}

قاعدين و یمنی ها

در بیعت با امیر المؤمنین علی علیه السلام مخالفین مجبور به بیعت نشدند. از مهاجران سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر^{۱۱۳۸} و اسامه بن زید^{۱۱۳۹} و از انصار کعب بن مالک، مسلمة بن مخلد، حسان بن ثابت، زید بن ثابت، ابو سعید خدری، محمد بن مسلمه، نعمان بن بشیر خزرجی، کعب بن عجره، رافع بن خدیج و فضالة بن عید (که عثمانی

^{۱۱۳۲} (1). همان، ص 76.

^{۱۱۳۳} (2). جهینه بن زید شاخهای از قبیله قحطان قضاعه می باشد» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، کتاب النسب، ص 374.

^{۱۱۳۴} (3). عتکی تصحیف شده و عتیککی صحیح است که از شاخه های ازد می باشد» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، کتاب النسب، ص 293.

^{۱۱۳۵} (4). وثیمه وی را از شاخه عتیک ازد عمان دانسته است» ر. ک: قطع من کتاب الرده، ص 27.

^{۱۱۳۶} (5). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 438.

^{۱۱۳۷} (6). همان، ص 438.

^{۱۱۳۸} (7). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 451.

^{۱۱۳۹} (8). بلاذری، انساب الاشراف، المجلد الثاني، ص 208.

بودند) ^{۱۱۴۰} با وی بیعت نکردند. از بنی امیه نیز مروان بن حکم، ولید بن عقبه و سعید بن عاص ^{۱۱۴۱} از بیعت سر باز زدند. سعد بن ابی وقاص را نزد علی علیه السلام آوردند. به وی گفته شد: بیعت کن! گفت: ای ابو الحسن، وقتی جز من کسی برای بیعت باقی نماند

ص: ۱۸۹

با تو بیعت خواهم کرد. علی علیه السلام گفت: ابو اسحاق را رها کنید. ^{۱۱۴۲} پس از آن عبد الله بن عمر را آوردند و گفتند: بیعت کن! گفت: تا همه مردم بیعت نکنند بیعت نمی کنم. علی علیه السلام گفت: کفیلی بیاور. گفت: کفیل ندارم. مالک اشتر گفت: اجازه دهید گردن او را بزنم. ^{۱۱۴۳} امیر مؤمنان علی علیه السلام با سماحت و بزرگواری گفت: او را رها کنید، من کفیل وی هستم. ^{۱۱۴۴}

شایان توجه است که شیخ مفید می نویسد: نمی توان پذیرفت آنان بیعت علی علیه السلام را قبول نداشته اند و اخباری رسیده است که آنها اعتراف به بیعت داشتند، ولی از یاری و مساعدت علی علیه السلام خودداری کردند. ^{۱۱۴۵} سپس از قول ابو مخنف آورده است هنگامی که علی علیه السلام عازم بصره بود به آنان گفت: «با آن که بیعت من بر گردن شماست، شما را مجبور به همراهی با خود نمی کنم». ^{۱۱۴۶} وی این سخن علی علیه السلام را دلیل بر بیعت آنان می داند، ولی به هرحال اینان از قاعدین در برابر امیر المؤمنین علی علیه السلام بودند که بعداً ابو موسی اشعری نیز به آنان پیوست و موضع کناره گیری در پیش گرفت و مردم کوفه را از همراهی با علی علیه السلام در جنگ جمل باز داشت. ^{۱۱۴۷} داشت. ^{۱۱۴۷} امیر المؤمنین درباره اینان گفت: «آنان گروهی هستند که حق را یاری نکردند و باطل را یاری ندادند». ^{۱۱۴۸} بدین ترتیب، حزب قاعدین در حجاز و عراق علیه امیر المؤمنین علی علیه السلام شکل گرفت.

این گروه از نخبگان و خواص اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله بودند که به دلیل حسادت و دشمنی، با حيله و تزویر با علی علیه السلام برخورد می کردند و منتظر بودند تا به اهداف و منافع خود دست یابند.

^{۱۱۴۰} (9). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 452.

^{۱۱۴۱} (10). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 75.

^{۱۱۴۲} (1). بلاذری، انساب الاشراف، المجلد الثاني، ص 207.

^{۱۱۴۳} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 451.

^{۱۱۴۴} (3). همان، ص 451.

^{۱۱۴۵} (4). شیخ مفید، الجمل، ص 95.

^{۱۱۴۶} (5). همان، ص 95.

^{۱۱۴۷} (6). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 66.

^{۱۱۴۸} (7). نصح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، حکمت 12.

اینان با مقام دینی و موقعیتی که داشتند مردم را به شک و تردید می انداختند و جبهه علی علیه السلام را تضعیف می کردند. اگرچه با وی نجنگیدند، ولی رفتار آنان از جنگ رودررو خطرناک تر بود؛ زیرا با کناره گیری خود عموم مردم را نسبت به اهداف و مقاصد علی علیه السلام بی تفاوت می کردند.

رویه و عملکرد اینان بازتاب های منفی گسترده ای در صفین و پس از آن بر روحیه کوفیان بر جای گذاشت. چنانکه علی علیه السلام درباره مغیره گفت: فرعون هایی از تقیف خواهند بود که از حق کناره گیری می کنند و آتش جنگ را روشن می نمایند و از ظالمان پیروی می کنند.^{۱۱۴۹} به قول پژوهشگر تاریخ اسلام صادق آئینه وند: «قاعدگی گری به مثابه بادهای ملایمی است که زمینه

ص: ۱۹۰

وزش طوفان را فراهم می کند».^{۱۱۵۰}

پس از بیعت مردم با امیر مؤمنان علیه السلام وی کارگزاران عث مان را که از بنی امیه بودند از کار برکنار کرد^{۱۱۵۱} و افرادی از صحابه و تابعین را به جای آنان برگماشت. علی علیه السلام برخلاف مصلحت اندیشی مغیره بن شعبه که از وی درخواست کرد تا استانداران عثمان به ویژه معاویه را بر شام باقی گذارد پاسخ داد: «به خدا قسم معاویه را دو روز هم بر حکومت باقی نمی گذارم».

شاید در بادی نظر گمان شود شایسته این بود که علی علیه السلام به نظر مغیره عمل می کرد؛ اما به نظر می رسد بسط حاکمیت و پیاده شدن اهداف و برنامه های هر رهبری در محیطهای اجتماعی ناشی از اهرم ها و بازوان اجرایی وفادار و معتقد به برنامه های آن رهبر می باشد. علی علیه السلام که در یک موقعیت خاص سیاسی به خلافت رسید ناگزیر به تغییر بنیادی و اصلاح ساختار خلافت اسلامی بود و باید بساط رجعت طلبانه، تبعیضات و اعمال ظالمانه رژیم عثمانی را برمی چید. در چنین شرایطی نمی توانست عناصر فاسد و غیر صالح حزب طلقاء و نمایندگان اشرافیت قبیله ای را که در صدد حفظ موقعیت خود و کسب ثروت بودند بر مصادر سیاسی سرنوشت ساز نظام خود قرار دهد. این گروه، بازوان اجرایی عثمان بودند که سبب شورش و قتل خلیفه شده بودند. اینان نه تنها مشی امیر مؤمنان علیه السلام را قبول نداشتند و با اهداف وی هماهنگ نمی شدند، بلکه با تفکر وی نیز مخالف بودند و با آن مبارزه می کردند. کارگزاران اموی عثمان نماد اشرافیت، زراندوزی، تفاخرات و تعصبات قبیله ای و جاهلی بودند که در روزگار عثمان نظام وی را اداره می کردند، اگر این نیروها به عنوان بازوان اجرایی امیر مؤمنان علیه السلام باقی می ماندند، سد و مانع بزرگی برای اهداف

^{۱۱۴۹} (8). ابراهیم بن محمد ثقفی، الغارات، تحقیق سید عبد الزهراء الحسینی الخطیب، ص 354.

^{۱۱۵۰} (1). صادق آئینه وند، توصیف قاعدیگری در بینش تاریخی شیخ مفید رحمه الله، پژوهشهایی در تاریخ و ادب، ص 108، چاپ اول.

^{۱۱۵۱} (2). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 77.

علی علیه السّلام می شدند و موجب تضعیف حکومت وی می گردیدند و امید کسانی را که با وی بیعت کرده بودند و در انتظار اصلاح امور اجتماعی بودند به یأس تبدیل می کرد. علاوه بر آن، حضور بنی امیه در نظام حکومتی علی علیه السّلام به معنای مشروعیت و تأیید اعمال گذشته آنان بود.

در این میان، خطر معاویه از همه بیشتر بود؛ زیرا وی در شام نظامی شبیه به رومی ها به وجود آورده بود و پایه های قدرت خود را چنان در شامات تحکیم بخشیده بود که شامی ها کمتر با خلیفه آشنا بودند و برای آنان معاویه سمبل اسلام حقیقی بود و کاملاً مطیع وی بودند. پس از کشته شدن عثمان نیز رهبری بنی امیه در دست معاویه افتاد و رهبری نیروهای مخالف و

ص: ۱۹۱

جدایی طلب حکومت علی علیه السّلام به دست وی افتاد. بدین روی، شایسته نبود که علی علیه السّلام پس مانده های نظام عثمانی را بر مقام های نظام خود باقی بگمارد؛ زیرا امیر مؤمنان علیه السّلام در این باره می فرماید:

«اگر سرپرستی حکومت این امت به دست این بی خردان و نابکاران افتد، بیت المال را به غارت خواهند برد، آزادی بندگان خدا را سلب خواهند کرد و آنها را برده خویش خواهند ساخت، با صالحان نبرد خواهند کرد و فاسقان را همدستان خود قرار خواهند داد. در میان اینان کسانی هستند که شراب نوشیده و حد بر او جاری شده است و برخی نیز اسلام را نپذیرفتند تا برای آنها عطایی تعیین گردید.»^{۱۱۵۲}

کارگزاران یمنی علی علیه السّلام

در این جا شایسته است برای آشنایی با موقعیت قبیله ای استانداران و فرمانداران امیر مؤمنان علیه السّلام و نقش یمنی ها در تشکیلات حکومتی علی علیه السّلام فهرستی از آنان را که در منابع در دسترس ما آمده است بیاوریم؛ زیرا این کارگزاران در تحکیم پایه های قدرت سیاسی علی علیه السّلام و افشاندن بذر تشیع در محلّ مأموریت خود مؤثر بودند.

نام شهر / کارگزار / توضیح

آذربایجان / اشعث بن قیس کندی^{۱۱۵۳} / قیس بن سعد بن عبادہ خزرجی^{۱۱۵۴} عبد الله بن شميل أحمسی^{۱۱۵۵} / وی کارگزار عثمان بود. علی علیه السّلام او را بر آن مقام باقی گذاشت و چون به کوفه آمد او را عزل کرد.

^{۱۱۵۲} (1). فتح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، نامه 62، ص 1050.

^{۱۱۵۳} (2). ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 91؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 159.

^{۱۱۵۴} (3). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 161 و 301 و 398؛ یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 115.

اصفهان / مخنف بن سلیم ازدی حارث بن ابی حارث بن ربیع ازدی^{۱۱۵۶} یزید بن قیس ارحبی^{۱۱۵۷} / مخنف وی را به جای خود گذاشت و برای جنگ صفین به عراق رفت.

ص: ۱۹۲

اردشیر خرّه / مصقله بن هبیره شیبانی^{۱۱۵۸}

اصطخر (فارس و کرمان) / منذر بن (جارود) بشر بن خنیس عبدی^{۱۱۵۹} زیاد بن سمیه ثقفی^{۱۱۶۰} / وی در سال‌های ۳۹ و چهل هجری والی فارس بود.

بحرین و عمان / عمر بن ابی سلمه مخزومی^{۱۱۶۱} نعمان بن عجلان زرقی انصاری^{۱۱۶۲} / وی فرزند ام سلمه بود.

بصره / عثمان بن حنیف انصاری^{۱۱۶۳} عبد الله بن عباس بن عبد المطلب^{۱۱۶۴} زیاد بن سمیه ثقفی^{۱۱۶۵} ابو الاسود دؤلی^{۱۱۶۶} / وی تا جنگ جمل والی این شهر بود.

وی در هنگام جنگ صفین و شورش ابن حضرمی در بصره به جای ابن عباس بود.

پس از رفتن ابن عباس به حجاز والی بصره شد.

بهقباذات / قرظة بن کعب انصاری^{۱۱۶۷} مالک بن کعب ارحبی همدانی^{۱۱۶۸}

جبّال / سلیمان بن سرد خزاعی

-
- ^{۱۱۵۵} (4). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 115.
- ^{۱۱۵۶} (5). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 11 و 105.
- ^{۱۱۵۷} (6). ابن حجر عسقلانی، پیشین، القسم الثالث، ص 675، ش 9407.
- ^{۱۱۵۸} (1). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 113.
- ^{۱۱۵۹} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 163.
- ^{۱۱۶۰} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 105.
- ^{۱۱۶۱} (4). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 112؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 158.
- ^{۱۱۶۲} (5). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 158؛ یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 112.
- ^{۱۱۶۳} (6). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 462.
- ^{۱۱۶۴} (7). همان، ص 546.
- ^{۱۱۶۵} (8). امیر مؤمنان در شورش ابن حضرمی، زیاد را عامل خود دانسته است. ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 429.
- ^{۱۱۶۶} (9). خلیفة بن خیاط، پیشین، ص 152؛ یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 121.
- ^{۱۱۶۷} (10). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 11.
- ^{۱۱۶۸} (11). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 165.

جزیره/ اشرس بن حسان البکری ^{۱۱۶۹} مالک بن حارث اشتر نخعی ^{۱۱۷۰} شیبیب بن عامر ازدی ^{۱۱۷۱} / براستان بالا (انبار، بادوریا و مسکن). وی در حمله سفیان بن عوف غامدی کشته شد.

آمد، عانات، نصیبین، سنجار، موصل و میافارقین.

وی بعد از رفتن مالک به مصر، والی نصیبین شد.

ص: ۱۹۳

حلوان/ اشعث بن قیس کندی ^{۱۱۷۲} اسود بن قطنه انصاری ^{۱۱۷۳} / پس از آذربایجان بر این منطقه گمارده شد.

خراسان/ عبد الرحمان بن ابزی خزاعی ^{۱۱۷۴} جعدۀ بن هبیره مخزومی ^{۱۱۷۵} خلید بن قره یربوعی تمیمی ^{۱۱۷۶} / مادر وی امّ هانی خواهر علی علیه السلام بود.

ری و دستی / یزید بن حجیبه تیمی بن بکر بن وائل ^{۱۱۷۷}

سجستان/ عبد الرحمان بن جزء طایی

عون بن جعدۀ بن هبیره مخزومی ^{۱۱۷۸}

ریعی بن کأس عنبری تمیمی ^{۱۱۷۹}

عین التمر/ مالک بن کعب ارحبی همدانی ^{۱۱۸۰}

فرات بادقلا (از نواحی کوفه)/ عبیدۀ بن عمرو سلمانی مرادی ^{۱۱۸۱}

^{۱۱۶۹} (12). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 320.

^{۱۱۷۰} (13). خلیفه بن خیاط، پیشین، ص 151.

^{۱۱۷۱} (14). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 469.

^{۱۱۷۲} (1). همان، ص 159 و 297.

^{۱۱۷۳} (2). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 106؛ نصح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، نامه 59، ص 1043.

^{۱۱۷۴} (3). بلاذری، فتوح البلدان، ص 399.

^{۱۱۷۵} (4). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 82؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 447.

^{۱۱۷۶} (5). خلیفه بن خیاط، پیشین، ص 151.

^{۱۱۷۷} (6). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 360.

^{۱۱۷۸} (7). بلاذری، فتوح البلدان، ص 387.

^{۱۱۷۹} (8). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 176.

^{۱۱۸۰} (9). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 101.

قطقطانه^{۱۱۸۲} / عمرو عمیس هذلی^{۱۱۸۳} / وی به وسیله ضحاک بن قیس فهری کشته شد.

کسکر / قدامه بن عجلان ازدی^{۱۱۸۴}

قعقاع بن شور ذهلی^{۱۱۸۵}

کوفه / ابو موسی عبد الله بن قیس اشعری^{۱۱۸۶} / علی علیه السلام به درخواست مالک اشتر وی را بر کوفه گمارد.

ص: ۱۹۴

قرظة بن کعب انصاری^{۱۱۸۷} ابو مسعود عقبه بن عمرو انصاری^{۱۱۸۸} هانی بن هوذة بن عبد یغوث نخعی^{۱۱۸۹} / پس از عزل ابو موسی گمارده شد.

در هنگام جنگ صفین بر شهر کوفه امارت داشت.

در زمان جنگ نهران والی کوفه بود.

ماهان (دینور و نهاوند) / عبد الرحمان بن ابزی خزاعی^{۱۱۹۰} مولی بدیل بن ورقاء خزاعی

مدائن / حذیفه بن یمان^{۱۱۹۱} یزید بن قیس ارحبی همدانی^{۱۱۹۲} لام بن زیاد طایبی^{۱۱۹۳} سعد بن مسعود ثقفی^{۱۱۹۴} / وی در سال ۳۶ قمری در مداین از دنیا رفت.^{۱۱۹۵} وی برادر مادری عدی بن حاتم بود.

وی فرماندار مداین و استان زوایی بود.

^{۱۱۸۱} (10). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 176.

^{۱۱۸۲} (11). موضعی نزدیک کوفه به طرف بیابان در طف «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص 374، ذیل قطقطانه».

^{۱۱۸۳} (12). ابن حزم، پیشین، ص 197.

^{۱۱۸۴} (13). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 191.

^{۱۱۸۵} (14). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 365.

^{۱۱۸۶} (15). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 77؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 230.

^{۱۱۸۷} (1). خلیفه بن خلیط، پیشین، ص 152.

^{۱۱۸۸} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 296.

^{۱۱۸۹} (3). خلیفه بن خلیط، پیشین، ص 152.

^{۱۱۹۰} (4). ابن اعثم، الفتح، المجلد الأول، ص 447.

^{۱۱۹۱} (5). حسن بن محمد دلمی، ارشاد القلوب، ص 321.

^{۱۱۹۲} (7). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 11.

^{۱۱۹۳} (8). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 296.

^{۱۱۹۴} (9). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 111؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص 11.

^{۱۱۹۵} (6). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص 15.

مدینه منوره / ابو حسن بن عبد عمرو انصاری^{۱۱۹۶} سهل بن حنیف انصاری^{۱۱۹۷} تمام بن عباس بن عبد المطلب^{۱۱۹۸} ابو ایوب انصاری^{۱۱۹۹} / وی از طایفه بنی نجار بود.

مصر / محمد بن ابی حذیفه بن عتبّه بن ربیعہ^{۱۲۰۰} قیس بن سعد بن عباده^{۱۲۰۱} محمد بن ابی بکر^{۱۲۰۲} / در سال ۳۸ قمری عمرو عاص با کمک یمنی‌های مصر^{۱۲۰۳}

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری) ؛ ص ۱۹۴

ص: ۱۹۵

مالک بن حارث نخعی / به فرماندهی معاویه بن حدیج کندی با وی جنگید و او را به شهادت رسانید.^{۱۲۰۴} وی در قلمز با شربت عسل مسموم و به شهادت رسید.

مکه / ابو قتاده بن ربیع انصاری^{۱۲۰۵} قثم بن عباس بن عبد المطلب^{۱۲۰۶}

نهروان^{۱۲۰۷} / عبد الله بن خباب بن أرت^{۱۲۰۸}

همدان / سعد بن وهب ازدی^{۱۲۰۹} / مخنف بن سلیم وی را به جای خود گذاشت و در نبرد صفین شرکت کرد.

هیت^{۱۲۱۰} / کمیل بن زیاد نخعی^{۱۲۱۱}

-
- ^{۱۱۹۶} (10). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 79.
- ^{۱۱۹۷} (11). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص 31.
- ^{۱۱۹۸} (12). خلیفه بن خیاط، پیشین، ص 152.
- ^{۱۱۹۹} (13). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 413؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 106.
- ^{۱۲۰۰} (14). خلیفه بن خیاط، پیشین، ص 152.
- ^{۱۲۰۱} (15). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 127؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 548.
- ^{۱۲۰۲} (16). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 555.
- ^{۱۲۰۳} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، 1 جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، 1380 ه.ش.
- ^{۱۲۰۴} (1). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 99.
- ^{۱۲۰۵} (2). خلیفه بن خیاط، پیشین، ص 152؛ محسن الامین، اعیان السبّعه، المجلد الثاني، ص 418.
- ^{۱۲۰۶} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 102؛ یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 77.
- ^{۱۲۰۷} (4). کوره‌ای گسترده بین بغداد و واسط در طرف شرقی بغداد (دجله) «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الخامس، ص 324، (ذیل کلمه نحران)».
- ^{۱۲۰۸} (5). مسعودی، مروج الذهب، الجزء اللق، ص 415.
- ^{۱۲۰۹} (6). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 105.

یمن / عبید الله بن عباس بن عبد المطلب سعید بن نمران همدانی ^{۱۲۱۲} عبد الله بن عبد المدان حارثی ^{۱۲۱۳} / وی کارگزار شهر جند در جنوب صنعا بود.

عبید الله پس از فرار از مقابل بسر بن ارطاه وی را به خود گذاشت که به وسیله بسر کشته شد.

از فهرست بالا بر ما معلوم می‌گردد ۲۶ نفر از آنان که یک نفرشان تکراری است نزاری هستند که از این تعداد ده نفرشان قریشی می‌باشند. از این فهرست ۳۷ نفرشان یمنی هستند که هفت نفر از آنها تکراری است و دوازده نفر از انصار هستند. بدین‌سان، با استناد به این فهرست روشن می‌گردد، یمنی‌ها نسبت به نزاری‌ها برتری دارند و انصار و بنی هاشم نسبت به قبایل دیگر

ص: ۱۹۶

در نظام حکومتی علی علیه السلام از نفوذ بیشتری برخوردار بوده‌اند و بازوان اجرایی امیر مؤمنان علیه السلام را تشکیل می‌داده‌اند. در این صورت یمنی‌ها بر گسترش تشیع در سرزمین‌های اسلامی تأثیر زیادی داشته‌اند.

نمودار ۱: بافت قبیله‌ای استانداران حضرت علی علیه السلام

جنگ جمل و نقش قبایل یمنی در آن

طلحه و زبیر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و اله هنگامی که از گرفتن امارت بصره و کوفه از علی علیه السلام ناامید شدند، ^{۱۲۱۴} چون خبر مخالفت عایشه با امیر مؤمنان علیه السلام در مکه را شنیدند نزد علی علیه السلام آمدند و برای رفتن به عمره از وی اجازه خواستند. علی علیه السلام تقاضای آنان را اجابت کرد، ولی به یکی از یارانش گفت: «به خدا قسم اینان قصد عمره نداشتند بلکه قصد بیعت شکنی داشتند». ^{۱۲۱۵} آن دو به مکه و نزد عایشه رفتند و وی را به جنگ با علی علیه السلام تشویق کردند. ^{۱۲۱۶} عایشه نیز از ام سلمه همسر رسول الله صلی الله علیه و اله خواست تا با او همراهی کند، ولی ام سلمه پس از بیان فضائل علی علیه السلام گفت: «علی علیه السلام ولی هر زن و مرد مسلمانی است. آیا پیامبر صلی الله علیه و اله نفرمود که "علی علیه السلام در زندگی و مرگ من خلیفه من بر شما خواهد بود،

^{۱۲۱۰} (7). شهری در بالای انبار بر کرانه غربی فرات و مجاورت بیابان» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الخامس، ص 420، (ذیل کلمه هیت)».

^{۱۲۱۱} (8). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 437.

^{۱۲۱۲} (9). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 404.

^{۱۲۱۳} (10). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 107. بلاذری و ابو اسحاق جانشین عبید الله را عمرو بن اراکه الثقفی آورده‌اند» ر. ک: انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 456 و الغارات، ص 424 و 426».

^{۱۲۱۴} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجوز الثانی، ص 218؛ ابن قتیبه، الامامة و السیاسة، الجزء الأول، ص 52.

^{۱۲۱۵} (2). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 78.

^{۱۲۱۶} (3). همان، ص 78.

هرکس از او سر برتابد مرا سرپیچی کرده است." سپس امّ سلمه عایشه را از مخالفت با علی علیه السلام برحذر داشت.^{۱۲۱۷} سخنگوی عایشه فریاد زد ام المؤمنین ماندنی است، ولی

ص: ۱۹۷

طلحه و زبیر دوباره او را بر خروج وادار کردند.^{۱۲۱۸} گروهی از بنی امیه مثل سعید بن عاص، ولید بن عقبه، مروان بن حکم، عبد الله بن عامر و یعلی بن منیه به عایشه پیوستند و به پیشنهاد عبد الله بن عامر بن کریز تصمیم گرفتند به بصره بروند.^{۱۲۱۹}

یعلی بن منیه والی عثمان بر یمن با چهارصد هزار درهم و اسب و شتر و سلاح با شتری به نام «عسکر» برای عایشه و عبد الله بن عامر والی عثمان بر بصره با یک میلیون درهم و یکصد شتر، منابع مالی سپاه را تأمین کردند.^{۱۲۲۰} سپاه عهدشکنان با هفتصد نفر از مردم مکه و مدینه به سوی بصره حرکت کرد،^{۱۲۲۱} در بین راه نیز افرادی به آنان پیوستند تا شمار آنان به سه هزار نفر رسید.^{۱۲۲۲} هنگامی که نزدیک بصره رسیدند عثمان بن حنیف والی امیر مؤمنان دو نفر از یاران خود از فقها و قضات بصره (به نام عمران بن حصین خزاعی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و اله و ابو الأسود دؤلی) را به نزد طلحه و زبیر و عایشه فرستاد تا سبب آمدن آنان را جويا شوند. آنها به نزد طلحه و زبیر و عایشه آمدند و به آنان گفتند: برای چه آمده اید؟ گفتند: «به قصد خون خواهی عثمان و این که حکومت را به شورا واگذاریم.^{۱۲۲۳} آن دو پاسخ دادند: «مگر با علی علیه السلام بیعت نکردید؟ گفتند: چرا، ولی شمشیر پشت گردن ما بود.»^{۱۲۲۴} بدین سان، نمایندگانی بصره بدون نتیجه بازگشتند.

عثمان بن حنیف با یاران خود مشورت کرد و به مردم فرمان داد تا سلاح بردارند و در مسجد جامع فراهم شوند.^{۱۲۲۵} وی برای مردم سخنرانی کرد و پس از برشمردن فضایل علی علیه السلام گفت: «آنان گمان می کنند با زور بیعت کرده اند، در حالی که اینان از بزرگان قریش بودند و اجازه اظهار نظر داشتند و به کاری وادار نمی شدند، آگاه باشید راه هدایت آن است که عموم مردم پیموده و با علی علیه السلام بیعت کرده اند. نظر شما در این باره چیست؟» حکیم بن جبلة عبدی از

^{۱۲۱۷} (4). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص 456.

^{۱۲۱۸} (1). یعقوبی، پیشین، جلد دوم، ص 78.

^{۱۲۱۹} (2). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 59.

^{۱۲۲۰} (3). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص 366.

^{۱۲۲۱} (4). بلاذری، انساب الاشراف، المجلد الثاني، ص 222.

^{۱۲۲۲} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 471.

^{۱۲۲۳} (6). بلاذری، انساب الاشراف، المجلد الثاني، ص 225.

^{۱۲۲۴} (7). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 480.

^{۱۲۲۵} (8). حکیم از زاهدان و عابدان ربیعه بود که در روزگار خلافت عثمان به مرز سند فرستاده شد. وی پس از بررسی اوضاع آن ناحیه گزارش آن را برای عثمان برد. حکیم رهبری مردم بصره در قیام علیه عثمان را به عهده داشت «ر. ک: بلاذری، فتوح البلدان، ص 420؛ ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثاني، ص 40».

بزرگان عبد القیس گفت: «نظر من این است که اگر به ما حمله کردند با آنان می جنگیم و اگر ایستادند از ایشان می پذیریم، به خدا قسم باکی ندارم که با آنان به تنهایی بجنگم و اگرچه زندگی را دوست دارم، ولی هیچ ترس و وحشتی در راه خدا ندارم... و این راهی است که کشته آن شهید و زنده آن

ص: ۱۹۸

رستگار است و عجله به سوی خداوند قبل از مزد بهتر است از تأخیر در دنیا و این قبیله ربیعه که با تو هستند».^{۱۲۲۶}

این سخن حکایت از تربیت دینی و خلوص نیت و عشق و علاقه بزرگ عبد القیس به امیر مؤمنان علی علیه السلام دارد که از اعماق درون او برخاسته است و آماده است با فداکاری و جان گذشتگی در راه وی کشته شود که بعداً نیز ادعای خود را تحقق بخشید. طلحه و زبیر به برخی از بزرگان بصره، از جمله منذر بن ربیعه (بزرگ ربیعه)، کعب بن سور (بزرگ یمنی های بصره) و احنف بن قیس (بزرگ مضرهای بصره) نامه نوشتند و از آنها خواستند تا برای خون خواهی عثمان، آنان را یاری رسانند، ولی بزرگان بصره نپذیرفتند.^{۱۲۲۷}

پس از ورود سپاه ناکتین به بصره مردم دور آنان جمع شدند و به عایشه گفتند: «ای ام المؤمنین، چه چیز تو را از خانهات بیرون آورده است». عایشه گفت: «عثمان مظلوم کشته شد، پس بکشید قاتلین عثمان را و این امر را به شورا واگذارید همچنان که عمر وا گذاشت».^{۱۲۲۸}

در این حال، مردم بصره دو گروه شدند. گروهی با عثمان بن حنیف و گروه دیگر با طلحه و زبیر.^{۱۲۲۹} در این میان جاریه بن قدامه سعدی تمیمی نزد عایشه آمد و گفت: «ای ام المؤمنین کشته شدن عثمان بی ارزش تر از کار تو است که از خانه خویش خارج شده ای و بر این شتر ملعون سوار شده ای. در حریم امن الهی بودی و حرمتت را از بین بردی، هرکه نبرد با تو را روا داند، کشتنت را نیز روا داند، اگر به اختیار نزد ما آمده ای به خانه خود بازگرد و اگر به زور آمده ای از مردم کمک بخواه».^{۱۲۳۰} بدین سان، گروهی از بنی تمیم بصره از حضور عایشه و یمان شکنی طلحه و زبیر ناراضی بودند و اعتراض خود را به آنان رساندند. سرانجام با اختلاف و دودستگی که پیش آمد طلحه و زبیر به سوی دار الاماره رفتند و از عثمان خواستند از آن بیرون آید؛ ولی وی نپذیرفت و جنگ سختی تا نیمروز درگرفت که در نتیجه آن، پانصد نفر از یاران عثمان و شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام از قبیله عبد القیس کشته شدند، البته مردمان دیگری هم در این نزاع به

^{۱۲۲۶} (۱). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 64.

^{۱۲۲۷} (۲). همان، ص 60.

^{۱۲۲۸} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 481.

^{۱۲۲۹} (۴). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 69.

^{۱۲۳۰} (۵). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 69؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 482.

قتل رسیدند. در این هنگام با وساطت مردم هردو گروه صلح کردند.^{۱۲۳۱} عثمان بن حنیف با قدرت از موقعیت خود دفاع کرد و مسجد، دار الاماره و بیت المال را همچنان در اختیار گرفت و قرار شد طلحه و زبیر و یاران آنها در هرجای بصره خواستند فرود آیند و متعرض یکدیگر نشوند تا

ص: ۱۹۹

امیر مؤمنان علی علیه السلام به شهر بیاید.^{۱۲۳۲} عثمان به دار الاماره بازگشت و به یاران خود گفت سلاح ها را زمین گذارند و به خانه های خود بازگردند.^{۱۲۳۳} پس از دو روز که از پیمان صلح گذشت طلحه و زبیر پیمان خود را زیر پا گذاشتند و با مروان بن حکم و یاران خود در شبی تاریک و بارانی که عثمان آرمیده بود به دار الاماره حمله کردند و چهل نفر از نگهبانان آن را کشتند و عثمان را به اسارت گرفتند.^{۱۲۳۴} پس از سقوط شهر به دست ناکثین، عبد الله بن زبیر به بیت المال حمله کرد و تعدادی از نگهبانان آن را که از سیابجه بصره بودند و رئیس آنان را که مردی صالح به نام ابا سلمه الزطی بود، کشتند و به اسارت گرفتند.^{۱۲۳۵} و پنجاه نفر از اسرا را دست بسته گردن زدند.^{۱۲۳۶}

عایشه پس از دستگیری عثمان بن حنیف دستور داد او را بکشند، ولی زنی از همراهان عایشه گفت: «تو را به خدا قسم ای ام المؤمنین، عثمان از صحابه رسول الله صلی الله علیه و اله است». سپس عایشه گفت:

او را نکشید زندانی کنید. ولی موی ریش و سر و ابرو و مزه هایش را بکنند و او را زندانی کردند.^{۱۲۳۷} پس از دستگیری عثمان و کشته شدن شیعیان و یاران علی علیه السلام^{۱۲۳۸} حکیم بن جبیل عبدی در میان قوم خود به پا خاست و گفت: «به جنگ این گروه ستمگر گمراه بشتابید که خون هایی را که ریختن آن حرام بوده، ریخته اند و نسبت به بنده خدا عثمان بن حنیف چنان رفتار کرده اند». پس از آن حکیم با هفتصد نفر از عبد القیس و بکر بن وائل علیه اشغالگران قیام کرد، و به همراه برادرش الزعل و پسرش الاشرف^{۱۲۳۹} و هفتاد نفر از قومش کشته شد.^{۱۲۴۰} بدین سان، قیام شیعیان

^{۱۲۳۱} (6). شیخ مفید، الجمل، ص 279.

^{۱۲۳۲} (1). خلیفه بن خلیط، پیشین، ص 136.

^{۱۲۳۳} (2). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 69؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 227.

^{۱۲۳۴} (3). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 69.

^{۱۲۳۵} (4). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 228.

^{۱۲۳۶} (5). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص 367.

^{۱۲۳۷} (6). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 485.

^{۱۲۳۸} (7). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص 461.

^{۱۲۳۹} (8). خلیفه بن خلیط، پیشین، ص 137.

^{۱۲۴۰} (9). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 229.

بصره به رهبری حکیم بن جبل عبدی در حمایت از علی علیه السلام و عثمان بن حنیف فرومالیده شد. این قیام ماهیت کاملاً شیعی و عربی نزاری داشت؛ زیرا یاران حکیم از ربیع^{۱۲۴۱} بودند و علی علیه السلام از

ص: ۲۰۰

کشته شدن آنان سخت غمگین شد^{۱۲۴۲} و فرمود: «افسوس از ربیع که مردمی مطیع و شنوا بودند.»^{۱۲۴۳} عبد القیس آن چنان در راه علی علیه السلام فداکاری کردند که زنی از آن قبیله شوهر و دو پسر و دو برادرش در بصره کشته شدند.^{۱۲۴۴} زید بن صوحان عبدی^{۱۲۴۵} و برادرش سیحان و عبد الله بن رقیه عبدی که از شیعیان علی علیه السلام و بزرگان این قبیله بودند در پیکار جمل کشته شدند.^{۱۲۴۶}

علی علیه السلام هنگامی که با نامه ام سلمه ام المؤمنین^{۱۲۴۷} از حرکت طلحه و زبیر و عایشه آگاه شد به همراهی هفتصد نفر از مردم مدینه که چهارصد نفرشان از مهاجران و انصار و هفتاد نفرشان از صحابه بدری بودند،^{۱۲۴۸} اواخر ماه ربیع الأول سال ۳۶ از مدینه برای تعقیب ناکثین، حرکت کرد.

هنگامی که ریزه رسید چند روز آن جا توقف کرد تا گروه دیگری از مردم مدینه به همراهی خزیمه بن ثابت و هفتصد نفر از مردم طی به همراهی عدی بن حاتم و گروهی از بنی اسد به همراهی زفر بن زید اسدی به وی پیوستند.^{۱۲۴۹}

امیر مؤمنان علی علیه السلام از ریزه هاشم (مقال) بن عتبّه بن ابی وقاص را با نامه ای به نزد ابو موسی اشعری والی کوفه فرستاد و از وی خواست مردم کوفه را برای جنگ با ناکثین آماده کند. هاشم به کوفه آمد و نامه علی علیه السلام را به ابو موسی داد، ولی وی نامه را از بین برد و هاشم را تهدید به زندان کرد. هاشم نیز مخالفت ابو موسی را برای علی

^{۱۲۴۱} (10). عبد القیس شاخه ای از ربیع بود و نسب شناسان نسب آن را چنین نوشته اند: عبد القیس بن أفضی بن دعی بن جدیلة بن أسد بن ربیعة بن نزار «ر. ک: ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص 295». شایان توجه است هیأت نمایندگی عبد القیس پس از فتح مکه به مدینه آمدند، آنان بیست نفر از جمله: عبد الله بن عوف الاشیخ و جارود بن عمرو و منقذ بن حیان بودند. رسول الله صلی الله علیه و اله هنگامی که شنید آنان آمده اند فرمود: خوش آمدند، آفرین بر ایشان، عبد القیس مردم خوبی هستند و فرمود: خدایا، قبیله عبد القیس را پیامرز. آنان اسلام آوردند و ده روز در مدینه ماندند و تعلیم قرآن و فقه دیدند و هنگام بازگشت، رسول الله صلی الله علیه و اله دستور دادند-- هدایایی به آنان دادند «ر. ک: ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 314»؛ قبیله عبد القیس در جریان ارتداد از دین بازنگشتند؛ زیرا جارود بن عمرو از ارتداد آنان جلوگیری کرد «ر. ک: ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص 576». سپس در فتوحات، گروه هایی از آنان به بصره و کوفه مهاجرت کردند «ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 235».

^{۱۲۴۲} (1). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص 378.

^{۱۲۴۳} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 230.

^{۱۲۴۴} (3). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص 378.

^{۱۲۴۵} (4). پیامبر صلی الله علیه و اله دربار وی فرموده بود: نخست دست زید به بهشت می رود، سپس بقیه بدنش. دست زید در جولاء قطع شد و در جنگ جمل کشته شد «ر. ک: ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثاني، ص 234».

^{۱۲۴۶} (5). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 359.

^{۱۲۴۷} (6). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 457.

^{۱۲۴۸} (7). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص 367.

^{۱۲۴۹} (8). ابن قتیبه، الامامة و السیاسة، الجزء الأول، ص 58.

علیه السلام نوشت. علی علیه السلام نیز از ربه حرکت کرد و هنگامی که به ذوقار رسید نامه هاشم را دریافت کرد. به همین سبب، فرزندش حسن علیه السلام را به اتفاق عمّ ار بن یاسر، عبد الله بن عباس و محمد بن ابی بکر به کوفه فرستاد و در نامه ای پس از بیان مخالفت طلحه و زبیر با عثمان و سپس پیمان شکنی آنان با او از مردم کوفه درخواست کرد به همراهی فرزندش برای جنگ با ناکثین حرکت کنند.^{۱۲۵۰} پس از آن که امیر مؤمنان علیه السلام از مخالفت

ص: ۲۰۱

ابو موسی اشعری آگاه شد، مالک بن حارث نخعی از بزرگان یمنی کوفه را که نفوذ گسترده ای در بین مردم شهر داشت برای خنثی کردن فعالیت‌های تخریبی ابو موسی به کوفه فرستاد. نمایندگان علی علیه السلام در حالی وارد کوفه شدند که ابو موسی مردم را به نشستن در خانه‌ها دعوت می‌کرد، بدین سبب، آنان برای مردم شهر سخن گفتند و از آنها خواستند برای پیوستن به علی علیه السلام آماده شوند. پس از سخنان نمایندگان امیر مؤمنان علیه السلام برخی از بزرگان شهر مثل حجر بن عدی کندی^{۱۲۵۱}، هیشم بن مجع عامری و زید بن صوحان عبدی و یارانش که از شیعیان علی علیه السلام بودند از مردم خواستند تا حرکت کنند.^{۱۲۵۲}

بدین سان، از کوفه دوازده هزار نفر^{۱۲۵۳} یا ۹۲۰۰ نفر آماده شدند^{۱۲۵۴} و در ذوقار به علی علیه السلام پیوستند. بافت قبیله‌ای این نیروها براساس تقسیمات هفت گانه نخستین استقرار قبایل در شهر کوفه بود که نام قبایل و فرماندهان آنها به شرح ذیل می‌باشد:

- همدان و حمیر، هفت گروه به فرماندهی سعید بن قیس الهمدانی؛

- مذحج و اشعر، هفت گروه به ریاست زیاد بن نضر الحارثی؛

- کنده، حضرموت، قضاعه و مهره، هفت گروه به فرماندهی حجر بن عدی الکندی؛

- ازد، بخیله، خثعم و انصار کوفه، هفت گروه به رهبری مخنف بن سلیم ازدی؛

^{۱۲۵۰} (9). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 234 و 230. در برخی منابع نام قیس بن سعد بن عباده نیز آمده است -- «ر. ک: ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 66» که پذیرفتن آن محل تردید است؛ زیرا وی استاندار مصر در این زمان بوده است، اما می‌توان گفت: یا هنوز به محلّ مأموریت خود نرفته بوده است یا در حدود سه ماه به محلّ مأموریت خود رفته بود و برای جنگ جمل بازآمده است. با توجه به این که نام قیس در نام ه علی علیه السلام به جریر بن عبد الله بجلی جزو نمایندگان اعزامی به کوفه آمده است، حضور قیس در جنگ بیشتر تأیید می‌شود «ر. ک: نصر بن مزاحم، پیشین، ص 15» ولی بلاذری می‌نویسد: او در مصر بود «ر. ک: انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 390».

^{۱۲۵۱} (1). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 181.

^{۱۲۵۲} (2). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص 462.

^{۱۲۵۳} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 513؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 235.

^{۱۲۵۴} (4). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص 463.

- قیس بن عیلان و عبد القیس، هفت گروه به فرماندهی سعد بن مسعود الثقفی؛

- بکر بن وائل، تغلب^{۱۲۵۵} و بقیه ربیعہ، هفت گروه به ریاست وعلہ بن محدوح الذہلی؛

- قریش، کنانہ، أسد، تمیم، ضبہ، رباب و مزینہ، هفت گروه به فرماندهی معقل بن قیس الریاحی تمیمی.^{۱۲۵۶}

بافت قبیله‌ای نیروهای کوفه بر ما معلوم می‌دارد بیشتر آنان از قبایل یمنی بودند؛ زیرا چهار گروه آنان یمنی هستند و سه گروه از مضر و ربیعہ می‌باشند و همان‌گونه که در فصل چهارم

ص: ۲۰۲

گفته شد بیشتر جمعیت شهر کوفه نیز از قبایل یمنی بودند.

هنگامی که مردم کوفه به ذوقار آمدند علی علیه السلام خوشحال شد^{۱۲۵۷} و از ذوقار با نوزده هزار سواره و پیاده به سوی بصره حرکت کرد و مردم از هر طرف به او پیوستند،^{۱۲۵۸} از جمله: چند هزار نفر از عبد القیس که در راه بصره در انتظار امیر مؤمنان بودند و ۲۴۰۰ نفر دیگر از عبد القیس از طریق آب به ایشان پیوستند.^{۱۲۵۹} به نوشته بلاذری هنگامی که علی علیه السلام به بصره رسید سه هزار نفر از شیعیان بصره از بکر بن وائل به ریاست شقیق بن ثور السدوسی و از عبد القیس به فرماندهی عمرو بن مرحوم العبدی به وی پیوستند.^{۱۲۶۰}

امیر مؤمنان علیه السلام هنگامی که از ذوقار حرکت کرد صعصعہ بن صوحان عبدی را با نامه ای نزد ناکشین فرستاد و آنان را نسبت به اعمالشان بیم داد و آنها را به اطاعت دعوت کرد. صعصعہ به بصره نزد طلحه و زبیر و عایشه آمد و پیغام علی علیه السلام را به آنها رسانید، ولی آنان اطاعت نکردند.^{۱۲۶۱} بار دیگر علی علیه السلام عبد الله بن عباس را برای مذاکره به بصره فرستاد، اما سودی نبخشید و ابن عباس نزد امیر مؤمنان علیه السلام بازگشت.^{۱۲۶۲} علی علیه السلام نیز با یاران خود به محلی به نام زاویه در بصره آمد و چهار رکعت نم از خواند و گفت: «خدایا، من خیر بصره را از تو

^{۱۲۵۵} (۵). بکر بن وائل و تغلب بن وائل از شاخه‌های ربیعہ بن نزار است. ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 346.

^{۱۲۵۶} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 235. طبری تقسیمات هفت‌گانه را ناقص آورده و به پنج گروه اشاره کرده است.

» ر. ک: تاریخ، الجزء الثالث، ص 513.

^{۱۲۵۷} (۱). شیخ مفید، الجمل، ص 272.

^{۱۲۵۸} (۲). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص 463.

^{۱۲۵۹} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 502.

^{۱۲۶۰} (۴). انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 237.

^{۱۲۶۱} (۵). شیخ مفید، الجمل، ص 313.

^{۱۲۶۲} (۶). همان، ص 314.

می‌خواهم و از شرّ آن به تو پناه می‌برم. خدایا، ما را به منزلی نیکو فرود آر که تو بهترین فرودآوردنگانی. خدایا، این قوم از اطاعت من بیرون رفتند و بر من یاغی شدند و بیعت مرا شکستند. خدایا، خون مسلمانان را حفظ کن.»^{۱۲۶۳}

امیر مؤمنان علیه السّلام پس از ورود به زاویه چند روزی در آن جا بماند و مردم را به وحدت و هماهنگی و پرهیز از اختلاف فراخواند و نامه‌هایی به طلحه و زبیر و عایشه نوشت و از آنان خواست تا دست از مخالفت بردارند.^{۱۲۶۴} در این مدّت نیز احنف بن قیس تمیمی از بزرگان مضرّی بصره با زیرکی از حضور در سپاه علی علیه السّلام خودداری کرد و به وی پیغام فرستاد: «اگر بخواهی با دویست نفر از مردان خاندانم به نزد تو می‌آیم و اگر بخواهی چهار هزار شمشیر را از تو بازمی‌دارم.» علی علیه السّلام نیز با کناره‌گیری وی موافقت کرد.^{۱۲۶۵}

ص: ۲۰۳

شایان توجه این که نباید موضع احنف بن قیس را همانند ابو موسی و گروه قاعدین بدانیم؛ زیرا پیش از ورود علی علیه السّلام به بصره عایشه و طلحه و زبیر هرچه تلاش کردند تا وی را به همکاری با خود ترغیب کنند موفق نشدند و احنف در پاسخ آنان گفت: «من هرگز با پسر ابو طالب، برادر، پسر عم، همسر دختر و پدر نوادگان رسول الله صلی الله علیه و اله که مهاجران و انصار با وی بیعت کرده اند نمی‌جنگم.» وی قوم خود را از همراهی با ناکثین نهی کرد و با چهار هزار نفر از بنی تمیم به محلی به نام وادی السباع در دو فرسنگی بصره رفت و از آنان کناره‌گیری کرد.^{۱۲۶۶} او در پیکار صفین با علی علیه السّلام همراهی کرد.

برخلاف احنف بن قیس، شاخه‌های بنی حنظله و بنو عمرو از بنی تمیم به ناکثین پیوستند.

علاوه بر آنان گروهی از قیس بن سلیم، باهله، غنی^{۱۲۶۷}، ضبّه و الرّباب^{۱۲۶۸} از قبایل مضرّی ساکن بصره به ریاست هلال بن وکیع بن بشر دارمی به پیمان شکنان ملحق شدند.^{۱۲۶۹} از قبایل یمنی نیز گروهی از ازد به ریاست صبره بن شیمان الحدّانی ازدی به ناکثین پیوستند. کعب بن سور ازدی قاضی بصره، صبره را به کناره‌گیری دعوت کرد، ولی وی در پاسخ گفت: «از من می‌خواهی از ام المؤمنین کناره بگیرم و خونخواهی عثمان را رها سازم، چنین کاری نخواهم کرد.»^{۱۲۷۰}

^{۱۲۶۳} (7). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص 370.

^{۱۲۶۴} (8). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأوّل، ص 468.

^{۱۲۶۵} (9). ابن قتیبه، الامامة و السیاسة، الجزء الأوّل، ص 71؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 237.

^{۱۲۶۶} (1). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأوّل، ص 461.

^{۱۲۶۷} (2). باهله و غنی از شاخه‌های أعصر بن سعد بن قیس بن عیلان بن مضر می‌باشند» ر. ک: ابن حزم، پیشین، ص 244.

^{۱۲۶۸} (3). ضبّه و رباب از شاخه‌های أد بن طابخه بن الیاس بن مضر می‌باشند» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلّام، پیشین، ص 241 و 242.

^{۱۲۶۹} (4). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 237.

^{۱۲۷۰} (5). همان، ص 237.

کعب تلاش زیادی کرد تا ازدی ها را به کناره گیری دعوت کند ولی موفق نشد، به همین جهت، قصد کرد از بصره خارج شود؛ ولی عایشه به نزد وی آمد و چنان با کعب سخن گفت تا سرانجام او را با خود همراه ساخت و پرچم ازد در جنگ جمل با وی بود. بدین سان، بر ما روشن می گردد جز ربیع، سران قبایل بصره تمایل به کناره گیری از هردو گروه را داشتند، ولی تنها شیخوخیت تمیم موفق به کناره گیری شد و بقیه مضری ها و ازدی ها یمنی بصره، علیه علی علیه السلام جنگیدند و تنها بخش کوچکی از تمیم و مذحج بصره و عموم ربیع به حمایت از علی علیه السلام برخاستند.

آرایش سپاه امیر مؤمنان علیه السلام و ساختار قبیله ای فرماندهان آن، ما را به شناخت بهتر نقش قبایل یمنی و حمایت آنان از علی علیه السلام کمک خواهد کرد. در این جا فهرست آنان را می آوریم. علی علیه السلام روز جمعه دهم ماه جمادی الآخر سال ۳۶، سپاه خود را آرایش داد^{۱۲۷۱} و این افراد را به فرماندهی سپاه خویش برگزید:

ص: ۲۰۴

مالک بن حارث اشتر نخعی فرمانده سمت راست سپاه

عمار بن یاسر عنسی فرمانده کل سواران و سمت چپ سپاه

محمد بن ابی بکر تیمی فرمانده کل پیادگان سپاه

عبد الله بن عباس هاشمی فرمانده جلوداران سپاه

محمد بن علی علیه السلام هاشمی پرچمدار سپاه

هند بن عمرو جملی مرادی فرمانده سواران مذحج

شریح بن هانی حارثی فرمانده پیادگان مذحج

سعید بن قیس همدانی فرمانده سواران همدان

زیاد بن کعب ارحبی همدانی فرمانده پیادگان همدان

حجر بن عدی کندی فرمانده سواران کنده

رفاعة بن شداد بجلی فرمانده سواران و پیادگان بجیله

^{۱۲۷۱} (6). همان، ص 239.

عدی بن حاتم طایی فرمانده سواران و پیادگان قضاعه

عبد الله بن زید خزاعی فرمانده سواران خزاعه

عمرو بن حمق خزاعی فرمانده پیادگان خزاعه

جندب بن زهیر ازدی فرمانده سواران ازد

ابو زینب ازدی فرمانده پیادگان ازد

عبد الله بن هاشم سدوسی^{۱۲۷۲} سواران بکر بن وائل

حسان بن محدوج ذهلی^{۱۲۷۳} فرمانده پیادگان بکر بن وائل

زید بن صوحان عبدی فرمانده سواران عبد القیس کوفه

حارث بن مرّه عبدی فرمانده پیادگان عبد القیس کوفه

سفیان بن ثور سدوسی فرمانده سواران بکر بن وائل بصره

حضین بن منذر شیبانی فرمانده پیادگان بکر بن وائل بصره

حریث بن جابر حنفی فرمانده لهازم^{۱۲۷۴}

خالد بن معمر سدوسی فرمانده ذهلی‌ها

منذر بن جارود عبدی فرمانده سواران عبد القیس بصره

قبیصه بن جابر أسدی فرمانده سواران أسد^{۱۲۷۵}

ص: ۲۰۵

^{۱۲۷۲} (1). نسب‌شناسان نسب وی را چنین آورده‌اند: سدوس بن شیبان بن ذهل بن ربیعه بن نزار» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 346».

^{۱۲۷۳} (2). ذهل شاخه‌ای از بکر بن وائل است» ر. ک: ابن حزم، پیشین، ص 316».

^{۱۲۷۴} (3). لهازم شاخه‌ای از بکر بن وائل است» ر. ک: ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 280».

^{۱۲۷۵} (4). أسد بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 226».

عکبر بن جدیر اَسدی فرمانده پیادگان اَسد

عمیر بن عطارد تمیمی فرمانده سواران بنی تمیم کوفه

معقل بن قیس ریاحی^{۱۲۷۶} فرمانده پیادگان بنی تمیم کوفه

عبد الله بن طفیل بکائی^{۱۲۷۷} فرمانده سواران قیس بن عیلان کوفه

فروء بن نوفل اشجعی^{۱۲۷۸} فرمانده پیادگان قیس بن عیلان کوفه

هاشم [مرقال] بن عتبه بن ابی وقاص زهری فرمانده سواران قریش و کنانه

هاشم بن هاشم قرشی فرمانده پیادگان قریش و کنانه

جارید بن قدامه السعدی^{۱۲۷۹} فرمانده سواران بنی تمیم بصره

اعین بن ضبیعه دارمی^{۱۲۸۰} فرمانده پیادگان بنی تمیم بصره^{۱۲۸۱}

آرایش سپاه پیمان‌شکنان: فرماندهان سپاه عهدشکنان و ساختار قبیله ای آنان براساس منابع در دسترس ما به شرح ذیل می‌باشد:

زبیر بن عوام اسدی قرشی فرماندهی کل سپاه

طلحه بن عبید الله تیمی فرمانده کل سواران سپاه

محمد بن طلحه تیمی فرمانده قلب سپاه

عبد الله بن زبیر اسدی فرمانده کل پیادگان سپاه

عبد الله بن عامر بن کریر فرمانده سمت راست سپاه

^{۱۲۷۶} (1). نسب ریاح را نسب‌شناسان چنین نوشته‌اند: ریاح بن یروع بن حنظله بن مالک بن زید مناة بن تمیم بن مر بن اَد بن طابخة بن الیاس بن مضر» ر. ک: ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 267.

^{۱۲۷۷} (2). بگاء بن عامر بن ربیعة بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن بن قیس بن عیلان» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 263.

^{۱۲۷۸} (3). أشجع بن غطفان بن سعد بن قیس بن عیلان بن مضر» ر. ک: ابن عد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 269.

^{۱۲۷۹} (4). نسب سعد را چنین آورداند: سعد بن زید مناة بن تمیم» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 239.

^{۱۲۸۰} (5). دارم بن مالک بن حنظله بن مالک بن زید مناة بن تمیم» ر. ک: ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص 268.

^{۱۲۸۱} (6). شیخ مفید، الجمل، ص 319؛ خلیفة بن خیطاء، پیشین، ص 138؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 239؛ ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص 472.

عبد الله بن حكيم بن حزام بن خويلد اسدي پرچمدار كل سپاه^{۱۲۸۲}

مروان بن حكيم اموي فرمانده سواران سمت راست

عبد الرحمان بن عتاب اسيد اموي فرمانده پيادگان ميمنه

هلال بن وكيع دارمي فرمانده سواران سمت چپ (بنی تميم، قضاعه و هوازن)

عبد الرحمن بن حارث بن هشام مخزومي فرمانده پيادگان سمت چپ سپاه

مجاشع بن مسعود سلمی فرمانده سواران قيس بن عيلان

ص: ۲۰۶

جابر بن نعمان باهلی فرمانده پيادگان قيس بن عيلان

عمرو بن يثربي ضبي فرمانده سواران رباب

خرشة بن عمر ضبي فرمانده پيادگان رباب

عبد الله بن خلف خزاعي فرمانده مردم مدينه که همراه عهدشکنان بودند

ربيع بن زياد حارثي فرمانده پيادگان مذحج

عبد الله بن جابر راسبي ازدي فرمانده پيادگان قضاعه

مالک بن مسمع ضبيعي^{۱۲۸۳} فرمانده مردم ربيعه که به پيمان شکنان پيوستند^{۱۲۸۴}

کعب بن سور ازدي پرچم ازدي در دست وی بود

صبره بن شيمان ازدي فرمانده كل ازدي^{۱۲۸۵}

^{۱۲۸۲} (7). خلیفه بن خياط، پیشین، ص 138؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 70.

^{۱۲۸۳} (1). ضبيعه شاخه‌ای از بلو بن وائل است: ضبيعه بن قيس بن ثعلبة بن عکابه بن صعّب بن علی بن بکر بن وائل ر. ک: ابن حزم، پیشین، ص 320.

^{۱۲۸۴} (2). شيخ مفيد، الجمل، ص 324.

^{۱۲۸۵} (3). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 238 و 239.

کوشش امیر مؤمنان علیه السلام برای جلوگیری از جنگ

علی علیه السلام پس از آرایش سپاه خود به یارانش گفت: «شما آغازگر جنگ نباشید و زخمی و اسیر و فراری را نکشید و کسی را مثله نکنید».^{۱۲۸۶} وی با وجود فرستادن سفرا و نامه‌هایی به نزد عهدشکنان، قرآن را به مسلم، جوانی از مجاشع، دادند و گفتند: این قرآن را نزد عهدشکنان ببر و آنها را به آن دعوت کن. مسلم قرآن را گرفت و به نزد آنان برد، ولی دست‌های وی را قطع کردند و او را کشتند.^{۱۲۸۷} علی علیه السلام سپس عمّار بن یاسر را نزد عایشه، طلحه و زبیر فرستاد تا آنها را از جنگ بازدارد. عمّار نزد آنان رفت، ولی به نصایح او توجه نکردند و وی را تیرباران کردند.^{۱۲۸۸}

علی علیه السلام برخلاف کارشکنی‌های پیمان‌شکنان برای جلوگیری از جنگ، در میان دو سپاه، زبیر را نزد خود فراخواند و به او گفت: چه چیزی تو را به این کار واداشته است؟ زبیر گفت:

خونخواهی عثمان مرا به این کار وادار کرده است. امیر مؤمنان گفت: تو و یارانت او را کشتید. تو را بدان خدایی که جز او خدایی نیست قسم می‌دهم^{۱۲۸۹} به یاد داری که رسول الله صلی الله علیه و اله در محله بنی بیاضه فرمود: «ای زبیر علی را دوست می‌داری و تو گفتی: آری به خدا او را دوست دارم و رسول الله صلی الله علیه و اله به تو گفت: ولی تو با او جنگ خواهی کرد، در حالی که به او ظلم می‌کنی».

ص: ۲۰۷

زبیر گفت: این را فراموش کرده بودم. پس زبیر بازگشت و بیرون بصره در وادی السباع به دست عمرو بن جرموز تمیمی کشته شد.^{۱۲۹۰} علی علیه السلام پس از بازگشت زبیر، طلحه را صدا زد و به او گفت:

برای چه آمده‌ای؟ پاسخ داد: برای خونخواهی عثمان. علی علیه السلام گفت: «خدا از ما دو نفر هرکدام را که در خون عثمان دست داشته بکشد،^{۱۲۹۱} آیا از رسول الله صلی الله علیه و اله [درباره من] نشنیدی که فرمود: خدایا، دوستی کن با هرکه با او دوستی کند و دشمن بدار هرکه با او دشمنی کند. تو اوّل کسی بودی که با من بیعت کردی و سپس بیعت خود را شکستی و خداوند می‌فرماید: (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ)^{۱۲۹۲} هرکه پیمان شکنی کند به ضرر خود شکسته

^{۱۲۸۶} (4). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص 371.

^{۱۲۸۷} (5). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص 477.

^{۱۲۸۸} (6). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص 371.

^{۱۲۸۹} (7). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص 474.

^{۱۲۹۰} (1). ابن قتیبه، الامامة و السیاسة، الجزء الأول، ص 72.

^{۱۲۹۱} (2). همان، ص 74.

^{۱۲۹۲} (3). فتح (48) آیه 10.

است). طلحه گفت: استغفر الله و بازگشت. مروان بن حکم گفت: زبیر بازگشت و طلحه نیز بازمی‌گردد و به وی تیری زد و او را بکشت.^{۱۲۹۳}

فعالیت‌های خیرخواهانه و دلسوزانه امیر مؤمنان برای خاموش کردن شعله جنگ سودی ن بخشید و یاران جمل نبرد را آغاز کردند. پیکار در اطراف شتر عایشه سخت شد به گونه ای که از ازدی‌ها ۲۵۵۲ نفر، از بکر بن وائل هشتصد نفر، از ضبّه پانصد نفر و از بنی تمیم هفتصد نفر کشته شدند.^{۱۲۹۴} ضبّی‌ها در رجزها خود را یاران عثمان و خونخواه وی معرفی می‌کردند و می‌گفتند:

تنازل الموت إذا الموت نزل

نحن بنو ضبّه أصحاب الجمل

ننعی ابن عفان بأطراف الأسل

و الموت أحلی عندنا من العسل

ردّوا علينا شیخنا ثمّ بجل^{۱۲۹۵}

ما فرزندان ضبه یاران جمل هستیم، وقتی مرگ بر ما وارد شود با آن می جنگیم؛ مرگ برای ما از عسل شیرین تر است، ما انتقام عثمان را با سرنیزه‌ها می‌گیریم؛ پیر ما را به ما برگردانید و تمام.

عاصم بن دلف ضبّی در حالی که مهار شتر را گرفته بود می گفت: ما فرزندان ضبّه دشمنان علی علیه السّلام هستیم، کسی که در میان شما به وصی شناخته می‌شود.^{۱۲۹۶}

یکی از یاران علی علیه السّلام به نام منذر بن حفصه تمیمی بر او حمله برد و در پاسخ او گفت: ما همه مطیع فرمان علی هستیم، هنگامی که تو در نبرد کارهای تیره بدبختان را می کنی؛ گمراه، پیرو فرمان گمراه است. همسر پیامبر صلی الله علیه و اله از دستور وی سرپیچی کرد.^{۱۲۹۷}

ص: ۲۰۸

^{۱۲۹۳} (4). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص 373.

^{۱۲۹۴} (5). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 248.

^{۱۲۹۵} (6). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 242؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص 527.

^{۱۲۹۶} (7). ابن اعثم، الفتح، الجزء الأول، ص 481.

^{۱۲۹۷} (8). همان، ص 481.

منذر بن حفصه همچنين در رجز ديگري مي گفت: آيا تو شنونده اي يا فرمانبرداري يا سرکشي، تو آنچه را در آن بودي ترک کردی يا هنوز گمراهي؟؛ اگر در آن گمراهي باشي شمشير و مرگ، زود هنگام تو را فراگيرد و حق همانند خورشيد در دست علي عليه السلام است؛ سنت راستين و نشانه هاي نبوت در دست علي عليه السلام است، هميشه در ميان ما اندر زگري بود که منحرف نشده است.^{۱۲۹۸}

در اين رجزها اهداف و مواضع پيروان علي عليه السلام و پيمان شکنان بر ما روشن مي گردد و حاکی از يك چالش عميق فکري در پیکار جمل مي باشد. عهدشکنان خود را شيعه عثمان و خونخواه وي معرفي مي کردند که به سبب کينه توزي جاهلي با علي عليه السلام مي جنگيدند، در حالي که شيعيان علي عليه السلام اطاعت از وي را بر خود لازم مي دانستند؛ زيرا او را وصي و حامل ميراث نبوي و خليفه بر حق مسلمانان مي شمردند و دشمنان وي را نيز بدبخت و گمراه مي دانستند. از ديدگاه آنان نيز عايشه چون از دستور پيامبر صلي الله عليه و اله سريچي کرده بود گناهکار بود.

سرانجام پس از مقاومت سخت مردان ازد و ضبه^{۱۲۹۹} در اطراف شتر، برخي از ياران علي عليه السلام همچون عدی بن حاتم طایي، مالک بن حارث اشتر، عمّار بن ياسر و مثنی بن مخرب عبدی و أعین بن ضبيعه به آن حمله بردند و شتر را از پای درآوردند.

بدین سان، جنگ جمل با تلفات سنگين، پنج هزار نفر از ياران امير مؤمنان عليه السلام و سيزده هزار نفر کشته از ياران عهدشکنان به پايان آمد. بازتاب پیکاري که طلحه و زبير و عايشه و مادر مؤمنان و حزب اشراف اموي و طلقاء عليه خليفه بر حق و انتخابي مسلمانان به راه انداختند، سبب جان باختن هزاران نفر گرديد و به ايجاد شکاف و از بين رفتن وحدت و يگانگي مسلمانان منجر شد و در ارکان خلافت امير مؤمنان عليه السلام سستي به وجود آورد. پيامد ديگر پیکار جمل، تقويت ج بهه اموي به رهبري معاويه بود؛ زيرا اين جنگ او را نسبت به علي عليه السلام جسور کرد تا بتواند در صفين در مقابل وي بايستد.

بافت قبیله‌ای پیکار جمل

اگرچه منابع از شمار دقيق نيروهاي دو طرف و تعداد کشته هاي آنان اطلاعات روشني به ما نمي دهند، ولي مي توان از روي شمار فرماندهان و جاياگاه قبیله اي آنان تصوير روشني به دست داد. از جمع ۳۵ نفر فرمانده و رؤسای قبایل که امير مؤمنان عليه السلام بر سپاه خود تعيين کردند، سيزده نفر يمني و ۲۲ نفر نزاری هستند که از اين شمار نه نفر از ربيعه و سيزده نفر از مضر بوده اند.

^{۱۲۹۸} (1). همان، ص 482.

^{۱۲۹۹} (2). بلاذري، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 238 و 239.

حال اگر این ارقام را برای کل سپاه در نظر بگیریم^{۱۳۰۰} از ساختار قبیله‌ای سپاه امیر مؤمنان

ص: ۲۰۹

روشن می‌شود که شیعیان وی از قبایل گوناگون عرب نزاری و یمنی بودند و اگر درصد هر کدام محاسبه شود ۶۲ / ۸ درصد (- ۱۰۰ * ۲۲ / ۳۵) نزاری و ۳۷ درصد بقیه از قبایل یمنی هستند و در سپاه ناکثین از بیست فرمانده، پانزده نفر نزاری و پنج نفر یمنی بوده اند که درصد هر کدام چنین است ۷۵ درصد (- ۱۰۰ * ۱۵ / ۲۰) نزاری و ۲۵ درصد بقیه یمنی هستند. در این صورت نسبت نزاری‌های سپاه امیر مؤمنان علیه السلام به یمنی‌ها ۱ / ۶۹ (- ۳۷ / ۸ / ۶۲) است و در لشکر عهدشکنان ۳ (- ۲۵ / ۷۵) می‌شود، در نتیجه نزاری‌های هردو سپاه شمار بیشتری را داشتند، ولی یمنی‌های لشکریان علی علیه السلام نسبت به پیمان شکنان، بیشتر بودند. بنابراین نمی‌توان پذیرفت که همراهی قبایل با علی علیه السلام و عهدشکنان براساس موقعیت قبیل ه‌ای بوده است؛ زیرا بیشترین کشته‌های سپاه ناکثین از ازدی‌های یمنی و ضبّی‌های مضرّی و کشته‌های یاران امیر مؤمنان علیه السلام در بصره و جنگ جمل از عبد القیس و ربیع‌ه بودند، شایان توجه است:

- علی علیه السلام فرماندهان قبایل را از خود آنها انتخاب کرده بود.

- برای اولین بار در تاریخ اسلام علاوه بر معیار قبیله‌ای، کوفی یا بصری (بومی بودن) قبایل مورد توجه قرار گرفته است.

- در پیکار جمل، قبایل هم‌نام از کوفه و بصره در برابر هم ایستادند؛ مثلاً ازد کوفه به فرماندهی مخنف بن سلیم ازدی در برابر ازد بصره به فرماندهی صبیّه بن شیمان جنگید و این تأکیدی است بر این که تنها معیار مشخص رویارویی در جمل، قبیله نبوده است.

- صف‌بندی قبایل دو جبهه به سبب عامل عقیدتی و برخی تعصبات جاهلی مانند رقابت‌های گروهی و منطقه‌ای بود.

نمودار ۲: بافت قبیله‌ای فرماندهان پیکار جمل

ص: ۲۱۰

آوردگاه صفین و نقش یمنی‌ها در آن

^{۱۳۰۰} (۳). گسترش نتیجه ساختار قبیله‌ای فرماندهان بر کل سپاه اشکالی ندارد؛ زیرا همان‌گونه که از نام فرماندهان قبایل برمی‌آید براساس شمار افراد هر قبیله، فرماندهی از همان قبیله بر آنان گمارده می‌شد و تقسیمات نظامی سپاه نیز براساس ساختار قبیله‌ای بوده است.

پیکار صفین یکی از حوادث سرنوشت ساز روزگار خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام است که نقش بنیادی در تاریخ اسلام و تشیع و شکل گیری خوارج داشت. ما برای نشان دادن نقش و جایگاه دقیق قبایل یمنی در دو رویه همراهی و همکاری و مخالفت و دشمنی با علی علیه السلام ناگزیریم حوادث رزمگاه صفین را گاهی با ذکر جزئیات و نبرد تن به تن و نقل رجزها و سخنرانی ها دنبال کنیم تا موقعیت و دیدگاه های قبایل یمنی در این رویداد مهم تاریخ اسلام برای ما روشن گردد.

زمینه پیکار صفین

علی علیه السلام پس از جنگ جمل، روز دوشنبه دوازدهم رجب سال ۳۶ هجری وارد کوفه و در محله رحبه ساکن شد.^{۱۳۰۱} وی نامه ای به جریر بن عبد الله، بزرگ قبیله بجیله، از بزرگان یمنی و والی عثمان بر همدان نوشت و از وی خواست پس از گرفتن بیعت از مردم به کوفه آید. علی علیه السلام پس از آن که جریر به کوفه آمد به تقاضای خودش، وی را با نامه ای نزد معاویه فرستاد و به وی گفت:

«چنان که می بینی پیرامون من از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله از مردم دیندار و صاحب نظر بسیارند ولی من تو را به سبب سخن رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود: "و تو از بهترین مردم یمن هستی" بر همه آنان برگزیدم».^{۱۳۰۲}

امیر مؤمنان در نامه خود به معاویه به پیمان شکنی طلحه و زبیر اشاره کرد و گفت: «اگر خود را عرضه بلا کنی با کمک خداوند با تو خواهم جنگید. تو از آزادشدگانی هستی که شایسته خلافت و شرکت در شورا نیستند. من جریر بن عبد الله را که از مؤمنان و از مهاجران می باشد به سوی تو فرستادم، پس بیعت کن و لا قوة الا بالله».^{۱۳۰۳}

بدین صورت، علی علیه السلام یکی از بزرگان یمنی را مأمور گرفتن بیعت از معاویه کرد، ولی آن گونه که خواهد آمد وی از عهده آن برنیامد. معاویه پس از این که نامه علی علیه السلام را خواند به جریر گفت:

«منتظر پاسخ نامه بمان» و با بزرگان خاندان خود و عمرو بن عاص مشورت کرد و به راهنمایی عمرو بن شرحبیل بن سمط کندی بزرگ شامی ها که در حمص سکونت داشت نامه نوشت و او را نزد خود فراخواند و در راه وی برخی از بزرگان یمنی و نزاری مورد اطمینان خود را قرار داد تا به او القا کنند که علی علیه السلام عثمان را کشته است. شرحبیل برخلاف نظر عبد الرحمان بن غنم ازدی

^{۱۳۰۱} (1). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 189.

^{۱۳۰۲} (2). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 28.

^{۱۳۰۳} (3). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 93.

(داماد معاذ بن جبل و فقیه ترین مردم شام) و عیاض شمالی نزد معاویه رفت^{۱۳۰۴}. شرحبیل چنان تحت تأثیر یزید بن اسد بجلی و دیگران قرار گرفت که وقتی نزد معاویه رسید به وی گفت:

«مردم می گویند پسر ابو طالب عثمان را کشته است. به خدا سوگند، اگر با او بیعت کنی تو را از شام بیرون خواهم کرد». معاویه پاسخ داد: «من هرگز از فرمان شما سرپیچی نمی کنم، اکنون به شهرهای شام برو و مردم را آگاه کن که در طلب خون خلیفه خود عثمان هستیم»^{۱۳۰۵} شرحبیل به شهرهای شامات رفت و مردم را به خونخواهی عثمان دعوت کرد که جز پارسایان حمص همه شامیان با وی بیعت کردند^{۱۳۰۶}. آن گاه معاویه جریر را با نامه ای به نزد امیر مؤمنان بازگردانید.^{۱۳۰۷}

بدین سان، معاویه با تکیه بر کمک یکی از بزرگان یمنی - که شامیان طرفدار وی بودند^{۱۳۰۸} و با جریر بن عبد الله دشمنی داشت - به علی علیه السلام اعلان جنگ داد و در نامه خود به علی علیه السلام نوشت:

«مردم شام با تو جنگ خواهند کرد، مگر آن که قاتلان عثمان را به آنان تحویل دهی و اگر چنین کردی آن وقت خلیفه مسلمین با شورای مسلمانان انتخاب خواهد شد»^{۱۳۰۹} به وضوح روشن است معاویه در این نامه، خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام را نمی پذیرد و به همین سبب علی علیه السلام او را از ولایت شام عزل کرد؛ زیرا وی در نقش رهبری نیروهای مخالف علی علیه السلام قرار داشت و چون هوای خلافت در سر می پروراند اجازه داد او را امیر مؤمنان بنامند.^{۱۳۱۰} نخستین عربی که او را به این نام خواند یکی از بزرگان یمنی شام به نام مالک بن هبیره بن خالد سکونی کندی بود. مردم نیز با شرط عمل به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و اله با وی بیعت کردند. در این باره زبرقان بن عبد الله سکونی اشعاری سرود که دو بیت آن چنین است:

ای معاویه، تو با پذیرفتن شرطی که مالک با تو گذاشت خلافت را ناقص کردی؛ هرگاه قبایل سکون و حمیر و همدان و تیره خوار سکاسک^{۱۳۱۱} بخواهند بیعت خود را بازپس می گیرند.^{۱۳۱۲}

^{۱۳۰۴} (1). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 44.

^{۱۳۰۵} (2). همان، ص 47.

^{۱۳۰۶} (3). همان، ص 50.

^{۱۳۰۷} (4). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 199.

^{۱۳۰۸} (5). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 47.

^{۱۳۰۹} (6). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 101.

^{۱۳۱۰} (7). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 78 و 80.

^{۱۳۱۱} (8). سکون و سکاسک از شاخه های اشرس بن کنده می باشند که برخی از آنان از حضرموت به شام مهاجرت کردند و سکاسک دارایی و ثروت بسیار در شام به

دست آوردند» ر. ک: ابن حزم، پیشین، ص 431.

بدین‌سان، روشن می‌گردد سه قبیله قدرتمند یمنی مهاجر به شام و بز رگان آنان بی‌هیچ مشکلی با معاویه بیعت کردند و آمادگی خود را برای همراهی با وی اعلام نمودند؛ زیرا معاویه در طی

ص: ۲۱۲

هیجده سال حکومت در شام، بدون نظارت حکومت مرکزی، بنیاد قدرت سیاسی و تشکیلات حکومتی مستقلی را برای خود فراهم کرده بود. حیات اجتماعی شام با یزید بن ابوسفیان و برادرش معاویه شکل گرفت و معاویه هرگونه که می‌خواست تربیت اسلامی آنان را شکل داد و از حضور صحابه و یاران علی علیه‌السلام و از نفوذ تعالیم خاندان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در شام جلوگیری کرد تا شامیان وی را سمبل اسلام بدانند و مطیع دستور او باشند. بدین منظور، امیر مؤمنان که حامل نور نبوت و سمبل اسلام راستین بود و مسئولیت اداره حکومت اسلامی و حفظ اسلام و اجرای حدود و قوانین آن با وی بود ناگزیر شد معاویه را از مقام خود برکنار کند؛ زیرا دیدگاه فکری معاویه، که سمبل سنت‌های قبیله‌ای و اشرافیت موروثی و زراندوزی و فرهنگ سلطه‌طلبی طبقاتی بود، با نظرگاه امیر مؤمنان متفاوت بود. معاویه نه تنها صلاحیت و شایستگی استانداری علی علیه‌السلام را نداشت، بلکه با دیدگاه‌های علی علیه‌السلام نیز مخالف بود و با اهداف آینده نظام وی مبارزه می‌کرد. تثبیت معاویه تداوم قدرت خاندان اموی و حزب طلقاء برای نابودی کامل اسلام بود؛ زیرا معاویه به مغیره بن شعبه گفت: «هر روز در اذان نام ابن ابی کبشه فریاد زده می‌شود: اَشهد اَنَّ مُحَمَّدًا رَسولُ اللَّهِ؛ پس چه عملی از من باقی می‌ماند، نه به خدا قسم این نام را به سختی نا بود خواهم ساخت».^{۱۳۱۳} در این صورت، علی علیه‌السلام که درصدد اصلاح بنیادین نظام خلافت بود شایسته نبود رهبر حزب طلقاء و اشرافیت قبیله‌ای و کسی را که درصدد حذف نام پیام‌آور اسلام بود به عنوان مهره سیاسی خود انتخاب کند.

دیدگاه یمنی‌ها درباره جنگ با معاویه

با بازگشت جریر بن عبد الله و پاسخ معاویه مبنی بر سرکشی، علی علیه‌السلام مهاجران و انصار را فراخواند و به آنان فرمود: «ما آهنگ آن داریم که بر دشمن خویش و شما لشکر بکشیم، نظر خود را در این باره به ما بازگویید». هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص زهری گفت: «اینان با شیعیان تو دشمن هستند و همراه کسی هستند که دنیا را می‌جویند، ما را به سوی اینان به حرکت درآور».

^{۱۳۱۳} (9). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 81.

^{۱۳۱۴} (1). زبیر بن بکّار، پیشین، ص 576.

عمّار بن یاسر گفت: «اگر می‌توانی حتی یک روز درنگ نکن. پیش از شعله‌ور شدن آتشی که تبهکاران افروخته‌اند ما را به سوی ایشان گسیل کن. به خدا سوگند، ریختن خون آنان و تلاش در جهاد با آنان نزدیکی به خدا و کرامت از جانب اوست». قیس بن سعد بن عباده خزرجی گفت:

«ما را شتابان بر سر دشمن ببر. اینان دوستداران خدا از یاران محمد صلی الله علیه و اله و مهاجران و انصار و تابعان به احسان را خوار و ضعیف ساختند». سهل بن حنیف به نمایندگی انصار گفت:

«ای امیر مؤمنان، با هرکه در صلح باشی با او بر سر صلح هستیم و با هرکه در جنگ باشی

ص: ۲۱۳

خواهیم جنگید، رأی ما نظر توست و ما چون سرینجه تو هستیم». امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«سیروا إلى أعداء الله سيروا إلى أعداء السنن و القرآن سيروا إلى بقية الأحزاب قتلة المهاجرين و الأنصار». مالک اشتر گفت: «تمامی مردمی که می‌بینی شیعیان تو هستند و تو را ترک نخواهند کرد و پس از تو زندگی را برای خود نمی‌خواهند، اگر می‌خواهی ما را بر سر دشمنت ببر».^{۱۳۱۴}

عمرو بن حمق خزاعی گفت: «من تو را به پنج ویژگی ات دوست دارم: تو پسرعموی رسول الله صلی الله علیه و اله هستی؛ اول ایمان آوردنگان هستی؛ همسر سرور زنان، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و اله هستی؛ پدر خاندان پاکی هستی که رسول الله صلی الله علیه و اله برای ما باقی گذاشته است؛ بزرگترین مرد مهاجر هستی که در جهاد سهم داری. شایسته بود که من به جابه جا کردن کوه‌های استوار و به کشیدن آب دریاها پهن‌آور مکلف می‌شدم تا چنین روزی فرارسد تا دوستانت را تقویت کنم و دشمنانت را زبون سازم. من نتوانسته‌ام حق بزرگی که بر من داری ادا کنم». حجر بن عدی گفت: «ما فرزند پیکار هستیم، ما جنگ را آزموده و نبرد را آزموده ایم، ما را یارانی شایسته است و خاندانی پرشمار و اندیشه‌ای آزموده و تحملی ستوده است. دندان سخت برهم نهاده ایم و به شنوایی و فرمانبرداری تسلیم تو هستیم. اگر ما را به خاور و باختر کشانی همراه تو هستیم و هر دستوری دهی اطاعت کنیم». علی گفت: آیا تمام قبیله تو چنین نظری دارند؟ گفت: «من از ایشان جز نیکی ندیده‌ام و این دو دست خود را از جانب آنان به فرمانبرداری در دست تو می‌نهم».^{۱۳۱۵}

عدی بن حاتم طایبی گفت: «ای امیر مؤمنان جز از روی دانش سخن نگفتی، جز به سوی حق فرانخواندی و ج ز به راه هدایت رهنمون نشدی». زید بن حصین طایبی گفت: «شایسته است ما با یاران ظلم و تجاوز که در شمار مهاجران و

^{۱۳۱۴} (1). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 92.

^{۱۳۱۵} (2). همان، ص 104.

انصار و تابعان نیکوکار نیستند مدارا کنیم».^{۱۳۱۶} ابو زبیب بن عوف از دی گفت: «اگر ما به راه حق می رویم تو ما را هدایت کردی». یزید بن قیس ارحبی گفت: «ای امیر مؤمنان ما را ساز و برگ و نیروی بسیار و نیرومندی است بفرمای تا منادی تو مردم را به اردوگاه نخيله^{۱۳۱۷} فراخواند». زیاد بن نضر حارثی گفت: «ما را برای راهنمایی و کمک نزد این دشمن بفرست که اگر خداوند به خیر آنان اراده کرده باشد از تو، که در اسلام تقدّم داری و با محمد صلی الله علیه و اله خویشاوندی، روی برتنبند و اگر توبه نکردند و نپذیرفتند جز جنگ با ما را نخواستند، ما جنگ با آنان را بسیار آسان می دانیم». عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی گفت:

«ای امیر مؤمنان آنان برای فرار از مساوات و به علتّ مال دوستی و تنگ نظری در سلطنت

ص: ۲۱۴

خویش بر پایه کینه ای که در وجودشان هست و دشمنی که در سینه هاشان هست و به علتّ ضرباتی که تو در گذشته به آنان زده ای و پدران و برادرانشان را کشته ای با ما می جنگند».^{۱۳۱۸}

بدین سان، خواص و برگزیدگانی از یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام که جز یک نفر بقیه یمنی بودند، آمادگی خود را برای دفاع از اسلام و امیر مؤمنان اعلام کردند. تأکید همه آنان بر این بود که معاویه و یاران وی جبهه باطل و کفر هستند و علی علیه السلام بر حق و اطاعت از او واجب است و این مبنی بر یک احساس و شعور دینی بود که موضع علی علیه السلام را برحق می دانستند.

علی علیه السلام به حارث الاعور بن عبد الله همدانی دستور داد تا مردم را برای حرکت به نخيله فراخواند.^{۱۳۱۹} سپس زیاد بن نضر حارثی و شریح بن هانی حارثی را با دوازده هزار نفر به مقابله معاویه فرستاد.^{۱۳۲۰} تا مبدا وی وارد عراق شود و سه هزار نفر به فرماندهی معقل بن قیس ریاحی را طلّیعه سپاه خویش قرار داد تا از راه موصل، نصیبین و رأس عین^{۱۳۲۱} به رقه رود.^{۱۳۲۲}

^{۱۳۱۶} (3). همان، ص 99.

^{۱۳۱۷} (4). اردوگاه نظامی کوفه به طرف شام که دو میل با کوفه فاصله دارد» ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 294.

^{۱۳۱۸} (1). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 102.

^{۱۳۱۹} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 294.

^{۱۳۲۰} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، 564.

^{۱۳۲۱} (4). این شهرها از شهرهای جزیره هستند و این منطقه بین دجله و فرات در همسایگی شام قرار دارد» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثانی، ص 13، (ذیل کلمه جزیره).

^{۱۳۲۲} (5). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 296.

ابن عباس والی بصره نیز با مردم این شهر نزد علی علیه السلام به کوفه آمد . همراهان وی خالد بن معمر ذهلی سدوسی بر بکر بن وائل و عمرو بن مرحوم عبدی بر عبد القیس و صبره بن شیمان ازدی بر ازد بصره و شریک بن اعور حارثی بر مردم عالیه و احنف بن قیس بر بنی تمیم بصره و ضبّه و رباب بودند.^{۱۳۲۳} شایان توجه است ضبّه و ازد بصره در پیکار جمل با ناکشین همکاری داشتند و بیشترین تلفات را در آن جنگ دادند، امّا بر اثر مراحم علی علیه السلام و مدیریت ابن عباس از کار خود پشیمان شدند و به همراهی علی علیه السلام برخاستند.

هنگام حرکت علی علیه السلام عده‌ای از وی کناره‌گیری کردند، از آن جمله: حنظله بن ربیع تمیمی با ۲۳ نفر و عبد الله بن معتم عبسی با یازده نفر . چون علی علیه السلام از مکاتبه آنان با معاویه باخبر شد نزد معاویه فرار کردند، ولی با معاویه همراهی نکردند.^{۱۳۲۴} جریر بن عبد الله بجلّی نیز با خاندان خود از قسر بجیله به قرقیسیاء^{۱۳۲۵} رفت. شایان توجه است از قبیله بجیله هفتصد نفر از شاخه احمس و

ص: ۲۱۵

نوزده نفر از قسر در صفین همراه علی علیه السلام بودند.^{۱۳۲۶} همچنین برخی کندیان کوفه از شاخه خمر بن عمرو و بنی الحارث بن عدی در آغاز خلافت حضرت علی علیه السلام از کوفه به شام رفتند . معاویه آنان را در شهرهای رها و نصیبین سکونت داد و زمین‌هایی به آنان واگذار کرد، ولی آنان همراه معاویه در صفین شرکت نکردند.^{۱۳۲۷}

امیر مؤمنان علی علیه السلام سپاه خود را بر اساس تقسیم‌بندی قبایل در کوفه به هفت لشکر تقسیم نمود و فرماندهان آن را تعیین کرد. سعد بن مسعود ثقفی را بر قیس و عبد القیس، معقل بن قیس یربوعی را بر تمیم و ضبّه و رباب و قریش و کنانه و بنی اسد، مخنف بن سلیم را بر ازد و بجیله و خثعم و انصار و خزاعه، حجر بن عدی کندی را برکنده و حضرموت و قضاعه و مهره، زیاد بن نضر را بر مذحج و اشعر، سعید بن قیس همدانی را بر همدان و حمیر و عدی بن حاتم طایی را بر طی قرار داد^{۱۳۲۸} و مالک بن حبیب یربوعی را بر شرطه کوفه و عقبه بن عمرو انصاری را به جای خود بر کوفه قرار داد^{۱۳۲۹} و روز چهارشنبه پنجم شوّال از نخیله به سوی صفین حرکت کرد.^{۱۳۳۰}

^{۱۳۲۳} (6). همان، ص 295.

^{۱۳۲۴} (7). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 97.

^{۱۳۲۵} (8). قرقیسیاء از شهرهای جزیره و در کنار نهر خابور بود» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص 328، (ذیل قرقیسیاء).

^{۱۳۲۶} (1). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 60.

^{۱۳۲۷} (2). هشام بن محمد کلی، جبهه النسب، الجزء الأول، ص 81.

^{۱۳۲۸} (3). همان، ص 117.

^{۱۳۲۹} (4). همان، ص 121.

^{۱۳۳۰} (5). همان، ص 131.

هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام با سپاهیان خود به کناره فرات در مقابل شهر رقه رسید، معاویه ابو الاعور عمرو بن سفیان سلمی را که بر مقدمه سپاهش بود به جنگ یاران علی علیه السلام بفرستاد.

امیر مؤمنان نیز هاشم بن عتبّه و مالک اشتر و زیاد بن نضر و شریح بن هانی را به مقابله وی فرستادند.

بین دو گروه جنگ سختی درگرفت تا این که شب فرارسید و ابو الاعور در تاریکی شب بازگشت.^{۱۳۳۱}

نقش یمنی‌ها در آزادسازی فرات

علی علیه السلام وقتی به صفین رسید معاویه بر کنار فرات در جایی هموار فرود آمده و تنها آبشخور فرات را تصرف کرده بود و ابو الاعور را فرستاد تا مانع آب برداشتن دیگران شود. عراقی‌ها که تشنه مانده بودند از علی علیه السلام خواستند تا آبگاه را به جنگ بازگیرد.^{۱۳۳۲} امیر مؤمنان صعصعه بن صوحان عبدی را نزد معاویه فرستاد و از وی خواست تا آبشخور را بازگذارد، ولی ولید بن عقبه و عبد الله بن ابی سرح و سلیل بن عمرو سکونی کندی معاویه را به ادامه جلوگیری از آب تشویق کردند. وی نیز گفت: «رای درست همین است» و صعصعه را با پاسخ منفی بازگردانید.

ص: ۲۱۶

عمرو بن عاص و معری بن اقبل همدانی که مردی پارسا بود، معاویه را از این کار بازداشتند، ولی او از لجاجت باز نایستاد و معری در تاریکی شب به علی علیه السلام پیوست.^{۱۳۳۳} امیر مؤمنان علیه السلام نیز مالک بن حارث و اشعث بن قیس کندی را به جنگ شامی ها فرستاد تا آبشخور را بازپس گیرند. اگرچه اشعث به علت رقابت و حسادت و دشمنی با مالک درصدد کسب افتخار گشودن آب راه برای خود بود؛ زیرا هنوز طعم تلخ شکست اشعث و پدرش قیس بن معدی کرب از مذحج در مذاق او بود؛ به همین سبب او با غرور و تعصب قبیله ای به پرچمدار خود گفت: «تو را به خدا بشتاب که نخعیان بهتر از کندیان نباشند».^{۱۳۳۴} ولی خلاف انتظار او مالک هم در آزادسازی آبشخور سهیم گردید^{۱۳۳۵} و این افتخار تنها نصیب او نشد.

علی علیه السلام پس از آزاد سازی آب راه فرات، برخلاف اقدام زشت و بی شرمانه معاویه، با سماحت و بزرگواری به یارانش دستور داد تا مانع آب برداشتن شامیان نشوند. جنگ بر سر آبشخور فرات به فرماندهی مالک اشتر از شیعیان

^{۱۳۳۱} (6). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص 566.

^{۱۳۳۲} (7). همان، ص 566.

^{۱۳۳۳} (1). همان، ص 164.

^{۱۳۳۴} (2). همان، ص 180.

^{۱۳۳۵} (3). ابن قتیبه، الامامة و السیاسة، الجزء الأول، ص 106.

پرحرارت و اشعث بن قیس سمبل عصبیت قبیله ای، از نخبگان سپاه مولا علیه السّلام به نفع جبهه علی علیه السّلام خاتمه یافت، ولی جبهه معاویه برخلاف تحریکات دو نفر از سرسخت ترین دشمنان قریشی و یک نفر از دشمنان یمنی علی علیه السّلام به فرماندهی یکی از سرداران نزاری معاویه یعنی ابو الاعور شکست خورد . در این جا روشن می گردد از نظرگاه قبیله ای در هر دو گروه یمنی و نزاری کسانی هستند که به دوستی و دشمنی علی علیه السّلام زبانزدند، ولی یمنی ها در همراهی و همکاری با علی علیه السّلام برتری دارند.

علی علیه السّلام پس از تصرف فرات دو نفر از یاران یمنی و یک تن از اصحاب مضرى خود به نام های عمرو بن محسن انصاری و سعید بن قیس همدانی و شبت بن ربیع تمیمی را نزد معاویه فرستاد تا او را به فرمانبرداری و پیوستن به جماعت مسلمانان دعوت کنند ولی معاویه با خشونت گفت:

«از نزد من دور شوید که میان من و شما جز شمشیر نخواهد بود».^{۱۳۳۶}

در سراسر ماه ذی حجه روزی یک یا دو بار سو ااران و پیادگان دو طرف به طوری که تمام سپاه با یکدیگر درگیر نشوند باهم می جنگیدند. این پیکارهای پراکنده را شش نفر از سرداران یمنی و سه نفر نزاری علی علیه السّلام و چهار نفر سرداران مضرى و سه نفر یمنی معاویه^{۱۳۳۷} فرماندهی می کردند.

با فرارسیدن ماه محرم، هواداران دو طرف درخواست کردند تا از خونریزی دست بدارند.

سرانجام علی علیه السّلام و معاویه توافق کردند که تا آخر ماه محرم جنگ نکنند و رسولان به امید صلح

ص: ۲۱۷

بین دو گروه رفت و آمد کردند . علی علیه السّلام دو نفر از یاران یمنی و دو تن نزاری خود را نزد معاویه فرستاد^{۱۳۳۸} و او را به قرآن و اتحاد کلمه دعوت کرد، ولی معاویه از آنان تسلیم قاتلان عثمان و تعیین خلافت به شورا را خواستار شد.^{۱۳۳۹}

معاویه نیز شرحبیل بن سمط کندی و حبیب بن مسلمه فهري و معن بن یزید سلمی را نزد علی علیه السّلام فرستاد . آنان از علی علیه السّلام خواهان تحویل قاتلان عثمان و کناره گیری از خلافت شدند.

^{۱۳۳۶} (4). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 188.

^{۱۳۳۷} (5). همان، ص 195.

^{۱۳۳۸} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 3.

^{۱۳۳۹} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 302.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در پاسخ شرحبیل گفت: «از شما در تعجب هستم که پیرو کسی شده اید که نه سابقه‌ای در دین دارد و نه سلف راستینی در اسلام دارد، آزادشده پسر آزادشده و حزبی از احزاب که او و پدرش پیوسته دشمن خدا و رسول و مسلمانان بودند تا با بی‌میلی اسلام آوردند.

چگونه به سوی او رفتید و فرمانبردار او شدید، چرا خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله خود را رها کردید در حالی که شما را حق نیست که آنان را ترک کنید و با آنان مخالفت نمایید.»^{۱۳۴۰} سرانجام نمایندگان معاویه بازگشتند و مذاکرات بدون نتیجه خاتمه یافت.

صف‌بندی یمنی‌ها در صفین

پس از اتمام حجّت امیر مؤمنان با معاویه، در غروب آفتاب روز آخر ماه محرم علی علیه السلام به معاویه اعلان جنگ کرد و سپاه خود را آرایش داد و فرماندهان آن را تعیین کرد. پرچم بزرگ را به هاشم بن عتبّه زهری داد و عمّار بن یاسر را بر سواران، عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی را بر پیادگان، اشعث بن قیس کنندی را بر سواران جناح راست و عبدالله بن عباس را بر سواران جناح چپ، سلیمان بن سرد خزاعی را به فرماندهی پیادگان جناح راست و حارث بن مرّه عبدی را بر پیادگان جناح چپ قرار داد و مضریان کوفه و بصره را بر قلب و یمنی‌ها را در جناح راست و ربیعّه را در جناح چپ سپاه خود قرار داد و پرچم‌های قبایل را به بزرگان آنان سپرد. عبدالله بن عباس هاشمی را به سرداری قریش و بنی‌اسد و کنانه، حجر بن عدی را برکنده، حضین بن منذر را بر بکریان بصره، احنف بن قیس را بر تمیم بصره، عمرو بن حمق خزاعی را بر خزاعه، جاریّه بن قدامه سعدی را بر سعد و رباب بصره، اعین بن ضبیعه را بر بنی‌عمرو و بنی‌حنظله از تمیم بصره، خالد بن معمر سدوسی را بر ذهل بصره، حریث بن جابر حنفی را بر لهازم بصره، عمرو بن حنظله را بر عبد القیس بصره، حارث بن نوفل هاشمی را بر قریش بصره، قبیصه بن شداد هلالی را بر قیس بصره، نعیم بن هبیره را بر بکر کوفه، رفاعه بن شداد را بر بجیله، یزید بن رویم شیبانی را بر

ص: ۲۱۸

ذهل کوفه، عدی بن حاتم طایی را بر قضاعه و طی، عمیر بن عطارد را بر تمیم کوفه، جندب بن زهیر غامدی ازدی را بر ازد، شبت بن ربیع را بر عمرو و حنظله از بنی تمیم کوفه، سعید بن قیس همدانی را بر همدان، عبدالله بن حجل عجلی را بر لهازم کوفه، طفیل بن ابا صریمه تمیمی را بر سعد و رباب از تمیم کوفه، مالک حارث نخعی را بر مذحج، صعصعه بن

^{۱۳۴۰} (3) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 4.

صوحان عبدی را بر عبد القیس کوفه، عبد الله بن طفیل بکائی مضر را بر قیس کوفه، قاسم بن حنظله جهنی قضاعی را بر قبایل پراکنده و دوردست گمارد.^{۱۳۴۱}

معاویه نیز لشکر خود را آراست و پرچم کل را به عبد الرحمان بن خالد بن ولید مخزومی داد و عبید ال له بن عمر را بر کل سواران، مسلم بن عقبه مری را بر پیادگان، عبد الله بن عمرو بن عاص را بر جناح راست سپاه، حبیب بن مسلمه فهری را بر جناح چپ سپاه، ضحاک بن قیس فهری را بر دمشق ها که در قلب سپاه بودند، سمیع بن ناکور ذو الکلاع حمیری را بر سواران حمصی ها که در جناح راست سپاه بودند، ذو ظلم حوشب بن طخمه حمیری را بر پیاده نظام حمصی ها، زفر بن حارث کلابی را از قیس بن عیلان بر مردم قنسرین که در جناح راست بودند، ابو الاعور سفیان عمرو سلمی را بر سواران اردن که در جناح چپ بودند، مسلمة بن مخلد انصاری را بر سواران فلسطین، حارث بن خالد ازدی را بر پیادگان فلسطین که در پهلوی چپ بودند، طریف بن حابس الهانی را بر پیادگان بنی قیس، عبد الرحمان بن قیس قینی قضاعی را بر پیادگان اردن، همّام بن قبیصه نمیری را از قیس بن عیلان بر پیادگان قیس دمشق، بلال بن ابی هبیره ازدی و حاتم بن معتمر باهلی را بر قیس و ایاد حمص، حابس بن سعد طایی را بر پیادگان میمنه، حسان بن بحدل کلبی قضاعی را بر قضاعه دمشق، حبیب بن دلجة قینی را بر قضاعه اردن، شریک کنانی را بر کنانه فلسطین، مخارق بن حارث زبیدی را بر مذحج اردن، نائل بن قیس جذامی را بر لخم و جذام^{۱۳۴۲} فلسطین، حمزة بن مالک همدانی را بر همدان اردن، حمل بن عبد الله خثعمی را بر خثعم، یزید بن حارث را بر غسان اردن و قعقاع بن ابرهه کلاعی حمیری را بر قبایل دوردست تعیین کرد.^{۱۳۴۳}

بدین سان، فهرست فرماندهان دو جبهه عراق و شام بر ما روشن می سازد:

۱- در انتخاب فرماندهان علاوه بر ملاک قبیله، معیار منطقه‌ای شامل کوفی، بصری، حمصی،

ص: ۲۱۹

اردنی، فلسطینی و دمشقی مورد توجه بوده است و همچنان که گفته شد برای اولین بار در پیکار جمل شاهد رودرروی ازد بصره با ازد کوفه هستیم.

^{۱۳۴۱} (1) نصر بن مزاحم منقری، پیشین، ص 206. شایان توجه است طبری و بلاذری اسامی فرماندهان را کامل نیاورده اند و لیست دینوری و خلیفة بن خیاط با لیست نصر یکسان است، مگر تفاوت ضبط در دو نام: یکی یزید بن روم و دیگر عمرو بن جبلة عبدی؛ به جای عمرو بن حنظله عبدی آمده است «ر. ک: ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 212؛ خلیفة بن خیاط، پیشین، ص 146».

^{۱۳۴۲} (2) لخم و جذام فرزندان عدی بن حارث بن مزة بن ادد بن زید بن یشجب عرب بن زید بن کهلان بن سبأ هستند. سکونت گاه لخم بین مصر و شام، حوالی عریش و جذام در حوالی ایله در خلیج عقبه بود «ر. ک: ابن حزم، پیشین، ص 420-424».

^{۱۳۴۳} (3) نصر بن مزاحم، پیشین، ص 207.

۲- از ۳۱ نفر فرماندهی که علی علیه السلام بر سپاه خود تعیین کرد هیچ‌ده نفر نزاری و سیزده نفر یمنی هستند و از هفت فرمانده قسمت‌های سپاه، چهار نفر یمنی و سه نفر نزاری بودند.

۳- از ۲۷ نفر فرمانده سپاه معاویه، یازده نفر نزاری و شانزده نفر یمنی بودند.

نمودار ۳: بافت قبیله‌ای فرماندهان پیکار صفین

۴- تحلیل آماری در این زمینه نشان می‌دهد ۵۸٪ فرماندهان سپاه علی علیه السلام نزاری و ۴۲٪ بقیه یمنی هستند و ۵۹٪ فرماندهان سپاه معاویه یمنی و ۴۱٪ بقیه نزاری هستند. برخلاف این رقم، معاویه مضری‌ها را برتری می‌داد تا جایی که اعتراض یمنی‌ها را برانگیخت.^{۱۳۴۴}

در صورتی که این رقم را بر کل نیروهای دو طرف بسط دهیم روشن می‌گردد شکل‌گیری دو جبهه شام و عراق براساس نزاع قبیله‌ای نمی‌تواند باشد، به‌ویژه این که در معارک جنگ، افراد هر قبیله از شام و عراق با یکدیگر می‌جنگیدند^{۱۳۴۵} و همدیگر را به کام مرگ می‌بردند. البته این بدین معنا نیست که ما بخواهیم نقش نظام قبیله‌ای پدرسالاری و نیروی عصبیتی را، که در خون جامعه عرب آن روزگار بوده است، نادیده بگیریم.

هنگامی که شامی‌ها و عراقی‌ها در برابر هم قرار گرفتند و جای گاه خود را برای جنگ تعیین کردند معاویه در مقابل ربيعة که در سمت چپ سپاه عراق بودند حمیر شام و در برابر کنده عراق، سکاک و سکون شام و در مقابل همدان عراق، ازد و بجیله شام و در مقابل مذحج عراق، عک و در برابر تمیم عراق، هوازن و غطفان و بنی سلیم را قرار داد.^{۱۳۴۶} علی علیه السلام نیز طول شب را به

ص: ۲۲۰

آماده ساختن سپاه خود گذارند و چون صبح شد پیشروی کرد و نام قبایل شام را پرسید و دستور داد هر یک از قبایل عراقی به مقابله همتای شامی خود بروند و چون از بجیله جز چند نفر در میان شامیان کسی حضور نداشت آنان را مقابل لخم قرار داد.^{۱۳۴۷}

نقش یمنی‌ها در معارک جنگ

^{۱۳۴۴} (۱). همان، ص 424.

^{۱۳۴۵} (۲). همان، ص 227 و 228 و 312.

^{۱۳۴۶} (۳). همان، ص 227.

^{۱۳۴۷} (۱). همان، ص 229.

ما در این جا ناگزیریم گزارش کوتاهی از ده روز پیکار صفین در آغازین روزهای ماه صفر را نه به قصد داستان سرایی، بلکه برای تبیین بهتر نقش قبایل یمنی در این پیکار بیاوریم تا ما را به فهم بهتر موضوع کمک نماید.

علی علیه السلام صبح روز چهارشنبه، اول صفر، مالک بن حارث اشتر را به نزد سپاه معاویه فرستاد که حبیب بن مسلمه فهری به مقابل وی آمد و در تمام روز جنگ سختی کردند و سپس بازگشتند. ^{۱۳۴۸} روز پنجشنبه، دوم صفر، علی علیه السلام هاشم بن عتبّه زهری را در برابر ابو الاعور سفیان عمرو سلمی فرستاد. آن دو تمام روز را در مقابل هم پایداری کردند، آن گاه به اردوگاه خود بازگشتند. روز جمعه، سوم صفر، علی علیه السلام عمّار بن یاسر را با عده‌ای از مهاجران و انصار و جنگجویان بدری به مقابل عمرو بن عاص فرستاد. آن دو به سختی جنگیدند و پایمردی کردند، ولی با حمله عمّار و زیاد بن نضر حارثی به عمرو بن عاص و یارانش، وی فرار کرد. روز شنبه، چهارم صفر، علی علیه السلام محمّد بن حنفیه را به مقابله عبید الله بن عمر بن خطاب فرستاد. هردو پیکار سختی کردند تا این که عبید الله از محمّد تقاضای نبرد تن به تن کرد، ولی علی علیه السلام به مقابل وی شتافت و عبید الله فرار کرد و دو طرف به اردوگاه خود بازگشتند. ^{۱۳۴۹} روز یکشنبه، پنجم صفر، ابن عباس به مقابل ولید بن عقبه آمد و هردو نبرد سختی کردند. هنگامی که ولید به بنی عبد المطلب ناسزا گفت وی او را به هم‌آوردی طلبید، ولی ولید خودداری کرد، اما ابن عباس جنگ سختی کرد ^{۱۳۵۰} تا این که دو سپاه نزدیک ظهر بازگشتند. در این روز شمر بن ابرهه بن صباح حمیری با گروهی از قاریان شام به علی علیه السلام پیوست و این موجب سستی یاران معاویه و عمرو بن عاص شد. ^{۱۳۵۱}

روز دوشنبه، ششم صفر، سعید بن قیس همدانی بزرگ همدان به مقابله ذو الکلاع حمیری بزرگ حمیر آمد. دو سردار یمنی تا پایان آن روز به سختی جنگیدند و عده‌ای کشته شدند و سپس بازگشتند. ^{۱۳۵۲}

ص: ۲۲۱

روز سه شنبه، هفتم صفر، علی علیه السلام مالک اشتر را به مقابله حبیب بن مسلمه فهری فرستاد. ^{۱۳۵۳} در این روز آوردگاه صفین شاهد یکی از هولناک‌ترین معرکه‌های خود بود. در همین روز حجر بن یزید کندی از یاران معاویه، حجر بن عدی کندی (پسر عم خود) را به مبارزه طلبید. در این هنگام مردی از بنی اسد از یاران معاویه حجر بن عدی را زخمی کرد. یاران وی به حجر بن یزید حمله بردند. وی فرار کرد و در حین فرار حکم بن ازهر حمیری از یاران علی علیه السلام را بکشت در حالی که خود را جوانی از اشراف یمن معرفی کرد. در این میان، رفاعه بن ظالم حمیری از

^{۱۳۴۸} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 7.

^{۱۳۴۹} (3). همان، ص 8.

^{۱۳۵۰} (4). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 305.

^{۱۳۵۱} (5). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 222.

^{۱۳۵۲} (6). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص 389.

^{۱۳۵۳} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 305.

یاران علی علیه السلام در حالی که خود را فرزند پادشاه نامدار از دودمان شهریاران و الانزاد حمیر معرفی می کرد بر حجر بن یزید حمله برد و وی را «حجر شر» خواند و او را بکشت.^{۱۳۵۴}

بدین سان، می بینیم که نه تنها افراد سه قبیله بلندآوازه یمنی که خود را از شهریاران و الانزاد می دانستند در برابر هم شمشیر می کشند، بلکه حمیری های شام و عراقی به پشتیبانی یکی از دو جبهه با یکدیگر می جنگیدند و همدیگر را به کام مرگ می بردند. آیا این نشان از تفاوت نظرگاه دینی و معرفتی به جای نظام پادشاهی موروثی و تعصب قبیله ای نیست؟

پیکار روز چهارشنبه، هشتم صفر: امیر مؤمنان علی علیه السلام در شامگاه روز سه شنبه در میان یاران خود خطبه ای خواند و گفت: «ان شاء الله فردا با این قوم رویاروی می شوید، امشب نماز بسیار بخوانید و از خداوند صبر و پیروزی بخواهید».^{۱۳۵۵} علی علیه السلام در طول شب مردم را برای پیکار آماده ساخت و پرچم ها را بست و به شامیان پیغام فرستاد فردا صبح به پیکار آی ند. شامیان در لشکرگاه خود ولوله ای برپا کردند و اطراف معاویه گرد آمدند، وی نیز لشکریان خود را آراست و فرماندهان را تعیین کرد.^{۱۳۵۶}

صبح روز چهارشنبه علی علیه السلام با مهاجران و انصار بدری و غیربدری و یاران خود از ربیع و همدان به شامی ها حمله برد.^{۱۳۵۷} عمرو بن عاص به مقابله آمد. دو گروه تمام روز به سختی جنگیدند و کشته های بسیار دادند و هنگام شب از یکدیگر جدا شدند.^{۱۳۵۸}

نبرد روز پنجشنبه، نهم صفر: امیر مؤمنان علی علیه السلام صبحگاه روز پنجشنبه به همراهی سران سپاه خویش در حالی که انصار و مردمی از خزاعه و کنانه وی را همراهی می کردند به دشمن حمله برد.

عبد الله بن بدیل خزاعی به یاران خود گفت: «بدانید که معاویه ادعای چیزی را می کند که شایستگی

ص: ۲۲۲

آن را ندارد و با کسی ستیزه می کند که همسنگ وی نیست. شما پیرو نور پروردگار خود هستید و برهان آشکار دارید. با این یاغی های ستم پیشه پیکار کنید و از آنان بیم نکنید. یک بار همراه رسول الله صلی الله علیه و اله با آنها جنگیده ام

^{۱۳۵۴} (2). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 244.

^{۱۳۵۵} (3). همان، ص 225.

^{۱۳۵۶} (4). همان، ص 226.

^{۱۳۵۷} (5). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص 389.

^{۱۳۵۸} (6). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 10.

و این بار دوم است که با آنان می‌جنگم».^{۱۳۵۹} عبد الله همراه یاران خود و گروهی از قاریان در جناح راست نبرد سختی کردند. در این هنگام معاویه حبیب بن مسلم را که بر جناح چپ سپاه بود مأمور حمله به جناح راست سپاه عراق که یمنی‌ها بودند کرد. حبیب به آنان حمله برد و عراقی‌ها به اندازه یک میل عقب نشستند، به طوری که همراه عبد الله تنها حدود یکصد نفر از قاریان باقی ماندند. علی علیه السلام به سهل بن حنیف انصاری دستور داد با مردم مدینه به شامی‌ها حمله کند، ولی سواران شامی به شدت حمله کردند و دامنه عقب نشینی به فرارگاه امیر مؤمنان رسید. مضرها نیز که در جناح چپ سپاه علی علیه السلام بودند عقب نشستند، ولی ربیعہ پایداری کردند.^{۱۳۶۰}

در این هنگام شهسوار اسلام علی علیه السلام خود پا در میدان گذاشت و با پسران خود به جناح چپ رفت و مالک اشتر را به جناح راست فرستاد تا فراریان را بازگرداند. مالک نزد آنان رفت و گفت: «ای مردم، من اشتر هستم نزد من فراز آید، این قوم شما را جز برای دینتان نمی‌کوبند تا انوار سنت را خاموش و شراره بدعت را زنده کنند. پس ای بندگان خدا، خون خود را فدای دینتان کنید؛ زیرا فرار جز از دست دادن عزت شما و دستیابی آنان بر غنیمت و ذلت و ننگ در دنیا و آخرت و خشم و عذاب دردناک خدا بر شما چیزی نخواهد داشت».^{۱۳۶۱} سخنان مالک اشتر که حاکی از یک احساس عمیق مذهبی و معرفت دینی و دشمن شناسی بود در مذججی‌ها شور و هیجان گسترده‌ای ایجاد کرد و آنان دور مالک جمع شدند و به شامی‌ها حمله کردند و آنان را عقب راندند، به طوری که معاویه اسبی خواست تا فرار کند.^{۱۳۶۲}

مالک اشتر و همدانی‌ها

هنگام حمله اشتر و مذججی‌ها به شامی‌ها که از قبایل عک، جذام، لخم و اشعر بودند، هشتصد نفر از جوانان همدان وی را همراهی کردند. آنان چنان سخت در برابر عکّی‌ها پای فشردند که ۱۸۰ نفر از آنها کشته شدند. از این شمار یازده نفرشان از مهتران همدان از جمله کریب بن شریح و پنج برادرش بودند.^{۱۳۶۳} ایستادگی و فداکاری مذججی‌ها و همدانیان در برابر شامیان چنان بود که عکّی‌ها با ذلت و خواری از در الحاح درآمدند و منادی آنان فریاد زد:

ص: ۲۲۳

«ای مذججی‌ها خدا را، خدا را درباره عکّ و جذام، آیا حرمت خویشاوندی را به یاد نمی‌آرید؟»

^{۱۳۵۹} (۱). همان، ص ۱۱.

^{۱۳۶۰} (۲). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۲۴۹.

^{۱۳۶۱} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۳.

^{۱۳۶۲} (۴). همان، ص ۱۷.

^{۱۳۶۳} (۵). همان، ص ۱۴.

لخم ارجمند و اشعریان و دودمان ذی حمام همه را نابود کردید. « سرانجام چون شب فرارسید شامی ها بازگشتند. ^{۱۳۶۴} بدین سان، مذحجی ها و همدانیان با مقاومت خود یکی از هولناک ترین معارک نبرد صفین را با پیروزی رقم زدند و افتخار بزرگی را در تاریخ تشیع برای خود ثبت کردند. این موفقیت در جبهه علی علیه السلام مرهون فداکاری و از جان گذشتگی افرادی همچون زیاد بن نضر حارثی و سعید بن قیس همدانی و کریب بن شریح همدانی و یزید بن قیس ارحبی بود که یکی پس از دیگری پرچم خود را برافراشتند و به سختی پایداری کردند. مالک اشتر درباره آنان گفت:

«به خدا قسم این است پایداری زیبا و کردار بزرگوارانه» ^{۱۳۶۵} و درباره فداکاری قبایل آنان گفت:

«همدان و مذحج را این جنگ کافی است، قومی که چون فراخوانده شوند همگی فراز آیند». ^{۱۳۶۶}

البته نباید گمان کرد تنها مدافعان سرسخت و مقاوم علی علیه السلام قبایل مذحج و همدان بودند، بلکه قبیله ربیعیه و خزاعه نیز از قبایل مدافع علی علیه السلام بودند، بدان گونه که عبد الله بن بدیل به همراهی عمرو بن حمق و سلیمان بن سرد خزاعی در برابر عمرو عاص و یمنی های شام سخت پایداری کردند. عمرو بن عاص با گروهی از یمنی های سپاه شام به مقابله آنان آمد و گفت:

«گرامی باد گروه پاک یمنی، بکوشید تا خونخواهان عثمان باشید. خبری ناگوار به من رسید که علی علیه السلام پسر عقیان را کشته است». عمرو بن حمق به عبد الله بن بدیل گفت: «مرا با این مرد واگذارید؛ زیرا اینان قوم من هستند» و به آنان حمله کرد. ^{۱۳۶۷} ذو ظلم حوشب بن طخمه حمیری خواجه یمنی های شام به مقابل وی آمد، در حالی که پرچمدار وی رجز می خواند: «ما یمانی هستیم و حوشب از ماست، ای ذو ظلم چه کسی از چنگ ما تواند گریخت. ریسمان پیوستگی شما عراقی ها گسیخته؛ زیرا علی علیه السلام را در میان خود دوست می دارید. او قاتل عثمان است و گناهکاران در میان شما هستند». سلیمان بن سرد با یارانش بدو حمله برد و رجز می خواند: «ای قبیله ای که به حرکت درآمده اید، بدانید ما را از ذو ظلم هراسی به دل نیست؛ زیرا در میان ما پهلوان کارآزموده ای مثل ابن بدیل وجود دارد که همچون شیری خشمگین است. علی علیه السلام که دوستدار اویم نزد ماست و ما پدر و مادر خود را فدای او می کنیم».

سرانجام دو گروه به هم درآویختند و حوشب کشته شد. ^{۱۳۶۸} عبد الله بن بدیل در پی کشتن معاویه بود و قرارگاه وی را می جست، همین که نزدیک او رسید، معاویه فریاد زد: وی را

ص: ۲۲۴

^{۱۳۶۴} (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 302 و 434.

^{۱۳۶۵} (۲). همان، ص 254.

^{۱۳۶۶} (۳). همان، ص 404.

^{۱۳۶۷} (۴). همان، ص 399.

^{۱۳۶۸} (۵). همان، ص 400.

زیر باران سنگ بگیرید . شامیان نیز به او سنگ پرتاب کردند تا عبد الله را کشتند ^{۱۳۶۹} و از کشته شدن او خوشحال شدند. ^{۱۳۷۰}

عاقبت جناح چپ عراق

هنگامی که ربیعہ عقب نشستند علی علیه السلام همراه دو فرزندش به جناح چپ لشکر خود آمد و با بانگ بلند گفت : «این پرچم‌های کدام قبیله است؟»، گفتند: «پرچم‌های ربیعہ است». علی علیه السلام گفت: «این پرچم‌های خداوند است، خداوند صاحبان آنها را محفوظ و شکیبیا و قدم‌های‌شان را پایدار بدارد». ربیعہ در برابر جناح راست لشکر معاویہ به فرماندهی ذو الکلاع حمیری به سختی پیکار می کردند. زیاد بن خصفہ تیمی نیز عبد القیس را به کمک آنان برد و چنان حمله‌ای کردند که ذو الکلاع به دست مردی به نام خندف از بکر بن وائل کشته شد. ^{۱۳۷۱} عبید الله بن عمر که چهار هزار نفر از قاریان شام با وی بودند می گفت: «ای شامی‌ها، این قبیله عراقی یاران علی بن ابی طالب علیه السلام و قاتل عثمان هستند، اگر آنان را هزیمت دهید، انتقام خون عثمان را گرفته اید و علی علیه السلام و عراقی‌ها نابود می شوند». شامی‌ها در برابر ربیعہ به سختی پایداری می کردند. در برابر آنان بکریان و عبد القیس به سختی بجنگیدند تا عبید الله بن عمر کشته شد. ^{۱۳۷۲}

ربیعہ سخت پایداری کردند و همراه علی علیه السلام به پیشروی ادامه دادند تا به سرایرده معاویہ رسیدند . پیکار چنان سخت شد که علی علیه السلام پنج زخم در سر و صورت خود برداشت . ^{۱۳۷۳} معاویہ چون ربیعہ را همراه علی علیه السلام دید گفت: «نگفتم ربیعہ با لشکرهایش چون کوه که از جای بجنبند پیش می تازند». سپس وی رو به گریز نهاد و به یکی از پناهگاه‌های لشکر شام رفت . نزد خالد بن معمر سدوسی بزرگ ربیعہ پیغام فرستاد : «تو امروز پیروز شدی، ولی اگر این پیروزی را ناتمام گذاری فرمانروایی خراسان از آن تو باشد». خالد بدین وعده طمع بست و پیکار را ادامه نداد. ^{۱۳۷۴} بدین سان، معاویہ با خیانت یکی از نخبگان قبیله ای ربیعہ از مرگ نجات یافت و وعده مقام و ریاست خالد را فریب داد و شاهد شیرین پیروزی را برای علی علیه السلام به تلخ‌کامی تبدیل کرد.

ص: ۲۲۵

شهادت عمّار بن یاسر

-
- ^{۱۳۶۹} (1). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 217.
 - ^{۱۳۷۰} (2). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 401.
 - ^{۱۳۷۱} (3). همان، ص 297.
 - ^{۱۳۷۲} (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 24.
 - ^{۱۳۷۳} (5). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 226.
 - ^{۱۳۷۴} (6). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 306؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص 50.

در روز پنج‌شنبه عمّار بن یاسر همراه گروهی از مهاجران و انصار^{۱۳۷۵} و قاریان به شامیان حمله برد و گفت: «ای مردم، به سوی خونخواهان عثمان برویم که گمان دارند که او را به ستم کشته اند. به خدا وی به خویشتن ستم کرد و برخلاف قرآن حکمرانی کرد.^{۱۳۷۶} به خدا اینان خون عثمان را نمی خواهند، بلکه این قوم دنیا را می خواهند. اینان در اسلام سابقه‌ای ندارند که شایسته حکومت و پیروی باشند، پیروان خود را فریب داده که پیشوای ما به ستم کشته شد تا شاهان سرکش شوند». سپس عمّار به عمرو بن عاص نزدیک شد و گفت: «ای عمرو، دین خود را در مقابل مصر فروخته ای، لعنت بر تو که همیشه برای اسلام، انحراف می خواسته‌ای».^{۱۳۷۷} عمّار در یکی دیگر از ملاقات های خود با عمرو بن عاص به وی گفت: «آیا نمی‌دانی که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره علی علیه السلام گفت: «من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه» و من دوستدار خدا و رسول او و پس از وی دوستدار علی علیه السلام هستم؟».^{۱۳۷۸}

عمّار به همراهی هاشم بن عتبه بر شامی‌ها حمله برق‌آسایی برد و به یارانش گفت: «یاران امروز محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دیدار می‌کنم. به خدا اگر ما را تا نخلستان های هجر برانند می‌دانیم که برحق هستیم و آنان باطل هستند، مرگ زیر نیزه است و بهشت زیر شمشیرهاست».

سپس به پرچم عمرو بن عاص نگرست و گفت: «به خدا سوگند، این همان پرچمی است که من در سه پیکار در برابر آن جنگیده‌ام».^{۱۳۷۹} عمّار برخلاف فرتوتی و کهولت، که ۹۳ سال داشت، همچون جوانی خروشان و پرشور و سرشار از عشق به قرآن و علی علیه السلام رجز می‌خواند:

ثمّ ضربناکم علی تأویله

نحن ضربناکم علی تنزیله

ما شما را بر سر فرود آمدن قرآن زدیم و امروز بر سر تأویل آن می‌زنیم؛ ضربتی می‌زنیم که سرها را براندازد و دوست از دوست خود بازماند تا حق به مسیر خود بازگردد.^{۱۳۸۰}

^{۱۳۷۵} (1). یعقوبی می‌نویسد: در صفین هفتاد بدری و هفتصد نفر از اصحاب بیعت رضوان و از دیگر مهاجران و انصار چهارصد نفر همراه علی علیه السلام بودند و از انصار جز نعمان بن بشیر و مسلمة بن مخلد کسی همراه معاویه نبود» ر. ک: تاریخ، جلد دوم، ص 89.

خلیفة بن خیاط از قول عبد الرحمان ابزی که در صفین حضور داشت می نویسد: هشتصد نفر از اصحاب بیعت رضوان همراه علی علیه السلام بودند « ر. ک: تاریخ، ص 148».

^{۱۳۷۶} (2). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 326.

^{۱۳۷۷} (3). محمّد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 27.

^{۱۳۷۸} (4). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 338.

^{۱۳۷۹} (5). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 317.

عمّار همچنان می‌جنگید تا ابو الغادیه جهنی او را به شهادت رساند.^{۱۳۸۱} قتل عمّار یاسر موجب

ص: ۲۲۶

تزلزل سپاه دشمن گردید؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و اله کشتندگان عمّار را گروه سرکش معرفی کرده بود.

عمرو بن عاص به معاویه گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و اله به عمّار فرمود: انما تقتلک الفئه الباغیه». معاویه وی را از بازگفتن حدیث رسول الله صلی الله علیه و اله بازداشت و گفت: «قاتل عمّار کسی است که وی را به جنگ آورد». ^{۱۳۸۲} پس از کشته شدن عمّار امیر مؤمنان علی علیه السلام بر سر جسد آغشته به خون وی ایستاد و گفت: «هر مردی که مصیبت عمّار بر او گران نباشد هدایت نشده است؛ خدایا، رحمت کن عمّار را، روزی که برانگیخته شود و روزی که از او سؤال شود. بهشت بر او گوارا باد! او کشته شد در حالی که با حق بود و حق با او بود و همیشه حق با او خواهد بود، کشته و سرزنش گر عمّار در دوزخ است». ^{۱۳۸۳}

پس از شهادت عمّار، هاشم بن عتبّه با گروهی از قاریان جنگ سختی کرد و به یارانش گفت:

«از پایداری اینان نهراسید، به خدا آنچه از آنان می‌بینید جز تعصّب عربی نیست که زیر پرچم‌هایشان ایستادگی می‌کنند، بی‌گمان آنان همه گمراه هستند و شما برحق هستید، شکبیا باشی د و پامردی کنید و گردهم آید تا به آرامی به سوی دشمن رویم». در این حال، نوجوانی که از تبلیغات سوء معاویه علیه علی علیه السلام در شام فریب خورده بود در برابر هاشم مرقال گفت: «من فرزند سرور شاهان غسان هستم و به دین عثمان گرویده ام، خویشاوندان ما آنچه را اتفاق افتاد به ما خبر دادند که علی علیه السلام پسر عفّان را کشته است». هاشم گفت: «از خدا بترس که نزد پروردگارت بازمی‌گرددی و از تو در این باره باز پرسد». نوجوان غسانی گفت: «به من گفته اند شما و یارتان نماز نمی‌گزارید، من با شما می‌جنگم که سرور شما خلیفه ما را کشته و شما کمک کار وی بودید». هاشم مرقال گفت: «وی را یاران محمد صلی الله علیه و اله و قاریان قرآن، پس از آن که بدعت‌ها نهاد و با فرمان قرآن مخالفت ورزید کشتند. اما این که گفتی یار ما نماز نمی‌گزارد، او اوّل کسی است که با رسول الله صلی الله علیه و اله نماز گزارد و رسول الله صلی الله علیه و اله او را به دین آگاه ساخت و نزدیک‌ترین فرد به اوست. کسانی را که همراه او می‌بینی همه از خوانندگان قرآن هستند و به سبب تهجد شب را نمی‌خوانند. مبادا مردم سخت‌دل و گول‌خورده، تو را بفریبند». سپس آن نوجوان غسانی نزد هاشم

^{۱۳۸۰} (6). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 310؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 156.

^{۱۳۸۱} (7). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 311؛ ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الخامس، ص 267.

^{۱۳۸۲} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 317؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص 344؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 27. درباره حدیث رسول الله صلی الله علیه و اله ر. ک: ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص 497.

^{۱۳۸۳} (2). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 157؛ محمد بن ابی بکر انصاری تلمسانی، جوهره، ص 109.

توبه کرد و بازگشت. پس از آن هاشم مرقال همراه یارانش به سختی با دسته ای از قبیله «تنوخ»^{۱۳۸۴} جنگید و نه یا ده نفر را بکشت و به دست حارث بن منذر تنوخی کشته شد.^{۱۳۸۵}

در بیکار روز پنج‌شنبه چند نفر دیگر از یاران یمنی علی علیه السلام کشته شدند که از آن جمله:

ص: ۲۲۷

ابو الهیثم بن تیّهان انصاری بود که پس از شهادت عمّار به جنگ ادامه داد و رجز می‌خواند: «هان این علی است که برای او همتایی نیست، او آیینی استوارست و همو در کمال خردمندی است.»^{۱۳۸۶} سپس به بیکار ادامه داد تا کشته شد و علی علیه السلام بر جنازه او نماز خواند و او را به خاک سپرد.^{۱۳۸۷} خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین نیز از همراهان عمّار بود که در آن روز کشته شد. وی در رجز خود می‌گفت: «مردم میراث می‌گذارند و میراث می‌برند، این علی علیه السلام است که هر فردی نافرمانی او کند عهدشکن است.»^{۱۳۸۸}

در روز پنج‌شنبه پرچمدار ازد، جندب بن زهیر ازدی بود که حمله می‌کرد و می‌گفت: «این است علی علیه السلام و به راستی هدایت با اوست. خدایا، او را حفظ کن و از بین مبر. بارالها، او از تو می‌ترسد، پس بلندمرتبه اش گردان، ما در بیکارش او را یاری می‌دهیم. داماد پیامبر مصطفی که از او پیروی کود، نخستین کسی است که اسلام آورد و از او فرمان برد.» سپس وی چندین بار با پرچم خود حمله کرد تا کشته شد.^{۱۳۸۹} از دیگر یاران علی علیه السلام که در صفین کشته شد اویس بن عامر قرنی مرادی از تابعین و عباد بود که رسول الله صلی الله علیه و اله درباره وی گفته بود: «مردی از امت من است که به وی اویس قرنی گفته می‌شود که به عدد ربیعه و مضر در شفاعت او وارد می‌شوند.»^{۱۳۹۰}

بازتاب شهادت یاران یمنی علی علیه السلام

کشته شدن عمّار بن یاسر، خزیمه بن ثابت، ابو الهیثم بن تیّهان از یاران یمنی علی علیه السلام و هاشم مرقال از قریش برای جبهه علی علیه السلام و تشیع خسارت جبران ناپذیری بود؛ زیرا اینان از یاران رسول الله صلی الله علیه و اله و از نخبگان و خواص شیعیان اولیه و مشتاق علی علیه السلام بودند که وی را جانشین منصوص رسول الله صلی الله علیه و اله می‌دانستند. در این میان، موقعیت ویژه عمّار گواه حقانیت امیر مؤمنان علی علیه السلام در برابر معاویه و اهداف باطل

^{۱۳۸۴} (3). تنوخ شاخه‌ای از قبیله قضاعه بود» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 361.

^{۱۳۸۵} (4). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 354.

^{۱۳۸۶} (1). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص 175.

^{۱۳۸۷} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 319.

^{۱۳۸۸} (3). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 398؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص 175.

^{۱۳۸۹} (4). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص 176؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص 398 و 408.

^{۱۳۹۰} (5). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 564-569.

وی بود. به همین روی، کشته شدن اینان راه را برای شیوخ فرصت طلب قبایل مثل اشعث^{۱۳۹۱} هموار کرد، آن گونه که معاویه گفت: «با کشته شدن عمّار در صفین یک دست علی علیه السّلام قطع شد»^{۱۳۹۲} و به معاویه بن حدیج کندی که برای کشته شدن ذوالکلاع و حوشب بی تابی می‌کرد، گفت: «به خدا ذوالکلاع شما از عمّار بن یاسر آنان و حوشب شما از هاشم

ص: ۲۲۸

آنها و عبید الله بن عمر شما از ابن بدیل آنان بزرگتر نبودند و این مردان همتایان یکدیگر نیستند»^{۱۳۹۳}

شایان توجه است از منابع در دسترس ما به ویژه کتاب الصّفین برمی آید همه نیروهای سپاه علی علیه السّلام این چنین شناخت و معرفتی نسبت به علی علیه السّلام نداشتند و بسیاری از سپاهیان عراقی و شیوخ قبایل برای دفاع از موقعیت عراق در برابر شام و حفظ موقعیت خود در کوفه و یا به علل مادی دیگر در سپاه علی علیه السّلام حضور یافته بودند و منتظر بودند ببینند کدام یک از دو طرف برتری می‌یابد، در حالی که مهاجران و انصار و بعضی از نیروهای وفادار به علی علیه السّلام و شیعیان وی از قبایل یمنی همدان، خزاعه و مذحج و از قبایل نزاری ربیعه و معدودی از قبایل دیگر جای‌گاه ویژه علی علیه السّلام را به عنوان اولین مسلمان، برترین صحابه رسول الله صلی الله علیه و اله، پیشوای هدایت، وصی و جانشین منصوصی رسول الله صلی الله علیه و اله می‌ستودند و همواره مطیع و فرمانبردار علی علیه السّلام بودند و وقتی می‌گفت: «به خدا سوگند، شما به یقین برحق هستید، و آنان بی گمان بر باطل هستند مبادا آن گروه بر باطل خویش همدستان شوند و شما بر حق خویش پراکنده شوید تا باطل آنان بر حق شما چیره شود، بجنگید تا خدا به دست شما آنان را عذاب کند» پاسخ می‌دادند: «هرگاه بخواهی ما را بر دشمنان خود بتازان، به خدا سوگند، ما جز تو کسی را به فرماندهی نمی‌خواهیم و با تو می‌میریم و با تو زنده می‌شویم»^{۱۳۹۴}

شیعیان علی علیه السّلام جبهه معاویه را صف کفر و نفاق و مشرکین جنگ احزاب و گمراهان و جبهه علی علیه السّلام را راه وصول به خدا و شهادت در راه وی را رستگاری و دستیابی به بهشت می‌دانستند، آن گونه که سخنگوی انصار گفت: «شما زیر پرچمی پیکار می‌کنید که جبرائیل و میکائیل در سمت راست و چپ آن، پیکار می‌کردند و آن گروه زیر پرچم ابو جهل و احزاب قرار گرفته اند»^{۱۳۹۵} خالد بن خالد انصاری گفت: «این است علی علیه السّلام که رستگاری پیش روی اوست و این پرچم پیامبر ما در پیش روی اوست»^{۱۳۹۶} نصر بن عجلان انصاری نیز گفت: «معاویه گمراه را

^{۱۳۹۱} (6). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 370.

^{۱۳۹۲} (7). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 169.

^{۱۳۹۳} (1). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 455.

^{۱۳۹۴} (2). همان، ص 315.

^{۱۳۹۵} (3). همان، ص 447.

^{۱۳۹۶} (4). همان، ص 398.

رها کنید و شتابان از آیین وصی پیروی کنید.»^{۱۳۹۷} بدین سان، روشن می گردد بنیاد فکری شیعیان علی علیه السلام بر معرفتی استوار بود که وی را جانشین راستین رسول الله صلی الله علیه و اله و پیشوای خود می دانستند و علی علیه السلام را به واسطه فضایل اش می ستودند، آن گونه که عمرو بن حمق خزاعی به علی گفت: «ما جز در راه خدا دعوت تو را لَبَّیک نگفته ایم و جز طالب حق نیستیم».^{۱۳۹۸}

ص: ۲۲۹

در برابر این بیئش، دیدگاه معاویه و یارانش قرار داشت. تحلیل محتوایی اشعار و رجزهای هواداران معاویه بر ما معلوم می دارد شامی ها در پی زیستق و آسایش در دنیا، افتخارات و تعصبات قبیله ای^{۱۳۹۹} و گسترش قدرت معاویه بر عراق و حتی خراسان بودند^{۱۴۰۰} و به ناحق خونخواهی عثمان را می طلبیدند و علی علیه السلام را قاتل او معرفی می کردند.^{۱۴۰۱} دنیاخواهی شیوخ قبایل، آنان را بر سر خوان گسترده معاویه جمع کرده بود به گونه ای که عک و اشعر به امید مقرری و پاداش معاویه را همراهی کردند و مسروق عکّی به شرط دو میلیون درهم ادامه همکاری با معاویه را پذیرفت.^{۱۴۰۲}

تأثیر اشرافیت یمنی در تضعیف موقعیت علی علیه السلام

در پی شکست های جبهه شام و کشته های بسیار روز پنجشنبه و فرار معاویه از سراپرده خود،^{۱۴۰۳} وی فهمید توان مقاومت در برابر سپاه علی علیه السلام را ندارد و شکست در یک قدمی اوست.

به حيله و تزوير متوسل شد و با ارسال سفیر و نامه خواستار خودمختاری بر شام از امیر مؤمنان علیه السلام شد و برای این منظور برادرش عتبه را نزد جعدة بن هبیره مخزومی پسر خواهر علی علیه السلام فرستاد و تقاضای خود را مطرح کرد، ولی مذاکرات آنان به جایی نرسید.^{۱۴۰۴} سپس معاویه نامه ای به علی علیه السلام نگاشت و خودمختاری بر شام را تقاضا کرد، ولی امیر مؤمنان علیه السلام پاسخ داد: «چیزی را که دیروز از تو دریغ داشتم امروز به تو نخواهم داد».^{۱۴۰۵} معاویه بار دیگر برادرش عتبه را به نزد اشعث بن قیس کندی یکی از شیوخ و نخبگان سپاه عراق فرستاد. عتبه پس از تجلیل از وی احساس خودبزرگ بینی و ریاست بر عراقی ها و یمنی ها و ارتباط با عثمان را در وی برانگیخت و گفت:

^{۱۳۹۷} (۵). همان، ص 365.

^{۱۳۹۸} (6). همان، ص 482.

^{۱۳۹۹} (1). همان، ص 451.

^{۱۴۰۰} (2). ابن اعثم، الفتح، المجلد الثاني، ص 50.

^{۱۴۰۱} (3). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 400.

^{۱۴۰۲} (4). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 229؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص 435.

^{۱۴۰۳} (5). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 225.

^{۱۴۰۴} (6). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 464.

^{۱۴۰۵} (7). همان، ص 470.

«تو رئیس مردم عراق و یمن هستی، تو با عثمان پیوند داشتی و فرماندار او بودی، تو برخلاف دیگر یاران اشتر، عدی، شریح و زحر بن قیس به انگیزه حمیت و غیرت با شامیان می جنگی، ما از تو نمی خواهیم علی علیه السلام را رها کنی بلکه می خواهیم جنگ را به پایان برسانی و از نابودی سپاهیان جلوگیری کنی.»^{۱۴۰۶} اشعث در پاسخ عتبه گفت:

«حمایت من از اهل عراق برای این است که هر کسی باید از خانه خود دفاع کند و نظرم را

ص: ۲۳۰

به زودی اعلام می کنم.»^{۱۴۰۷}

گفتگوی عتبه با اشعث در میان عراقی ها شیوع یافت^{۱۴۰۸} و در لیلۃ الہریر که حدود ۳۶ هزار نفر از مہتران عرب کشته شده بودند،^{۱۴۰۹} در لحظه ای مناسب در میان یاران خود به پا خاست و گفت:

«دیروز دیدید چه بر سر شما گذشت و چه اندازه از عرب نابود شدند، حاضران به غایبان بگویند اگر ما فردا از پیکار باز نایستیم نسل عرب یکسره نابود شود و ... اگر فردا همه نابود شویم چه بر سر فرزندان ما خواهد آمد.»^{۱۴۱۰}

سخنان اشعث در بهترین زمان ممکن هنگامی که عراقی ها کشته های بسیار داده بودند تأثیر خود را گذاشت و کسی که سمبل اشرافیت قبیله ای بود و هوای ریاست همچون گذشته تاریخی دودمانش در وی بیدار شده بود، عراقی ها را به راحت طلبی و آسایش در کنار خانواده خود دعوت کرد تا فکر ادامه جنگ و ایستادگی و مقاومت و شهادت طلبی را از ضمیر آنان خارج سازد. در همین هنگام، جاسوسان معاویه سخنان اشعث را به آگاهی وی رسانیدند. برق در چشمان معاویه درخشید و گفت:

«به خدای کعبه اگر فردا چنان پیکاری باشد رومیان بر زنان و فرزندان ما و پارسیان به زنان و فرزندان عراقی ها طمع کنند، این مرد آزموده آنچه را می بیند ما را از آن بازداشته است.»^{۱۴۱۱} سپس دستور داد قرآن ها را بر سر نیزه ها کنند و در میان عراقی ها فریاد زنند: «اگر ما یکدیگر را بکشیم چه کسی سرپرست زنان و فرزندانمان خواهد بود، خدا را خدا را درباره آنچه که باقی مانده است.»^{۱۴۱۲}

^{۱۴۰۶} (8). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 162.

^{۱۴۰۷} (1). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 408.

^{۱۴۰۸} (2). همان، ص 409.

^{۱۴۰۹} (3). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 178.

^{۱۴۱۰} (4). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 480.

^{۱۴۱۱} (5). همان، ص 481.

^{۱۴۱۲} (6). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 481؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 178.

بدین‌سان، از مطاوی گفتار اشعث و معاویه بر ما روشن می‌گردد بی‌شک معاویه و عتبه با اشعث طرح هماهنگ شده‌ای را برای ایجاد شکاف و اختلاف بین عراقی‌ها به اجرا درآوردند.

این ارتباط پس از عزل اشعث از آذربایجان شروع شده بود که وی با معاویه مکاتبه کرد. در مسیر راه صفین نیز هنگامی که علی علیه السلام اشعث را از ریاست کنده عزل کرد وی بلوایی برپا کرد که تا رویارویی یاران علی علیه السلام پیش رفت و چون معاویه باخبر شد به مالک بن هبیره کندی گفت:

«چیزی به جان اشعث بینداز که او را علیه علی علیه السلام برانگیزد» و او شعری در تحریک اشعث سرود و برای وی فرستاد که یک بیت آن چنین است: «اگر کنده به جای یار خود به حسان رضایت دهد، مردم پست راضی شوند، ولی قحطانیان نادان نیستند».^{۱۴۱۳}

ص: ۲۳۱

۱۴۱۴

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۲۳۱

همچنین معاویه بن حدیج کندی به دستور معاویه نامه ای به اشعث نوشت و او را به سروری عراق و افتخار به پادشاهی گذشته دودمان وی ستود.^{۱۴۱۵} به گفته یعقوبی: «معاویه به اشعث نامه نوشته بود و او را به سوی خویش خوانده بود».^{۱۴۱۶} اشعث نیز به خوبی نقش خود را ایفا کرد و این در حالی بود که علی علیه السلام برای یاران خود خطبه ای خواند و گفت: «امشب به پا خیزید و بسیار قرآن بخوانید و خدا را یاد کنید و از او کمک بخواهید ... و من صبحگاه بر ایشان هجوم می‌برم و نزد خدای عزّ و جلّ آنان را به‌داوری می‌کشانم».^{۱۴۱۷}

^{۱۴۱۳} (7). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 139. ابن اعثم به‌جای مالک بن هبیره، کعب بن جعل آورده است «ر. ك: الفتوح، المجلد الثانی، ص 65».

^{۱۴۱۴} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، 1 جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، 1380 ه.ش.

^{۱۴۱۵} (1). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص 161.

^{۱۴۱۶} (2). تاریخ، جلد دوم، ص 90.

^{۱۴۱۷} (3). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص 168. ابن اعثم خطبه امیر مؤمنان را کامل آورده، ولی نصر بن مزاحم قسمت پایانی آن را آورده «ر. ك: وقعة صفین، ص 476».

هنگامی که سخنان علی علیه السلام به معاویه رسید با عمرو بن عاص به مشورت نشست و عمرو به او گفت: «آنان را به داوری کتاب خدا میان خود و ایشان بخوان که اگر بپذیرند و یا نپذیرند گرفتار دودستگی شوند».^{۱۴۱۸} صبحگاهان ناگهان عراقی‌ها دیدند شامی‌ها پلنصد قرآن بر سر نیزه‌ها آویخته‌اند و سه نفر از ایشان فریاد برآوردند: «ای گروه عرب، خدا را خدا را درباره زنان و دخترانتان، اگر شما ناپود شوید چه کسی فردا در برابر روم و ترکان و فارسین می ایستد. خدا را خدا را درباره دینتان، این کتاب خدا میان ما و شما داور است».^{۱۴۱۹} در این هنگام میان یاران علی علیه السلام اختلاف افتاد. دسته‌ای خواهان جنگ و گروهی خواهان داوری کتاب خدا شدند و گفتند: «اینکه که ما را به داوری قرآن خوانده‌اند برای ما جنگ روا نیست».^{۱۴۲۰}

بدین‌سان، برخلاف پیروزی‌های علی علیه السلام و آمادگی یاران وی برای ادامه جنگ، معاویه و عمرو بن عاص با همکاری اشعث بن قیس کندی از اشراف یمنی عراق، با یک برنامه هماهنگ توطئه ای را طرح ریزی کردند که موجب شکاف میان عراقی‌ها شد. بی‌معرفتی و تعصبات قبیله‌ای، قدرت تصمیم‌گیری را از آنان گرفت و توده بسیاری از سپاه عراق و شیوخ جویای نام و ریاست، در مسیر اهداف معاویه قرار گرفتند. در این هنگام اشعث کندی در برابر امیر مؤمنان علی علیه السلام ایستاد و گفت: «ای امیر مؤمنان، ما برای تو همان مردان دیروز هستیم، داوری کتاب خدا را بپذیر؛ زیرا تو به قرآن سزاوارتر از آنان هستی، مردم زندگی را دوست دارند و از جنگ بیزارند».^{۱۴۲۱} از مطاوی سخنان اشعث به خوبی روشن است وی خاموشی این جنگ طولانی و فرسایشی را که کشته‌های زیادی داشت می‌طلبید. اشعث روحیه آسایش‌طلبی و زندگی و بیزاری

ص: ۲۳۲

از نبرد را در عراقی‌ها برانگیخت. در این حال آنان برخاستند و گفتند: «به دعوتی که آنان از تو کرده‌اند پاسخ گوی که به راستی ما نابود شده‌ایم».^{۱۴۲۲} علی علیه السلام گفت: «اینان فریبکاری کردند و خواستند شما را از خود بازدارند».^{۱۴۲۳} ولی چون اصرار اشعث و پیروان وی را دید گفت:

«به راستی من تا دیروز فرمانده مؤمنان بودم، ولی امروز فرمانبردارم، من مردم را نهی می‌کردم و اینک کسان مرا بازمی‌دارند. اینک شما زندگی را خوش دارید و من یارای آن ندارم که شما را به آنچه ناخوش دارید وادار کنم».^{۱۴۲۴}

^{۱۴۱۸} (4). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 476.

^{۱۴۱۹} (5). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 479؛ ابن اعثم، الفتوح، ص 179.

^{۱۴۲۰} (6). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 479.

^{۱۴۲۱} (7). همان، ص 482.

^{۱۴۲۲} (1). همان، ص 483.

^{۱۴۲۳} (2). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 90.

^{۱۴۲۴} (3). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 484.

در این میان، چند نفر از سران ربیعہ و قبایل یمنی در موافقت و مخالفت با ادامه پیکار سخن گفتند. طرفداران صلح جز اشعث بن قیس کندی، کردوس بن هانی بکری،^{۱۴۲۵} شقیق بن ثور بکری،^{۱۴۲۶} خالد بن معمر سدوسی^{۱۴۲۷} و رفاعه بن شداد بجلی^{۱۴۲۸} بودند و طرفداران ادامه نبرد مالک اشتر، عدی بن حاتم طایی، عمرو بن حمق خزاعی،^{۱۴۲۹} سعید بن قیس همدانی^{۱۴۳۰} حریث بن جابر حنفی بکری و حضین بن منذر ربعی^{۱۴۳۱} بودند. مخالفان پیکار از هر دو گروه یمنی و نزاری بودند و خواهان صلح و زندگی و آسایش بودند، در حالی که طرفداران ادامه جنگ نیز از هر دو گروه یمنی و نزاری بودند، با این تفاوت که تعداد یمنی ها بیشتر بود؛ اینان خواهان پایداری و ادامه نبرد و اطاعت بی چون و چرا از علی علیه السلام بودند، آن گونه که حضین بن منذر ربعی گفت: «ما در میان خویش دعوت کننده برحقی داریم که در گفتار خود راستگوست و بر عمل خود امین است، اگر او گوید:

نه، ما می‌گوییم: نه و اگر او گوید: آری، ما نیز می‌گوییم: آری.»^{۱۴۳۲}

پس از سخنان مخالفان و موافقان صلح امیر مؤمنان علی علیه السلام گفت: «من از هر کسی به فرمانبرداری از کتاب خدا شایسته‌ترم، ولی معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی معیط، حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح یاران دین و قرآن نیستند. من بهتر از شما ایشان را می‌شناسم، در کودکی و بزرگی با آنان همدم بودم. اینان بدترین کودکان و بدترین مردان هستند. به درستی که شعار آنان سخن حقی است که اراده باطل از آن دارند. قرآن‌ها را از روی خدعه و نیرنگ به قصد

ص: ۲۳۳

خوار کردن آن برافراشته‌اند. ساعتی بازوان و جمجمه‌های خود را به من امانت دهید که حق به نقطه حساسی رسیده و چیزی نمانده که ستمکاران شکسته شوند.»^{۱۴۳۳} در همین حال، مالک اشتر سردار دلاور یمنی علی علیه السلام با ضربات کوبنده خود به قلب سپاه شام یورش برد تا پرچمدار وی کشته شد و چون علی علیه السلام دید پیروزی نزدیک خواهد بود نیروی کمکی برای مالک فرستاد؛^{۱۴۳۴} ولی اشراف قبیله ای طرفدار صلح، زاهدان کج فهم و ساده اندیش از قبایل جنوبی و مضر را علیه ادامه نبرد تحریک کردند، به گونه‌ای که مسعر بن فدکی تمیمی و زید بن حصین طایی و دسته‌ای

^{۱۴۲۵} (4). همان، ص 481.

^{۱۴۲۶} (5). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص 181.

^{۱۴۲۷} (6). همان، ص 181.

^{۱۴۲۸} (7). همان، ص 182.

^{۱۴۲۹} (8). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 482.

^{۱۴۳۰} (9). همان، ص 483.

^{۱۴۳۱} (10 و 11). همان، ص 485.

^{۱۴۳۲} (10 و 11). همان، ص 485.

^{۱۴۳۳} (1). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 489؛ ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 233.

^{۱۴۳۴} (2). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 476 و 490.

از قاریان - که پس از آن جزو خوارج شدند - با گروهی دیگر، حدود بیست هزار نفر مسلح و آهن پوش، در حالی که شمشیرهایشان را بر شانه ها افکنده بودند و پیشانی آنان بر اثر سجده پینه بسته بود جلو آمدند و با رذالت و بی تربیتی نام علی علیه السلام را صدا زدند و گفتند: «دعوت آنان را پاسخ مثبت بده وگرنه همچنان که عثمان را کشتیم تو را نیز می کشیم».^{۱۴۳۵} امیر مؤمنان علی علیه السلام پاسخ دادند: «وای بر شما، من با آنان می جنگم که از فرمان قرآن اطاعت کنند؛ زیرا از فرمانی که خدا داده سرپیچی کرده اند و پیمان او را شکسته اند و کتابش را خوار کرده اند، ولی شما را آگاه می کنم ایشان نمی خواهند به قرآن عمل کنند و به شما نیرنگ می زنند».^{۱۴۳۶} در این حال، نادانی و بی معرفتی چنان وجود آنان را فراگرفته بود که گفتند: «به دنبال اشتر بفرست تا نزد تو آید».^{۱۴۳۷}

علی علیه السلام به ناچار یزید بن هانی را به نزد اشتر فرستاد تا او را بازگرداند، ولی مالک پاسخ داد:

«به علی علیه السلام بگو: اینک وقت آن نیست که مرا از سنگرم بازگردانی» . یزید بن هانی بازگشت و پیغام اشتر را به علی علیه السلام رسانید. در این حال خروشی سخت از سپاه پهلوان یمنی، که در حال پیروزی بود، برخاست؛ اما زاهدان نادان بدون توجه به آثار پیروزی گفتند: «تو به اشتر فرمان ادامه جنگ داده ای». علی علیه السلام گفت: «مگر من در برابر شما با فرستاده ام سخن نگفتم؟» گفتند:

«به دنبال او بفرست تا نزد تو آید وگرنه به خدا قسم تو را عزل خواهیم کرد» . علی علیه السلام با اندوه فراوان گفت: «وای بر تو ای یزید، بگو این جا فتنه روی داده، نزد من بازگرد».

یزید بن هانی نزد اشتر بازگشت و پیغام علی علیه السلام را گزارد. مالک گفت: «آیا نمی بینی دشمن به چه روزی افتاده است، آیا امدادی را که خداوند به ما رسانده نمی بینی، آیا سزااست که از آن دست کشیم؟» یزید گفت: «آیا دوست داری تو این جا پیروز شوی و آن جا امیر مؤمنان را

ص: ۲۳۴

تنها گذارند و به دشمن تسلیم کنند».^{۱۴۳۸} مالک اشتر خطر را دریافت و با اندوهی که سراسر وجود او را فراگرفته بود از یک قدمی پیروزی به نزد علی علیه السلام بازگشت. وی همچون شیری می غرید و از نادانی و ساده لوحی و خشونت ناشی از عصبیت قبیله ای و خشک مقدسی و بی معرفتی مسعر و زید بن حصین (دو احمق مضر و یمنی) به شدت

^{۱۴۳۵} (3). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 182؛ معبد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 34.

^{۱۴۳۶} (4). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 490.

^{۱۴۳۷} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 35.

^{۱۴۳۸} (1). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 490.

خشمگین بود که چگونه اشرافیت قبیله ای آنان را تحریک کرده تا مولایش علی علیه السلام را از چشیدن طعم پیروزی محروم گرداند.

مالک اشتر چون بازگشت به مردم گفت : «ای مردم ذلیل و سست عنصر، به اندازه خیز یک اسب مهلتم دهید که به پیروزی دل بسته ام». آنان گفتند: «اگر به تو اجازه دهیم در خطای تو شریک خواهیم بود». مالک پاسخ داد: «به شما نیرنگ زده اند و خوب به دام آنان افتاده اید، شما را به ترک جنگ فراخواندند و شما پذیرفتید. ای سیه رویان، ما می‌پنداشتیم که نماز شما از سر بی میلی به دنیا و بسیاری زهد و شوق دیدار خداست، ولی می بینم که فرار شما از مرگ جز برای دنیادوستی نیست»،^{۱۴۳۹} «ای امیر مؤمنان، تو مردان کارآزموده ای داری به جنگ ادامه ده و آهن را به آهن بکوب و از خدا یاری بخواه».^{۱۴۴۰}

آری، طولانی شدن پیکار صفین، شدت و کشته های بسیار آن - از جمله شیعیان باوفا و فداکار یمنی علی علیه السلام همچون عمّار، خزیمه بن ثابت انصاری، عبد الله بن بدیل خزاعی، ابو الهیثم بن تیّهان انصاری و یاران نزاری وی مثل هاشم بن عتبّه - راه را برای فرصت طلبان و دنیاجویان و ریاست طلبان و نخبگان برجسته اشرافیت قبیله ای (یمنی و نزاری) بازگذاشت تا از عدم حضور بازوان راستین علی علیه السلام سود برند.

اشعث بن قیس کندی از نوادگان شاهان کنده بود که ادّعی پادشاهی داشت. شخصیت قدرت طلب و سلطه جوی اشعث از یک طرف و ناکامی اش در جوانی و شکست در برابر قبیله مراد و در جریان ارتداد از او اقتدارطلبی ساخته بود که بدون توجه به مبانی و تربیت دینی به فکر برپایی حکومت تازه ای برای خود باشد. اشعث یکی از خواص و گروه های مرجع بافت قبیله ای و درهم و برهم نژادی کوفه بود که به واسطه موقعیت دودمانی و قبیله ای - که مبتنی بر ساخت های اجتماعی بود و ریشه در تاریخی دور و راه و روش سنتی داشت - و خویشاوندی با سه خلیفه، حضور در فتوحات، استانداری بر آذربایجان، ثروت و مکنّت و تصرف آبشخور در آغازین روزهای صفین، در بین مردم کوفه نفوذ داشت . وی به علت پاسخ گویی به خواسته ها و تمایلات دنیاخواهی و مادّی عموم کوفیان در شرایط حسّاس و سرنوشت ساز مورد توجه بیشتر

ص: ۲۳۵

قرار گرفت. اشعث و شیوخ ربیعّه همراه وی همچون خالد بن معمر چون تربیت دینی نداشتند و در پی حفظ موقعیت و ریاست خود بودند و به وضوح بر آنان روشن بود پیروزی علی علیه السلام موقعیت آنان را ضعیف خواهد کرد؛ زیرا گرایش علی علیه السلام تربیت قرآنی و نبوی، عدالت، قسط و مساوات، پرهیزگاری و زهد و شهادت جویی به جای

^{۱۴۳۹} (۲). همان، ص ۴۹۱.

^{۱۴۴۰} (۳). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص ۴۰۰.

دنیاطلبی بود. در صورت پیروزی معاویه موقعیت قبیله‌ای و سکونت‌گاه آنان (کوفه و عراق) در مقابل شام ضعیف خواهد شد. پس بهترین حالت برای آنان عدم پیروزی هردو جبهه شام و عراق بود تا جای‌گاه قبیله‌ای آنان حفظ شود.

شیوه برخورد اشعث در شرایط متفاوت بر ما معلوم می‌سازد اشعث خواهان ریاست بر عراق نیز بود و به همین جهت، به دنبال گردآوری کوفیان به دور خود بود تا بر نفوذ خود بیفزاید.

وی از نوابغ شیخوخیت قبیله‌ای بود که استعداد و قابلیت‌های منحصر به فردی داشت و توانست نیروهای عوام را در مسیر اهداف خود قرار دهد و خود را در سطح گروه مرجع قرار دهد و در لحظات حسّاس و سرنوشت‌ساز بر قدرت تصمیم‌گیری کوفیان تأثیر گذارد. به قول گی‌روشه - استاد جامعه‌شناسی دانشگاه مونترآل کانادا - «نخبگان، اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه قدرتی که به دست می‌آورند و تأثیری که بر جای می‌گذارند یا با تصمیماتی که اتخاذ می‌نمایند و یا با ایده‌ها، احساسات و یا هیجاناتی که به وجود می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه مؤثر واقع می‌شوند».^{۱۴۴۱}

اشعث با درک شرایط و اوضاع، احوال اجتماعی و تاریخی و محیطی اوضاع را به نفع خود سوق داد و در شرایط حسّاس به عنوان یک نخبه قبیله‌ای حرکت اجتماعی و تاریخی کوفه را به دست گرفت. او در یک حرکت حساب شده موفق گردید ارزش‌های دنیادوستی، رفاه‌طلبی و ترک پیکار و آسایش‌جویی را با ارزش‌های الهی، دینی و شهادت‌جویی جای‌جا کند و امیر مؤمنان چنین حالتی را به نام فتنه و فساد یاد می‌کند که پست‌ترین مردم به مقام بلندترین مردم دست می‌یابد.^{۱۴۴۲} اشعث از شرایط پس از شهادت یاران فداکار علی علیه‌السلام بهترین سود را برد و مرجع تصمیم‌گیری حوادث گردید، به طوری که به علی علیه‌السلام گفت: «اگر بخواهی نزد معاویه بروم تا منظورش را جويا شوم». علی علیه‌السلام گفت: «این مربوط به توست» و اشعث بدون اجازه مستقیم علی علیه‌السلام نزد معاویه رفت و او گفت: «ما و شما به کتاب خدا مراجعه می‌کنیم، شما یک حکم که مورد رضایتتان باشد انتخاب کنید و ما نیز یکی را می‌فرستیم تا براساس کتاب خدا عمل کنند و از آن تجاوز نکنند».^{۱۴۴۳}

اشعث در آن شرایط چنان بر امواج حوادث سوار بود که حتی اجازه نداد علی علیه‌السلام حکم مورد

ص: ۲۳۶

^{۱۴۴۱} (۱). گی‌روشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، ص 153.

^{۱۴۴۲} (۲). فتح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه 16، ص 66.

^{۱۴۴۳} (۳). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص 401؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 191.

رضایت خود، ابن عباس یا مالک را انتخاب کند و اشعث و یارانش وی را مجبور به ق بول ابو موسی اشعری کردند.^{۱۴۴۴} اشعث در آن شرایط روانی و محیطی و با حسادت و دشمنی تاریخی، که با مالک اشتر داشت و نمی خواست پیروزی جبهه عراق به نام اشتر ثبت گردد، بر قدرت تصمیم گیری عموم مردم نفوذ پیدا کرد و بر حرکت و هدف عراقی ها اثر گذاشت و تنها وی مرجع تصمیم گیری کوفیان گردید، بدان گونه که وقتی مالک گفت: «ای امیر مؤمنان، صفوف عراق را بر صفوف آنان بتاز که دشمن به خاک درافتد» اشعث و یارانش گفتند: «امیر مؤمنان، داوری را پذیرفته و به حکم قرآن راضی شده و جز این چاره ای ندارد».^{۱۴۴۵} بدین سان، روشن می گردد قدرت تصمیم گیری و درک شرایط اجتماعی و روانی توسط بازیگران اجتماعی در حوادث تاریخی از اهمیت خاصی برخوردار است به گونه ای که دیوی ایستون در این باره می گوید: «تصمیم گیری سیاسی از آن جهت بسیار مهم و استراتژیک است که عامل توزیع امرآ نه ارزش ها در سطح جامعه می باشد؛ بنابراین، تصمیم گیری هسته سیاست است».^{۱۴۴۶} بدین جهت، بازیگری اجتماعی فوق العاده قدرتمند اشعث بر حرکت تاریخی شیعه و قدرت تصمیم گیری رهبری آن اثر گذاشت.

فداکاری بزرگان شیعه یمنی

در برابر اشعث خواص و نخبگانی مثل حجر بن عدی کندی، سعید بن قیس همدانی، مالک بن حارث نخعی از سه قبیله بزرگ یمنی قرار داشتند. اینان از شیعیان مشتاق، پاکدامن و پای بند اصول و ارزش های دینی و مولای خود علی علیه السلام بودند. آنان با روشن بینی، آگاهی، شجاعت و دلاوری، فداکاری و از جان گذشتگی خط امت و علی علیه السلام را برگزیدند و به مطامع دنیوی و سنن و مواریث قبیله ای پشت پا زدند و در مسیر دوستی و ذوب در اهداف علی علیه السلام گام برداشتند تا این که جان بر سر این راه گذاشتند و در همه حال مورد تأیید علی علیه السلام بودند به گونه ای که وقتی مالک اشتر را به مصر فرستاد به مردم آن جا نوشت: «من شمشیری از شمشیرهای خدا را به سوی شما فرستادم که نه ضربت آن خطا دارد و نه تیزی آن کند می شود، پس اگر شما را فرمان کوچ کردن دهد کوچ کنید و اگر شما را فرماید که بمانید پس بایستید، چه او جز به فرمان من پیشروی و عقب نشینی نمی کند».^{۱۴۴۷} پس از شهادت وی با غسل زهر آگینی که یکی از مردم شهر قلزم به دستور معاویه به وی داد، علی علیه السلام فرمود: «پاداش مالک با خدا باد! چه مالکی! به خدا اگر از

ص: ۲۳۷

^{۱۴۴۴} (1). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص 193.

^{۱۴۴۵} (2). نصر بن مزاحم، پیشین، 492.

^{۱۴۴۶} (3). به نقل از حسین بشیریه، نظریات جدید در علم سیاست، دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی دانشگاه امام صادق علیه السلام، ص 105.

^{۱۴۴۷} (4). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 99.

کوه بود یکتا و ممتاز بود و اگر از سنگ بود سرسخت و محکم بود، به خدا مرگت جهانی را خرد کرد و جهانی را شادمان، باید زنان داغ دیده بر مالک بگریند، آیا همانند مالک یافت می شود».^{۱۴۴۸} همچنین فرمود: «مرگش از مصائب روزگار است، خدا رحمت کند مالک را که به عهد خود وفا کرد و جانش را داد و به پروردگارش رسید».^{۱۴۴۹}

در برابر این ستایش و تمجید و اظهار محبت علی علیه السلام از مالک اشتر، اشعث بن قیس قرار داشت که علی علیه السلام وی را نفرین و لعنت کرد و او را منافق پسر کافر نامید.^{۱۴۵۰} به وضوح روشن است چگونه دو رهبر یمنی در دو سوی مخالف با یکدیگر گام می زنند، یکی در جهت دشمنی و مخالفت با علی علیه السلام حرکت می کند و دیگری در مسیر پیروی و دوستی وی. همین دو شیوه گوناگون را نیز می توان در جبهه علی علیه السلام از دو رهبر قبيله کننده، اشعث بن قیس و حجر بن عدی مشاهده کرد.

حجر مدافع پرحرارت علی علیه السلام تا هنگام شهادت بود که در رجز خود در صفین می گفت:

خدایا، علی علیه السلام را برای ما محافظت کن، آن پاکیزه سرشت پرهیزگار را سلامت بدار؛ آن دیندار هدایت شده ستوده را حفظ کن و او را پیشوا و هدایتگر امت قرار بده.^{۱۴۵۱}

همین رویه را می توان از دو رهبر کننده: حجر بن عدی در جبهه علی علیه السلام و سلیل بن عمرو سکونی کندی از یاران معاویه دید. سلیل و یزید بن اسد بجلی^{۱۴۵۲} از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودند و معاویه را به جلوگیری از آب فرات دعوت کردند و سلیل گفت: «این گروه را همان گونه که آن پیرمرد را تشنه کشتند بکش که قصاص، کار زیبایی است».^{۱۴۵۳}

دیگر بزرگان کننده شرحبیل بن سمط که با حجر و اشعث از شاخه بنی معاویه کننده بودند، شامی ها را به جنگ با علی علیه السلام ترغیب می کرد.^{۱۴۵۴}

اما راستی چرا نخبگان یاران راستین علی علیه السلام نتوانستند در مقابل رفتار اشعث بن قیس اقدام مؤثری انجام دهند؟ مسلم است اقتدار اشعث آنان را مبهور کرده بود و قدرت تصمیم گیری را از آنان گرفته بود و حمایت آنان را بی اثر کرده بود. آیا قیود اخلاقی و تربیت دینی و دغدغه خاطر سلامتی امیر مؤمنان علی علیه السلام و جامعه اسلامی، تصمیم گیری و

^{۱۴۴۸} (1). زیر بن بگاری، پیشین، ص 194؛ نصح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، حکمت 435، ص 1292؛ ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 170.

^{۱۴۴۹} (2). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 169.

^{۱۴۵۰} (3). نصح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه 19، ص 76.

^{۱۴۵۱} (4). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 381.

^{۱۴۵۲} (5). همان، ص 170.

^{۱۴۵۳} (6). همان، ص 162.

^{۱۴۵۴} (7). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 198.

عمل آنان را محدود نمی‌کرد؟ به هر حال این یاران فداکار یمنی علی علیه السلام موفقیتی در خنثی‌سازی رفتار اشعث به دست نیاوردند؛ زیرا

ص: ۲۳۸

وی در جابه‌جایی و دگرگونی ارزش‌ها موفق بود.

از آنچه گذشت روشن می‌گردد ما نمی‌توانیم وجه ممیز پیروی و دشمنی از علی علیه السلام را با ملاک قبیله ای یمنی و یا نزاری بسنجیم. ما در این‌جا ناگزیریم برای روشن‌تر شدن این مسأله به حضور قبایل دو جبهه در آوردگاه صفین اشاره کنیم. در سپاه شام شمار بسیاری از قبایل یمنی عک، لخم، جذام، حمیر، اشعر،^{۱۴۵۵} شاخه‌های سکون، سکاسک و صدف از کنده^{۱۴۵۶} و پاره‌ای از افراد بجیله، همدان، بنو الحارث مذحج،^{۱۴۵۷} ازد،^{۱۴۵۸} طی^{۱۴۵۹} خثعم، غسان، کلب، قضاعه و تنوخ و از قبایل نزاری، غطفان، هوازن، بنی سلیم،^{۱۴۶۰} قیس و ایاد و قریش^{۱۴۶۱} حضور داشتند. در سپاه عراق شمار بسیاری از قبایل همدان، مذحج، کنده، خزاعه، طی، ازد، انصار و پاره ای از احمس بجیله، حمیر،^{۱۴۶۲} خثعم^{۱۴۶۳} و قضاعه^{۱۴۶۴} و از قبایل نزاری نیروی گسترده‌ای از ربیعه و عبد القیس، تمیم، اسد،^{۱۴۶۵} کنانه^{۱۴۶۶} و شماری از قریش^{۱۴۶۷} و هوازن^{۱۴۶۸} و أسلم شرکت داشتند.^{۱۴۶۹} از این قبایل همان‌گونه که گفته شد در سپاه شام عک، لخم، جذام، حمیر، اشعر بیش از دیگر قبایل با معاویه همکاری و فداکاری داشتند. در سپاه عراق نیز نقش همدان، مذحج و ربیعه در همراهی با علی علیه السلام بیش از دیگر قبایل اهمیت داشت، بدان‌گونه که علی علیه السلام درباره مذحج گفت: «در جناح راست لشکر من بزرگمردان مذحج هستند».^{۱۴۷۰} و درباره ربیعه گفت: «پرچم‌های آن بیرق خداست».^{۱۴۷۱} «ربیعه اهل یآوری هستند، چون انبوه دشمن را بپهنند با تلاش ایستادگی می‌کنند».^{۱۴۷۲} همچنین درباره همدان گفت:

^{۱۴۵۵} (1). همان، ص 229.

^{۱۴۵۶} (2). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 207 و 227.

^{۱۴۵۷} (3). همان، ص 207.

^{۱۴۵۸} (4). همان، ص 262.

^{۱۴۵۹} (5). همان، ص 202.

^{۱۴۶۰} (6). همان، ص 229.

^{۱۴۶۱} (7). همان، ص 207.

^{۱۴۶۲} (8). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 212؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص 60 و 205 و 227 و 258.

^{۱۴۶۳} (9). همان، ص 229.

^{۱۴۶۴} (10). همان، ص 207.

^{۱۴۶۵} (11). همان، ص 309.

^{۱۴۶۶} (12). همان، ص 311.

^{۱۴۶۷} (13). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 212.

^{۱۴۶۸} (14). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 311.

^{۱۴۶۹} (15). همان، ص 356.

^{۱۴۷۰} (16). همان، ص 273.

ایشان را فراخواندم و گروهی از شهسواران همدان که مردمی پست نیستند، اجابت کردند؛ شهسواران همدان از بنی شاکر و بنی شام در صبحگاه پیکار سست عنصر نیستند؛ خدا بهشت را به همدان پاداش دهد؛ زی را ایشان در روزهای سخت، خوان آوارگان هستند؛ اگر من دربان بهشت بودم به همدان می‌گفتم به سلامت وارد آن شوید.^{۱۴۷۳}

فداکاری قبیله همدان

مقاومت و دلاوری همدانیان سپاه علی علیه السلام چنان بود که یمنی های شام را درهم کوبیدند و معاویه گفت : «از دست همدان چه کشیدم». سپس به سختی بی تابی کرد و با یارانش به همدانیان حمله برد و آنان وی را فراری دادند.^{۱۴۷۴} علی علیه السلام به همدانیان گفت: «ای گروه همدان، شما زره و نیزه من هستید، شما جز برای خدا مرا یاری نکردید و جز خدا را جابت نکردید». سعید بن قیس همدانی با شور و معرفتی عمیق دینی و پیروی مخلصانه پاسخ داد: «ما به ندای خدا و به دعوت تو پاسخ گفتیم و رسول خدا صلی الله علیه و اله را در مرقدش یاری دادیم و همراه تو با هر که علیه تو بود جنگیدیم، ما را به هرجا می خواهی ببر». ^{۱۴۷۵} همچنین هنگامی که علی علیه السلام ناگزیر به قبول حکمیت شد، سعید بن قیس همدانیان را نزد علی علیه السلام فراهم آورد و گفت: «اینان قوم من هستند، از فرمان تو سرپیچی نمی‌کنیم، هرجا می خواهی ما را ببر». علی علیه السلام پاسخ داد: «اگر این آمادگی قبل از برافراشتن قرآن ها بود من لشکرشان را نابود می کردم، ولی هدایت یافته بازگردید، به جان خودم نمی خواهم یک قبیله را در برابر ایشان قرار دهم». ^{۱۴۷۶} این روایت سند محکمی است بر این که نظر مارتین هیندز، محقق تاریخ اسلام، درباره سعید بن قیس مقرون به صحت نیست؛ زیرا وی سعید را همچون اشعث دانسته که در حمایت از علی علیه السلام بی میل بود و تمایل ظاهری خود را به علی علیه السلام نشان می‌داد.^{۱۴۷۷}

^{۱۴۷۱} (17). همان، ص 288.

^{۱۴۷۲} (18). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 26؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص 289.

^{۱۴۷۳} (1). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 274 و 437؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص 29.

^{۱۴۷۴} (2). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 438.

^{۱۴۷۵} (3). همان، ص 436.

^{۱۴۷۶} (4). همان، ص 520.

^{۱۴۷۷} (5).

شهبسوار و شاعر همدانی منذر بن ابی حمیصه و ادعی^{۱۴۷۸} به علی علیه السلام گفت: «عکّی‌ها و اشعری‌ها از معاویه پاداش و مقرری خواستند و دین را به دنیا فروختند، ولی ما آخرت را بر دنیا برگزیدیم، ما پاداش نیکو با پایداری در جهاد در راه خداوند را درخواست کردیم. سپس در اشعار خود گفت:

ص: ۲۴۰

لیس منّا من لم یکن لک فی اللّٰه
ه ولّیا یا ذالولا و الوصیّه^{۱۴۷۹}

ای صاحب ولایت و وصایت، از ما نیست کسی که در راه خدا دوستدار و پیرو تو نباشد.

همچنین مردی از شاخه ارحب همدان گفت:

غراً بقول کذب و خرص
قد نکص القوم و آیّ نکص

عن طاعة الله و فحوى النصّ^{۱۴۸۰}

آنان بر اثر ظن و دروغ فریب خوردند و سخت میثاق خود را گسستند و از پیروی خدا و مدلول نص سرپیچیدند.

بدین‌سان، از مطاوی کلام اینان برمی‌آید همدانیان در تمام مراحل صفین با مقاومت و فداکاری، همواره مطیع اوامر و نواهی امیر مؤمنان بودند و جایگاه ولایت الهی و منصوبی وی را می‌شناختند و موضع ولایت و وصایت و دوستی علی علیه السلام را به عنوان حامل نور نبوت و وارث نبوی، پذیرا بودند. حلقه این ارتباط و شناخت از کجا بود؟ آیا همان‌گونه که در فصل دوم گفتیم این جانبداری برای آن نبود که مذحج و همدان به دست علی علیه السلام مسلمان شدند؟

^{۱۴۷۸} (6). وادع یکی از شعبات قبیله همدان است «ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 336».

^{۱۴۷۹} (1). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 436.

^{۱۴۸۰} (2). همان، ص 437.

ارادت و محبت به علی علیه السلام و اعتراف به ولایت الهی وی از سوی زنان همدان و مذحج که در صفین حضور داشتند، شایان توجه است. با شجاعت و دلاوری رجز می خواندند و مردان خود را به پیکار تشویق می کردند. از آن جمله: زرقاء دختر «عدی بن قیس همدانی» بود که معاویه در روزگار خلافت خود چون هنوز طعم شکست های سخت از همدان را فراموش نکرده بود، وی را از کوفه به دمشق فراخواند و به او گفت: «تو آن زن نبستی که بر شتری سرخ موی نشسته بودی و قوم خود را بر من می شوراندی؟». پاسخ داد: آری. معاویه گفت: «تو در آن خون هایی که علی علیه السلام ریخت شریک هستی». زرقاء با شهامت گفت: «مرا بشارت خوبی دادی». معاویه گفت:

«ای زرقاء شاد شدی؟». پاسخ داد: «آری، به خدا قسم شاد شدم». معاویه گفت: «به خدا در شکستم که بعد از وفات علی علیه السلام ارادت و محبت شما نسبت به وی را بیشتر از حیات او می بینم». ^{۱۴۸۱} همین فداکاری و دوستی همدانی ها نسبت به علی علیه السلام کینه سخت معاویه را نسبت به آنان برانگیخت تا سرانجام بسر بن ارطاء را به دیار همدان فرستاد و بسر کشتار و قصابی فجیعی از مردان این قبیله به راه انداخت. ^{۱۴۸۲}

ص: ۲۴۱

نمونه دیگر از زنان شیعه یمنی، که در صفین مردان قبیله خود را به پیکار علیه معاویه تشویق می کرد ام سنان مذحجیه بود که معاویه از او کینه سختی به دل داشت تا در روزگار خلافت خود وی را احضار و توبیخ کرد و به او گفت: تو نبودی که چنین می سرودی:

یا آل مذحج لا مقام فشمروا إن العدو لآل أحمد يقصد

ای قبیله مذحج، جای درنگ نیست، همت کنید؛ زیرا دشمن آهنگ خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله را نموده است؛ این علی علیه السلام است که سعادت‌مندان همچون در میان آسمان، ستارگان او را احاطه کرده اند؛ بهترین آفریدگان و پسرعموی محمد صلی الله علیه و اله است و افتخار محمد صلی الله علیه و اله در میان مردم برای او کافی است؛ پیوسته از هنگامی که با جنگ آشنا شد پیروز بود و یاری خداوند بر بالای پرچم او بسته شده بود. ^{۱۴۸۳}

^{۱۴۸۱} (3). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص 84.

^{۱۴۸۲} (4). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 424.

^{۱۴۸۳} (1). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص 62.

همدانی‌ها چنان در مسیر اهداف علی علیه السلام مخلصانه دفاع کرده بودند که وقتی وی وارد کوفه شد و از محله همدان و شاخه‌های آن ثور بکیل، شبام حاشد و فائش گذر کرد بانگ شیون و زاری بلند بود. حرب بن شرحبیل شبامی گفت: «تنها از یک کوی ۱۸۰ نفر کشته شده‌اند».

علی علیه السلام گواهی داد کشته‌های آنان شهید هستند.^{۱۴۸۴}

بدین‌سان، بر ما روشن می‌گردد در هردو جبهه شام و عراق قبایل بزرگ یمنی همدان، حمیر، مذحج، کنده، ازد و طی حضور داشتند. در برابر برخی قبایل مثل همدان، مذحج، طی و انصار که در سپاه علی علیه السلام شمار بیشتری داشتند، حضور حمیر در سپاه معاویه گسترده‌تر بود و این در حالی بود که قبایل لخم، جذام، عک، کلب و غسان در سپاه شام از شمار بسیاری برخوردار بودند، ولی در سپاه عراق هیچ کدام حضور نداشتند. برعکس، قبیله نزاری ربیع در سپاه علی علیه السلام حضور چشمگیری داشت، در حالی که هیچ فردی از آنان در سپاه شام نبود. همچنین از قبیله بنی تمیم بصره و کوفه شمار زیادی در جبهه عراق داشتند، در حالی که گزارشی از حضور بنی تمیم در سپاه شام وجود ندارد. از دیگر قبایل نزاری قریش، بنی کنانه و هوازن در هردو سپاه، بنی سلیم، غطفان و ایاد در سپاه شام، اسد و أسلم در سپاه عراق شرکت داشتند. در این صورت ما نمی‌توانیم پیروان علی علیه السلام و یا معاویه در صفین را با معیار قبیله محک زنیم و هواداران هرکدام را در یک مجموعه قبایل یمنی یا نزاری دسته بندی کنیم؛ زیرا هردو گروه قبایل در دو رویه دوستی و همکاری و مخالفت و دشمنی با علی علیه السلام و معاویه شرکت داشتند. برای بهتر روشن شدن این نظر موضع سه نفر از نخبگان قبیله یمنی بجیله را مثال می‌زنیم. شاخص خواص این قبیله جریر بن عبد الله بجلی از شاخه احمس^{۱۴۸۵} بجیله از یاران رسول الله صلی الله علیه و اله و سردار فتوحات و استاندار همدان

ص: ۲۴۲

بود که در صفین شرکت نکرد و موضع بی طرفی گرفت و با گروهی از خاندان قسر بجیله به قرقیسیا رفت.^{۱۴۸۶} از دیگر مردم بجیله ابو شداد قیس بن مکشوح بجلی پرچمدار بجیله در صفین بود که تا سرآورده معاویه پیش رفت و کشته شد. وی در رجز خود می‌گفت:

علی آن صاحب وقار و بردباری بر آن هنگامی که دشواری پیش آید چابک است؛ هنگامی که زشتکاری مردم نحس را بدید یاران برگزیده و سخاوتمندی به او پیوستند؛ دو شهسوار مالک و هاشم.^{۱۴۸۷}

^{۱۴۸۴} (۲). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 531.

^{۱۴۸۵} (۳). ابن حزم، پیشین، ص 388.

^{۱۴۸۶} (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 60.

^{۱۴۸۷} (۲). همان، ص 258.

یکی از یاران معاویه یزی د بن اسد بن کرز بجلیّ فرمانده چهار هزار نفری بود که به اصطلاح برای کمک به عثمان فرستاد.^{۱۴۸۸} وی جزو گروهی بود که از دمشق به حمص رفتند تا شرحبیل بن سمط کندی را علی علیه السلام تحریک کنند.^{۱۴۸۹} یزید از طرفداران سرسخت عثمان و مخالف باز گذاشتن آبخخور فرات بر روی عراقی‌ها بود.^{۱۴۹۰} وی از سخنوران عرب بود که در تشویق شامیان به جنگ با علی علیه السلام خطبه ای بلیغ خواند^{۱۴۹۱} و در پایان صفین نیز در دلداری به عراقی‌ها سخن راند.^{۱۴۹۲}

بدین‌سان، بر ما معلوم می‌گردد اعتقاد دینی و ایمانی معیار گرایش فکری و سیاسی این افراد در صف بندی عراقی و شامی بوده است و عوامل دیگر، مثل وابستگی قبیله ای و منطقه‌ای، دنیاجویی و ناآگاهی و بی‌خبری در مراتب پایین تر قرار دارند.

بافت قبیله‌ای جنبش خوارج و پیکار نهروان

^{۱۴۹۳} شکل‌گیری خارجیگری را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: الف) از هنگام پیمان صلح صفین تا تجمع معترضین به حکمیت در حروراء؛^{۱۴۹۴} ب) از اعلام رأی حکمین و خروج آنان تا پایان جنگ نهروان.

چگونگی انتخاب حکم یمنی

در روز پایانی پیکار صفین اشعث و قاریانی که از آن‌پس از خوارج شدند گفتند: ما به

ص: ۲۴۳

حکمیت قرآن راضی هستیم و ابو موسی اشعری را برگزیدیم.^{۱۴۹۵} علی علیه السلام در پاسخ آنان گفت: «من به داوری ابو موسی اشعری راضی نیستم». ولی اشعث و زید بن حصین طایبی^{۱۴۹۶} و مسعر بن فدکی^{۱۴۹۷} با گروهی از قاریان گفتند:

^{۱۴۸۸} (3). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 368؛ ابن قتیبه، الامامة و السیاسة، الجزء الأول، ص 44.

^{۱۴۸۹} (4). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 44.

^{۱۴۹۰} (5). همان، ص 170.

^{۱۴۹۱} (6). همان، ص 241.

^{۱۴۹۲} (7). همان، ص 548.

^{۱۴۹۳} (8). طسوج (ناحیه) نهروان شامل سه نهروان، اعلی، اوسط و اسفل می‌شد و ناحیه شرقی بین اوسط و بغداد را دربرمی‌گرفت و سرزمین کهنی بود روی نهری که از جبل سرچشمه می‌گرفت. ر. ک: ابن خردادبه، پیشین، ص 18 و 162؛ یعقوبی، البلدان، ص 43.

^{۱۴۹۴} (9). حروراء قریه‌ای در نیم‌فرسخی کوفه. ر. ک: یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 93.

^{۱۴۹۵} (1). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 499.

^{۱۴۹۶} (2). زید بن حصین از رداپوشان و نساك بود که کوفیان را به جنگ معاویه تشویق می‌کرد و می‌گفت: اینان در اسلام کم‌نصیب و یاران ستم و استوارکنندگان پایه‌های جور و تجاوز هستند. ر. ک: نصر بن مزاحم، پیشین، ص 99.

^{۱۴۹۷} (3). فرمانده قاریان بصره در صفین بود. ر. ک: نصر بن مزاحم، پیشین، ص 208 و 489.

«ما جز به او رضایت ندهیم؛ زیرا وی پیشتر، ما را از این واقعه که بر سرمان آمد برحذر داشته بود. امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ گفت: «او از رضایت عمومی بهره‌مند نیست، چه از من جدا شد و مردم را از یاری من بازداشت و سپس بگریخت تا آن که پس از چند ماه به او امان دادم. من برای این کار ابن عباس را برمی‌گزینم». ولی اشعث که درصدد تضعیف امیر مؤمنان علیه السلام و تثبیت نفوذ و اقتدار خود بود و شایستگی ابن عباس به خوبی برای وی روشن بود که می‌تواند موقعیت علی علیه السلام را تثبیت کند گفت: «بین تو و ابن عباس جدایی نیست و ما کسی را می‌خواهیم که نسبت به تو و معاویه یکسان باشد و به هیچ یک از شما نزدیک تر نباشد. نباید در میان ما دو تن از مضر داوری کند». سپس در یک نمایش قدرت گفت: «من مردی از یمانی‌ها را قرار می‌دهم».^{۱۴۹۸} علی علیه السلام گفت: «پس من اشتر را قرار می‌دهم»، ولی اشعث به سبب دشمنی دیرینه ای که از اشتر و قبیله مذحج داشت و می‌دانست اشتر در صورت داوری، که از هوشیاری و خردمندی کافی برای دشمن شناسی برخوردار است، حالت عدم پیروزی شام و عراق - که در آن اشرافیت قبیله ای صاحب اقتدار خواهد بود - را از بین خواهد برد. گفت: «حکم او این است که ما بر یکدیگر تیغ برکشیم تا آنچه را تو و او می‌خواهید برآورده شود».^{۱۴۹۹}

بدین‌سان، روشن می‌گردد انتخاب ابو موسی اشعری تنها برای زنده شدن سنت و خوی قبیله ای نبود، بلکه موضع‌گیری منفی وی در برابر امیر مؤمنان علیه السلام بود که اشعث و قاریان را به انتخاب او واداشت؛ زیرا اگر تنها خوی قبیله ای معیار اشعث بود باید به انتخاب مالک بن حارث راضی می‌شد؛ در حالی که به علت حسادت و دشمنی با وی و حمایت‌های شجاعانه و بی‌دریغ اشتر از علی علیه السلام با وی مخالفت کرد و این در حالی بود که برخی دیگر از رهبران یمنی مثل مالک بن حارث، سعید بن قیس همدانی و سلیمان بن سرد^{۱۵۰۰}، که مشتاقانه خواهان ادامه جنگ بودند، در برابر نفوذ بلامنازع و قدرت تصمیم‌گیری اشعث موفق به تأثیرگذاری بر عراقی‌ها نشدند و نتوانستند توده مردم را تسلیم اهداف امیر مؤمنان علیه السلام کنند، برای نمونه یکی از نخبگان قبیله

ص: ۲۴۴

بنی تمیم یعنی احنف بن قیس که در گذشته بر قبیله خود نفوذ داشت از علی علیه السلام خواست او را حکم قرار دهد، ولی عراقی‌ها نپذیرفتند و به استدلال او (که عقل و فهم ابو موسی سطحی و کندذهن است و او از یمن و قوم او همراه معاویه هستند) توجه نکردند.^{۱۵۰۱}

^{۱۴۹۸} (4). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 500.

^{۱۴۹۹} (5). همان، ص 499.

^{۱۵۰۰} (6). همان، ص 519.

^{۱۵۰۱} (1). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 131؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص 501.

در برابر اشعث بن قیس و یمنی های پیرو او، که مخالف سرسخت جنگ بودند، دسته ای دیگر از قاریان که شمشیرهایشان را بر شانه‌ها برآورده بودند نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند:

ای امیر مؤمنان، به اینان منگر و بگذار ما با این تیغ‌ها بر آن گروه بتازیم تا خداوند خود به حق میان ما داوری کند. علی علیه السلام گفت: «دیگر جنگ روا نیست تا بنگریم قرآن بر چه داوری کند».^{۱۵۰۲} در همین حال نیز حدود چهار هزار نفر از یاران خردمند و عابد علی علیه السلام از او خواستند به جنگ بازگردند، ولی امیر مؤمنان گفت: «مخالفت یارانان را می‌بینید و شما کم‌شمار هستید، اگر به جنگ بازگردید، اینان شدیدتر از مردم شام نسبت به شما خواهند بود. اگر اینان و مردم شام علیه شما جمع شوند شما را نابود خواهند کرد. به خدا به آنچه انجام شد راضی نبودم، ولی من نظر عموم مردم را پذیرفتم؛ زیرا از نابودی شما می‌ترسیدم».^{۱۵۰۳}

به هر حال، اشعث - که در آن برهه در پی جبران ناکامی های گذشته خود بود و شخصیت مسلط او از اقتدار زیادی برخوردار شده بود که گویی سرنوشت صفین را باید او رقم می زد - به روشنی گفت: «من مردی یمنی را حکم قرار می‌دهم» و همراه برخی قرآء^{۱۵۰۴} او برخلاف تمایل علی علیه السلام یکی از نخبگان یمنی با ویژگی کند ذهنی و دشمنی با علی علیه السلام را به وی تحمیل کردند. پس از آن به دنبال ابو موسی که در یکی از نواحی شام به نام عرض بود فرستادند.^{۱۵۰۵} سرانجام پیمان صلح صفین در روز چهارشنبه، هفدهم صفر، بسته شد و هنگامی که اشعث متن میثاق را بر قبایل عرضه داشت دو برادر از قبیله عنزه^{۱۵۰۶} به نام‌های معدان و جعد فریاد برآوردند: «لا حکم الا لله» و به سرپرده معاویه حمله کردند و کشته شدند. سپس صالح بن شقیق مرادی از سران م راد مذحج گفت: «حکمی را جز خدا نباشد گرچه مشرکان را خوش نیاید». پس از آن گروهی از بنی راسب ازد، که از کتاب الصفین برمی آید، بیشترین معترضین به داوری اینان بودند؛ فریاد برآوردند:

«حکمی جز خدا را نباشد». سپس عروه بن ادیه تمیمی گفت: «آیا مردان را در کار خدا به داوری

ص: ۲۴۵

گماردند؟! هیچ حکمی جز خدا را نشاید».^{۱۵۰۷} پس از آن از هر کران بانگ برآمد: لا حکم الا لله، ما خشنود نیستیم که مردان در دین خدا داوری کنند، خداوند حکمش را درباره معاویه و یارانش رانده است یا کشته شوند یا به فرمان او

^{۱۵۰۲} (2). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 497.

^{۱۵۰۳} (3). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 338.

^{۱۵۰۴} (4). قرآء دو گروه بودند: دسته‌ای کوفی که فرمانده آنان عمار یاسر و عبد الله بن بدیل بودند و گروهی از بصره به فرماندهی مسعر بن فدک. برخی از قرآء کوفه خواهان ادامه جنگ بودند» ر. ک: نصر بن مزاحم، پیشین، ص 208 و 497.

^{۱۵۰۵} (5). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 500.

^{۱۵۰۶} (6). عنزه شاخه‌ای از بنی اسد بن ربیع بن نزار بود» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 346.

^{۱۵۰۷} (1). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 512.

سرسپارند، ما آن دم که به انتصاب داوران رضا دادیم گرفتار خطا و لغزش شدیم و اینک توبه کرده ایم و از آن رأی برگشته‌ایم، تو نیز چون ما برگرد و گرنه از تو بیزاری می‌جوییم. امام فرمود: «وای بر شما آیا پس از اعلام رضایت و عهد و میثاق برگردم؟^{۱۵۰۸} مگر خدا نمی‌فرماید: **أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ**^{۱۵۰۹} ولی این افراد به ظاهر متعبد و جاهل و بی‌درک که از معرفت کافی برخوردار نبودند از پیشوای خود- که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرَبَارَهْ او فرموده بود: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا**^{۱۵۱۰} - بیزاری جستند و شهادت بر شرک او دادند.^{۱۵۱۱}

آیا این آشفتگی، تغییر نظر و تردید و بی‌ثباتی، تحت تأثیر محیط زندگی و صحرا و سازمان قبیله ای نبوده است؟ آیا این بی‌شعوری و بی‌ادبی به ساحت پیشوای امت، ناشی از سطح پایین فکری نبود؟ آنان هنگامی که نتیجه ناگوار صفین را- که خود آفریننده آن بودند- با تمام وجود لمس کردند بیدار شدند، ولی به جای سرزنش خود و احساس گناه و ندامت پیشوا را گناهکار دانستند و او را سرزنش کردند. آیا این آشفتگی و کشمکش و بی‌معرفتی، ناشی از روحیه بدوی و جنگاوری و غارتگری و عصبیت و خونخواهی در تاریخ سیاسی- نظامی قبیله تمیم با همسا یگانش نبود؛ زیرا آن گونه که در فصل اول و دوم اشارت رفت این قبیله در صفحات جنوب شرقی و غربی نجد همواره با قبایل همدان، مذحج، کنده و نیروهای دولت ساسانی و حتی با قبایل مضر در چالش و ستیز بود؟ این احتمال نیز وجود دارد درگیری ها و دشمنی‌هایی که تمیم و مراد در خاطره تاریخی خود از حامیان سرسخت علی علیه السلام یعنی قبیله همدان داشتند در بروز این رویه مؤثر بوده است. آیا صحنه گردانی اشعث در پایان جنگ، مرادی ها را- که قبل از اسلام او را به اسارت گرفته و سمبل خیانت می‌دانستند- وادار نکرد دست به اعتراض بزنند؟ بی‌تردید رقابت‌ها و دشمنی‌های گذشته در ایجاد روحیه اعتراض در آن برهه بی‌تأثیر نبوده است.

پس از اختلاف و آشفتگی بر سر حکمیت، علی علیه السلام فرمان کوچ داد. در طول راه کوفه آنان با تازیانه و غلاف شمشیر بر یکدیگر می‌زدند و ناسزا می‌گفتند. چون امیر مؤمنان در بیستم ربیع الأول به کوفه رسید، دوازده هزار نفر از او جدا شدند و به حروراء رفتند و شبث بن ربیع تمیمی را به ریاست و عبد الله بن کواء یشکری از بکر بن وائل را بر امامت نماز خود برداشتند.^{۱۵۱۲}

ص: ۲۴۶

^{۱۵۰۸} (2). هبن، ص 517.

^{۱۵۰۹} (3). نخل (16) آیه 91.

^{۱۵۱۰} (4). حاکم حسکان نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، المجلد الثالث، ص 128.

^{۱۵۱۱} (5). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 517.

^{۱۵۱۲} (6). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 342 و 346.

علی علیه السّلام ابن عبّاس را برای مذاکره نزد ایشان فرستاد و سپس خود به دیدار آنها رفت و پس از مذاکره با حرورائیان آنان را به کوفه بازگردانید.^{۱۵۱۳}

گفتگوی داوران براساس مفاد پیمان صفین در ماه رمضان در دومة الجندل آغاز شد و دو ماه به درازا کشید.^{۱۵۱۴} در طول مذاکرات ابو موسی اشعری خلافت عبد الله بن عمر را می خواست و عمرو بن عاص بر معاویه بن ابو سفیان اصرار داشت. سرانجام هردو داور از حدود وظیفه خود تجاوز کردند و توافق به خلع علی علیه السّلام و معاویه و واگذاری خلافت به شورای بین مسلمانان کردند، ولی عمرو به ابو موسی نیرنگ زد و پس از اعلام نظر ابو موسی، وی نیز علی علیه السّلام را خلع و معاویه را بر خلافت قرار داد.^{۱۵۱۵}

بدین سان، ابو موسی اشعری، یکی از نخبگان یمنی از حزب قاعدین، آن چنان در دشمنی و مخالفت با امیر مؤمنان علیه السّلام پیش رفت که حاضر نشد حتی نام وی را برای خلافت مطرح کند و عبد الله بن عمر را بر او ترجیح داد. سرانجام نیز فریب عمرو را خورد و بزرگترین ضربه را بر پیکر قدرت سیاسی علی علیه السّلام وارد ساخت.

پس از اعلام رأی داوران، در کوفه، گروهی از مخالفان حکمیت، علی علیه السّلام را کافر خواندند و در خانه عبد الله بن وهب راسبی ازدی گرد آمدند و او را به ریاست خود برگزیدند و در دهم شوال سال ۳۸ با وی بیعت کردند.^{۱۵۱۶} سپس علی علیه السّلام خروج کردند و مخفیانه از کوفه خارج شدند و به یاران خود در بصره نامه نوشتند تا در نهروان به ایشان بپیوندند. از بصره نیز پانصد نفر از خوارج به فرماندهی مسعر بن فدک تمیمی حرکت کردند و به عبد الله بن وهب در نهروان پیوستند.^{۱۵۱۷} پس از بیرون رفتن خوارج از کوفه شیعیان علی علیه السّلام به وی گفتند: «با هرکه دوستی کنی با او دوستی خواهیم کرد و با هرکه دشمنی نمایی او را دشمن خواهیم داشت».^{۱۵۱۸}

جای گاه یمنی‌ها در رهبری خوارج

امیر مؤمنان علی علیه السّلام پس از خروج عبد الله بن وهب و یزید بن حصین طایی و یارانشان، نامه‌ای به آن دو نوشت و پس از بیان مخالفت دو داور با کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و اله از آنان خواست برای جنگ با دشمن مشترک، نزد وی آیند، ولی آنان در پاسخ نوشتند: «اگر به کفر

ص: ۲۴۷

^{۱۵۱۳} (1). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص 405.

^{۱۵۱۴} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 40 و 43.

^{۱۵۱۵} (3). همان، ص 51.

^{۱۵۱۶} (4). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 361.

^{۱۵۱۷} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 54.

^{۱۵۱۸} (6). همان، ص 56.

خویش شهادت دهی و توبه کنی در کار تو و خودمان بنگریم، وگرنه منصفانه به تو اعلام بیکار می کنیم که خدا جنایتکاران را دوست ندارد».^{۱۵۱۹}

در این هنگام علی علیه السلام مردم کوفه را به جنگ با معاویه فراخواند و به آنان گفت : «ما داوران را برگزیدیم تا براساس قرآن حکم کنند، ولی آنان برخلاف کتاب و سنت حکم کردند . به خدا سوگند، با آنان خواهیم جنگید ».^{۱۵۲۰} سپس به کوفیان دستور داد به نخيله روند و به ابن عباس والی بصره نامه نوشت مردم بصره را اعزام کند . ابن عباس به سختی توانست از شصت هزار مرد بصره ۱۵۰۰ نفر را به فرماندهی احنف بن قیس و ۱۷۰۰ نفر را به فرماندهی جاریه بن قدامه سعدي تمیمی به نخيله بفرستد.^{۱۵۲۱}

امیر مؤمنان علیه السلام سران کوفه و تقسیمات هفت گانه و قبایل را فراهم کرد و از آنان خواست تا جنگاوران خود را آماده کنند. از کوفه ۵۷ هزار نفر از اعراب و هفت هزار نفر از موالی و غلامانشان به شمار ۶۵ هزار نفر آماده شدند.^{۱۵۲۲} علی علیه السلام در نخيله به یاران خود گفت : «به سوی گروهی روید که با شما می جنگند تا پادشاهان ستمگر شوند و بندگان خدا را بنده خود کنند».

مردم از هرسو فریاد برآوردند: «ای امیر مؤمنان، ما را به هرجا دوست می داری ببر». صیفی بن فسیل شریانی گفت: «ای امیر مؤمنان، ما حزب تو و یاران تو هستیم، با هرکه دشمنی کنی دشمنی کنیم و با هرکه پیرو تو باشد، همراهی کنیم ». محرز بن شهاب سعدي تمیمی گفت:

«ای امیر مؤمنان، ما شیعیان تو هستیم که از پیروی تو و بیکار با دشمنان امید ثواب داریم و از سرپیچی دستورات تو بیم عذاب داریم».^{۱۵۲۳} سعید بن قیس همدانی گفت : «ای امیر مؤمنان، از ما شنوایی و پیروی و دوستی و نیکخواهی است، من آنچه را می خواهی فراهم می کنم». سپس از سران یمنی حجر بن عدی و عدی بن حاتم و از بزرگان نزاری معقل بن قیس ریاحی تمیمی و زیاد بن خصفه تیمی آمادگی قبایل خود را اعلام کردند.^{۱۵۲۴}

بدین سان، علی علیه السلام با ۶۸ هزار نفر از نیروهای قبایل یمنی و نزاری و موالی آنان، عازم شام گردید . در همین حال، اخبار ناگواری از خوارج به ایشان رسید که آنان دست به آشوب و غارت زده اند، عبد الله بن خطاب بن ارت و همسر حامله اش را کشته و شکمش را دریده و جنین او را

^{۱۵۱۹} (1). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 251.

^{۱۵۲۰} (2). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 143.

^{۱۵۲۱} (3). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 145. به گزارش بلاذری جاریه بن قدامه با سه یا پنج هزار نفر به نخيله آمد « ر. ک: انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 367».

^{۱۵۲۲} (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 59؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 145.

^{۱۵۲۳} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 59.

^{۱۵۲۴} (6). همان، ص 59.

درآورده‌اند و سه زن از قبیله طی و ام سنان صیداوی^{۱۵۲۵} را نیز کشته‌اند.^{۱۵۲۶} علی علیه السلام برای تحقیق درباره این وحشی‌گری خوارج - که از خوی خشونت بدوی به میراث در آنان باقی مانده بود - یکی از یاران خود را نزد آنان فرستاد، ولی خوارج او را به قتل رسانیدند. به همین علت مردم و از جمله اشعث بن قیس نزد علی علیه السلام آمدند و از او خواستند پیش از جنگ با معاویه فتنه خوارج را خاموش کند. امیر مؤمنان نیز دعوت آنان را اجابت کرد و به سوی نهروان حرکت کرد.^{۱۵۲۷} هنگامی که به نهروان رسید نزد ایشان پیغام فرستاد کشتندگان برادران ما را نزد ما بفرستید تا به قصاص آنان بکشیم و من دست از شما برمی دارم تا لبشامی‌ها تلاقی کنیم، شاید خدا قلب‌های شما را هدایت کند. آنان پاسخ دادند همه ما قاتلان آنها هستیم و همگی، خون شما و آنان را حلال می‌دانیم.^{۱۵۲۸}

امیر مؤمنان بر رویه همیشگی خود برای اتمام حجّت، دو نفر از یاران یمنی خود، قیس بن سعد و ابو ایوب خالد بن زید انصاری را نزد خوارج فرستاد تا ایشان را از سرکشی و مخالفت بازدارند، ولی آنان بر مخالفت خود اصرار داشتند. سپس علی علیه السلام نزد آنان آمد و با ایشان سخن گفت: «من مخالف داوری بودم و به شما گفتم: آنان از روی خدعه خواهان حکمیت هستند، اما نظر مرا نپذیرفتید و از من سرپیچی کردید تا این که حکمیت را پذیرفتم، ولی از آنان پیمان گرفتم آنچه را قرآن، زنده کرده زنده بدارند و آنچه را قرآن میرانده است از بین ببرند و ما بر همان حال اول خود هستیم، شما را چه می‌شود؟» ولی آنها پاسخ دادند: «اگر توبه نکنی از ما کناره‌گیری کن.»^{۱۵۲۹} علی علیه السلام گفت: «آیا پس از ایمان به رسول الله صلی الله علیه و اله و هجرت با وی و جهاد در راه خدا به کفر خویش اقرار کنم»^{۱۵۳۰} و از نزد آنان برفت. چون بازگشت سپاه خود را آرایش داد و حجر بن عدی را بر پهلوی راست و شیب بن ربعی را بر پهلوی چپ و ابو ایوب انصاری را بر سواران و ابو قتاده نعمان بن ربعی خزرجی را به فرماندهی پیادگان و بر هشتصد نفر از انصار قیس بن سعد را گماشت. خوارج نیز سپاه خود را آرایش دادند، یزید بن حصین طایی را بر پهلوی راست و شریح بن اوفی عبسی را بر پهلوی چپ و حمزه بن سنان أسدی را بر سواران و حرقوص بن زهیر سعدی را بر پیادگان و عبد الله بن وهب راسبی را بر تمام سواران گماشتند.^{۱۵۳۱}

^{۱۵۲۵} (1). صیدا شاخه‌ای از أسد بن خزیمه بود» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص 226.

^{۱۵۲۶} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 368 و 369؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 147؛ ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 252.

^{۱۵۲۷} (3). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 252؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 368.

^{۱۵۲۸} (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 62.

^{۱۵۲۹} (5). همان، ص 62.

^{۱۵۳۰} (6). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 369.

^{۱۵۳۱} (7). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 371؛ ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 256؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، -- الجزء الأول، ص 149. خلیفه بن خیط

فرمانده پهلوی چپ سپاه خوارج را شیب بن بجره أشجعی و شریح بن اوفی را پرچمدار خوارج آورده است» ر. ک: تاریخ، ص 149.

امیر مؤمنان در ادامه روش های مصلحانه و هدایتی خود پرچم امان را به ابو ایوب داد . وی فریاد زد: هرکس از شما نزد این پرچم آید و کسی را نکشته باشد و متعرض کسی نشده باشد در امان است، هرکه از شما سوی کوفه یا مداین رود در امان است. پس از آن ما قاتلان برادران خویش را قصاص کنیم و نیازی به ریختن خون شما نداریم . پس از سخنان ابو ایوب فروه بن نوفل اشجعی با پانصد نفر به بند نیجین و دسکره و دسته ای به طور پراکنده به کوفه رفتند و حدود یکصد نفر از آنان به علی علیه السلام پیوستند.^{۱۵۳۲} از شمار چهار هزار نفر، ۲۸۰۰ نفر از آنان با عبد الله بن وهب ماندند و در روز نهم صفر سال ۳۸^{۱۵۳۳} بر سپاه علی علیه السلام به سختی هجوم بردند که موجب عقب نشینی آنان شد، ولی یاران امام علیه السلام پایداری کردند و با رشادت به صف خوارج حمله بردند.

در مدت دو ساعت فرماندهان خوارج و همه یارانشان مگر کمتر از ده نفرشان، کشته شدند و از یاران علی علیه السلام نیز کمتر از ده نفر به قتل رسیدند^{۱۵۳۴} که از جمله آنان: عروه بن اناف طایبی؛ صلت بن قتاده کندی؛ فیاض بن خلیل ازدی؛ رویه بن ویر بجلی؛ عبد الله بن حماد حمیری؛ رفاعه بن وائل ارحبی؛ کیسوم بن سلمه جهنی؛ حبیب بن عاصم ازدی؛ عبید بن عبید خولانی.^{۱۵۳۵} در منابع در دسترس ما به جز فرماندهان آنان اسامی برخی از کشته شدگان خوارج چنین است: ربیع بن شداد خثعمی که در صفین پرچمدار خثعم^{۱۵۳۶} بود؛ زید بن عدی فرزند عدی بن حاتم طایبی؛^{۱۵۳۷} عبد الله بن شجره سلمی؛^{۱۵۳۸} یزید بن عاصم محاربی؛ جواد بن بشر تمیمی.^{۱۵۳۹}

تأثیر اشرافیت یمنی در بازگردانیدن سپاه

پس از خاتمه جنگ نهروان علی علیه السلام به یاران خود گفت : «خداوند شما را بر خوارج پیروزی بداد، اکنون بدون درنگ برای پیکار با قاسطان آماده شوید»، ولی اشعث بن قیس که به گفته

^{۱۵۳۲} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 64. بلاذری می نویسد: هزار نفر به زیر پرچم ابو ایوب آمدند» ر. ک: انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 371.

^{۱۵۳۳} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 375.

^{۱۵۳۴} (3). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص 417.

^{۱۵۳۵} (4). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 272؛ ابن شهر آشوب، المناقب، الجزء الثاني، ص 190. خلیفه بن ختیط یزید بن نویره انصاری و ابو نعیم عقبه بن عامر جهنی را جزو کشته شدگان سپاه علی علیه السلام آورده است» ر. ک: تاریخ، ص 149؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 374.

^{۱۵۳۶} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 56.

^{۱۵۳۷} (6). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 364.

^{۱۵۳۸} (7). همان، ص 372.

^{۱۵۳۹} (8). همان، ص 375.

ابو بکر «در هر شری ببیند در آن وارد می شود»^{۱۵۴۰} همچون عناصر معاویه عمل کرد و گفت: «ای امیر مؤمنان، شمشیرها و نیزه‌های مان کند شده ما را به شهر خودمان برگردان که با بهترین سز و برگ و ابزار جنگ آماده شویم».^{۱۵۴۱}

علی علیه السلام ناچار به کوفه بازگشت و بار دیگر اشرافیت یمنی علی علیه السلام را از اهداف خود بازداشت و آب به آسیای دشمن ریخت و برخلاف نظر محقق تاریخ اسلام یولیوس و لهوزن^{۱۵۴۲} دست از دشمنی با علی علیه السلام تا هنگام شهادت وی برنداشت. در این جا می توان تأثیر بخشش های معاویه به اشعث را درک کرد؛ زیرا هنگامی که معاویه از پیکار علی علیه السلام با خوارج آگاه شد به عده ای از بزرگان کوفه مثل اشعث بن قیس و دیگران نامه نوشت و پول و وعده هایی به آنان داد تا به او روی آوردند و از ه همراهی با علی علیه السلام در جنگ با معاویه سستی کردند و دعوت او را رد کردند و از وی پیروی نکردند. معاویه در این باره می گفت: «پس از پیکار صفین بی لشکر و بدون مشقت با علی علیه السلام جنگیدم».^{۱۵۴۳}

بدین سان، بر ما معلوم می گردد در شکل گیری خوارج و سپاه آنان در نهروان، قبایل مضرى مثل تمیم، اسد، سلیم، محارب و عبس و قبایل یمنی همچون مراد، راسب ازد، طی و خثعم، شرکت داشتند و ریاست آنان با عبد الله بن وهب راسبی (یکی از یمنی ها) بود. برخلاف نظر برخی از محققان به نظر می رسد نیروی عمده خوارج در نهروان از بنی تمیم نبوده است؛ زیرا در چند مرحله شاهد بازگشت رهبران بنی تمیم از رویارویی با علی علیه السلام هستیم: یکی بازگشت شبت بن ربیع از حروراء و همراهی وی با علی علیه السلام در نهروان و دیگر مسعر بن فدکی بود که در آغاز پیکار نهروان با هزار نفر به سپاه علی علیه السلام پیوست^{۱۵۴۴}، ابو مریم سعدی با دویست نفر کناره گیری کرد، ولی دوباره در ماه رمضان سال ۳۸ به همراهی چهارصد نفر از یارانش، که جز پنج نفرشان همگی از موالی ایرانی بودند، شورید و تا پنج فرسخی کوفه آمد، اما به دست جاریه بن قدامه تمیمی کشته شد و یارانش پراکنده شدند.^{۱۵۴۵} این رفتار ناشی از تردید و دودلی و فرصت طلبی برخی از تمیمی ها بود که در سال نهم هجری، هیأت نمایندگی خود را به مدینه منوره فرستادند و اسلام آوردند^{۱۵۴۶} و بدون تربیت لازم در فتوحات شرکت کردند و در شهرهای تازه تأسیس بصره و کوفه ساکن شدند تا سرانجام در خلافت علی علیه السلام در مراتب شک و یقین، مخالفت و پیروی با وی عمل کردند.

ص: ۲۵۱

^{۱۵۴۰} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص 619.

^{۱۵۴۱} (2). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 257؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 149.

^{۱۵۴۲} (3). ولهوزن، شیعه و خوارج، ترجمه محمد رضا افتخارزاده، ص 27.

^{۱۵۴۳} (4). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 383.

^{۱۵۴۴} (5). همان، ص 371.

^{۱۵۴۵} (6). همان، ص 485.

^{۱۵۴۶} (7). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص 293؛ ابن شیبّه، پیشین، الجزء الثاني، ص 523.

از اسامی فرماندهان سپاه علی علیه السلام و شهیدان سپاهش و سیر حوادث برمی آید ساختار قبیله‌ای سپاه امیر مؤمنان علیه السلام از قبایل یمنی و نزاری شکل گرفته بود، اگرچه کشته شدگان سپاه وی همه از قبایل یمنی حمیر، همدان، ازد، خولان، طی، کنده و بجیله بودند و بیشتر فرماندهان سپاه وی نیز از قبایل یمنی بودند، اما قاتل امیر مؤمنان علیه السلام نیز عبد الرحمان بن ملجم مرادی از خوارج یمنی بود و بیشترین مخالفان داوری، پس از بسته شدن پیمان صفین، از قبیله یمنی راسب و مراد بودند و اشرافیت یمنی بار دیگر علی علیه السلام را از اهدافش بازداشت.

نقش قبایل یمنی در غارات

پس از اعلام رأی داوران، معاویه مشکلات فراوانی برای امیر مؤمنان علیه السلام فراهم کرد و طرح براندازی حکومت و خلافت علی علیه السلام از راه‌های گوناگون مثل تصرف مصر، غارات و طرح کودتا در شهرهای مکه و بصره را دنبال کرد. این اقدامات بیش از دو سال علی علیه السلام را به خود مشغول داشت که در فراز و نشیب تشییع تأثیر داشت. قبایل یمنی شام و عراق در مخالفت و همراهی با علی علیه السلام در این حوادث نقش مهمی داشتند، بدین سبب، ما ناگزیر به بررسی و پژوهش در این باره هستیم.

تصرف مصر: سرزمین مصر از نظر سیاسی و نظامی و نیروی انسانی و اقتصادی از اهمیت خاصی برخوردار بود. به همین جهت، عمرو بن عاص شرط همکاری خود با معاویه را استناداری بر مصر قرار داد. معاویه در راستای چنگ اندازی بر این منطقه، پس از جنگ صفین، دو نفر از یاران یمنی خود (مسلمه بن مخلد انصاری و معاویه بن حدیج سکونی کندی) را که در پیکار صفین حضور داشتند به مصر فرستاد تا آنان و مردم را به مخالفت با علی علیه السلام و خونخواهی عثمان بخوانند. هنگامی که آن دو شروع به فعالیت کردند اوضاع مصر آشفتگی شد. علی علیه السلام برای اصلاح امور آن سرزمین مالک بن حارث را به استناداری مصر تعیین کرد، ولی در راه به دست جایستار مأمور خراج «قلزم»^{۱۵۴۷} با شربت عسل زهرآلود به شهادت رسید.^{۱۵۴۸}

پس از حکمیت چون شامیان با معاویه به خلافت بیعت کردند، معاویه نیرومند شد، اما عراقی‌ها با علی علیه السلام بنای ناسازگاری و مخالفت گذاشتند معاویه مصمم به تصرف مصر شد.^{۱۵۴۹} بدین منظور نامه‌ای برای مسلمه بن مخلد و معاویه بن حدیج، که از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودند و به وی ناسزا می گفتند،^{۱۵۵۰} نوشت و در آن اشاره کرد: به زودی ما بر اوضاع مسلط خواهیم شد، شما به مخالفت خود ادامه دهید و لشکر ما بر شما سایه خواهد افکند و هرچه را

^{۱۵۴۷} (1). شهری بزرگ بر ساحل خلیج قلزم در شمال دریای سرخ بین مصر و ایله ر. ک: یعقوبی، البلدان، ص 119.

^{۱۵۴۸} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 71.

^{۱۵۴۹} (3). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 400.

^{۱۵۵۰} (4). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 188.

خواسته باشید برمی‌آورند.^{۱۵۵۱} معاویه پس از آن عمرو بن عاص را به همراهی ابو الاعور عمرو بن سفیان سلمی و یزید بن أسد بجلی با شش هزار نفر به مصر فرستاد.^{۱۵۵۲} والی مصر، محمد بن ابی بکر، علی علیه السلام را از اوضاع مصر باخبر ساخت و از وی کمک خواست.^{۱۵۵۳} علی علیه السلام نیز برای ارسال کمک به مصر به کوفیان گفت: «مصر بزرگتر از شام است و خیر آن جا زیاد است و جمعیت فراوان دارد و مردمش اهل خیرند. مصر برای شما موجب عزت و برای دشمنان موجب خواری و سرافکندگی است. إن شاء الله فردا در محل جرعه^{۱۵۵۴} حاضر شوید، ولی فردا بیش از یکصد نفر در آن محل جمع نشدند.»^{۱۵۵۵} به وضوح روشن است این سستی بازتاب بی نتیجه بودن و کشته‌های بی‌شمار صفین و نهروان و خستگی عراقی‌ها و اختلاف و دگرگونی ارزش‌ها در جامعه کوفه است که اشعث بن قیس در این تغییر و تحول ارزشی سهم بسزایی داشت.

علی علیه السلام پس از سستی کوفی‌ها به شهر بازگشت و پس از یک ماه تلاش تنها دو هزار نفر را بسیج کرد و این در زمانی بود که محمد بن ابی بکر کشته شده بود و پیک امیر مؤمنان علیه السلام نزد کعب بن مالک ارحبی رفت و او را بازگردانید.^{۱۵۵۶}

عمرو بن عاص با کمک معاویه بن حدیج و نیروهای هوادار عثمان به مصر وارد شد و به جنگ محمد بن ابی بکر رفت. محمد کنانه بن بشر تجیبی کندی را که از شیعیان علی علیه السلام در مصر بود با دو هزار نفر به مقابله معاویه بن حدیج و عمرو بن عاص فرستاد و خود وی نیز با دو هزار نفر آماده پیکار شد. جنگ در محلی به نام مسنّه درگرفت و کنانه کشته شد و یاران محمد گریختند. وی به خرابه‌ای پناه برد، ولی معاویه بن حدیج او را یافت و کشت، بدون آن که به وساطت برادرش عبد الرحمان بن ابی بکر، که در سپاه عمرو بن عاص بود، توجهی نماید. سپس دست به اقدام زشتی زد و جنازه محمد را در پوست خری به آتش کشید.^{۱۵۵۷}

پس از تصرف مصر به دست عمرو بن عاص محمد بن ابی حذیفه بن عتبّه بن ربیعّه پسرخاله معاویه را که از شیعیان علی علیه السلام بود و در مصر مردم را به هواداری علی علیه السلام دعوت می‌کرد، دستگیر کردند و نزد معاویه فرستادند.

^{۱۵۵۱} (۱). همان، ص 177.

^{۱۵۵۲} (۲). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 98.

^{۱۵۵۳} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 401.

^{۱۵۵۴} (۴). جرعه محلی نزدیک کوفه بین نجف و حرّه» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص 127، (ذیل کلمه الجرعه).

^{۱۵۵۵} (۵). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 191.

^{۱۵۵۶} (۶). همان، ص 192.

^{۱۵۵۷} (۷). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 403؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 79.

معاویه وی را به زندان انداخت،^{۱۵۵۸} ولی پس از مدتی گریخت و یکی از یاران یمنی معاویه به نام عبید الله بن عمرو بن خثعمی وی را

ص: ۲۵۳

تعقیب و دستگیر کرد و بکشت.^{۱۵۵۹}

بدین سان، سرزمین مصر با تلاش و همکاری یاران معاویه، مثل معاویة بن حدیج، مسلمة بن مخلد، یزید بن آسد بجلی، ابو الاعور عمرو بن سفیان سلمی و عمرو بن عاص و عبد الرحمان بن ابی بکر قرشی - سه نفر یمنی و سه نفر مضر - به تصرف معاویه درآمد و موجب تضعیف موقعیت سیاسی علی علیه السلام شد. سستی مردم کوفه، سکونت گاه یمنی ها نیز در این باره بی تأثیر نبود.

از طرف دیگر محمد بن ابی بکر، کنانه بن بشر، کعب بن مالک، مالک بن حارث و محمد بن ابی حذیفه - سه نفر یمنی و دو نفر قریشی - برای حفظ مصر و تحکیم اقتدار علی علیه السلام از هر کوششی دریغ نداشتند و چهار نفرشان در این راه جان باختند.

طرح تصرف بصره: یکی دیگر از نقشه های شوم معاویه علیه اقتدار سیاسی امیر مؤمنان علیه السلام این بود که حکومت بصره را به دست گیرد و عبد الله بن عمرو بن حضرمی را بر آن بگمارد. این نقشه هنگامی عملی شد که ابن عباس، والی بصره، برای تسلیت به علی علیه السلام به کوفه رفت و زیاد بن سمیة را به جای خود گماشت صحار بن عباس عبدی از هواداران عثمان این فرصت را غنیمت شمرد^{۱۵۶۰} و نامه ای به معاویه نوشت و از او تقاضا کرد امیری برای خونخواهی عثمان به بصره فرستد. معاویه که به دنبال چنین مجالی بود این حضرمی را برای خونخواهی عثمان به بصره فرستاد.^{۱۵۶۱} چون این حضرمی به بصره آمد به میان بنی تمیم رفت و از بزرگان قبایل خواست او را در خونخواهی عثمان همراهی کنند. مثنی بن مخربه عبدی از شیعیان علی علیه السلام گفت: «اگر از جایی که آمده ای بازنگردی با شمشیرها، نیزه ها و تیرهای خود تو را خواهیم گرفت، آیا ما پسر عم پیامبر صلی الله علیه و اله خود را رها کنیم و دست از بیعت او برداریم و وارد حزبی از احزاب از راه حق برگشته شویم؟»^{۱۵۶۲} ابن حضرمی از صبره بن شیمان از دی تقاضای همراهی کرد، ولی

^{۱۵۵۸} (8). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 80.

^{۱۵۵۹} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 407.

^{۱۵۶۰} (2). پدر وی عمرو بن حضرمی از هم پیمانان عتبه بن ربیع بود که در سریه نخله ماه رجب سال دوم هجری به وسیله تیر واقد بن عبد الله از یاران عبد الله بن جحش فرمانده سریه، کشته شد «ر. ک: واقدی، المغازی، المجلد الأول، ص 15 و 64». وی جانشین عبد الله بن عامر بن کرین والی عثمان بر بصره بود که عثمان بن حنیف او را دستگیر کرد و اداره شهر را به دست گرفت «ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 222».

^{۱۵۶۱} (3). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 264.

^{۱۵۶۲} (4). همان، ص 265.

وی گفت: «اگر به منزل من درآیی تو را در پناه خواهم گرفت» و از او کناره گرفت. ^{۱۵۶۳} ضحاک بن عبد الله هلالی رئیس شرطه بصره نیز از علی علیه السلام پشتیبانی کرد. عبد الرحمان بن عمیر بن عثمان تیمی قرشی و عبد الله بن حازم سلمی از ابن حضرمی حمایت کردند.

پس از این مذاکرات دسته‌ای از مردم شهر به آرامی به ابن حضرمی رو آوردند. زیاد نیز به

ص: ۲۵۴

خانه صبره بن شیمان ازدی رفت و در پناه قبیله ازد درآمد و بیت المال و منبر را در مسجد حدان بصره جا داد و اوضاع بصره را برای ابن عباس نوشت. علی علیه السلام اعیان بن ضبیعه مجاشعی تمیمی را برای بازداشتن بنی تمیم از همراهی با ابن حضرمی به بصره فرستاد. اعیان به بصره آمد و با بنی تمیم سخن گفت و آنان را از مخالفت و پیمان شکنی با علی علیه السلام بازداشت، ولی هنگامی که به خانه خود رفت ده نفر که احتمالاً از خوارج بودند او را در خانه اش غافلگیر کرده، کشتند. ^{۱۵۶۴} در این حال شهر بصره و اطراف آن جز محله ازد در اختیار ابن حضرمی قرار گرفت و ازدی‌ها به پیروی از صبره بن شیمان ازدی از زیاد حمایت کردند. امیر مؤمنان علیه السلام پس از کشته شدن اعیان بن ضبیعه، جاریه بن قدامه سعدی از شیعیان خود را فراخواند و به او گفت: «قبیله ازد از عامل من و بیت المال حفاظت می کنند، ولی مضر با من دشمنی می کنند در حالی که خداوند کرامت را از ما شروع کرد و هدایت را به وسیله ما به آنان شناسانید. مضر مردم را به گروهی که با خدا و رسولش جنگ می کنند و اراده کرده اند نور خدا را خاموش کنند دعوت می نمایند، ولی آنان توانایی این کار را ندارند». ^{۱۵۶۵} جاریه گفت: ای امیر مؤمنان، مرا به سوی ایشان بفرست. علی علیه السلام نیز پذیرفت و جاریه را با پنجاه نفر از بنی تمیم همراه با شریک بن اعور حارثی با نامه‌ای برای شیعیانش به بصره فرستاد.

جاریه بن قدامه به بصره آمد و با ازدی‌ها ملاقات کرد و نامه علی علیه السلام را برای آنان خواند.

صبره بن شیمان بزرگ ازد بصره گفت: «شنیدیم و پیروی می کنیم، هرکس با امیر مؤمنان بجنگد ما با او بیکار می کنیم و هرکه با او در صلح باشد با او در سلامت خواهیم بود». ^{۱۵۶۶} سپس جاریه نزد بنی تمیم رفت و آنان را از مخالفت بازداشت، ولی وی را ناسزا گفتند. جاریه نیز از زیاد و ازدی‌ها کمک خواست. آنان نیز به کمک وی رفتند و با بنی تمیم و ابن حضرمی جنگیدند.

^{۱۵۶۳} (5). همان، ص 266.

^{۱۵۶۴} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 427.

^{۱۵۶۵} (2). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 276.

^{۱۵۶۶} (3). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 430.

بنی تمیم توانستند مقاومت کنند و فرار کردند . ابن حضرمی و عبد الله بن حازم سلمی و یارانش به خانه سنبل سعدی پناه بردند.^{۱۵۶۷} جاریه آنان را محاصره کرد و خ انه را بر سر آنان آتش زد و ابن حضرمی و هفتاد نفر از یارانش بسوختند.^{۱۵۶۸} پس از آن ازدی ها زیاد را به دار الاماره بردند و او را بر مقام خود نشاندند و بیت المال را نزد زیاد بازگرداندند و زیاد بر شهر مسلط شد و ازدی ها به خانه های خود بازگشتند.^{۱۵۶۹}

ص: ۲۵۵

بدین سان، طرح براندازی ابن حضرمی یمنی در بصره به فرماندهی جاریه بن قدامه سعدی و با همکاری قبیله ازد خنتی شد و اقتدار سیاسی امیر مؤمنان علیه السلام بر بصره تثبیت گردید . قبیله ازد، که در پیکار جمل با پیمان شکنان بیش از دیگر قبایل همکاری داشتند و بیشترین کشته را دادند، در پیکار صفین موضع متفاوت از جمل گرفتند و به فرماندهی صبره بن شیمان در صف یاران علی علیه السلام قرار گرفتند . در این حادثه برخلاف پیش بینی معاویه^{۱۵۷۰} بیشترین دفاع از علی علیه السلام را به عمل آوردند، اما حمایت برخی بزرگان آن مثل ابو صبره بر پایه اعتقاد و احساس دینی بود و برخی آن گونه که از متن الغارات برمی آید درصدد کسب منافع و قدرت دنیوی بودند، مثلاً جیفر عمانی، که زبان قوم خود بود، به زیاد گفت : «ما نخستین کسانی هستیم که با تو میثاق بستیم و حق تقدم داریم و باید مورد سپاس قرار گیریم».^{۱۵۷۱} قبیله عبد القیس که سابقه پیوند و دوستی با علی علیه السلام داشتند بیشترین کشته را در نبرد جمل به حمایت از وی دادند . از سرشناسان این قبیله، شخصی مثل صحار بن عباس مشوق معاویه به فرستادن ابن حضرمی به بصره بود و برخی مانند عمرو بن مرحوم عبدی و مثنی بن مخربه عبدی از حاکمان میان سرسخت و شیعیان علی علیه السلام بودند که در مقابل ابن حضرمی با یک موضع قوی شیعی ایستادند . از بزرگان بکر بن وائل بصره حنین بن منذر رقاشی حامی زیاد در بصره بود، ولی مالک بن مسمع بکری از حمایت زیاد طفره رفت .^{۱۵۷۲} قبیله دیگر بنی تمیم بود که در این حادثه نقش مهمی داشت. اینان در پیکار جمل گاه موضع بی طرفی می گرفتند و گاه مخالفت می ورزیدند و گاه تنها بخش کوچکی از آنان با علی علیه السلام همکاری و همراهی می کرد. در این حادثه بنی تمیم نیروی عمده ابن حضرمی را تشکیل می دادند و تنها برخی از بنی تمیم کوفه با جاریه و زیاد همکاری کردند و فرصت طلب آنان احنف بن قیس

^{۱۵۶۷} (4). همان، ص 431.

^{۱۵۶۸} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 85.

^{۱۵۶۹} (6). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 282.

^{۱۵۷۰} (1). همان، ص 256.

^{۱۵۷۱} (2). همان، ص 280.

^{۱۵۷۲} (3). همان، ص 266.

کناره‌گیری کرد.^{۱۵۷۳} در عین حال، دو فرمانده خنثی سازی طرح کودتا: أعین بن ضبیعه تمیمی (که جان در این راه گذاشت) و جاریه بن قدامه سعدی (سرکوبگر ابن حزمی) از بنی تمیم و از شیعیان پرحرارت علی علیه السلام بودند. در این صورت، هر دو گروه قبایل مضر و یمنی در موضع دوستی و دشمنی با علی علیه السلام در این حادثه شرکت داشتند.

طرح براندازی در مکه: از دیگر توطئه‌های معاویه علیه امیر مؤمنان علیه السلام اعزام یزید بن شجره رهاوی مذحجی به مکه بود. وی از هواداران عثمان و در صفین همراه معاویه بود.^{۱۵۷۴} یزید از شام با لشکر خود از راه وادی القری و جحفه اعزام مکه شد. قثم بن عباس، والی علی علیه السلام بر مکه،

ص: ۲۵۶

۱۵۷۵

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۲۵۶

پس از آگاهی از حمله یزید برای مردم مکه خطبه‌ای خواند و از آنان خواست از وی اطاعت کنند، ولی مردم مکه در مقابل وی سکوت کردند. به همین جهت، قثم بن عباس مصمم به خروج از مکه شد، ولی در این هنگام نامه امیر مؤمنان علیه السلام مبنی بر مقاومت و ایستادگی در مقابل دشمنان به قثم رسید و ابو سعید خدیجی نیز از وی خواست تا مکه را رها نکند؛ قثم نیز در شهر بماند.^{۱۵۷۶} در این هنگام یزید بن شجره، روز هفتم ذی حجه، وارد مکه شد و به مردم مکه اعلام کرد با آنان سر جنگ ندارد، مگر با کسانی که متعرض وی شوند. سرانجام با وساطت قریش و انصار بین یزید و قثم صلح برقرار شد و موافقت کردند شیبه بن عثمان عبدی امام جماعت مردم شود.

از سویی دیگر، علی علیه السلام هنگامی که باخبر شد معاویه یزید را از شام به مکه فرستاده است معقل بن قیس ریاحی را با ۱۹۰۰ نفر به مکه فرستاد،^{۱۵۷۷} ولی معقل پس از مراسم حج به مکه رسید در حالی که یزید بن شجره از مکه

^{۱۵۷۳} (4). همان، ص 263.

^{۱۵۷۴} (5). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 462.

^{۱۵۷۵} منتظرالواقف، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، 1 جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، 1380 ه.ش.

^{۱۵۷۶} (1). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 348.

^{۱۵۷۷} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 462.

گریخته بود. معقل وی را تا وادی القری تعقیب کرد و چند نفر از آنان را اسیر و اموالی را به غنیمت گرفت و به کوفه بازگشت.^{۱۵۷۸}

بدین‌سان، طرح براندازی معاویه و تضعیف اقتدار سیاسی امیر مؤمنان علیه السلام در نظر حجّاج و مکی‌ها به فرماندهی یزید بن شجره (یکی از یاران یمنی معاویه) از قبیله مذحج با همکاری و تلاش معقل بن قیس ریاحی، یکی از یاران مضری علی علیه السلام خنثی گردید و قدرت سیاسی علی علیه السلام بر مکه تثبیت شد.

جای‌گاه یمنی‌ها در بازگردانیدن غارات

معاویه چون از طرح براندازی در بصره و مکه طرفی نسبت و می دانست علی علیه السلام در صدد جمع آوری نیرو علیه وی می‌باشد و هنوز صحنه‌های کوبنده و هولناک پیکار صفین و چندین بار فرار از سراپرده خود را فراموش نکرده بود، به توطئه‌های دیگری علیه خلافت امیر مؤمنان علیه السلام دست زد. وی برای غارت و کشت و کشتار در سرزمین‌های تحت تصرف علی علیه السلام واحدهای نظامی پراکنده ای را به شکل جنگ و گریز اعزام کرد که برخی از آنها عبارت است از:

۱- غارت ضحاک بن قیس فهری: معاویه در سال ۳۹ ضحاک را با سه هزار نفر به نواحی حیره، غرب فرات و ثعلبیه بر راه حجاز فرستاد. وی به بدویان حمله برد و اموال آنان را غارت کرد و دوستان علی علیه السلام را کشت و پادگان‌های علی علیه السلام را غارت کرد و تا ققططانه نزدیک کوفه پیش رفت و عمرو بن عمیس بن مسعود پسر برادر عبد الله بن مسعود و

ص: ۲۵۷

چند نفر از یارانش را بکشت.^{۱۵۷۹} علی علیه السلام حجر بن عدی کندی را با چهار هزار کس به تعقیب وی فرستاد. حجر در تدمر به ضحاک رسید و نوزده نفر از یاران ضحاک را کشت و دو نفر از یارانش به نام‌های عبد الله بن حوزة و عبد الرحمان بن حوزة غامدی کشته شدند و ضحاک با فرارسیدن شب به شام بگریخت.^{۱۵۸۰}

۲- نعمان بن بشیر خزرجی با دو هزار نفر به عین التمر حمله برد، ولی مالک بن کعب ارحبی با کمک قرظة بن کعب انصاری و عبد الرحمان بن مخنف ازدی به نعمان حمله برد و او را شکست داد و ناگزیر به فرار نمود.^{۱۵۸۱}

^{۱۵۷۸} (3). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 351.

^{۱۵۷۹} (1). همان، ص 292.

^{۱۵۸۰} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 438.

^{۱۵۸۱} (3). همان، ص 446.

۳- عبد الله بن مسعوده فزاری با ۱۷۰۰ نفر به تیماء یورش برد. امیر مؤمنان علیه السلام مسیب بن نجبه فزاری را با دو هزار نفر به مقابله وی فرستاد. بین آن دو در تیماء پیکار درگرفت و عبد الله مجروح شد و به شام فرار کرد.^{۱۵۸۲}

۴- سفیان بن عوف غامدی ازدی به دستور معاویه برای غارت اموال مردم و ویرانی آبادی های مسیر خود به شهرهای هیت و انبار و پادگان های آنها حمله کرد و اشرس بن حسان بکری فرماندار انبار و سی نفر از یاران وی را بکشت.^{۱۵۸۳}

سستی کوفیان در برابر علی علیه السلام

علی علیه السلام چون از حمله سفیان آگاه شد به کوفیان گفت : «برادر شما، بکری در انبار کشته شد . او وعده های خداوند را برگزید، اکنون به طرف آنها بروید و از عراق بیرونشان سازید». هیچ کس پاسخ علی علیه السلام را نداد و امیر مؤمنان علیه السلام از منبر پایین آمد و پیاده به سوی نخیله حرکت کرد . مردم به دنبال او روان شدند، امّا گروهی از بزرگان قبایل گفتند: «شما برگردید ما این کار را انجام می دهیم». علی علیه السلام فرمود: «شما نه مرا و نه خودتان را کمک خواهید کرد». سرانجام بر اثر اصرار و الحاح آنان با حزن و اندوه فراوان به منزل بازگشت و سعید بن قیس همدانی را احضار کرد و او را بلهشت هزار نفر به تعقیب لشکر شام فرستاد . سعید تا ناحیه عانات پیش رفت و هانی بن خطاب همدانی را به جستجوی سفیان فرستاد، ولی آنان فرار کرده بودند.^{۱۵۸۴}

علی علیه السلام همچنان تا بازگشت سعید محزون بود و چند روزی بیمار شد، به گونه ای که

ص: ۲۵۸

نمی توانست خ طبه بخواند؛ به همین جهت، در نامه ای برای مردم کوفه نوشت : «جهاد یکی از درهای بهشت است که خداوند آن را برای بندگان برگزیده اش باز کرده است. جهاد جامه پرهیزگاری و زره محکم خداوند است . هرکه جهاد را ترک کند خداوند لباس خواری به او می پوشاند و او را گرفتار بلام ی کند و در دلش شبهات ایجاد می شود و خوار و لگدکوب می گردد.

اگر جهاد را از دست بدهید و آن را تباه کنید سختی رو می آورد و حق و داد رخت برمی بندد. این مرد غامدی سپاه خود را به شهر انبار وارد کرده و اشرس بن حسان را کشته و پادگان های شما را برهم زده و مردان پا کدامنی را از پای درآورده است. شنیده ام مردی از دشمنان شما وارد منزل زنی مسلمان و زنی از اهل کتاب شده و خلخال از پای آنان درآورده و گوشواره از گوش آنها کنده است . آنان بازگشتند و کسی از ایشان آسیب ندیده است . اگر مسلمانی از غصه

^{۱۵۸۲} (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 103.

^{۱۵۸۳} (5). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 351.

^{۱۵۸۴} (6). همان، ص 324.

این ماجرا جان از قالب تهی کند م ورد سرزنش من نخواهد بود . ننگ بر شما، این چنین خود را در تیررس آنان قرار داده‌اید. شما را غارت می‌کنند، ولی حمله نمی‌کنید. با شما می‌جنگند، ولی با آنان جنگی ندارید. خدا را معصیت می‌کنند و شما رضایت می‌دهید».^{۱۵۸۵}

۵- غارت بسر بن اُرطاه در حجاز و یمن: پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر و مخالفت عراقی ها با امیر مؤمنان علیه السلام گروهی از هواداران عثمان در یمن از شهرهای صنعا و جند مردم را به خونخواهی عثمان دعوت کردند و گروهی نیز که نمی‌خواستند صدقات خود را بپردازند به آنان پیوستند و در جند بر کارگزار شهر سعید بن نمران همدانی شوریدند و او را از شهر بیرون کردند.

سعید و عبید الله بن عباس (والی صنعا) شورش هواداران عثمان را به علی علیه السلام گزارش دادند . علی علیه السلام در پاسخ آن دو از سستی و ترس و وحشت آنان در برابر دشمن، شکایت کرد و نامه ای به وسیله مردی همدانی برای شورشیان نوشت و آنان را نصیحت کرد که به خانه های خود بازگردید، وگرنه لشکری به سوی شما خواهم فرستاد تا بنیاد شما را درهم کوبد . سفیر علی علیه السلام نامه را به یمن برد و برای مردم بخواند، ولی اطاعت نکردند . وی گفت: «هنگامی که از کوفه بیرون شدم امیر مؤمنان علیه السلام مصمم بود یزید بن قیس ارحبی را با لشکر انبوهی به نزد شما فرستد و اگر مخالفت کنید آن لشکر خواهد آمد .» شورشیان گفتند: «ما اطاعت می‌کنیم در صورتی که عبید الله و سعید را عزل کند».

پس از آن هواداران یمنی عثمان، معاویه را از تصمیم علی علیه السلام باخبر ساختند.^{۱۵۸۶}

معاویه پس از اطلاع از اوضاع یمن به بسر بن اُرطاه قرشی، که مردی بی‌رحم و خونریز بود، دستور داد به حجاز و یمن لشکرکشی کند و اگر مردم آن مناطق از بیعت و اطاعت وی خودداری

ص: ۲۵۹

کردند همه را از دم تیغ بگذراند . بسر با ۲۶۰۰ نفر به مدینه حمله کرد. ابو ایوب انصاری فرماندار علی علیه السلام از شهر فرار کرد و بسر وارد مدینه شد . وی در سخنرانی خود آنان را ناسزا گفت و تهدید کرد، ولی با وساطت حویطب بن عبد العزی از سر آنان گذشت و ابو هریره را حاکم مدینه منوره قرار داد^{۱۵۸۷} و عازم مکه شد. در بین راه گروهی را کشت و اموالی را غارت کرد . چون خبر آمدن بسر به مکه رسید قثم بن عباس، والی علی علیه السلام گریخت و بسیاری از

^{۱۵۸۵} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 442؛ نوح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه 27، ص 94؛ ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 326.

^{۱۵۸۶} (2). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 408.

^{۱۵۸۷} (1). همان، ص 416.

مردم شهر خانه‌های خود را ترک کردند. بسر پس از ورود به مکه از مردم خواست با معاویه بیعت کنند، مردم نیز بیعت کردند.^{۱۵۸۸} بسر شیبۀ بن عثمان را والی مکه مکرمه قرار داد و به سوی یمن حرکت کرد. وی در بین راه بسیاری از شیعیان یمنی علی علیه السلام را کشت. هنگامی که نزدیک یمن شد، عبید الله بن عباس، والی علی علیه السلام بر صنعا، عمرو بن اراکه ثقفی را جانشین خود قرار داد و فرار کرد. بسر بن اوطاة ابتدا به نجران رفت و والی شهر عبد الله بن عبد المدان حارثی و پسرش مالک را کشت. وی سپس به سرزمین ارحب که از شیعیان علی علیه السلام بودند رفت و بزرگترین مرد همدان ابو کریب همدانی و گروهی از شیعیان را بکشت و سپس عازم صنعا شد. عمرو بن اراکه از ورود بسر به صنعا جلوگیری کرد، ولی بسر او را به قتل رسانید و وارد شهر شد، شیعیان علی علیه السلام در صنعا و دسته ای از اهالی مأرب را که در شهر زندگی می‌کردند بکشت.^{۱۵۸۹}

بسر پس از آن به جیشان، که مردم آن شیعه علی علیه السلام بودند رفت و کشتار فجیعی راه انداخت و به صنعا بازگشت. وی در طی اقامت در صنعا شیعیان را قتل عام کرد و دو فرزند عبید الله بن عباس را سربرید و یکصد پیرمرد از ابنای ایرانی را کشت؛ زیرا دو کودک عبید الله در منزل ام نعمان دختر بزرگ که یکی از ایرانی ها بود پنهان شده بودند.^{۱۵۹۰} در این هنگام، بسر به دعوت وائل بن حجر حضرمی ب ه حضرموت رفت؛ زیرا وائل در باطن از عثمان طرفداری می‌کرد و با اجازه علی علیه السلام به سرزمین خود آمد. او در گذشته یکی از اقبال بزرگ حضرموت بود. وائل به بسر نامه‌ای نوشت:

«شیعیان عثمان در شهرهای ما زیاد هستند، هم اکنون به سرزمین ما بیا؛ زیرا کسی نمی تواند جلو ورود شما را بگیرد.» بسر نیز به حضرموت رفت و مورد استقبال وائل قرار گرفت و به پیشنهاد وی عبد الله بن ثوابه را که از قبایل بزرگ حضرموت بود کشت. در این هنگام، بسر باخبر شد جاریه به تعقیب او آمده است، به همین دلیل، از حضرموت به سوی یمامه رفت.^{۱۵۹۱}

امیر مؤمنان چون از جنایات بسر باخبر شد جاریه بن قدامه سعدی را با دو هزار نفر و

ص: ۲۶۰

وهب بن مسعود ثقفی را با دو هزار کس به تعقیب بسر فرستاد. هنگامی که یاران عثمان فهمیدند که جاریه می آید از شهرها فرار کردند و در کوه‌ها پراکنده شدند و شیعیان علی علیه السلام آنان را تعقیب کردند و بر آنها دست یافتند. جاریه

^{۱۵۸۸} (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 231.

^{۱۵۸۹} (۳). همان، ص 232.

^{۱۵۹۰} (۴). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 426.

^{۱۵۹۱} (۵). همان، ص 423.

بسر را تعقیب کرد و از یمن بیرون راند. وی به مکه رفت، ولی با مخالفت مردم مکه روبه رو شد. ناچار به یمامه رفت و از آنجا از راه سماوه به شام گریخت. بسر بن اوطاه در حمله های خود به حجاز و یمن سی هزار نفر از شیعیان علی علیه السلام را کشت و خانه های زیادی را آتش زد^{۱۵۹۲} و این از عواقب سستی و بزدلی دو والی هاشمی، (عبید الله و قثم پسران عباس) و دو فرماندار یمنی (ابو ایوب انصاری و سعید بن نمران همدانی) سپاه علی علیه السلام بود.

بدین سان، معاویه به قصد براندازی خلافت علی علیه السلام و تضعیف اقتدار وی فرماندهان خود را به شکل جنگ و گریز به سرزمین های تحت سلطه امیر مؤمنان فرستاد. اگرچه به علت مبارزه سرسخت شیعیان فداکار علی علیه السلام و مقابله به مثل فرماندهان علی علیه السلام (مثل کمیل بن زیاد نخعی و شیبیب بن عامر ازدی)^{۱۵۹۳} این نوع پیکارها موفقیت سیاسی چندانی در جزیره برای معاویه به همراه نداشت، ولی در رسیدن به این اهداف بی تأثیر نبود:

۱- کشتن شیعیان و یاران علی علیه السلام تا حمایت از وی و قدرت نظامی او ضعیف گردد.

۲- برهم زدن امنیت و آرامش شهرهای حجاز و یمن و عراق تا وانمود کند علی علیه السلام اقتدار حفظ آنها را ندارد و عوام باید مشتاق فردی شوند که بتواند آسایش را برای آنان به ارمغان آورد.

۳- تضعیف بنیه اقتصادی شهرهای تحت تصرف امیر مؤمنان علیه السلام از راه غارت و تخریب خانه ها و روستاهای آنان.

۴- ایجاد رعب و وحشت تا افراد ترسو و بی تفاوت از امیر مؤمنان جدا شوند و جذب معاویه گردند و طرفداران وی جرأت و جسارت مخالفت با علی علیه السلام را پیدا کنند و بزرگان و اشراف جویای نام قبایل، که دل در گرو مقامات دنیوی داشتند، به معاویه بپیوندند.

۵- مشغول نگاه داشتن امیر مؤمنان علیه السلام به این جنگ و گریزها تا او را از بسیج یک نیروی قوی علیه معاویه بازدارد.

برای شناسایی بافت قبیله ای حوادث غارات ما ناگزیریم بر روی فهرست نام فرماندهان علی علیه السلام و معاویه و قبایلی که از آنان حمایت می کردند توجه کنیم. فرماندهان اعزامی معاویه از شام به سرزمین های تحت تصرف امیر مؤمنان علیه السلام عبارتند از: ضحاک بن قیس فهری، بسر بن اوطاه قرشی، عبد الله بن مسعوده فزاری (که هر سه

^{۱۵۹۲} (۱). همان، ص 441.

^{۱۵۹۳} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 269 و 273.

مضری‌اند) و نعمان بن بشیر انصاری، سفیان بن عوف غامدی، وائل بن حجر حضرمی و ابو هریره دوسی (این چهار نفر یمنی هستند). قبایلی که از

ص: ۲۶۱

معاویه در این حوادث حمایت کردند عبارتند از : قضاعه که از بسر بن اوطاه استقبال کردند و برای وی شتر نحر کردند؛^{۱۵۹۴} مردم شهر جند که جای گاه حمیر بود به هواداری عثمان شورش کردند و والی علی علیه السلام را اخراج کردند؛ گروهی از مردم صنعا که سکونت گاه همدان، ابناء فارس و حمیر بود و نیمی از مردم حضرموت که جای گاه قبيله کنده، مهره و حمیر بود به همراهی وائل بن حجر، بسر را همراهی کردند.

نام فرماندهان و یاران علی علیه السلام که در این حوادث از وی حمایت کردند عبارتند از : عمرو بن عمیس بن مسعود هذلی، مسیب بن نجبه فزاری، اشرس بن حسان بکری، عمرو بن اراکه ثقفی، جاریه بن قدامه سعدی و وهب بن مسعود ثقفی (این شش نفر نزاری هستند)، و حجر بن عدی کندی، مالک بن کعب ارحبی، قرظة بن کعب انصاری، عبد الرحمان بن مخنف ازدی، سعید بن قیس همدانی، هانی بن خطاب همدانی، عبد الله بن ثوابه حضرمی، عبد الله بن عبد المدان حارثی و پسرش مالک و ابو کریب همدانی (این ده نفر یمنی هستند). برخی قبایل که از علی علیه السلام حمایت کردند و از شیعیان وی بودند عبارتند از: مردم شهر تباله که از خثعم^{۱۵۹۵} بودند؛ عموم مردم جیشان که از حمیر^{۱۵۹۶} بودند؛ نیمی از مردم سرزمین حضرموت و اکثر مردم صنعا که از حمیر، همدان و ابنای ایرانی بودند و یکصد نفرشان به وسیله بسر کشته شدند؛ عموم مردم قبيله همدان، که از حامیان سرسخت علی علیه السلام بودند و کشته های بسیاری دادند. بدین سان، کالبدشکافی حوادث غارات از نظرگاه قبيله ای بر ما روشن می‌سازد از هردو گروه بزرگ قبایل یمنی و نزاری در دو سوی مخالفت و همراهی با علی علیه السلام نقش داشته اند، به ویژه این که فرماندهان یمنی علی علیه السلام و معاویه نسبت به نزاری ها بیشتر بودند. همین نظر نیز درباره قبایل یمنی درست می آید، برای نمونه مردم شهر جند در مخالفت با علی علیه السلام و مردم شهر جیشان در پیروی از امیر مؤمنان، که مردم هردو شهر از قبيله حمیر بودند، این نظر را روشن تر می‌سازد.

آخرین سپاه و نقش قبایل یمنی در شکل‌گیری آن

امیر مؤمنان علیه السلام پس از اعزام سپاه برای دفع حمله بسر بن اوطاه به یمن در روزهای پایانی عمر برخلاف سستی و رخوت کوفی‌ها برای سرکوبی کامل معاویه به کوشش تازه‌ای دست زد. وی در کوفه برای مردم سخنرانی کرد و پس از

^{۱۵۹۴} (1). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 413.

^{۱۵۹۵} (2). یعقوبی، البلدان، ص 98.

^{۱۵۹۶} (3). یعقوبی، البلدان، ص 98؛ حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص 100 و 202 و 203.

بیان عبرت های آموزنده از نابودی گردنکشان تاریخ گفت : «چه زبانی بردند برادران ما که خون های شان در صفین ریخت و امروز زنده نیستند.

ص: ۲۶۲

کجا هستند برادران من که در راه حق سوار شده و به راستی و درستی گذشتند . کجاست عمّار، کو این تیّهان و ذو الشهادتین، کجایند دیگر برادران همانند ایشان که باهم بر مرگ پیمان بستند؟».

سپس با حالت حزن و اندوه توأم با گریه فراوان گفت: «دریغا بر برادران من که قرآن را خواندند و آن را استوار کردند و در آنچه واجب بود اندیشه کردند و آن را برپا داشتند، سنّت را زنده کرده بدعت را میراندند، به جهاد که فراخوانده شدند، پذیرفتند و به پیشوای خود اعتماد داشتند و از او پیروی نمودند». سپس با فریاد بلند گفت : «ای بندگان خدا، جهاد جهاد! آگاه باشید من همین امروز لشکر می آرایم، هرکه هوس رفتن به سوی خدا دارد باید برود».^{۱۵۹۷}

سرانجام مردم کوفه باهم دیدار کردند و یکدیگر را سرزنش نمودند و شیعیان با یکدیگر رفت و آمد کردند و گروهی از بزرگان نزد علی علیه السّلام آمدند و آمادگی خود را اعلام کردند. علی علیه السّلام پس از سرزنش آنان گفت: «من شما را دعوت می کنم که برای جنگ با شام و مردم آن بکوشید».^{۱۵۹۸} در این حال، برخی از یاران علی علیه السّلام مثل سعید بن قیس همدانی، زیاد بن خصفه تیمی بکری، سوید بن حرث تیمی (از تیم رباب) و وعلّه بن محدوج ذهلی به پا خاستند و آمادگی خود را بر حمایت بی قید و شرط از امیر مؤمنان علیه السّلام اعلام داشتند . سعید بن قیس همدانی گفت : «ای امیر مؤمنان، به خدا اگر به ما فرمان دهی به قسطنطنیه و روم با پای پیاده و برهنه بدون بخشش و نی روی کمکی برویم من و قبیله ام با تو مخالفت نکنیم».^{۱۵۹۹} سوید بن حرث تیمی پیشنهاد داد : «ای امیر مؤمنان، به رؤسای شیعه خود بفرما یاران خود را برای جنگ آماده کنند».^{۱۶۰۰} علی علیه السّلام فرمود: «مردی را به من معرفی کنید تا مردم سواد و نواحی آن را بسیج کند». سعید بن قیس گفت: «من جنگجوی عرب و حامی تو و سخت گیر بر دشمنت را معرفی می کنم». علی علیه السّلام فرمود: «کیست؟» سعید گفت:

^{۱۵۹۷} (1). فتح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه 181، ص 586.

^{۱۵۹۸} (2). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 439.

^{۱۵۹۹} (3). همان، ص 439.

^{۱۶۰۰} (4). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء اللقی، ص 478.

«معقل بن قیس ریاحی». علی علیه السّلام فرمود: «درست است». سپس معقل را فراخواند و دستور داد برای گردآوری نیرو حرکت کند. معقل به مأموریت خود رفت و چون کار گردآوری نیرو را به پایان برد و به مداین رسید، خبر شهادت علی علیه السّلام را دریافت کرد.^{۱۶۰۱}

امیر مؤمنان علیه السّلام با پشتکار و بی‌تابی تمام موقّق به تغییر روحی کوفی‌ها شد و به بسیج سپاه مشغول شد، مردم نیز دعوت وی را پذیرفتند و آماده حرکت شدند. وی نامه‌ای نیز به قیس بن سعد بن عباده استاندار آذربایجان نوشت: «نزد من آی که بزرگان و توده مسلمانان سر به فرمان نهاده اند، پس درآمدن شتاب کن که من به زودی در اوّل ماه اگر خدا بخواهد به سوی سرکشان

ص: ۲۶۳

می‌شتابم و عقب ماندنم جز برای تو نیست».^{۱۶۰۲} در این ه‌نگام حجر بن عدی چهار هزار نفر از شیعیان را (که پیمان مرگ بسته بودند) و زیاد بن خصفه تیمی دو هزار مرد را بسیج کردند. به روایت نوف بکالیّ امیر مؤمنان علیه السّلام حسین بن علی علیه السّلام را بر ده هزار نفر، قیس بن سعد را بر ده هزار نفر و ابو ایوب انصاری را بر ده هزار کس و کسانی دیگر را بر شمار دیگر امیر کرد. بدین‌سان، علی علیه السّلام در فرجام عمر خود برای دفع دشمن سرکش با همراهی فرزند خود و دو نفر از فرماندهان قبایل یمنی و دو نفر نزاری، لشکری به شمار حدود چهل هزار نفر بسیج کرد، ولی در صبح جمعه نوزده رمضان به دست یکی از خوارج یمنی به نام عبد الرحمان بن ملجم مرادی ضربت شمشیر خورد و روز بیست و یکم رمضان به شهادت رسید.^{۱۶۰۳}

ص: ۲۶۵

فصل هفتم یمنی‌ها و تشیّع در سال‌های ۴۰-۶۷ هجری

ص: ۲۶۷

یمنی‌ها و تشیّع در سال‌های ۴۰-۶۷ هجری

خلافت حسن بن علی علیه السّلام و قبایل یمنی

^{۱۶۰۱} (5). همان، ص 479.

^{۱۶۰۲} (1). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 116.

^{۱۶۰۳} (2). ابن سعد، پیشین، المجلّد الثالث، ص 37. شایان توجه است بلاذری دو روایت از کلی و ابو مخنف آورده که ابن ملجم، حمیری و همپیمان بنی جبله‌کنده است» ر. ك: انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص 488». ابن سعد نیز با ذکر کلمه قالوا روایت بدون سندی را در این‌باره آورده است» ر. ك: الطبقات الکبری، المجلّد الثالث، ص 35».

در فصل پیشین ما درباره نقش قبایل یمنی در حوادث روزگار خلافت امیر مؤمنان علیه السلام به پژوهش پرداختیم و جایگاه هرکدام را در آن وقایع روشن کردیم. اینک در این فصل به تحقیق درباره تأثیر یمنی ها بر تشیع در حوادث پس از شهادت علی علیه السلام می پردازیم.

پس از به خاک سپردن جنازه علی علیه السلام در روز جمعه، بیست و یکم رمضان، حسن بن علی علیه السلام به مسجد آمد و به پا خاست و گفت: «من فرزند بشیر و نذیر و چراغ تابناک هدایت هستم. من از خاندانی هستم که خداوند دوستی ایشان را در کتاب خویش واجب دانسته است و می فرماید:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا ۖ وَنِيكِي دُوسْتِي مَا خَانِدَانِ
است». ۱۶۰۵

پس از سخنان حسن بن علی علیه السلام عبید الله بن عباس، که پس از گریز از یمن در کوفه بود، به پا خاست و گفت: «ای مردم، این فرزند پیامبر شما و وصی امامتان می باشد با او بیعت کنید». ۱۶۰۶ مردم نیز سخن او را پذیرفتند و گفتند: «چقدر نزد ما محبوب و سزاوار خلافت است» و با او بیعت کردند. ۱۶۰۷ قیس بن سعد بن عباد، شهسوار انصار و از شیعیان فداکار و فرمانده و استاندار باوفای علی علیه السلام به پا خاست و پس از بیان فضایل و سبقت در اسلام و زهد و عدالت علی علیه السلام به توصیف جایگاه حسن بن علی علیه السلام نزد رسول الله صلی الله علیه و اله و ارجمندی و بردباری و زیندگی وی برای

ص: ۲۶۸

خلافت بعد از پدرش پرداخت و مردم را به بیعت و پیروی از حسن بن علی علیه السلام تشویق کرد. مردم نیز با وی بیعت کردند. امیر مؤمنان حسن بن علی علیه السلام با این شرط از مردم بیعت می گرفت که «با هرکه با او در جنگ باشم با او بجنگید و با هرکس که در صلح باشم با او در سازش باشید». ۱۶۰۸ مردم گفتند: «می شنویم و پیروی می کنیم و امتثال فرمانت را می کنیم». ۱۶۰۹

۱۶۰۴ (1). شوری (42) آیه 23.

۱۶۰۵ (2). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 62؛ شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص 4. منابع دیگر قسمت اول خطبه حسن بن علی علیه السلام را آورده اند «ر. ک: محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 121؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 28؛ یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 140؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 283؛ مسعودی، اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص 166؛ ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 263».

۱۶۰۶ (3). شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص 5.

۱۶۰۷ (4). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 62.

۱۶۰۸ (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 28.

۱۶۰۹ (2). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 285.

خلافت حسن بن علی علیه السلام در کوفه موافقت مردم بصره و یمن را همراه داشت و مردم حجاز نیز با جاریه بن قدامه به نمایندگی از حسن بن علی علیه السلام بیعت کردند . اعلام این بیعت برای معاویه زنگ خطر بزرگی بود . به همین جهت، دست به تحریک و توطئه علیه حسن بن علی علیه السلام زد و برای خبرگیری و ایجاد اغتشاش، مردی از حمیر را به کوفه و مردی از بنی القین را به بصره فرستاد و خلافت وی را تقبیح کرد . معاویه تصمیم گرفت قبل از استحکام خلافت و اقتدار حسن بن علی علیه السلام مخالفت خود را با وی شروع کند و در نامه ای به والیان خود نوشت: «بزرگان و رؤسای عراق به من نامه نوشته اند و درخواست امان کرده اند و شما نیروهای خود را جمع آوری کنید و شتابان به سوی من بیایید».^{۱۶۱۰}

حسن بن علی علیه السلام با قدرت به مقابله با اهداف معاویه پرداخت و دستور داد آن مرد حمیری را دستگیر و گردن بزنند و نامه‌ای نیز به بصره نوشت تا جاسوس معاویه را گردن بزنند.^{۱۶۱۱} در همین حال نیز نامه‌ای به معاویه نوشت: «ای معاویه، مخفیانه مردان به سوی من می فرستی گویا سر ستیز و جنگ داری، من نیز در آن تردیدی ندارم، چشم به راه آن باش اگر خدا بخواهد».^{۱۶۱۲} در همین حال نیز عبد الله بن عباس والی بصره به حسن بن علی علیه السلام نامه‌ای نوشت: «ای پسر رسول الله صلی الله علیه و اله مسلمانان امر ولایت را بعد از پدرت به تو سپردند و کوتاهی تو را از جنگ با معاویه و درخواست حقت را ناخوش می دارند، پس آماده کارزار شو و با دشمنت بجنگ و با یارانت به نرمی رفتار کن».^{۱۶۱۳} به همین علت حسن بن علی علیه السلام در نامه دیگری به معاویه پس از اشاره به بحران زمامداری بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و اله می نویسد: «ما در شگفتیم از کسانی که در گرفتن خلافت بر ما یورش آوردند و حکومت پیامبر ما را از چنگ ما ربودند و اگرچه در اسلام دارای فضیلت و سابقه بودند، ما برای این که منافقین و احزاب وسیله‌ای برای خرابکاری در دین به دست نیاورند سکوت اختیار کردیم، ولی شگفتا ای معاویه، تو به کاری دست زده ای که

ص: ۲۶۹

شایستگی آن را نداری؛ زیرا نه به فضیلتی در دین معروف هستی نه در اسلام دارای اثری پسندیده می باشی، تو پسر حزبی از احزاب هستی و پسر دشمن ترین قریش نسبت به رسول الله صلی الله علیه و اله می باشی.

^{۱۶۱۰} (3). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 69.

^{۱۶۱۱} (4). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 62؛ شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص 5.

^{۱۶۱۲} (5). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 63.

^{۱۶۱۳} (6). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 284.

من تو را دعوت می‌کنم از ماندن در باطل دست‌بازداری و همانند مردم که با من بیعت کرده اند تو نیز بیعت کنی؛ زیرا می‌دانی من در پیشگاه خدا و هر مرد دانا، به خلافت شایسته‌تر از تو می‌باشم، از خدا بترس و سرکشی را رها کن و خون مسلمانان را نگاه‌دار».^{۱۶۱۴}

امام حسن بن علی علیه‌السلام نامه را به دو نفر از یاران خود به نام های جندب بن عبد الله ازدی و حارث بن سويد تمیمی داد تا به معاویه برسانند. وی در پاسخ خود را امیر مؤمنان خواند و نوشت: «اگر می‌دانستم که تو برای نگهبانی از مردم تواناتری و در کار امت محتاطتری و سیاست بهتر است و در گردآوری اموال نیرومندتری و در برابر دشمن نقشه‌ات بهتر است، دعوت تو را می‌پذیرفتم، ولی می‌بینی شایستگی من بیشتر است؛ زیرا می‌دانی من بیشتر حکومت کرده‌ام و تجربه‌ام در کار امت بیش از تو و سیاستمدارتر و مسن تر از تو می‌باشم و تو سزاوارتری که آنچه مرا بدان خوانده‌ای بپذیری. پس در اطاعت من وارد شو و بعد از من خلافت برای تو خواهد بود و هرچه از اموال در بیت المال عراق است به هر اندازه که باشد برای تو خواهد بود، آنها را بردار و به هر جا می‌خواهی برو و خراج هر یک از نواحی عراق که می‌خواهی از آن تو باشد که در هزینه زندگی خود خرج کنی و نماینده ات هر سال آن را برای تو جمع آوری کند».^{۱۶۱۵}

معاویه پس از پاسخ حسن بن علی علیه‌السلام سپاهیان خود را از اطراف گردآوری کرد و ضحاک بن قیس فهری^{۱۶۱۶} را به نیابت خود بر شام گذاشت و با شصت هزار نفر به سوی عراق حرکت کرد.^{۱۶۱۷} امام حسن علیه‌السلام پس از اتمام حجّت و دریافت پاسخ معاویه و باخبر شدن از طغیان و حرکت وی به سوی عراق، حجر بن عدی کندی از بزرگان شیعه و از رؤسای کنده را نزد فرمانداران خود فرستاد تا ایشان و مردم را دستور حرکت و جهاد دهد.^{۱۶۱۸} حسن بن علی علیه‌السلام برای جلوگیری از ورود معاویه به عراق مردی از قبیله کنده را با چهار هزار نفر به مقابله معاویه به شهر انبار فرستاد، ولی چون به انبار رسید معاویه قاصدی نزد وی فرستاد و او را به وعده حکومت بر یکی از مناطق شام یا جزیره و پرداخت پنجاه هزار درهم بفریفت و آن مرد کندی به نزد معاویه رفت.

ص: ۲۷۰

امام حسن علیه‌السلام دیگر بار مردی از قبیله مراد را به انبار فرستاد و از عهدشکنی بر حذر داشت، ولی برخلاف عهدی که با پیشوای خود داشت، معاویه با همان وعده‌ای که به آن مرد کندی داده بود او را بفریفت و آن مرد مرادی نزد معاویه

^{۱۶۱۴} (1) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 65؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 286 (به اختصار). شیخ مفید نیز به آن اشاره دارد ولی متن این نامه مهم را نیاورده است» ر. ک: الارشاد، جلد دوم، ص 6.

^{۱۶۱۵} (2) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 67؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 287؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 31 (به اختصار).

^{۱۶۱۶} (3) بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص 36.

^{۱۶۱۷} (4) ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 289.

^{۱۶۱۸} (5) شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص 6.

رفت.^{۱۶۱۹} بدین ترتیب، معاویه موفّق به ورود به عراق گردید . شایان توجّه است اگرچه براساس منابع در دسترس ما گزارش فوق خبری واحد می باشد که تنها مسعودی آن را آورده است، ولی شاهدهی آن را تأیید می کند این که حسن بن علی علیه السّلام نمی توانسته نسبت به ورود معاویه به عراق بی تفاوت بوده باشد. با این حال شیخ راضی آل یاسین این گزارش را به دلیل فراموش شدن نام دو فرمانده آن در این حادثه بااهمیت، بی اعتبار می داند.^{۱۶۲۰}

تأثیر رهبر یمنی در بسیج سپاه

امام حسن علیه السّلام در مسجد کوفه به منبر رفت و گفت : «خداوند جهاد با دشمنان را بر بندگان خود واجب کرد . به من خبر رسیده که معاویه از تصمیم ما آگاه شده که به سوی او خواهیم رفت و حرکت کرده است . اینک به سوی لشکرگاه خویش نخیله حرکت کنید، خدا شما را رحمت کند.

ما در این کار نظر می کنیم و می اندیشیم، شما نیز فکر کنید.» مردم خاموش شدند و هیچ کس پاسخی نداد. عدی بن حاتم رئیس قبیله طی به پا خاست و با شور و احساسی عمیق گفت : «من پسر حاتم هستم، پاک و منزّه است خداوند، این وضع چقدر زشت است، آیا به امامتان و پسر دختر پیامبران پاسخ نمی گوید؟ کجا هستند سخنوران مضر، کجا بندگان مسلمانان، کجا هستند مردان این شهر که در هنگام خوشی و آسایش، زبانی برآن و کوبنده چون تازیانه داشتند و چون جنگ به سختی می کشید همچون روبهان می گریختند؟ آیا از خشم خداوند نمی ترسید و خاطر از ننگ و عار آن، آسوده می دارید؟» سپس رو به جانب حسن بن علی علیه السّلام کرد و گفت : «ما فرمانت را شنیدیم و از آن اطاعت می کنیم.» سپس گفت: «اینک من به لشکرگاه می روم هرکه می خواهد خودش را به من رساند .» این را گفت و به سوی نخیله رهسپار گشت و به غلامش دستور داد لوازم سفر را به او برساند .^{۱۶۲۱} بدین ترتیب، عدی بن حاتم از اشراف و بزرگان شیعه یمنی اولین کسی بود که به لشکرگاه رفت . بدون شک هزار مرد طی که زیر فرمان عدی بودند^{۱۶۲۲} به او پیوستند. پس از سخنان عدی بن حاتم، قیس بن سعد و معقل بن قیس ریاحی تیمی و زیاد بن خصفه تیمی به پا خاستند^{۱۶۲۳} و مردم را نکوهش کردند و به حرکت تشویق نمودند و آمادگی خود را به اطلاع حسن بن علی علیه السّلام

ص: ۲۷۱

^{۱۶۱۹} (۱). مسعودی، اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب علی السّلام، ص 168.
^{۱۶۲۰} (۲). شیخ راضی آل یاسین، صلح امام حسن علیه السّلام، ترجمه آیه الله سید علی خامنه‌ای، ص 167.
^{۱۶۲۱} (۳). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 70.
^{۱۶۲۲} (۴). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 101.
^{۱۶۲۳} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 32.

رسانید. وی گفت: «به راستی سخن گفتید، خداوند شما را رحمت کند. همواره شما را به درستی نیت و وفاداری و دوستی شناختم، خداوند شما را پاداش نیک دهد».^{۱۶۲۴}

جای گاه یمنی‌ها در سپاه حسن بن علی علیه السلام

برخلاف سستی کوفی‌ها، با کوشش دو نفر از نخبگان شیعه یمنی و دو نفر نزاری سپاهی به تعداد چهل هزار نفر از کوفه بسیج شدند و در لشکرگاه گرد آمدند. امام حسن علیه السلام مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را به جای خود در کوفه نیابت داد^{۱۶۲۵} و به لشکرگاه رفت و از آن جا با لشکری انبوه و مجهز حرکت کرد و به دیر عبد الرحمان رفت و سه روز در آن توقف کرد و عبید الله بن عباس را فراخواند و به او گفت: «ای پسرعمو، من دوازده هزار نفر از شجاعان عرب و قاریان شهر را به همراه تو می‌فرستم، مردانی که هرکدام با ستونی از دشمن برابر هستند. با آنان خوش رفتاری کن و نسبت به ایشان متواضع و فروتن باش، آنان را به خود نزدیک گردان؛ زیرا اینان باقی مانده یاران مورد اعتماد امیر مؤمنان - صلوات الله علیه - هستند. تو به مسکن^{۱۶۲۶} برو چون با معاویه برخوردی جلو او را بگیر تا به زودی به دنبال تو فرارسیم، هر روز اخبار خود را به من گزارش کن و در کارها با قیس بن سعد و سعید بن قیس همدانی مشورت کن. اگر معاویه با تو جنگید با او بیکار کن و اگر کشته شدی قیس فرمانده سپاه است و اگر قیس کشته شد سعید بن قیس امیر لشکر خواهد بود».^{۱۶۲۷}

بدین سان، حسن بن علی علیه السلام فرماندهی سپاه خود را به یک نفر هاشمی واگذار کرد که چندین سال تاجر به استانداری یمن را داشت و در سال ۳۶ امیر الحاج بود و از معاویه به علت کشته شدن دو فرزندش به دست بسر بن ارطاة کینه سختی به دل داشت. امام علیه السلام برای زدودن آثار ضعف احتمالی، دو فرمانده زیردست او را از شیعیان شجاع و دو شهسوار دلیر یمنی علی علیه السلام در بیکار صفین قرار داد. بی تردید توصیف نیکوی حسن بن علی علیه السلام از مجموعه سپاه عبید الله بر ما معلوم می‌دارد پیشقراولان سپاه وی از افراد مورد اعتماد امام حسن علیه السلام بودند که بیشترشان نیز از افراد قبیله همدان، کنده و طی بودند.

براساس گزارشی که به حسن بن علی علیه السلام رسیده بود معاویه پیشقراولان سپاه خود را به فرماندهی عبد الله بن عامر به انبار فرستاده بود تا از آن جا به مداین روند. به همین دلیل،

ص: ۲۷۲

^{۱۶۲۴} (۱). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 70.

^{۱۶۲۵} (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص 289.

^{۱۶۲۶} (۳). مسکن: طسوج مسکن کنار رود دجله نزدیک دیر جاثلیق و بغداد در غرب دجله، بین بغداد و سرزمین تکریت است «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثانی، ص 503 و الجزء الخامس، ص 127».

^{۱۶۲۷} (۴). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 71.

امام حسن علیه السلام عازم مداین شد و در ساباط^{۱۶۲۸} فرود آمد.^{۱۶۲۹} این روایت به واقعیت نزدیک تر می نماید؛ زیرا حسن بن علی علیه السلام از چهل هزار نفر، دوازده هزار نفر را به فرماندهی عبید الله گسیل کرد و خود با بقیه سپاه عازم مداین گردید و ممکن است امام علیه السلام برای جمع آوری نیروی بیشتر نیز به ساباط رفته باشد.

حسن بن علی علیه السلام چون به ساباط رسید برای این که افراد خود را بیازماید و میزان پیروی آنان را دریابد و دوستان خود را از دشمنان بازشناسد تا در هنگام مقابله با معاویه و شامی ها با آگاهی از روحیه سپاه خود بتواند تصمیم گیری کند، برای نیروهای خود خطبه ای خواند و گفت:

«من امیدوارم که با سپاس خداوند بامداد کرده باشم در حالی که خیرخواه بندگانش باشم و شب را به روز نیاورده باشم، در حالی که کینه از مسلمانی به دل داشته یا اراده سوئی و یا نیرنگی برای کسی خواسته باشم . آگاه باشید همراهی با اجتماع بهتر از جدایی است، اگر چه شما آن را ناخوش دارید و آنچه را دوست دارید در پراکندگی به دست آورید . آگاه باشید من درباره شما بهتر از خودتان می اندیشم، از فرمانم سرباز نزنید و با من مخالفت نکنید».^{۱۶۳۰}

هنگامی که سخنان امام حسن علیه السلام به پایان رسید برخی از افراد سپاه گفتند : «گمان می کریم که در اندیشه سازش با معاویه و واگذاری خلافت به اوست، به خدا این مرد کافر شد ».^{۱۶۳۱} جاسوسان معاویه در همین حال دست به اقدام دیگری زدند و فریاد برآوردند : «آگاه باشید قیس بن سعد کشته شد، فرار کنید ».^{۱۶۳۲} در همین حال عده ای به چادر حسن بن علی علیه السلام حمله کردند و آن را غارت کردند . عبد الرحمان بن عبد الله بن جعال ازدی ردا از دوش وی برداشت. آن گاه حسن بن علی علیه السلام اسب خود را سوار شد و گروهی از شیعیانش وی را دربرگرفتند و مانع دست یافتن آزاردهندگان به او شدند . امام حسن علیه السلام افراد قبیله همدان و ربیع ه را که از وفادارترین یاران علی علیه السلام در صفین بودند، فراخواند و آنان با عده دیگری فرارسیدند و مهاجمان را پراکنده کردند . امام حسن علیه السلام چون از لشکرگاه به مظلّم ساباط رسید مردی از خوارج به نام جراح بن سنان اسدی دهنه اسب او را به دست گرفت و گفت: «اللّه اکبر ای حسن، مشرک شدی آن گونه که پدرت پیش از این

ص: ۲۷۳

^{۱۶۲۸} (1). ساباط یکی از شهرهای مداین در طرف غرب دجله» ر. ک: یعقوبی، البلدان، ص 100.

^{۱۶۲۹} (2). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 263.

^{۱۶۳۰} (3). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 71؛ شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص 8. بلاذری و ابن اعثم به اختصار این خبر را آورده اند» ر. ک: انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 34؛ الفتوح، المجلد الثانی، ص 289.

^{۱۶۳۱} (4). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 72.

^{۱۶۳۲} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 122. شرایان توجه است محقق تاریخ اسلام ویلفرد مادلونگ معتقد است شعبی و عوانه بن حکم از رویان عثمانی کوفه این افسانه ضد شیعی را ساخته اند» ر. ک: جانیشینی حضرت محمد صلی الله علیه و اله، ترجمه گروه مترجمان، ص 437، انتشارات آستان قدس، مشهد، 1377 ش. این روایت را طبری از اسماعیل بن راشد آورده است و دلیلی بر غیرموتی بودن آن وجود ندارد و جاسوسان معاویه نیز برای تحریک خوارج نادان چنین خبری را دادند.

مشرك شد» سپس با تیغ به ران او زد، به طوری که به استخوان امام حسن علیه السلام رسید و از اسب به زیر افتاد. عبد الله بن اخطل طایبی پرید و تیغ از دست جراح گرفت و ظبیان بن عماره تمیمی بر او پرید و بینی اش را قطع کرد و چنان با آجر بر سر و روی او زدند تا وی را کشتند.^{۱۶۳۳}

جای تردید نیست گوینده این سخنان زشت، که حسن بن علی علیه السلام نواده رسول الله صلی الله علیه و اله و جانشین برحق وی را کافر و مشرک شمرده است از خوارج بود، افرادی خشک مقدس و متنسک که به گفته جاسوسان معاویه و باند اموی همچون عمرو بن حریث مخزومی^{۱۶۳۴} تحریک می شدند و بازی می خوردند و در خط اهداف معاویه و خدمت به او قرار می گرفتند. آری، در حرکت های اجتماعی، این افراد که حماقت از سر و روی شان می بارد مزدوران بی اجرت دشمن می شوند و دشمن واقعی به یاری اینان و به نام دین مؤمنان واقعی را سرکوب می کند.

هنگامی که دو سپاه در روستای اخنوتیه^{۱۶۳۵} مسکن در مقابل هم ایستادند معاویه در راستای بازی سیاسی خویش برای انهدام و شکست کوفیان و در آغوش گرفتن خلافت با زیرکی دغل آمیز و خیانتکارانه ای، عبد الرحمان بن سمره بن حبیب بن عبد شمس را نزد عبید الله بن عباس و یارانش فرستاد تا به ایشان بگوید امام حسن علیه السلام نامه ای برای معاویه فرستاده و از او درخواست صلح کرده^{۱۶۳۶} و دستور داده دست از جنگ بردارید تا خود برای این کار بیاید. من نیز به سپاه خود گفته ام از حمله خودداری کنند تا گفتگوی صلح بین او و حسن علیه السلام انجام گیرد. آنان سخنان پیک معاویه را تکذیب کردند و او را دشنام دادند، ولی معاویه که در حکمرانی جسور و صبور و زیرک بود، دوباره در شب پیک خود را فرستاد تا در خلوت با عبید الله مذاکره کند. وی سوگند یاد کرد که حسن درخواست صلح کرده است و در صورتی که عبید الله نزد معاویه رود یک میلیون درهم به او خواهد داد. عبید الله نیز که مردی ترسو و دنیاطلب بود و از جنگ با معاویه تردید داشت، فریب خورد و سخن عبد الرحمان را باور کرد که حسن برای حفظ خون مسلمانان می خواهد صلح کند. بدین سان، شبانه به اردوی شام گریخت و معاویه مقدم او را گرامی داشت و به عهد خود وفا کرد.^{۱۶۳۷}

بامداد لشکریان بیهوده منتظر ماندند که عبید الله بیرون آید و با آنان نماز بخواند. قیس بن سعد جانشین وی با مردم نماز خواند و در خطبه خود گفت: «ای مردم، کاری که این مرد ترسو

ص: ۲۷۴

^{۱۶۳۳} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 35؛ ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 72.

^{۱۶۳۴} (2). شیخ صدوق، علل الشرایع، الجزء الأول، ص 220.

^{۱۶۳۵} (3). اخنوتیه از توابع بغداد بین بغداد و تکریت» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الأول، ص 125.

^{۱۶۳۶} (4). یعقوبی می نویسد جاسوسان معاویه در لشکر عبید الله شایع می کردند حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد و پیشنهاد او را پذیرفت» ر. ک: تاریخ، جلد دوم، ص 142.

^{۱۶۳۷} (5). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 37.

کرد بر شما گران نیاید و شما را ناراحت نکند . پدر و مادر این مرد، حتی یک روز، کار سودمندی برای اسلام نکردند . خود همین مرد کسی بود که چون بسر بن ارطاء به یمن حمله کرد از مقابل او گریخت و فرزندان خود را به جای گذارد تا کشته شدند، امروز هم چنان که دیدید.» مردم فریاد برآوردند: «سپاس خدا را که وی را از میان ما بیرون برد، تو اکنون ما را به جنگ با دشمن ببر.» در این هنگام بسر بن ارطاء با بیست هزار نفر از لشکر معاویه بیرون آمد و فریاد برآوردند: «این امیر شماست که بیعت کرد و این نیز حسن علیه السلام است که صلح کرده، چرا خود را به کشتن می دهید؟» قیس بن سعد به سپاهیان خود گفت: «یا بدون امام بجنگید و یا به گمراهی بیعت کنید.» گفتند: «ما بدون امیر می جنگیم.» آن گاه بیرون آمدند و به فرماندهی شهسوار انصار قیس و ابرمرد همدان سعید به شامیان حم له بردند و ایشان را به لشکرگاه خود بازگرداندند.^{۱۶۳۸} روز بعد بسر با نیروهای بیشتری حمله کرد و دو سپاه با یکدیگر جنگیدند و بسر و یارانش شکست خوردند و از دو طرف عده ای کشته شدند. معاویه چون از راه نظامی در سرکوبی سپاه قیس موفقیتی به دست نیاورد به وی پیشنهاد رشوه ای را که به عبید الله داده بود کرد، ولی قیس نپذیرفت^{۱۶۳۹} و با صلابت پاسخ معاویه را داد.^{۱۶۴۰}

اتفاقات هماهنگ در مسکن و ساباط گویای عمق توطئه معاویه برضد حسن بن علی علیه السلام می باشد. برخی بزرگان و اشراف قبیله ای عراق نیز در جهت اهداف دنیوی خود برای سرنگونی خلافت حسن بن علی علیه السلام با کوفیان هوادار معاویه متحد شدند و مخفیانه نامه هایی به وی نوشتند و پیروی خود را از معاویه اعلام کردند و او را به آمدن به کوفه برانگیختند^{۱۶۴۱} و متعهد شدند وقتی معاویه به لشکر او نزدیک شد حسن علیه السلام را تسلیم کنند یا ناگهانی او را به قتل رسانند.^{۱۶۴۲} در این میان برخی بزرگان عراق نزد معاویه رفتند و با او بیعت کردند افرادی مثل خالد بن معمر سدوسی مدعی رهبری همه شاخه های ربیعیه، که از هنگام پیکار صفین با معاویه مکاتبه داشت^{۱۶۴۳}، پیش از همه نزد معاویه رفت و با وی بیعت کرد؛^{۱۶۴۴} زیرا معاویه قول فرمانداری خراسان را به وی داده بود.^{۱۶۴۵} از دیگر دوستان خراسان معاویه و طرفداران سرسخت عثمان و دشمنان علی علیه السلام در

ص: ۲۷۵

-
- ۱۶۳۸ (1). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 73.
 - ۱۶۳۹ (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 38.
 - ۱۶۴۰ (3). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 74.
 - ۱۶۴۱ (4). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 37.
 - ۱۶۴۲ (5). شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص 9.
 - ۱۶۴۳ (6). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 287.
 - ۱۶۴۴ (7). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 39.
 - ۱۶۴۵ (8). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 306.

کوفه عقاق بن اُبی رهم تیمی^{۱۶۴۶} بود که با معاویه بیعت کرد^{۱۶۴۷} و در قیام حجر بن عدی علیه او شهادت داد.^{۱۶۴۸}

پس از موفقیت های معاویه در ایجاد اغتشاش و اختلاف در سپاه حسن بن علی علیه السلام که مرهون سیاست دغلكارانه و دستگاه جاسوسی معاویه بود، عبد الله بن عامر بن کریز و عبد الرحمان بن سمره را برای برقراری صلح نزد حسن بن علی علیه السلام فرستاد^{۱۶۴۹} و همراه نامه خود نامه های برخی یاران سست عهد حسن بن علی علیه السلام را که به وی نوشته بودند حسن را تسلیم و یا ترور خواهند نمود، پیوست کرد.^{۱۶۵۰} پس از گفتگوی عبد الله بن عامر با حسن بن علی علیه السلام امام پیشنهاد صلح را پذیرفت و دو نفر از یاران یمنی خود (عمرو بن سلمه ارحبی همدانی و محمد بن اشعث بن قیس کندی) را همراه نمایندگان معاویه برای مذاکره نزد وی فرستاد. معاویه در نامه ای برای حسن بن علی علیه السلام چنین نوشت: «من با تو صلح می کنم به شرطی که حکومت پس از من، از آن تو باشد. وی سپس به خدا و پیامبرش محمد صلی الله علیه و اله سوگند یاد کرد که کسی را نیازارد و به گذشته مؤاخذه نکند و سالی یک میلیون درهم از بیت المال به حسن علیه السلام بپردازد و خراج فسا و دارا بچرد از آن وی باشد».^{۱۶۵۱}

حسن بن علی علیه السلام هنگامی که نامه معاویه را خواند گفت: «او می خواهد مرا در امری تطمیع کند که اگر آن را طالب بودم با او صلح نمی کردم». در این حال عبد الله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب را فراخواند و به وی گفت: «نزد دایه ات برو و بگو اگر آسایش و ایمنی مردم را تأمین می کنی با تو صلح می کنم». معاویه نیز نامه ای سفید را که پایین آن مهر زده بود نزد امام حسن علیه السلام فرستاد و گفت هرچه میل دارد بر آن بنویسید. امام حسن علیه السلام نیز نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان، حسن بن علی با معاویه صلح می کند و خلافت را به او وامی گذارد به این شرط که به کتاب خدا و سنت پیامبرش و سیره خلفای صالح عمل کند. معاویه نلیهد جانشین برای خود مشخص کند و انتخاب خلیفه به شورا خواهد بود و مردم بر جان و مال و خانواده خود در امان هستند و معاویه نباید در نهان و آشکار، شورش و آشوب برای حسن بن علی برپا کند و یاران او را نیازارد». بر این عهدنامه، عبد الله بن حارث و عمرو بن سلمه ارحبی شاهد بودند.

سپس آن را برای معاویه فرستاد. معاویه نیز آن را تأیید کرد. حسن بن علی علیه السلام و قیس بن سعد با

ص: ۲۷۶

^{۱۶۴۶} (1). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 363.

^{۱۶۴۷} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 39.

^{۱۶۴۸} (3). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 362.

^{۱۶۴۹} (4). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 39.

^{۱۶۵۰} (5). شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص 10.

^{۱۶۵۱} (6). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 41.

لشکریان خود به کوفه آمدند. معاویه نیز از مسکن حرکت کرد و به کوفه وارد شد.^{۱۶۵۲}

پس از ورود معاویه به کوفه مردم با وی بیعت کردند وی خطبه‌ای خواند و در آن پیمان خود را شکست و به علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام دشنام و ناسزا گفت. حسن بن علی علیه السلام برخاست و با شجاعت در برابر معاویه فرمود: «ای کسی که علی علیه السلام را به زشتی یاد کردی، منم حسن علیه السلام و پدرم علی است، تو معاویه هستی و پدرت صخر است، مادر من فاطمه (س) و مادر تو هند است، جد من رسول خدا صلی الله علیه و اله و جد تو حرب است، پس خدا لعنت کند از ما دو نفر کسی را که نامش پلیدتر و حسب و نسبش پست تر و سابقه‌اش بدتر و کفر و نفاق او بیشتر بوده است». آن‌گاه مردمی که در مسجد بودند گفتند: آمین.^{۱۶۵۳} پس از آن معاویه قیس بن سعد را برای گرفتن بیعت احضار کرد. وی به امام حسن علیه السلام گفت: من از بیعت شما رها هستم؛ گفت: آری. برای قیس یک صندلی قرار دادند. معاویه نیز روی تخت خود نشست. معاویه به وی گفت: ای قیس بیعت می‌کنی؛ گفت: آری، ولی دست خود را روی زانو گذاشت. معاویه از تخت خود پرید و دستش را دراز کرد و به رغم آن‌که قیس دستش را بلند نکرد، دست خود را به دست قیس مالید.^{۱۶۵۴} پس از آن قیس و امام حسن علیه السلام به مدینه بازگشتند.

می‌توان علل صلح امام حسن علیه السلام را چنین برشمرد: راهمگونی سپاه^{۱۶۵۵}؛ دنیاگرایی و سستی عموم مردم کوفه در کار جنگ؛ حفظ خون مسلمانان و بقای تشیع؛ تسلیم عبید الله بن عباس فرمانده سپاه به معاویه؛ حمله به امام حسن علیه السلام و جراحت سخت وی؛ نقش منفی اشرافیت قبیله‌ای که بیش از همه تأثیر داشت.

نقش یمنی‌های کوفه در پذیرش صلح

عموم مردم شهر کوفه، سکونت گاه قبایل یمنی و نزاری و موالی ایرانی، در آغاز بسیج نیرو دل به دنیا بستند و از خود سستی نشان دادند و موضع استواری در این باره نداشتند و خون خویشاوندان خود را از حسن بن علی علیه السلام می‌طلبیدند به گونه‌ای که به آن‌ها گفت: «به راه صفین که می‌رفتید دینتان پیشاپیش دنیاتان بود، ولی اکنون دنیاتان پیشاپیش دینتان قرار دارد. شما اکنون در میانه دو کشته قرار گرفته‌اید، کشته‌ای در صفین که بر او می‌گریید و کشته‌ای در نهروان که انتقام او را می‌طلبید».^{۱۶۵۶} پس از صلح امام حسن بن علی علیه السلام عموم کوفی‌ها با اشتیاق با معاویه، بیعت کردند.

امام حسن علیه السلام در این باره گفت: «ای مردم، معاویه ما را به چیزی دعوت می‌کند که در آن

^{۱۶۵۲} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 40-42؛ شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص 11.

^{۱۶۵۳} (2). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 78.

^{۱۶۵۴} (3). همان، ص 79.

^{۱۶۵۵} (4). شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص 6.

^{۱۶۵۶} (5). شیخ راضی آل یاسین، پیشین، ترجمه آیه الله خامنه‌ای، ص 179.

نه عزت است و نه عدالت، اگر شما خواهان مرگ باشید دعوتش را به او باز می گردانیم و او را به نیروی شمشیر تسلیم در برابر خدا و ادا می کنیم و اگر خواستار زندگی باشید آنچه را می خواهد می پذیریم و خشنودی شما را فراهم می کنیم». مردم از اطراف فریاد برآوردند : «زندگی، زندگی، صلح را تمام کن»^{۱۶۵۷} شیخ مفید نیز به این معنا اشاره دارد و می نویسد: «امام حسن علیه السلام چاره ای جز پذیرفتن صلح نداشت؛ زیرا پیرامون او مردمانی سست عنصر و کم عقیده درباره او بودند»^{۱۶۵۸}.

خیانت اشرافیت قبیله ای کوفه

برخی سران و بزرگان کوفه همچون عمرو بن حریت از باند اموی بودند و در خط معاویه قرار داشتند و برخی مانند خالد بن معمر سدوسی که با معاویه بیعت کردند هوای ریاست داشتند. خالد برخلاف افراد قبیله اش (ربیعیه) خواهان حکومت معاویه بود تا استناداری وی تضمین شود. همین بزرگان کوفه بودند که قول کشتن حسن بن علی علیه السلام را به معاویه داده بودند.

چون این خبر به امام حسن علیه السلام رسید گفت : «ای عراقی ها، شما مردمی هستید که پیروی از پدرم در جنگ و حکمیت را خوش نداشتید و با او مخالفت کردید، به من خبر رسیده بزرگان شما نزد معاویه رفته اند و با او بیعت کرده اند، آنچه را باید از شما بدانم فهمیدم. مرا درباره دینم و جانم فریب ندهید»^{۱۶۵۹} معاویه به برخی از همین بزرگان کوفه، که جاسوسانی بر آنان گمارده بود، وعده داد در صورت به قتل رساندن حسن بن علی علیه السلام به آنان دویست هزار درهم و فرماندهی خواهد داد.^{۱۶۶۰} بدین صورت، اشرافیت قبیله ای یکی از عوامل تضعیف موقعیت امام حسن علیه السلام و ناگزیر کردن وی به صلح با معاویه بود.

مخالفت برخی عناصر یمنی با صلح

پس از پیمان صلح حجر بن عدی به امام حسن علیه السلام اعتراض کرد. وی در پاسخ حجر بن عدی گفت: «من دیدم میل و رغبت بیشتر مردم بر صلح است و جنگ را خوش نمی دارند و دوست نمی دارم آنان را به کاری که ناخوش دارند مجبور کنم و برای این، صلح کردم که شیعیان مخصوص ما از کشته شدن محفوظ بمانند و مصلحت دیدم این جنگ ها را

^{۱۶۵۷} (۱). ابن خلدون، العبر، الجزء الثانی، ص 187.

^{۱۶۵۸} (۲). شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص 10.

^{۱۶۵۹} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 39؛ ابن اعثم، الفتح، المجلد الثانی، ص 291 (نقل ابن اعثم کامل تر است).

^{۱۶۶۰} (۴). شیخ صدوق، علل الشرایع، الجزء الأول، ص 221.

به هنگام دیگری موكول كنم». ^{۱۶۶۱} در جای دیگری امام حسن علیه السلام به علی بن محمد بن بشر همدانی که به وی گفت:

ص: ۲۷۸

«سلام بر تو باد ای خوارکننده مؤمنان» فرمود: «سلام بر تو باد، بنشین من خوارکننده مؤمنان نیستم، بلکه عزیزکننده ایشانم. من از صلح خود با معاویه نیتی جز دور کردن کشتار از شما نداشتم که دیدم یاران من برای جنگ و پیکار سستی نشان می دهند و به خدا سوگند، اگر با کوه ها و درخت ها هم بجنگ او می رفتیم باز چاره ای از واگذاری این کار به او نبود». ^{۱۶۶۲} همچنین به سلیمان بن سرد خزاعی گفت: «خدا را شاهد می گیرم و شما را گواه دارم که نظر به آنچه شما می بینید نداشتم، مگر حفظ خون شما و اصلاح بین شما». ^{۱۶۶۳}

امام حسن نیز در برابر معاویه ضمن معرفی خود و بوادرش حسین علیه السلام که تنها نوادگان رسول الله صلی الله علیه و اله هستند گفت: «معاویه در حقی که از آن من است با من جنگ کرد و من برای صلاح امت و جلوگیری از ریختن خون مسلمانان آن را ترک کردم و آنچه کردم مصلحت شما را می خواستم تا حجّتی باشد برای کسی که در آرزوی حکومت است». ^{۱۶۶۴}

نگاهی به موضع یمنی ها در خلافت حسن بن علی علیه السلام

از آنچه گذشت بر ما روشن می گردد در خلافت کوتاه مدت حسن بن علی علیه السلام یکی از مخلص ترین و فداکارترین یاران وی قیس بن سعد بن عباده خزرجی بود که با شناخت عمیقی که از موقعیت امام خود داشت مردم کوفه را دعوت به بیعت با حسن بن علی علیه السلام کرد. ایمان و خلوص او چنان بود که امام حسن علیه السلام درستی نیت و وفاداری او را تأیید نمود و به جانشینی فرماندهی سپاه خود قرار داد. قیس سرسختانه در مقابل معاویه ایستاد و سردار خون آشام معاویه را دوبار شکست داد. معاویه برای تسلیم کردن وی تمام راه های ممکن تهدید، نبرد و تطمیع را بیازمود، ولی نتوانست کوچک ترین خللی در اراده استوار قیس در دفاع از حسن بن علی علیه السلام به وجود آورد. هوشیاری و دشمن شناسی او تا آن جا بود که تا از صلح امام اطمینان نیافت، دست از پیکار برنداشت. وی پس از واگذاری خلافت به معاویه بی چون و چرا موضع امام خود را پذیرا شد و برخلاف حجر بن عدی، مسیب بن نجبه فزاری ^{۱۶۶۵} و علی بن محمد

^{۱۶۶۱} (۵). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 267.

^{۱۶۶۲} (1). همان، ص 268.

^{۱۶۶۳} (2). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ص 163.

^{۱۶۶۴} (3). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 43.

^{۱۶۶۵} (4). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 296.

همدانی، سلیمان بن سرد خزاعی، سعید بن عبد الله حنفی و جندب بن عبد الله ازدی^{۱۶۶۶} به امام حسن علی‌ه السلام اعتراض نکرد و تا هنگام مرگ در سال ۵۹ هجری^{۱۶۶۷} روابط نزدیکی با حسین بن علی علیه السلام داشت.

ص: ۲۷۹

پس از قیس بن سعد باید از سه نفر یمنی: عدی بن حاتم، سعید بن قیس، حجر بن عدی و دو نفر نزاری: معقل بن قیس و زیاد بن خصفه، نام ببریم که در بسیج ع راقی‌ها تلاش گسترده‌ای داشتند که امام درستی نبوت همه شان را تأیید کرد. بدین‌سان، یمنی‌ها دو موضع متفاوت در برابر حسن بن علی علیه السلام داشتند، یکی سستی و دیگری همراهی و همکاری بود. حمله‌کنندگان به حسن بن علی علیه السلام از خوارج، یکی یمنی دیگری مضری بودند و کشتندگان ضارب وی نیز یکی یمنی و دیگری مضری بودند. محافظان امام که جان وی را نجات دادند و او را به خانه عامل مدائن سعد بن مسعود ثقفی بردند از همدان و ربیع بودند، در حالی که اشرافیت ربیعه پیش از دیگر قبایل با اشتیاق با معاویه بیعت کردند. سفرای امام حسن علیه السلام نزد معاویه از سه نفر، دو نفر مضری و یکی یمنی بودند. بدین‌سان، بر ما روشن می‌گردد افراد قبایل یمنی و مضری در خلافت هفت ماهه^{۱۶۶۸} حسن بن علی علیه السلام با وی همکاری داشتند، ولی فداکاری و همراهی یمنی‌ها با وی بیشتر بود، اگرچه اعتراض ایشان به امام حسن علیه السلام در ماجرای صلح نیز بیشتر بود.

رفتار معاویه و موضع شیعیان کوفه

وقتی حسن بن علی علیه السلام به ناچار خلافت را واگذار کرد، معاویه در نخيله به مردم گفت: «آگاه باشید هر وعده‌ای که من به حسن بن علی علیه السلام دادم زیر پا قرار می‌دهم و به هیچ‌کدام عمل نخواهم کرد». معاویه همچنین به کوفیان گفت: «من با شما جنگیدم که نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج به جا آورید و زکات بدهید، شما آنها را انجام می‌دهید، من با شما برای حکومت جنگیدم و برخلاف میل شما خدا آن را به من عطا کرد».^{۱۶۶۹} معاویه نخستین کس در اسلام بود که نگهبانان و پاسبانان و دربانان گماشت و پرده‌ها آویخت و منشیان نصرانی استخدام کرد.^{۱۶۷۰} شیوه حکمرانی معاویه به خوبی در این سخن سعد بن مالک (ابی وقاص) نمایان است که به وی گفت: «سلام بر تو ای پادشاه». معاویه به خشم آمد و گفت: «چرا نگفتی سلام بر تو ای امیر مؤمنان؟» سعد گفت:

^{۱۶۶۶} (5). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 148.

^{۱۶۶۷} (6). ابن اثیر، اسد الغابه، الجزء الرابع، ص 216.

^{۱۶۶۸} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 54.

^{۱۶۶۹} (2). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 77.

^{۱۶۷۰} (3). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 166.

«آن در صورتی بود که ما تو را امیر کرده باشیم و تو خود بدین کار پریده‌ای»^{۱۶۷۱} معاویه برخلاف سیره خلفای راشدین، حکومت پادشاهی خود را براساس رویه پیشینیان خود در عصر جاهلیت قرار داد و از سنت اسلامی به آداب و رسوم جاهلی و عصبیت قبیله ای بازگشت، بدان گونه که سید قطب می گوید: «عصر شیاطین با دوران معاویه بنیانگذار سلسله اموی آغاز شد».^{۱۶۷۲}

ص: ۲۸۰

روش ملکداری معاویه را محقق تاریخ اسلام ویلفرد مادلونگ به خوبی باز نموده است : «با دید تاریخی وسیع تری در این زمان دولت بر اسلام حکومت می کرد، درست مانند سه سده پیشتر که استبداد روم شرقی مسیحیت را از آن خود ساخت و روح صلح طلبی دینی را در آن خفه کرد و آن را به صورت ابزاری برای سلطه و سرکوب درآورد . دولت اسلامی همین بلا را بر سر اسلام آورد.

روح برادری و جامعه اسلامی را در آن خفه کرد و آن را به صورت ابزاری برای سلطه و سرکوب اجتماعی و استثمار و وحشت نظامی به کار برد».^{۱۶۷۳} آن گونه که معاویه با مردم بصره در شورش حمران بن أبان از قبیله نمر بن قاسط ربیعہ (مولای عثمان) رفتار کرد.^{۱۶۷۴}

معاویه در خلافت خود دشمنی و مبارزه گسترده ای را به شکل شکنجه، مسموم کردن و کشتار علیه شیعیان آغاز کرد . وی بیشرمانه در حضور حسن بن علی علیه السلام، علی بن ابی طالب علیه السلام را ناسزا گفت و این رسم ناپسند در تمام دوران خلافت وی جریان داشت . آل مروان حتی در مدینه منوره علی علیه السلام را با نام «ابو تراب» دشنام می دادند و علی علیه السلام اسمی را که بیشتر دوست می داشت همین بود .^{۱۶۷۵} معاویه می گفت: «دشنام بر علی علیه السلام باید آن قدر گسترش یابد تا کودکان با این شعار بزرگ و جوانان با آن پیر شوند و هیچ کس از او فضیلتی نقل نکند».^{۱۶۷۶} وی چنان جوّ مسمومی علیه علی علیه السلام در شام به وجود آورده بود که در پیکار صفین نوجوانی غسانی به هاشم بن عتبّه گفت : «علی نماز نمی خواند».^{۱۶۷۷} مسعودی نیز می نویسد: «یکی از اخباریان به مردی از بزرگان و خردمندان شام گفته بود این ابو تراب کیست که امام بر منبر او را لعن می کند؟». گفت: «گمان می کنم سارقی از دزدان

^{۱۶۷۱} (4). همان، ص 144.

^{۱۶۷۲} (5). به نقل از ژیل کوپل، پیامبر و فرعون، ترجمه حمید احمدی، ص 54.

^{۱۶۷۳} (1). جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و اله، ترجمه گروه مترجمان، ص 447.

^{۱۶۷۴} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 127؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 298؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 52.

^{۱۶۷۵} (3). ابن عساکر شافعی، پیشین، المجلد الأول، ص 31.

^{۱۶۷۶} (4). ابن ابی الحدید، پیشین، الجزء الرابع، ص 57.

^{۱۶۷۷} (5). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 354.

فتنه‌انگیز است.»^{۱۶۷۸} چه تأسف انگیز است که در جامعه اسلامی اولین مسلمان و برترین اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله چنین با زشتی یاد شود. همچنین معاویه بخشنامه ای به کارگزاران خود صادر کرد که «ذمه من از هرکس چیزی از فضایل ابو تراب و اهل بیت او نقل کند، برداشته می شود». پس سخنوران بر منابر علی علیه السلام را لعنت می کردند و از او تبری می جستند و به او و افراد خاندانش دشنام می دادند.^{۱۶۷۹}

با بازگشت حسن بن علی علیه السلام به مدینه مرکزیت رهبری شیعه به مدینه منوره انتقال یافت، ولی

ص: ۲۸۱

همچنان کوفه، که شیعیان آن بیشتر از مناطق دیگر بود، نقش کانونی خود را در شکل اعتراض و شورش و قیام علیه دستگاه ظلم و جور معاویه، حفظ کرد. مغیره بن شعبه ثقفی در دوران حکومت خود بر کوفه سیاست تحبیب قلب ها و ملامت و احتراز از درگیری را پیشه خود کرد. تا حدی که وقتی صعصعه بن صوحان عبدی در قبیله عبد القیس جلساتی را در بیان فضایل علی علیه السلام و اهل بیت و تعریض به عثمان برگزار کرد مغیره به وی گفت: «ما بهتر از تو این فضایل را می شناسیم، ولی این سلطان بر سر کار آمده و ما را مکلف کرده عیب علی علیه السلام را بگوییم ما نیز تبعیت کردیم تا خود را از شر این قوم نجات بخشیم.»^{۱۶۸۰} در همین دوران بزرگان و نخبگان شیعه در کوفه در مبارزه با جریان های انحرافی خوارج فعالیت داشتند که از آن جمله: صعصعه بن صوحان و عدی بن حاتم طایی و معقل بن قیس ریاحی بودند. مغیره بن شعبه که گویا از داوطلب شدن آنان در جنگ با خوارج خوشحال بود معقل بن قیس را با سه هزار نفر از شیعیان به جنگ مستورد بن علفه تیمی فرستاد.^{۱۶۸۱} عبد الله بن عامر نیز شریک بن اعور حارثی از بزرگان شیعه بصره را همراه سه هزار نفر به جنگ مستورد اعزام کرد.^{۱۶۸۲} اگرچه معقل و مستورد همدیگر را کشتند، ولی سپاه خوارج را شیعیان کوفه شکست دادند و کشته و پراکنده کردند.^{۱۶۸۳}

روابط نخبگان یمنی با رهبری شیعه

^{۱۶۷۸} (6). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص 42. برای آشنایی رسم نامیوم دشنام بر خاندان نبوت «ر. ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ذیل خطبه 56 و 203». امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز پیشینی چنین وضعی را کرده بود «نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه 56، ص 146».

^{۱۶۷۹} (7). ابن ابی الحدید، پیشین، الجزء 11، ص 44.

^{۱۶۸۰} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 144.

^{۱۶۸۱} (2). همان، ص 144.

^{۱۶۸۲} (3). ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد الثالث، ص 215.

^{۱۶۸۳} (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 158.

برخلاف دستگاه جاسوسی مخوف و حکومت بیدادگر معاویه، بزرگان شیعه کوفه برای اظهار دوستی و کسب تکلیف از مواضع امام حسن علیه السلام به مدینه می رفتند و با ایشان ارتباط تشکیلاتی داشتند، از آن جمله سفیان بن ابی لیلی همدانی و محمد بن بشر همدانی بودند.^{۱۶۸۴} امام حسن علیه السلام به سفیان گفتند: چه تو را واداشت که نزد ما بیایی؟ گفت: محبت و دوستی شما مرا بدین جا کشانید.

فرمود: مژده باد تو را، از پدرم شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «اهل بیت من و کسانی از امت من که آنان را دوست دارند، نزد حوض کوثر بر من وارد شوند».^{۱۶۸۵} همچنین سلیمان بن سرد خزاعی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله همراه با عده ای از بزرگان شیعه نزد حسن بن علی علیه السلام به مدینه آمد و از وی خواست تا صلح را برهم زند و به او نمایندگی دهد تا والی معاویه را از کوفه بیرون کند و پس از آزادسازی شهر، امام به آنان پیبوند. امام حسن علیه السلام ریاست سلیمان بر شیعیان کوفه را رد نکرد،

ص: ۲۸۲

ولی گفت: «تسلیم امر خدا شوید و به خانه های خود بازگردید و دست نگاه دارید تا نیکوکاران در آسایش باشند و یا از دست فاجر راحت شوند».^{۱۶۸۶} بدین سان، بر ما معلوم می گردد بزرگان شیعه کوفه سلیمان بن سرد را به رهبری خود برگزیده اند که این ریاست حدود ۲۵ سال ادامه یافت.

شیعیان کوفه روش مبارزاتی را از امام خود فراگرفتند که هم اکنون به شهر خود بازگردند و در حالت آرامش و صلح و صفا منتظر فرمان موعود امام خود باشند. ولی گمان نمی رود سخن محقق روشن ضمیر طه حسین که می نویسد: «حزب شیعه در همان مجلس، طرح ریزی و حسن رئیس آن شد و بزرگان کوفه که به شهر خود بازگشتند مردم را از سازمان جدید و نقشه ای که ریخته شده آگاه ساختند»^{۱۶۸۷} درست آید؛ زیرا همان گونه که در فصل سوم اشارت رفت اولین حرکت سیاسی مخالفت شیعه در برابر خلافت، جلسه تشکیلاتی در محله بنی بیاضه مدینه و گرد آمدن یاران علی علیه السلام در خانه وی و مخالفت برخی از مردم کنده در حضرموت با خلیفه بود؛ زیرا کنده خلافت را از آن اهل بیت رسول خدا می دانست.

حسن بن علی علیه السلام برخلاف خواست شیعیان در صدد شکستن عهدنامه خود با معاویه برنیامد، در حالی که وی از همان ابتدا شروط خود با امام حسن علیه السلام را زیر پا قرار داد و سرانجام به سال پنجاه هجری وقتی خواست برای

^{۱۶۸۴} (5). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 150.

^{۱۶۸۵} (6). ابو الفرج اصفهان، مقاتل الطالبیین، ص 76.

^{۱۶۸۶} (1). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 163.

^{۱۶۸۷} (2). طه حسین، الفتنة الکبری، ترجمه احمد آرام، جلد دوم، ص 209.

پسرش یزید به ولایت عهدی از مردم بیعت گیرد و این کار با بودن حسن بن علی علیه السلام و سعد بن ابی وقاص برای وی دشوار بود، آن دو را مسموم ساخت. معاویه با فریفتن جعده دختر اشعث کندی همسر امام حسن علیه السلام به همسری با یزید و یکصد هزار درهم، وی را به شهادت رسانید.^{۱۶۸۸}

کوفه پایگاه قیام علیه نظام معاویه

پس از وفات حسن بن علی علیه السلام شیعیان کوفه به همراهی فرزندان جعده بن هبیره مخزومی، در خانه سلیمان بن سرد گردهم آمدند^{۱۶۸۹} و در مقام عرض تسلیت به حسین بن علی علیه السلام در مصیبت امام حسن علیه السلام چنین نوشتند: «چه بسیار بزرگ است مصیبت این امت عموماً و مصیبت تو و این شیعیان خصوصاً در مردن پسر وصی و پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و اله که نشان هدایت و نور سرزمین ها بود و به پا داشتن دین و باز آوردن روش های شایستگان از او امید می رفت. پس خدای تو را رحمت کند، بر مصیبت شکیبیا باش که این از کارهای خواسته شده است. همانا تو جانشین

ص: ۲۸۳

پیشینیان خودی و خداوند راه شناسی خود را به کسی می دهد که او را به راهنمایی تو به راه آورد و ما شیعیان توایم که به سوگواریات سوگوار و به اندوهت اندوهناک و به شادمانی ات شادمان و به شیوه ات رهسپار و فرمانت را در انتظار هستیم».^{۱۶۹۰} فرزندان جعده بن هبیره نیز در درستی نیت کوفی ها برای دعوت از امام حسین علیه السلام به کوفه و بیزاری آنان از معاویه، نامه ای نوشتند.

امام حسین علیه السلام نیز در پاسخ آنان فرمود: «امیدوار بودم خداوند برادرم را در آنچه انجام می داد موفق می داشت. و نظرم درباره جهاد با بیدادگران استوار است، ولی تا هنگامی که معاویه زنده است باید حرکات و دیدگاه های خود را مخفی نگاه دارید و روش پنهان کاری را پیشه خود سازید و اگر اتفاقی برای او افتاد و من زنده بودم نظرم را به اطلاع شما می رسانم»^{۱۶۹۱}. در این حال بزرگان و اشراف عراق و حجاز همواره با امام حسین علیه السلام در ارتباط بودند و او را گرامی می داشتند و فضایل وی را بیان می داشتند، ولی دستگاه جاسوسی معاویه نیز به دقت مراقب رفتار حسین بن علی علیه السلام بود.^{۱۶۹۲}

^{۱۶۸۸} (3). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 80؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 55.

^{۱۶۸۹} (4). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 152؛ ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 269.

^{۱۶۹۰} (1). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 159.

^{۱۶۹۱} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 152.

^{۱۶۹۲} (3). همان، ص 152.

سرانجام به سال پنجاه هجری مغیره بن شعبه از دنیا رفت و معاویه کوفه را در اختیار زیاد بن سمیه قرار داد.^{۱۶۹۳} وی پس از ورود به کوفه برای کنترل و نظارت بر رفتار قبایل دگرگونی‌هایی در بافت قبیله‌ای و سکونت شهر ایجاد کرد. وی در تقسیمات چهارگانه خود قبایل یمنی و نزاری را درهم ادغام کرد و یکی از اشراف مزدور بنی امیه را به ریاست آنها قرار داد.^{۱۶۹۴} وی که از زمان علی علیه السلام شیعیان را به خوبی می‌شناخت به تعقیب، شکنجه، حبس و قتل ایشان پرداخت. او همچون معاویه، که دستور داد عده‌ای از شیعیان را به قتل رسانند،^{۱۶۹۵} سی نفر از کسانی را که با وی بیعت نکردند حبس و دست آنان را قطع کرد.^{۱۶۹۶} در روزگار سه ساله حکومت زیاد بر کوفه دوران سختی بر شیعیان گذشت و بسیاری از آنان به قتل رسیدند و به سختی سرکوب شدند.

از جمله اینان مسلم بن زیمر حضرمی و عبد الله بن نجی حضرمی بودند.^{۱۶۹۷} زیاد به معاویه نامه‌ای نوشت که ایشان بر دین علی علیه السلام هستند و معاویه در پاسخ وی نوشت: «هرکه را بر دین علی علیه السلام است بکش». زیاد نیز آن‌دو و برخی دیگر را بکشت.^{۱۶۹۸} تأسف آورتر رفتار سمره بن جندب فزاری

ص: ۲۸۴

حلیف انصار و جانشین زیاد بر بصره بود، وی چنان بر مردم ستم می‌کرد و آنان را به قتل می‌رساند که هشت هزار نفر را کشت.^{۱۶۹۹}

قیام شیعیان کوفه به رهبری حجر بن عدی

وی از شاخه بنی جبلة بن عدی از قبیله کنده بود. به همراهی برادرش هانی جزو هیأت نمایندگی کنده به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله رسید. در فتوح شام و در پیکار قادسیه شرکت داشت.^{۱۷۰۰} در پیکار جولاء فرمانده میسره بود.^{۱۷۰۱} هنگام بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام در مدینه حضور داشت.

در جنگ جمل و صفین فرمانده مردم کنده، قضاعه و مهره بود. در پیکار نهران فرماندهی میمنه سپاه امیر مؤمنان علی علیه السلام را برعهده داشت^{۱۷۰۲} و در غارت ضحاک بن قیس بر عراق فرمانده مقابله با وی بود. پس از شهادت علی علیه

^{۱۶۹۳} (4). ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، المجلد الثالث، ص 228.

^{۱۶۹۴} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 199.

^{۱۶۹۵} (6). محمد بن حبیب، پیشین، ص 479.

^{۱۶۹۶} (7). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 175.

^{۱۶۹۷} (8). محمد بن حبیب، پیشین، ص 479.

^{۱۶۹۸} (9). ر. ک: نامه امام حسین علیه السلام به معاویه در انساب الاشراف، نوشته بلاذری، القسم الرابع، ص 121.

^{۱۶۹۹} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 176؛ بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 210.

^{۱۷۰۰} (2). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص 217.

^{۱۷۰۱} (3). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص 219.

السَّلام همواره در صف یاران حسن بن علی علیه السَّلام قرار داشت و اگرچه به وی اعتراض کرد پس از توضیح امام حسن علیه السَّلام با اشتیاق، همواره مدافع اهل بیت بود. چون مغیره بن شعبه علی علیه السَّلام را دشنام داد با یارانش بر سر او فریاد سختی زد و به او اعتراض کرد چرا مقرری مردم را نپرداخته ای.^{۱۷۰۳} شور و احساس قوی حجر به آرامی او را محبوب شیعیان ساخت و با او در رفت و آمد بودند و به او گفتند: «تو بزرگ ما و سزاوار به رد این امر هستی».^{۱۷۰۴} با مرگ مغیره به سال پنجاه هجری زیاد بن سمیّه والی کوفه شد. وی شش ماه در کوفه و شش ماه در بصره بود.

زیاد حجر را به خود نزدیک ساخت و او را گرمی داشت. هنگامی که خواست به بصره رود، عمرو بن حرث را به جای خود گذاشت و حجر را درباره اقداماتش نصیحت کرد. پس از رفتن زیاد فرصت به دست شیعیان افتاد و در مسجد دور حجر گرد آمدند و معاویه را نکوهش کردند.

چون عمرو بن حرث در مسجد به آنان اعتراض کرد او را سنگسار کردند و به قصر حکومتی راندند و بر شهر مسلط شدند. عمرو نامه‌ای برای زیاد نوشت و او را از اوضاع شهر باخبر ساخت.^{۱۷۰۵} زیاد خود را به کوفه رساند و به دنبال حجر فرستاد، ولی وی از رفتن سر باز زد. زیاد به اشراف کوفه گفت: «بدن‌های تان با من است ولی دل‌های تان با این خودسر دیوانه است، و برادران و فرزندان و عشایرتان با حجر هستند». ایشان گفتند: «پناه بر خدا، اگر ما در کار این

ص: ۲۸۵

شهر جز جلب رضایت و پیروی تو و امیر مؤمنان و مخالفت با حجر نظری داشته باشیم». چون زیاد ترس و زبونی اشراف کوفه را مشاهده کرد با روشی مکارانه گفت: «هرکدام از شما خویشان و افراد قبیله خود را از همراهی با او بازدارید».^{۱۷۰۶} بزرگان شهر نیز آرام‌آرام یاران حجر را از اطراف وی پراکنده کردند.

نقش اشرافیت یمنی در سرکوبی قیام حجر

زیاد که می‌دانست با حجر توانایی رودررویی را ندارد به یاری اشرافیت قبیله ای یاران حجر را پراکنده کرد. پس از آن فرمانده نگهبانان خود هیثم بن شداد هلالی را برای دستگیری حجر فرستاد که درگیری بین یاران حجر و سربازان زیاد پیش آمد. حجر به اتفاق عمیر بن یزید کندی ابو العمرطه به خانه خود پناه برد. در این حال، مردم بسیاری بر او گرد آمدند و یکی از یارانش به نام قیس بن قهدان کندی به محافل کنده رفت و درخواست کمک از آنان کرد،^{۱۷۰۷} ولی افراد

^{۱۷۰۲} (4). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ص 148.

^{۱۷۰۳} (5). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 243.

^{۱۷۰۴} (6). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص 218.

^{۱۷۰۵} (7). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 245.

^{۱۷۰۶} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 191.

^{۱۷۰۷} (2). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 249.

کمی از کنده دعوت او را پذیرفتند. زیاد بن سمیه برای جلوگیری از درگیری اح تمالی بین مضرى ها و یمنی ها دستور داد یمنی ها برای دستگیری حجر اقدام کنند، مردم مذحج و همدان به محله کنده روند و دیگر یمنی ها شامل افراد ازد، بجیله، خثعم، انصار، خزاعه و قضاعه به محله صائدیین بروند و از دو سوی حجر را محاصره و گرفتار کنند. بدین سان، اشرافیت یمنی به علت دشمنی دیرینه با یکدیگر و نگرانی از موقعیت خود فریب مکر زیاد را خوردند . آنان به رغم فداکاری گذشته خود در صفین دین به دنیا فروختند و در مبارزه برضد حجر شرکت کردند . در این میان مذحجی ها و همدانیان مشتاق تر از دیگر یمنی ها برای دستگیری حجر اقدام کردند . آنان به محله کنده رفتند و هرکه را از بنی جبله یافتند دستگیر کردند . در این هنگام، حجر که با خیانت یمنی ها مواجه شد و شمار کم یاران خود را دید به آنان گفت : «بازگردید که شما توان اینان را که علیه شما گردهم آمده اند ندارید و دوست نمی دارم شما را در معرض هلاکت اندازم».

پیش از بازگشت یاران حجر همدانی ها و مذحجی ها سر رسیدند و با یاران وی مدتی درگیر شدند و قیس بن یزید کنده دستگیر شد و بقیه گریختند . حجر نیز در یک تعقیب و گریز به محله نضع در خانه عبد الله بن حارث برادر اشتر رفت . وی با خوشرویی از او پذیرایی کرد.^{۱۷۰۸} سپس شبانه به محله ازد در خانه ربیعۀ بن ناجذ بن انیس ازدی رفت و یک شبانه روز در آن ماند.

پس از آن حجر به سلیمان بن یزید بن شراحیل کنده پناه برد. زیاد چون از دستگیری حجر

ص: ۲۸۶

ناامید شد دوباره اشرافیت یمنی را وارد مبارزه با وی کرد و با ته دید از محمد بن اشعث بن قیس که همچون پدر و جدش خیانتکار بود، خواست تا حجر را پیش وی آورد . پس از یک شبانه روز حجر به محمد پیغام داد با برخی بزرگان قوم خویش نزد زیاد برو و از او امان بگیر تا مرا نزد معاویه فرستد.^{۱۷۰۹}

محمد بن اشعث به اتفاق حجر بن یزید کنده و جریر بن عبد الله بجلی و عبد الله بن حارث نخعی نزد زیاد رفتند و از او خواستند حجر را امان دهد و به نزد معاویه فرستد.^{۱۷۱۰} زیاد تقاضای آنان را پذیرفت و حجر به نزد وی آمد و خود را تسلیم کرد، ولی دستور داد او را به زندان انداختند و یاران خود را فرستاد تا با پی گیری گسترده همراهان نزاری و یمنی حجر را دستگیر کردند.^{۱۷۱۱}

^{۱۷۰۸} (3) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 194.

^{۱۷۰۹} (1) بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 250.

^{۱۷۱۰} (2) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 196.

^{۱۷۱۱} (3) بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 250.

مأموران زیاد با همکاری برخی از اشراف کوفه، سیزده نفر از شیعیان علی علیه السلام و یاران حجر را به زندان انداختند که عبارت بودند از: ارقم بن عبد الله کندی، شریک بن شداد حضرمی، کریم بن عقیف خنعمی، عاصم بن عوف بجلی، وفاء بن سمی بجلی، سعید بن نمران ناعطی همدانی، صیفی بن فسیل شیبانی، قبیصة بن ضبیعة بن حرمله عبسی، کدام بن حیّان و (برادرش) عبد الرحمان بن حیّان عنزی، محرز بن شهاب منقری تمیمی، عبد الله بن حویه سعدی تمیمی و عتبه بن أحنس از بنی سعد بن بکره وازن.^{۱۷۱۲} از یاران حجر، عبد الله بن خلیفه طایی در حالی که زخمی شده بود فرار کرد و به این واسطه زیاد عدی بن حاتم را زندانی کرد، ولی با اعتراض بزرگان یمنی و مضر و ربیعہ به وی ناگزیر شد او را آزاد کند.^{۱۷۱۳} عمرو بن حمق خزاعی از اصحاب رسول الله به همراهی رفاعه بن شداد بجلی به موصل رفتند و در کوهی مخفی شدند. پس از مدتی مأموران والی موصل مخفیگاه آن دو را یافتند و عمرو بن حمق را که بیمار بود دستگیر کردند و به شهادت رسانیدند، ولی رفاعه بن شداد موفق به فرار گردید.^{۱۷۱۴}

زیاد بن سمیه به بزرگان شهر دستور داد سران چهار ناحیه کوفه شهادت نامه‌ای علیه حجر به معاویه بنویسند. آنان نیز دین به دنیا فروختند و حتی بی توجه به حمیت قبیله‌ای به دروغ شهادت دادند که: «حجر و یارانش خلیفه را خلع و از مردم جدا شده و آنان را به جنگ دعوت کرده و به خداوند کفر ورزیده اند».^{۱۷۱۵} هفتاد نفر از سران کوفه این شهادت دروغین را گواهی کردند

ص: ۲۸۷

که از آن جمله: ابو بردة بن ابو موسی اشعری بود. بلاذری ۴۴ نفر از آنان را نام برده که هفده نفرشان یمنی و ۲۷ نفر نزاری هستند.^{۱۷۱۶}

سرانجام زیاد بن سمیه حجر و یارانش را در غل و زنجیر کرد و همراه با شبت بن ربیع ریاحی، وائل بن حجر حضرمی، مصقلة بن هبیره شیبانی و کثیر بن شهاب حارثی و با شهادت نامه سران کوفه نزد معاویه فرستاد.^{۱۷۱۷} وی دستور داد آنان را در مرج عذراء نگه دارند.^{۱۷۱۸} در مجلس معاویه برخی از یاران معاویه با تکیه بر احساسات قبیله‌ای خواستار عفو یاران حجر که از قبیله خود بودند شدند، از جمله: یزید بن اسد بجلی گفت: دو عموزاده مرا به من ببخش. وائل بن حجر تقاضای عفو ارقم کندی را کرد. ابو الأعور سلمی خواستار بخشیدن عتبه بن أحنس شد. حمزة بن مالک همدانی تقاضا

^{۱۷۱۲} (4). همان، ص 253.

^{۱۷۱۳} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 198.

^{۱۷۱۴} (6). همان، ص 197.

^{۱۷۱۵} (7). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 254.

^{۱۷۱۶} (1). همان، ص 254.

^{۱۷۱۷} (2). همان، ص 256.

^{۱۷۱۸} (3). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 163.

کرد سعید بن نمران را بدو بخشید. حبیب بن مسلمه فهری از او خواست ع بد الله بن حویه را عفو کند و مالک بن هبیره کندی از معاویه تقاضا کرد حجر بن عدی را بدو بخشید. بدین سان، نقش قومیت تأثیر خود را گذاشت و معاویه جز شفاعت مالک همه را پذیرفت^{۱۷۱۹} و دستور داد بقیه یاران حجر اگر از علی علیه السلام بیزاری جویند و به او دشنام دهند آنان را آزاد سازند. کریم بن عقیف با بیزاری جستن از آیین علی علیه السلام به موصل تبعید شد و در آن جا از دنیا رفت.^{۱۷۲۰} حجر بن عدی کندی، شریک بن شداد حضرمی، صیفی بن فسیل شیبانی، قبیصة بن ضبیعه عبسی، محرز بن شهاب تمیمی و کدام بن حیّان عنزی در مرج عذراء شهادت را اختیار کردند.^{۱۷۲۱} معاویه عبد الرحمان بن حیّان را نیز نزد زیاد فرستاد و دستور داد وی را به بدترین وضع بکشد.

زیاد نیز فرمان داد او را به قسّ الناطف بردند و او را زنده دفن کردند.^{۱۷۲۲}

بدین ترتیب، قیام حجر بن عدی علیه رسم ناپسند دشنام به امیر مؤمنان علی علیه السلام با خیانت اشرافیت یمنی و اقدامات زیاد درهم فرومالیده شد. به نظر می رسد علل شکست این قیام به شرح ذیل باشد:

۱- حجر آمادگی لازم را برای قیام در بین شیعیان فراهم نکرده بود و عناصر مورد نیاز تربیت نشده بودند.

۲- این قیام با خیانت سخت اشرافیت یمنی و نزاری مواجه شد و زیاد از نیروی قبایل یمنی

ص: ۲۸۸

۱۷۲۳

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۲۸۸

به ویژه همدان، مذحج و کنده برای سرکوبی حجر استفاده کرد.

۳- حجر بن عدی امکانات کافی برای قیام خود فراهم نکرده بود و شرایط زمانی نیز به او اجازه قیام را نمی داد.

^{۱۷۱۹} (4) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 204.

^{۱۷۲۰} (5) بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 258.

^{۱۷۲۱} (6) همان، ص 262.

^{۱۷۲۲} (7) همان، ص 259.

^{۱۷۲۳} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، 1 جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، 1380 ه.ش.

۴- از روایات تاریخی برمی آید رهبری شیعیان کوفه برعهده سلیمان بن سرد بود و گروهی نیز حجر را شیخ خود می‌دانستند. هردو از شیعیان یمنی علی علیه السلام بودند، ولی یکی با روحیه آرام که پیروی از امام خود حسین بن علی علیه السلام را سرلوحه برنامه های خود قرار داده بود و دیگری با شور و احساسی عمیق که جرأت اعتراض به امام حسن را نیز داشت. در این میان، شیعیان کوفه دو گروه شدند: دسته‌ای با احساس قوی اعتراض علیه ناسزاگویی به امیر مؤمنان علیه السلام به رهبری حجر و گروه دیگر، پیروان سلیمان بن سرد که شرایط را مساعد قیام نمی‌دانستند و امام حسین علیه السلام نیز آنان را به آرامش دعوت کرده بود. از نخبگان شیعه کوفه نیز عدی بن حاتم به حجر اعتراض داشت و با سعید بن قیس همدانی او را یاری نکردند. این دسته بندی بین شیعیان واقعیتی بود که زیاد آن را درک کرده بود و از اشرافیت یمنی سود جست و نیروهای حجر را کاست و با نیروهای یمنی قیام را سرکوب کرد.

۵- بافت قبیله‌ای این قیام را می‌توان از روی نام زندانیان و شهدای این واقعه روشن کرد. رهبر این قیام یکی از مردان بزرگ و عابد و زاهد و نیکوکار کنده و از یارانش صیفی بن فسیل شیبانی، عمرو بن حمق خزاعی و ابو العمرطه کنندی بودند. در این صورت، در کادر رهبری قیام غلبه با یمنی ها بود. از چهارده نفر سران قیام که به شام اعزام شدند و سه نفری که فرار کردند ده نفر یمنی و هفت نفر نزاری بودند، یعنی اکثریت با یمنی هاست. از هشت نفر شهدای این قیام، سه نفرشان یمنی و پنج نفرشان نزاری بودند، یعنی اکثریت با نزاری هاست. باید توجه داشت زیاد از نیروه‌ای قبایل یمنی در سرکوبی قیام حجر سود برد و از نقش مذحج و همدان تقدیر کرد و بزرگان نزاری و یمنی شهر بدون توجه به احساسات قبیله‌ای شهادت دروغ علیه حجر و یارانش دادند، در حالی که یاران معاویه از روی حمیت قبیله ای موقف شدند فرمان عفو هفت نفر از یاران حجر (که پنج نفرشان یمنی بودند) را از معاویه بگیرند. در این صورت، روشن می‌گردد قیام حجر یک جنبش خودجوش مبتنی بر دفاع از خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله بود و به هیچ وجه عناصر قبیله‌ای یمنی و نزاری در جوشش و روند این قیام تأثیر نداشت، بدان‌گونه که مردم کنده حمایت قوی از حجر به عمل نیاورند.

بدین‌سان، حجر بن عدی یکی از نخبگان شیعه کوفه با روشن بینی و آگاهی و پای بندی به اصول و ارزش های اسلام و خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله یک جنبش اجتماعی در سال ۵۱ هجری در کوفه ایجاد کرد که مورد رضایت اشراف قبایل شهر نبود. حجر برخلاف برخی از نخبگان پیشین شهر، همچون اشعث

ص: ۲۸۹

دری دنیا و شهرت و مقام نبود، بلکه وی بسیار مشتاق و پرحرارت و با شجاعت در راه دفاع از اسلام و دوستی علی علیه السلام با دلاوری گام برداشت. وی با تلاش و مجاهدت موقف شد خون تازه‌ای در رگ‌های شیعیان کوفه به جریان اندازد و ارزش های مسلط را جابه‌جا کند کوفه را به جنبش درآورد تا ظلم و بدعت نابود شود^{۱۷۲۴} و امامت و رهبری

^{۱۷۲۴} (۱). در نامه امام حسین علیه السلام به معاویه اشاره شده است. «ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 121».

جامعه اسلامی دوباره به خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله راه یابد . این ادعا درباره حجر به خوبی از شهادت دروغین ابو بردة بن ابو موسی اشعری روشن است؛ زیرا وی به معاویه نوشت : «حجر خلافت را از آن آل ابی طالب می‌داند».^{۱۷۲۵} به هر حال شخصیت ممتاز حجر بن عدی سبب تحولات بسیاری در روزگار وحشت و اضطراب و بیداد حاکم بر کوفه شد و ارزش قیام حجر بن عدی در همین است. عایشه درباره وی از رسول الله صلی الله علیه و اله گفت: «در مرج عذراء هفت نفر کشته می‌شوند که خدا و اهل آسمان ناراحت می‌گردند».^{۱۷۲۶}

زمینه قیام امام حسین علیه السلام

زیرساخت نظام معاویه مبتنی بر عصبیت موروثی عربی، انحراف از فرهنگ قرآنی و سنت نبوی، گسترش ظلم و بیداد و فساد و بی‌بندوباری، نابودی آزادی امت اسلامی، مبارزه گسترده با خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و شیعیان بود. در این حال، رهبر شیعیان، حسین بن علی علیه السلام در مدینه همچون شناگری خردمند و دوراندیش برای مصلحت اسلام از نزدیک، مراقب اوضاع و احوال مسلمانان بود. وی در عین وفاداری به پیمان برادرش با معاویه، هنگامی که یزید را جانشین خود قرار داد و بیهوده امام حسین علیه السلام را متهم به فتنه انگیزی کرد، فریاد سخت اعتراض خود را بر وی بلند کرد و به او نوشت: فتنه و آشوبی برای این امت بدتر از سرپرستی تو بر آنان نمی‌بینم؛ تو و یارانت ستمکار و پیمان‌شکن و نیرنگ باز و قاتل نمازگزاران عبادت پیشه هستی؛ تو را بشارت باد به روز حساب که از مردم برای پسر نوجوانت، که شراب می‌نوشد و سگ بازی می‌کند بیعت گرفتی و دینت را ویران و به مردم زبردست خود خیانت کردی.^{۱۷۲۷}

سرانجام معاویه در نیمه رجب سال شصت هجری از دنیا رفت و براساس وصیت وی یزید جانشین او شد،^{۱۷۲۸} فردی که مادرش از بنی کلب بود و این قبیله در غسان سکونت داشتند. اینان کیش نصرانی داشتند^{۱۷۲۹} و این تربیت نصرانی بر وی تأثیر گذاشت. او مردی شرابخوار، عبّاش و سگ و

ص: ۲۹۰

^{۱۷۲۵} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 199.
^{۱۷۲۶} (3). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص 266.
^{۱۷۲۷} (4). ابن قتیبه، الامامة و السیاسة، الجزء الأول، ص 181.
^{۱۷۲۸} (5). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 155.
^{۱۷۲۹} (6). ابن قتیبه، المعارف، ص 621.

میمون باز بود و روش فرعوننی گرفت . یاران و کارگزاران وی نیز از فسق او پیروی کردند . در روزگار وی غنا در مکه و مدینه رواج یافت و لوازم لهو و لعب به کار رفت و مردم آشکارا شراب می نوشیدند.^{۱۷۳۰} اعمال و رفتار یزید به هیچ روی بنیاد اسلامی نداشت، به گونه‌ای که با خواندن اشعاری بپیمان کینه‌های جاهلی و انکار وحی پرداخت:

وقعة الخزرج مع وقع الأسل^{۱۷۳۱}

لیت أشیاخی بیدر شهدوا

خبر جاء و لا وحی نزل^{۱۷۳۲}

لعبت هاشم بالملک فلا

«ای کاش مهتران من که در بدر کشته شدند این جا بودند و آنچه را بر خزرج از به هم خوردن نیزه‌ها آمد می دیدند؛ بنی هاشم حکومت را دستاویز خود قرار دادند، پس نه وحیی و نه خبری از جانب خداوند نازل شده است.»

سیرت و رفتار یزید و غضب میراث خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله رهبر منصوصی رسول خدا صلی الله علیه و اله را که وارث و حامل نور نبوت بود بر آن داشت تا برای حفظ نهال دین قیام کند. او نظام اموی را در تنگنای سختی قرار داد و به والی مدینه ولید بن عتبه گفت: «ما خاندان نبوت و کان پیام‌آوری و محل رفت و آمد ملائکه رحمت هستیم، خداوند به ما آغاز و به ما انجام داده است و یزید مردی بدکار و شرابخوار و قاتل انسان‌های بزرگوار است و همچون من با مثل او بیعت نخواهد کرد».^{۱۷۳۳} بدین‌سان، امام حسین علیه السلام شایستگی یزید را برای خلافت رد کرد و آن را زینده خود دانست و شب بیست و هشتم رجب با خاندان خود جز محمد بن حنفیه عازم مکه شد.^{۱۷۳۴}

کوشش رهبران شیعه کوفه برای قیام

شیعیان کوفه پس از مرگ معاویه در خانه سلیمان بن سرد خزاعی گرد آمدند و مسیب بن نجبه فزاری، رفاعه بن شداد بجلی، حبیب بن مظاهر اسدی و سلیمان بن سرد به نمایندگی شیعیان و مسلمانان کوفه به امام حسین علیه السلام نامه‌ای نوشتند: «حمد، خدای را که دشمن سرکش تو را نابود کرد، کسی که بر این امت هجوم برد و خلافت را غضب کرد و مال خدا را به ناحق گرفت و بدون رضایت امت حکومت کرد و برگزیدگانش را کشت . اکنون ما را پیشوا نیست به سوی ما بیا شاید خداوند به وسیله تو ما را گردهم آورد». این نامه را عبد الله بن سبیع همدانی و عبد الله بن وال تیمی

^{۱۷۳۰} (1). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص 77.

^{۱۷۳۱} (2). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 150.

^{۱۷۳۲} (3). خوارزمی، مقتل الحسين، المجلد الثاني، ص 59، سبط بن الجوزی، تذكرة الخواص، مؤسسه اهل البيت، بیروت، 1401 ق، ص 235.

^{۱۷۳۳} (4). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 14.

^{۱۷۳۴} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 252.

روز دهم رمضان به امام حسین علیه السلام رسانیدند.^{۱۷۳۵} دو روز بعد قیس بن مسهر صیداوی اسدی، عبد الرحمن بن عبد الله ارحبی و عماره بن عبد سلولی، ۵۳ نامه از کوفی ها را به نزد امام حسین علیه السلام آوردند. دو روز بعد هانی بن هانی سیعی همدانی و سعید بن عبد الله حنفی نامه دیگری از کوفی ها را که به امام حسین علیه السلام نوشته بودند: «مردم در انتظار تو هستند و نظری جز تو ندارند، بشتاب» به وی رساندند. گروهی از بزرگان کوفه (شبت بن ربیع، یربوعی، محمد بن عمیر بن عطارد تمیمی، حجار بن أبجر عجلی، یزید بن حارث شیبانی، عزرة بن قیس أحمسی بجلی، عمرو بن حجاج زبیدی) نیز به امام حسین علیه السلام نوشتند: «همه جا سبز شده و میوه ها رسیده و چاه ها پر آب شده، اگر می خواهی بیا که سپاه تو آماده است و سلام بر تو باد».^{۱۷۳۶}

امام حسین علیه السلام در پاسخ کوفی ها نوشتند: «من نیادر، پسرعمو و فرد مورد اطمینان از خاندانم را به سوی شما فرستادم تا مرا از حال و نظر شما باخبر کند».^{۱۷۳۷} مسلم بن عقیل چون به کوفه آمد در خانه مختار بن ابی عبید تقفی ساکن شد و شیعیان با وی رفت و آمد کردند. وقتی مسلم نامه امام حسین علیه السلام را برای ایشان خواند، عابس بن ابی شیب شاکری همدانی با احساس عمیق شیعی گفت: «همراه شما با دشمنان می جنگم و با شمشیرم از شما دفاع می کنم تا به پیشگاه خدا روم و جز آنچه نزد خداست، چیزی نمی خواهم». حبیب بن مظاهر اسدی نیز همچون عابس سخن گفت.^{۱۷۳۸} خبر اجتماع شیعیان نزد مسلم بن عقیل عناصر اموی شهر را به وحشت انداخت.

عبد الله بن مسلم حضرمی، عماره بن عقبه بن ابی معیط و عمر بن سعد بن ابی وقاص نامه ای به یزید نوشتند و از او خواستند اگر کوفه را می خواهد به جای نعمان بن بشیر انصاری که مرد ناتوانی است، شخص تواناتری را والی کوفه قرار دهد.^{۱۷۳۹} چون یزید از اوضاع کوفه باخبر شد، عبید الله بن زیاد را به فرمانروایی کوفه گماشت. عبید الله نیز از بصره عازم کوفه شد و رهبر شیعیان بصره شریک بن اعور حارثی را برای پیش گیری از هرگونه حرکت احتمالی با خود همراه برد.^{۱۷۴۰}

رهبران یمنی کوفه و قیام مسلم بن عقیل

عبید الله بن زیاد فردای روزی که به کوفه آمد در خطبه ای به تهدید و تحیب مردم پرداخت.

^{۱۷۳۵} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 157.

^{۱۷۳۶} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 262.

^{۱۷۳۷} (3). همان.

^{۱۷۳۸} (4). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 38.

^{۱۷۳۹} (5). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 40؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 265.

^{۱۷۴۰} (6). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 43.

چون مسلم از سخنان وی باخبر شد از خانه مختار به منزل هانی بن عروه مرادی رفت. هانی نیز

ص: ۲۹۲

شریک بن اعور حارثی را که با وی دوستی داشت به خانه خود آورد.^{۱۷۴۱} بدین سان، خانه هانی بن عروه پایگاه رهبری شیعیان شد و مسلم با همکاری دو نفر از بزرگان یمنی کوفه به سازمان دهی قیام خود پرداخت و شیعیان با وی در رفت و آمد بودند و پنهانی با مسلم به نام امام حسین علیه السلام بیعت می کردند و او نام ایشان را می نوشت و از آنان پیمان به وفاداری می گرفت.^{۱۷۴۲} هنگامی که دوازده یا هیجده هزار نفر با وی بیعت کردند، مسلم، بیعت کوفی ها را به امام حسین علیه السلام نوشت و از او خواست به کوفه آید.^{۱۷۴۳} وی برای تجهیز شیعیان ابو ثمامه زیاد بن عمرو صائدی همدانی را که از شهسواران عرب و بزرگان شیعه بود، فرمان داد تا کمکهای شیعیان را گرد آورد و اسلحه خریداری کند.^{۱۷۴۴} مسلم پس از این اقدامات تصمیم حمله به عبید الله بن زیاد داشت، ولی هانی بن عروه او را از این کار بازداشت.^{۱۷۴۵}

حرکات و فعالیت های شیعه در کوفه عبید الله را بر آن داشت تا از مخفیگاه مسلم باخبر شود.

برای این منظور به معقل غلام خود سه هزار درهم داد تا به جستجوی مسلم بپردازد. معقل نیز مسلم بن عوسجه اسدی یکی از شیعیان فداکار را بفریفت و به وسیله او به خانه هانی مخفیگاه مسلم راه یافت و هر روز گزارش اخبار و اسرار شیعیان را می شنید و سپس به اطلاع عبید الله بن زیاد می رساند. پس از یک هفته که از فعالیت مسلم در خانه هانی گذشت، شریک بن اعور حارثی بیمار شد و چون عبید الله او را بزرگ می داشت از وی درخواست کرد تا به عیادت او رود. شریک به مسلم پیشنهاد کرد وقتی عبید الله این جا نشست او را بکش. هانی به نزد مسلم رفت و به او گفت: من خوش ندارم این مرد در خانه من کشته شود. مسلم نیز چون عبید الله به ملاقات شریک آمد از کشتن او خودداری کرد.^{۱۷۴۶}، وگرنه مسیر تاریخ تشیع را دگرگون می نمود.

^{۱۷۴۱} (1). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 282.

^{۱۷۴۲} (2). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 46.

^{۱۷۴۳} (3). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص 64.

^{۱۷۴۴} (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 271.

^{۱۷۴۵} (5). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 46.

^{۱۷۴۶} (6). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 101.

ابن زیاد برای برهم زدن کانون تشیع، محمد بن اشعث کندی و اسماء بن خارجه فزاری و عمرو بن حجاج زبی دی را نزد هانی فرستاد تا او را به قصر وی آورند. هنگامی که هانی نزد عبید الله رفت، او را از فعالیت هایش باخبر ساخت و پس از مضروب ساختن وی، در قصر خود او را محبوس کرد.^{۱۷۴۷}

چون خبر دستگیری هانی به مسلم رسید دستور داد با شعار: «یا منصور امت؛ ای یاری شده

ص: ۲۹۳

جانش را بگیر « مردم را فراخوانند. چون مردم فراهم شدند، مسلم فرماندهان خود را به این ترتیب قرار داد: عبد الرحمان بن عزیز کندی را امیر کنده و ربیع و سواران، مسلم بن عوسجه اسدی سالار مذحج و أسد و پیادگان، ابو ثمامه صائدی فرمانده تمیم و همدان و عباس بن جعهه جدلی را امیر مردم مدینه. مسلم به سوی قصر ابن زیاد حرکت کرد و آن را محاصره کرد. در این حال، مسجد و بازار پر از جمعیت شد و پیوسته بر تعداد آنان افزوده می‌شد.^{۱۷۴۸}

خیانت رهبران قبیله‌ای کوفه به مسلم

ابن زیاد برای سرکوبی قیام از اشرافیت قبیله ای سود جست و آنان را نزد قبایل خود فرستاد تا مردم را از اطراف مسلم پراکنده کنند. اینان عبارت بودند از: کنیز بن شهاب حارثی، محمد بن اشعث بن قیس کندی، قعقاع بن شور ذهلی، شبت بن ربیع تمیمی، حجار بن أبجر عجلی و شمر بن ذی الجوشن عامری (همان کسانی که شهادت دروغ علیه حجر دادند). این بزرگان به میان مردم رفتند و مردم را پراکنده کردند، ولی چون موفقیت چندانی نداشتند عبید الله دستور داد از بالای قصر آنان را تهدید به قطع عطایا و مقرر کنند و به دروغ بگویند: سپاه یزید برای سرکوبی آنان از شام می‌رسد.^{۱۷۴۹} در این حال مرد و زن می آمدند و فرزند و برادر خود را می بردند و بدین سان، کوفی‌ها از اطراف مسلم پراکنده شدند. ابن زیاد نیز شبت بن ربیع تمیمی را که از دعوت‌کنندگان امام حسین علیه السلام بود با عده‌ای به مقابله آنان فرستاد. در این حال، چون مسلم نماز مغرب را خواند، تنها سی نفر با وی نماز گزارند.

چون از مسجد بیرون آمد به سوی محله کنده رفت، چند نفر که با وی بودند ناگاه از دور او پراکنده شدند و حتی فرماندهان وی نیز او را همراهی نکردند. مسلم به خانه زنی از کنده به نام طوعه پناه برد.^{۱۷۵۰} از سویی دیگر، چون یاران مسلم پراکنده شدند عبید الله بن زیاد دستور داد مردم را برای نماز عشا به مسجد فراخوانند. ابن زیاد چون نماز عشا را

^{۱۷۴۷} (7). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، 274.

^{۱۷۴۸} (1). ابو الفرج اصفهان، مقاتل الطالبیین، ص 103؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 275.

^{۱۷۴۹} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 276.

^{۱۷۵۰} (3). همان، ص 277.

در مسجد خواند به مردم گفت : «در پناه ما نیست هرکس که مسلم در خانه اش پیدا شود و هرکه او را به نزد ما آورد دبه‌اش را به وی خواهیم داد». سپس حصین بن نمیر سکونی رئیس شرطه را مأمور ساخت از کوچه‌ها مراقبت کند.^{۱۷۵۱}

نقش اشرافیت کوفه در شهادت مسلم بن عقیل

چون پسر طوعه به خانه بازگشت از رفتار مادرش متوجّه حضور مسلم در خانه‌شان شد.

فردا صبح به نزد عبد الرحمان بن محمّد بن اشعث رفت و او را از مخفیگاه مسلم باخبر ساخت.

ص: ۲۹۴

عبد الرحمان نیز به پدرش خبر داد و محمّد بن اشعث، عبید الله را مطلع کرد. عبید الله نیز وی را مأمور دستگیری مسلم کرد. محمّد بدین منظور به محلّه کنده و خانه طوعه رفت و پس از آن که مسلم را امان داد وی را دستگیر کرد و به نزد عبید الله برد. ابن زیاد نیز به بکیر بن حمران أحمري دستور داد مسلم بن عقیل را به بالای بام قصر برد و او را به شهادت رساند.^{۱۷۵۲}

عبید الله بن زیاد پس از کشتن مسلم دستور داد هانی بن عروه مرادی را به بازار برند و در آن جا دست‌بسته گردنش را بزنند. در این حال، او فریاد می‌زد و از قبيله مراد، که شیخ و پیشوای آن بود، کمک می‌خواست، ولی هانی یکی از آنان را به کمک خود نیافت؛ زیرا آنان سست و مرعوب بودند، حال آن که در گذشته با چهار هزار زره پوش و هشت هزار پیاده سوار می‌شد و اگر قبایل هم پیمان او از کنده و دیگران به او می‌پیوستند سی هزار زره پوش بودند.^{۱۷۵۳} پس از آن عبید الله دستور داد دو نفر دیگر از یاران مسلم به نام های عبد الاعلی کلبی و عماره بن صلخب ازدی را به قتل رسانند.^{۱۷۵۴}

بدین‌سان، در پی درخواست اشراف و بزرگان یمنی و نزاری کوفه از امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه، امام علیه السلام نماینده خود مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد، و از مردم نزاری و یمنی کوفه حدود دوازده یا هیجده یا بیش از بیست هزار^{۱۷۵۵} نفر با وی بیعت کردند. هنگامی که مسلم نیروی کافی برای حمله به عبید الله پیدا کرد، هانی برای احتیاط او را از حمله بازداشت و قیام به زمان بعد موکول گردید. در پی محسوس شدن هانی قیام مسلم شکل گرفت و

^{۱۷۵۱} (4). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 105.

^{۱۷۵۲} (1). همان، ص 109.

^{۱۷۵۳} (2). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص 69.

^{۱۷۵۴} (3). محمّد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 284.

^{۱۷۵۵} (4). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 57.

قصر عبید الله را محاصره کرد و تا مرز پیروزی پیش رفت، ولی این پیروزی چندان نپایید، چرا که با همکاری گسترده اشراف و بزرگان نزاری و یمنی شهر با عبید الله، بیعت کنندگان از مسلم روگرداندند، به طوری که حتی شیعیان فداکار علی علیه السلام مثل فرماندهان مسلم، که از یاران یمنی و نزاری وی بودند و نمی توان در اعتقاد و خلوص شیعی آنان تردید کرد، نتوانستند او را یاری کنند، به طوری که مختار و عبد الله بن حارث که بعداً عبید الله دستور دستگیری^{۱۷۵۶} آنان را داد او را همراهی نکردند و مسلم بن عقیل به تنهایی دستگیر شد.

در این میان، خیانت اشرافیت قبیله ای یمنی و نزاری چنان سهمگین بود که نه تنها نماینده حسین علیه السلام را یاری نکردند، بلکه محمد بن اشعث کندی و شیب بن ربیع که از دعوت کنندگان حسین بن علی علیه السلام بودند با یاران مسلم جنگیدند و آنان را پراکنده

ص: ۲۹۵

کردند. محمد بن اشعث وی را دستگیر کرد . نکته درخور توجه این که چرا رهبران سرشناس و قدیمی شیعیان کوفه همچون سلیمان بن سرد و عدی بن حاتم طایی، مسلم را همراهی نکردند و پس از آن نیز در واقعه کربلا حضور نیافتند . روایات تاریخی در دسترس پاسخ روشنی به ما نمی دهند و تنها نمی توان آنان را به سستی و ترس متهم ساخت؛ زیرا سلیمان پنج سال بعد رهبری تمام توأبیین را برعهده داشت و عدی بن حاتم پیری فرتوت بود که بیش از یکصد سال عمر داشت^{۱۷۵۷} و در ظاهر از نظر جسمی نمی توانسته است در این حوادث نقش تعیین کننده داشته باشد. به هر حال، در کل روشن می گردد سران یمنی نسبت به نزاری بیشتر با مسلم همکاری کردند، زیرا مرکز فعالیت های مسلم خانه هانی بن عروه شیخ یمنی ها بود و حضور شریک بن اعور حارثی رهبر شیعیان بصره بر اعتبار آنان می افزود، اگرچه سه روز بعد از دستگیری هانی از دنیا رفت.^{۱۷۵۸} همچنین بزرگان قبایل یمنی در سرکوبی قیام مسلم نقش مهمی ایفا کردند، حتی قاتل مسلم نیز یک مرد قحطانی بود . تأکید می گردد سرکوبی قیام مسلم را نمی توان تنها بر مبنای قبیله ای تحلیل کرد؛ زیرا به گفته محمد بن اشعث قبیله هانی بن عروه، شیخ مذحج، نیرومندترین مردم شهر و بیشترین گروه یمنی ها بودند.^{۱۷۵۹} هنگامی که دستگیر شدند مذحجی ها برای آزادی او جلو قصر آمدند، ولی شریح بن حارث کندی قاضی شهر به آنان

^{۱۷۵۶} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 286.

^{۱۷۵۷} (1). ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثالث، ص 394.

^{۱۷۵۸} (2). ابن اعثم، الفتح، المجلد الثالث، ص 49.

^{۱۷۵۹} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 284.

گفت: خطری برای او نیست، او را برای پرس وجو نگاه داشته‌اند. مردم نیز متفرق شدند.^{۱۷۶۰} پس از آن که او را به بازار بردند تا بکشند هرچه هانی فریاد زد و مذحج را به کمک طلبید کسی به فریاد او نرسید.^{۱۷۶۱}

قیام امام حسین علیه السلام و نقش یمنی‌ها در آن

حسین بن علی علیه السلام پس از دریافت نامه مسلم بن عقیل مبنی بر بیعت فراگیر کوفی‌ها^{۱۷۶۲}، روز سه‌شنبه هشتم ذی حجه از مکه عازم کوفه شد.^{۱۷۶۳} وی به مصلحت‌اندیشی غیرعملی ابن عباس و عبد الله بن جعفر، که هرکدام به او گفتند: «بیم دارم این سفر که در پیش داری موجب هلاک تو شود»^{۱۷۶۴} توجه نکرد و خطاب به یارانش گفت: «به خدا اگر در دهلیز خزندگان باشم بیرونم

ص: ۲۹۶

می‌کشند تا کار خودشان را انجام دهند».^{۱۷۶۵} در راه فرزندق بن غالب تمیمی^{۱۷۶۶} و دو مرد اسدی^{۱۷۶۷} به وی گفتند: «دل‌های مردم با توست و شمشیرهای شان با بنی امیه». بی‌تردید حسین بن علی علیه السلام به شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه بیش از اینان، آگاه بود، ولی استوار بر سر پیمان و هدف خود، که حافظ میراث نبوی بود حرکت کرد و در جواب ابن عباس که به وی گفت: «به سوی مردمی می‌روی که پدرت را کشتند» فرمود: «این نامه‌های کوفی‌ها و این نامه مسلم».^{۱۷۶۸} پس امام حسین علیه السلام باید پاسخ مثبت به مردمی که برای بیعت وی فراهم آمده اند می‌داد. وی چنان با قدرت در این راه گام برداشت که کاروان هدایای والی یمن برای یزید را تصرف کرد.^{۱۷۶۹} در منزل حاجز قیس بن مسهر صیداوی را به نزد کوفیان فرستاد تا در راه قیام آماده باشند و کوشش کنند.^{۱۷۷۰} پس از آن عبد الله بن یقطر را که از کودکی همراه و هم دوره وی بود به کوفه فرستاد.^{۱۷۷۱} در منزل زباله خیر شهادت مسلم، هانی بن عروه، قیس بن مسهر و عبد الله بن یقطر را به یارانش داد و گفت: «شیعیان ما را تنها گذاشتند، هرکس از شما می‌خواهد بازگردد». در

^{۱۷۶۰} (4). همان، ص 259.

^{۱۷۶۱} (5). همان، ص 284.

^{۱۷۶۲} (6). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 110.

^{۱۷۶۳} (7). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 160.

^{۱۷۶۴} (8). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 281 و 288.

^{۱۷۶۵} (1). همان، ص 289.

^{۱۷۶۶} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 165.

^{۱۷۶۷} (3). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 111.

^{۱۷۶۸} (4). همان، ص 110.

^{۱۷۶۹} (5). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 164.

^{۱۷۷۰} (6). همان، ص 166.

^{۱۷۷۱} (7). همان، ص 168.

این حال، مردمی که هدف دنیوی داشتند پراکنده شدند و یاران راستین وی، که از حجاز همراه او بودند، باقی ماندند.^{۱۷۷۲} وقتی حرّ بن یزید ریاحی در منزل ذو حسم با هزار نفر به مقابله وی آمد، گفت: «ای مردم، ما خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله به کار خلافت شما از این مدعیان ناحق که با شما رفتار ستمگرانه دارند شایسته‌تریم».^{۱۷۷۳}

بدین‌سان، حسین بن علی علیه السلام نظام اموی را ظالم معرفی کرد و خلافت مسلمانان را از آن خود دانست. وی در همین منزل گفت: «مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌کنند و از باطل باز نمی‌دارند؟ به راستی مؤمن باید مشتاق دیدار خدا باشد و من مرگ را جز نیک فرجامی نمی‌دانم و زندگی با ستمگران را جز ننگ و بیزاری نمی‌بینم».^{۱۷۷۴} بار دیگر در منزل بیضه گفت:

«اینان از شیطان اطاعت می‌کنند و پیروی خدای بخشنده را ترک کرده‌اند، تباهی به وجود آورده و حدود الهی را تعطیل کرده و مال خدا را برای خود برداشته و حرام خدا را حلال و حلال خدا

ص: ۲۹۷

را حرام شمرده‌اند و من شایسته‌ترین مردم برای دگرگونی این احوال هستم».^{۱۷۷۵} در عذیب هجانات چهار نفر از مردم کوفه با راهنمایی طرمّاح بن عدی بن حاتم به نام‌های نافع بن هلال جملی مرادی، عمرو بن خالد صیداوی و سعد غلام وی و مجّع بن عبد الله عاتذی مذحجی به حضور امام حسین علیه السلام رسیدند.^{۱۷۷۶} طرمّاح به او پیشنهاد کرد با وی به کوه آجا یا سلمی در سرزمین طی رود و گفت: «من پیمان می‌بندم که بیست هزار مرد طایبی پیش روی تو پیکار کنند، به خدا تا یکی از آنان زنده باشد به تو دست نمی‌یابند». امام حسین فرمود: «خدا به تو و قومت پاداش خیر دهد».^{۱۷۷۷} طرمّاح به بهانه رساندن آذوقه و خرجی به خانواده‌اش با وی وداع کرد و گفت: «إن شاء الله پیش تو خواهم آمد»، ولی این رهبر یمنی چون برای یاری حسین بن علی علیه السلام بازگشت، خبر کشته شدن حسین علیه السلام را به وی دادند.

^{۱۷۷۲} (8). همان، ص 169.

^{۱۷۷۳} (9). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 303.

^{۱۷۷۴} (10). همان، ص 305.

^{۱۷۷۵} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 171.

^{۱۷۷۶} (2). همان، ص 172.

^{۱۷۷۷} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 307.

امام حسین علیه السلام چون به قصر ابن مقاتل رسید عبید الله بن حرّ جعفی از اشراف یمنی کوفه را دید به نزد او رفت و تقاضا کرد وی را همراهی کند، ولی وی نپذیرفت. چون حسین بن علی علیه السلام از آن جا حرکت کرد، نامه ابن زیاد به حرّ بن یزید رسید که دستور داده بود وی را از حرکت بازدارد.

حسین علیه السلام نیز به ناچار در پنجشنبه، دوم محرم در سرزمین نینوا در محلی به نام عقر فرود آمد.^{۱۷۷۸}

بسیج اشرافیت یمنی و نزاری کوفه برای کشتن امام حسین علیه السلام

ابن زیاد پس از فرستادن حرّ، حصین بن نمیر کندی فرمانده نگهبانان خود را دستور داد با چهار هزار نفر به قادسیه رود و از قادسیه تا خفان و از قادسیه تا قطقطنه و تا لعل را با سواران کنترل کند.^{۱۷۷۹} سپس عمر بن سعد بن ابی وقاص را با چهار هزار نفر به مقابله امام حسین علیه السلام فرستاد، وی نیز روز سوم محرم در برابر حسین علیه السلام قرار گرفت. عبید الله بن زیاد ضمن اعلان حکومت نظامی در کوفه به بزرگان شهر همچون کثیر بن شهاب حارثی، محمد بن اشعث کندی، قعقاع بن سوید منقری و اسماء بن خارجه فزاری دستور داد در کوفه بگردند و مردم را حرکت دهند و از سرپیچی بازدارند. عبید الله نیز در مسجد سخنرانی کرد و وعده افزودن مقرری مردم را داد و دستور داد به اردوگاه نخيله روند و گفت: «اگر کسی سرپیچی کند ذمه خود را از او برمی دارم».^{۱۷۸۰} بدین سان، عبید الله با هوشیاری تمام، مردم کوفه را با تهدید و تطمیع برای پیکار با حسین بن علی علیه السلام

ص: ۲۹۸

بسیج کرد. سپس دیده بانها و پاسگاههایی در اطراف کوفه گمارد و زحر بن قیس جعفی را بر آئین قرار داد تا مبادا کسی از لشکریانش به حسین بن علی علیه السلام بپیوندد. سرانجام وی به حجار بن ابجر عجلی، شبت بن ربیع تمیمی و یزید بن حارث شیبانی دستور داد هر کدام با هزار نفر به نزد عمر بن سعد روند.^{۱۷۸۱} این اشرافیت قبیله‌ای در دوران معاویه که روی کرد گسترده‌ای به نظام قبیله‌ای داشت در کوفه موقعیت مهمی در بین مردم خود به دست آوردند. اینان از همان دعوت‌کنندگان سست پیمان بودند که از روی حيله و مکر از امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه دعوت نمودند و اکنون برای جنگ با وی فرمانده سپاه بودند. در روز عاشورا حسین بن علی علیه السلام با آنان و قیس بن اشعث گفت:

^{۱۷۷۸} (4). همان، ص 309.

^{۱۷۷۹} (5). همان، ص 299.

^{۱۷۸۰} (6). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 178.

^{۱۷۸۱} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 178؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 99.

«مگر شما به من نامه نوشتید» و آنان به دروغ گفتند: «ما نوشتیم».^{۱۷۸۲} امام حسین در این باره فرمود: «اینان از روی مکر و حيله به قصد نزدیکی به یزید به من نامه نوشتند».^{۱۷۸۳}

عبید الله بن زیاد با سخت گیری بسیار هر روز صبح و ظهر و شب دسته های بیست، سی و پنجاه نفری را برای کمک به عمر بن سعد می فرستاد. وی در شهر آن چنان با شدت برخورد کرد که حتی مردی غیرکوفی از همدان را که برای گرفتن ارث خود به کوفه آمده بود دستور داد به قتل رسانند. برخلاف این رعب و وحشت از این دسته های هزار نفری بسیاری فرار می کردند، به طوری که وقتی به نزد عمر بن سعد می رسیدند سیصد چهارصد نفر بیش نبودند.^{۱۷۸۴} در این صورت، امکان فرار و پیوستن کوفی ها به امام حسین علیه السلام وجود داشته، همان گونه که انس بن حرث کاهلی اسدی^{۱۷۸۵} از یاران حر بن زیاد ریاحی و خود حر در صبح عاشورا به حسین بن علی علیه السلام پیوستند^{۱۷۸۶}، اما تشویق اشرافیت قبیله ای، ترس از زندان و کشته شدن به دست مأموران عبید الله بن زیاد سفاک و خون آشام، دلبستگی به دنیا و ترس از قطع مقرری، عدم هماهنگی بین شیعیان و مرجع تصمیم گیری واحد، کوفی ها را در خدمت اهداف عبید الله و شریک واقعه هولناک کربلا قرار داد، مردمی که نواده رسول الله صلی الله علیه و اله را به شهر خود دعوت کردند، ولی^{۲۲} هزار^{۱۷۸۷} نفرشان در قتل وی شرکت کردند. جای تعجب است وقتی عبید الله بن زیاد به عمر بن سعد دستور داد از حفر چاه و برداشتن آب فرات به وسیله^{۱۷۸۸} یاران حسین بن علی علیه السلام جلوگیری کند، عمرو بن حجاج زبیدی یکی از اشراف یمنی، که به

ص: ۲۹۹

امام حسین علیه السلام نامه نوشته بود، از روز هشتم محرم به همراهی پانصد سوار مأمور این کار گردید.^{۱۷۸۹}

واقعه روز عاشورا

حسین بن علی علیه السلام صبح روز جمعه، دهم محرم، یارانش را آرایش جنگی داد. آنان ۳۲ نفر سوار و چهل نفر پیاده بودند. وی زهیر بن قین بجلی را در طرف راست و حبیب بن مظاهر اسدی را در جناح چپ و پرچم را به دست

^{۱۷۸۲} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 323.

^{۱۷۸۳} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 185.

^{۱۷۸۴} (۴). همان، ص 179.

^{۱۷۸۵} (۵). همان، ص 175.

^{۱۷۸۶} (۶). ابو حنیفه دینوری، پیشین، 303.

^{۱۷۸۷} (۷). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 99. با توجه به فرار عده ای از کوفی ها و شماری که طبری و بلاذری و ابو حنیفه دینوری آورده اند شمار لشکریان عمر بن سعد حدود دوازده هزار نفر بودند.

^{۱۷۸۸} (۸). همان، ص 101.

^{۱۷۸۹} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 180؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 312.

برادرش عباس بن علی علیه السلام سپرد و خیمه ها را، که خندقی اطراف آن کنده و پیرازنی و چوب کرده بودند، پشت سر قرار داد.^{۱۷۹۰} در این هنگام عمر بن سعد، عمرو بن حجاج را بر طرف راست و شمر بن ذی الجوشن (شرحبیل بن عمرو عامری) را بر جناح چپ و عزرة بن قیس احمسی را بر سواران و شبت بن ربعی ریاحی را بر پیادگان قرار داد و پرچم را به غلامش درید داد.^{۱۷۹۱} در این هنگام امام حسین علیه السلام برای شناساندن خود و اتمام حجّت و هدایت کوفی ها با صدای بلند گفت: «آیا سزاست مرا بکشید و حرمتم را تباه کنید؟ آیا من پسر دختر پیامبرتان و پسر وصی و عموزاده اش که پیش از همه به خدا ایمان آورد و پیامبرش را تصدیق کرد نیستم؟ آیا شما نشنیده اید که رسول الله صلی الله علیه و اله درباره من و برادرم گفت: «این دو آقای جوانان بهشت هستند»؟ آیا تردید دارید که من پسر دختر پیامبرتان هستم؟ به خدا از مشرق تا مغرب، به جز من برای پیامبر صلی الله علیه و اله پسر دختری وجود ندارد، تنها من پسر دختر پیامبرتان می باشم».^{۱۷۹۲} قیس بن اشعث گفت: «چرا به حکم عموزادگانت تسلیم نمی شوی؟» امام حسین علیه السلام گفت: «تو برادر آن برادری، می خواهی بنی هاشم بیشتر از خون مسلم بن عقیل را از تو مطالبه کنند، نه به خدا مانند خوارشدگان و بردگان تسلیم نمی شوم».^{۱۷۹۳} گویی کوفی ها کر بودند و سخنان نواده رسول الله صلی الله علیه و اله و مهمان خود را نمی شنیدند. ناگهان با تیری که عمر بن سعد به سوی اردوگاه حسین علیه السلام انداخت و دستور شمر بن ذی الجوشن بر حسین علیه السلام یورش بردند.

حادثه هولناک و اسفبار شهادت امام حسین علیه السلام و خاندان و یارانش در نبرد ی یک روزه و نابرابر اتفاق افتاد. آنان ۷۲ نفر^{۱۷۹۴} بودند که بیست نفرشان از بنی هاشم بودند. ابو الفرج اصفهانی به همراه نام حسین بن علی علیه السلام و مسلم بن عقیل شهدای بنی هاشم را ۲۲^{۱۷۹۵} نفر نوشته است.

ص: ۳۰۰

شهدای یمنی پیکار عاشورا

براساس منابع در دسترس ما از ۵۲ نفر یاران امام حسین علیه السلام ۳۴ نفر یمنی و هیجده نفر نزاری بودند. اگرچه از این شمار چهار نفرشان از موالی می باشند، دو نفر از وابستگان قبایل مضری و دو نفر از وابستگان قبایل یمنی بودند،

^{۱۷۹۰} (2). شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص 98؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 187.

^{۱۷۹۱} (3). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 187؛ شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص 99.

^{۱۷۹۲} (4). شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص 100؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 323.

^{۱۷۹۳} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 323.

^{۱۷۹۴} (6). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 348؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 204.

^{۱۷۹۵} (7). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 98. ولی فضیل بن زبیر اسدی بیست نفر را نام برده است «ر. ک: تسمیة من قتل مع الحسین بن علی علیهما السلام، مجله

ترانثا، سال اول، شماره دوم، ص 149-157، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، 1406 ق».

ناگزیر این موالی را جزو قبایل وابسته به آنها به شمار می آوریم. شهدای قبایل یمنی قیام امام حسین علیه السلام عبارت بودند از:

۱- وهب بن عبد الله عمیر کلبی؛ ۲- بریر بن حضیر همدانی؛ ۳- عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری؛ ۴- سیف بن حارث بن سریع جابری همدانی؛ ۵- مالک بن عبد الله بن سریع جابری؛ ۶- حنظله بن أسعد شبامی همدانی؛ ۷- ابو ثمامه زیاد بن عمرو صائدی همدانی، وی از سواران و چهره های برجسته شیعه و مسؤول جمع آوری تدارکات و اسلحه برای قیام مسلم بود که پس از شهادت مسلم به امام حسین علیه السلام پیوست؛ ۸- عابس بن ابی شیبب شاکری همدانی، وی هنگام بدرود با امام حسین علیه السلام گفت: درود بر تو، شهادت می دهم که بر هدایت تو و پدرت هستم؛ ۹- شوزب غلام عابس؛ ۱۰- سوید بن عمرو ابی المطاع خثعمی؛ ۱۱- بشیر بن عمرو حضرمی؛ ۱۲- ابو الشعثاء یزید بن زیاد بن مهاصر کنندی، وی از تیراندازان ماهر سپاه امام حسین علیه السلام بود و رجز می خواند: پروردگارا، من یاور حسینم و از ابن سعد دوری گزیده ام. وی پنج نفر از یاران عمر بن سعد را کشت؛ ۱۳- جابر (جیاد) بن حارث سلمانی مرادی؛ ۱۴- مجمّع بن عبد الله عائذی مذحجی که از کوفه به امام حسین علیه السلام پیوست؛ ۱۵- عمرو بن قرظة بن کعب انصاری، برادر وی از یاران عمر بن سعد بود چون فریاد زد: «ای حسین علیه السلام ای دروغگو و پسر دروغگو، برادرم را گمراه کردی تا او را کشتی».

امام حسین علیه السلام فرمود: «خداوند برادرت را گمراه نکرد، بلکه او را هدایت کرد». گفت: «خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم» و به وی حمله کرد؛ ولی نافع بن هلال او را کشت^{۱۷۹۸}؛ ۱۶- حجاج بن مسروق جعفی؛ ۱۷- زید بن معقل جعفی؛ ۱۸- عمرو بن مطالع جعفی؛ ۱۹- سوّار بن ابی خمیر جابری همدانی؛ ۲۰- نافع بن هلال جملی مرادی از شیرمردان و تیراندازان بود که رجز می خواند: من جملی و بر دین علی علیه السلام هستم. وی دوازده نفر از کوفی ها را کشت و سرانجام اسیر گردید و شمر او را به شهادت رساند؛^{۱۷۹۹} ۲۱- عمرو بن خالد ازدی؛ ۲۲- خالد بن عمرو بن خالد ازدی؛ ۲۳- عمیر بن عبد الله مذحجی؛ ۲۴- عبد الرحمان بن عبد الله یزنی، وی در رجز خود می گفت: من عبد الله از خاندان یزن

ص: ۳۰۱

هستم، آیینم بر دین حسین و حسن علیه السلام است؛^{۱۸۰۰} ۲۵- زهیر بن قین بجلی، وی از پیروان سرسخت عثمان بود که در راه مکه به عراق به امام حسین علیه السلام برخورد و شیفته وی شد و به او پیوست^{۱۸۰۱} و در کربلا شرکت داشت

^{۱۷۹۶} (۱). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 338.

^{۱۷۹۷} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 340؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 197.

^{۱۷۹۸} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 192.

^{۱۷۹۹} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 336.

^{۱۸۰۰} (۱). ابن شهر آشوب، پیشین، الجزء الرابع، ص 102؛ ابن اعثم، الفتح، المجلد الثالث، ص 119.

و به شهادت رسید؛ ۲۶- عمرو بن جنادة بن حارث انصاری؛ ۲۷- جنادة بن حارث انصاری؛ ۲۸- أنیس بن معقل
 أضحی حمیری؛ ۲۹- عبد الرحمان بن عبد الله بن کدر ارحبی همدانی؛ ۳۰- حلاس بن عمرو راسبی ازدی؛ ۳۱- سوار
 بن منعم بن حابس نهمی همدانی؛ ۳۲- عامر بن حسان بن شریح طایی؛ ۳۳- نعیم بن عجلان انصاری؛ ۳۴- زاهر غلام
 عمرو بن حمق خزاعی.^{۱۸۰۲} بدین سان، بر ما روشن می‌گردد:

۱- شهدای واقعه کربلا از هر دو گروه قبایل یمنی و نزاری تشکیل می شدند. بیست نفر از بنی هاشم یعنی ۲۸٪ درصد
 آنان، هیجده نفر نزاری یعنی ۲۵٪ درصد ایشان و ۳۴ نفر یمنی یعنی ۴۷٪ درصد شهدا.

نمودار ۴: بافت قبیله‌ای شهدای کربلا

۲- شهدای یمنی از عموم قبایل یمنی بودند. به ترتیب شامل ده نفر همدانی، هفت نفر مذحجی، پنج نفر از انصار، سه نفر
 ازدی، دو نفر حمیری و از قبایل کنده، بجیله، کلب، طی، خزاعه، حضرمی و خثعم هرکدام یک نفر؛ پس بیشترین تعداد از
 آن همدان می‌باشد.

ص: ۳۰۲

۳- اگرچه بیشترین درصد شهدا یاران حسین علیه السلام یمنی بودند، ولی نسبت به شمار نزاری‌ها و بنی هاشم- اینان
 نیز مضری بودند- کمتر می‌باشند. از سویی دیگر چهار نفر از فرماندهان سپاه عمر بن سعد (قیس بن اشعث کندی،
 حصین بن نمیر سکونی، عمرو بن حجاج زبیدی و عزره بن قیس احمسی) یمنی بودند.

۴- هیجده نفر شهدای نزاری شامل پنج نفر اسدی، پنج نفر از ربیعیه، چهار نفر غفاری، سه نفر تمیمی و یک نفر فزاری
 بودند.

۵- براساس متن طبری که هفده نفر از قاتلان بنی هاشم را نام برده، هشت نفر نزاری و نه نفر یمنی هستند، ولی در کل
 یمنی‌ها بیست نفر از یاران امام حسین علیه السلام را به شهادت رساندند و نزاری‌ها ۵۲ نفر را کشتند، به طوری که هوازن

^{۱۸۰۱} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۶۷.

^{۱۸۰۲} (۳). ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۹۱-۱۹۹؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۱۱۴-۱۲۶؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع،
 ص ۳۲۴-۳۴۰؛ ابن شهر آشوب، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۰۰-۱۱۳؛ شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۱۰۴-۱۱۰؛ شیخ طوسی، رجال، تحقیق سید محمد صادق
 بحر العلوم، ص ۷۱-۸۱، فضیل بن زبیر اسدی اسامی ۸۷ نفر را با شهدای کوفه ثبت کرده است « ر. ک: تسمیة من قتل مع الحسین بن علی علیهما السلام، ص ۱۵۲-
 ۱۵۶؛ محمد مهدی شمس الدین، انصار الحسین علیه السلام، ترجمه هاشم‌زاده، ص ۷۴-۱۱۰.

بیست سر، بنی تمیم هفده سر، بنی اسد شش سر، بقیه قیسی ها نه سر و قبایل یمنی کنده سیزده سر و مذحج هفت سر از شهدا را به کوفه بردند.^{۱۸۰۳}

ماهیت معرفت دینی شهدای یمنی حادثه عاشورا

با توجه به نکات بالا روشن می شود در قیام امام حسین علیه السلام یمنی ها فداکاری و همکاری زیادی با وی داشتند و بیشترین شهدا به ترتیب از همدان، مذحج و انصار بودند. این فداکاری و از خودگذشتگی و جان در راه خدا و خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و پیشوا دادن، مبتنی بر یک شناخت و درک و خودآگاهی عمیق نسبت به موقعیت و مقام حسین بود. شهدای کربلا با یک انتخاب با شعور و عاشقانه و با شجاعت به سوی شهادت گام برداشتند، بدان گونه که در شب حادثه عاشورا امام حسین علیه السلام به یاران خود گفت: «من یارانی بلندمرتبه تر و بهتر از شما و خاندانی نکوتر و خویشاوند دوست تر از خاندانم نمی شناسم، آگاه باشید که می دانم فردا چه روزی با این دشمنان خواهیم داشت، من به همه شما اجازه می دهم با استفاده از تاریکی شب بروید که حقی بر شما ندارم». عباس بن علی علیه السلام گفت: «چرا چنین کاری بکنیم، برای آن که پس از تو زنده باشیم، خدا چهره روزی را نیاورد». سعید بن عبد الله حنفی گفت: «به خدا اگر هفتاد بار کشته شوم و سپس زنده گردم و زنده مرا بسوزانند و خاکسترم را بر باد دهند از تو جدا نمی شوم تا پیش تو کشته شوم، چرا این کار را نکنم، یک بار کشته شدن و سپس دستیابی به کرامتی که پایان پذیر نخواهد بود». در این فقره آن احساس عاشقانه و انتخاب با شعور را به خوبی می توان دید، در حالی که وی نزاری است. زهیر بن قین بجلی که عثمانی و یمنی بود چنان شیفته و دل باخته حسین علیه السلام گردید که گفت: «به خدا دوست دارم هزار بار کشته شوم و دوباره زنده شوم و سپس کشته شوم تا خدا مرگ را از تو و خاندانت دور کند». ^{۱۸۰۴} در برابر این عشاق که همچون پروانه دور شمع نورانی

ص: ۳۰۳

حسین علیه السلام می چرخیدند، کوفی ها بودند که برای اشرافیت قبیله ای، ترس و وحشت از رژیم اموی و دنیا و چند روز بیشتر زیستن در کنار خانواده ای خود، شرافت و انسانیت و آزادگی را زیر پا گذاشتند و به دستور شمر به خیمه ها و زنان و بچه های حسین علیه السلام حمله بردند. در این هنگام امام حسین علیه السلام به سوی آنان رفت و گفت: «وای بر شما، اگر دین ندارید و از روز بازگشت نمی هراسید در کار دنیاتان آزاده و صاحب نسب باشید». ^{۱۸۰۵}

تشیع یمنی ها و میراث باستانی پادشاهی یمن

^{۱۸۰۳} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 167.

^{۱۸۰۴} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 317.

^{۱۸۰۵} (1). همان، ص 344.

شرکت یمنی‌ها در کنار امام حسین علیه السلام و شهادت آنان در راه وی براساس آگاهی درست و شناخت عمیق و علاقه معنوی و خودجوش نسبت به حسین علیه السلام و هدف وی بود که گفتند:

«به خدا از تو جدا نمی‌شویم تا جان و مال و خاندان خود را فدایت کنیم و همراه تو می‌جنگیم تا شریک فرجام تو شویم، خدا زندگی پس از تو را زشت گرداند.^{۱۸۰۶} بدین‌سان، شناخت عمیقی که انصار، همدانی‌ها و مذحجی‌ها از خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله داشتند و آنان را جانشین برحق وی می‌دانستند موجب پیروی ایشان از علی علیه السلام و فرزندان او بود. آنان در این راه فداکاری کردند و از رژیم سفاک و خون آشام اموی، به علت ستمگری و تبعیض و تعصب قبیله‌ای بسیاری که ورزیدند، بیزاری جستند و به سوی خاندان علی علیه السلام تجلی‌هدایت و مساوات، کشی‌ده شدند.

برخلاف تأکید حسین جعفری،^{۱۸۰۷} محقق پاکستانی تاریخ تشیع، و پژوهشگر تاریخ اسلام مونتگمری وات^{۱۸۰۸} که گرایش قبایل یمنی به تشیع را از پیوستگی آنان به سنت پادشاهی موروثی می‌دانند، پذیرش تشیع ارتباطی با میراث تاریخی یمنی‌ها ندارد و آن گونه که در فصل اول و دوم بازنمودیم بیشتر از یک قرن پیش از ظهور اسلام، میراث فرهنگی و اجتماعی جنوب شبه جزیره عربی گرفتار یک گسست عمیق گردیده بود و این منطقه، صحنه حضور بیگانگان و نزاع قبایل با یکدیگر شده بود و در هنگام ورود اسلام به یمن از نظام پادشاهی جز خاطره و اسطوره‌ای بیش در ذهن یمنی‌ها نمانده بود، همچنین اگر سنت شاهی موروثی، عامل پذیرش شیعه بود حمیری‌ها بیش از دیگر قبایل استحقاق پذیرش این عقیده را داشتند، در حالی که در صفین نیروی درخور توجهی از آنان در جبهه معاویه قرار داشتند و در مقابل علی علیه السلام جنگیدند. بدین‌سان، نظام پادشاهی موروثی ارتباطی با همراهی و همکاری قبایل یمنی با تشیع ندارد، همان‌گونه که اشراف

ص: ۳۰۴

یمنی کوفه با امام حسین علیه السلام جنگیدند. البته سطح آگاهی، شعور و شرایط فرهنگی و اجتماعی و ساختار تمدنی یمن، زمینه توجه و جذب یمنی‌ها به معارف اسلام و به خاندان رسول الله، صلی الله علیه و اله تجلی اسلام حقیقی، می‌تواند باشد. گرایش غالب همدانیان و مذحجی‌ها به تشیع ناشی از ورود اسلام به وسیله علی علیه السلام در میان این

^{۱۸۰۶} (2). همان، ص 318.

^{۱۸۰۷} (3). M. H. S. irfaj, 117. .po, tic

^{۱۸۰۸} (4).

دو قبیله است. حضور چند ماهه علی علیه السلام در یمن و اقدامات حکومتی وی در آن سرزمین و ریاست وی بر دیگر مأموران رسول الله صلی الله علیه و اله سبب شد تا مردم این دو قبیله از نزدیک با منش و رفتار و فضایل علی علیه السلام آشنا شوند و مجذوب او گردند و اسلام را از طریق وی بپذیرند و احکام و مبادی آن را فراگیرند و برای حل مشکلات قضایی خود به وی رجوع کنند .

برخلاف نظریه محقق تاریخ اسلام، مونتگمری وات که می نویسد: «اگرچه علی علیه السلام اقدامات حکومتی را در سال دهم هجری (۶۳۱ م) در یمن اجرا کرد، هیچ مدرکی نشان از ایجاد علاقه خاصی نسبت به علی علیه السلام در بین یمنی ها وجود ندارد»^{۱۸۰۹} تأکید دارم همین امر، موجب پیوند بیشتر همدان و مذحج با علی علیه السلام شد به گونه ای که وقتی مالک اشتر در دوران خلافت ابو بکر به مدینه آمد بر علی علیه السلام وارد شد . شایان توجه است ما نباید گمان کنیم همه همدانی ها و مذحجی ها پیروان مخلص و فداکار خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله بودند، بلکه همان طور که در فصل ششم اشارت رفت افراد بسیاری از همدان در جبهه معاویه بودند . در حادثه اسفناک کربلا نیز ضحاک بن عبد الله مشرقی همدانی و مالک بن نضر ارحبی که هنوز وابستگی دنیوی در آنان غلبه داشت توفیق دیدار حسین بن علی علیه السلام را در کربلا پیدا کردند، ولی جذاییت زندگی مادی آنان را واداشت تا به بهانه بدهکاری و زن و فرزند وی را ترک گویند.^{۱۸۱۰} ضحاک حتی تا عصر عاشورا با حسین علیه السلام بود، چون تنها ماند با کسب اجازه او را ترک کرد.^{۱۸۱۱} همچنین نباید فراموش کرد که سنان بن انس بن عمرو نخعی و خولی بن یزید اصبحی که هر دو یمنی بودند به دستور شمر بن ذی الجوشن حسین بن علی علیه السلام را به شهادت رسانیدند.^{۱۸۱۲}

بازتاب قیام امام حسین علیه السلام در میان یمنی ها

فاجعه هولناک و اسفناک کربلا و کشته شدن حسین علیه السلام و یارانش و به اسارت بردن خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و افشاگری های سفیران انقلاب علی بن حسین علیه السلام و زینب (س) در کوفه و شام،

ص: ۳۰۵

موجب بیداری مردم شهرهای مختلف و پی بردن به عمق جنایات بنی امیه گردید . امواج انقلاب امام حسین علیه السلام در همه جا گسترش یافت و در شهرهای عراق و حجاز فریاد اعتراض و قیام بلند شد، از جمله : زید بن ارقم انصاری

^{۱۸۰۹} (1).

. - MS'IHS' eht rednu sdayyamu eht fo lanruoJ. layoR citaisA teicoS M1960yremogtnoW . P: NODNOL yteicos eht yb dehsilbuP 161.

^{۱۸۱۰} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 317.

^{۱۸۱۱} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 317؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 197.

^{۱۸۱۲} (4). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 203.

هنگامی که دید ابن زیاد با چوب بر دندان‌های سر حسین علیه السلام می‌زند گفت: «به خدا قسم دیدم دو لب رسول الله صلی الله علیه و اله بر این دو لب بود و بر آن بوسه می‌زد»، آن‌گاه گریست و از نزد او برفت . وی به مردم می‌گفت: «پسر فاطمه (س) را کشتید و پسر مرجانه را امارت دادید تا نیکان شما را بکشد و اشرار شما را برده کند . به ذلت رضا دادید، پس ملعون باد کسی که به خواری رضایت دهد».^{۱۸۱۳}

قیام عبد الله بن عقیف ازدی و خیانت اشراف یمنی

نخستین فریاد اعتراض از عبد الله بن عقیف غامدی برخاست . وی از دلاور مردان شیعه بود که در پیکار جمل و صفین چشمان خود را از دست داده بود. وی هنگامی که ابن زیاد در مسجد گفت: «سپاس خدایی را که دروغگو پسر دروغگو و شیعیانش را کشت» به پا خاست و گفت:

«دروغگو پسر دروغگو تو و پدرت و کسی که تو را امارت داد و پدرش می‌باشید، ای پسر مرجانه، فرزندان پیامبران را می‌کشید و سخن راستگویان را می‌گویی».^{۱۸۱۴} ابن زیاد ناراحت شد و گفت: «گوینده این سخنان که بود؟» عبد الله گفت: «من بودم ای دشمن خدا، آیا خاندان پاکی را که خدا در کتابش گفته پلیدی را از آنان می‌برد می‌کشید و گمان می‌کنید مسلمانید و یاور اسلام هستید، کجایند فرزندان مهاجران و انصار که از این سرکش ملعون پسر ملعون انتقام نمی‌گیرند؟».

ابن زیاد به مأموران انتظامی خود دستور داد وی را دستگیر کنند، ولی اشراف ازد او را از دست آنان نجات دادند و به خانه‌اش بردند. ابن زیاد نیز عبد الرحمان بن مخنف ازدی و گروهی از بزرگان ازد را به زندان انداخت و اشراف یمنی و مضر را دستور داد عبد الله را دستگیر کنند، ولی ازدی‌ها به همراهی قبایل یمنی آنان را از این کار بازداشتند . در این هنگام پیکار سختی به پا خاست. عبید الله، محمد بن اشعث و عمرو بن حجاج زبیدی از اشراف یمنی را با یاران خود به جنگ آنان فرستاد.^{۱۸۱۵} با خیانت این دو نفر، یاران عبید الله از پشت به خانه عبد الله بن عقیف حمله بردند و او را دستگیر کردند و ابن زیاد دستور داد که گردن او را بزنند .^{۱۸۱۶} بدین‌سان، فریاد اعتراض یکی از نخبگان یمنی شیعه در حمایت خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله به یک قیام فراگیر تبدیل شد، ولی با خیانت اشرافیت یمنی سرکوب شد.

ص: ۳۰۶

قیام یمنیان مدینه منوره علیه رژیم اموی

^{۱۸۱۳} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 349؛ سبط بن الجوزی، پیشین، ص 231.

^{۱۸۱۴} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 210.

^{۱۸۱۵} (3). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 144.

^{۱۸۱۶} (4). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 210.

هنگامی که خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام به مدینه رسید در جای جای شهر بر او نوحه سرایی و شیون و زاری می‌کردند و بنی هاشم در خانه‌های خود به سختی می‌گریستند.^{۱۸۱۷} این فریادها به آرامی به اعتراض مبدل شد و گروهی از مردم از پرداخت درآمد زمین‌هایی که، معاویه به زور با پرداخت یک صدم قیمتش از آنان گرفته بود، خودداری کردند.^{۱۸۱۸} والی مدینه، عثمان بن محمد بن ابی سفیان، برای آرام کردن مردم هیأتی از بزرگان انصار و قریش را در اوایل سال ۶۳ هجری به نزد یزید فرستاد.^{۱۸۱۹} اینان به‌رغم هدایایی که گرفتند پس از بازگشت، رفتار زشت یزید را بیان کردند و گفتند: «از پیش کسی آمده‌ایم که دین ندارد، شراب می‌نوشد و طنبور می‌زند و کنیزکان پیش وی می‌نوازند، سگ‌بازی می‌کند و با مردم پست می‌نشیند، شاهد باشید ما او را خلع کرده‌ایم.»^{۱۸۲۰} از طرف دیگر اخبار فعالیت‌های عبد الله بن زبیر، که مردم را به بیعت خود فرا می‌خواند^{۱۸۲۱} و لشکریان فراهم می‌کرد و هر روز قدرتمندتر می‌شد، به مردم مدینه رسید.^{۱۸۲۲} در این هنگام شور و هیجان در مردم مدینه افتاد و از یزید بیزاری جستند و او را ناسزا گفتند و وی را از خلافت خلع کردند و عثمان والی یزید و بنی امیه را از شهر اخراج کردند. مردم شهر تا دم مرگ با عبد الله بن حنظله (غسیل الملائکه) بیعت کردند^{۱۸۲۳} و قریشیان نیز با عبد الله بن مطیع عدوی بیعت نمودند.^{۱۸۲۴}

هنگامی که یزید از اوضاع مدینه منوره باخبر شد، دوازده هزار سپاهی را به فرماندهی مسلم بن عقبه مری، یکی از سرداران خونریز خود، و معاونت حصین بن نمیر سکونی و همکاری مردم کنده ساکن حمص^{۱۸۲۵} به مدینه فرستاد.^{۱۸۲۶} چون مردم شهر از آمدن مسلم باخبر شدند به جنبش درآمدند و خندق شهر را ترمیم کردند و فرماندهان آنان (عبد الله بن حنظله و عبد الرحمان بن زهیر زهری، عبد الله بن مطیع و معقل بن سنان اشجعی) به حفاظت از شهر

ص: ۳۰۷

پرداختند.^{۱۸۲۷} عبد الله بن حنظله به مردم گفت: «شما برای دین خروج کرده‌اید، در راه خدا امتحان نیک را تحمل کنید تا بهشت و بخشش الهی و رضوان خدا شامل شما شود. با بهترین و بیشترین نیرو و با کامل ترین سلاح مهیا شوید.»^{۱۸۲۸} سپاه شام مدینه را محاصره کرد، اما به فتح آن موفق نشد.

^{۱۸۱۷} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 217؛ سبط بن الجوزی، پیشین، ص 240.

^{۱۸۱۸} (2). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 206.

^{۱۸۱۹} (3). خلیفة بن خلیط، پیشین، ص 181.

^{۱۸۲۰} (4). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 368.

^{۱۸۲۱} (5). ابن اعثم، الفتوح، المجلد اللث، ص 163.

^{۱۸۲۲} (6). همان، ص 174.

^{۱۸۲۳} (7). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 210.

^{۱۸۲۴} (8). خلیفة بن خلیط، پیشین، ص 181.

^{۱۸۲۵} (9). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الثاني من الجزء الرابع، ص 36.

^{۱۸۲۶} (10). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 371.

^{۱۸۲۷} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 374؛ بلاذری، انساب الاشراف، القسم الثاني من الجزء الرابع، ص 35.

مروان بن حکم، مردی از طایفه بنی حارثه را بفریفت و آن مرد راهی را برای وی گشود و سپاه اسب سوار شام در بیست و هشتم ذی حجه سال ۶۳ هجری به مدینه حمله کرد. عبد الله بن مطیع و قریشی‌ها فرار کردند، ولی عبد الله بن حنظله و انصار مقاومت کردند. عبد الله بجنگید تا کشته شد و مردم شهر فرار کردند و شامیان از هر سو آنان را کشتند. مسلم بن عقبه پس از فتح شهر سه روز مدینه را بر سپاه خود مباح کرد و شامیان به غارت اموال و تجاوز به زنان پرداختند^{۱۸۲۹} و بسیاری از مردم شهر را کشتند و آن چنان جنایتی انجام دادند که روی تاریخ را سیاه کردند. در این واقعه هفتصد نفر از قریش و انصار و ده هزار نفر از بقیه مردم کشته شدند و آنان که جان سالم به در بردند در بندگی یزید بیعت کردند.^{۱۸۳۰}

بدین‌سان، قیام مردم مدینه منوره، متأثر از انقلاب امام حسین علیه السلام علیه بی عدالتی و ستمگری رژیم فاسد اموی شکل گرفت و عناصر آن از انصار و شاخه‌های مختلف قریش (شامل بنی هاشم، بنی مطلب، بنی نوفل، بنی اسد، بنی عبد الدار، بنی زهره، بنی عدی، بنی تیم، بنی مخزوم، بنی سهم، بنی جمح، بنی عامر بن لوی و بنی فهر) و دیگر ساکنان مدینه تشکیل می‌شدند. در این صورت، انصار با همراهی قریش علیه رژیم یزید به پا خاستند. اگرچه این قیام بازتاب حادثه کربلا بود و عناصر اصلی آن، خمیرمایه شیعی داشتند و چهار نفر از بنی هاشم در آن کشته شدند،^{۱۸۳۱} ولی کاملاً شیعی نبود، چرا که رهبری شیعه، علی بن حسین علیه السلام نسبت به آن بی تفاوت بود و در ینع ساکن بود.^{۱۸۳۲}

بازتاب قیام امام حسین علیه السلام در کوفه

۱- نقش شیعیان یمنی کوفه در قیام توأیین

تراژدی مصیبت‌بار روز عاشورا و لگدمال کردن جنازه شهدا زیر سم ستوران و به اسارت بردن

ص: ۳۰۸

خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و خطبه آتشین زینب (س) در برابر کوفی‌ها و سرزنش آنان، سبب شد تا در وجود دعوت‌کنندگان امام حسین علیه السلام احساس گناهکاری به وجود آید. احساس ندامت و پشیمانی نسبت به سستی آنان در کمک به حسین بن علی علیه السلام موجب شد تا گروهی از شیعیان کوفه برای جبران گناه خود در راه انتقام خون شهدای کربلا و شهادت در این راه گام بردارند تا مورد بخشش خداوند قرار گیرند؛ اینان بر همین اساس خود را توأیین نامیدند.

^{۱۸۲۸} (۲). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 210.

^{۱۸۲۹} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 181؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الثاني، ص 10، یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 190.

^{۱۸۳۰} (۴). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 216.

^{۱۸۳۱} (۵). خلیفة بن خیاط، پیشین، ص 184.

^{۱۸۳۲} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 372.

نهضت توأیین را یاران وفادار امیر مؤمنان علی علیه السّلام به رهبری پنج تن از رهبران شیعه کوفه شکل دادند، بزرگانی چون: سلیمان بن سرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، عبد الله بن سعد بن نفیل ازدی، عبد الله بن وال تیمی و رفاعه بن شداد بجلی.^{۱۸۳۳} اینان پس از شهادت حسین بن علی علیه السّلام با یکصد نفر از شیعیان در خانه سلیمان گردهم آمدند و با یکدیگر سخن گفتند. آنان در سخنان خود با شور و شوق عمیق دینی، که نشان از بلوغ اندیشه شیعی است^۱ نشان بود، به سستی در یاری رسانیدن به خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و دورویی با آنان اشاره کردند و بر خونخواهی شهدا و یا شهادت در این راه تأکید کردند. این پنج نفر همگی از نژاد عرب، سه نفر یمنی و دو نفر نزاری بودند و سن همه متجاوز از شصت سال بود و بر رهبری سلیمان، صحابه رسول الله صلی الله علیه و اله و پیر شیعیان کوفه، به توافق رسیدند.^{۱۸۳۴}

سلیمان پس از نطق پرشور عبد الله بن سعد، که اموالش را در راه تقویت مسلمانان برای جنگ با ستمگران صدقه داد، عبد الله بن وال را مسؤول امور مالی و تدارک سلاح و تجهیزات قرار داد و خواستار کمک شیعیان شد.^{۱۸۳۵} توأیین به آرامی و مخفیانه در کار فراهم ساختن امکانات برای پیکار بودند که در چهاردهم ربیع الأوّل سال ۶۴ یزید مرد.^{۱۸۳۶} در این هنگام یاران سلیمان از وی خواستند علیه عمرو بن حریت مخزومی، جانشین عبید الله بن زیاد قیام کند، ولی سلیمان با خردمندی به آنان گوشزد کرد: «قاتلان حسین علیه السّلام اشراف کوفه و سواران و دلاوران عرب هستند، شما توان کافی برای قیام ندارید. اکنون که این جبّار به هلاکت رسیده است مردم دعوت شما را آسان تر می پذیرند. حال دعوتگران خود را در شهر روان کنید و شیعه و غیر شیعه را دعوت کنید».^{۱۸۳۷} سلیمان نامه‌هایی نیز به سعد بن حذیفه بن یمان، رهبر شیعیان در مداین و منّی بن مخرّبہ عبّدی، رهبر هواداران علی علیه السّلام در بصره فرستاد و از آنان خواست تا در آغاز ماه ربیع الآخر در نخیله آماده باشند.^{۱۸۳۸}

ص: ۳۰۹

گسترش دامنه فعالیت سلیمان و یارانش سبب شد تا اشراف کوفه وحشت زده شوند و از عبد الله بن یزید انصاری، والی زبیری شهر بخواهند مانع فعالیت آنان شود. عبد الله که خواهان خروج توأیین از شهر و درصدد بود به یاری آنان مانع

^{۱۸۳۳} (۱). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص 101.

^{۱۸۳۴} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، المجلد الثالث، ص 428.

^{۱۸۳۵} (۳). همان، ص 428.

^{۱۸۳۶} (۴). خلیفه بن خیاط، پیشین، ص 194.

^{۱۸۳۷} (۵). همان، ص 432.

^{۱۸۳۸} (۶). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 227.

ورود سپاه شام به عراق شود در سخنان خود برای مردم کوفه توأیین را تشویق به حرکت برضد عبید الله بن زیاد کرد.^{۱۸۳۹}

سلیمان در آغاز ماه ربیع الآخر سال ۶۵ دعوت خود را با شعار «یا لثارات الحسین» شروع کرد و یارانش را به نخیله فراخواند، ولی برخلاف آن که شانزده هزار نفر با وی بیعت کرده بودند فقط چهار هزار نفر در نخیله فراهم شدند.^{۱۸۴۰} سلیمان ناگزیر دو نفر از یارانش به نام های حکیم بن منقذ کندی و ولید بن غصین کنانی را به کوفه فرستاد تا در میان مردم فریاد زنند هرکه «بهشت را می خواهد و خشنودی خدا و بازگشت به سوی او را می جوید به سلیمان در نخیله پیبوند». ^{۱۸۴۱} پس از سه روز هزار نفر به آنان پیوستند . سلیمان در جمع یاران خود گفت : «هرکه دنیا و حاصل آن را می خواهد بداند ما سوی غنیمتی نمی رویم، ما جز رضایت خدا پروردگار جهانیان، طلا و نقره و خز و دیبا همراه نداریم، فقط شمشیرهای مان را بر دوش داریم و نیزه های مان را به دست، با توشه ای به اندازه رسیدن در برابر دشمن، هرکه هدفی جز این دارد با ما همراه نشود». ^{۱۸۴۲} به خوبی از این مورد، خلوص عقیده سلیمان روشن می گردد و او درصدد است کسانی را که در وجودشان ذره ای حبّ دنیا هست از همراهی بازدارد.

سلیمان روز پنجم ربیع الآخر با یاران خود از نخیله حرکت کرد و از ساحل فرات هزار نفر را بازگرداند، سپس به زیارت مرقد مطهر حسین بن علی علیه السلام رفت و پس از یک شبانه روز سوگواری و طلب بخشش از خداوند، کریب بن نذید حمیری را بر مقدمه سپاه گماشت و به سوی شام حرکت کرد. در بین راه نامه عبد الله بن یزید انصاری به دست وی رسید که از وی خواسته بود باز گردد تا به اتفاق بر دشمن هجوم برند، ولی سلیمان پیشنهاد وی را نپذیرفت و به یارانش گفت:

«من جهاد با این زیر را ضلالت می دانم». ^{۱۸۴۳} توأیین سر راه خود به قرقیسیا ^{۱۸۴۴} رسیدند. زفر بن حارث عامری کلایی والی شهر - که از سرداران یزید بود پس از مرگ وی و پیروزی مروان بن حکم به این شهر فرار کرده و برای خود حکومتی برپا داشته بود ^{۱۸۴۵} - به سلیمان گفت: «سپاه شام به

ص: ۳۱۰

^{۱۸۳۹} (1) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 435.

^{۱۸۴۰} (2) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد الثالث، ص 340.

^{۱۸۴۱} (3) ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 231.

^{۱۸۴۲} (4) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 453.

^{۱۸۴۳} (5) همان، ص 458.

^{۱۸۴۴} (6) قرقیسیا شهری بر ساحل فرات در محلی که نهر خابور به رودخانه فرات می ریزد» ر. ک: ابن رسته، پیشین، ص 107.

^{۱۸۴۵} (7) مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص 97.

فرماندهی عبید الله بن زیاد با پنج فرمانده دیگر اموی به نام های حصین بن نمیر سکونی، شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری، جبلة بن عبد الله خثعمی، أدهم بن محرز باهلی و ربیعة بن مخارق غنوی با شمار بسیار از رقه حرکت کرده و به سوی شما می آیند، اگر می خواهید وارد شهر ما شوید تا با هم دیگر با لشکر شام روبه رو شویم». سلیمان پیشنهاد وی را نپذیرفت. زفر نیز مقداری علفه و آذوقه و شتر در اختیار توأیین قرار داد و از آنان خواست به عین الوردة^{۱۸۴۶} بروند و در عرصه باز با گروه های سواره پراکنده به شامی ها حمله کنند.^{۱۸۴۷}

توآیین شتابان به عین الوردة رفتند و عبید الله بن زیاد روز چهارشنبه، بیست و دوم جمادی الأوّل سال ۶۵ به مقابل توآیین رسید. شامیان از توآیین خواستند تا به اطاعت عبد الملک بن مروان در آیند، ولی سلیمان پاسخ داد: عبید الله بن زیاد را تحویل ما بدهید تا او را به قصاص یاران مقتول خود بکشیم و عبد الملک را خلع و وابستگان عبد الله بن زبیر را بیرون کنیم و حکومت را به خاندان پیامبرمان صلی الله علیه و اله که از جانب آنان به ما نعمت و شرف داده شده است، بسپاریم.^{۱۸۴۸}

توآیین در پیکاری نابرابر که شمارشان ۳۳۰۰ نفر و شامی ها بیش از بیست هزار نفر بودند،^{۱۸۴۹} در دو روز آغازین نبرد با شعار «بهشت، بهشت ای باقی مانده یاران ابو تراب، ابو ترابیان، بهشت، بهشت»^{۱۸۵۰} به سپاه اموی حمله بردند و بسیاری از آنان را کشتند. بعد از ظهر روز سوم، شامی ها با تمام قوا بر توآیین یورش آوردند. سلیمان با شجاعت بی نظیر فریاد زد: «ای بندگان خدا، هر که خدا را می خواهد و دوست دارد که گناهانش بخشیده شود به سوی من بشتابد». وی از اسب خود پیاده شد و به لشکریان حصین بن نمیر حمله برد و سرانجام تیری به وی خورد^{۱۸۵۱} و در سن ۹۳ سالگی کشته شد.^{۱۸۵۲} پس از سلیمان، دیگر رهبران توآیین جز رفاعة بن شداد تا شب کشته شدند.

رفاعه که شاهد کشته شدن بیشتر توآیین بود ادامه پیکار را بیش از این بی ثمر دانست و با اصرار زیاد یاران خود را گرد آورد و به آنان پیشنهاد بازگشت به کوفه را داد. در این میان کریب بن یزید حمیری پیشنهاد وی را نپذیرفت و با یکصد نفر از یاران خود شبانه جنگیدند و کشته شدند.^{۱۸۵۳} رفاعه هفتاد سوار را به فرماندهی ابا جویریة عبدی برای مشغول داشتن دشمن باقی گذاشت و با استفاده از تاریکی شب به قرقیسیا بازگشت. زفر بن حارث آذوقه و طبیب در اختیار آنان گذاشت

^{۱۸۴۶} (1). عین الوردة همان شهر رأس عین از شهرهای مشهور جزیره است. ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص 180.

^{۱۸۴۷} (2). ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد الثالث، ص 342.

^{۱۸۴۸} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 464.

^{۱۸۴۹} (4). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 245.

^{۱۸۵۰} (5). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص 102.

^{۱۸۵۱} (6). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 465.

^{۱۸۵۲} (7). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص 293.

^{۱۸۵۳} (8). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 469.

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۱۱

و توأیین پس از معالجه مجروحان خود عازم کوفه شدند . در راه بازگشت در صندوقه به یاران خود مثنی بن مخربه عبدی با سیصد نفر از شیعیان بصره و سعد بن حذیفه بن یمان با ۱۷۰ نفر از شیعیان مداین برخورد کردند. آنان یکدیگر را در آغوش کشیدند و بر شهادت یاران خود گریستند.^{۱۸۵۵}

بافت قبیله‌ای قیام توأیین

بدین سان، جنبش توأیین به رهبری یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله و قرآی کوفه با همراهی یاران مخلص علی علیه السلام شکل گرفت . عناصر اساسی این جنبش را شیعیان کوفه که بیشترشان یمنی بودند، تشکیل می دادند. بافت قبیله‌ای این قیام را می توان از روی موقعیت قبیله‌ای رهبران آن تشخیص داد. اینان پنج نفر بودند که چهار نفرشان به شهادت رسیدند. از این شمار دو نفر یمنی و دو نفر نزاری بودند و رفاعه بن شداد، آخرین رهبر یمنی توأیین، بقایای آنان را به کوفه بازگرداند. حکیم بن منقذ کندی و ولید بن غصین کنانی مأموران گردآورنده نیرو برای سلیمان بودند، کریب بن یزید بن زید حمیری فرماندگی مقدمه سپاه سلیمان را داشت و ابا جویره عبدی فرمانده عقبه سپاه او بود.

دو نفر آخری با دلاوری بی ماندی در مقابل شامی ها ایستادند و با شعور و انتخاب و با اشتیاق شهادت را در آغوش کشیدند و به سوی رضوان الهی پرواز کردند . این چهار نفر نیز دو نفرشان یمنی و دو نفر نزاری هستند . در این جا بر ما روشن می گردد:

- عناصر جنبش توأیین از هر دو گروه یمنی و نزاری بودند، همان گونه که شش فرمانده جنایتکار و خون آشام اموی سه نفرشان یمنی و سه نفرشان نزاری بودند؛ در این صورت، سپاه اموی و پیروان آنان نیز از هر دو گروه یمنی و نزاری شکل گرفته بود.

^{۱۸۵۴} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم،

چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

^{۱۸۵۵} (۱). همان، ص ۴۷۰.

- معیار شکل‌گیری قیام توأیین که یکی از ناب‌ترین قیام‌های شیعی قرن اوّل هجری و تمام عناصر آن عرب بود ند، یمنی یا نزاری نبود. اساس این جنبش که در نامه‌ها و سخنان رهبران آن آمده است، بر بازگشت از گناه، خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله، پشت پا زدن به تمامی مظاهر دنیوی و شهادت‌خواهی برای رضایت خداوند بود.

ماهیت فکری توأیین

دیدگاه آنان درباره رهبری سیاسی امت اسلامی واگذاری حکومت به خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله است که عزّت و مقام آنان سبب شده خداوند شیعیان را از نعمت و شرافت برخوردار سازد؛ زیرا هنگامی که توأیین با شامیان روبه‌رو شدند آنان را به پیروی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله

ص: ۳۱۲

فراخواندند، چون که آنان برای حکومت از بنی مروان شایسته ترند.^{۱۸۵۶} همچنین یکی از سخنگویان و مبلغان پرشور نهضت توأیین عبید الله بن عبد الله مری در محافل کوفه پس از بیان فضایل اهل بیت می گفت: «ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و جهاد با ستمگران و منحرفان فرامی خوانیم، اگر کشته شدیم آنچه برای نیکان نزد خداست بهتر است و اگر پیروز شدیم حکومت را به خاندان پیامبرمان باز می‌گردانیم».^{۱۸۵۷} سلیمان نیز بر سر مقبره حسین بن علی علیه السلام گفت: «خدا یا، تو را شاهد می‌گیریم که ما بر دین و راه آنها هستیم و دشمن کشندگان آنان و دوست دوستاران ایشان هستیم».^{۱۸۵۸} در این صورت، آنان به امامت الهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله پس از وی معتقد بودند و آنان را وارث میراث نبوی می دانستند، آن‌گونه که علی علیه السلام پس از سقیفه گفت: «خلافت را از ما اهل بیت به غصب می‌گیرید»^{۱۸۵۹} و امام حسین علیه السلام به بزرگان بصره نوشت: «ما خاندان رسالت و دوستان و جانشینان و وارثان وی و سزاوارترین مردم به خلافت وی بودیم».^{۱۸۶۰} همان‌گونه که در فصل سوم گفته شد بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله همچون سلمان و ابو ذر و عمّار به امامت و رهبری خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله پس از وی معتقد بودند.

۲- نقش یمنی‌ها در جنبش مختار

^{۱۸۵۶} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 245.
^{۱۸۵۷} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 333.
^{۱۸۵۸} (۳). همان، ص 456.
^{۱۸۵۹} (۴). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص 11.
^{۱۸۶۰} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 266.

بازگشت بقایای توأیین و قتل عام آنان در عین الوردی به زودی در کوفه بازتاب پیدا کرد و خشم و نفرت خانواده شهدای آن واقعه و خویشاوندان آنان را از امویان برانگیخت. همکاری والی ابن زبیر عبد الله بن یزید با اشراف هوادار امویان موجب نفرت کوفی‌ها از دستگاه ابن زبیر گردید.

کشته شدن رهبران شیعه، میدان را برای مختار خالی کرد تا او از اوضاع بحرانی کوفه به بهترین نحو سود ببرد.

مختار فرزند ابو عبیده بن مسعود ثقفی سردار اسلام در جنگ جسر بود که تحت سرپرستی سعد بن مسعود والی امیر مؤمنان علی علیه السلام بر مدائن بزرگ شد. در جریان قیام امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل در خانه مختار سکونت گزید^{۱۸۶۱} و مختار با وی بیعت کرد. در قیام مسلم با عده‌ای قصد همراهی او را داشت، ولی عمرو بن حریت مانع وی شد و پس از شهادت مسلم، عبید الله او را محبوس کرد. وی پس از مدتی با وساطت شوهر خواهرش عبد الله بن عمر آزاد شد و به حجاز

ص: ۳۱۳

نزد عبد الله بن زبیر رفت،^{۱۸۶۲} ولی چون شرایط مختار برای همکاری با وی را نپذیرفت به نزد محمد بن حنیفه رفت و به وی گفت: «من تصمیم دارم به خونخواهی و پشتیبانی شما قیام کنم، نظر شما چیست؟» وی پاسخی نداد و سکوت کرد، ولی مختار با خود گفت: «همان سکوتش برای من اجازه است» و با او خداحافظی کرد و عازم عراق شد.^{۱۸۶۳} مختار روز پانزدهم رمضان سال ۶۴ وارد کوفه شد^{۱۸۶۴} و مردم را به قیام همراه خود فراخواند و گفت: «مهدی پسر وصی، محمد بن علی مرا به سوی شما فرستاده که من مورد اعتماد و وزیر و برگزیده و امیر او هستم و به من فرمان داده که با بی‌دینان بجنگم و به خونخواهی خاندان و ی و دفاع از محرومان قیام کنم».^{۱۸۶۵} در این حال مختار به مخالفت با سلیمان بن سرد برخاست و به شیعیان گفت: «سلیمان پیری فرتوت است که از کار جنگ بی‌خبر است و خودش و شما را به کشتن می‌دهد». بدین‌سان، مختار که هواخواه ریاست بود در تشکیلات شیعه کوفه اختلاف انداخت، ولی برخلاف اقدامات وی، بیشتر شیعیان کوفه با سلیمان بن سرد رهبر شیعیان کوفه بودند.^{۱۸۶۶}

^{۱۸۶۱} (6). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 279.

^{۱۸۶۲} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 441.

^{۱۸۶۳} (2). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص 218.

^{۱۸۶۴} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 441.

^{۱۸۶۵} (4). همان، ص 449.

^{۱۸۶۶} (5). همان، ص 449.

هنگامی که توأبین از کوفه بیرون رفتند اشراف هوادار نظام اموی که از مختار وحشت داشتند با بزرگ جلوه دادن خطر وی، عبد الله بن یزید را واداشتند تا مختار را به زندان انداخت. ^{۱۸۶۷} مختار در زندان بود که بقایای توأبین ن به کوفه بازگشتند. وی از زندان به بزرگان شیعه (رفاعة بن شداد بجلی، مثنی بن مخربه عبدی، سعد بن حذیفه بن یمان، یزید بن أنس اسدی، أحمربن شمیط احمسی، عبد الله بن شداد بجلی و عبد الله بن کامل همدانی) نامه‌ای نوشت ^{۱۸۶۸} و خود را قاتل ستمگران و انتقام‌گیرنده از دشمنان و قاتلان معرفی کرد و آنان را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله و خونخواهی اهل بیت و دفاع از ضعیفان و نبرد با منحرفان دعوت کرد. ^{۱۸۶۹}

مختار بار دیگر با وساطت عبد الله بن عمر از زندان آزاد شد. وی برخلاف تعهدی که به والی زبیری داد که در فکر شورش نباشد، پس از آزادی به سازماندهی و فراهم آوردن زمینه قیام خود پرداخت و شیعیان را به همراهی خود دعوت کرد. در این میان، گروهی از بزرگان شیعه یمنی و نزاری کوفه درباره نمایندگی مختار از طرف محمد بن حنفیه تردید داشتند. اینان (عبد الرحمان بن شریح شبامی همدانی، سعید بن منقذ ثوری همدانی، سحر بن ابی سحر حنفی، اسود بن جراد کندی و

ص: ۳۱۴

قدامة بن مالک جشمی) به حجاز نزد محمد بن حنفیه رفتند و به وی گفتند: «مختار به نزد ما آمده و می گوید از طرف شما آمده و ما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و اله و خونخواهی خاندان وی و دفاع از ضعیفان دعوت کرده، ما نیز با وی بیعت کرده ایم، اگر فرمان دهی از او پیروی کنیم». محمد بن حنفیه در پاسخ آنان گفت: «به خدا دوست دارم خداوند به دست هرکدام از بندگان که صلاح می داند انتقام ما را از دشمنانمان بگیرد». ^{۱۸۷۰} انخان به کوفه بازگشتند و به شیعیان گفتند: «محمد بن حنفیه به ما دستور داد او را پشتیبانی و همراهی کنیم». بدین سان، همه شیعیان کوفه گرد مختار فراهم آمدند ^{۱۸۷۱} و زمینه قیام وی فراهم شد. فعالیت‌های مختار سبب شد که عبد الله بن زبیر والی خود را عزل و عبد الله بن م طبع عدوی را بر کوفه بگمارد. این تغییر به سود مختار شد و قیام وی را به پیش برد و یاران مختار مخالفت‌های خود را با والی ابن زبیر شروع کردند، افرادی مثل سائب بن مالک اشعری و یزید بن أنس اسدی به وی اعتراض کردند و گفتند:

^{۱۸۶۷} (6). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 240.

^{۱۸۶۸} (7). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 487.

^{۱۸۶۹} (8). همان، ص 471.

^{۱۸۷۰} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، ص 492؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الخامس، ص 99.

^{۱۸۷۱} (2). ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد لثالث، ص 358.

«جز رفتار علی بن ابی طالب علیه السّلام که تا هنگام شهادت در سرزمین ما عمل می کرد به روش دیگری حاجت نداریم.»^{۱۸۷۲}

ابراهیم بن مالک اشتر و مختار

در این حال همه بزرگان شیعه شهر، جز ابراهیم بن مالک اشتر، همراه مختار بودند. ابراهیم مردی شجاع و سلحشور و از بزرگان قبیله مذحج بود. در نوجوانی همراه پدرش در صفین بود و به فرمان وی به پیکار نوجوانی از حمیر رفت و او را به قتل رساند.^{۱۸۷۳} مختار به پیشنهاد یاران خود برای جذب ابراهیم و استفاده از نیروی شیعی بسیار قبیله مذحج، نزد وی رفت و به ابراهیم گفت: این نامه‌ای است از جانب مهدی محمد پسر امیر مؤمنان وصی علیه السّلام که از تو می خواهد مرا یاری و همراهی کنی. متن نامه چنین بود: «از محمد مهدی به ابراهیم بن مالک اشتر، من وزیر و فرد مورد اعتماد خویش را به سوی شما فرستاده‌ام و از وی خواسته‌ام با دشمنانم بجنگد و به خونخواهی خاندانم قیام کند. تو و عشیرهات و پیروانت او را یاری کنید.»^{۱۸۷۴} همراهان مختار که همه از بزرگان شیعه بودند نیز شهادت دادند که محمد خود این نامه را نوشته است، بدین روی، ابراهیم با مختار بیعت کرد. شعبی گوید: «ابراهیم به من گفت: تو شهادت ندادی، به نظر تو اینان

ص: ۳۱۵

شهادت درست دادند؟» گفتم: «شهادت اینان را شنیدی، اینان بزرگان قاریان و مشایخ شهر و شجاعان عرب هستند و می دانم چنین کسانی جز حق نمی گویند.» شعبی اضافه می کند: «به خدا از شهادت آنان بدگمان بودم، اما به قیام دل بسته و همراه مردم بودم و دوست می داشتم که قیام انجام گیرد و از آنچه در دل داشتم او را آگاه نساختم.»^{۱۸۷۵} اگرچه از این گفته شعبی برمی آید که مختار نامه را از زبان محمد جعل کرده بود و این سعد نیز از قول اسحاق بن یحیی بن طلحه نامه را ساختگی می داند،^{۱۸۷۶} ولی نباید فراموش کرد که عامر بن شراحیل شعبی متولد سال نوزده هجری و متوفای سال ۱۰۵ هجری از مردم حمیر بود و در آغاز همچون پدرش شیعی بود، ولی در جریان قیام مختار از کوفه فرار کرد و سپس ندیم عبد الملک بن مروان شد. سفره پرزرق و برق بنی مروان وی را سرسپرده آنان قرار داد و از مذهب شیعه بازگشت و بر آن خرده گرفت. وی از سوی عبد الملک بن مروان به سفارت نزد امپراطور روم رفت.^{۱۸۷۷} حال اگر بر آن باشیم که شعبی از

^{۱۸۷۲} (3). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 490.

^{۱۸۷۳} (4). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 441.

^{۱۸۷۴} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 494؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 254؛ ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 334.

^{۱۸۷۵} (1). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 495.

^{۱۸۷۶} (2). ابن سعد، پیشین، المجلد الخامس، ص 99.

^{۱۸۷۷} (3). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص 246؛ زرکلی، الاعلام، المجلد الثالث، ص 251.

روی دشمنی با مختار این روایت را ساخته چندان دور نمی نماید، اگرچه از خود مختار نیز که مردی خواهان قدرت بود چنین کاری بعید به نظر نمی رسد.

اتحاد اشرافیت یمنی با والی کوفه بر ضد مختار

همراهی ابراهیم چهره پرنفوذ و درخشان نظامی کوفه با مختار و رفت و آمد گسترده شیعیان با وی سبب شد تا عبد الله بن مطیع در صدد دستگیری وی برآید و نیروهای خود را برای دستگیری وی اعزام کند. ایاس بن مضارب عجلی فرمانده نیروی انتظامی شهر به عبد الله بن مطیع گفت:

«پسرم را به سوی کناسه^{۱۸۷۸} فرستاده‌ام و تو یکی از یاران خویش را با گروهی به جبانات بفرست تا بددل از قیام علیه تو بترسد». ابن مطیع پیشنهاد وی را پذیرفت و اشرافیت قبیله ای را مأمور حفاظت از مناطق خود کرد و شهر را به صورت حکومت نظامی درآورد. وی عبد الرحمان بن سعید بن قیس همدانی را به جبانه^{۱۸۷۹} سبیع (همدان)، کعب بن ابی کعب خثعمی را به جبانه بشر (خثعم)، زحر بن قیس جعفی را به جبانه کنده، شمر بن ذی الجوشن عامری را به جبانه سالم

ص: ۳۱۶

(قیس)، عبد الرحمان بن مخنف بن سلیم ازدی را به جبانه صائدیین، ابو حوشب یزید بن حارث بن رؤیم شیب انی را به جبانه مراد (مذحج) و شبت بن ربعی تمیمی را به سبخه^{۱۸۸۰} فرستاد و به آنان سفارش کرد مواظب قوم خویش باشند و مناطق خود را به خوبی کنترل کنند.^{۱۸۸۱} شامگاه سه‌شنبه ابراهیم بن اشتر هنگامی که عازم خانه مختار بود ایاس راه را بر او سد کرد. ابراهیم نیز با نیزه‌ای او را بکشت و نزد مختار رفت.^{۱۸۸۲} مختار که تصمیم داشت فردا شب قیام کند از این موقعیت سود جست و قیام خود را یک شب به جلو انداخت و به یاران خود دستور داد با شعار: «یا لثارات الحسین» شیعیان را فراخوانند.^{۱۸۸۳}

^{۱۸۷۸} (4). کناسه یکی از محله‌های کوفه در سمت صحرای جزیره العرب و جای ستورفروشان بوده است «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص 481؛ هشام جعیط، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ترجمه ابو الحسن سروقده مقدم، ص 271؛ یعقوبی، البلدان، ص 16؛ ابو عبد الله محمد بن احمد المقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، تحقیق محمد محرم، ص 105.

^{۱۸۷۹} (5). مردم کوفه گورستان را جبانه می گویند و اجتماعات نظامی و جشن‌ها در آن برگزار می شده است «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص 99؛ هشام جعیط، کوفه پیشین، ص 270».

^{۱۸۸۰} (1). سبخه پهنه‌ای خشک و نم‌کار و مردابی که در آن نی بود و به هنگام طغیان فرات زیر آب می‌رفت و در طرف شرق کوفه قرار داشت «ر. ک: همان، ص 272».

^{۱۸۸۱} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 496؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 256.

^{۱۸۸۲} (3). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 257.

^{۱۸۸۳} (4). همان، ص 258.

ابراهیم با وجود کنترل جَبانات به یاری نیروهای والی شهر با اجازه مختار نزد قوم خود رفت و با شجاعت و دلاوری کوفه را دور زد و هواداران خود را جمع آوری کرد و به نزد مختار بازگشت.^{۱۸۸۴} در طول شب ۳۸۰۰ نفر از دوازده هزار نفری که با مختار بیعت کرده بودند به وی پیوستند که بیشتر آنان از قبایل همدان، مذحج، خثعم، بجیله، ربیعه و موالی بودند.^{۱۸۸۵} صبحگاهان نبرد درگرفت. فرماندهان ابن مطیع در این نبرد عبارت بودند از: شبت بن ربیع، حجار بن أبجر عجلی، راشد بن ایاس بن مضارب عجلی، یزید بن حارث شیبانی، نوفل بن مساحق از بنی عامر بن لؤی، حسان بن فائد عبسی، شمر بن ذی الجوشن عامری و عمرو بن حجّاج زبیدی. فرماندهان مختار نیز عبارت بودند از: ابراهیم بن مالک اشتر نخعی، یزید بن أنس اسدی، نعیم بن هبیره شیبانی، احمر بن شمیط أحمسی، خزیمه بن نصر عبسی، سعید منقذ همدانی. سرانجام پس از سه روز جنگ و محاصره قصر عبد الله بن مطیع، وی فرار کرد و مختار به داخل قصر رفت و شهر را به طور کامل به تصرف آورد. مختار سپس به مسجد آمد و خطبه ای خواند و گفت: «با من بر کتاب خدا و سنت پیامبرش و خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و جهاد با منحرفان و دفاع از ضعیفان بیعت کنید». مردم نیز با وی بیعت کردند.

مختار درباره بیعت خود گفت: «پس از بیعت علی بن ابی طالب و خاندان وی بیعتی هدایت‌افزاتر از این نکرده‌اند».^{۱۸۸۶}

ص: ۳۱۷

بدین‌سان، حکومت مختار از روز چهارشنبه، دوازده ربیع الأول، سال ۶۶ آغاز شد.^{۱۸۸۷} وی پس از آرام کردن شهر، عبد الله بن کامل شاکری همدانی را به فرماندهی نیروی انتظامی و ابو عمره کیسان را به فرماندهی محافظان گمارد و استانداران خود را به این شرح فرستاد: عبد الله بن حارث نخعی را بر ارمستان، محمد بن عمیر بن عطارد تمیمی را بر آذربایجان، عبد الرحمان بن سعید بن قیس همدانی را بر موصل، اسحاق بن مسعود را بر مداین، قدامه بن ابو عبسی بن ربیعه نصری را بر بهقباد بالا، محمد بن کعب بن قرظہ انصاری را بر بهقباد میانی، حبیب بن منقذ ثوری را بر بهقباد پایین، سعد بن حدیفه بن یمان را بر حلوان و عبد الله بن عتبه بن مسعود هذلی را به جای شریح بن حارث به قضاوت کوفه گمارد و چون وی بیمار شد به جای او عبد الله بن مالک طایبی را گذاشت.^{۱۸۸۸} اگرچه مختار تشکیلات حکومتی خود را مستقر کرد، ولی مشکلاتی بر سر راه او به وجود آمد که عبارتند از:

^{۱۸۸۴} (5). محمد بن جریر طبری، پیشین، المجلد الرابع، ص 499.

^{۱۸۸۵} (6). هان، ص 500.

^{۱۸۸۶} (7). همان، ص 508.

^{۱۸۸۷} (1). ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد الثالث، ص 359؛ ابو الفرج عبد الرحمان بن علی ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوك، تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، الجزء السادس، ص 52.

^{۱۸۸۸} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 510.

الف) پیکار بنی مروان با مختار

عهد الله بن زیاد از سوی عبد الملک بن مروان مأمور سرکوبی طرفداران ابن زبیر در سرزمین جزیره بود . وی سپس به موصل آمد و استاندار شهر عبد الرحمان فرار کرد . مختار نیز یزید بن انس اسدی را با سه هزار نفر به جنگ عبید الله فرستاد. وقتی یزید بن انس به نزدیک عبید الله رسید با آن که بیمار بود لشکر خود را آراست، عبد الله بن ضمیره عذری را بر جناح راست، سحر بن ابی سحر حنفی را بر سمت چپ و ورقاء بن عازب اسدی را بر سواران و جانشین خود گمارد. در حین جنگ یزید بن انس از دنیا رفت و جانشین وی یاران مختار را بازگردانید .^{۱۸۸۹} مختار بار دیگر سپاهی هفت هزار نفره را به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر به جنگ با عبید الله فرستاد،^{۱۸۹۰} ولی هنگامی که به ساباط رسید او را به کوفه بازگرداند.

ب) طرح براندازی اشراف یمنی کوفه علیه مختار

حاکمیت مختار، نفوذ قدرت وی و شیعیان، دفاع مختار از محرومان و موالی ، خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله اشراف کوفه را که در واقعه کربلا و شهادت مسلم بن عقیل دست داشتند به وحشت انداخت . آنان از غیبت ابراهیم بن مالک سود جستند و گردهم آمدند و یکدیگر را به جنگ با مختار فراخواندند. اینان عبارت بودند از: شبت بن ربیع تمیمی، شمر بن ذی الجوشن عامری، محمد بن اشعث کندی، کعب بن ابی کعب خثعمی، عبد الرحمان بن مخنف ازدی، بشیر بن جریر

ص: ۳۱۸

بجلی، زحر بن قیس جعفی، اسحاق بن محمد بن اشعث بن قیس، عمرو بن حجاج زبیدی، حسان بن فائد عبسی، محمد بن عمیر بن عطارد تمیمی، ربیعۃ بن ثروان ضبی، یزید بن حارث رؤیم، حجار بن أبجر عجلی و عبد الرحمن بن سعید:^{۱۸۹۱} وی پسر سعید بن قیس همدانی شیخ و شهسوار قبیله همدان و از رهروان فداکار علی علیه السلام بود، ولی عبد الرحمان برخلاف بیشتر مردم همدان در آغاز با مخالفان مختار همکاری کرد . اما مختار برای دلجویی عبد الرحمان وی را به استانداری موصل فرستاد، ولی هنگامی که از برابر عبید الله بن زیاد فرار کرد در صف مخالفان مختار قرار گرفت. از دیگر استانداران مختار محمد بن عمیر بن عطارد بود که با اشراف کوفه علیه مختار همکاری کرد.

^{۱۸۸۹} (3). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص 286، محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 515.

^{۱۸۹۰} (4). همان، ص 517.

^{۱۸۹۱} (1). همان، ص 519.

اشراف کوفه که از توجّه مختار به موالی و آزادی به آنان ناراحت بودند با هواداران خود وی را محاصره کردند و آب و غذا را بر روی او بستند. مختار پیکری به نزد ابراهیم بن مالک که در ساباط بود فرستاد و دستور داد به کوفه بازگردد. ابراهیم نیز به شهر بازگشت و با کمک مختار و یاران وفادارش کودتای اشراف قبایل یمنی همدان، مذحج، کنده، خثعم، ازد، بجیله، و نزاری قیس، تمیم و ربیعہ^{۱۸۹۲} را سرکوب کردند. در این واقعه قبایل یمنی و همدانیان مخالف مختار در جَبّانه سبیع همدان گرد عبد الرحمان بن سعید فراهم آمدند و همراه با وی ۶۴۰ نفر کشته دادند و از یاران مختار ۱۳۵ نفر کشته شدند.^{۱۸۹۳} رفاعه بن شدّاد بجلیّ از عباد و زهاد و بزرگان شیعه در آغاز نهضت مختار با وی همراهی کرد، سپس از وی جدا شد و در جریان کودتای اشراف کوفه علیه مختار با آنان همکاری کرد و امامت نماز آنها را برعهده داشت. در نبرد جَبّانه سبیع شنید که یزید بن ع میر بن ذی مرّان همدانی شعار «یا لثارات عثمان» سر می‌دهد، به همین علّت از آنان جدا شد و به مختار پیوست. وی برخلاف کهولت عمر رجز می‌خواند:

لست لعثمان بن أروى بولى^{۱۸۹۴}

أنا ابن شدّاد على دين على

من فرزند شدّاد و بر دین علی علیه السّلام هستم، دوستدار عثمان پسر اروی نیستم.

خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله

مختار پس از سرکوبی قیام اشراف کوفه به خونخواهی خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله پرداخت و به یاران خود دستور داد کسانی را که در کشتار روز عاشورا دست داشتند، دستگیر و به قتل رسانند.

مختار اموال و مستمرّی مقتولین را به ایرانیانی که در خدمت وی بودند، می‌بخشید.^{۱۸۹۵} از جمله

ص: ۳۱۹

کسانی که به دستور مختار کشته شدند شمر بن ذی الجوشن، خولیّ بن یزید اصبحی، عمر بن سعد بن ابی وقاص و پسرش حفص بودند. مختار سرهای اینان را با سی هزار دینار به مسافر بن سعید همدانی و ظبّیان بن عماره تمیمی سپرد

^{۱۸۹۲} (۲). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 344.

^{۱۸۹۳} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلّد الثالث، ص 291.

^{۱۸۹۴} (۴). محمّد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 523؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص 232.

^{۱۸۹۵} (۵). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 337.

تا نزد محمد بن حنفیه به مکه ببرند . چون محمد سرهای کشتندگان خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله را دید برای مختار از خداوند به حق خاندان پیامبرش محمد صلی الله علیه و اله پاداش نیکو خواست.^{۱۸۹۶}

پیکار ابراهیم بن اشتر با سپاه عبید الله بن زیاد

مختار دو روز پس از سرکوبی شورش اشراف کوفه، ابراهیم بن اشتر را با بیست هزار نفر^{۱۸۹۷} روانه جنگ با عبید الله بن زیاد کرد. ابراهیم در کنار رودخانه خازر (پنج فرسخی موصل) با عبید الله روبه‌رو شد و سپاه خود را آراست: سفیان بن یزید بن مغفل ازدی را بر جناح راست، علی بن مالک جشمی را بر طرف چپ، عبد الرحمن بن عبد الله نخعی را بر سواران، طفیل بن لقیط حنفی را بر پیادگان و پرچم سپاه را به مزاحم بن مالک سکونی کندی داد.^{۱۸۹۸} عبید الله بن زیاد نیز سپاه خود را آراست: حصین بن نمیر سکونی را بر جناح راست، عمیر بن حباب سلمی را بر سمت چپ و شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری را بر سواران قرار داد.^{۱۸۹۹} چون شامیان بر کوفی‌ها حمله آوردند یاران مختار به فرماندهی ابراهیم بن مالک، دلیر مرد نخع، بر آنان حمله بردند و به پیروزی‌هایی دست یافتند. سرانجام با حملات شجاعانه عراقی‌ها شرحبیل و حصین و عبید الله کشته شدند و شکست سختی بر سپاه مروانی وارد شد و بسیاری از آنان که فرار کردند در رودخانه غرق شدند.^{۱۹۰۰} ابراهیم سرهای فرماندهان سپاه شام را به کوفه نزد مختار فرستاد. مختار نیز آنها را به حجاز ارسال کرد و امام علی بن حسین علیه السلام از دیدن آنها خوشحال شد.^{۱۹۰۱} ابراهیم پس از آن به موصل رفت و تمام سرزمین جزیره از دیار ربیع تا دیار مضر را تصرف کرد و بر همه شهرهای جزیره والیانی گمارد و خراج آنها را جمع‌آوری کرد.^{۱۹۰۲}

ج) اتحاد اشرافیت کوفه و زبیری‌ها علیه مختار

سرکوبی اشراف کوفه و جستجوی مختار برای یافتن کشتندگان خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله موجب فرار اشراف و برخی از قاتلان به بصره شد، از جمله آنان رهبر کننده محمد بن اشعث و

ص: ۳۲۰

^{۱۸۹۶} (۱). ابن اعثم، الفتح، المجلد الثالث، ص 273.

^{۱۸۹۷} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الخامس، ص 100.

^{۱۸۹۸} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 553.

^{۱۸۹۹} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص 249.

^{۱۹۰۰} (۵). همان، ص 250.

^{۱۹۰۱} (۶). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص 203.

^{۱۹۰۲} (۷). ابن اعثم، الفتح، المجلد الثالث، ص 315.

شبت بن ربیع تمیمی بودند که با مصعب بن زبیر علیه مختار ائتلاف کردند . تصرف سرزمین جزیره و گسترش اقتدار سیاسی و نظامی مختار و تشویق اشراف کوفه، مصعب بن زبیر را مصمم به نبرد با مختار کرد . مصعب سپاهی مرکب از قبایل تمیم، بکر بن وائل، ازد، عبد القیس، کنده، مذحج و فراریان کوفه فراهم کرد و به سوی کوفه حرکت کرد . هنگامی که مختار از حرکت ابن زبیر باخبر شد سپاهی به شمار سی هزار نفر از اعراب و ایرانیان بسیج کرد و فرماندهی آن را به احمر بن شمیط احمسی واگذاشت؛ زیرا ابراهیم بن مالک از مختار کناره گرفته بود.^{۱۹۰۳}

مصعب بن زبیر، عبّاد بن حصین تمیمی را بر مقدمه، عمر بن عبید الله بن معمر تمیمی قریشی را بر قریش و جناح راست، مهلب بن ابی صفره ازدی را بر ازد و سمت چپ، مالک بن مسمع ضیبی - وی در جمل همراه ناکتین بود - را بر بکر بن وائل، مالک بن منذر عبدی را بر عبد القیس، قیس بن هیثم سلمی را بر قیس بن عیلان، احنف بن قیس تمیمی را بر تمیم، محمد بن اشعث کندی را بر کنده و عبید الله بن حرّ جعفی را بر مذحج گم ارد^{۱۹۰۴} و در مذار^{۱۹۰۵} با احمر بن شمیط روبه‌رو شد. وی نیز سپاه خود را آراست : عبد الله بن کامل شاکری را بر سمت راست، عبد الله بن وهب جشمی را بر جناح چپ، رزین بن عبد سلولی را بر سواران، کنیر بن اسماعیل کندی را بر پیادگان و ابو عمره کیسان را بر موالی ایرانی قرار داد.^{۱۹۰۶} مصعب یاران مختار را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و بیعت با عبد الله بن زبیر فراخواند. ابن شمیط نیز آنان را به کتاب خدا و سنت رسولش و بیعت با امیر مختار و قرار دادن خلافت در خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله به شورا، فراخواند. مصعب به سپاه مختار حمله کرد و آنان را شکست داد. احمر بن شمیط و عبد الله بن کامل به همراه بسیاری از یاران خود کشته شدند و شمار زیادی از آنان فرار کردند.^{۱۹۰۷}

مصعب پس از پیروزی در مذار از راه خشکی و رودخانه فرات به سوی کوفه حرکت کرد.

مختار به یاران خود دستور داد فرات را ببندند تا آب وارد نهرها شود. چون کشتی‌های بصریان به گل نشست از کشتی‌ها بیرون آمدند و همراه سواران خود عازم کوفه شدند.^{۱۹۰۸} مختار بقایای سپاه خود را گردآورد و عبد الله بن شداد جشمی را بر کوفه گمارد و با بیست هزار نفر در حرورا به مصاف مصعب رفت . وی سپاه خود را آراست: سلیمان بن یزید کندی را به سمت راست، سعید بن منقذ همدانی را بر جناح چپ، عمرو بن عبد الله نهدی همدانی را بر سواران،

ص: ۳۲۱

^{۱۹۰۳} (1). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 318؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 560.
^{۱۹۰۴} (2). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 318؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 559.
^{۱۹۰۵} (3). مذار، واقع در میسان بین واسط و بصره» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الخامس، ص 88.
^{۱۹۰۶} (4). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص 253؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 560.
^{۱۹۰۷} (5). همان، ص 560.
^{۱۹۰۸} (6). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص 258.

مالک بن عمرو بن نمران همدانی را بر پیادگان و عبد الله بن قراد خثعمی را فرمانده انتظامی قرار داد.^{۱۹۰۹} هنگامی که نبرد درگرفت مختار شکست خورد و فرماندهانش جز عبد الله بن جعد مخزومی که همه یمنی بودند کشته شدند. از همراهان مصعب نیز محمد بن اشعث و عبید الله بن علی - که از نزد مختار به بصره رفت و مصعب وی را به اجبار همراه خود آورده بود - کشته شدند. مختار و بقیه یارانش به قصر پناه بردند و زنان آنان به بهانه رفتن به مسجد آب و غذا به آنها می‌رساندند.^{۱۹۱۰} سرانجام مختار و «سائب بن مالک اشعری» با چند نفر از یاران خود از قصر بیرون آمدند و بجنگیدند تا کشته شدند. مصعب به شش هزار نفر که در داخل قصر بودند امان داد و چون آنان بیرون آمدند به تحریک عبد الرحمان بن محمد بن اشعث و محمد بن عبد الرحمان بن سعید همدانی دستور داد آنها را گردن زدند.^{۱۹۱۱} پس از کشته شدن مختار، ابراهیم بن مالک با تقاضای مصعب بدون مقاومت و انزجاری به کوفه آمد و مصعب او را به گرمی پذیرفت، ولی هیچ‌گاه به مقام خود بازنگشت.^{۱۹۱۲}

به کار بردن شکست بنیای قیام مختار چندان مناسب نیست؛ زیرا وی به یکی از هدف های اساسی خود یعنی خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله دست یافت. وی با کشتن قاتلان امام حسین علیه السلام و یارانش چندان علی بن حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه را خوشحال کرد که او را ستایش و دعا کردند.^{۱۹۱۳} مختار در دوران حکومت خود چندین بار هدایایی برای محمد بن حنفیه فرستاد تا بین خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله بخش کند^{۱۹۱۴} و با فداکاری بسیاری از محمد بن حنفیه دفاع می‌کرد، از آن جمله: هنگامی که عبد الله بن زبیر محمد بن حنفیه و گروهی از یارانش را برای گرفتن بیعت تحت فشار قرار داد. مختار ابو عبد الله جدلی را با چهار هزار نفر و چهارصد هزار درهم برای کمک به او به مکه فرستاد تا ابن زبیر از وی دست برداشت.^{۱۹۱۵} مختار در محیطی شیعی رشد و تربیت یافت و نسبت به مقام اهل بیت شناخت کامل داشت و در دوران حکومت خود به دفاع و خونخواهی از آنان پرداخت. یاران مختار او را هواخواه خاندان رسالت می‌دانستند و دشمنانش او را دروغگو می‌نامیدند، آن گونه که ابن زبیر به ابن عباس گفت: «خدا دروغگو را کشت». ابن عباس پاسخ داد:

ص: ۳۲۲

^{۱۹۰۹} (1). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص 258؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 563.

^{۱۹۱۰} (2). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 568.

^{۱۹۱۱} (3). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص 262؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 325.

^{۱۹۱۲} (4). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 327.

^{۱۹۱۳} (5). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 273 و 315؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الخامس، ص 100؛ ابن شهر آشوب، پیشین، الجزء الرابع، ص 144.

^{۱۹۱۴} (6). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 273 و 287 و 315.

^{۱۹۱۵} (7). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 277؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الخامس، ص 103؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 544.

«خداوند رحمت کند مختار را که مردی دوستدار ما و آشنا به حقوق ما بود.»^{۱۹۱۶} از سویی دیگر، مختار مردی جویای نام و قدرت بود و این ادعا در مخالفت وی با سلیمان بن سرد تجلی پیدا می کند و در رفتار سیاسی و تصمیم های خود گاهی به ملاحظات دینی پشت پا می زد و در برابر دشمنانش قول و عملش متفاوت بود.^{۱۹۱۷} برخوردهای عوامانه و ظاهر فریب وی مثل برافراشتن چهارپایه و دیبا بستن به آن، موجب رنجش و کناره گیری شیعیان مخلص از او می شد، به طوری که ابراهیم بن مالک از فراهم شدن جاهلانه مردم دور کرسی بیزاری جست و سپس از مختار کناره گرفت؛

نعمان بن صهبان راسبی از عبّاد شیعه بصره. که در خدمت وی بود نیز به اشراف کوفه پیوست و کشته شد، همچنین عدی بن حاتم طایبی نسبت به مختار موضع بی تفاوتی داشت.^{۱۹۱۸} کناره گیری اینان در تضعیف موقعیت سیاسی و نظامی مختار بسیار مؤثر بود، برای نمونه کناره گرفتن رهبر نیرومند و قوی پنجه یمنی یعنی ابراهیم در شکست های نظامی مختار از مصعب بن زبیر بسیار تأثیر گذاشت.

قبایل یمنی در دو رویه همراهی و مخالفت با قیام مختار

هسته اولیه یاران مختار از مردم کوفه بودند و بیشتر آنان از اعراب جنوبی و سپس نزاری بودند. شعار خونخواهی اهل بیت و تأیید ضمنی محمد بن حنفیه از وی، شیعیان را به دور او گرد آورد. می توان گفت: در همه مراحل قیام وی، یمنی ها عنصر اساسی قیام وی بودند، ولی در مراحل مختلف درجات شدت و ضعف داشت، به گونه ای که فرماندهان مختار در شب قیام از شش نفر، سه نفر یمنی و سه نفر نزاری بودند و هواداران وی از قبایل همدا ن، مذحج، خثعم، بجیله، ربیعه و شمار کمی از بنی اسد و موالی هم بودند، در حالی که فرماندهان ابن مطیع در جَبّانه ها از هفت نفر سه نفر نزاری و چهار نفر یمنی بودند. در فهرست نام استانداران و سازمان نظامی و قضایی وی از یازده نفر، شش نفر یمنی، چهار نفر نزاری و یک نفر از موالی بودند. از این شمار دو نفر از آنان به مختار خیانت کردند و علیه وی با اشراف متحد شدند. سرداران جنگ اول با عبید الله از چهار نفر، سه نفر نزاری و یک نفر قحطانی بودند و فرماندهان عبید الله از سه نفر، دو نفر یمنی و یک نزاری تشکیل می شدند. فرماندهان پیکار ابراهیم بن مالک با عبید الله از پنج نفر، چهار نفر یمنی و یک نفر نزاری می باشند. سرداران مختار در پیکار مذار از شش نفر، سه نفر یمنی و دو نفر نزاری و یک نفر از موالی بودند، در حالی که همراهان مصعب از قبایل تمیم، بکر بن وائل،

ص: ۳۲۳

^{۱۹۱۶} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 327؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص 265.

^{۱۹۱۷} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 540، ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 271.

^{۱۹۱۸} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 533.

ازد، عبد القیس، کنده و مذحج همراه وی علیه مختار جنگیدند. فرماندهان وی از نه نفر، شش فرمانده نزاری و سه نفر یمنی می‌باشند. در واقعه کودتای اشرافیت کوفه علیه مختار پانزده نفر از شیوخ شهر با نیروی قبایل خود به مخالفت و پیکار با او برخاستند که هفت نفرشان نزاری و هشت نفر یمنی بودند. نیروی شورشیان از قبایل یمنی همدان، مذحج، کنده، خثعم، ازد، بجیله و از قبایل نزاری قیس، تمیم و ربیعہ گرد اشراف فراهم آمدند، در این صورت بیشترین نیروی مخالف مختار از یمنی‌ها بود. از جمله آنان همدانیان بودند که گروهی از آنان به موافقت با وی و گروهی در مخالفت با وی به فرماندهی شیخ خود عبد الرحمان بن سعید همدانی در مقابل یکدیگر ایستادند و اینان سخت تر از دیگر قبایل یمنی با مختار جنگیدند. در عین حال بیشترین یاران و مدافعان مختار نیز از همین قبیله بودند، در حالی که مضرّی‌ها از تمیم و عبس و ضبّه به فرماندهی شبت بن ربعی در کناسه علیه مختار گردهم آمدند در همه مراحل قیام از نزاری‌ها جز ربیعہ و بنی اسد و شمار کمی از بنی تمیم،^{۱۹۱۹} مضرّی‌ها تمایل به همکاری با مختار نشان ندادند.

بدین‌سان، هرچه از آغاز نهضت دور شویم یمنی‌ها در همراهی و در مخالفت با مختار نقش بیشتری داشتند و این بدان جهت بود که در این حوادث کوفی‌ها نقش اساسی داشتند و یمنی‌ها در کوفه دارای نیروی بیشتری بودند. در این صورت، آیا می‌توان قیام شیعی مختار و حکومت هیجده ماهه وی را با معیار یمنی بودن سنجید؟ پاسخ مثبت در صورتی است که همکاری مؤثری از قبایل نزاری با وی صورت نگرفته باشد و همه نیروی مخالفان وی نزاری باشند، در حالی که کادر فرماندهی نیروهای مختار در جنگ اول با عبید الله را نزاری‌ها برعهده داشتند و بیشترین نیروی اشراف علیه مختار از یمنی‌ها بود. مأخذ نیز به خوبی نشان می‌دهد که رهبر شیعیان بصره مثنی بن مخرّبہ عبدی مردم شهر را به بیعت با مختار فراخواند و برخلاف ممانعت هواداران ابن زبیر با وی به همراهی شیعیان قبیله عبد القیس، پس از یک نبرد و به جای گذاشتن چهل کشته، موفق شدند خود را به کوفه برسانند و به یاران مختار ملحق شوند.^{۱۹۲۰}

بازتاب جنبش مختار بر موالی

پس از اعراب یمنی و نزاری عنصر نژادی دیگری که در قیام مختار شرکت داشت ایرانیان بودند. هرچه زمان می‌گذشت حضور آنان در حکومت وی گسترده تر گردید، از جمله: بیشتر سپاه بیست هزار نفری ابراهیم بن مالک از ایرانیان مقیم کوفه بودند.^{۱۹۲۱} همچنین از سپاه

ص: ۳۲۴

^{۱۹۱۹} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص 248؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 514.

^{۱۹۲۰} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 536؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص 243.

^{۱۹۲۱} (۳). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 338.

سه هزار نفری که به قصد تصرف مدینه فرستاد ۲۳۰۰ نفرشان از موالی بودند.^{۱۹۲۲} بسیاری از ایرانیان در سرکوبی شورش اشراف علیه مختار با وی همکاری داشتند.^{۱۹۲۳} ایرانیان تا هنگام کشته شدن مختار با وی همراهی کردند و از شش هزار نفری که با وی در قصر متحصّن شدند ۵۳۰۰ نفرشان ایرانی بودند.^{۱۹۲۴} ایرانیان برخلاف نیروی گسترده شان در دوران معاویه مورد اذیت و آزار قرار داشتند به گونه ای که معاویه از جمعیت آنان به وحشت افتاد و دستور داد عده ای از آنان را بکشند و بقیه را به کارهای سخت وادارند، ولی احنف بن قیس تمیمی او را از این کار با زداشت.^{۱۹۲۵} این برخوردهای ناروا و سخت ایرانیان را به سوی مختار، که در سرلوحه برنامه اش دفاع از محرومان بود، کشید و آنان نزد وی از محبوبیت بسیاری برخوردار شدند. وی به ایرانیان می گفت: «شما آزاده و بزرگوار هستید^{۱۹۲۶}، شما از من هستید و من از شما هستم».^{۱۹۲۷} مختار ایرانیان را چنان گرمی داشت که به ابو عمره کیسان دستور داد اموال و مستمری کسانی را که در کربلا به جنگ امام حسین علیه السلام رفته بودند به ایرانیان ببخشد.^{۱۹۲۸} رفتار مختار سرانجام اعتراض اشراف کوفه را در پی داشت و به یکدیگر گفتند: «به خدا این مرد آزادشدگان ما را گرمی داشت و بر مرکب نشانید و غنیمت ما را به آنان داد».^{۱۹۲۹} وی در پاسخ آنان گفت: «این ایرانیان نسبت به من از شما مطیع تر و وفادارترند و هرچه بخواهم بی درنگ انجام می دهند».^{۱۹۳۰} مختار بی توجه به اعتراض اشراف، ایرانیان را به خود نزدیک ساخت و برای ایشان و فرزندانشان مستمری تعیین کرد و آنان را در مجالس خود جای می داد.^{۱۹۳۰}

توجه و بزرگداشت موالی از سوی مختار موجب شد تا آنان با وی همراهی کنند و اموال فراوانی از عراق، جبل، اصفهان، ری و آذربایجان برای او بفرستند.^{۱۹۳۱} روابط گرم و صمیمی متقابل مختار و ایرانیان نتایجی برجای گذاشت که بازتاب آن به همراهی و همدلی و گرایش ایرانیان با خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و دشمنی سخت آنان با خاندان اموی منجر گردید. روابط نزدیک موالی با اهل بیت، پیش از قیام مختار برقرار شده بود و گروه زیادی از ایرانیان سواد با علی علیه السلام

ص: ۳۲۵

-
- ۱۹۲۲ (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص 246.
 - ۱۹۲۳ (۲). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 344.
 - ۱۹۲۴ (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 577.
 - ۱۹۲۵ (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص 394.
 - ۱۹۲۶ (۵). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 344.
 - ۱۹۲۷ (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 509.
 - ۱۹۲۸ (۷). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 337.
 - ۱۹۲۹ (۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 518.
 - ۱۹۳۰ (۹). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص 344.
 - ۱۹۳۱ (۱۰). همان، ص 343.

ارتباط داشتند^{۱۹۳۲} محبت امیر مؤمنان علیه السلام به ایرانیان چندان بود که اعتراض اشراف عرب را برانگیخت، برای نمونه اشعث در حین خواندن خطبه به امام اعتراض کرد که این گروه سرخ رویان بر ما عرب ها در نزدیکی به تو غلبه کردند و مقربان تو شدند.^{۱۹۳۳} این ارتباط فقط به روزگار علی علیه السلام اختصاص نداشت، بلکه امام علی بن حسین علیه السلام، هم دوستی نزدیکی با موالی داشت، به گونه ای که وقتی شخصی به امام علیه السلام ناسزا گفت بندگان و موالی بر او هجوم بردند، ولی علی بن حسین علیه السلام گفت: او را واگذارید.^{۱۹۳۴} علاقه و محبت متقابل خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و موالی با یکدیگر و موضع یکسان آنان در مبارزه با امویان، موجب همکاری بیشتر این دو گروه می‌گردید و هردو مورد اذیت و آزار و کشتار و شکنجه قرار می‌گرفتند. نظام مروانی و عمال آنها به شدت با امامان شیعه و شیعیان آنان و موالی برخورد می‌کرد، به طوری که در دوران حکومت بیست ساله حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق جز در لشکرکشی‌ها و جنگ‌هایش، ۱۲۰۰۰۰ نفر را گردن زده بود.

هنگام مرگ وی پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان وی محبوس بودند.^{۱۹۳۵}

مهاجرت اشعریان به ایران

کشتار وحشیانه ابن زبیر در پایان محاصره قصر کوفه به تحریک اشرافیت یمنی^{۱۹۳۶} و جنایات حجاج، برخی شیعیان کوفه را ناگزیر کرد که به مناطقی مهاجرت کنند که بتوانند بدون دغدغه خیال در آن زندگی کنند؛ از آن جمله: مهاجرت فرزندان سائب بن مالک اشعری یکی از یاران مختار بود که از کوفه به ایران رفتند و در قم ساکن شدند. پس از مهاجرت آل سائب عموزادگان آنان، فرزندان سعد بن مالک اشعری با اقوام و وابستگان خود مجموعاً هفتاد سوار بودند که در نظر داشتند به اصفهان بروند، ولی در قم سکنا گزیدند و در آن شهر عزت و شوکت یافتند.^{۱۹۳۷} اشعریان که به قم مهاجرت کردند دوستدار خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله بودند و موسی بن عبد الله بن سعد اشعری مذهب شیعه را اظهار کرد و دیگر اهل قم نیز به پیروی وی مذهب شیعه را اختیار کردند. از مفاخر ایشان زکریا بن آدم بن عبد الله بن سعد است که امام رضا علیه السلام درباره وی فرمود:

«حق سبحانه و تعالی به سبب وجود زکریا بلا را از اهل قم بگرداند همچنانکه بلا را از

^{۱۹۳۲} (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص 14.

^{۱۹۳۳} (۲). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص 340.

^{۱۹۳۴} (۳). علی بن عسی اربلی، کشف الغمه فی معرفة الائمة، المجلد الثاني، ص 101.

^{۱۹۳۵} (۴). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص 175.

^{۱۹۳۶} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص 577. عبد الرحمان بن محمد بن اشعث و محمد بن عبد الرحمان بن سعید همدانی و عبید الله بن حر جعفی و دیگران از مصعب خواستند ایرانیان را به قتل رسانند.

^{۱۹۳۷} (۶). حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح جلال الدین تهرانی، ص 260 و 263 و 290.

اهل بغداد برای موسی بن جعفر علیه السلام دور گردانید».^{۱۹۳۸}

مهاجرت اعراب یمنی به ایران اختصاص به اشعریان نداشت و گروه‌های دیگری نیز به قم مهاجرت کردند. یعقوبی درباره مردم قم می‌نویسد: «قومی هستند از مذحج و سپس از اشعریان و در آن، مردمی از عجم‌های کهن سکونت دارند و قومی هم از موالی که خود می‌گویند که آنان موالی عبد الله بن عباس بن عبد المطلب هستند».^{۱۹۳۹}

بدین‌سان، مذهب شیعه پس از مهاجرت عناصر عربی یمنی (اشعری و مذحجی) به قم به این شهر راه یافت و قم به شکل نخستین کانون و پایگاه شیعیان ایران درآمد و شعاع تشیع از این مرکز به شهرهای اطراف، ری، کاشان، آوه و سپس شمال ایران سرایت کرد.

نتیجه

۱- سرزمین یمن از حدود ۱۲۰۰ قبل از میلاد دارای نظام سیاسی بود و حکومت‌های معین، قتبان و سبأ بر آن حکمرانی داشتند. پادشاهان سبأ که از حدود ۶۵۰ قبل از میلاد بر یمن حکومت می‌کردند از قبایل مختلف یمنی بودند و هر از گاهی یکی از قبایل فیشان، حمیر و همدان بر تخت سبأ می‌نشست. از کتیبه‌های عربستان جنوبی برمی‌آید از قرن چهارم، دوران شمیره‌عش، شاهان یمن از جنگاوران قبایل جنوبی و شمالی سود جستند تا سرانجام عبارت «عرب‌های کوهستان و تهامه» بر عنوان آنان افزوده شد. از کتیبه‌ها روشن می‌گردد قبایل کنده، مذحج و مضر بیابان گرد بوده‌اند و شاهان یمنی برای سرکوبی دشمنان خود از آنان سود می‌جستند. از نیمه قرن پنجم میلادی نظام پادشاهی سبأ گرفتار آشوب‌های داخلی شد. قدرت حمیریان ضعیف گردید و رقابت دو قدرت جهانی روم و ایران با یکدیگر، پای آنان را یک قرن در یمن باز کرد. نظام پادشاهی و تم‌دن یمن فروریخت و یمنی‌ها با خفت و خواری زیر سلطه بیگانگان درآمدند. یک سده سلطه خارجی، حکومت و مقامات کلیدی را از دست یمنی‌ها خارج کرد و جز خاطره و اسطوره از نظام پادشاهی برای آنان باقی نماند. در این حال، هرکدام از رهبران و شیوخ قبایل در مناطق و دره‌های تحت تصرف خود از استقلال داخلی برخوردار شدند و با ادعای عنوان پادشاهی سرزمین خود را اداره کردند، در حالی که تنها مالک دره‌های خود بودند و آنان را نظامی نبود. بدین‌سان، یمن در آستانه ظهور اسلام زیر سلطه بیگانگان قرار گرفت و نظام

^{۱۹۳۸} (۱). همان، ص ۲۷۸.

^{۱۹۳۹} (۲). البلدان، ص ۴۸.

حکومتی مستقل نداشت. اختلاف و دسته بندی سیاسی و نزاع بین رهبران قبایل مهم ترین شاخص سیاسی آن سرزمین بود.

۲- آوای اسلام پیش از هجرت به یمن راه یافت، ولی از سال هفتم هجری قبایل یمنی به گونه ای فراگیر آرام آرام اسلام را پذیرفتند. در سال های نهم و دهم هجری همه قبایل یمنی جز عنس، که گزارش روشنی برای آن نیست، اسلام آوردند و بتکده ها ویران شد. قبایل یمنی با ارسال نمایندگان خود به مدینه منوره تابعیت قدرت سیاسی رسول الله صلی الله علیه و اله را قبول کردند و شهرها و

ص: ۳۲۸

مخلاف های یمن به وسیله مأموران اعزامی مدینه و یا نیروهای محلی اداره می شد.

بدین سان، اسلام به صورت آزادانه و سریع وارد سرزمین یمن گردید و قبایل یمنی اسلام را پذیرفتند و به احکام و مبادی آن عمل کردند. آنان خمس و زکات پرداختند و در مراسم حج سال دهم هجری حضور گسترده یافتند، آن چنان که از قبیله صدها تنها یکصد نفر شرکت داشتند.

۳- نخستین یاران علی علیه السلام از میان مهاجران و انصار از قبایل مختلف نزاری و یمنی بودند، ولی حمایت انصار یمنی از علی علیه السلام نسبت به نزاری ها قوی تر بود، اگرچه در میان آنان نیز حامیان خلیفه حضور داشتند.

۴- امامت و رهبری سیاسی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله نه تنها در حجاز، بلکه در بین یمنی ها و نزاری ها طرفدارانی داشت. ارتباط یمنی ها با علی علیه السلام از مأموریت وی به سرزمین همدان و مدحج شروع شد. بسیاری از مردم این دو قبیله بزرگ یمنی، که از تاریخ و معرفت فرهنگی و ساختار تمدنی عمیقی برخوردار بودند، به راهنمایی علی علیه السلام اسلام آوردند و او موفق شد در سرزمین همدان و مدحج، همانند رسول الله در مدینه منوره به اقدامات حکومتی با اختیار کامل مالی و قضایی و اقتصادی دست زند و به تعلیم و تبلیغ اسلام بپردازد و خمس و زکات و جزیه و غلیم بگیرد. از این جا یمنی ها با علی علیه السلام آشنا شدند و مهر و محبت وی در قلب آنان افتاد.

همچنین شناخت و درک فضایل و مناقب علی علیه السلام که از سوی رسول الله صلی الله علیه و اله بیان شده بود به پیوند و شناخت بیشتر یمنی ها با وی کمک کرد.

۵- در آغاز خلافت ابو بکر برخی قبایل یمنی از دین برگشتند و یکی از پیامبران دروغین از آنان بود، ولی بسیاری از قبایل یمنی مثل طی، همدان، نخع و خزاعه بر اسلام باقی ماندند و برخی از رهبران یمنی مثل مالک بن حارث نخعی،

فروۀ بن مسیک مرادی، عدی بن حاتم طایی و طفیل بن عمرو دوسی با بازگشتگان از اسلام مبارزه کردند و حتی آخری در این راه جان باخت.

از این جا نگرش متفاوت قبایل یمنی به اسلام بر ما روشن می گردد. گروهی با معرفت و آگاهی عمیق اسلام را پذیرفتند و دسته ای دیگر از قبایل یمنی همچون قبایل نزاری غطفان در نجد و برخی شاخه های تمیم به ظاهر اسلام را پذیرفتند. چون آنان حقیقت اسلام را نشناخته بودند وقتی رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رفت و پیام آوران دروغین ظهور کردند از اسلام بازگشتند.

۶- به دنبال فتوحات اسلامی، یمنی ها به عراق و شام مهاجرت کردند، ولی به علت عصبیت قریشی ها و نزاری ها در شام موقعیت چندان مهمی به دست نیاوردند، اما در عراق به مقامات مهم نظامی و سیاسی دست یافتند. با تأسیس کوفه بیشترین ساکنان آن را یمنی ها تشکیل می دادند، از جمله: سه قبیله بزرگ همدان، مذحج و طی، که اسلام آنان از علی علیه السلام بهد و دل در گرو محبت او داشتند، حضور برخی شیعیان نخستین علی علیه السلام از یاران رسول الله صلی الله علیه و اله مثل: حذیفه بن یمان و

ص: ۳۲۹

قبایل دوستدار علی علیه السلام در کوفه سبب شد این شهر به صورت کانون دوستی علی علیه السلام درآید.

۷- در پی تبعیضات و بی عدالتی نظام عثمانی قیام برضد وی در دوره دوم خلافت وی شکل گرفت. اولین معترضین از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله بودند، ولی نخستین حرکت براندازی خلیفه سوم را بزرگان نخعی کوفه، که از بی عدالتی ها در رنج بودند، شکل دادند و مالک بن حارث نخعی از شیعیان علی علیه السلام رهبری جنبش مخالفان کوفی علیه عثمان را به دست گرفت. آنان خواهان عزل عثمان و خلافت علی علیه السلام بودند.

۸ (۱)- در بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام قبایل یمنی و نزاری شرکت داشتند، ولی یمنی ها که در دوران عثمان مورد بی مهری واقع شده بودند اشتیاق بیشتری برای این کار نشان دادند. در عین حال از فهرست قاعدین برمی آید برخی آنان از شاخه های بجهله و کنده و انصار بودند. وجود سی نفر یمنی در فهرست کارگزاران علی علیه السلام حکایت از نفوذ بیشتر یمنی ها در نظام حکومتی علی علیه السلام دارد.

۸ (۲)- در جنگ جمل یاران علی علیه السلام از هر دو گروه یمنی ها و نزاری ها بودند: ۳۷ درصد یمنی، ۶۳ درصد نزاری. اما ۲۵٪ نیروهای ناکثین را یمنی ها و ۷۵٪ آنان را نزاری ها تشکیل می دادند. بنابراین، قبیله، معیار صف بندی نبود و به علت نگرش متفاوت در عقیده، برای اولین بار در تاریخ اسلام، شاهد رودرویی بومی به جای صف بندی قبیله ای هستیم، آن چنان که افراد ازد بصره در مقابل ازد کوفه قرار گرفتند.

۸ (۳) - تحلیل آماری از پیکار صفین نشان می دهد یاران علی علیه السلام ۵۸ درصد نزاری و ۴۲ درصد یمنی و یاران معاویه ۵۹ درصد یمنی و ۴۱ درصد نزاری بودند. در این صورت، معیار صف بندی شام و عراق عقیدتی بوده است، نه قبیله‌ای و بیشتر یاران معاویه یمنی بودند. در جبهه علی علیه السلام قبایل یمنی: همدان، مذحج و نزاری ربیعه بیشترین فداکاری و از جان گذشتگی را داشتند.

در جبهه معاویه قبائل یمنی: عک، حمیر، لخم، اشعر و شاخه‌های سکون و سکاسک کنده بیشترین مدافعان وی بودند. از سوی دیگر، اشرافیت یمنی با کمک اشرافیت ربیعه عامل اختلاف و شکاف در سپاه علی علیه السلام بود و جنگ را بدون نتیجه به سود خود خاتمه داد.

۸ (۴) - بافت قبیله‌ای جنبش خوارج از قبایل مختلف یمنی و نزاری کوفه شکل گرفته بود و رهبری آنان با یمنی‌ها بود، برخلاف نظر برخی از پژوهشگران بیشترین نیروی خوارج از تمیم و بکر نبود.

۸ (۵) - ساختار قبیله‌ای غارات نشان می دهد قبایل یمنی در دو رویه دشمنی و همکاری با علی علیه السلام حرکت می کردند، آن گونه که مردم حمیری شهر جند از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودند و مردم جیشان از حمیر و همدانیان ساکن یمن بیشترین حمایت را از علی علیه السلام داشتند و در این راه کشته‌های بسیاری دادند.

ص: ۳۳۰

۹ - بافت قبیله‌ای قیام حجر بن عدی و مسلم بن عقیل از قبا یل نزاری و یمنی کوفه تشکیل می شد. اگرچه گزارش مستندی درباره حضور رهبران قدیمی شیعه چون سلیمان بن سرد و عدی بن حاتم در این دو قیام وجود ندارد، ولی قبایل یمنی و نزاری کوفه با شور و علاقه گسترده‌ای در آنها شرکت جستند. سرانجام زیاد و پسرش عبید الله با استفاده از نیروی اشرافیت قبیله‌ای به ویژه یمنی‌ها قیام حجر و مسلم را سرکوب کردند.

۱۰ - در واقعه روز عاشورا یاران امام حسین علیه السلام از قبایل یمنی و نزاری بودند. از شمار ۷۲ نفر شهدای کربلا، ۳۴ نفر آنان یمنی بودند. از این شمار به ترتیب همدانیان، مذحجیان و انصار بیش از دیگر قبایل یمنی به شهادت رسیدند. از سخنان برخی از آنان همچون بریر بن حضیر همدانی، ابو ثمامه زیاد بن عمرو همدانی و زهیر بن قین بجلی برمی آید آنان با یک انتخاب باشعور و آگاهانه و عاشقانه مبتنی بر شناخت عمیق از مقام و موقعیت امام حسین علیه السلام که او را جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله و حامل میراث نبوی می دانستند، در راه وی گام برداشتند و شهادت را اختیار کردند و به او گفتند: «به خدا از تو جدا نمی شویم تا جان‌های خود را فدایت کنیم». بدین سان، حرکت آنان مبتنی بر عقیده به مبانی شیعه و انتخاب آگاهانه بود و هیچ گونه گرایش قبیله‌ای و قومی و موروثی در آن راه نداشت. در این صورت، برخلاف نظر برخی محققان، انتخاب عقیده شیعی از سوی برخی مردم جنوب عربستان با میراث تاریخی و

حکومت‌های باستانی یمن، که گرفتار یک گسست عمیق شده بود، ارتباطی ندارد. نظام سیاسی یمن از قرن چهارم میلادی ماهیت قبیله‌ای داشت، میراث فرهنگی و تمدن باستانی یمن فروریخته بود و از نظام موروثی جز خاطره‌ای برای آنان باقی نمانده بود. محبت همدانیان به خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله و علی دوستی آنها از ارتباط نخستین ایشان در یمن با علی علیه السلام آغاز می‌شود. بدان‌گونه که در فصل‌های ششم و هفتم بر ما روشن شد، اشراف حمیری و کندی، که بیش از دیگر قبایل یمنی ادعای پادشاهی موروثی را داشتند، بیشترین ضربات را در صفین و خنتی سازی اهداف علی علیه السلام و در قیام‌های حجر و مسلم و مختار بر پیکر تشیع وارد ساختند. نباید فراموش کرد بیشترین نیروی عبید الله بن زیاد را در کربلا اشراف یمنی کوفه تأمین کردند و قاتل حسین بن علی علیه السلام دو نفر یمنی بودند، همان‌گونه که قاتل امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز یمنی بود.

همین مسائل تأکیدی است که نظام موروثی در گروه یمنی‌ها به تشیع هیچ تأثیری نداشته.

پس شیعیان یمنی و نخبگان آن در دوره مورد بحث، هم در تحکیم قدرت سیاسی نظامی شیعه و در جنبش‌های اجتماعی آن و گسترش جغرافیایی و فرهنگی شیعه نقش بسزایی داشتند و هم در مخالفت و مبارزه با آن مؤثر بودند.

۱۱- موقعیت‌یابی شیعه در دوره مورد بحث نشان می‌دهد اولین مراکز شیعه، شهرهای مدینه

ص: ۳۳۱

و کوفه و اطراف آن، مداین و برخی محله‌های بصره بود و یمنی‌ها همراه با نزاری‌ها در گسترش آن، نقش مؤثری داشتند. تشیع به یاری یمنی‌ها در شهرهای تباله، جیشان، صنعا، مأرب و سرزمین همدان و مذحج گسترش پیدا کرد. و شیعیان یمنی در بسیاری از مناطق یمن ساکن بودند، به همین جهت، ابن عباس در مکه به امام حسین علیه السلام گفت: «اگر قصد رفتن داری به سوی یمن برو که در آن جا قلعه‌ها و دره‌ها و سرزمین پهناوری است که شیعیان پدرت آن جا هستند».

۱۲- از حوادثی که مورد بررسی قرار گرفت روشن می‌گردد:

الف) گروه یمنی‌ها به تشیع در دو شکل میدان بروز و ظهور داشت: ۱. گروهی عقیده شیعی آنان مبتنی بر یک شناخت عمیق و احساس پرشور مذهبی بود که تا پایان عمر بر آن پایدار بودند و جان خود را بر سر این راه می‌باختند؛ ۲. گروه دیگری که عقیده شیعی آنان مبتنی بر شناخت عمیق و پرشور نبود و دیدگاه آنان وابسته به شرایط و مقتضیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه بود و جهت‌گیری عقیدتی آنان بی‌ثبات بود. گاهی با علی علیه السلام و فرزندانش همراهی می‌کردند و گاه بی‌تفاوت و یا در جبهه مخالف آنان قرار می‌گرفتند.

ب) شیعیان در سیر حوادث به نام‌های مختلفی از جمله: شیعه خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله، شیعه، شیعه علی علیه السلام، شیعه ابو تراب، شیعه رسول و خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله، بر دین علی علیه السلام، شیعه حسن بن علی علیه السلام، شیعه حسین بن علی علیه السلام و تراییان نامیده می‌شدند و دشمنان آنان به نام شیعیان عثمان، بر دین عثمان و خونخواهان عثمان نامیده می‌شدند.

۱۳- یکی از بازتاب‌های قیام امام حسین علیه السلام جنبش توأین بود که هسته رهبری آن را شیعیان عرب یمنی و نزاری کوفه تشکیل می‌دادند. اساس این قیام بر بازگشت از گناه، خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله، واگذاری حکومت به آنان و شهادت‌خواهی بود.

۱۴- بازتاب دیگر واقعه کربلا قیام مختار با شعار خونخواهی خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله در کوفه بود. پیروزی نخستین مختار مرهون همراهی یمنی‌های کوفه بود. اگرچه در همه مراحل این قیام یمنی‌ها و سپس موالی نیروی اصلی آن را تشکیل می‌دادند، ولی نزاری‌ها همانند بنی‌اسد و عبد القیس با مختار همکاری داشتند. توجه مختار به موالی و برنامه‌های اجتماعی وی سبب مخالفت اشراف کوفه با وی شد و بیش از همه رهبران همدان و کنده مشتاقانه در طرح براندازی او شرکت کردند، ولی طرح آنان با کوشش یک قهرمان یمنی خنثی شد. حکومت مستعجل مختار سرانجام با اتحاد و همکاری اشراف کوفه و زبیری‌ها سرنگون شد، ولی سبب شد دوستی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله در میان ایرانی سرایت کند و اعراب یمنی مذحج و اشعر به ایران مهاجرت کنند و شیعه به وسیله این عناصر یمنی به ایران مرکزی راه یافت.

۱۵- بدین‌سان، در همه مراحل فراز و نشیب خلافت، جنبش‌ها، حرکت‌های اصلاحی و

ص: ۳۳۲

اجتماعی شیعه در دوره مورد بحث، نیروهای قبایل عرب یمنی و نزاری در کنار هم در آنها شرکت داشتند، در مقابل نیروهای مخالف و سرکوبگر این حرکت‌ها نیز از هر دو گروه قبایل یمنی و نزاری بودند. در این صورت، معیار همراهی و مخالفت با شیعه و جنبش‌های آن، نه معیار قبیله ای یمنی یا نزاری، البته ملاحظاتی قبیله ای و بومی در درجات شدت و ضعف آن تأثیر داشته است.

ص: ۳۳۳

چکیده

سرزمین جنوب غربی جزیره العرب که در کتیبه های باستانی به نام یمن نامیده شده است از ۱۲۰۰ ق م دارای نظام های حکومتی معین، قبان، اوسان و سبأ بود ولی در ه نگام ظهور اسلام از نظامات پادشاهی و قدرت مرکزی که نفوذ سیاسی آن بر سراسر یمن گسترده باشد، خبری نبود و شیوخ قبایل مدعی پادشاهی درگیر نزاع سیاسی با یکدیگر بودند . اسلام در سال های نهم و دهم هجری در میان همه قبایل راه یافت و بتکده های عربستان جنوبی ویران شدند . قبایل یمنی با ارسال نمایندگان خود به مدینه منوره تابعیت قدرت سیاسی رسول خدا صلی الله علیه و اله را پذیرفتند و شهرها و مخلاف های یمن به وسیله نمایندگان اعزامی و یا رهبران مسلمان محلی اداره شدند . یکی از این مأموران رسول خدا صلی الله علیه و اله، علی علیه السلام بود که در سال دهم هجری به سرزمین همدان و مدحج فرستاده شد . وی در آن مناطق به اقدامات حکومتی با اختیار کامل قضایی، اقتصادی و تعلیم اصول اسلامی، دست زد و از این جا قبایل یمنی با علی علیه السلام آشنا شدند و مهر و محبت وی در قلب آنان راه یافت و بدرحلت رسول الله صلی الله علیه و اله برخی از آنان از نظریه رهبری سیاسی وی پشتیبانی کردند.

پس از فتوح اسلامی یمنی ها به عراق و شام مهاجرت کردند و در صف بندی عراق و شام سهیم شدند . در بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام و تشکیلات حکومتی وی، یمنی ها و نزاری ها شرکت جستند ولی اشتیاق یمنی ها برای همراهی با علی علیه السلام بیشتر بود، در عین حال، برخی از آنان از وی کناره گیری کردند. در پیکارهای روزگار خلافت علی علیه السلام هر دو گروه قبایل یمنی و نزاری در دو رویه همراهی و مخالفت با وی شرکت داشتند به طوری که در جمل ۳۷ درصد و در صفین ۴۲ درصد یاران وی را یمنی ها تشکیل می دادند، در حالی که ۵۹ درصد از لشکریان معاویه یمنی بودند.

در واقعه کربلا از ۷۲ نفر یاران امام حسین علیه السلام ۳۴ نفرشان یمنی بودند. این شهدا با انتخابی آگاهانه مبتنی بر شناخت عمیق نسبت به مقام اما م حسین علیه السلام که او را جانشین و وارث رسول خدا صلی الله علیه و اله می دانستند، در این راه گام برداشتند . بدین سان، هدف آنان بر عقیده ای خالصانه استوار بود و ارتباطی با گرایش های قبیله ای، قومی و میراث تاریخی حکومت های باستانی یمن نداشت.

ص: ۳۴۷

فهرست ها

ص: ۳۴۹

آیات و روایات

آيات

وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ بَعْدَ الْإِيمِ ١٧٦، ١٧٧.

إِنَّ الَّذِينَ ... خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ١١٨.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ ١٢٦.

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ... يَنْقَلِبُونَ ١٢٦، ١٢٧.

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ ... كِتَابِ اللَّهِ ١٤٣.

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ١٥٠.

وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا ... وَرِزْقٍ كَرِيمٍ ٩٤.

أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ ٢٤٥.

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ ... فِيهَا حُسْنًا ٢٤٧.

فَمَنْ نَكَثَ ... عَلَى نَفْسِهِ ٢٠٧.

روايات

من كنت مولاه ... من عاداه: ٢٢٥.

أنا تقتلك الفئة الباغية: ٢٢٦.

أنا مدينة العلم و عليّ بابها: ٢٤٥.

سيروا الى ... و الانصار: ٢١٣.

مثل اهل بيتي ... عنها غرق: ١٢٦.

معصومين عليهم السّلام

امام على بن ابي طالب امير مؤمنان عليه السّلام: ١٣، ١٤، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٥ - ٢٨، ٣٠، ٧٢، ٧٥، ٨٠، ٩٧، ١٠٤، ١٠٩، ١١٧ - ١٣٣، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٢، ١٦٤، ١٦٥، ١٧٠، ١٧١، ١٧٤ - ١٨٧، ١٨٣، ١٨١ - ١٩١، ١٩٣، ١٩٦ - ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٦ - ٢٥٦، ٢٦٣، ٢٦٧، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٦، ٢٨٠ - ٢٨٤، ٢٨٦ - ٢٨٩، ٢٩٤ - ٣٠٠، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٨، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٤، ٣١٦، ٣١٨، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٨ - ٣٣١، ٣٤٣.

امام جعفر صادق عليه السّلام: ٢١، ٢٤، ١١٩، ٢٣٦.

امام حسن عليه السّلام: ١٤، ١٩، ٢١، ٢٢، ٢٥ - ٢٧، ٣٠، ١٢١، ١٧٦، ١٧٩، ٢٠٠، ٢٦٧ - ٢٧٤، ٢٧٦، ٢٧٥ - ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٨، ٣٣١.

امام حسين عليه السّلام: ١٤، ١٩، ٢١، ٢٣، ٢٥، ٢٩، ١٢٧، ١٦٣، ١٧٩، ٢٦٣، ٢٧٨، ٢٨٢، ٢٨٨، ٢٩٠ - ٣٠٤، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٢، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٤٣، ٣٤٤.

امام رضا عليه السّلام: ٣٢٥.

جبرائيل عليه السّلام: ١٢٦، ٢٢٨.

حضرت صالح عليه السّلام: ٣٩.

حضرت محمّد پيامبر گرامى اسلام صلّى الله عليه و اله: ١٣، ١٨ - ٢٢، ٢٥، ٢٧، ٢٨، ٤٠، ٥٧، ٦٠، ٦٨، ٧٠، ٧٢ - ٧٧، ٨٢ - ٨٩، ٩٤، ٩٦، ٩٧، ١٠٤ - ١١٢، ١١٥، ١١٧ - ١٣٣، ١٣٧ - ١٣٩، ١٤١، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٥١، ١٦١، ١٦٤، ١٦٩ - ١٧٤، ١٧٨، ١٨٠، ١٨٥، ١٨٩، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٠ - ٢١٣، ٢١٧، ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٣، ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٨٠ - ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٨ - ٢٩٠، ٢٩٦، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٢ - ٣٠٥، ٣٠٨، ٣١١ - ٣١٣، ٣١٦، ٣١٧ - ٣٢١، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٤٣، ٣٤٤.

حضرت هود عليه السّلام: ٦٩.

زينب عليها السّلام: ٣٠٤، ٣٠٨.

عباس بن على عليه السّلام: ٢٩٩، ٣٠٢.

علي بن حسين عليهما السلام: ٣٠٤، ٣٠٧، ٣١٩، ٣٢١، ٣٢٥.

فاطمه عليها السلام: ١٢٥، ٢١٣، ٢٧٦، ٣٠٥.

موسى عليه السلام: ١٢١.

موسى بن جعفر عليهما السلام: ٣٢٦.

ميكائيل عليه السلام: ٢٢٨.

هارون عليه السلام: ١٢١.

ص: ٣٥١

اديان و مذاهب

اسلام: ١٣-١٥، ١٨، ٢٠، ٢٢، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٣٢، ٣٣، ٣٥، ٣٦، ٣٩، ٤٣، ٥٢، ٥٥، ٦٠-٦٢، ٦٥، ٦٧، ٦٩، ٧٢-٨٠،
٨٣، ٨٦، ٨٧، ٨٩-٩٤، ٩٦، ٩٧، ٩٩، ١٠٢-١٠٤، ١٠٦-١١٣، ١١٧، ١٢٣-١٢٦، ١٢٨، ١٣٠، ١٣٢-١٣٨، ١٤١،
١٤٧-١٤٧، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٧، ١٥٩، ١٦٣-١٦٥، ١٧١، ١٧٤، ١٧٦، ١٨٠، ١٨١، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٩، ٢٠٩، ٢١٠،
٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢٩، ٢٢٧، ٢٣٩، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٥٠، ٢٦٧-٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٨، ٢٨٩،
٣٠٣-٣٠٥، ٣١٢، ٣٢٧-٣٢٩، ٣٤٣.

تشيّع: ١٣-١٥، ١٩، ٢٠، ٢٤، ٢٦، ٢٧، ٤٥، ١١٧-١١٩، ١٢٤، ١٢٩، ١٣٠، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٩، ١٧٤، ١٧٥، ١٨٠،
١٨٣-١٨٥، ١٩١، ١٩٦، ٢١٠، ٢٢٣، ٢٢٧، ٢٥١، ٢٦٥، ٢٦٧-٢٧٦، ٢٩٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٢٦، ٣٣٠، ٣٣١.

زرتشتي: ١٢٨.

زيدى: ١١٢.

كليمي: ٥١.

مسيحيت: ٥٧، ٩٧، ١٢٨، ٢٨٠.

يهود: ٩٤.

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۵۲

اشعار

نحن قتلنا الأملاك الأربعة
جمدا و مخوسا و مشرحا و أبضعه:

.۱۰۱

لما رأيت ملوك كنده أعرضت
كالرجل خان الراجل عرق نسائها:

.۱۰۴

نحن الملوك فلا حى يقاربنا
فينا الملوك و فينا تنصب البيع:

.۱۰۶

و على إمامنا و إمام
لسوانا أتى به التنزيل:

.١١٢

و ان رفعوا مناسبهم رفعنا

إلى مضر ألتى لا يجهلونا:

.٤١

لقد علمت نزار أن قومي

إلى نصر النبوة فاخرينا:

.٤١

فبنى لنا بيتا رفيعا سمكه

فسما اليه كهالها و غلامها:

.٤٢

ورثنا المجد قد علمت معد

نطا عن دونه حتى بيينا:

.٤٢

و نحن بنو الغوث بن نبت بن مالك

بن زيد بن كهلان و اهل المفاخر:

.۸۷،۴۲

کفینا غداء الرّزم همدان آتیا

کفاه و قد ضاقت برزم دروعها:

.۷۳

دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت

یک ز دیگر جان خون آشام داشت:

.۹۴

أنا بن شدّاد علی دین علی

لست لعثمان بن اروی بولی:

.۳۱۸

نحن ضربناکم علی تنزیله

ثمّ ضربناکم علی تأویله:

.۲۲۵

یا آل مذحج لا مقام فشمّروا

إنّ العدو لآل أحمد یقصد:

.۲۴۱

غرّوا بقول كذب و حرص

قد نكص القوم و أئى نكص:

٢٤٠

ليس منّا من لم يكن لك فى اللّ

ه وليا يا ذا الولا و الوصيّه:

.٢٤٠

نحن بنو ضبّه اصحاب الجمل

تنازل الموت إذا الموت نزل:

.٢٠٧

ليت أشياخى بيدر شهدوا

وقعة الخزرج مع وقع الأسل:

.٢٩٠

ص:٣٥٣

كتب

اثبات الوصيه لعلى بن ابى طالب: ١١٧، ١١٩، ٢٦٧، ٢٧٠.

الاحتجاج: ١٢٠.

احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم: ٣١٥.

اخبار الطوال: ٢٧، ٢٨، ٥٩، ٢١٨، ٣٢٣، ٢٢٩، ٢٣٣، ٢٣٨، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٦٧، ٢٨٢، ٣١٤.

الاخبار الموقفيات: ١١٧، ١٢٥، ١٢٨، ٢٣٧.

الارشاد: ٢٦٧، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٧، ٢٩٩، ٣٠١.

ارشاد القلوب: ١٩٤.

الاستيعاب: ١٢٣.

الاستيعاب في معرفه الاصحاب: ١٤٧.

اسد الغابة في معرفه الصحابه: ٨٣، ٨٤، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٧، ١٢٩، ١٤٦، ١٥٧، ١٩٧، ٢٠٠، ٢٧٨، ٢٩٥، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٤.

الاشتقاق: ٣٦، ٤٠، ٤٥، ٤٧، ٤٩.

الاشتقاق: ٨٦، ٩٥.

اشكال العالم: ١٥٦.

الاصابة في تمييز الصحابه: ١٥٧.

الاصابة في تمييز الصحابه: ٩٣.

الاصنام: ٨٢، ٨٤، ٨٥.

اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران: ٩٨، ٩٩، ١٠١.

الاعلاق النفیسه: ١٠٣، ٣٠٩.

الاعلام: ٣١٥.

اعیان الشیعه: ١٩٥.

الاعانی: ٢١، ٧٤، ٩٥، ٩٨، ١٠٤، ١٠١، ١٦٩.

اكتشاف جزيرة العرب: ١٧.

الاكلیل: ١٤، ١٧، ٣٢، ٤٥، ٤٧، ٤٨، ٧٢، ٧٣، ٧٧-٧٩، ٨١، ٨٥، ١٠٢.

الامام علی بن ابیطالب: ١١٩.

الامامة و السياسة: ١١٧، ١٢٣، ١٢٥، ١٢٩، ١٣٠، ١٤١، ١٧٠، ١٤٩، ١٨٩، ١٩١، ١٩٦، ١٩٧-٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢١٠.

٢١١، ٢١٦، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٧-٢٥٠، ٢٧٨، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٩، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣١٢.

الامثال: ٢٥.

الخصال: ١٢٠.

الرسل و الملوك: ١٣١.

السقيفه و فدك: ١١٩.

السيرة النبويه: ٢٣، ٤٠، ٥١، ٥٣، ٤٨، ٦٨، ٧٤، ٧٨، ٨٤، ٨٦، ٨٩، ٩١، ٩٢، ١٠١، ١٠٤، ١١٧، ١٢٨، ٢٠٠، ٢٢٦.

الطبقات الكبرى: ١٨، ١٩، ٤٨، ٧٤، ٧٥، ٨٠، ٨٣، ٨٩، ٩٠، ٩١، ١٠١، ١١٢، ١١٧، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٨، ١٤٧، ١٥٧، ١٦٤.

١٧٤، ١٨٥، ٢٠٠، ٢٥٠، ٢٦٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣٢١.

العبر: ٣٩، ٤٠، ٥٨، ٦٠، ٦٢، ١٠١، ٢٧٧.

العقد الفريد: ٦٥، ٦٧، ٧١، ٧٤، ٨١، ٨٤، ٨٧، ٨٨، ٩٥، ١١٧، ٢٠٤، ٢٠٥.

الغارات: ١٨٩، ١٩٤، ١٩٥، ٢٣٧، ٢٥٥.

الفتنة الكبرى: ٢٨٢.

الفتوح: ٢٢، ٢٣، ٤١، ١٠٦، ١٣٠، ١٣٨، ١٤٧، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٦، ١٧٢، ١٧٥، ١٨٥، ١٨٧، ١٩٣، ٢٠٥، ٢٢٤-٢٢٧.

٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٩، ٢٤٩، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٦٧، ٢٧٢، ٢٧٧، ٢٨٠، ٢٩٠، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٧، ٣١٤، ٣١٧، ٣٢٠-٣٢٢.

٣٢٢.

الفرق بين الفرق: ١١٣.

ص: ٣٥٤

الفهرست: ١٨، ٢٤، ٢٥، ٢٨.

الكامل فى التاريخ: ٤٠، ٤١، ٢٨١، ٢٨٣، ٣١٧.

المجدى: ١١٢.

المحبر: ٦٠.

المستدرک على الصحيحين: ١٣٢، ٢٤٥.

المعارف: ٢٤، ١٢٠، ١٢٤، ١٢٦، ١٧٢، ١٧٧، ٢٨٩.

المغازى: ٧٠، ٧٢، ٩٢، ٩٤، ١٠١، ١٠٦، ١٢٨، ١٣١، ١٣٢، ١٦٩، ٢٥٣.

المفصل: ٣٥، ٤٠، ٤٦، ٥٨.

المقتضب: ٧٠، ٧٤، ٨٨.

الملل و النحل: ١١٨.

المناقب: ١١٨، ٢٤٩.

النسب: ٢٥.

اليمن الخضراء مهد الحضارة: ١٨، ٤٧، ٤٧، ٦٧، ٧٢.

اليمن فى صدر الاسلام: ٥٨.

انجيل: ٢٨.

انساب الاشراف: ٢٥، ٢٦، ١١٧، ١١٩، ١٢٢، ١٢٥، ١٢٩، ١٦٣، ١٦٩، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٩، ١٨٥، ١٨٧، ١٨٩، ١٩١،
١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٥، ٢٠٨، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢١، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٥٨، ٢٦٠، ٢٦٢،
٢٦٣، ٢٦٧، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٨٧، ٢٨٩، ٢٩١، ٢٩٥، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٤، ٣٠٧، ٣١٣، ٣١٨، ٣٢٣، ٣٢٤.

انصار الحسين عليه السلام: ۳۰۱.

أيام العرب قبل الاسلام: ۴۰، ۹۹.

ایران در زمان ساسانیان: ۵۹.

البداية و النهاية: ۱۳۱.

البدء و التاريخ: ۵۷، ۱۷۲.

بلاد سبأ و حضارات العرب الأولى: ۴۳.

البلدان: ۳۱، ۳۶، ۶۵، ۷۲، ۷۶، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۷۲، ۳۱۵، ۳۲۶.

پیامبر و فرعون: ۲۷۹.

تاریخ: ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۶۰، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۷، ۸۲-۸۴، ۸۷-۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۵-۹۷، ۹۹-۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۱۹،

۱۲۱، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵-۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷-۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵-۱۸۸،

۱۹۰، ۱۹۱-۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۱، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۲۰.

تلویخ ادبی عرب العصر الجاهلی: ۴۰.

تاریخ اسلام: ۳۶، ۵۲.

تاریخ الرسل و الملوك: ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۴۰، ۵۰، ۶۲، ۷۸، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹،

۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۰،

۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۶-۳۱۸، ۳۲۰-۳۲۳.

تاریخ المدينة المنورة: ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۵۰.

تاریخ ایران: ۲۸.

تاریخ صدر اسلام: ۹۴.

تاریخ طبری: ۲۷، ۲۹، ۳۰.

تاریخ عباسیان: ۲۸.

تاریخ عرب: ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۵۸.

تاریخ عرب پیش از اسلام: ۲۸.

تاریخ مدینه صنعا: ۶۰، ۸۰.

تاریخ یعقوبی: ۲۷.

تجارب الامم: ۱۳۷.

تحقیقی در نژاد و انساب و طبقات عرب: ۳۹.

تخطیط مدینه الكوفه: ۱۶۳.

تذکره الحفاظ: ۱۲۱، ۱۷۷.

تذکره الخواص: ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۰۶.

ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ مدینه دمشق: ۱۲۴، ۱۳۱، ۲۸۰.

ترکان بلنجر: ۳۰.

تسمیه من قتل مع الحسین بن علی علیه السلام: ۲۹۹، ۳۰۱.

ص: ۳۵۵

تغییرات اجتماعی: ۲۳۵.

تورات: ۲۸، ۴۰، ۴۶، ۶۸، ۷۰.

توصیف قاعدیگری در بینش تاریخی شیخ مفید:

۱۹۰.

ثروت عكاشه: ٢٤.

الجمال: ١٨٦-١٨٩، ١٩٨، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٦.

جمهرة النسب: ٢٤، ٦٧، ٦٩، ٧١، ٧٣، ٧٤، ٧٦-٧٨، ٨١، ٨٢، ٨٤، ٨٦-٨٨، ٩٥، ٢١٥، ٢١٨.

جمهرة انساب العرب: ٢٤، ٦٥، ٦٧، ٦٩، ٧١، ٧٧، ٨٢، ٨٤، ٨٧، ٨٨، ٩٥، ٩٧، ١٣٩، ١٩٩، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢١١.

جمهورية اليمن: ٣٧.

جنگ های ایران و روم: ٥٥، ٥٦.

جنگ های رده و فتوحات: ٢٨.

خزانة الادب: ٤١.

خصائص الائمه عليهم السلام: ١٢٢، ١٢٤.

دراسات في انساب قبائل اليمن: ٨٧، ٨٨.

ديوان: ٤١، ٤٢.

ذكر اخبار اصبهان: ١٥٧.

ذيل الامالي و النوادر: ٧٢.

رجال: ٢٤، ٣٠١.

رواية ابن ابي الحديد: ١١٩.

رواية ابي سعيد الحسن بن الحسين السكري: ٦٠.

سفر پیدایش: ٦٨، ٦٩.

سنی ملوک الارض و الانبياء: ٤٦، ٥١-٥٣، ٩٨، ١٠٠.

سيرة الهادي الى الحق يحيى بن الحسين: ١١٢.

شرح نهج البلاغه: ١٧٢، ٢٨٠.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الايات النازلة فى اهل البيت عليهم السلام: ١١٨.

شيعه و خوارج: ٢٥٠.

صفة جزيرة العرب: ٣١، ٣٧، ٦٠، ٦٥، ٦٧-٦٩، ٧٠، ٧٣-٧٦، ٧٩، ٨١، ٨٢، ٨٤-٨٦، ٨٨، ٨٩، ٩٥، ١٠٢، ١٠٣، ٢٦١.

طبقات: ١٨، ١٩.

طبقات سلاطين اسلام: ٧٨.

عبد الله بن سبأ: ١٤٠.

عبد الله بن سبأ و خمسون و مائة صحابى مختلف: ١٨١.

علل شرايع: ٢٧٣، ٢٧٧.

علم تاريخ در گستره تمدن اسلامى: ١٩.

عهد عتيق: ٣٩.

عهد قديم: ٤٦.

فتوح البلدان: ٢٢، ٢٦، ٦٠، ١٠١، ١١٢، ١٢٢، ١٢٣، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٢، ١٤٧-١٥٤، ١٥٦-١٦٣، ١٦٣، ١١٢، ١٩٣، ١٩٧.

فتوح الشام: ٧٥، ١٣٢، ١٥١، ١٥٥، ١٥٨، ١٦١.

فرق الشيعه: ١١٨.

فضائل الشيعه و صفات الشيعه: ١١٨.

قبيلة خزاعة في الجاهلية و الاسلام: ٨٨، ٩١.

قبيلة طي: ٩٥، ٩٧.

قرآن: ٢٤، ٢٨، ٣٩، ٤٠، ٤٦، ٥٠، ٥٤، ٥٧، ٧٦، ٨٢، ٨٩، ٩١، ٩٢، ٩٤، ١٠٨، ١١٠، ١٢٣، ١٢٦، ١٣٠، ١٣١، ١٤١، ١٥٠، ١٦٠، ١٩٩، ٢٠٦، ٢١٧، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٣١-٢٣٣، ٢٣٦، ٢٣٩، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٢.

قطع من كتاب الردة: ١٤١، ١٨٨.

كامل بهائي: ١١٩.

كتاب ارمياء: ٤٠.

كتاب اشياء: ٤٠.

كتاب الاعتبار: ١٤٩.

كتاب الردة: ١٠٤، ١٣٠-١٣٢، ١٣٨، ١٤١، ١٤٣-١٤٥، ١٤٧، ١٥١.

كتاب السقيفة و فدك: ١١٧.

كتاب السير و المغازي: ٧٧.

كتاب الصفيين: ٢٢٨، ٢٤٤.

كتاب الغيبة: ١٣٢.

كتاب النسب: ٤٦، ٤٥، ٤٧، ٤٩، ٧١، ٧٣، ٧٦، ٧٧، ٨١.

ص: ٣٥٦

٨٤، ٨٦، ٨٨، ٩٥، ٩٧، ١٦١، ١٨٨، ٢٠١، ٢٠٣-٢٠٥، ٢٢٦، ٢٣٩، ٢٤٤، ٢٤٨.

كتاب مقدس: ٣٩، ٤٦.

كشف الغمه في معرفة الائمة: ٣٢٥.

كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد: ١١٣.

كمكهاى اقتصادى در دوران باستان: ٥٤.

كنزل العمال فى سنن الاقوال و الافعال: ١٣١.

لسان العرب: ١١٨.

مالك اشتر: ١٤٩.

منوى معنوى: ٩٤.

مروج الذهب: ٢٧، ٣٥، ٣٦، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٥١، ٥٨، ٥٩، ٦٥، ٨٤، ١٢٢، ٢٣٥، ٢٨٠.

مسالك و ممالك: ٣٧، ١٥٦، ٢٤٢.

معجم الادباء: ٢١، ٢٤، ٢٥، ٢٨، ٣١.

معجم البلدان: ٣١، ٣٥، ٣٦، ٣٨، ٤٤، ٤٧، ٤٩، ٦١، ٦٨ - ٧٠، ٧٣، ٨٢، ٨٣، ٨٦، ٨٨، ٩٥، ١٠١، ١٠٢، ١٣٩، ١٤٢،

١٤٧، ١٤٨، ١٥٦، ١٥٩، ١٩٣، ١٩٥، ٢١٤، ٢٥٢، ٢٧١، ٢٧٣، ٣١٠، ٣١٥، ٣٢٠.

معجم قبائل العرب: ٦٥، ٨٤، ١٤٨.

معلقات سبع: ٤٢.

مفاتيح العلوم: ٣٦.

مقاتل الطالبين: ٢١، ٢٦٧، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٩.

مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين: ١١٣.

مقتل الحسين: ٢٩٠.

مناقب آل ابى طالب: ٣٠٠، ٣٠١، ٣٢١.

مناقب الامام امير المؤمنين: ١٢٨.

منتظم فی تاریخ الامم و الملوك: ۳۱۷.

نامه و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد صلی الله علیه و اله: ۷۰، ۱۳۲.

نظریات جدید در علم سیاست: ۲۳۶.

نهایة الأرب: ۷۵، ۸۹، ۹۰.

نهج البلاغه: ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۵۸، ۲۶۲.

وفیات الأعیان: ۱۸، ۴۱.

وقعة صّین: ۱۹-۲۱، ۳۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹-۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲-۲۴۴.

هاشمیات: ۴۱.

ص: ۳۵۷

رخدادها

(جنگ) اجنادین: ۱۳۲، ۱۵۸.

(جنگ) احد: ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۶۹.

(جنگ) بدر: ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۸۵.

بیعت رضوان: ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۲۵.

بیعت عقبه: ۱۸۵.

عقبه منی: ۹۳.

بیعة الحرب: ۱۲۹.

بیعة النساء: ۹۳.

(جنگ) پل: ۱۵۳، ۱۵۴.

(جنگ) تیوک: ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۵۱.

(جنگ) جلواء: ۱۵۵.

(جنگ) احزاب: ۲۲۸.

(جنگ) بدر: ۲۹۰.

(جنگ) تیوک: ۱۵۷.

(جنگ) جسر: ۳۱۲.

(جنگ) جلواء: ۱۵۵، ۲۸۴.

(جنگ) جمل: ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۷-۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۵۵، ۲۸۴، ۳۰۵، ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۴۳.

(جنگ) حنین: ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۷.

(جنگ) خندق: ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۸.

(جنگ) سلان: ۷۱.

(جنگ) صفین: ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹-۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۰-۲۴۶، ۲۴۹-۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۳.

(جنگ) طائف: ۱۵۷.

(جنگ) قادسیه: ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۸۴.

(جنگ) نبرد جَبّانه: ۳۱۸.

(جنگ) نهران: ۱۲۱، ۱۹۴، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۷۶، ۲۸۴.

(جنگ) يوم البيدا: ٦٦.

(جنگ) يوم الرزم: ٧٣.

(جنگ) يرموك: ١٥٨، ١٦٠، ١٦١.

(جنگ) يوم خزار: ٤٠.

(جنگ) حرض: ١٥١.

(جنگ) دمشق: ١٥٩.

(جنگ) ذوقار: ١٥١.

سقيفه: ٣١٢.

(جنگ) شوشتر: ١٥٦.

(جنگ) صفين: ١٢١، ١٩١، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٥.

(جنگ) طائف: ١٢٤.

غدير خم: ١٣٢.

(جنگ) فتح الفتوح: ١٥٦، ١٦٠.

(جنگ) فحل: ١٦٠.

(جنگ) قسّ الناطف: ١٥٢.

(جنگ) كسكر: ١٥٢.

ليلة الهير: ٢٣٠.

(جنگ) موته: ١٥١.

(جنگ) نمارق: ۱۵۲.

ص: ۳۵۸

اعلام و اشخاص

آزاد: ۱۴۰.

آنا سیاسیسوس: ۹۸.

آن لمبتون: ۵۲.

آیه الله سید علی خامنه‌ای: ۲۷۰، ۲۷۶.

آیه الله العظمی المرعشی النجفی: ۱۱۲، ۱۷۲.

ابا حذیفه بن المغیره: ۱۲۷.

ابا زرعه بن مسعود بن عامر: ۱۴۸.

ابا سلمه الزطی: ۱۹۹.

ابان بن سعید بن عاص: ۱۱۲.

ابان بن عثمان: ۲۸.

ابجیر کندی: ۹۸.

ابراهیم الایباری: ۲۳.

ابراهیم بن مالک اشتر: ۳۱۴-۳۲۳.

ابراهیم بن محمد ثقفی: ۱۸۹، ۱۹۲-۱۹۵، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۵۱-۲۵۴، ۲۵۶-۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۵، ۳۲۵.

ابراهیم بهادری: ۱۲۰.

ابرويذ: ١٣٩.

ابرهه: ٥٦، ٥٧، ٨٣، ٨٤، ٩٨.

ابرهة بن اشرم: ٥٥.

اضعه: ٧٠.

ابعضه: ١٠٠، ١٠١، ١٠٤، ١٤٤.

ابن ابى الحديد: ١٧٢، ٢٨٠.

ابن ابى سرح: ٢٣٢.

ابن ابى كبشه: ٢١٢.

ابن ابى معيط: ٢٣٢.

ابن اثير: ٤٠، ٤١، ٨٣، ٨٤، ١٢٠-١٢٢، ١٢٤، ١٢٧، ١٢٩، ١٤٦، ١٥٧، ١٩٧، ٢٠٠، ٢٢٥، ٢٧٨، ٢٨١، ٢٨٣، ٢٩٥،
٣٠٩، ٣١٠، ٣١٤، ٣١٧.

ابن اسحاق: ٢٨، ٥١، ٥٨، ٨٣، ٨٤.

ابن اعثم: ٢٣، ٤١، ١٥٤، ١٠٦، ١٣٠، ١٣٧، ١٣٨، ١٤١-١٤٨، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٦-١٥٩، ١٦١، ١٧٢، ١٧٥-١٧٨،
١٨٥، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٦، ١٩٩، ٢٠٠-٢٠٣، ٢٠٥-٢٠٧، ٢٢٤-٢٢٧، ٢٢٩، ٢٣١-٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٦،
٢٣٩-٢٤١، ٢٤٩، ٢٥٩، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩-٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٨٠، ٢٨٤، ٢٩٠، ٢٩٢، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٨،
٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٥-٣١٠، ٣١٢-٣١٤، ٣١٦-٣٢٢.

ابن بديل: ٢٢٨.

ابن حائك: ٣١.

ابن حجر عسقلانى: ٩٣، ١٥٧، ١٧٥، ١٩١.

ابن حزم: ٢٤، ٦٥-٦٧، ٦٩، ٧١، ٧٤، ٧٥، ٧٧، ٨٢، ٨٤-٨٨، ٩٥، ٩٧، ١٠٣، ١٣٩، ١٩٣، ١٩٩، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢١١، ٢١٨، ٢٤١.

ابن حزمي: ١٩٢، ٢٥٤، ٢٥٥.

ابن خرداذبه: ٣٧، ١٥٦، ٢٤٢.

ابن خلدون: ٣٩، ٤٠، ٥٨، ٦٠، ٦٢، ١٠١، ١١٨، ٢٧٧.

ابن خلکان: ١٨، ٤١.

ابن دريد: ٣٦، ٤٠، ٤٥، ٤٧، ٤٩، ٨٦، ٩٥.

ابن رسته: ١٠٣، ١٠٤، ٣٠٩.

ابن زبير: ٢٢، ٢٨، ٣١٧، ٣٢٠، ٣٢٣، ٣٢٥.

ابن زبير بن عبد الله بن زيد: ٣١٢.

ابن زياد: ٢٩٣، ٢٩٧، ٣٠٥.

ابن سعد: ١٨، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٣، ٢٦، ٤٧، ٧٠، ٧٣، ٧٤-٧٧، ٨٠، ٨٢-٨٦، ٨٩، ٩٠-٩٣، ٩٦، ٩٧، ١٠١، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٩-١١١، ١١٢، ١٢٠-١٢٩، ١٤٦.

ص: ٣٥٩

١٤٧، ١٥٧، ١٦٠، ١٦٤، ١٦٥، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٩، ١٨٥، ١٩٤، ٢٠٠، ٢٥٠، ٢٦٣، ٢٨٤، ٣٠٠، ٣١٠، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٩، ٣٢١.

ابن شيبه: ٣١، ٩٨-١٠٢، ١٠٤، ١٤٣، ١٧١، ١٧٧، ١٧٩، ٢٥٠.

ابن شهر آشوب: ٢٤٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٢١.

ابن صالح: ١٤٤.

ابن طيفور: ٢٨.

ابن عباس: ٣٦، ١٩٢، ٢١٤، ٢٢٠، ٢٣٦، ٢٤٣، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٢١، ٣٣١.

ابن عبد البر: ١٢٣، ١٢٨، ١٤٧.

ابن عبد ربّه: ٧٤، ٧٦، ٨١، ٨٤، ٨٧، ٨٨، ٩٥، ٩٧، ٢٠٤، ٢٠٥.

ابن عساكر شافعي: ١٢٤، ١٣١، ٢٨٠.

ابن فرّاء: ٢٥.

ابن قتيبه دينوري: ٢٤، ١١٧، ١٢٠، ١٢٣، ١٢٦، ١٢٩، ١٣٠، ١٤١، ١٧٠، ١٧٢، ١٧٧، ١٧٩، ١٨٩، ١٩١، ١٩٦، ١٩٧،

١٩٨-٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢١٠، ٢١١، ٢١٦، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٧٨، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٩، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣١٢.

ابن كثير: ١٣١.

ابن مطيع: ٣١٦، ٣٢٢.

ابن ملجم: ٢٦٣.

ابن منظور: ١١٨.

ابن نديم: ١٨، ١٩، ٢٤، ٢٥، ٢٨.

ابن واضح احمد بن ابي يعقوب: ٢٧.

ابن هشام: ٢٣، ٤٠، ٥٢-٥٥، ٥٧-٦٠، ٦٨، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٨، ٨٠، ٨٤-٩٤، ٩٧، ١٠١، ١٠٢، ١٠٤، ١٠٧-١٠٩،

١١٢، ١١٧، ١٢٠-١٢٣، ١٢٥-١٢٩، ١٣٨، ١٤١، ١٤٩، ١٥١، ١٦٩، ٢٠٠، ٢٢٦.

ابو اسحاق ابراهيم بن محمد تقفي: ١٩، ١٩٥.

ابو اسحاق سبيعي: ٢١.

ابو اسيد مالك بن ربيعه خزر جي ساعدي: ١٨٦.

ابو الاسود دؤلى: ١٩٢، ١٩٧.

ابو الاعور: ٢١٦.

ابو الاعور السلمى: ١٥٣، ٢٨٧.

ابو الاعور سيفان عمرو سلمى: ٢١٨، ٢٢٠، ٢٥٢، ٢٥٣.

ابو الحرم: ٧٩.

ابو الحسن سرو قد مقدّم: ٣١٥.

ابو الحسن شعرائى: ١١٣.

ابو الحسن على بن اسماعيل الاشعري: ١١٣، ١١٨.

ابو الحسن مداينى: ١٨.

ابو الحسن مسعودى: ١١٧.

ابو الشعثاء يزيد بن زياد بن مهاصر كندى: ٣٠٠.

ابو العباس ... اسدى: ٢٤.

ابو العتاهية عبد الله بن بشر: ١١٢.

ابو العمرطه كندى: ٢٨٥، ٢٨٨.

ابو الغاديه جهنى: ٢٢٥.

ابو الفتح محمد بن عبد الكريم شهرستانى: ١١٨.

ابو الفرج اصفهانى: ٢١، ٧٤، ٩٥، ٩٨، ١٠١، ١٠٤، ١٦٩، ٢٦٧-٢٧٤، ٢٧٦، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٦.

٢٩٩.

ابو الفرج عبد الرحمان بن على ابن الجوزى: ٣١٧.

ابو القاسم امامی: ۱۳۷.

ابو القاسم بن احمد جیهانی: ۱۵۶.

ابو القاسم پاینده: ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۵۸، ۹۹.

ابو الهیاج بن مالک اسدی: ۱۶۱.

ابو الهیثم بن التیهان: ۱۱۹، ۱۲۰.

ابو الهیثم بن التیهان اوسی: ۱۸۶.

ابو الهیثم بن تیهان انصاری: ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۶۲.

ابو ایوب انصاری: ۱۲۱، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳.

ابو بردة بن ابو موسی اشعری: ۲۸۷، ۲۸۹.

ابو بکر: ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۱۱۷، ۱۱۹-۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱-۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۹،

۱۷۴، ۲۵۰، ۳۰۴، ۳۲۸.

ص: ۳۶۰

ابو بکر احمد بن عبد العزیز الجوهری: ۱۱۷، ۱۱۹.

ابو تراب: ۲۸۰.

ابو ثمامه زیاد بن عمرو صائدی همدانی: ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۳۰.

ابو ثور: ۸۰.

ابو جعفر احمد بن یحیی بن جابر بلاذری بغدادی:

۲۲، ۲۵.

ابو جهل: ۲۲۸.

ابو حبيبه غفاری: ۱۷۰.

ابو حسن بن عبد عمرو انصاری: ۱۹۴.

ابو حفص دمشقی: ۲۲.

ابو حنۀ بن غزیه بن عمرو خزرجی: ۱۴۲.

ابو حنیفه احمد بن داود دینوری : ۲۷، ۲۸، ۵۹، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۴.

ابو حوشب یزید بن حارث بن رویم شیبانی: ۳۱۶.

ابو خیشمه زهیر بن حرب: ۲۵.

ابو دجانہ سمّاک بن اوس خزرجی: ۱۴۲.

ابو درداء خزرجی: ۱۵۹.

ابو ذر غفاری: ۲۶، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۳۱۲.

ابو زید انصاری: ۱۰۹.

ابو زید سعید بن اوس انصاری: ۲۵.

ابو زینب ازدی: ۱۷۰، ۲۰۴، ۲۱۳.

ابو سبرۀ بن ذویب: ۱۵۴.

ابو سعید خدری: ۱۸۸، ۲۵۶.

ابو سفیان: ۹۲، ۱۶۹، ۱۷۲.

ابو شدّاد قیس بن مکشوح بجلي: ۲۴۲.

ابو طالب: ۲۱، ۲۵، ۲۰۳، ۲۱۱.

ابو ظبيان غامدى: ٨٩.

ابو ظبيان غامرى ازدى: ١٠٨.

ابو عامر اشعري: ٨٤، ١٣٢.

ابو عبد الله جدلى: ٣٢١.

ابو عبد الله محمد ... النعمانى: ١٣٢.

ابو عبد الله محمد بن احمد المقدسى: ٣١٥.

ابو عبيد تقي: ١٥٢.

ابو عبيد قاسم بن سلام: ٢٢، ٢٥، ٤٦، ٤٥، ١٥٤.

ابو عبيده معمر بن مثنى: ٢٢، ٢٥، ٢٨، ٤٠، ٤١، ٧٤، ٧٨، ٩٦، ٩٩.

ابو عبيده بن جراح فهري: ١٢٥، ١٢٩، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٨، ١٥٩.

ابو عبيده بن مسعود تقي: ١٥٢، ٣١٢.

ابو على اسماعيل بن قاسم القالى: ٧٢، ١٠٣.

ابو على مسكويه: ١٣٧.

ابو عمرو اسحاق بن مراد شيبانى: ٢٥.

ابو عمره كيسان: ٣١٧، ٣٢٠، ٣٢٤.

ابو عياش زرقى انصارى: ١٨٦.

ابو غره خولانى: ١٣٢.

ابو فضيل (ابو بكر): ١٣٨.

ابو قتاده نعمان بن ربیع خزرجی: ۲۴۸.

ابو قتاده بن ربیع انصاری: ۱۹۵.

ابو کریب همدانی: ۲۵۹، ۲۶۱.

ابو محجن ثقفی: ۲۹.

ابو محمد احمد بن علی بن اعثم کندی: ۲۲.

ابو محمد حسن بن احمد بن یعقوب: ۳۱.

ابو محمد یحیی بن مبارک یزیدی: ۲۵.

ابو مخنف: ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۹، ۲۶۳.

ابو مریم سعدی: ۲۵۰.

ابو مسعود عقبه بن عمرو انصاری: ۱۹۴.

ابو مسلم خراسانی: ۲۲.

ابو مسیکه ایادی: ۱۴۹.

ابو معشر مدنی: ۱۸، ۸۴.

ابو منصور عبد القاهر بغدادی: ۱۱۳.

ابو موسی اشعری: ۸۳، ۸۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۶.

ص: ۳۶۱

۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶.

ابو نعیم اصبهانی: ۱۵۷.

ابو نعيم عقبه بن عامر جهتي: ٢٤٩.

ابو هريره: ٢٥٩، ٢٦٠.

ابي بن كعب: ٨٩، ١١٩، ١٢١.

ابي رياش احمد بن ابراهيم: ٤١.

الاجدع بن مالك: ٧٣، ٧٨.

الجون بن كلثوم السكوني: ١٠٤.

احسان عباس: ١٨.

احمد آرام: ٥٢، ٢٨٢.

احمد ابو ملحم: ١٣١.

احمد ابي خيثمه: ٢٨.

احمد بن ابراهيم دورقي: ٢٥.

احمد بن ابي يعقوب: ٣١.

احمد بن زهير: ٢٨.

احمد بن عبد الله رازي: ٦٠، ٦١، ٧١، ٧٤، ٨٠، ٨١، ١٣٩.

احمد بن عبد ربه: ٦٥، ٦٧، ٧١.

احمد بن علي بن حجر العسقلاني: ١٤٧.

احمد حسين شرف الدين: ٨٧، ٨٨.

احمد مهدوي دامغانی: ١١٢.

احمر بن شمیط احمسی: ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۰.

احنف بن قیس تمیمی: ۳۰، ۱۵۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۵، ۳۲۰، ۳۲۴.

اخنس بن قیس عتیکی: ۱۸۸.

ادهم بن محرز باهلی: ۳۱۰.

ارقم بن عبد الله کندی: ۲۸۶، ۲۸۷.

ازد بن ... بن یعرب بن قحطان: ۸۷.

اسامه بن زید: ۱۸۸.

اسامه بن منقذ: ۱۴۹.

استانلی لین یول: ۷۸.

اسحاق بن محمد بن اشعث بن قیس: ۳۱۸.

اسحاق بن مسعود: ۳۱۷.

اسحاق بن یحیی بن طلحه: ۳۱۵.

اسعد بن زرارہ: ۹۳.

اسماعیل: ۴۰، ۴۱.

اسماعیل بن راشد: ۲۷۲.

اسماء بن خارجہ فزاری: ۲۹۲، ۲۹۷.

اسمیت: ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳.

اسود بن جراد کندی: ۳۱۳.

اسود بن عبد يغوث الزهري: ١٢٧.

اسود بن قطنه انصاري: ١٩٣.

اسود عنسي: ٣٠.

اسود غسي: ١٣٧، ١٣٨، ١٤٠، ١٤٤، ١٤٩.

اسيد بن حضير اوسي: ١٢٩.

اشپولر: ١٦٥.

اشتر: ٢٢٩، ٢٤٣، ٢٨٥.

اشرس بن حسان البكري: ١٩٢.

الاشرف: ١٩٩.

اشعث بن قيس كندی: ٩٩-١٠١، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٦، ١٣٠، ١٤٣، ١٤٥-١٤٧، ١٤٩، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٩، ١٦٠، ١٩١،

١٩٣، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢٧، ٢٢٩-٢٣٢، ٢٣٢-٢٣٤، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤٢-٢٤٥، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٨٢، ٢٨٨، ٣٢٥.

اصبغ بن نباته: ٢٠.

اصغر بن قيس حارثي: ١٧٥.

اصمعي عبد الملك بن قريب: ٢٥.

اعصر بن ... بن مضر: ٢٠٣.

اعين بن ضبيعه دارمي: ٢٠٥، ٢٠٨، ٢١٧، ٢٥٤، ٢٥٥.

اكيدر بن عبد الملك السكوني: ١٠١، ١٠٢.

الامام شمس الدين الذهبي: ١٢١.

ام المؤمنين: ١٩٨.

امراء القيس بن عابس: ۱۰۱، ۱۴۳، ۱۴۴.

امرو القيس بن عابس كندی: ۱۴۹.

امرو القيس بن عمرو: ۵۱.

ام سلمه: ۱۱۹، ۱۷۸، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۰.

ص: ۳۶۲

ام سنان مذحجيه: ۲۳، ۲۴۱.

ام فروه: ۱۴۷.

ام سنان صيداوى ۲۴۸.

ام نعمان: ۲۵۹.

ام هانى: ۱۹۳.

امير هوشنگ امينى: ۵۴، ۵۵.

انس الله: ۱۵۴.

انس بن مدرک: ۸۵.

انمار بن ... بن كهلان بن سبأ: ۸۶.

انوشيروان: ۵۹، ۹۸.

اويس قرنى: ۲۳، ۱۸۷، ۲۲۷.

اياد: ۹۶.

اياس بن قبيصه طايبى: ۹۶.

أياس بن مضارب عجلي: ٣١٥، ٣١٦.

ايلزه ليختن شتيتير: ٦٠.

أبا جويرييه عبدى: ٣١٠، ٣١١.

أدين طابخه ... بن مضر: ٢٠٣.

أسد: ٥١.

أسد بن ... بن نزار: ٢٠٤، ٢٤٨.

أشجع بن غطفان ... بن مضر: ٢٠٥.

أشرس بن حسّان بكرى: ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦١.

أشرس بن كنده: ٢١١.

أنس بن حرث كاهلى اسدى: ٢٩٨.

أنس بن زعيم الدّيلي: ٩٢.

أنس الله: ١٥٤.

أنيس بن معقل اصبحى حميرى: ٣٠١.

بازان: ٦٠، ٦١، ٦٦، ١١٢، ١٣٩، ١٤٠، ١٥١.

بارق بن عدى ... مازن بن الازد: ٨٨.

بديل بن ورقاء: ٩٢.

براء بن عازب: ٨٠، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٥٦، ١٥٧، ١٨٦.

بريدة بن الحصيب اسلمى: ١١٩، ١٢٤، ١٣١، ١٨٦.

بریر بن حضیر همدانی: ۳۰۰، ۳۳۰.

بزرج: ۲۵۹.

بسر بن ارطاة: ۱۹۵، ۲۴۰، ۲۵۸-۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۴.

بسر بن سفیان خزاعی: ۹۲.

بشیر بن جریر بجللی: ۳۱۷، ۳۱۸.

بشیر بن سعد خزرجی: ۱۲۹.

بشیر بن عمرو حضرمی: ۳۰۰.

بکاء بن عامر ... بن عیلان: ۲۰۵.

بکر بن وائل: ۹۶، ۱۰۰، ۱۶۲، ۱۹۹.

بکر بن هیثم: ۲۵.

بکیر بن حرمان أحمری: ۲۹۴.

بلاذری: ۲۲، ۲۶، ۳۱، ۶۰، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۷-۱۴۹، ۱۵۴،
۱۵۶-۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰-۱۷۲، ۱۷۴-۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۷-۱۸۹، ۱۹۱-۱۹۹، ۲۰۰-۲۰۳، ۲۰۵-۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴،
۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵-۲۲۷، ۲۴۴، ۲۴۶-۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۷-۲۷۰، ۲۷۲-۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱-۲۹۵،
۳۰۲، ۳۰۴-۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۸-۳۲۴.

بنی احمس: ۸۵.^{۱۹۴۱}

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۶۲

^{۱۹۴۱} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، 1 جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیه قم) - قم، چاپ: اول، 1380 ه.ش.

بنی اسد بن ربیعہ بن نزار: ۲۴۴.

بھرام چوہینہ: ۱۵۱.

پروفیسور ریگمانس: ۱۷، ۴۷، ۵۴، ۹۸.

پروکویوس: ۵۵، ۵۶.

پیگو لوسکایا: ۹۸-۱۰۱، ۱۰۳.

پی ہولت: ۵۲.

تبان اسعد ... بن عمرو ذی الأذعار: ۵۱.

تبع بن ہمدان: ۷۷.

تغلب: ۱۶۲.

تمام بن عباس بن عبد المطلب: ۱۹۴.

تیم بن مرہ: ۱۴۳.

ثابت بن قیس بن شماس خزرجی: ۱۸۶، ۱۸۷.

ثابت بن قیس نخعی: ۱۷۵، ۱۸۷.

ثمامة بن اثال حنفی: ۱۴۲.

ثور: ۱۰۰.

ص: ۳۶۳.

ثور بن عفیر بن ... کہلان بن سبا: ۹۷.

ثور بن مالک کندی: ۱۴۳.

جابر بن حارث سلماني مرادی: ۳۰۰.

جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری: ۱۸۶.

جابر بن نعمان باهلی: ۲۰۶.

جابر بن یزید جعفی: ۱۹.

جارود بن المعلی: ۱۴۲.

جارود بن عمرو: ۱۹۹، ۲۰۰.

جاریة بن قدامه: ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۸.

جایستار: ۲۵۱.

جبله بن عبد الله خثعمی: ۳۱۰.

جبله بن عمرو ساعدی: ۱۸۶.

جبله بن عمرو ساعدی انصاری: ۱۷۸.

جبیر بن مطعم: ۲۳.

جحفه: ۲۵۵.

جراح بن سنان اسدی: ۲۷۲، ۲۷۳.

جرجان: ۱۰۱.

جریر بن عبد الله: ۶۸، ۸۵، ۸۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۴۱، ۲۸۶.

جسر بن عمرو ... مالک بن أدد: ۷۴.

جعد: ۲۴۴.

جعده بن هبیره مخزومی: ۱۹۳، ۲۲۹، ۲۸۲، ۲۸۳.

جعفر بن ابی طالب: ۲۱، ۸۴.

جعفر شعار: ۴۶، ۵۱، ۵۳، ۵۸، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲.

جفنة بن عمرو: ۸۷، ۸۸.

جلال الدین تهرانی: ۳۲۵.

جلال الدین محمد بلخی: ۹۴.

جلیحه بن شجار بن صحار غافقی: ۹۰.

جمیع بن خیشم کندی: ۱۸۸.

جناده ازدی: ۸۹.

جناده بن حارث انصاری: ۳۰۱.

جنب بن یزید ... بن مالک أدد: ۷۶.

جندب بن جناده غفاری (ابو ذر): ۱۲۶.

جندب بن خارجه بن فطرة بن حلی: ۹۵.

جندب بن زهیر: ۱۶۴.

جندب بن زهیر ازدی: ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۲۷.

جندب بن زهیر ازدی: ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۷.

جندب بن عبد الله ازدی: ۲۶۹، ۲۷۸.

جواد بن بشر تمیمی: ۲۴۹.

جواد علی: ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۲-۵۴، ۵۶-۵۸، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۸۱، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳.

جواد فلاطوری: ۱۶۵.

جواد مشکور: ۱۱۸.

جهجاه بن سعید غفاری: ۱۷۸، ۱۸۶.

جیفر عمانی: ۲۵۵.

حاتم طایی: ۹۵، ۹۶، ۹۷.

حارث بارقی: ۸۹.

حارث الاعور بن عبد الله همدانی: ۲۱۴.

حارث بن ابی حارث بن ربیع ازدی: ۱۹۱.

حارث بن حکم: ۱۷۲.

حارث بن سراقه خزرچی: ۱۸۶.

حارث بن سوید تمیمی: ۱۴۱، ۲۶۹.

حارث بن عبد الله همدانی، ۱۷۵.

حارث بن عبد کلال: ۶۷، ۶۸.

حارث بن عمرو: ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲.

حارث بن عوف لیشی: ۱۸۶.

حارث بن کعب خزرچی: ۱۴۲.

حارث بن مره عبیدی: ۲۰۴، ۲۱۷.

حارث بن معاویه: ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۴۴.

حارث بن منذر تنوخی: ۲۲۶.

حارث بن نوفل هاشمی: ۲۱۷.

حارث بن هشام مخزومی: ۱۳۰، ۱۵۳.

حارث بن سراقه کندی: ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۴۷.

حارث همدانی: ۱۸۷.

ص: ۳۶۴

حافظ ابو شیخ: ۱۵۷.

حاکم حسکانی نیشابوری: ۱۱۸، ۱۳۲، ۲۴۵.

حاباب بن عبد الله خزرجی: ۱۴۲.

حاباب بن منذر بن جموح خزرجی: ۱۲۹.

حَبَّه بن جوین عرنی بجلی: ۱۸۷.

حبيب بن عاصم ازدی: ۲۴۹.

حبيب بن عمرو خزرجی: ۱۴۲.

حبيب بن مسلمه: ۱۵۳، ۱۵۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۸۷.

حبيب بن مظاهر اسدی: ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۹.

حبيب بن منقذ ثوری: ۳۱۷.

حجاج بن مسروق جعفی: ۳۰۰.

حجاج بن يوسف ثقفي: ٣٢٥.

حجار بن ابجر عجلي: ٢٩١، ٢٩٣، ٢٩٨، ٣١٦، ٣١٨.

حجر آكل المرار: ٩٨.

حجر بن عدى: ١٨، ٢٦، ٢٩، ١٥٥، ١٦٤، ١٨٦، ٢٠١، ٢٠٤، ٢١٣، ٢١٥، ٢١٧، ٢٢١، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٧.

٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٩، ٢٧٥، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٤، ٢٨٩، ٢٩٣، ٣٠٣.

حجر بن يزيد كندی: ٢٢١، ٢٨٦.

حذيفه بارقي: ٩١.

حذيفة: ١٥٦.

حذيفة القلعائي: ١٤٧.

حذيفة بن حسيل بن جابر: ١٢٢.

حذيفة بن محصن الغلفاني حميري: ١٤٧.

حذيفة بن محصن بارقي: ١٩، ١٤٧، ١٤٩، ١٥٥.

حذيفة بن يمان: ١٩، ١١٩، ١٢٢، ١٤٧، ١٥٦، ١٥٧، ١٦٠، ١٦١، ١٦٤، ١٧٦، ١٩٤، ٣٢٨.

حرب بن شرحبيل شامي: ٢٤١.

حر بن يزيد رياحي: ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨.

حرقوص بن زهير سعدي: ٢٤٨.

حريث بن جابر حنفي: ٢٠٤، ٢١٧، ٢٣٢.

حسان بن ثابت: ٤٢، ٨٧، ١٨٨.

حسان بن فائد عبيسي: ٣١٦، ٣١٨.

حسان بن محدوج ذهلی: ۲۰۴.

حسان یهأمن: ۵۲.

حسن بن احمد همدانی: ۱۷، ۳۷، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۶۵، ۶۷-۷۰، ۷۲-۷۹، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۶۱.

حسن بن علی قمی: ۳۲۵.

حسن بن محمد بن حسن قمی: ۳۲۵.

حسن بن محمد دیلمی: ۱۹۴.

حسن بن موسی نوبختی: ۱۱۸، ۱۳۰.

حسین بشیریه: ۲۳۶.

حسین بن اسود کوفی: ۲۲.

حسین بن عبد الله العمری: ۶۰.

حسین بن علی بن اسود: ۲۵.

حسین جعفری: ۱۶۲، ۳۰۳.

حسین خدیوچم: ۳۶.

حصین بن حارث بن عبد المطلب: ۱۸۶.

حصین بن نمیر سکونی: ۱۴، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۹.

حصین بن نمیر سکونی کندی: ۱۴.

حضین بن منذر ربعی: ۲۳۲.

حضین بن منذر شیبانی: ۲۰۴، ۲۱۷.

حزین بن منذر رقاشی: ۲۵۵.

حفص: ۳۱۹.

حکم بن ابی العاص: ۱۶۹، ۱۷۲.

حکم بن ازهر حمیری: ۲۲۱.

حکیم بن جبلة عبدی: ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۹.

حکیم بن منقذ کندی: ۳۰۹، ۳۱۱.

حلاس بن عمرو راسبی ازدی: ۳۰۱.

حمّال بن مالک اسدی: ۱۵۵.

حمران بن أبان: ۲۸۰.

حمزة بن حسن اصفهانی: ۴۶، ۵۰-۵۳، ۵۸، ۹۸-۱۰۰، ۱۰۲.

ص: ۳۶۵

حمزة بن سنان اسدی: ۲۴۸.

حمزة بن مالک: ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۱۸، ۲۸۷.

حمل بن عبد الله خثعمی: ۲۱۸.

حمدة: ۷۰.

حمید احمدی: ۲۷۹.

حمیضة بن نعمان باریقی: ۱۵۴.

حنظلة بن أسعد شبامی همدانی: ۳۰۰.

حنظلة بن ربيع تميمي: ٢١٤.

حوشب: ٢٢٧.

حويطب بن عبد الغري: ٢٥٩.

خالد بن خالد انصاري: ٢٢٨.

خالد بن زيد بن كليب: ١٢١.

خالد بن سعيد بن عاص: ٧٤، ١٠٩، ١١٢، ١١٩، ١٢٤، ١٣١، ١٣٩، ١٤٦، ١٥١.

خالد بن ضماد ازدي: ٨٩.

خالد بن عبد الله قسري بجلي: ٤١.

خالد بن عرفطه: ١٥٥.

خالد بن عمرو بن خالد ازدي: ٣٠٠.

خالد بن معمر ذهلي سدوسي: ٢٠٤، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢٤، ٢٣٢، ٢٣٥، ٢٧٤، ٢٧٧.

خالد بن وليد: ٣٠، ٧٤، ٨٠، ١٠٢، ١٠٩، ١٢٥، ١٢٩، ١٣١، ١٤١، ١٤٦، ١٥٠-١٥٢، ١٥٨، ١٥٩.

خثعم بن أنمار ... بن كهلان بن سبأ: ٨٤.

خر خسرو: ٦٠.

خرزاد: ٥٨.

خرشة بن عمر ضبي: ٢٠٦.

خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين: ١١٩، ١٢٠، ١٨٦، ١٨٧، ٢٠٠، ٢٢٧، ٢٣٤.

خزيمة بن نصر عبيسي: ٣١٦.

خسرو انوشیروان: ۵۸.

خسرو پرویز: ۶۰، ۶۱، ۹۶، ۱۵۱.

خلید بن قره یربوعی تمیمی: ۱۹۳.

خلیفه اول: ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۸، ۱۵۰.

خلیفه دوم: ۲۹، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۴.

خلیفه بن خیاط: ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۲-۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۴۹، ۳۰۶-۳۰۸.

خلیل یحیی نامی: ۱۸.

خمر بن عمرو: ۲۱۵.

خندف: ۲۲۴.

خوارزمی: ۲۹۰.

خولان العالیه: ۸۱.

خولان بن عمرو ...: ۸۱.

خولی بن یزید اصیحی: ۳۰۴، ۳۱۹.

دادویه: ۶۰، ۱۴۰.

دارم بن مالک ... بن تمیم: ۲۰۵.

داود سلوم: ۴۱.

داود کریملو: ۳۷، ۳۸.

داود کریملو: ۷۹.

داویہ: ۱۴۰.

درید: ۲۹۹.

درید بن صمہ چشمی: ۷۴

دعام بن ابراہیم: ۱۱۳.

دعبل بن علی: ۴۱.

دغفل بن حنظلہ سرونہ: ۲۴.

دکتر سید جعفر شہیدی: ۱۵.

دکتر صادق آئینہ‌وند: ۱۵.

دکتر ہادی عالم‌زادہ: ۱۵.

دوس بن عدنان ... بن نصر بن الازد: ۸۸.

دوس ذو ثعلبان: ۵۵.

دیوی ایستون: ۲۳۶.

ذو الحاجب مرانشاہ (بہمن جادویہ): ۱۵۲.

ذو جدن حمیری: ۵۵.

ذو الشہادتین: ۲۶۲.

ذو الکلاع حمیری: ۸۶، ۱۰۸، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۷.

ذو ظلم حوشب بن طخمہ حمیری: ۲۱۸، ۲۲۳.

ص: ۳۶۶

ذو نواس: ٥٤، ٥٥.

ذی الخمار بن عوف جذمی: ٩٦.

ذی عمرو: ١٠٨.

رازی: ٦١، ٧٤، ١٣٩.

راسب بن ... نصر بن الأزد: ٨٨.

راشد بن ایاس بن مضارب عجلی: ٣١٦.

رافع بن خدیج: ١٨٨.

ربعی بن کأس عنبری تمیمی: ١٩٣.

ربیع بن زیاد حارثی: ٢٠٦.

ربیعہ: ٤٠.

ربیعہ بن ثروان ضبّی: ٣١٨.

ربیعہ بن شدّاد خثعمی: ٢٤٩.

ربیعہ بن مخارق غنوی: ٣١٠.

ربیعہ بن ناجذ بن انیس ازدی: ٢٨٥.

ربیعہ بن نزار: ٢٠١.

رزین بن عبد سلولی: ٣٢٠.

رستم: ١٥٤، ١٥٥.

رشید هجری: ١٨٧.

رشيد ياسمى: ٥٩، ١٥١.

رضوان محمد رضوان: ٢٢، ٦٠.

رفاعة بن شداد: ١٨٨، ٢٠٤، ٢١٧، ٢٣٢، ٢٨٦، ٢٩٠، ٣١٠، ٣١١، ٣٠٨، ٣١٨.

رفاعة بن شداد بجلى:.

رفاعة بن ظالم حميرى: ٢٢١.

رفاعة بن مالك زرقى خزرجى: ١٨٦.

رفاعة بن وائل ارحبى: ٢٤٩.

رفاعة بن وايل همدانى: ١٨٨.

رومى: ٢٧.

روبية بن وبر بجلى: ١٨٨، ٢٤٨.

رهاء بن منبه ... بن مالك بن ادد: ٧٥.

رياح بن يربوع ... الياس بن مضر: ٢٠٥.

زاهر: ٣٠١.

زباب: ٧٣.

زبرقان بن بدر تميمي: ١٠٦.

زبرقان بن عبد الله سكونى: ٢١١.

زيد بن صعب ... بن مذحج: ٧٢، ١٥٤.

زيبير: ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٠.

زبير: ١٧٤-١٧٦، ١٧٨، ١٨٠، ١٨٥، ١٩٦-١٩٩.

زبير بن بكار: ٢٥، ١١٧، ١٢٥، ١٢٨، ١٢٩، ١٧٨، ٢١٢، ٢٣٧.

زبير بن عوام: ١١٩، ١٢٣، ١٧٣، ٢٠٥.

زحر بن قيس: ٢٢٩، ٢٩٨، ٣١٦، ٣١٨.

زرعة ذو نواس بن ... بن زيد بن عمرو: ٥٤.

زرعة ذو يزن: ٦٦، ٦٧.

زرقاء: ٢٤٠.

زرقاء: ٢٣.

زركلي: ٣١٥.

الزعل: ١٩٩.

زفر بن حارث كلابي: ٢١٨، ٣٠٩، ٣١٠.

زفر بن زيد اسدي: ٢٠٠.

زكريا: ٣٢٦.

زكريا بن آدم بن عبد الله بن سعد: ٣٢٥.

زهرا بن كعب ... نصر بن الازد: ٨٨.

زهرة بن حويه تميمي: ١٥٥.

زهري: ٣١.

زهير بن قين بجلي: ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠٢، ٣٣٠.

زياد بن خصفة تيمي بكرى: ٢٢٤، ٢٤٧، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٧٠، ٢٧٩.

زياد بن سميه: ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٨٣، ٢٨٨، ٣٣٠.

زياد بن سميه: ١٥٥، ١٦٣.

زياد بن سميه ثقفي: ١٩٢.

زياد بن كعب ارحبي همداني: ٢٠٤.

زياد بن لييد: ١٠١، ١٠٤، ١٠٩، ١١٢، ١٣٠، ١٤٣-١٤٥، ١٤٧، ١٤٩، ١٥١.

زياد بن نضر حارثي: ٢٠١، ٢١٣-٢١٥، ٢٢٠، ٢٢٣.

زيد: ٢٠٠.

ص: ٣٦٧

زيد الخليل بن مهلهل: ٩٦.

زيد الخليل طائي: ١٤١.

زيد الخليل طايي: ٩٧.

زيد بن ارقم: ١٣١، ١٧٢، ١٨٦، ٣٠٥.

زيد بن ثابت: ١٧٢، ١٧٣، ١٨٨.

زيد بن حصين طايي: ٢١٣، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٤٣.

زيد بن صوحان عدي: ٢٠، ١٦٤، ١٧٥، ١٨٦، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٤.

زيد بن عدي: ٢٤٩.

زيد بن علي عليه السلام: ٢٦.

زيد بن كيس نمرى: ٢٤.

زيد بن معقل جعفى: ٣٠٠.

زيد بن وهب جهنى: ٣٠، ١٢٤.

ژاكلىن پيرن: ١٨.

ژوستى نين: ٥٦.

ژوليانوس: ٥٦.

ژيل كويل: ٢٧٩.

سائب بن مالك اشعري: ٣١٤، ٣٢١، ٣٢٥.

سافيگناك: ٣٩.

سام بن نوح: ٤٠.

سامى مكى العانى: ١١٧.

سبأ: ٤٢، ٤٢، ١٠٥.

سبط بن الجوزى: ٢٩٠، ٣٠٥، ٣٠٦.

سجاح: ١٣٧، ١٤١، ١٤٩.

سدوس بن ... بن نزار: ٢٠٤.

سراقه بن كعب خزرجى: ١٤٢.

سعد بن ابى وقاص زهرى: ٢٣، ١٣٠، ١٥٦، ١٦١، ١٦٢، ١٧٣، ١٨٨، ١٨٩، ٢٨٢.

سعد بن حذيفة بن يمان: ١٢٢، ٣٠٨، ٣١١، ٣١٣، ٣١٧.

سعد بن زيد مناة بن تميم: ٢٠٥.

سعد بن عباد خزرجي: ١٢١، ١٢٩.

سعد بن عبد الله بن معتم: ١٥٥.

سعد بن مالك اشعري: ٣٢٥.

سعد بن مالك بن ابي وقاص: ١٥٤، ١٥٥، ١٧٠، ١٨٠، ٢٧٩.

سعد بن مسعود: ٣١٢.

سعد بن مسعود الثقفي: ٢٠١، ٢١٥، ٢٧٩.

سعد بن مسعود ثقفي: ١٩٤.

سعد بن وهب ازدی: ١٩٥.

سعد بن ابي شعر حنفي: ٣١٣، ٣١٧.

سعید بن سعد بن عباد: ١٨٦.

سعید بن عاص: ١٧٠، ١٧٥، ١٧٦، ١٨٠، ١٨٨، ١٩٧.

سعید بن عاص بن اميّه: ٨٣.

سعید بن عبد الله حنفي: ٣٠٢.

سعید بن عبد الله حنفي: ٢٩١.

سعید بن عبد الله حنفي: ٢٧٨.

سعید بن قيس الهمداني: ٢٠١، ٢٠٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٣، ٢٣٢، ٢٣٦، ٢٣٩، ٢٤٣، ٢٤٧، ٢٥٧، ٢٦١، ٢٦٢.

٢٧١، ٢٧٤، ٢٧٩، ٢٨٨.

سعید بن قيس همداني: ٢٧١، ٣١٨.

سعید بن منقذ ثوری همدانی: ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۰.

سعید بن نمران: ۲۳، ۱۹۵، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۸۶، ۲۸۷.

سعید خاکنند: ۳۷.

سفانه: ۹۷.

سفیان بن ابی لیلی همدانی: ۲۸۱.

سفیان بن ثور سدوسی: ۲۰۴.

سفیان بن حبیب ازدی: ۱۵۹، ۱۶۰.

سفیان بن عوف غامدی ازدی: ۲۵۷، ۲۶۰.

سفیان بن عوف غامدی: ۱۹۲.

سفیان بن یزید بن مغل ازدی: ۳۱۹.

سلمان بن ربیعہ باهلی: ۱۵۵.

سلمان فارسی: ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۵، ۳۱۲.

سلمه بن اسلم اوسی: ۱۲۹.

سلمه بن حارث: ۷۶، ۹۹.

سلمه بن یزید: ۷۳.

ص: ۳۶۸

سلیل بن عمرو سکونی کندی: ۲۱۵، ۲۳۷.

سلیمان بن سرد: ۱۹، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳.

سلیمان بن یزید کندی: ۳۲۰.

سلیمان حزین: ۱۸.

سلیمان بن یزید بن شراحیل کندی: ۲۸۵.

سمره بن جندب فزاری: ۲۸۳.

سمط بن اسود کندی: ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰.

سمیفع بن یعفر بن ناکور: ۶۷، ۲۱۸.

سمیه: ۱۷۸.

سنان بن انس بن عمرو نخعی: ۳۰۴.

سنبیل سعدی: ۲۵۴.

سواد بن مالک تیمی: ۱۵۵.

سوار بن ابی خمیر جابری همدانی: ۳۰۰.

سوار بن منعم بن حابس نهمی همدانی: ۳۰۱.

سودان بن حران مرادی: ۱۷۹.

سوده: ۲۳.

سوید بن حارث ازدی: ۱۸۷.

سوید بن حرث تیمی: ۲۶۲.

سوید بن عمرو ابی المطاع خثعمی: ۳۰۰.

سهل بن حنیف: ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۲۲.

سهل بن سعد ساعدی: ۱۸۶.

سهم بن مسافر بن هزمه: ۱۵۹.

سهیل بن عمرو: ۱۳۰، ۱۵۳.

سهیل زکّار: ۷۷، ۱۱۲.

سیحان: ۲۰۰.

سید جعفر شهیدی: ۱۶۳، ۱۸۶.

سید حسن کسروی: ۱۵۷.

سید رضی: ۱۲۲، ۱۲۴.

سید عبد الزهراء الحسینی الخطیب: ۱۸۹.

سید علی میر شریفی: ۱۸۶.

سید قطب: ۲۷۹.

سید محمد حسینی: ۷۰، ۹۱، ۱۳۲.

سید محمد صادق بحر العلوم: ۳۰۱.

سید محمد علی جلالی: ۸۲.

سید محمود طالقانی: ۱۱۹.

سیف بن حارث بن سریع جابری همدانی: ۳۰۰.

سیف بن ذی یزن: ۵۸، ۶۶.

سیف بن عمر: ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۵۹، ۱۱۲، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۸۱.

شيث بن ربعي: ٢٠، ٢١٦، ٢١٨، ٢٤٥، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٨٧، ٢٩١، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢٣.

شيث بن ربعي يربوعي تميمي: ١٤١.

شبيب بن بجره اشجعي: ٢٤٩.

شبيب بن عامر ازدي: ١٩٢، ٢٦٠.

شداد بن اوس بن ثابت خزرجي: ١٨٦.

شداد بن ضممع: ١٥٤.

شرحبيل بن حارث: ٩٦، ٩٩.

شرحبيل بن حسنه: ١٥٨، ١٥٩.

شرحبيل بن ذي الكلاع حميري: ٣١٠، ٣١٩.

شرحبيل بن سمط كندی: ٢١٠، ٢١١، ٢١٧، ٢٣٧، ٢٤٢.

شرحبيل بن سمط كندی: ١٤٤، ١٤٩، ١٥٣، ١٥٥.

شرحبيل بن عمرو عامري (شمر): ٢٩٩.

شرحبيل يعفر: ٥٢، ٥٣.

شرحبيل يكف: ٥٣.

شرح يحضب: ٤٩.

شريح بن اوفى عبيسي: ٢٤٨.

شريح بن حارث كندی: ٢٩٥، ٣١٧.

شريح بن عبد كلال: ٦٨.

شريع بن هانى حارثى: ٢٠٤، ٢١٤، ٢١٥، ٢٢٩.

شريع بن اوفى: ٢٤٩.

شريك بن اعور حارثى: ٢١٤، ٢٥٤، ٢٨١، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٥.

شريك بن شداد حصرمى: ٢٨٦، ٢٨٧.

شريك بن كنانى: ٢١٨.

ص: ٣٤٩

شعبى: ٢٠، ٢١، ٢٧٢، ٣١٤، ٣١٥.

شعرم اوتر: ٤٩، ٧٧.

شقيق بن ثور السدوسى: ٢٠٢.

شقيق بن ثور بكرى: ٢٣٢.

شمر بن ابرهه بن صباح حميرى: ٢٢٠.

شمر بن ذى الجوشن عامرى: ٢٩٣، ٣٠٠، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٩.

شمر يهرعش: ٣٥، ٤٢، ٥٠، ٥١، ٧٠، ٧١، ٩٧، ٣٢٧.

شمس الدين ذهبى: ١٧٧.

شوذب: ٣٠٠.

شوقى ضيف: ٤٠، ٤٢.

شهاب الدين احمد نوبرى: ٧٥، ٨٣، ٨٧، ٨٩، ٩٠.

شهر بن باذان: ١١٢، ١٤٠.

شهرستانی: ١١٨.

شيبه بن عثمان: ٢٥٦، ٢٥٩.

الشيخ بكرى حيانى: ١٣١.

شيخ راضى آل ياسين: ٢٧٠، ٢٧٦.

شيخ صدوق: ١١٨، ١٢٠، ١٢١، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٧، ١٢٩، ٢٧٣، ٢٧٧.

الشيخ صفو السقا: ١٣١.

شيخ طوسى: ٣٠١.

شيخ مفيد: ١٨٦، ١٨٧، ١٨٩، ١٩٨، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٦٧-٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٦، ٢٧٥، ٢٧٧، ٢٩٩، ٣٠١.

شيخ مفيد: ١٨٩.

صاحب بن عبّاد: ٢١.

صادق آئينهوند: ١٩، ١٨٩، ١٩٠.

صالح بن شقيق مرادى: ٢٤٤.

صبره بن شيمان الحدّانى ازدي: ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢١٤، ٢٥٣-٢٥٥.

صحرار بن عباس عبدى: ٢٥٣، ٢٥٥.

صخر: ٢٧٦.

صداء بن ... بن مالك بن أدد: ٧٥.

صرد بن عبد الله ازدي: ٨٥، ٨٩، ١٠٨، ١١١.

صعب بن سعد العشيره: ٨٦.

صعصعة بن صوحان عدي: ١٧٥، ١٨٦، ١٨٧، ٢٠٢، ٢١٥، ٢١٨، ٢٨١.

صفوان: ١٢٢.

صفيه: ١٢٣.

صلاح الدين ايوبى: ١٥٩.

صلت بن قتاده كندى: ٢٤٩.

صيفى بن فسيل شيبانى: ٢٤٧، ٢٨٦، ٢٨٨.

ضبيعة بن قيس ... بكر بن وائل: ٢٠٦.

ضحّاك بن عبد الله مشرقى همدانى: ٣٠٤.

ضحّاك بن عبد الله هلالى: ٢٥٣.

ضحّاك بن قيس الفهرى: ١٥٣، ١٥٩، ١٩٣، ٢١٨، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٦٠، ٢٦٩، ٢٨٤.

ضمام بن مالك: ٨٠.

طاهر بن ابى هاله: ١١٢.

طبرى: ٢٤، ٢٨ - ٣١، ٤٠، ٥٠، ٥١، ٥٥، ٥٨ - ٦٠، ٦٢، ٦٦، ٦٧، ٧٤، ٧٨، ٨٠، ٨٣، ٨٩، ٩١، ٩٦، ٩٧، ١٠٤، ١١١،

١١٢، ١١٧، ١٢٠، ١٢١، ١٢٣ - ١٢٦، ١٣١، ١٣٧ - ١٤٤، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٠ - ١٦٤، ١٧١، ١٧٥، ١٧٧ - ١٨٠، ١٨١،

١٨٥، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٧ - ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٧، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢٠ - ٢٢٢، ٢٢٤،

٢٢٥، ٢٣٣، ٢٣٨، ٢٤٦ - ٢٥٠، ٢٧٢، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٥٧، ٢٦٧، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥ - ٢٩٠، ٢٩٢ -

٣٠٢، ٣٠٤ - ٣١٠، ٣١٢ - ٣١٦، ٣١٨ - ٣٢٥.

طرمّاح بن عدى بن حاتم: ٢٩٧.

طفيل: ٩١.

طفيل الغنوى: ٩٥.

طفيل بن أبا صريمه تميمي: ٢١٨.

طفيل بن حارث بن عبد المطلب: ١٨٦.

طفيل بن عمرو دوسي: ٩٠، ١١١، ١٤٢، ١٤٩، ٣٢٨.

طفيل بن لقيط حنفي: ٣١٩.

ص: ٣٧٠

طلحه: ١٢٣، ١٤٩، ١٧٣ - ١٨٠، ١٨٥، ١٩٦ - ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٥ - ٢٠٧، ٢١٠.

طليحة بن خويلد اسدي: ١٣٧، ١٤٠، ١٤١، ١٤٩، ١٥٦.

طوعه: ٢٩٣، ٢٩٤.

طه حسين: ٢٨٢.

طى بن ... بن سبأ: ٩٥.

ظبيان: ١٣٢.

ظبيان بن عمّاره تميمي: ٢٧٣، ٣١٩.

عائذ بن حملة تميمي: ١٧٥.

عائذ بن ماعص خزرجي: ١٤٢.

عابس بن ابي شبيب شاكري همداني: ٢٩١، ٣٠٠.

عاصم بن دلف ضبي: ٢٠٧.

عاصم بن عمر بن قتاده: ٢٨.

عاصم بن عمرو تميمي: ٣٠، ١٥٥.

عاصم بن عوف بجلی: ۲۸۶.

عاصی بن ثعلبه دوسی: ۱۴۲.

عالمزاده: ۱۳۸.

عامر بن اسود بن عامر جوین طایی: ۹۷.

عامر بن حسّان بن شریح طایی: ۳۰۱.

عامر بن شراحیل شعبی: ۱۸، ۱۶۳، ۳۱۵.

عامر بن شهر: ۱۱۲، ۱۴۰، ۱۴۹.

عایشه: ۱۲۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۶ - ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶ - ۲۰۸، ۲۸۹.

عباد بن بشر اوسی: ۱۴۲.

عباد بن حارث اوسی: ۱۴۲.

عبّاد بن حصین تمیمی: ۳۲۰.

عبادۃ بن الصامت: ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۵۹، ۱۶۰.

عباس اقبال: ۷۸.

عباس بن جعدہ جدلی: ۲۹۳.

عباس بن ربیعۃ بن حارث: ۱۷۲.

عباس بن عبد المطلب: ۲۶، ۱۱۹، ۱۲۵، ۲۶۰.

عباس بن هشام کلبی: ۲۲، ۲۵.

عباسی اصفهانی: ۲۷.

عبد الاعلى كلبى: ٢٩٤.

عبد الحفيظ شليبي: ٢٣.

عبد الحميد آيتى: ٤٢.

عبد الرحمان بن ابو بكر قرشى: ٢٥٢، ٢٥٣.

عبد الرحمان بن حوزة غامرى: ٢٥٧.

عبد الرحمان بن زهير زهرى: ٣٠٦.

عبد الرحمان بن سعيد بن قيس همدانى: ٣١٥، ٣١٧، ٣١٨، ٣٢٣.

عبد الرحمان بن شريح شبامى همدانى: ٣١٣.

عبد الرحمان ربيعه: ٣٠.

عبد الرحمان ابزى: ٢٢٥.

عبد الرحمان بن ابزى خزاعى: ١٩٣، ١٩٤.

عبد الرحمان بن جزء طائى: ١٩٣.

عبد الرحمان بن حارث بن هشام مخزومى: ٢٠٥.

عبد الرحمان بن حنبل جمحى: ١٨٦.

عبد الرحمان بن حيان غزى: ٢٨٦، ٢٨٧.

عبد الرحمان بن خالد بن وليد مخزومى: ٢١٨.

عبد الرحمان بن سمره: ٢٧٣، ٢٧٥.

عبد الرحمان بن عبد الله ارحبى: ٢٩١.

عبد الرحمان بن عبد الله بن جعال ازدی: ۲۷۲.

عبد الرحمان بن عبد الله بن كدر ارحبی همدانی: ۳۰۱.

عبد الرحمان بن عبد الله نخعی: ۳۱۹.

عبد الرحمان بن عبد الله یزنی: ۳۰۰.

عبد الرحمان بن عبد ربه انصاری: ۳۰۰.

عبد الرحمان بن عتاب اسید اموی: ۲۰۵.

عبد الرحمان بن عدیس بلوی: ۱۷۹، ۱۸۷.

عبد الرحمان بن عزیز کندی: ۲۹۳.

عبد الرحمان بن عمیر بن عثمان تیمی قرشی: ۲۵۳.

عبد الرحمان بن عوف زهری: ۱۳۰، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۰.

عبد الرحمان بن غنم ازدی: ۲۱۰، ۲۱۱.

عبد الرحمان بن محمد بن اشعث: ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۲۱، ۳۲۵.

عبد الرحمان بن مخنف بن سلیم ازدی: ۲۵۷، ۲۶۱.

ص: ۳۷۱

۳۰۵، ۳۱۶، ۳۱۷.

عبد الرحمان بن ملجم مرادی: ۲۵۱، ۲۶۳.

عبد الرحمان بن ملجم مرادی: ۱۸۸.

عبد الرحمان عبد الواحد الشجاع: ۵۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۸-۸۱، ۱۰۰، ۱۰۳.

عبد السلام محمّد هارون: ۱۹، ۲۰، ۳۶.

عبد العزيز جوهرى: ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸.

عبد الفتاح عبد المقصود: ۱۱۹.

عبد القادر فياض حرفوش: ۸۸، ۹۱، ۹۵، ۹۷.

عبد القيس بن أفضى ... بن نزار: ۱۹۹.

عبد اللطيف عبد الرحمان: ۷۵، ۱۳۲.

عبد الله بن اخطل طايبي: ۲۷۳. ۱۹۴۲

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۷۱

عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی: ۱۵۷، ۱۸۶، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۴۴.

عبد الله بن سبيع همداني: ۲۹۰.

عبد الله بن ثوابه حضرمی: ۲۶۱، ۲۵۹.

عبد الله بن جابر راسبي ازدي: ۲۰۶.

عبد الله بن جحش: ۲۵۳.

عبد الله بن جعد مخزومي: ۳۲۱.

عبد الله بن جعفر: ۲۹۵.

عبد الله بن حارث: ۲۹۴.

^{۱۹۴۲} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، 1 جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، 1380 ه.ش.

عبد الله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب:

٢٧٥، ٢٩٤.

عبد الله بن حارث نخعي: ٢٨٥، ٢٨٦، ٣١٧.

عبد الله بن حازم سلمى: ٢٥٣، ٢٥٤.

عبد الله بن حجل عجلي: ٢١٨.

عبد الله بن حسين الاحمر: ٧٨، ٧٩.

عبد الله بن حكيم بن حزام بن خويلد اسدي: ٢٠٥.

عبد الله بن حماد حميري: ٢٤٩.

عبد الله بن حنظله: ٣٠٦، ٣٠٧.

عبد الله بن حوزة: ٢٥٧.

عبد الله بن حويبه سعدي تميمي: ٢٨٦، ٢٨٧.

عبد الله بن خالد بن اسيد: ١٧٢.

عبد الله بن خياب بن أرت: ١٩٥، ٢٤٧.

عبد الله بن خلف خزاعي: ٢٠٦.

عبد الله بن خليفه طايبي: ٢٨٦.

عبد الله بن ذو السهمين خثعمي: ١٥٣، ١٥٥.

عبد الله بن رقبه عدي: ٢٠٠.

عبد الله بن زبير: ١٩٩، ٣٠٦، ٣١٠، ٣١٣، ٣١٤، ٣٢١.

عبد الله بن زبير اسدى: ٢٠٥.

عبد الله بن زيد خزاعى: ٢٠٤.

عبد الله بن سبأ: ٣٠، ١٨١.

عبد الله بن سعد بن ابى سرح: ١٧٠، ١٧١، ٢١٥.

عبد الله بن سعد بن نفييل ازدي: ٣٠٨.

عبد الله بن شبل احمسى: ١٥٧.

عبد الله بن شجره سلمى: ٢٤٩.

عبد الله بن شداد بجلي: ٣١٣.

عبد الله بن شداد جشمى: ٣٢٠.

عبد الله بن شميل احمسى: ١٩١.

عبد الله بن صالح عجلي: ٢٥.

عبد الله بن ضميره عذرى: ٣١٧.

عبد الله بن طفيل بكائى: ٢٠٥، ٢١٨.

عبد الله بن عامر: ١٧١، ١٨٠، ١٩٧، ٢٠٥، ٢٧١، ٢٧٥، ٢٨١.

عبد الله بن عباس: ١٩٢، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢١٧، ٢٤٨، ٣٢٦.

عبد الله بن عبد الله بن عتيان: ١٥٧.

عبد الله بن عبد المدان حارثى: ١٩٥، ٢٥٩، ٢٦١.

عبد الله بن عتبه بن مسعود هذلى: ٣١٧.

عبد الله بن عثمان: ١٧٧.

عبد الله بن عروض يشكري: ٢٤.

عبد الله بن عفيف ازدي: ٣٠٥.

عبد الله بن عمر: ١٨٨، ١٨٩، ٢٤٦، ٣١٢، ٣١٣.

عبد الله بن عمرو بن حضرمي: ٢٥٣.

عبد الله بن عمرو بن عاص: ٢١٨.

عبد الله بن عمرو يشكري: ٢٤.

ص: ٣٧٢

عبد الله بن عوف الاشبيخ: ١٩٩.

عبد الله بن قراد خثعمي: ٣٢١.

عبد الله بن قيس: ١٧٦.

عبد الله بن كامل شاكري همداني: ٣١٧، ٣٢٠.

عبد الله بن كواء يشكري: ٢٤٥.

عبد الله بن مالك ارحبي: ١٤٨.

عبد الله بن مالك طايبي: ٣١٧.

عبد الله بن مسعده فزاري: ٢٥٧، ٢٦٠.

عبد الله بن مسعود: ١١٨، ١١٩، ١٢٣، ١٦٤، ١٧٤، ١٧٦ - ١٧٩، ٢٥٦.

عبد الله بن مسلم حضرمي: ٢٩١.

عبد الله بن مطيع عدوى: ١٩، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣١٤-٣١٦.

عبد الله بن معتم عيسى: ٢١٤.

عبد الله بن مقفع: ٢٨.

عبد الله بن نجى حضرمي: ٢٨٣.

عبد الله بن وائل تيمي: ٢٩٠، ٣٠٨.

عبد الله بن وهب جشمي: ٣٢٠.

عبد الله بن وهب راسبي ازدي: ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠.

عبد الله بن هاشم سدوسي: ٢٠٤.

عبد الله بن يزيد: ٣٠٩، ٣١٣.

عبد الله بن يزيد سكوني: ١٤٣.

عبد الله بن يقطر: ٢٩٦.

عبد المحسن مدعج: ٦٨.

عبد المطلب: ٩١، ١٢٣.

عبد الملك بن مروان: ٢٣، ٣١٠، ٣١٥، ٣١٧.

عبد ربه: ١١٧.

عبد كلال: ٥٣.

عبد مناف: ١٢٤.

عبد يغوث بن وقاص حارثي: ٧٤.

عبيده: ١٣٨، ١٤٠.

عبيد الله بن حر جعفي: ٢٩٧، ٣٢٠، ٣٢٥.

عبيد الله بن حسن بن علي: ٢١.

عبيد الله بن زياد: ٢٦٠، ٢٧٢، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٤، ٢٩٨، ٣٠٨ - ٣١٠، ٣١٧ - ٣١٩، ٣٢٢، ٣٣٠.

عبيد الله بن عباس بن عبد المطلب: ١٩٥، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٧، ٢٧١، ٢٧٣، ٢٧٦.

عبيد الله بن عبد الله مري: ٣١٢.

عبيد الله بن علي: ٣٢١.

عبيد الله بن عمر بن خطاب: ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٤، ٢٢٨.

عبيد الله بن عمرو بن خثعمي: ٢٥٢.

عبيد بن شريه: ٢٤، ٢٨.

عبيد بن عبيد خولاني: ٢٤٩.

عبيد بن كلال بن مثوب: ٥٣.

عبيد بن عمرو سلمانى مرادى: ١٩٣.

عتبة بن ابو سفيان: ٢٢٩، ٢٣٠.

عتبة بن ابي لهب: ١١٩، ١٢٥.

عتبة بن اخنس: ٢٨٦، ٢٨٧.

عتبة بن ربيعه: ٢٠٠، ٢٠١.

عتبة بن فرقد سلمى: ١٥٧.

عتیک: ۸۹.

عثث بن زمر: ۸۵.

عثمان: ۱۳، ۲۶، ۲۹، ۳۰.

عثمان: ۴۹.

عثمان: ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۶ - ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۳ - ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۵۱ - ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۲۹، ۳۳۱.

عثمان: ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۷، ۲۵۳.

عثمان بن ابی العاص: ۱۷۱.

عثمان بن حنیف: ۱۲۰، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۷ - ۱۹۹، ۲۵۳.

عثمان (بن عفان): ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹ - ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱.

عثمان بن قیس: ۱۳۲.

عثمان بن محمد بن ابی سفیان: ۳۰۶.

ص: ۳۷۳.

عدنان: ۴۰، ۸۷.

عدنان بن اذہ: ۴۱.

عدنان ترسیسی: ۴۳.

عدی بن حاتم طایی: ۹۷، ۱۰۸، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۰.

عدی بن حارث ... بن سبأ: ۲۱۸.

عدى بن عوف كندى: ١٤٤، ١٤٩.

عدى بن قيس همدانى: ٢٤٠.

عدى همدانيه: ٢٣.

عرفجة بن عبد الله ذهلى: ١٤٤.

عرفجة بن هرثمه بارقى: ١٥٣.

عرنه دوسى: ١٣٢.

عروء بن اديء تميمى: ٢٤٤.

عروء بن اناف طابى: ٢٤٩.

عروء بن زبير: ٢٨، ١٣٧، ١٣٨.

عروء بن زيد الخليل طائى: ١٥٢، ١٥٦، ١٥٧.

عزرة بن قيس احمسى بجلي: ١٦٠، ٢٩١، ٢٩٩، ٣٠٢.

عسقلانى: ١٥٧.

عقّان: ٢٢٣، ٢٢٦.

عقاق بن ابى رهم تيمى: ٢٧٥.

عقبة بن عامر خزرجى: ١٤٢.

عقبة بن عمرو انصارى: ٢١٥.

عقبة بن نعمان نجدى: ١٨٨.

عقيل بن ابى طالب: ٢٣.

عقيل بن مالك حميرى: ١٤١.

عكاشة بن ثور غوثى: ١١٢.

عكبر بن جدير اسدى: ٢٠٥.

عك بن عدنان بن عبد الله بن الازد: ٨٧.

عكرمة بن ابو جهل: ٢٩، ١٣٠، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٥٣.

علامه حلى: ١١٣.

علاء بن حضرمى: ٣٠، ١٤٢.

علهان نهفان: ٤٨، ٧٧.

علهن نهفن: ٧٧.

على اكبر غفارى: ١٢٠.

على اكبر فياض: ٣٦.

على بن عبد السلام كاتب: ١٥٦.

على بن عيسى اربلى: ٣٢٥.

على بن مالك جشمى: ٣١٩.

على بن محمد بن عبد الله ... العباسى العلوى: ١١٢.

على بن محمد العلوى العمري: ١١٢.

على بن محمد بن بشر همدانى: ٢٧٧، ٢٧٨.

على بن محمد بن حسين: ٢١.

علی بن محمد مدائنی: ۲۲.

علی سالم البیض: ۷۹.

علی عبد اللہ صالح: ۷۹.

عماد الدین طبری: ۱۱۹، ۱۲۰.

عمّار بن یاسر: ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۷۶، ۷۷، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۶-۱۷۹.

عمّار بن یاسر عنسی: ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۶۲، ۳۱۲.

عمّاره همدانیه: ۲۳.

عمّارة بن اوس انصاری: ۱۸۶.

عمّارة بن حزم خزرجی: ۱۴۲.

عمّارة بن صلخب ازدی: ۲۹۴.

عمّارة بن عبد سلّولی: ۲۹۱.

عمّارة بن عقبه بن ابی معیط: ۲۹۱.

عمران بن حصین خزاعی: ۱۹۷.

عمران بن حصین خزاعی: ۱۶۰.

عمر بن خطاب: ۲۳، ۲۸، ۷۴، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴-۱۶۹.

۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۸.

عمر بن سعد بن ابی وقاص: ۱۶۱، ۲۹۱، ۲۹۷-۲۹۹، ۳۰۲، ۳۱۹.

ص: ۳۷۴

عمر بن شبّه: ۲۸.

عمر بن عبید اللہ بن معمر تیمی قریشی: ۳۲۰.

عمر رضا کحالہ: ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۵، ۹۶، ۱۴۸.

عمرو اسعد (تبع): ۵۲.

عمرو بن ابی سلمہ مخزومی: ۱۹۲.

عمرو بن أراکة ثقفی: ۱۹۵، ۲۵۹، ۲۶۱.

عمرو بن بلال انصاری: ۱۸۶.

عمرو بن جبلہ عبدی: ۲۱۸.

عمرو بن جرموز تمیمی: ۲۰۷.

عمرو بن جنادة بن حارث انصاری: ۳۰۱.

عمرو بن حارث شاکری: ۶۱.

عمرو بن حجاج: ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۶، ۳۱۸.

عمرو بن حریث: ۲۷۷، ۲۸۴، ۳۰۸، ۳۱۲.

عمرو بن حزام مرادی: ۱۵۲.

عمرو بن حزم انصاری: ۷۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۳۹، ۱۸۶.

عمرو بن حضرمی: ۲۵۳.

عمرو بن حمق خزاعی: ۱۶۴، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۰۱.

عمرو بن حنظله: ۲۱۷، ۲۱۸.

عمرو بن خالد ازدی: ۳۰۰.

عمرو بن خالد صيداوى: ٢٩٧.

عمرو بن زراره نخعى: ١٦٤، ١٧٥، ١٨٧.

عمرو بن سالم: ٩٢.

عمرو بن سلمه ارحبى همدانى: ٢٧٥.

عمرو بن شمر بن غزويه: ١٥٩.

عمرو بن عاص: ٢٠، ٩١، ١٠٩، ١٥٢، ١٥٩، ١٧٠، ١٧٦، ١٨٠، ١٩٤، ٢١٠، ٢١٥، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٢٥ - ٢٢٦.

٢٣١، ٢٣٢، ٢٤٦، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣.

عمرو بن عبد الله نهري همدانى: ٣٢٠.

عمرو بن عميس هذلى: ١٥، ١٩٣، ٢٥٦، ٢٦١.

عمرو بن قرظ بن كعب انصارى: ٣٠٠.

عمرو بن قيس بن ... بن حمير بن سبأ: ٦٩، ٧٠.

عمرو بن كلثوم: ٤٢.

عمرو بن محسن انصارى: ٢١٦.

عمرو بن محسن غنمى أسدى: ١٨٦.

عمرو بن محمد ناقد: ٢٢، ٢٥.

عمرو بن مرحوم عبدى: ٢٠٢، ٢١٤، ٢٥٥.

عمرو بن مز يقيا بن عامر ماء السماء: ٨٨.

عمرو بن مطالع جعفى: ٣٠٠.

عمرو بن معدى كرب زيبدى: ٧٢، ٧٨، ١٠٧، ١١١، ١٥٤، ١٥٦، ١٥٨.

عمرو بن ویره: ۱۵۴.

عمرو بن یثربی ضبّی: ۲۰۶.

عمرو بن یزید بن ربیع حاشدی: ۶۱.

عمیر بن حباب سلمی: ۳۱۹.

عمیر بن سعد انصاری: ۱۵۹.

عمیر بن عبد الله مذحجی: ۳۰۰.

عمیر بن عطارد تمیمی: ۲۰۵، ۲۱۸.

عمیر بن یزید کندی: ۲۸۵.

عمیره بن مالک: ۸۰.

عنایت الله رضا: ۹۸-۱۰۱.

عنس: ۱۵، ۷۶.

عوانة بن حکم: ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۲۷۲.

عوز بن سریر غافقی: ۹۰.

عوف بن مراره سکونی: ۱۴۳.

عون بن جعدة بن هبیره مخزومی: ۱۹۳.

عویم بن ساعده: ۱۲۹.

عیاض بن خلیل ازدی: ۱۸۸.

عیاض بن غنم: ۱۵۲، ۱۵۹.

عياض ثمالى: ٢١١.

عبينة بن حصن فزارى: ١٤٠، ١٤١.

غافق بن الشاهد ... بن عبد الله بن الازد: ٨٧.

غامد بن عبد الله ... بن نضر بن الازد: ٨٨.

ص: ٣٧٥

غلامرضا طباطبائي مجد: ١٥٣.

الغوث بن طى: ٩٥.

فجأة السلمى: ١٣٧.

فرافصه الكلبى: ١٧٢.

فرانتس التهايم: ٥٤، ٥٥.

فرزدق: ٢٣، ٢٩٦.

فرعم ينهب: ٤٩.

فروة بن مسيك: ٧٣، ٧٤، ١٠٤، ١٠٧-١٠٩، ١١١، ١١٢، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٩، ٣٢٨.

فروة بن نوفل اشجعى: ٢٠٥، ٢٤٩.

فضالة بن عبيد: ١٨٨.

فضل بن عباس: ١١٩، ١٢٥.

فضيل بن زبير اسدى: ٢٩٩، ٣٠١.

فون ويسمان: ١٨، ٣٦، ٥٠، ٥١.

فياض بن خليل ازدي: ٢٤٩.

فيروز ديلمي: ١٤٠.

فيض الاسلام: ١٨٠، ١٨٦، ١٨٩، ١٩١، ١٩٣، ٢٣٥، ٢٣٧، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٨٠.

فيلبي: ١٨، ٤٣، ٤٨، ٥٠، ٥٣، ٥١، ٧٧، ٩٨.

فيلبي حتى: ٣٨، ٤٠، ٤٣، ٤٧، ٥٨.

قاسم بن حنظله جهني قضاعي: ٢١٨.

قاسم بن سلام: ٤٧، ٤٩، ٧١، ٧٣، ٧٦، ٧٧، ٨١، ٨٤، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٩٥، ٩٧، ١٤٨، ١٤١، ١٨٨، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٣ -

٢٠٥، ٢٢٦، ٢٣٩، ٢٤٤، ٢٤٨.

قبيصة بن جابر اسدي: ١٨٧، ٢٠٤.

قبيصة بن شداد هلالى: ٢١٧.

قبيصة بن ضبيعة بن حرمله عبيسي: ٢٨٦، ٢٨٧.

قتبان: ٦٢.

قثم بن عباس: ١٢٥، ١٩٥، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٠.

قحطان: ٦٥، ٦٩.

قدامة بن ابو عبيسي بن ربيعه نصرى: ٣١٧.

قدامة بن عجلان ازدي: ١٩٣.

قدامة بن مالك جشمى: ٣١٤.

قرظة بن كعب انصارى: ١٥٧، ١٩٢، ١٩٤، ٢٥٧، ٢٦١.

قرة بن سلمه القشيرى: ١٣٧، ١٤١.

قصی بن کلاب: ۹۱.

قعقاع بن ابرهه کلاعی حمیری: ۲۱۸.

قعقاع بن سوید منقری: ۲۹۷.

قعقاع بن شور ذهلّی: ۱۹۳، ۲۹۳.

قیس العطار: ۱۴۹.

قیس بن اشعث: ۲۹۸، ۲۹۹.

قیس بن اشعث کندی: ۳۰۲.

قیس بن حصین حارثی: ۷۴، ۱۰۸، ۱۱۲.

قیس بن سعد بن عباده : ۲۶، ۷۵، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۴۸، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۳،

۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹.

قیس بن سلمه بن شراحیل: ۷۳.

قیس بن سلمه جعفی: ۱۰۸، ۱۱۲.

قیس بن عبد یغوث: ۶۷.

قیس بن عزره احمسی: ۸۶.

قیس بن عیلان: ۹۵، ۱۶۲.

قیس بن قهدان کندی: ۲۸۵.

قیس بن مسهر صیداوی اسدی: ۲۹۱، ۲۹۶.

قیس بن معدی کرب: ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۱۶.

قیس بن هبیره مرادی: ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۸.

قیس بن هبیره بن مکشوح مرادی: ۱۵۵، ۱۳۹، ۱۴۰.

قیس بن هیشم سلمی: ۳۲۰.

قیس بن یزید کندی: ۲۸۵.

قیل ذی رعین: ۶۸.

کاسکل: ۹۹، ۱۰۱.

کاظم الجنابی: ۱۶۳.

کتیر بن اسماعیل کندی: ۳۲۰.

کتیر بن شهاب حارثی: ۱۵۷، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۷.

کدام بن حیّان عنزی: ۲۸۶، ۲۸۷.

کرب ایل وتر: ۴۷.

کردوس بن هانی بکری: ۲۳۲.

ص: ۳۷۶

کریب بن یزید بن زید حمیری: ۳۱۱.

کریب بن یزید حمیری: ۳۰۹، ۳۱۰.

کریستین سن آرتو: ۵۹، ۱۵۱.

کریم بن عفیف خنعمی: ۲۸۶، ۲۸۷.

کریب بن شریح همدانی: ۲۲۲، ۲۲۳.

کعب بن ابی کعب خنعمی: ۳۱۵، ۳۱۷.

کعب بن جعیل: ۲۳۰.

کعب بن سور: ۱۹۸.

کعب بن سور ازدی: ۲۰۳، ۲۰۶.

کعب بن عبده نهدي: ۱۷۵.

کعب بن عجرة: ۱۸۸.

کعب بن مالک انصاری: ۱۸۸.

کعب بن مالک ارحبي: ۲۵۲، ۲۵۳.

کلبی: ۲۶۳.

کلی کرب بن تبع: ۵۱.

کمیت بن زید اسدی: ۲۳، ۴۱.

کمیل بن زیاد نخعی: ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۶۰.

کنانه بن بشر بن عتاب کندی: ۱۷۹.

کنانه بن بشر تجیبی کندی: ۲۵۲، ۲۵۳.

کواز (قباد): ۱۰۰.

کهلان: ۷۷.

کیس نمری: ۲۸.

کیسوم بن سلمه بن جهنی: ۱۸۸، ۲۴۹.

گلیدن: ۳۹.

گی روشه: ۲۳۵.

لأم بن زیاد طایی: ۱۹۴.

لبید بن ربیعہ عامری: ۴۲.

لحج بن وائل ... حمیر بن سبأ: ۱۴۸.

لخیعہ بن ینوف ذوشناتر: ۵۳.

لقیط بن مالک ازدی: ۱۴۷.

مارتین هیندز: ۲۳۹.

مارسدن جونز: ۷۰.

مالک المحمودی: ۱۱۸.

مالک بن ادد ... بن قحطان: ۷۱.

مالک بن أیفع: ۸۰.

مالک بن حارث اشتر نخعی : ۱۹، ۷۵، ۱۴۹، ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۵۸ - ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۶ - ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۲ - ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۳، ۳۰۴، ۳۲۸، ۳۲۹.

مالک بن حبیب یربوعی: ۲۱۵.

مالک بن ضمرة ضمري: ۱۸۷.

مالک بن عبد اللہ: ۲۵۹، ۲۶۱، ۳۰۰.

مالک بن عمرو بن نهران همدانی: ۳۲۰، ۳۲۱.

مالک بن فهم: ۸۹.

مالک بن کعب: ۷۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۵۷، ۲۶۱.

مالک بن مراره: ۶۸، ۷۶، ۱۰۸.

مالک بن مسمع بکری: ۲۵۵.

مالک بن مسمع ضبیعی: ۲۰۶، ۳۲۰.

مالک بن منذر عبدی: ۳۲۰.

مالک بن نضر ارجبی: ۳۰۴.

مالک بن نمط: ۸۰.

مالک بن هبیره بن خالد سکونی کندی: ۲۱۱، ۲۳۰، ۲۸۷.

ماهان: ۱۶۱.

متقی هندی: ۱۳۱.

مثنی بن حارثه شیبانی: ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴.

مثنی بن مخربہ عبدی: ۲۰۸، ۲۵۳، ۲۵۵، ۳۰۸، ۲۱۱، ۳۱۳، ۳۲۳.

مجاجع بن مسعود سلمی: ۲۰۵.

مجمع بن عبد الله عائذی مذحجی: ۲۹۷، ۳۰۰.

محرز بن شهاب سعدی تمیمی: ۲۴۷.

محرز بن شهاب منقری تمیمی: ۲۸۶، ۲۸۷.

محزمه بن شریح حضرمی: ۱۴۲.

محسن الامین: ۱۹۵.

محسن مؤیدی: ۱۱۳.

ص: ۳۷۷

محمد ابراهیم آیتی: ۳۶.

محمد ابو الفضل ابراهیم: ۱۷۲، ۷۴.

محمد باقر محمودی: ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۸.

محمد بن ابی بکر: ۳۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸.

محمد بن ابی بکر انصاری تلمسانی: ۲۲۶.

محمد بن ابی خذیفه بن عتبه بن ربیع: ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۵۲، ۲۵۳.

محمد بن احمد اوسانی: ۴۵.

محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی: ۳۶.

محمد بن احمد مستوفی: ۲۲، ۱۵۳.

محمد بن اسحاق: ۱۸، ۲۰، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۷۷، ۸۴.

محمد بن اشعث بن قیس کندی: ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۱۹ - ۳۲۱.

محمد بن بدیل خزاعی: ۱۸۶.

محمد بن بشر همدانی: ۲۸۱.

محمد بن جریر طبری: ۲۸، ۳۰.

محمد بن حبیب: ۶۰، ۶۱، ۱۱۲، ۱۰۸، ۲۸۳.

محمد بن حنفیه: ۱۹، ۲۲۰، ۲۹۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲.

محمد بن سائب كلبى: ٢٤.

محمد بن سعد: ١٨، ٢٢، ٣٥، ١١٧.

محمد بن سليمان كوفى: ١٢٨.

محمد بن طلحه تيمى: ٢٠٥.

محمد بن عبد الرحمان بن سعيد همدانى: ٣٢١، ٣٢٥.

محمد بن عبد الله اوسانى: ٣٢.

محمد بن على: ٣١٣.

محمد بن على الاكوع: ١٨، ٣٧، ٣٨، ٤٧، ٤٧، ٦٧، ٧٢، ٧٥، ٨١.

محمد بن على هاشمى: ٢٠٤.

محمد بن عمر واقدى: ١٨، ٢١.

محمد بن عمير بن عطارى تميمى: ٢٩١، ٣١٧، ٣١٨.

محمد بن كعب بن قرظہ انصارى: ٢٨، ٢٩، ٣١٧.

محمد بن مسلم شهاب زهرى: ٢٨.

محمد بن مسلمة: ١٨٨.

محمد توفيق: ١٨.

محمد جواد مشكور: ١١٣.

محمد حميد الله: ٧٠، ٨٠، ٩١، ١٢٢، ١٣٢.

محمد رضا افتخارزاده: ٢٥٠.

محمد رضا تجدد: ١٨.

محمد رضا جلالى نائينى: ١١٨.

محمد سعيد العريان: ٤٥.

محمد سعيدى: ٥٥، ٥٦.

محمد صادق نجمى: ١٤٠.

محمد عبد القادر عطا: ١٣٢، ٣١٧.

محمد محزوم: ٣١٥.

محمد محى الدين عبد الحميد: ٣٥.

محمد مهدي شمس الدين: ٣٠١.

محمد هادى امينى: ١١٩، ١٢٠، ١٢٢.

محمد يوسف نجم: ٤١.

محمود راميار: ٥٧.

محمود فردوس العظم: ٦٧.

محمود مهدوى: ٥٩، ٧٥.

مخارق بن حارث زبيدى: ٢١٨.

مختار: ١٤، ١٩، ٢٤، ٢٦، ٢٨، ٢٩، ١٦٣، ٢٩١، ٢٩٤، ٣١٢-٣٢٥، ٣٣٠، ٣٣١.

مخرمة بن نوفل: ٢٣.

مخنف بن سليم: ١٩١، ١٩٥، ٢٠١، ٢٠٩، ٢١٥.

مخوس: ١٠٠، ١٠٤، ١٤٤.

مدائني: ٢٦، ٢٨، ٣١.

مران بن عمير بن مران: ١٤٨.

مرتضى عسگری: ١٤٠، ١٨١.

مرتع: ١٠٠.

مرجانه: ٣٠٥.

مرزبان: ٥٩.

مرزبانہ: ١٣٩، ١٤٠.

ص: ٣٧٨

مروان بن حکم: ٢٢، ١٦٩-١٧٢، ١٧٤، ١٧٧، ١٨٠، ١٨٨، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٥، ٢٠٧، ٣٠٧، ٣٠٩.

مریم محمد خير الدرع: ٤٦.

مزاحم بن مالک سکونی کندی: ٣١٩.

مسافر بن سعيد همداني: ٣١٩.

مستورد بن علفه تيمی: ٢٨١.

مسروق بن ابرهه: ٥٧، ٥٩.

مسروق عکي: ٢٢٩.

مسطح بن اثاثه: ١٨٦.

مسعر بن فدکی تيمی: ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٥٠.

مسعود بن قيس انصاري: ١٨٦.

مسعودي: ٢٧، ٣٥، ٣٦، ٣٩-٤١، ٥١، ٥٧-٥٩، ٦٥، ٨٤، ١١٩، ١٢٢، ١٧٠، ١٧٣، ١٩٥، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٤٦، ٢٤٩، ٢٦٧، ٢٧٠، ٢٨٠، ٢٩٠، ٢٩٢، ٢٩٤، ٣٠٨، ٣١٠، ٣٢٥.

مسلم بن زيمر حضرمي: ٢٨٣.

مسلم بن عقبه مري: ٢٣، ٢١٨، ٣٠٦، ٣٠٧.

مسلم بن عقيل: ١٤، ٢١، ٢٠٦، ٢٩١-٢٩٦، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣١٢، ٣١٧، ٣٣٠.

مسلم بن عوسجه اسدي: ٢٩٢، ٢٩٣.

مسلمة بن مخلد: ١٨٨، ٢٢٥، ٢٥١، ٢٥٣.

مسيب بن نجبه فزاري: ٢٥٧، ٢٦١، ٢٧٨، ٢٩٠، ٣٠٨.

مسيرة بن مسروق عيسي: ١٥٩.

مسيلمه بن حبيب: ١٣٧، ١٤١.

مشافع بن عبد الله بن شافع: ١٥٩.

مشرح: ١٠٠، ١٠٤، ١٤٤.

مشعله بن نعيم: ٢٣.

مصطفى السقا: ٢٣.

مصطفى خالقدار هاشمي: ١١٨.

مصطفى عبد القادر عطار: ٣١٧.

مصعب بن زبير: ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٥.

مصعب بن ... عمير: ٩٣.

مصقله بن هبیره شیبانی: ۱۹۲، ۲۸۷.

مضر: ۴۰.

مطهر بن طاهر مقدسی: ۵۷، ۱۲۰، ۱۷۲.

معاذ بن جبل: ۶۸، ۷۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۲۱۱.

معاقر: ۶۸.

معاویه: ۱۴، ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۸۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۵-۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۰۸، ۲۱۰-۲۱۲، ۲۱۴-۲۳۲،
۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰-۲۴۸، ۲۵۰-۲۵۳، ۲۵۵-۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶-۲۸۹، ۲۹۸،
۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۴۳.

معاویه ابو الاعور عمرو بن سفیان سلمی: ۲۱۵.

معاویة بن جروول: ۹۷.

معاویة بن حدیج کندی: ۱۹۵، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۵۱، ۲۵۳.

معبد بن ابی معبد خزاعی: ۹۲.

معتصم عباسی: ۲۲، ۲۸.

معتمد عباسی: ۲۷.

معد: ۴۰.

معدی کرب بن جبله: ۹۹، ۱۰۴.

معدی کرب یعفر: ۵۳.

معدی کرب ینعم: ۵۳.

معری بن اقبل همدانی: ۲۱۵، ۲۱۶.

معقل بن سنان اشجعي: ٣٠٦.

معقل بن قيس الرياحي تميمي: ١٨٧، ٢٠١-٢٠٥، ٢١٤، ٢٤٧، ٢٥٦، ٢٦٢، ٢٧٠، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٩٢.

معقل بن قيس يربوعي: ٢١٥.

معن بن عدى: ١٢٩.

معن بن يزيد سلمى: ١٥٣، ٢١٧.

معين: ٤٤، ٦٢.

مغيرة بن شعبة ثقفى: ١٢٥، ١٢٩، ١٣٠، ١٥٥-١٥٧، ١٨٩، ١٩٠، ٢١٢، ٢٨١، ٢٨٣، ٢٨٤.

مغيرة بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب: ٢٧١.

مقداد: ١١٩، ١٢٧، ١٣٠، ١٧٦-١٧٨.

ص: ٣٧٩

مكشوح مرادى: ١٥٥.

ملحان بن زياد طائي: ١٥٩، ١٦٠.

ملكن يسف أسار: ٥٤.

ملكه سياً: ٣٩.

ملكى كرب: ٥١.

منذر بن ماء السماء: ٥٤، ٩٩.

منذر بن ابي حميصه وادعى: ٢٣٩.

منذر بن ارقم: ١١٩.

منذر بن جارود عبدي: ۱۹۲، ۲۰۴.

منذر بن حفصه تميمي: ۲۰۷، ۲۰۸.

منذر بن ربيعه: ۱۹۸.

منذر بن ساوي عبدي: ۱۴۲.

منذر بن ماء السماء: ۹۸، ۹۹.

منذر بن نعمان بن منذر: ۱۴۲.

منذر تميمي: ۱۳۷.

منذر كندی: ۱۰۲.

منصور وثوقي: ۲۳۵.

متقذ بن حيان: ۱۹۹.

موسی بن عبد الله بن سعد اشعري: ۳۲۵.

موسی بن عقبه اسدي: ۱۸، ۲۸، ۸۴.

الموفق بن احمد ... الخوارزمي: ۱۱۸.

مولى بديل بن ورقاء خزاعي: ۱۹۴.

مونت گمري وات: ۵۲، ۶۲، ۱۳۲، ۳۰۳، ۳۰۴.

مهاجر بن ابی اميّه: ۷۰، ۱۰۹، ۱۴۵، ۱۴۶.

مهدی: ۳۱۳.

مهران: ۱۵۳.

مهرة بن ... بن قضاة: ٦٩.

مهري بن أبيض: ٦٩، ١٠٧.

مهلب بن ابي صفره ازدي: ٣٢٠.

نائلة: ١٧٢.

ناتل بن قيس جذامي: ٢١٨.

ناجي حسن: ٧٠.

نافع بن بديل بن ورقاء: ٩٢.

نافع بن هلال جملي مرادي: ٢٩٧، ٣٠٠.

نايب حقي: ٩٩، ١٤٩.

نبت بن ادد ... بن سبا: ٨٢.

نبيه امين فارس: ١٠٢.

نجاشي: ٥٥، ٥٧.

نخيرجان (نخارجان): ٩٦.

نرسي: ٥٨.

نزار بن معد: ٤٠، ٨٤.

نصر بن مزاحم منقري: ١٩ - ٢١، ٢٣، ٣٠، ٣١، ٨٧، ١٩١ - ١٩٥، ٢٠١، ٢١٠، ٢١١، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٦، ٢١٨، ٢٢٠ -

٢٣٤، ٢٣٦ - ٢٤٥، ٢٧٤، ٢٨٠، ٣١٤، ٣٢٥.

نضر بن شمیل: ۲۵. ۱۹۴۳

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۷۹

نضر بن عجلان انصاری: ۲۲۸.

نعمان قیل ذی رعین: ۶۸.

نعمان بن بشیر: ۱۸۸، ۲۲۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۹۱.

نعمان بن صهبان راسبی: ۳۲۲.

نعمان بن عجلان انصاری: ۱۸۶، ۱۹۲.

نعمان بن مقرن: ۱۲۲، ۱۵۶.

نعمان بن منذر: ۹۶.

نعیم بن عبد کلال: ۶۷، ۶۸.

نعیم بن عجلان انصاری: ۳۰۱.

نعیم بن مقرن: ۱۵۶.

نعیم بن هبیره شبیبانی: ۲۱۷، ۳۱۶.

نوبختی: ۱۱۸.

نوری حمودی: ۴۱.

نوف بکالی: ۲۶۳.

نوفل بن مساحق: ٣١٦.

نهفان: ٤٨، ٧٧.

نيبور: ١٧.

نيكلسون: ٩٤.

وائل بن حجر حزمي: ٧٠، ٧٤، ١٠٨، ١١٢، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٨٧.

ص: ٣٨٠

واقد بن عبد الله: ٢٥٣.

واقدي: ٢٣، ٢٦، ٢٨، ٧٠، ٧٢، ٧٥، ٨٣، ٩٢، ٩٤، ١٠١، ١٠٤، ١٠٦، ١٢٨، ١٣٠-١٣٢، ١٣٨، ١٤١، ١٤٣-١٤٥، ١٤٧، ١٥٠، ١٥١، ١٥٥، ١٥٨، ١٦١، ١٦٩، ٢٥٣.

وثيمة بن الفرات: ١٤١، ١٤٣، ١٤٨، ١٨٨.

ورقاء بن اشعر: ٢٤.

ورقاء بن عازب اسدي: ٣١٧.

وعلة بن محدود الذهلي: ٢٠١، ٢٦٢.

وفاء بن سمى بجلي: ٢٨٦.

وكيع بن جراح: ١٨.

وليد بن عقبه: ١٥٧، ١٧٠، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٧، ١٨٨، ١٩٧، ٢١٥، ٢٢٠، ٢٩٠.

وليد بن غصين كناني: ٣٠٩، ٣١١.

وليد بن محصن: ١٤٣.

وهب بن عبد الله عمير كليبي: ٣٠٠.

وهب بن مسعود ثقفی: ۲۵۹-۲۶۱.

وهب بن منبّه: ۲۸.

وهرز: ۵۸، ۵۹.

ویلفرد مادلونگ: ۲۷۲، ۲۸۰.

هاجر: ۴۱.

هادی عالمزاده: ۳۹، ۱۳۷.

هاشم بن عتبّه: ۲۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۸۰.

هاشم بن هاشم قرشی: ۲۰۵.

هاشمزاده: ۳۰۱.

هاشم هریسی: ۱۴۰.

هالیفی: ۱۷.

هانی بن خطاب همدانی: ۲۵۷، ۲۶۱.

هانی بن عروه مرادی: ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶.

هانی بن هانی سبیعی همدانی: ۲۹۱.

هانی بن هوذّه بن عبد یغوث نخعی: ۱۹۴.

هرثمه بن عرفجه باریقی: ۱۶۰.

هرمز: ۱۵۱.

هشام بن ابرهه نخعی: ۱۸۸.

هشام بن عبد الملک: ۴۱.

هشام بن عمّار دمشقی: ۲۲، ۲۵.

هشام بن محمّد کلبی: ۱۷-۱۹، ۲۳-۲۵، ۲۸، ۳۱، ۴۹، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶-۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۴-۸۸، ۹۵، ۹۷، ۱۶۳، ۲۱۵.

هشام جعیط: ۳۱۵.

هلال بن نافع بجلی: ۱۴.

هلال بن وکیع بن بشر دارمی: ۲۰۳، ۲۰۵.

هلال هجری: ۱۵۵.

هلستیوس: ۵۵، ۵۶.

هلقام بن حارث الازدی: ۱۵۲.

همدان بن مالک ... بن زید بن کهلان: ۷۷.

همدانی: ۸۱، ۸۲، ۸۵.

هند بن عتبه: ۲۷۶.

هند بن عمرو جملیّ مرادی: ۲۰۴.

هند جملی: ۲۰.

هندي: ۲۷.

هور سفیلد: ۳۹.

هومل: ۴۳، ۴۸، ۵۳.

هیثم بن شدّاد هلالی: ۲۸۵.

هیشم بن عدی: ۱۸، ۲۶، ۲۸.

هیشم بن مجمّع عامری: ۲۰۱.

یاقوت حموی: ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۵، ۱۰۱،
۱۰۲، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۲۰.

یحابر بن مذحج: ۷۳.

یحمد: ۸۹.

یحیی الجبوری: ۱۰۴، ۱۳۰.

یحیی بن الحسین زیدی: ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳.

یرم ایمن: ۴۸، ۷۷.

ص: ۳۸۱

یزید: ۲۳، ۲۸، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹.

یزید بن ابی سفیان: ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۱، ۲۱۲.

یزید بن اسد بجلی: ۱۷۹، ۲۱۱، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۸۷.

یزید بن انس اسدی: ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷.

یزید بن ثابت خزرجی: ۱۴۲.

یزید بن حارث رؤیم: ۳۱۸.

یزید بن حارث شیبانی: ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۱۶.

یزید بن حارث صدایی: ۱۵۴.

یزید بن حجّیة تیمی بن بکر بن وائل: ۱۹۳.

یزید بن حصین طایبی: ۲۴۶، ۲۴۸.

یزید بن شجره رهاوی مذحجی: ۲۵۵، ۲۵۶.

یزید بن عاصم محاربی: ۲۴۹.

یزید بن عمیر بن ذی مران همدانی: ۳۱۸.

یزید بن قیس همدانی: ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۵۸.

یزید بن کبشه کندی: ۵۶، ۹۸.

یزید بن مکف نخعی: ۱۷۵.

یزید بن نویره انصاری: ۱۸۶، ۲۴۹.

یزید بن هانی: ۲۳۳.

یشجب: ۶۵.

یعرّب: ۶۵.

یعرّب بن قحطان: ۴۰.

یعقوبی: ۳۱، ۳۶، ۴۲، ۵۰، ۶۰، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷-۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۹-۱۰۱،

۱۰۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۱،

۱۸۵-۱۸۸، ۱۹۰-۱۹۷، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳،

۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۱۹.

یعلی بن منیه: ۱۱۲.

یعلی بن منیه امیه: ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۹۷.

یکسوم: ۵۷.

اليوس گالوس: ٤٩.

يوسٲينيانوس: ٥٥.

يوسف أسار: ٥٤، ٦٦، ٧١، ٩٨.

يوسف بن عمر ثقفي: ٤١.

يوسف ذو نواس: ٥٣.

يوليوس ولهوزن: ٢٥٠.

ص: ٣٨٢

اماكن

آذربايجان: ١٥٧، ١٩١، ١٩٣، ٢٣٠، ٢٣٤، ٢٦٢، ٣١٧، ٣٢٤.

آسياء صغير: ٣١.

آفريقا: ٥١، ١٧٢، ١٧٤.

آوه: ٣٢٦.

ابهر: ١٥٧.

اٲيوبي: ٣٩، ٤٥.

اٲافت: ١١٣.

اجنادين: ١٥٠، ١٥٢.

احسيه: ١٣٩.

اخنوئيّه: ٢٧٣.

ارحب: ۲۵۹.

اردبیل: ۱۶۰، ۱۵۷، ۱۲۲.

اردشیر خرّه: ۱۹۲.

اردن: ۲۱۸، ۱۷۱.

ارمنستان: ۳۱، ۵۰، ۳۱۷.

ارومیه: ۱۵۷.

ازد: ۲۵۴، ۲۸۵.

اسکندریه: ۱۶۱.

اسیل: ۷۶.

اصطخر (فارس و کرمان): ۱۹۲.

اصفهان: ۹۴، ۱۵۷، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۹۱، ۳۲۴، ۳۲۵.

اکسوم: ۵۱، ۵۵.

الیس: ۳۰.

انبار: ۱۵۲، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۷۱.

انظرطوس (بندر): ۱۵۹.

اوسان: ۴۵، ۱۰۵.

اوطاس: ۸۴.

ایران: ۱۳، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۵۰، ۵۶ - ۶۰، ۶۹، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۳۲۵، ۳۲۷.

۳۳۱

أبين: ٧٣.

أجا (كوه): ٢٩٧.

أيله: ١٠٧، ٢١٨، ٢٥١.

باب المنذب: ٥٨.

بادوريا: ١٩٢.

بجياجدا (دره): ٧٥.

بحرين: ٨٨، ٨٩، ١٤٢، ١٥١، ١٦٣، ١٩٢.

براقش: ٤٤.

بصره: ٢٢، ٢٥، ٢٨، ٩٩، ١١٢، ١٦٠، ١٧١-١٧٣، ١٧٩-١٨١، ١٨٦، ١٨٩، ١٩٢، ١٩٦-١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٥،
٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٤، ٢١٧، ٢١٩، ٢٤١، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٣، ٢٥٦، ٢٦٨، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٤، ٢٩١،
٢٩٥، ٣٠٨، ٣١١، ٣١٢، ٣١٩-٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٩، ٣٣١.

بطحاء: ١٤٣.

بعلبك: ١٥٩.

بغداد: ١٩، ٢٧، ١١٧، ١٦٣، ١٩٥، ٢٤٢، ٢٧١، ٢٧٣، ٣٢٦.

بقيع: ١٧٨.

بلقاء: ٨٩.

بند نيجين: ٢٤٩.

بني بياضه: ٢٠٦، ٢٨٢.

بون: ٧٩.

بویب (نخيله): ۱۵۳.

بهرور: ۷۶.

ص: ۳۸۳

بهقباد بالا: ۳۱۷.

بهقباد پايين: ۳۱۷.

بهقباد مياني: ۳۱۷.

بهقبادات: ۱۹۲.

بيت جبرين: ۱۵۹.

بيت دؤد: ۱۱۳.

بيروت: ۵۸، ۶۰، ۶۵، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۸۳، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۰-۱۳۲، ۱۴۷، ۱۵۷،
۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۹۰، ۳۱۵.

بيشه: ۸۵.

بيضاء: ۷۱، ۷۵.

بيضه: ۲۹۶.

بينون: ۵۵.

بيهان: ۴۴.

تباله: ۸۴، ۸۵، ۲۶۱، ۳۳۱.

تبت: ۴۲.

تبريز: ۱۵۷.

تبوك: ١٠٧.

تثليت: ٧١، ٧٢.

تدمر: ٢٥٧.

تريم: ١٤٥، ١٤٧.

تكريت: ٢٧١، ٢٧٣.

تمنع: ٤٤.

تنعيم: ٨٨.

تنگه باب المندب: ٣٨.

تهامه: ٣١، ٣٨، ٧١، ٨٢، ٨٨، ٩٢، ١٠٥، ١١٢، ١٣٨، ١٣٩، ٣٢٧.

تهامه يمن: ١٠٩.

تهامه مکه: ٨٨.

تهران: ٥٢، ٥٤، ٥٥، ٥٧، ٥٩، ٧٠، ٧٥، ٧٨، ٨٢، ٩٤، ١١٣، ١١٨ - ١٢٠، ١٣٢، ١٣٧، ١٤٠، ١٥٣، ١٦٣، ١٦٥، ١٩٠.

٢٣٥، ٢٣٦، ٢٧٠، ٢٧٩، ٢٨٢، ٣٠١، ٣٢٥.

تیب (دره): ٧٥.

تیسفون: ٦٠، ١٠٦.

تیماء: ٩٥، ٢٥٧.

تینجان: ٥٩.

ثعلبیه: ٢٥٦.

ثنی: ٣٠.

جازان: ٧٢.

جبال: ١٧٥.

جبانة صائدين: ٣١٦.

جبانات: ٣١٥.

جبل: ٣٢٤.

جبل: ١٩٢.

جبل رم: ٣٩.

جبله (بندر): ١٥٩، ١٢٢.

جحفه: ٢٢٥.

جدّه: ٨٣.

جرباء: ١٠٧.

جردان: ٧٢.

جرش: ١٠٨، ٨٩، ٨٥.

جرعه: ٢٥٢.

جرف: ١٧٣.

جزاير فرسان: ٧٢.

جزيره: ٣٤٣، ٣٢٠، ٣١٩، ٣١٧، ٢٦٩، ٢١٤، ١٩٢، ١٥٩.

جزيره دارين: ٣٠.

جزيرة العرب: ١٤، ٢٢، ٤٨، ٩١، ٩٩، ١٠٧، ١٣٧، ٣١٥.

جعرانه: ٧٥، ٨٨.

جعفي: ١١٢.

جلولاء: ٢٠٠.

جند: ٦٦، ١١٢، ١٩٥، ٢٥٨، ٢٦١، ٣٢٩.

جواثا (قلعه): ١٤٢.

جوف: ٣٧، ٧٣، ٧٨، ٧٩، ٩٥، ١٣٨.

جي: ١٢٨، ١٥٧.

جيشان: ٦٥، ٢٥٩، ٢٦١، ٣٢٩، ٣٣١.

ص: ٣٨٤

چين: ٤٢، ٥٠.

حاجز: ٢٩٦.

حاز: ٧٩.

حيشه: ٥٠، ٥٧، ٦٩، ٨٣، ٨٤، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٧.

حجاز: ٣١، ٣٩، ٤٤، ١٠٩، ١٢٨، ١٣٠، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٢، ١٨١، ١٨٩، ١٩٢، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٦٠، ٢٦٨، ٢٨٣، ٢٩٦.

٣٠٥، ٣١٢، ٣١٤، ٣١٩، ٣٢٨.

حجور: ٧٧، ٧٨، ٧٩.

حجومه (دره): ٧٥.

حرده (بندر): ١٣٩.

حرّان: ١٥٩.

حرض: ٦١.

حروراء: ٢٤٢، ٢٤٥، ٢٥٠، ٣٢٠.

حره: ١٩.

حزاء (دره): ٧٥.

حصيب: ٧٢، ٨٢.

حضموت: ٣١، ٣٢، ٣٥-٣٨، ٤٤، ٥١-٥٣، ٥٦، ٥٨، ٥٩، ٦٢، ٧٢، ٧٤، ٩٩، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٩، ١١١، ١١٢، ١٣٠، ١٤٤،

١٤٥، ١٤٧، ١٥١، ٢١١، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٨٢.

حفير: ٣٠.

حلوان: ١٥٦، ١٦٠، ١٩٣، ٣١٧.

حمر: ٧٦.

حصص: ٦١، ١٥١، ١٢٢، ١٥٨، ١٥٩، ١٧١، ١٧٦، ٢١٠، ٢١١، ٢٤٢، ٣٠٦.

حمير: ٣٢، ٧٠، ٧٣.

حنين: ١٠٨.

حوران: ١٢١.

حورة: ١٠٣.

حيدرآباد: ١٢١.

حيره: ٢٧، ٥٤، ٦٦، ٨٧، ٨٨، ٩٥، ٩٦، ٩٨-١٠٠، ١٠٢، ١٥٠، ١٥٢، ٢٥٢، ٢٥٦.

خابور: ٢١٤، ٣٠٩.

خارف: ۷۷، ۷۸.

خازر: ۳۱۹.

خاتقین: ۱۵۶.

خبّان (غار): ۱۳۸، ۱۳۹.

خثعم: ۸۵.

خراسان: ۳۰، ۳۱، ۱۱۲، ۱۹۳، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۷۴.

خضراء: ۳۷.

خفان: ۲۹۷.

خلباتا: ۱۵۷.

خليج عدن: ۳۸.

خليج فارس: ۵۸.

خمر: ۷۹.

خيبر: ۱۷۳.

خيوان: ۸۲.

دارا بگرد: ۲۷۵.

دبا: ۹۱، ۱۴۷.

دجله: ۱۶۴، ۲۱۴، ۲۷۲.

دجيل: ۲۷۱.

ددان: ۴۴.

دره‌های مرخه (دره): ۷۵.

دره نجران: ۷۴.

دریای حبشی: ۳۹.

دریای سرخ: ۳۷، ۳۸، ۴۵، ۷۲، ۲۵۱.

دریای عدن: ۳۷.

دریای عرب: ۳۸.

دریای عمان: ۳۶.

دستی: ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۳.

دسکره: ۲۴۹.

دمشق: ۸۸، ۹۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۵، ۲۴۰، ۲۴۲.

دمون: ۱۰۳.

دوعن (دره): ۱۰۲.

دوقه: ۸۸.

دومه الجندل: ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۵۲، ۲۴۶.

دومه (دره): ۹۵.

ص: ۳۸۵.

دیدان: ۴۴.

دير جاثليق: ٢٧١.

دير عبد الرحمان: ٢٧١.

دينور: ١٥٤، ١٥٦.

ذمار: ٦٠، ٦٥، ٧٦.

ذو حسم: ٢٩٦.

ذوقار: ٢٠٠ - ٢٠٢.

ذى خشب: ١٧٩.

ذى ريدان: ٣٥، ٤٨، ٤٩، ٧٧، ٥٠، ٥٣، ١٠٥.

راحة: ٧٦.

ران (دره): ٧٥.

رأس عين: ٣١، ١٥٩، ٢١٤.

ريذه: ١٧٣، ١٧٧، ٢٠٠.

ربع الخالي: ٣٧، ٣٨، ٤٠.

رحبه: ٢١٠.

رداع: ٦٥، ٧٦.

رزم: ٧٣.

رقه: ١٥٩، ٢١٤، ٢١٥، ٣١٠.

رمع: ١٢٤.

روحاء: ۹۲.

رى: ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۳، ۳۲۴، ۳۲۶.

ريده: ۷۹.

زاره: ۱۴۲.

زاويه: ۲۰۲.

زياله: ۲۹۶.

زييد: ۸۲، ۸۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲.

زوايى: ۱۹۴.

ساياط: ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۱۷، ۳۱۸.

سازه: ۷۲.

سبخه: ۳۱۶.

سبيح: ۳۱۵، ۳۱۸.

سراء: ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۱۷۳.

سراء وسطى: ۸۶.

سراء يمن: ۹۱.

سرف: ۸۸.

سرو حمير: ۳۱.

سرو مذحج: ۳۱، ۷۱، ۷۶.

سقیفه: ۱۹، ۲۲، ۲۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۹.

سکاكة: ۹۵.

سلحين: ۵۵.

سلمی (کوه): ۲۹۷.

سماوه: ۲۶۰.

سمرقند: ۴۲، ۵۰.

سمیراء: ۹۵.

سنجان: ۱۵۹، ۱۹۲.

سیخه: ۳۱۶.

سند: ۱۹۷.

سواد: ۳۲۴.

سیستان: ۳۱، ۱۹۳.

شام: ۱۳، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۹، ۸۶، ۸۸، ۹۷، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۴۹-۱۵۵، ۱۵۷،
۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۱۱-۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۸،
۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰،
۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۳.

شيام: ۶۵، ۷۰، ۷۷، ۷۸.

شبهه: ۳۷، ۳۸، ۶۶، ۷۰.

شبه جزیره عرب: ۳۷.

شحر: ٤٠، ٤٩، ٨٩.

شراف: ١٥٤.

شرجه (بندر): ١٣٩.

شرف البياض: ٨٢.

شوشتر: ٢٣، ١٦٠.

ص: ٣٨٤

صحب (دره): ٧٥.

صرواح: ٤٧، ٨١.

صعده: ٣٧، ٧٩، ٨٢، ١١٢، ١١٣.

صفين: ٢٠، ٢١، ٢٣، ١٨٩.

صندوداء: ٣١١.

صنعا: ٣١، ٤٣، ٤٩، ٥٢، ٥٧، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٦، ٦٧، ٧٩، ٨١، ٨٢، ٨٨، ١٠٢، ١٠٦، ١٠٩، ١٣٩، ١٤٠، ١٨١،

١٩٥، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦١، ٣٣١.

صنعا: ٣٣١.

صنعا: ١٠٢، ٦٠.

صور: ١٥٩.

طائف: ٣٦، ١٥٢، ١٦٩.

طرابلس: ١٥٩.

طرطوس: ١٢٢.

طسوج: ٢٤٢.

طف: ١٩٣.

طلحة الملك: ٣٦.

طود: ٨٨.

ظريف: ٩٥.

ظفار: ٣٦، ٤٩، ٥٤، ٥٧، ٦٥.

عانات: ١٩٢، ٢٥٧.

عبدان (دره): ٧٥.

عبرة (دره): ٧٥.

عثر (بندر): ١٣٩.

عدن: ٣١، ٣٨، ٤٥، ٦٠، ٦١، ٦٦-٦٨، ٨٤، ١٠٦، ١١٢، ١٣٩.

عذيب هجانات: ٢٩٧.

عراق: ١٣، ١٨، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٥، ٢٨، ٣١، ٨٦، ٨٨، ١٠٢، ١٤٩-١٥٥، ١٥٨، ١٦٠، ١٦١، ١٦٩، ١٧٣، ١٧٥، ١٨٧،
١٨٩، ١٩١، ٢١٤، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٤١، ٢٤٣، ٢٥١، ٢٥٧، ٢٦٠، ٢٦٨-
٢٧٠، ٢٧٤، ٢٨٣، ٢٨٤، ٣٠٠، ٣٠٥، ٣٠٩، ٣١٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٤٣.

عريستان: ١٤، ١٧، ٢٤، ٣٧، ٣٩، ٤٠، ٤٦، ٤٧، ٤٩، ٥١، ٥٢، ٥٥، ٥٥، ٦٦، ٦٩، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠٢، ١٣٢، ١٤٢،
٣٤٣.

عرض: ٢٤٤.

عرنان: ٩٥.

عسفان: ٨٨.

عسقلان: ١٥٩.

عصم: ٨٨.

عقبه: ٣٩.

عقبه منى: ٩٣.

عقر: ٢٩٧.

عكّا: ١٥٩.

علا: ٤٤.

علاف: ٨٢.

علوب (دره): ٧٥.

عمان: ٣٨، ٤٠، ٤٨، ٤٩، ٨٨، ٨٩، ٩١، ١٤٧، ١٥١، ١٨٨، ١٩٢.

عمواس: ١٢٥.

عندل: ٧٠.

عين التمر: ١٥٢، ١٩٣، ٢٥٧.

عين الوردية: ٣١٠، ٣١٢.

عين (دره): ١٠٢.

غدير خم: ٢٤.

غزه: ١٥٩.

غسان: ٢٨٩.

غلاققه (بندر): ١٣٩.

غمدان: ٥٥.

فائش: ٧٧، ٧٨.

فارس: ١٩٢، ٢٤١.

فجّ الناقه: ٣٩.

فحل: ١٥٨.

فخ: ٨٨.

فدثينه: ٧١.

ص: ٣٨٧.

فدك: ٢٦، ١٧٢.

فرات: ١٥٣، ١٩٥، ٢١٤-٢١٦، ٢٤٢، ٢٥٦، ٢٩٨، ٣٠٩، ٣١٦، ٣٢٠.

فرات بادقلا: ١٩٣.

فرغان: ٧٢.

فسا: ٢٧٥.

فَعْن: ٧٢.

فلس: ٩٧.

فلسطين: ١٥٩، ١٧١، ٢١٨.

فيد: ٩٥.

قابض: ٧٧، ٧٨.

قادسيه: ٢٩٧.

قاره: ٩٥.

قاهره: ١٢٢.

قديد: ٨٨.

قرقيسيا: ١٥٩، ٢١٤، ٢٤٢، ٣٠٩، ٣١٠.

قرميسين: ١٥٦.

قرناو: ٤٣.

قزوين: ١٥٧.

قسّ الناطف: ٢٨٧.

قسر: ٢١٤.

قسطنطينيه: ١٢١، ٢٦٢.

قصر شيرين: ١٥٦.

قصر عمران: ٧٧.

قصص: ٧٦.

قطقطانه: ١٩٣، ٢٥٦، ٢٩٧.

قطيف: ١٤٢.

قلزم: ۱۹۵، ۲۳۶، ۲۵۱.

قلعه دبا: ۱۹.

قلمرو سڪاسڪ: ۱۱۲.

قلمرو سڪون: ۱۱۲.

قم: ۷۷، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۷۲، ۱۸۶، ۲۵۰، ۲۹۹، ۳۲۵، ۳۲۶.

قنسرین: ۱۵۹، ۲۱۸.

قيساريه: ۱۵۹.

قيوان: ۸۲.

كاخ سلحين: ۴۷.

كاخ غمدان: ۴۹.

كاخ عمران: ۴۹، ۵۰، ۵۹.

كاشان: ۳۲۶.

كانادا: ۲۳۵.

كبران (دره): ۷۵.

كبييه: ۷۶.

كحلان: ۴۴.

كراع الغميم: ۱۲۴.

كر بلا: ۲۱، ۲۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۳.

كرمان: ٣١.

كسر قشاقش: ١٠٣.

كسكر: ١٩٣.

كعبه: ٥١، ٥٧، ٩١، ٢٣٠.

كلاب: ٩٩.

كناسه: ٣١٥، ٣٢٣.

كوه أجا: ٩٥، ٢٩٧.

كوفه: ١٣، ١٤، ١٩-٢٦، ٢٨، ٢٩، ٣١، ٩٥، ٩٩، ١١٢، ١٢٣، ١٥٠، ١٥٦، ١٥٧، ١٦٠، ١٦١، ١٦٥، ١٧٠، ١٧٣-١٧٧،
١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٦، ١٨٩، ١٩١، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٦-٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٣، ٢١٥، ٢١٧-
٢١٩، ٢٢٨، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٤٠-٢٤٢، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٧٠،
٢٧١، ٢٧٥-٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٩، ٢٩١-٢٩٨، ٣٠٠-٣٠٢.

٣٠٤، ٣٠٧-٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٥، ٣٢٨-٣٣١.

كوهستان: ٣١.

لاذقيه (بندر): ١٢٢، ١٢٣، ١٥٩.

لجبية (دره): ٧٥.

ص: ٣٨٨

لحج: ٦٥، ٦٧.

لعلع: ٢٩٧.

ماسبندان: ١٥٦.

ماوراء النهر: ٣١.

ماهان: ١٩٤.

مأرب: ٤٧، ٤٩، ٥٠، ٥٢، ٧١، ٨١، ٨٨، ١٤٧، ٢٥٩، ٣٣١.

محضر: ٩٥.

محلّة: ٧٦.

محلّه بنى بياضه: ١١٩، ١٢٢، ٢٠٦، ٢٨٢.

مديذ: ٧٥.

مدائن: ١٤٢، ١٥٥، ١٦١، ١٩٤، ٢٤٩، ٢٦٢، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٩، ٣٠٨، ٣١٢، ٣١٧، ٣٣١.

مدينه: ١٩-٢٣، ٢٥، ٢٨، ٣١، ٥١، ٧٠، ٧٣-٧٧، ٨٠، ٨٢، ٨٣، ٨٥، ٨٦، ٨٩-٩٤، ٩٦، ٩٧، ١٠٠، ١٠٤-١١١، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٦، ١٢٨، ١٣٢، ١٣٨-١٤١، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٩، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٨، ١٦٥، ١٦٩، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٧، ١٧٩، ١٨٠، ١٨٥-١٨٨، ١٩٤، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٦، ٢٢٢، ٢٥٠، ٢٥٩، ٢٧٦، ٢٨٠-٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٣، ٣٠٤، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٢٤، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٤٣.

مذاب جوف: ٦١.

مذار: ٣٢٠، ٣٢٢.

مر الظهران: ٨٨، ٩١.

مرخد (دره): ٧٥.

مران (دره): ٧٥.

مربع: ٧٢.

مرث: ٧٧، ٧٨.

مرج الصفري: ١٢٥.

مرج عذراء: ٢٨٧، ٢٨٩.

مرو: ٤١.

مسجد النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ٩٤، ١٠٤، ١٢٣، ١٦٩، ١٧٧، ١٨٥.

مسكن: ١٩٢، ٢٧١، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٦.

مسناء: ٢٥٢.

مشهد: ١٢٢، ١٥٦، ٢٧٢، ٣١٥.

مصر: ١٩، ٢٢، ٢٦، ٣١، ٤٩، ٥٠، ١٥٥، ١٦١، ١٧٠، ١٧٣، ١٨٠، ١٨١، ١٨٦، ١٨٧، ١٩٢، ١٩٤، ٢١٠، ٢١٨، ٢٢٥.

٢٣٦، ٢٥١، ٢٥٣.

مظلم ساباط: ٢٧٢.

معافير: ٦٧.

مكة: ٣١، ٥٧، ٧٦، ٨٣، ٨٤، ٨٨، ٩٠-٩٩، ١٠٧، ١٢٣، ١٢٥، ١٢٧، ١٣٨، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٨، ١٥٨، ١٧٠.

١٧٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢٥١، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٩٠، ٢٩٥، ٣٠٠، ٣١٩، ٣٢١، ٣٣١.

ملاحه (دره): ٧٥.

ملح: ٨٢.

منطقه مذحج: ١١١، ١٣٢، ١٣٩.

موصل: ١٦٠، ١٩٢، ٢١٤، ٢٨٦، ٢٨٧، ٣١٧-٣١٩.

مونرآل: ٢٣٥.

مهرقه: ١٧٢.

مهره: ۳۷، ۶۹.

میافارقین: ۱۵۹، ۱۹۲.

میانه: ۱۵۷.

میسان: ۳۲۰.

میغه: ۳۶.

ناعط: ۷۷.

نجد: ۳۱، ۳۹، ۵۲، ۷۶، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۶۲، ۲۴۵، ۳۲۸.

نجد حمیر: ۶۵.

نجران: ۴۴، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۶۱، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۳۹، ۲۵۹.

نجف: ۲۵۲، ۲۷۳، ۲۹۰، ۳۰۱.

نجیر (قلعه): ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۴۶، ۱۴۷.

نخيله: ۱۵۳، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۰۹.

نزعة (دره): ۷۵.

ص: ۳۸۹.

نصیبین: ۱۹۲، ۲۱۴، ۲۱۵.

نھاوند: ۲۳، ۱۲۲، ۱۹۴.

نھروان: ۲۳، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۸.

نینوا: ۴۰، ۲۹۷.

وادعه: ۷۷، ۷۸.

وادی الجوف: ۴۳.

وادی السباع: ۲۰۳، ۲۰۷.

وادی القرى: ۳۹، ۱۷۳، ۲۵۵، ۲۵۶. ۱۹۴۴

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۸۹

وادی مأسل: ۹۸.

وادی ملاحا: ۷۳.

واسط: ۱۹۵.

ولجه: ۳۰.

هجری: ۸۹، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۲۵.

هرآن: ۷۶.

هروج: ۷۶.

هلال خصیب: ۳۸.

همدان: ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۹۵.

هند: ۵۰، ۵۶، ۶۹، ۱۵۱.

هندوستان: ۵۶.

^{۱۹۴۴} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

هنين: ١٠٣.

هيت: ١٩٥، ٢٥٧.

يام: ٧٧، ٧٨.

يافا: ١٥٩.

يشيل: ٤٤.

يثرب: ٨٨، ٩٣، ٩٤.

يريم: ٧٧، ٧٨، ٦٥.

يمامه: ٨٨، ٩٥، ١٤١، ١٤٢، ١٤٩، ١٥١، ١٥٧، ٢٥٩، ٢٦٠.

يمن: ١٣، ١٧، ١٨، ٢٦-٢٨، ٣١-٣٣، ٣٥-٣٧، ٣٩، ٤٠، ٤٣-٤٥، ٤٧، ٤٩-٥١، ٥٣-٥٥، ٦٢-٦٥، ٦٨، ٧١، ٧٢، ٧٥-٨٠، ٨٢، ٨٤، ٨٦، ٩٨، ١٠١، ١٠٥-١١٢، ١٢٢، ١٢٧، ١٣١، ١٣٢، ١٣٧-١٤٠، ١٤٤، ١٤٦، ١٤٧، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٨، ١٦٢، ١٦٤، ١٨٨، ١٩٥، ١٩٧، ٢١٠، ٢٢١، ٢٢٩، ٢٤٤، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٧١، ٢٧٤، ٢٩٦، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٢٧-٣٣١، ٣٤٣.

يمن: ٣٥، ٣٦، ٦٧، ١٣٩، ١٥١.

يمننت: ٣٥، ٥١، ٥٣، ٣٤٣.

يمن جنوبي: ٧٩.

ينبع: ٣٠٧.

يهوديه: ١٥٧.

ص: ٣٩٠.

انساب، قبائل، طوائف، اقوام و جماعات

آشوریان: ۳۸.

آل ابی طالب: ۲۸۹.

آل ابی معیط: ۱۷۴.

آل امیّه: ۲۹.

آل لخم: ۱۰۰.

آل مروان: ۲۸۰.

آل منذر: ۸۷.

آل بهر: ۴۵.

ابناء: ۱۴۰.

ابناء: ۱۳۹، ۱۴۰.

احمس: ۸۶.

اذواء: ۳۶.

اربعم: ۴۸.

اربعم: ۴۸.

ارحب: ۷۷، ۲۴۰.

ارمینیه: ۲۲.

ازد: ۱۵، ۲۴، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۸۰، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۳،
۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۸۵، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۲۰،
۳۲۳.

ازد شنوءة: ٨٨.

ازدعمان: ٨٩، ٩١، ١٠٩، ١٤٧، ١٤٨.

ازدىها: ١٥٣، ١٥٨، ٢٠٣، ٢٠٧، ٢٥٤، ٣٠٥.

اسد: ١٦٢، ١٦٣، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٣٨، ٢٤١، ٢٥٠، ٢٩٣.

اسلم: ١٢٤، ١٣٣، ١٥٢، ٢٣٨، ٢٤١.

اسماعيلي: ٤٠.

اشعر: ٨٢، ٨٧، ١٠٧، ١١٠، ١١٢، ١٦٢، ٢٠١، ٢١٥، ٢٢٢، ٢٢٩، ٢٣٨، ٣٢٩، ٣٣١.

اشعريان: ٨٢، ٨٤، ٢٢٣، ٣٢٥، ٣٢٦.

اشعريها: ٢٢، ٢٣٩.

اقيال: ٥٤، ٥٦.

الحاف بن قضاعه: ١٢٧.

الرائش: ٩٧.

السييع: ٧٧، ٧٨.

السكاسك (سكاسك): ٩٧، ٢١١، ٢١٩، ٢٣٨، ٣٢٩.

السكون: ٩٧.

الصائد: ٧٨.

المع: ١٥٤.

المقربون: ٦٧.

امویان: ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰، ۳۱۲، ۳۲۵.

انصار: ۴۲.

اوس: ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵.

اوسانیان: ۴۵.

اوس و خزرج: ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۴.

ایاد: ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۳۸، ۲۴۱.

ایرانی: ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۷۶.

ایرانیان: ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۷۱، ۸۱، ۱۰۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۳۲۰، ۳۲۳-۳۲۵.

ایرانی‌ها: ۲۷، ۵۶، ۱۵۲، ۲۵۹.

ایویان: ۷۸.

أحمس: ۲۱۴، ۲۳۸، ۲۴۱.

ألمع: ۱۵۴.

بائده: ۳۹.

بابلی: ۲۷.

ص: ۳۹۱.

بابلیان: ۳۸.

بارق: ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۰۷، ۱۵۳، ۱۵۴.

باقیه: ۳۹.

باهله: ٨٤، ٢٠٣.

بتع: ١٧، ٤٨، ٧٧، ٧٨.

بجيله: ٢٤، ٨٤-٨٧، ١٠٧، ١٠٨، ١١٠، ١١١، ١٥٣-١٥٦، ١٦٢، ١٦٣، ٢٠١، ٢٠٤، ٢١٠، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٣٨، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٥١، ٢٨٥، ٣٠١، ٣١٦، ٣١٨، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٩.

بدويان: ٩٩.

بصريان: ٣٢٠.

بكر بن وائل: ١٤٢، ١٥٤، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢٤، ٢٤٥، ٢٥٥، ٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٩.

بكريان: ٢١٧، ٢٢٤.

بكييل: ١٧، ٣٢، ٤٩، ٧٧، ٧٩.

بلي: ١٨٠.

بني عدى: ٣٠٧.

بنو الحارث: ٢٣٨.

بنو الحارث بن عمرو بن حجر آكل المرار: ١٠٣.

بنو الحارث بن كعب: ٧٥، ٧٩.

بنو الغوث: ٩٥.

بنو ثعلب: ٩٨، ٩٩.

بنو جديله: ٩٥.

بنو حجر: ١٤٤.

بنو ذهل بن معاويه: ١٤٣.

بنو سمع: ٤٨.

بنو عاقل: ١٤٤.

بنو عمرو: ٢٠٣، ٢١٧.

بنو غيدان: ٦٧.

بنو نهدي: ١٤٨.

بنو هند: ١٤٤.

بنو آكل المرار: ٩٩.

بنو اسدي: ٩٥، ٩٦، ٩٨.

بنو اسدي: ١٢٣، ١٣٣، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٠، ١٤١، ١٥٤.

بنو اسدي: ٢٠٠، ٢١٥، ٢١٧، ٢٢١.

بنو اسدي: ٣٠٢، ٣٠٧، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٣١.

بنو اسرائيل: ١٢٣.

بنو الحارث بن عدي: ٢١٥.

بنو القين: ٢٤٨.

بنو النجار: ١٢١، ١٩٤.

بنو امية: ٢٦، ٢٧، ٤١، ١٣٣، ١٤٦، ١٦٠، ١٦٣، ١٦٩، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٦، ١٧٨، ١٨٠، ١٨٨، ١٩٠، ١٩٧، ٢٨٣، ٢٩٦.

٣٠٥.

بنو ازان: ٥٤.

بنو بكر: ٩١، ٩٢، ٩٩.

بنی تمیم: ۲۶، ۶۱، ۷۴، ۷۸، ۹۸، ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۸،
۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۰۲، ۳۰۷.

بنی ثعلب: ۱۰۵.

بنی ثعلبت: ۵۳.

بنی ثعلبه: ۱۷.

بنی جبله: ۱۴۵.

بنی جبله: ۲۸۵.

بنی جبله بن عدی: ۲۸۴.

بنی جمح: ۳۰۷.

بنی جمر: ۱۴۴.

بنی حارث: ۹۷.

بنی حارث بن کعب: ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۳۹.

بنی حارثه: ۱۰۳، ۳۰۷.

بنی حضور: ۶۷.

بنی حنظله بن یربوع: ۶۱، ۱۵۳، ۲۰۳، ۲۱۷.

بنی حنیفه: ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲.

بنی خزاعه: ۹۲.

بنی راسب: ۸۸، ۲۴۴.

بنی زهره: ۳۰۷.

بنی زهره بن کلاب: ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۷۹، ۱۸۰.

ص: ۳۹۱

بنی سعد: ۱۵۳.

بنی سعد بن بکر هوازن: ۲۸۶.

بنی سلیم: ۲۶، ۱۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱.

بنی سهم: ۳۰۷.

بنی شاکر: ۲۳۹.

بنی شبام: ۲۳۹.

بنی ضبه: ۱۵۳.

بنی عامر: ۹۶.

بنی عامر بن عقیل: ۱۰۴.

بنی عامر بن لوی: ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۱، ۳۰۷، ۳۱۶.

بنی عباس: ۲۷، ۲۹.

بنی عبد الأشهل: ۱۲۰، ۱۲۲.

بنی عبد الدار: ۳۰۷.

بنی عبد المطلب: ۲۲۰.

بنی عبس: ۱۲۲.

بنی عدی: ۱۲۹، ۱۴۵.

بنی عمرو: ۱۵۳.

بنی عمرو بن معاویه: ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۴۲، ۱۴۴.

بنی فزاره: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰.

بنی فهر: ۱۶۰، ۳۰۷.

بنی کلب: ۹۹، ۲۸۹.

بنی کنانه: ۱۵۳، ۲۴۱.

بنی مخزوم: ۷۶، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۳۰۷.

بنی مروان: ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۷.

بنی مره: ۱۴۵.

بنی مطلب: ۳۰۷.

بنی معاویه: ۹۷، ۲۳۷.

بنی معاویة الاکرمین بن الحارث: ۹۹.

بنی معاویة بن کنده: ۶۹.

بنی نوفل: ۳۰۷.

بنی ولیعه: ۱۳۹.

بنی هاشم: ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۹۱، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۷.

بنی یزان: ۶۶.

پارسیان: ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۱۰۶، ۲۳۰.

تابعين: ١٨٦، ١٨٧، ١٩٠، ٢٢٧.

تبع: ١٧، ٤٨.

تجيب: ٩٧، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٨، ١١١.

ترايبان: ٣٣١.

تركان: ٢٣١.

تغلب: ٩٩، ١٦٢، ١٦٣.

تغلب بن وائل: ٢٠١.

تميم: ١٦٢، ١٦٣، ١٧٦، ١٨٠، ٢٠١، ٢٠٣، ٢١٥، ٢١٧-٢١٩، ٢٣٨، ٢٤٥، ٢٥٠، ٢٩٣، ٣١٨، ٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٨.

٣٢٩.

تميميها: ٢٥٠.

تنوخ: ٢٢٦.

توايين: ١٤، ١٩، ٢٤، ٢٦، ٢٩، ٢٩٥، ٣٠٨-٣١٣، ٣٣١.

تقيف: ٢٦، ١٣٨، ١٦٣، ١٦٤، ١٨٩.

ثمود: ٣٩.

ثوبان: ١٠٣.

ثور بكيل: ٢٤١.

جبله: ٢٦٣.

جدن: ٤٨، ٦٦.

جدنم: ٤٥.

جديلة: ٩٥، ٩٦، ١٦٢.

جذام: ٨٧، ١٥٨، ٢١٨، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٣٨، ٢٤١.

جرهم: ٩١.

جزام: ٢١٨.

جعفي: ٧٢، ١٥٤، ١٧٦، ١٨٠.

جمد: ١٠٠، ١٠٤، ١٤٤.

جنب: ٧٥، ٧٦، ١٥٤.

جند: ١٠٩.

جهينة بن زيد: ١٨٨.

جيفر: ٩١.

ص: ٣٩٣.

چيني: ٢٧.

حاشد: ١٧، ٧٧، ٧٨.

حبشي: ٢٧.

حبشيان: ٤٥، ٥١، ٥٣، ٥٤، ٥٦-٥٩، ٦٢، ١٠٥، ١٦٢.

حبشي ها: ٣٨، ٥٦، ٥٧، ٥٩.

حرورائيان: ٢٤٦.

حريم: ٧٣، ١٠٨.

حزب طلقاء: ۲۱۲.

حزب طلقاء: ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۹۰.

حصین بن نمیر: ۱۴.

حضرم: ۴۵.

حضر موت: ۴۹، ۵۰، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۴.

حمدة: ۷۰.

حمصی‌ها: ۲۱۸.

حمیر: ۱۷، ۲۴، ۳۲، ۴۸، ۴۹، ۵۲-۵۴، ۶۵-۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۲۹.

حمیریان: ۴۹، ۵۰، ۵۲-۵۷، ۵۹، ۶۶، ۶۷، ۱۰۵، ۱۰۸، ۳۰۳، ۳۲۷.

حمیری‌ها: ۲۲۱.

خاندان اموی: ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۹۰.

خثعم: ۲۴، ۷۲، ۸۳-۸۶، ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۳.

خزاعه: ۸۷-۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۲۸.

خزرج: ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۲۹۰.

خسا: ۴۸.

خطمة: ۹۴.

خلفای اموی: ۲۲، ۴۰.

خلفاء راشدین: ۲۱، ۲۷، ۲۷۹.

خوارج: ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۱، ۳۲۹.

خولان: ۱۷، ۲۵، ۴۸، ۶۱، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۲۵۱.

خولانیان: ۸۱، ۱۴۸.

دوس: ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰.

دهسم: ۴۵.

ذران: ۴۵.

ذرعن: ۴۵.

ذو اصیح: ۶۷.

ذو الکلاع و ذو عمرو: ۸۶.

ذو أبین: ۶۷.

ذو جدان حمیری: ۵۵.

ذو رعین: ۶۷.

ذهل: ۲۰۴، ۲۱۷.

ذهلها: ۲۰۴.

ذی حمام: ۲۲۳.

ذی لعوه: ۶۷.

ذی مران: ۶۷.

راسب: ۲۵۰، ۲۵۱.

ریاب: ۱۵۳، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸.

ربیعہ: ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۶۶، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴.

۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۹.

رحاب: ۵۳.

ردمن: ۴۵.

رشم: ۴۵.

رعمہ: ۴۶.

رعنن: ۴۷.

ص: ۳۹۴.

رمس: ۴۸.

رمع: ۱۰۸، ۱۱۲.

رومیان: ۴۹، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۱۰۵، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۱، ۲۳۰.

رومی‌ها: ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۹۰.

رهاوی: ۷۶.

رہاء: ۷۵، ۷۶، ۱۰۷، ۱۱۱.

رہبران حمیری: ۱۰۸، ۱۱۲.

ریدان: ۴۹.

زابان: ۴۸.

زبيد: ٧٨، ٨١، ١٠٨، ١١١، ١١٢.

زبيريها: ٣١٩، ٣٣١.

زبيديان: ١١٢.

ساحل: ١٠٨.

ساسانيان: ٢٨، ٥٦، ٦١، ٦٢، ٩٦، ١٥١.

سالم: ٣١٦.

سبأ: ٨١، ١٠٥.

سبأبيان: ٤٤، ٤٥، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٢، ٦٦، ٨١.

سخيم: ٤٨.

سعد: ٢١٧، ٢١٨.

سعد العشيرة: ٧٦.

سقران: ٤٨.

سكونيها: ١٠٢.

سليم: ١٤١، ١٦٣، ٢٥٠.

سمعي: ٤٨.

سمكر: ٤٥.

سنحان: ٧٨.

شاکر: ٧٧.

شامیان: ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۷۴، ۳۰۷، ۳۱۹.

شامی‌ها: ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱-۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۷۲، ۳۱۰، ۳۱۱.

شمام: ۲۴۱.

شیعه: ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۲.

شیعیان: ۲۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۴، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۸-۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۲-۲۵۵، ۲۵۹-۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۹-۲۸۴، ۲۸۶-۲۹۲، ۲۹۴-۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱.

صائیدین: ۲۸۵.

صداء: ۷۴-۷۶، ۱۰۹-۱۱۱، ۱۵۴، ۳۲۸.

صدف: ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۵۴، ۲۳۸.

صلیبون: ۱۵۹.

سهلان: ۷۷.

صیداء: ۲۴۸.

ضبه: ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۲۳.

ضبیعه: ۱۶۲.

ضبی‌ها: ۲۰۷.

طلقاء: ۱۷۴.

طی: ۲۴، ۲۵، ۹۵-۹۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۲۸.

عاد: ٣٩.

عالیه: ٢١٤.

عباسیان: ٢١، ٢٢، ٢٦، ٢٧، ٢٨.

عبد القیس: ٢٨، ١٤٢، ١٥٣، ١٦٢، ١٦٣، ١٨٠، ١٩٧-٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٩، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢٤، ٢٣٨، ٢٥٥.
٣٢٠، ٣٢٣، ٣٣١.

عبرانیان: ٣٨.

عبس: ٢٥٠، ٣٢٣.

عتیکی: ١٨٨.

عدی: ١٣٣.

ص: ٣٩٥.

عراقی‌ها: ١٥٤، ٢١٥، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٩-٢٣٢، ٢٣٦، ٢٤٢-٢٤٤، ٢٤١، ٢٥٢، ٢٥٨، ٢٧٧، ٢٧٩، ٣١٩.

عرب عاریبه: ٣٩.

عرب مستعرب: ٣٩.

عربش: ٢١٨.

عقرب: ٤٨.

عک: ٢٥، ٨٣، ١١٢، ١٤٨، ١٦٢، ١٦٣، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٩، ٢٣٨، ٢٤١، ٣٢٩.

عکّی‌ها: ٢٢٢، ٢٣٩.

عمرو بن عوف: ١٢٢.

عم علی: ٤٥.

عنزه: ٢٤٤.

غافق: ٨٥، ٩٠، ١٠٨.

غامد: ٨٥، ٨٨، ٨٩، ١٠٧، ١٠٨.

غامد ازد: ١٥٤.

عنس: ٧٦، ١٢٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٨٠، ٣٢٧.

غسان: ٨٧، ٨٩، ١٤١، ٢١٨، ٢٢٦، ٢٣٨، ٢٤١.

غسان بن شبام: ١٦٢.

غطفان: ١٥، ٩٥، ٩٦، ١٣٧، ١٤٠، ١٤١، ١٦٢، ٢١٩، ٢٣٨، ٢٤١، ٣٢٨.

غفار: ١٣٣، ١٥٢، ١٧٩، ١٨٠.

غنى: ٩٥، ٢٠٣.

غوٲ: ٩٦.

فائش: ٢٤١.

فارس: ٣١.

فارسيان: ٦٠، ٢٣١.

فهر: ١٣٣.

فيشان: ٤٧، ٤٨، ٥٠، ١٠٥، ٣٢٧.

فينيقيان: ٣٨.

قاسطان: ٢٤٩.

قاعدين: ١٨٨، ٢٠٣، ٢٤٦، ٣٢٩.

قتبان: ٤٤، ٤٧ - ٤٩.

قحطان: ٤٢.

قحطانيان: ٣٩، ٢٣٠.

قدم: ٦٧.

قرعتمان: ٤٨.

قريش: ٢٣-٢٦، ٧٠، ٩٠، ٩٢، ١٠٧، ١٢٥، ١٢٧، ١٣٠، ١٣٣، ١٣٨، ١٤١، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٢، ١٦١-١٦٣، ١٧٠، ١٧٥، ١٩٧، ٢٠١، ٢٠٥، ٢١٥، ٢١٧، ٢٢٧، ٢٣٨، ٢٤١، ٢٥٦، ٢٦٩، ٣٠٦، ٣٢٠.

قريشيان: ١٦١، ١٦٤، ٣٠٦.

قريشىها: ٣٠٧، ٣٢٨.

قضاعه: ٢٤، ٢٥، ٧٨، ٩١، ١٣٣، ١٤٨، ١٥٤، ١٥٨، ١٦٢، ١٧٢، ١٨٨، ٢٠١، ٢٠٤-٢٠٦، ٢١٥، ٢١٨، ٢٢٦، ٢٣٨، ٢٦١، ٢٨٤، ٢٨٥.

قلب: ٤٥.

قيس بن عبد يغوث: ١٤٨.

قيس بن عيلان: ٢٦، ٣١٨، ٣٢٠، ٣٢٣.

كلاب: ٧٣، ١٠٨.

كلاعيون: ٦٧.

كلب: ٢٣٨، ٢٤١، ٣٠١.

كنانه: ٢٦، ٥٧، ٩١، ٩٨، ١٥٨، ١٦٢، ٢٠٥، ٢١٥، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢١، ٢٣٨.

کنده: ۱۷، ۲۴، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۸، ۹۷، ۹۹-۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲-۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱.

کنديان: ۷۳، ۹۸-۱۰۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۲۱۴، ۲۱۶.

کوفيان: ۲۶، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۹۸.

کوفی‌ها: ۲۰، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۱-۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۸.

ص: ۳۹۶

۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۳.

لحج: ۱۴۸.

لخم: ۱۵، ۸۷، ۱۵۸، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۸، ۲۴۱، ۳۲۹.

لخمیان: ۹۸.

لهازم: ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۱۸.

مجاشع: ۲۰۶.

مجوسیان: ۹۱.

محارب: ۱۶۲، ۲۵۰.

مخوس: ۷۰.

مذحج: ۱۷، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۴۰، ۵۱، ۵۴، ۶۱، ۶۶، ۷۱-۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۸۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۳۱-۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰-۳۲۳، ۳۲۶-۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۳.

مذحجيم: ٥٣.

مذحجيان: ١٠٩.

مذحجى ها: ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٨٥، ٢٩٥، ٣٠١، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٣٠.

مذحيم: ٤٥.

مذر: ٥٣.

مراد: ١٥، ٥٤، ٧٣، ٧٨، ٩٥، ٩٩، ١٠٣، ١٠٨، ١١٢، ١٣٩، ١٤٠، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٨، ١٨٠، ٢٣٤، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٧٠، ٢٩٤، ٣١٦.

مرادى ها: ٢٤٥.

مرآن: ٧٣، ١٠٨.

مرثد: ١٧، ٤٨.

مروانيان: ٢٢، ٢٨.

مرهبه: ٧٧.

مزينه: ١٥٢، ١٦٣، ٢٠١.

مسليه: ١٥٤.

مسيحيان: ٥٥، ١٠٧.

مصريان: ١٧٠، ١٧١، ١٧٩.

مضر: ١٧، ٢٥، ٢٦، ٤١، ٤٦، ١٠٥، ١٥٥، ٢٠١، ٢٠٨، ٢٢٧، ٢٤٣، ٢٥٤، ٢٧٠، ٢٨٦، ٣١٩، ٣٢٧.

مضرى: ١٦٢.

مضريان: ٢١٧.

مضریٰ‌ها: ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۸۵.

معاویۃ الاکرمین: ۱۰۴.

معد: ۴۰، ۴۲، ۸۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۳-۱۵۵، ۱۶۰.

معدیان: ۱۰۲.

معدی‌ها: ۱۳۳، ۱۵۵.

معیّن: ۸۱.

معینیان: ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۸۱.

مکریبان: ۴۶، ۴۷.

مکیان: ۴۲.

مکی‌ها: ۲۵۶.

مهره: ۲۹، ۳۸، ۶۸-۷۰، ۱۴۸، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۶۱، ۲۸۴.

ناکتین: ۳۰، ۱۹۸-۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۴، ۳۲۰، ۳۲۹.

نجد: ۱۵۵.

نجدی: ۱۰۰، ۱۰۲.

نجرانی‌ها: ۵۵.

نخغ: ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۳۱۹، ۳۲۸.

نخعیان: ۲۱۶.

نزار: ۴۱، ۴۲، ۵۱.

نزاریان: ۴۱، ۱۶۲.

نزاری‌ها: ۳۰۱، ۳۲۹، ۳۳۱.

نمر: ۱۶۲.

نمر بن قاسط: ۲۸۰.

وائل: ۹۴.

ص: ۳۹۷.

۱۹۴۵

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۹۷

واقف: ۹۴.

هذیل: ۲۶، ۱۷۹.

همدان: ۱۷، ۲۰، ۲۴، ۳۱، ۴۸، ۵۴، ۶۱، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۷-۸۰، ۸۵، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۸-۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۸-۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۳-۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۳.

همدانیان: ۸۰، ۱۴۸، ۱۵۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۸۵، ۳۰۴، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۰.

همدانی‌ها: ۸۰، ۲۲۲، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۰۳.

هوازن: ۸۱، ۸۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۶۲، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۴۱، ۳۰۲.

^{۱۹۴۵} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، 1 جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، 1380 ه.ش.

هوران: ۴۵.

هیبیر: ۴۵.

یثربیان: ۴۲، ۹۳.

یجر: ۴۵.

یحصب: ۶۷.

یرسم: ۴۸.

یزان: ۵۴، ۵۸.

یمانی‌ها: ۲۴۳.

یمینان: ۵۸، ۵۹.

یمنی‌ها: ۱۳، ۱۴، ۲۷، ۴۱، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۳-۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۴-۱۹۶، ۳۰۲-۳۰۴، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۳.

یونانیان: ۶۵.

یهودیان: ۹۳، ۱۴۶.

یهیب: ۴۸.

ص: ۳۹۸

فهرست کتب فارسی و عربی

۱. آئینه‌وند، صادق: علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷ ش.

٢. آل ياسين، شيخ راضى : صلح امام حسن عليه السلام، ترجمه آية الله سيد على خامنه‌اي، انتشارات آسيا، تهران، ١٣٥١ ش.

٣. ابن ابى الحديد: شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، قم، بى تا.

٤. ابن اثير: اسد الغابة فى معرفة الصحابه، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.

٥. -: الكامل فى التاريخ، دار الفكر، بيروت، ١٣٩٨ ق.

٦. ابن الجوزى، ابو الفرج عبد الرحمان بن على : المنتظم فى تاريخ الامم و الملوك، تحقيق محمد عبد القادر عطا و مصطفى عبد القادر عطا، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١٢ ق.

٧. ابن اسحاق، محمد: كتاب السيرة المغازى، تحقيق سهيل زكار، دفتر مطالعات تاريخ و معارف اسلامى، قم، ١٤١٠ ق.

٨. ابن اعثم كوفى، محمد بن على: الفتوح، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٦ ق.

٩. -: الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفى هروى، تصحيح غلامرضا طباطبائي مجد، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، تهران، ١٣٧٢ ش.

١٠. ابن حبيب، ابو جعفر محمد : المحبر، رواية ابى سعيد الحسن بن الحسين السكرى، تصحيح ايلزه ليختن شتير، منشورات دار الافاق الجديده، بيروت، بى تا.

١١. ابن حجر عسقلانى: الاصابة فى تمييز الصحابه، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.

١٢. ابن حزم، على بن احمد: جمهرة انساب العرب، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٣ ق.

١٣. ابن خردادبه: مسالك و ممالك، ترجمه سعيد خاكرند، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاريخى ميراث ملل، تهران، ١٣٧١ ش.

١٤. ابن خلدون: العبر، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٣٩١ ق.

١٥. -: مقدمه، منشورات الاعلمى للمطبوعات، بيروت، بى تا.

١٦. ابن خلکان، شمس الدين احمد: وفيات الاعيان، تحقيق احسان عباس، دار الفكر، بيروت، بى تا.

١٧. ابن دريد، محمد بن الحسن: الاشتقاق، تحقيق عبد السلام محمد هارون، مكتبة المثنى، بغداد، ١٣٩٩ ق.

١٨. ابن رسته: الاعلاق النفيسة، ترجمه حسين قره چانلو، انتشارات اميركبير، تهران، ١٣٦٥ ش.

١٩. ابن سعد، محمد كاتب: الطبقات الكبرى، دار الصادر، بيروت، بي تا.

٢٠. ابن شيبه، ابو زيد عمر النميري البصرى: تاريخ المدينة المنورة، تحقيق فهد محمد شلتوت، دار الفكر،

ص: ٣٩٩

قم، ١٤١٠ ق.

٢١. ابن شهر آشوب، محمد بن علي: مناقب آل ابي طالب، دار الاضواء، بيروت، بي تا.

٢٢. ابن عبد البر النمري القرطبي: الاستيعاب في معرفة الاصحاب (بهامش الاصابه في تمييز الصحابه، احمد بن علي بن حجر العسقلاني)، دار احياء التراث العربي، بيروت، بي تا.

٢٣. ابن عبد ربّه، احمد: العقد الفريد، تحقيق محمد سعيد العريان، دار الفكر، بيروت، ١٣٧٢ ق.

٢٤. ابن عساكر شافعي: ترجمة الامام علي بن ابي طالب عليه السلام من تاريخ دمشق، تحقيق الشيخ محمد باقر المحمودي، مؤسسه المحمودي للطباعة و النشر، بيروت، ١٣٩٨ ق.

٢٥. ابن قتيبه دينوري: المعارف، تحقيق ثروت عكاشه، دار المعارف بمصر، قاهره، بي تا.

٢٦. -: الامامة و السياسه، منشورات الشريف الرضي، قم، ١٣٦٣ ش.

٢٧. ابن كثير دمشقي: البداية و النهاية، تحقيق احمد ابو ملح، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٧ ق.

٢٨. ابن منظور: لسان العرب، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٨ ق.

٢٩. ابن هشام، عبد الملك: السيرة النبويه، تحقيق مصطفى السقا و ابراهيم الايباري و عبد الحفيظ شلبي، الطبعة الثانيه، مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده، مصر، ١٣٧٥ ق.

٣٠. ابو حنيفه دينوري: الاخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوي، نشر ني، تهران، ١٣٦٤ ش.

۳۱. ابو عبید قاسم بن سلّام: کتاب النسب، تحقیق مریم محمد خیر الدرّع، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۰ ق.
۳۲. ابو عبیده معمر بن المثنی: ایام العرب قبل الاسلام، تحقیق عادل جاسم البیاتی، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
۳۳. ابو الفرج الاصفهانی: مقاتل الطالبیین، شرح و تحقیق السید احمد صقر، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
۳۴. -: الاغانی، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۲ ق.
۳۵. ابو نعیم اصبهانی: ذکر اخبار اصبهان، تحقیق سید حسن کسروی، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۰ ق.
۳۶. اسامه بن منقذ: کتب الاعتبار، تحقیق فیلیپ حتّی، مکتبه الثقافه دینیّه، قاهره، ۱۹۳۰ م.
۳۷. اشپولر: ایران در نخستین قرون اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴ ش.
۳۸. الاشعری، ابو الحسن علی بن اسماعیل: مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین، ترجمه محسن مؤیدی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.
۳۹. اربلی، علی بن عیسی: کشف الغمه فی معرفه الائمه، تحقیق السید هاشم الرسولی، مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق.
۴۰. الاکوع، محمد بن علی: الیمن الخضراء مهد الحضاره، مکتبه الجیل الجدید، یمن، ۱۴۰۲ ق.
۴۱. التهامی، فرانتس: کمکهای اقتصادی در دوران باستان، ترجمه امیر هوشنگ امینی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۴۲. الامین، محسن: اعیان الشیعہ، دار المعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۴۳. بشیریّه، حسین: نظریات جدید در علم سیاست، دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی دانشگاه
- ص: ۴۰۰
- امام صادق علیه السلام، تهران، ۱۳۷۳ ش.
۴۴. بلاذری: فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۳۹۸ ق.

- ٤٥.-: انساب الاشراف، تحقيق شيخ محمد باقر محمودي، الجزء الثاني، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٤ ق.
- ٤٦.-: انساب الاشراف، تحقيق احسان عباس، القسم الرابع، دار النشر شتاينر، بيروت، ١٤٠٠ ق.
- ٤٧.-: انساب الاشراف، تحقيق محمد حميد الله، الجزء الأولى، دار المعارف، قاهره، بي تا.
- ٤٨.-: انساب الاشراف، تحقيق گويتين، الجزء الخامس، دانشگاه جور سالم، حيدرآباد، ١٩٣٦ م.
٤٩. پروكويوس: جنگ های ايران و روم، ترجمه محمد سعیدی، انتشارات علمی فرهنگي، تهران، ١٣٦٥ ش.
٥٠. ترسيسی، عدنان: بلاد سبأ و حضارات العرب الاولى (اليمن)، دار الفكر المعاصر، بيروت، ١٤١٠ ق.
٥١. تلمسانی، محمد بن ابی بكر انصاری: جوهره، ترجمه فيروز حريجي، انتشارات اميركبير، تهران، ١٣٦١ ش.
٥٢. تورات (كتاب مقدس)، عهد عتيق، چاپ لندن، ١٩٣٢ م.
٥٣. ثقفی، ابو اسحاق ابراهيم بن محمد: الغارات، تحقيق السيد عبد الزهراء الحسيني الخطيب، دار الاضواء، بيروت، ١٤٠٧ ق.
٥٤. الجنابي، كاظم: تخطيط مدينة الكوفه، دار الجمهوريه، بغداد، ١٩٦٧ م.
٥٥. جواد علي: المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، دار العلم للملايين، بيروت، ١٩٦٩ م.
٥٦. الجوهری، ابو بكر احمد بن عبد العزيز : السقيفه و فدك، روايه ابن ابی الحديد، جمع و تحقيق محمد هادي اميني، مكتبة نينوى الحديثه، تهران، بي تا.
٥٧. جيهانی، ابو القاسم بن احمد: اشكال العالم، ترجمه علي بن عبد السلام كاتب، شركت به نشر، مشهد، ١٣٦٨ ش.
٥٨. حاكم حسانى نيشابورى، عبید الله بن احمد : شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الآيات النازله فى اهل البيت صلوات الله و سلامه عليهم، تحقيق محمد باقر المحمودي، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٣ ق.
- ٥٩.-: المستدرک على الصحيحين، دار الكتاب العلميه، بيروت، ١٤١١ ق.
٦٠. حتى، فيليب: تاريخ مفصل عرب، ترجمه ابو القاسم پاينده، انتشارات آگاه، تهران، ١٣٦٦ ش.

۶۱. حرفوش، عبد القادر فیاض: قبيلة خزاعة في الجاهلية و الاسلام، دار البشائر، دمشق، ۱۴۱۷ ق.

۶۲. -: قبيلة طی، دار البشائر، دمشق، ۱۴۱۶ ق.

۶۳. حسام الدين، على المتقى بن حسام الدين الهندي: كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال، ضبطه الشيخ بكرى حيانى و الشيخ صفو السفا، مؤسسه الرساله، بيروت، ۱۳۹۹ ق.

۶۴. حمزة بن حسن اصفهاني: سنى ملوك الارض و الانبياء، ترجمه جعفر شعار، انتشارات اميركبير، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۶۵. حميد الله، محمد: نامه‌ها و پيمان‌هاى سياسى حضرت محمد، ترجمه سيد محمد حسيني، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۴۷ ش.

۶۶. خزاعى، دعبل بن على: ديوان، تحقيق محمد يوسف نجم، دار الثقافه، بيروت، ۱۹۶۲ م.

۶۷. خليف بن خياط: تاريخ، تحقيق سهيل زكار، دار الفكر، بيروت، ۱۴۱۴ ق.

ص: ۴۰۱

۶۸. الخوارزمى، المؤفق بن احمد بن محمد: المناقب، تحقيق مالك المحمودى، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ۱۴۱۴ هـ

۶۹. خوارزمى: مقتل الحسين، مكتبة مفيد، نجف، بى تا.

۷۰. خوارزمى، محمد بن احمد د بن يوسف: مفاتيح العلوم، ترجمه حسين خديو جم، انتشارات علمى و فرهنگى، تهران، ۱۳۶۲ ش.

۷۱. ديلمى، حسن بن محمد: ارشاد القلوب، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، بيروت، ۱۳۹۸ ق.

۷۲. الذهبى، الامام شمس الدين: تذكرة الحفاظ، مطبعة دائرة المعارف النظاميه، حيدرآباد، بى تا.

۷۳. رازى، احمد بن عبد الله بن محمد: تاريخ مدينه صنعاء، تحقيق حسين بن عبد الله العمرى، چاپ محقق، صنعاء، ۱۴۰۱ ق.

۷۴. راميار، محمود: در آستانه سالزاد پیامبر، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، ۱۳۶۵ ش.

۷۵. زبير بن بكّار: الاخبار الموقفيات، تحقيق سامى مكى العانى، مطبعة العانى، بغداد، بى تا.

۷۶. زرکلی: الاعلام، دار العلم للملايين، بيروت، ۱۹۸۹ م.
۷۷. سبط بن الجوزی: تذکره الخواص، مؤسسه اهل البيت، بيروت، ۱۴۰۱ ق.
۷۸. شرف الدين، احمد حسين: دراسات في انساب قبائل اليمن، الطبعة الثانية، وزارة المعارف، المملكة العربية السع ودية، رياض، ۱۴۰۵ ق.
۷۹. الشريف رضى: خصائص الائمة عليهم السلام، تحقيق محمد هادی امينی، بنياد پژوهشهای اسلامي آستان قدس، مشهد، ۱۴۰۶ ق.
۸۰. شمس الدين، محمد مهدي: انصار الحسين عليه السلام، ترجمه هاشم زاده، انتشارات اميرکبير، تهران، ۱۳۶۴ ش.
۸۱. شهرستاني، ابو الفتح محمد بن عبد الكريم: الملل و النحل، ترجمه مصطفی خالقدار هاشمی، تصحيح محمد رضا جلالی نائینی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۶۲ ش.
۸۲. شهیدی، سيد جعفر: قيام حسين عليه السلام، چاپ نوزدهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، تهران، ۱۳۷۴ ش.
۸۳. شيخ صدوق: فضائل الشيعه و صفات الشيعه، انتشارات فراهانی، تهران، بی تا.
۸۴. -: الخصال، تصحيح على اكبر غفاری، منشورات جامعه المدرسين في الحوزة العلميه، قم، ۱۴۰۳ ق.
۸۵. -: علل الشرايع، مكتبة حيدريه، نجف، ۱۳۸۵ ق.
۸۶. شيخ طوسي: رجال، تحقيق سيد محمد صادق بحر العلوم، مطبعة حيدريه، نجف اشرف، ۱۳۸۱ ق.
۸۷. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان بغدادی: الجمل، تحقيق سيد على ميرشريفی، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، ۱۴۱۳ ق.
۸۸. شيخ مفيد، الارشاد، ترجمه و شرح سيد هاشم رسولي محلاتي، انتشارات علميه اسلاميه، تهران، بی تا.
۸۹. ضيف، شوقي: تاريخ ادبي عرب الع صر الجاهلي، ترجمه عليرضا ذكواتي قراگزلو، انتشارات اميرکبير، تهران، ۱۳۶۴ ش.
۹۰. الطبرسي، احمد بن علي بن ابی طالب: الاحتجاج، تحقيق ابراهيم بهادري و محمد هادی به، انتشارات اسوه، قم، ۱۴۱۳ ق.

٩١. طبري، عماد الدين: كامل بهايي، مكتبة مرتضوي، تهران، بي تا.
٩٢. طبري، محمد بن جرير: تاريخ الرسل و الملوك، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٩ ق.
٩٣. الطوسي شيخ الطائفة، ابي جعفر محمد بن حسن : رجال طوسي، تحقيق محمد صادق آل بحر العلوم، الطبعة الاولى، مطبعة الحيدريه، نجف اشرف، ١٣٨١ ق.
٩٤. طه حسين: الفتنة الكبرى، ترجمه احمد آرام، شركت سهامی چاپ و انتشارات علمي، تهران، ١٣٤٣ ش.
٩٥. العباسي العلوي، علي بن محمد بن عبيد الله: سيرة الهادي الى الحق يحيى بن الحسين، تحقيق سهيل زكار، دار الفكر، بيروت، ١٣٩٢ ق.
٩٦. عبد الفتاح، عبد المقصود: الامام علي بن ابي طالب، ترجمه سيد محمود طالقاني، شركت انتشار، تهران، ١٣٧٨ ق.
٩٧. عبد القاهر بغدادی، ابو منصور : الفرق بين الفرق، به اهتمام محمد جواد مشكور، كتابفروشي اشراقي، تهران، ١٣٦٧ ش.
٩٨. عبد الواحد الشجاع، عبد الرحمان: اليمن في صدر الاسلام، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٨ ق.
٩٩. عسگری، مرتضى: عبد الله بن سبأ، ترجمه محمد صادق نجمي و هاشم هريسي، نشر كوكب، تهران، ١٣٦٠ ش.
١٠٠. علامه حلي: كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ترجمه و شرح ابو الحسن شعراني، چاپ اسلاميه، تهران، ١٣٩٨ ق.
١٠١. عمرو بن كلثوم: ديوان، تحقيق اميل بديع يعقوب، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤١١ ق.
١٠٢. العمري، علي بن محمد بن علي بن محمد العلوي : المجدي، تحقيق احمد مهدوي دامغانی، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٩ ق.
١٠٣. فياض، علي اكبر: تاريخ اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ١٣٦٩ ش.
١٠٤. القالي البغدادي، ابي علي اسماعيل بن قاسم: ذيل الامالي و النوادر، دار الكتاب العربي، بيروت، بي تا.

۱۰۵. قمی، حسن بن محمد بن حسن : تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح جلال الدین تهرانی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۱ ش.

۱۰۶. قیس العطار: مالک اشتر خطبه و آراؤه، مؤسسه الفکر الاسلامی، الطبعة الاولى، بی جا، ۱۴۱۲ ق.

۱۰۷. کحّاله، عمر رضا: معجم قبایل العرب، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۱۰۸. کریستین سن، سن آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۱۰۹. کریملو، داوود: جمهوری یمن، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۱۱۰. کلیبی، ابو منذر هشام بن محمد: الاصنام، ترجمه سید محمد رضا جلالی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۴ ش.

۱۱۱. -: جمهره النسب، تحقیق محمود فردوس العظم، دار الیقظة العربیه، دمشق، بی تا.

۱۱۲. کویل، ژیل: پیامبر و فرعون، ترجمه حمید احمدی، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۷۵ ش.

۱۱۳. کوفی، محمد بن سلیمان : مناقب الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، قم، ۱۴۱۲ ق.

ص: ۴۰۳

۱۱۴. گی روشه: تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۰ ش.

۱۱۵. لین پول، استانلی: طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، چاپ دوم، چاپ دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۱۱۶. لوسکایا، پیگو: اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ترجمه عنایت الله رضا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲ ش.

۱۱۷. مادلونگ، ویلفرد: جانشینی حضرت محمد، ترجمه گروه مترجمان، انتشارات آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۷ ش.

۱۱۸. مسعودی، ابو الحسن: اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۱۱۹. -: مروج الذهب، تحقیق محمد محی الدین عبد الحمید، دار المعرفه، بیروت، بی تا.

۱۲۰. مسكويه، ابو على: تجارب الامم، تحقيق ابو القاسم امامي، دار سروش، تهران، ۱۳۶۶ ش.
۱۲۱. معلقات سبع: ترجمه عبد المحمد آيتي، سازمان انتشارات اشرفي، تهران، ۱۳۵۷ ش.
۱۲۲. المقدسي، محمد بن احمد: احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم، تحقيق محمد محزوم، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۸ ق.
۱۲۳. المقدسي، مطهر بن طاهر: البدء و التاريخ، كتابفروشي اسدي، تهران، ۱۹۶۲ م.
۱۲۴. منتظر القائم، اصغر: تاريخ صدر اسلام، انتشارات دانشگاه اصفهان، اصفهان، ۱۳۷۶ ش.
۱۲۵. منقري، نصر بن مزاحم: وقعة صفين، تحقيق عبد السلام محمّد هارون، دار الجيل، بيروت، ۱۴۱۰ ق.
۱۲۶. موسوي بجنوردي، كاظم: دائرة المعارف بزرگ اسلامي، جلد هشتم، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۲۷. مولوي: مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، انتشارات ناهيد، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۱۲۸. نجاشي، ابو العباس احمد بن علي اسدي: رجال، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، ۱۴۱۳ ق.
۱۲۹. النديم، محمد بن اسحاق: الفهرست، ترجمه و تحقيق محمد رضا تجدد، انتشارات اميركبير، تهران، ۱۳۶۶ ش.
۱۳۰. النعماني، ابو عبد الله محمد بن ابراهيم الكاتب: كتاب الغيبه، كتابخانه صدوق، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۱۳۱. نوبختي، ابو محمد حسن بن موسي: فرق الشيعه، ترجمه جواد مشكور، انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، ۱۳۶۱ ش.
۱۳۲. نويري، شهاب الدين احمد: نهاية الأرب، ترجمه محمود مهدوي، انتشارات اميركبير، تهران، ۱۳۶۵ ش.
۱۳۳. سيد رضی: نهج البلاغه، ترجمه و شرح فيض الاسلام، مركز نشر آثار فيض الاسلام، ۱۳۷۳ ش.
۱۳۴. سيد رضی: ترجمه سيد جعفر شهيدی، چاپ ششم، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۳۵. واقدي: محمد بن عمر: المغازي، تحقيق مارسدن جونز، دار المعرفة الاسلاميه، تهران، ۱۴۰۵ ق.
۱۳۶. واقدي: محمد بن عمر: كتاب الردّه، تحقيق يحيى الجبوري، دار الغرب الاسلامي، بيروت، ۱۴۱۰ ق.

١٣٧. -: فتوح الشام، تصحيح عبد اللطيف عبد الرحمان، دار الكتب العلميّه، بيروت، ١٤١٧ ق.

١٣٨. وثيمه بن موسى بن الفرات، قطع من كتاب الردّه و هي مأخوذه من كتاب الاصابه لابن حجر العسقلاني، ضبط و شرح ولهلم هونرباخ، مطبعة مجتمه العلماء و الادباء، ١٩٥١ م.

١٣٩. ولهوزن: شيعه و خوارج، ترجمه محمد رضا افتخارزاده، دفتر نشر معارف اسلامي، قم، ١٣٧٥ ش.

ص: ٤٠٤

١٤٠. هشام جعيط: كوفه پيدائش شهر اسلامي، ترجمه ابو الحسن سروقده مقدّم، انتشارات آستان قدس رضوي، مشهد، ١٣٧٢ ش.

١٤١. همداني، حسن بن احمد بن يعقوب: صفة جزيرة العرب، تحقيق محمد بن علي الاكوع، دار الشؤون الثقافية العامه، بغداد، ١٩٨٩ م.

١٤٢. همداني، حسن بن احمد: الاكليل من اخبار اليمن و انساب حمير، الكتاب العاشر في معارف همدان و انسابها و عيون اخبارها، دار اليمينيّه، بيروت، ١٤٠٨ ق.

١٤٣. -: الاكليل، الكتاب الثاني، تحقيق بنيه امين فارس، دار الكلمه صنعا و دار العوره، بيروت، بي تا.

١٤٤. -: الاكليل من اخبار اليمن و انساب حمير، الطبعة الثانيه، دار اليمينيّه، بيروت، ١٤٠٨ ق.

١٤٥. هولت، لمبتون: تاريخ اسلام (دانشگاه كمبريج) ترجمه احمد آرام، انتشارات اميركبير، تهران، ١٣٧٧ ش.

١٤٦. طاقت حموي: معجم الادباء، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٠ ق.

١٤٧. -: معجم البلدان، دار صادر، بيروت، بي تا.

١٤٨. -: المقتضب، تحقيق ناجي حسن، الدار العربيّه للموسوعات، بيروت، ١٩٨٧ م.

١٤٩. يعقوبي، ابن واضح: البلدان، ترجمه محمد ابراهيم آيتي، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، تهران، ١٣٥٦ ش.

١٥٠. -: تاريخ، ترجمه محمد ابراهيم آيتي، انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، ١٣٦٢ ش.

ص: ٤٠٥

فهرست مقالات فارسی و عربی

۱. آئینه‌وند، صادق، توصیف قاعدیگری در بینش تاریخی شیخ مفید، پژوهشهایی در تاریخ و ادب، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۲ ش.

۲. ریشه‌های یک بحران خونین - غرش توپ‌ها، کیهان، ش ۱۵۰۸۳، ۲۵ خرداد ۱۳۷۳ ش.

۳. عالم‌زاده، هادی: تحقیقی در نژاد و انساب و طبقات عرب، فصلنامه مشکوه، ش ۳۸، بهار ۱۳۷۲ ش.

۴. -: ابو بکر، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲ ش.

۵. فضیل بن زبیر اسدی، تسمیة من قتل مع الحسین بن علی علیه السلام، مجله تراثنا، سال اول، شماره ۲، مؤسسه آل البيت لاحیاء القرآن، قم، ۱۴۰۶ ق.

ص: ۴۰۶

فهرست کتب انگلیسی و فرانسوی

فهرست مقالات انگلیسی ۱۹۴۶

ص: ۴۰۷